

# سالنامه‌ی فکرد

(ویژه‌ی مطالعات تاریخی، ادبی و فرهنگی)

سال نخست / شماره‌ی نخست / بهار ۱۴۰۲ خورشیدی

منار جام شاهکاری بی نظیر در هنر معماری /  
گردشگری فرهنگی، روزنه‌ی جهت توسعه  
گردشگری شهرستان غوریان / نگاهی به معماری  
تیموریان در هرات / مروری به تاریخ غوریان با نیم  
نگاهی به وضعیت اقتصادی و بازارها / کوشک  
کهنه در یک نگاه / اُدران در تاریخ / غرچستان  
تاریخی؛ جایگاه زن در شعر ضیاءالحق سخا /  
نگاهی به فرهنگ تحفة الاحباب سلطان علی اوبهی  
/ شعور و رسالتش / انوار سهیلی مولانا حسین واعظ  
کاشفی و فهرست توصیفی نسخه‌های آن؛ سیر  
تکامل هنر در دوره‌ی تیموریان / میراث‌های مشرق  
زمین / نگاهی بر تکامل سیر خط عربی در تمدن  
اسلامی؛ خواجه خواجگان - ابوالفضل بیهقی /  
نگاهی گذرا به زندگی، احوال و آثار الحاج میرزا  
شرف‌الدین خادم‌الفقرا کرخی / شرح حال  
و آثار میرزا محمد ارشد برنابادی / کریم فرزاد،  
شخصیت چند بُعدی / شرح حال فاضل، علامه  
مولانا ابونصر محمد اعظم برنابادی / نگاهی به  
کارنامه‌ی محبوبه هروی / از فهقه‌های اسماعیل  
سیاه تا خنده‌های ماما نسیم





# سالنامہ سیرت

(ویژہ مطالعات تاریخی، ادبی و فرهنگی)



پبلشرز کامپوز







---

## سال‌نامه‌ی فرگرد (ویژه‌ی مطالعات تاریخی، ادبی و فرهنگی)

---

سردبیر و صاحب امتیاز: تمیم عرفان • مدیرمسئول: محمدغوث فرحان  
حروف‌نگار و ویراستار: حمیدالله کام‌گار • پوشه و برگ‌آرا: فرزاد احراری  
تاریخ انتشار: بهار ۱۴۰۲ خورشیدی • ناشر: نشر کام‌گار  
شمارگان: ۱۰۰ جلد • بها: ۵۰۰ افغانی

---

سال‌نامه‌ی فرگرد در ویرایش مطالب آزاد است!  
مسئولیت محتوای مطالب و مقالات بر عهده‌ی نویسنده یا نویسندگان است.

---

[salnamah.fergerd@gmail.com](mailto:salnamah.fergerd@gmail.com)

---



## فهرست مقالات

سخن سردبیر ..... ۷

### بخش نخست؛ توسعه و گردشگری

منار جام شاهکاری بی نظیر در هنر معماری ..... ۱۳

حمید کام‌گار

گردشگری فرهنگی، روزنه‌ی جهت توسعه گردشگری شهرستان غوریان ..... ۵۹

حمیدالله امیری «غوریانی»

هنر معماری دوره‌ی تیموریان در هرات ..... ۷۱

محمد مسلم مروی

مروزی به تاریخ غوریان با نیم‌نگاهی به وضعیت اقتصادی و بازارها ..... ۱۲۷

تمیم عرفان

کوشک کهنه در یک نگاه ..... ۱۴۹

غیاث‌الدین افتخار جمشیدی

أدران در تاریخ ..... ۱۷۱

مهندس فیروزاحمد سروری أدرانی

غرچستان تاریخی ..... ۱۸۷

فضل‌الحق فایقی

### بخش دوم؛ تاریخ و ادبیات

- ۲۳۱..... جای‌گاه زن در شعر ضیاء‌الحق سخا.  
افسانه واحد یار
- ۲۴۹..... نگاهی به فرهنگ تحفة الاحباب سلطان علی اوبهی  
ناهید امان یار
- ۲۹۳..... شعرو رسالتش؛ شعر چیست؟  
مولاداد رستمی
- ۲۹۹..... انوار سهیلی مولانا حسین واعظ کاشفی و فهرست توصیفی نسخه‌های آن  
یا سر معز

### بخش سوم؛ فرهنگ و هنر

- ۳۶۵..... سیر تکامل هنر در عصر تیموریان.  
همایون احمدی
- ۳۷۱..... میراث‌های مشرق زمین فصل مشترک جاودانه، یا فراقی بی بازگشت؟  
شکیب شهابی
- ۳۸۹..... نگاهی بر سیر تکامل خط عربی در تمدن اسلامی.  
دانشیار عبدالحق نوری

### بخش چهارم؛ شخصیت شناسی

- ۴۰۹..... خواجه‌ی خواجگان ابوالفضل بیهقی.  
دکتر عبد‌الغفور آرزو
- ۴۵۳... نگاهی گذرا به زندگی، احوال و آثار الحاج میرزا شراف‌الدین خادم‌الفقراى كروخى  
محمد کاظم امینی
- ۴۷۳..... شرح حال و آثار میرزا محمد ارشد برنابادی.  
بصیر احمد صدیقی



- ۴۹۷..... کریم فرزانه، شخصیت چند بُعدی  
محمد یعقوب مشعوف
- ۵۱۱..... شرح حال فاضل، علامه مولانا ابونصر محمد اعظم برنابادی  
راشد خالد / مترجم: محمد مسلم مروی
- ۵۲۳..... نگاهی به کارنامه‌ی محبوبه هروی  
سهیلا زاهد
- ۵۳۳..... از فقه‌های اسماعیل سیاه تا خنده‌های ماما نسیم  
زلمی غفوری «خوشنگار»





## سخن سردبیر

دفتر را به نام او می‌گشایم که هرامر مهمی بی‌یاد او بی‌حاصل است. در روزگاری که فرهنگ و ادب و مطالعه‌ی کتاب و کتاب‌خوانی در کلیت جامعه‌ی ما مایه‌ی سرافکنندگی است، برآن شدیم تا جایی برای کار فرهنگی و ادبی در حوزه‌ی محلی خودمان یعنی دیار دارا، غوریان عزیز قدمی برداریم. قضاوت عمومی اهالی دیارم شاید این باشد که وقتی بیش‌تر مردم در تهیه‌ی مایحتاج ضروری زندگی مانده‌اند، چه کسی به فکر شعر، داستان، رمان و افزایش سطح مطالعات عمومی است. اما به قول سعدی خوش‌سخن:

به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل وگر مراد نیابم به قدر وسع بکوشم

در این بحبوحه، نشریه‌ی اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و علمی (سال‌نامه‌ی فرگرد) وارد عرصه‌ی فرهنگ و ادب شهرستان غوریان می‌شود تا شاید فقط شاید بتواند قسمتی از آمال این مردم نجیب را جامه عمل بپوشاند، کمی در ساحت این نشریه اجتماعی، فرهنگی و علمی گردش کنند تا شاید مطلب جدید علمی، ادبی و فرهنگی را بیابند و کمی از دغدغه‌های روزمره‌شان فاصله بگیرد، مطلب جدیدی بیاموزند که شاید روزی به دردشان بخورد و گره‌ای از مشکلاتشان حل کند.

یکی از قصبات قدیمی فوشنج، شهر فرگرد بوده که در غرب غوریان واقع و اکنون ویرانه‌های این شهر باستانی در دامنه‌های جنوبی فوشنج و غوریان کنونی به جا مانده و ساکنان غوریان آن را شهر «پلگرد، پرگرد، فلگرد» می‌نامند.

فرگرد، به کسر «ف» و کسر «گ» نام شهری ست در غوریان و واژه‌ی فرگرد نام فصل‌های کتاب وندیداد زرتشتیان است که به فرگرد یک، فرگرد دو، فرگرد سه و دیگران نام‌گذاری

شده و یکی از پنج بخش اوستای موجود است. شهری که در حدود العالم من المشرق الی المغرب از آن به عنوان خرد - مردمانی خداوندگار چهارپای، یاد شده است. ویرانه‌ی شهر فرگرد که در غرب غوریان در دامنه‌ی تپه‌ها قرار گرفته و تا اکنون هم به همان نام یاد می‌شود، آثار آن به خوبی می‌رساند که شهر بزرگ و با قدمتی بوده و می‌توان استنباط کرد که این شهر تاریخی حاوی مدنیت بوده و تل ارگ فرگرد که به لهجه‌ی عامیانه (تُنبار پلگرد) نامیده می‌شود، نیز در گوشه‌ی شمال غربی شهر فرگرد واقع است.

قرار نوشته‌ی یاقوت حموی در کتاب معجمُ البُلدان: «فوشنج شهر کوچکی است که در ده فرسنگی هری موقعیت دارد و از مهم‌ترین قریه‌های آن فرگرد، خرگرد، کوسویه، اشکیدبان می‌باشد.» این شهر در جغرافیای قدیم و مخصوصاً در احسن التقسامیم در کنار خرگرد نشان داده شده است بر روی جاده‌ی خرگرد به فوشنج، و فرگرد از دو جزء تشکیل یافته و معنی‌اش آشکار است یعنی شهرنور و شهرروشنی و البته مقدسی این نام را فرکرده نوشته است.

با نگاه کلی بر بقایای شهر ویران شده‌ی فرگرد می‌توان به سادگی آثار مخروبه‌ی بیش از یک هزار خانه را شمارش کرد. خانه‌هایی به یک اندازه و نزدیک به هم. آن چه این شهر غارت شده، ذهن هر کاوش‌گری را به خود درگیر می‌سازد و چشم هر بیننده‌ای را مسحور، ارتفاع بقایای این خانه‌ها است که کم‌کم تبدیل به توده‌ای از خاک گردیده و تا نهایت یک متر از سطح زمین روی هم هم‌وار شده‌اند ولی بقایای تل انبار و مهم‌تر از آن آتش‌کده (احتمالاً بعداً مسجد فرگرد) است که به ترتیب ۵ تا ۸ متر ارتفاع دارد. در قسمت شمال شرقی شهر فرگرد، شهر دیگری آن هم پس از ویرانی فرگرد به آبادی رسید که آن را (شهرآباد) می‌نامند. شهرآباد اکنون نیز محل سکونت است و خداوندگار قلعه ایست که آثار آن تا هنوز پایدار است.

فرگرد در ۷ کیلومتری غرب مرکز غوریان موقعیت دارد. در حال حاضر در غرب آن چاه صالح، در شمال آن زمین‌های زراعتی و قلعه‌ی شهرآباد، در شرق آن مناطق دشتی و در جنوب قش و گنک واقع شده است. بنا به نوشته‌ی رسول پویان: «از

فرگرد محراب گچ‌کاری شده‌ی مسجد، حوض خشتی، حمام با لوله‌های سفالی و چاه فاضلاب و خشت‌های پخته‌ی ۵۵×۵۰×۷ سانتی‌متر و ۴۵×۴۳×۸ سانتی‌متر به دست آمده است.»

با تمام تصویرآرایی‌ها و سوابق تاریخی فرگرد، این شهر مثل سایر شهرهای خراسان در حمله‌ی چنگیز مغول توسط لشکر هلاکوخان در سال ۱۲۲۱ میلادی به آتش کشیده شد و به طشت خون و صحنه‌ی آتش تبدیل گشت. شهری که شمشیرزنی برای مجادله و حصاری برای مقابله در مقابل این لشکر خون‌خوار و ابرقدرت تاریخ در خود نمی‌دید. شهری که پس از این اتفاق ناگوار، هرگز سر بلند نکرد و ناشناخته جزء شهرهای فراموش‌شده‌ی جهان به شمار رفت. شهری بدون سرپناه، آماده‌ی پذیرایی باد و باران و طوفان و زلزله، شهری که هنوز عده‌ای از فرزندان ناخلفش برپیکر بی‌جان آن تیشه می‌زنند و به قصد بیرون کردن گنجینه‌ای پنهان قلب داغ‌دیده‌اش را می‌شکافند. شهری که با حفریات خودسرانه‌ی عده‌ای غارت‌گر، تاریخش تاراج، شکوهش ویران و هرروز قامت بلندش سربرزمین می‌گذارد. آری! این جا فرگرد است، شهری به یغما رفته، زخمی بر چهره‌ی میراث ارزشمند هرات.

به دلیل پیشینه‌ی تاریخی و نام زیبای فرگرد و هم‌چنین به خاطر بازتاب این شهر ویران شده با جمعی از هم‌کاران تصمیم بر این گرفتیم تا این نشریه را با نام سال‌نامه‌ی فرگرد مسمی و به دست دوست‌داران علم و ادب این دیار برسانیم.

سعی داریم مطالب نشریه، عمومی، متنوع، اخلاق‌محور و عامه‌پسند باشد و البته به هیچ وجه گرایش سیاسی نداشته باشد و از مطالب مختلف اجتماعی، تاریخی، دینی، یافته‌های علمی، شعر و ادب، رمان و داستان، طب سنتی و دیگران تهیه شده باشد. ذکر این نکته لازم است این‌که بار حقوقی و مسئولیت آن در قدم نخست به نویسندگان مطالب این نشریه برمی‌گردد.

صمیمانه از پژوهش‌گران، شاعران، نویسندگان، هنرمندان و علاقه‌مندان این مرز و بوم می‌خواهیم تا ما را در این راه سخت تنها نگذاشته و همراهی نمایند تا اگر خدا بخواهد بتوانیم برگ‌ی طلایی بردفتر تاریخ و ادب شهرستان غوریان بیفزاییم. پذیرش

مطالب این نشریه الزاماً بدون در نظر داشت عوامل قومی، زبانی، نژادی، مذهبی و  
سمتی و با هدف ارتقای مطالعات عمومی، می باشد.

خدایا چنان کن سرانجام کار تو خوشنود باشی و ما رستگار

تمیم عرفان



بخش نخست؛  
توسعه و گردشگری



# منار جام شاهکاری بی نظیر در هنر معماری

حمیدالله کامگار<sup>۱</sup>

## چکیده

منار باستانی جام در سال ۵۷۰ ه.ق توسط علی بن ابراهیم نیشابوری با ارتفاع ۶۶ متر ساخته شده و متعلق به دوران امپراتوری غوری‌ها است و بانی آن سلطان غیاث‌الدین ابوالفتح محمد بن سام غوری، بزرگ‌ترین سلطان سلسله‌ی غوریان می‌باشد، که بین سال‌های ۵۵۸ - ۵۹۹ ق، ۴۱ سال، از نیشابور تا خلیج بنگال در شمال هند سلطنت کرد و نام وی به خط کوفی در سه جای منار جام درج شده است. منار جام، تنها خشت و گل نیست. بلکه تاریخ، هویت، تمدن، هنر و اقتصاد افغانستان نیز هست. این بنا از نظر معماری از ظریف‌ترین بناهای سده‌های ششم دوره‌ی اسلامی است که از آجر در اندازه‌ی ۲۰ در ۲۰ سانتی‌متر و با ضخامت ۵ سانتی‌متر ساخته شده و تمام سطوح خارجی آن با انواع آجر تراش نقش برجسته و کاشی فیروزه‌ای تزیین شده و در شصت و دو کیلومتری شمال شرق شهرستان شهرک در دره‌ی موسوم به جام، جایی که رود جام (از جنوب به طرف شمال) به هری‌رود (که از شرق به جانب غرب جریان دارد)، می‌پیوندد و در محل تلاقی این دو رود، به ارتفاع ۶۶ متر جلب نظر می‌کند، واقع شده است.<sup>۲</sup> مناره‌ای که در قسمت میانه‌ی آن کمر بندی از کاشی نیلگون نظرها را به خود جلب کرده و چهار ردیف کتیبه بزرگ به خط کوفی جهش عمودی منار را شکسته

۱. تاریخ نگار و هرات پژوه - hamidkamgar@gmail.com

۲. مستمند غوری، غوث‌الدین، تاریخ مختصر غور، هرات: فیضی، ۱۳۹۵ خورشیدی، چاپ سوم،



و بنا را بیش از همه مجلل جلوه داده است. به گفته‌ی منهاج سراج جوزجانی، منار جام، اصلاً منار مسجد جامع شهر فیروزکوه پایتخت تابستانی غوریان که سیل آن را در سال ۵۹۶ هـ.ق ویران نموده، می‌باشد. از همین سبب نام و القاب سلطان غوری در کمر بند وسطی منار توسط کاشی به رنگ فیروزه‌ای ثبت شده است.

منار جام از حیث عظمت معماری و تزئینات عالی و نوشته‌های کوفی از بزرگ‌ترین و با عظمت‌ترین مناره‌های خشتی در جهان شمرده می‌شود. ناگفته نماند قطب منار دهلی که دارای ارتفاع ۷۳ متر بوده و در زمره‌ی عجائب هفتگانه‌ی جهان به شمار می‌رود و این منار هم از شاهکارهای احفاد غوریان است، از نوع مناره‌های سنگی می‌باشد. منار جام از لحاظ قدامت تاریخی معماری آن نسبت به مناره‌های دیگر یعنی قطب منار دهلی و منار بخارا برتری دارد.<sup>۱</sup> در این مقاله به بازنمایی تمام نقوش و کتیبه‌ها، موقعیت فیروزکوه و بانی آن پرداخته‌ایم.

**کلیدواژه‌ها:** غور، فیروزکوه، منار جام، سلطان غیاث‌الدین غوری.

## مقدمه

مناره که به آن گل‌دسته یا مأذنه هم می‌گویند یکی از عناصر شاخص معماری در بناهای مذهبی اسلامی بوده؛ که پیشینه‌ای کهن در معماری خراسان پیش از اسلام داشته است. در خصوص ریشه‌ی شکل‌گیری مناره نظرات مختلفی مطرح شده است. برخی زیگورات را سرمنشأ مناره‌های امروزی می‌دانند. برخی هم با بهره‌گیری از کلمه‌ی مناره، که اسم مکان و به معنی «محل آتش» یا «محل نور» می‌باشد، آتش‌کده را منشأ آن قلمداد می‌کنند. ویدا تقوایی به نقل از استاد پیرنیا، مناره را به عنوان عامل راهنما در کنار شاه‌راه‌ها و مسیرهای بیابانی و یا جنگلی برشمرده است، که در دوره‌های بعد به‌ویژه از زمان سلجوقیان به آرام‌گاه بانی آن، یا بزرگان دیگر تبدیل شده است. کاربرد

۱. پنجشیری، عزیزاحمد، جغرافیای تاریخی غور، کابل، بنیاد فرهنگی جهانداران غوری، ۱۳۹۱ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۱۹۱.

آجر به عنوان مصالح، تنوع تزیینات و کتیبه‌های آجری و استفاده‌ی فراوان از فرم‌های استوانه‌ای و مخروطی از خصوصیات است که مناره‌های برجای مانده از دوره‌ی سلجوقیان، غوریان و تیموریان دارا می‌باشند. هر مناره شامل چهار قسمت می‌باشد: پایه، بدنه یا ساقه، محل گفتن اذان و تاج یا کلاهک.<sup>۱</sup> در مناطق مختلف افغانستان در طول ادوار مختلف تاریخ مناره‌های فراوانی ساخته شده است. مناره‌های بلند و شگفت‌انگیز از جمله دو مناره مشهور مسجد جامع زرنج در سیستان مربوط به سده‌ی سوم که به نقل از مقدسی به امر یعقوب لیث (۲۴۷ - ۲۶۵ ه.ق) ساخته شده، منار سیاه‌پوش سیستان در دوره‌ی سامانیان (۲۰۴ - ۳۹۵ ه.ق)، مناره‌های غزنویان حدود (۵۰۰ تا ۵۵۰ ه.ق)، و دیگران. یکی از قدیمی‌ترین و زیباترین و شگفت‌انگیزترین مناره‌ها در افغانستان، منار جام در استان غور می‌باشد.

غور سرزمینی کوهستانی است و در گذشته، غورات و غورستان نیز نامیده می‌شد.<sup>۲</sup> با سقوط سلسله‌ی غوریان، فیروزکوه و منطقه‌ی کوهستانی غور از رونق افتاد و امروز، جزء استان‌های فقیر و عقب مانده‌ی افغانستان است.<sup>۳</sup> تمدن طلایی غوریان در نهایت توسط چنگیز با خاک یک‌سان می‌شود و سپس امیر تیمور تمام داشته‌های باستانی غور را محومی سازد و دیگر بر ویرانه‌های غور، هرگز آبادی و بنایی ساخته نشد و هیچ حکومتی در جهت رفاه مردم این خطه اقدامی به عمل نیاورد و غور هم چنان در فلاکت و گم‌نامی فرورفت.

غور منطقه‌ای است دارای تمدنی شکوهمند، اما فراموش شده، که روزگاری مرکز مهم اداری کشور بوده است. سلطنت غوریان مملکت وسیعی را در قلب آسیا پدید آوردند که در زمان خود نظیر نداشت و شهنشاهی غور را تا هندوستان تا سواحل گنگا رسانیده

۱. تقوایی، ویدا، آشنایی با بناهای تاریخی، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۹۱ خورشیدی، ص ۸۳ - ۸۴.

۲. علی‌آبادی، علی‌رضا، جامعه و فرهنگ افغانستان، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی هنری و انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۹۵ خورشیدی، ص ۴۳۳.

۳. همان اثر بالا، ص ۴۳۳.

و غرباً تا اقصای خراسان و خوارزم و نساء و باورد امتداد داشت و جنوباً به بحیره عرب می پیوست. سلطان علاءالدین غوری<sup>۱</sup> نخستین سلطان بزرگ غوری ست که مملکت خراسان را به صورت کامل در تحت اداری واحد غور درآورد و به مرکز فیروزکوه وصل کرد. در مدنیت ویدی و اوستایی هم این سرزمین نقش مهمی داشته و در ساختار حماسه های ایران کهن در برابریگانگان و در حس آزاداندیشی، مردمان این خطه سهم به سزایی ایفا نموده اند. بیش تر بلاد آن کوهستانی است و از این رو آن را غور، غرجستان و غرشتان گویند؛ زیرا که در لغت آنان غرچستان کوهستان است. حکام غور بعد از غزنویان مشهورند و منسوب به غور را غوری می گویند، و غوریان جمع اهالی آن جاست.

### دره ی جام و موقعیت فیروزکوه؛ پایتخت سلسله ی غوریان

سلسله ی غوریان بیش تر شهرت خود را در جهان مدیون منار جام هستند. سلاطین غوری این منار با عظمت را در پایتخت تابستانی خود در فیروزکوه بنا کردند. این منار دارای دو ردیف راه پله می باشد. یکی برای بالا رفتن مؤذن به خاطر اذان گفتن و دیگری برای پایین آمدن. در کنار این منار مسجدی وجود داشته که آن را سیل در سال ۵۹۶ هـ.ق ویران نموده است. فیروزکوه با حمله ی مغول ها ویران گردید. این شهر پُر جنب و جوش و پایتخت پُر جمعیت که بازدید کنندگان بسیاری را در خود جای می داد، تبدیل به یک روستای دورافتاده و کوهستانی گردید، هری رود از داخل فیروزکوه می گذشته و فیروزکوه در میان کوه های سر به فلک کشیده ی بسیاری قرار دارد و رودی که از آن می گذرد هری رود نامیده می شود. این شهر امروزه جام نامیده می شود.<sup>۲</sup>

شهر فیروزکوه در حال حاضر مرکز استان غور است که پیش تر چغچران هم نامیده

۱. در این اواخر از طرف فرهنگیان غور تصمیم گرفته شد که لقب جهان سوز از پسوند نام سلطان علاءالدین غوری گرفته شود، زیرا در زمانی که بالای شهر غزنه حمله نمود و آن را ویران کرد، غزنه یک شهر بود نه جهان.

۲. امپراتوری غوری ها (جایگاه آن در تاریخ تمدن و فرهنگ افغانستان و منطقه)، کابل: بنیاد فرهنگی جهانداران غوری، ۱۳۹۰ خورشیدی، ص ۴۴۸ - ۴۴۹.

می‌شد اما در سال ۱۳۹۳ خورشیدی به فیروزکوه تغییر نام یافت. هدف کلی از این نام‌گذاری، احیای نام مرکز سلاطین غوری‌ها همانا فیروزکوه تاریخی بوده است که بالای مرکز فعلی غور گذاشته شد.<sup>۱</sup>

شهر فیروزکوه از باشکوه‌ترین، مستحکم‌ترین و معمورترین شهرهای عهد امپراتوری و مشهورترین پایتخت و مرکز سیاسی شاهان بزرگ غوری محسوب می‌گردید.<sup>۲</sup> در مورد وجه تسمیه‌ی فیروزکوه گفته می‌توانیم که این نام از سلسله فیروزکوه گرفته شده، و سلسله‌ی مذکور از شمال دولت‌یار استان غور شروع می‌شود و به طول چهارصد کیلومتر به شمال غرب هرات در قریه‌ی قزل بولاغ ختم می‌شود. در پای جنوب این کوه هری رود جریان دارد که آن را از سلسله سیاه کوه جدا می‌سازد.<sup>۳</sup>

در سال ۶۱۹ و ۶۲۰ هـ.ق در اثر حملات تباہ کننده‌ی چنگیزخان مغول، این شهر از دست اوگتای پسر چنگیز به کلی خراب شد، به طوری که اکنون محل اصلی آن هم تا حدی مشکوک است. فیروزکوه بر کنار رودخانه اعمار شده بود که شاید قسمت‌های علیای هری رود یا بالامرغاب باشد، اما هولدج که در سال ۱۸۸۴ و ۱۸۸۵ میلادی آن مواضع را دیده، خرابه‌های وسیع تیوره Tayeara را که نزد اهالی به غور معروف و در کنار معاون فراه‌رود واقع است، فیروزکوه می‌داند و نوشته است که چون موقعیت تیوره طوری است که با هرات، فراه و وادی علیای هری رود به آسانی می‌تواند مراوده نماید، پس می‌توان گفت که جای اصلی فیروزکوه تیوره است.<sup>۴</sup> از نکات بالا می‌توان چنین استنباط نمود که فیروزکوه میان چغچران (فیروزکوه) و تیوره کنونی، یعنی بین قسمت علیای هری رود و فراه‌رود و در نواحی شهرک کنونی موقعیت داشته است. عزیزاحمد پنجشیری هم به نقل از غلام جیلانی داوری، خرابه‌های تیوره را عبارت از شهر فیروزکوه می‌داند و

۱. گروهی از نویسندگان، شناس نامه‌ی غور، کابل: پرند و انجمن ادبی غور، ۱۳۹۸ خورشیدی، ص ۱۲۹.

۲. کام‌گار، حمیدالله، سریرگاہ (پژوهشی پیرامون مراکز و پایتخت‌های تاریخی آریانا، خراسان، افغانستان)، هرات: نشر کام‌گار، ۱۳۹۹ خورشیدی، ص ۱۹۶.

۳. یمین، محمد حسین، افغانستان تاریخی، کابل: سعید، ۱۳۸۰ خورشیدی، ص ۱۸۳.

۴. صدقی، محمد عثمان، جغرافیای مختصر تاریخی شهرهای آریانا، کابل: امیری، ۱۳۹۱ خورشیدی،

می نویسد: «شهر فیروزکوه برعکس در جوار هری رود واقع نشده بلکه در محلی بوده که به شهرهای تاریخی مانند بشلنگ (فعلاً در شمال موسی قلعه‌ی استان هلمند) بغنین (در شمال موسی قلعه) داور یا زمین داور (امروز به صورت قریه‌ای درآمده و در موسی قلعه موقعیت دارد) الرخیج (قندهار حالیه که اعراب این نام را بر قندهار کنونی گذاشته‌اند) و دیگران نزدیک بوده است. در این مورد خرابه‌های تیوره را نباید نادیده گرفت»<sup>۱</sup>

فیروزکوه حصار کوهی است در سرزمین غور که از طرف قطب‌الدین محمد معروف به ملک‌الجبال در ناحیه‌ای موسوم به اوورساده یا ورشاده Wershdah بنا یافته است. فیروزکوه پیش از آن مقر اوورساده (ورث) بوده است. بهاء‌الدین سام که در سال ۵۴۴ ه.ق جانشین برادر گردید، بر تعمیر آن افزود. با این صورت فیروزکوه در تمام مدت سلطنت شاهان غور مرکزیت داشت و پایتخت بود.<sup>۲</sup> در دوره‌ی کشورگشایی معزالدین محمد بن سام دولت غوری ترقی زیاد نمود و فیروزکوه خیلی مزین و زیبا شد، ارگ و قصر آن خیلی شکوه و جلال داشت، در این قصر از نظر صنعت معماری، منظره و رواق‌های مهندسی خیلی عالی کار شده بود. این قصر دارای پنج کتاره هر کدام ۲ در ۳ گز از طلا و جواهرات ساخته شده و دو همای طلایی که هر کدام به اندازه‌ی یک شتر جسامت داشت بر بالای قصر جا داده شده بود و این‌ها را سلطان غیاث‌الدین غوری بعد از فتح اجمیر طور تحفه با دیگر هدایا به سلطان بزرگ غور شهاب‌الدین غوری به فیروزکوه فرستاده بود.<sup>۳</sup> این شهر موقعیت مستحکم خود را در دوره‌های پیش از سلطنت نیز داشت. در موقع لشکرکشی‌های اعراب این منطقه‌ی مستحکم به دست ایشان قرار نگرفت. در حالی که سایر مناطق را اعراب فتح کردند، پیش از آن که فیروزکوه مقر سلطنت غوریان شود، سلطان محمود غزنوی بر آن دست یافت که از آن به بعد

۱. پنجشیری، عزیزاحمد، جغرافیای تاریخی غور، کابل، بنیاد فرهنگی جهانداران غوری، ۱۳۹۱ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۲۱۵.

۲. امیره کی، بنیسون، شهرها در دنیای اسلام ماقبل مدرن اثر دین، دولت و جامعه بر شهر، مترجم زین‌العابدین سفرچی تیل، تهران: شهرداری تهران، ۱۳۹۵ خورشیدی، ص ۱۶۳.

۳. یمین، محمد حسین، افغانستان تاریخی، کابل: سعید، ۱۳۸۰ خورشیدی، ص ۱۸۲.

مدت‌ها مطیع دربار غزنه بود.

مؤسس اصلی شهر فیروزکوه قطب‌الدین محمد معروف به ملک‌الجبال است. ابتداء مقرر فرمان‌روایی اش ورساد یا ورشاد بود، و سپس به این فکر افتاد تا موضع به‌ترو خوب‌تر برای پایتخت خویش تعیین نماید و به این صورت محل موجوده‌ی فیروزکوه را انتخاب کرد و آن را اعمار نمود.<sup>۱</sup>

طوری‌که در اسناد تاریخی و جغرافیایی مشاهده می‌شود در عصر سامانیان و اوایل دوره‌ی غزنویان، نامی از فیروزکوه برده نشده و در کتاب حدود‌العالم (سده‌ی چهارم هجری)، تاریخ‌یمنی (اوایل سده‌ی پنجم هجری) قسمت باقی‌مانده‌ی تاریخ بیهقی (نیمه‌ی نخست سده‌ی پنجم هجری) و زین‌ال‌اخبار گردیزی (۴۲۰ ه.ق) از این شهر تذکری به عمل نیامده است. هم‌چنان جغرافیه‌نگاران پیشین دوره‌ی اسلامی چون ابن‌خردادبه، اصطخری، مقدسی و ابن‌حوقل نامی از فیروزکوه نبرده‌اند. تنها یاقوت حموی در کتاب جغرافیای خود (معجم‌البلدان ۶۲۱ ه.ق) نخستین جغرافیه‌نگاری است، که مختصر‌ذکری از شهر فیروزکوه نموده است.

بیش‌ترین معلومات درباره‌ی شهر فیروزکوه را مؤرخ معاصر امپراتوری غوری در دربار سلاطین غوری (قاضی منہاج سراج جوزجانی متولد ۵۸۹ ه.ق) که خود دوره‌ی نوجوانی خود را در این شهر سپری نموده است، ارائه می‌دهد.

شهر فیروزکوه علاوه بر شکوه و جلال مدنی خود، یکی از قلعه‌های حصین غور از نظر راهبردی هم بود. چنان‌چه یاقوت حموی در معجم‌البلدان این موقف استراتژی فیروزکوه را با کمال اختصار می‌نویسد: فیروزکوه قلعه‌ی استواری است و آبش از چشمه می‌باشد. از این قلعه، عطا‌ملک جوینی در تاریخ جهانگشای جوینی دو بار یاد نموده و جوزجانی می‌نویسد: «فیروزکوه در سال ۵۴۳ ه.ق هنوز به‌صورت شهر درنیامده بود و به نام قلعه‌ی فیروزکوه معروف بوده است. در آن سال قطب‌الدین محمد آن قلعه را، که تازه به او واگذار شده بود، رها کرد و بنای نیمه‌تمام آن را به پایان نرسانیده به غزنه رفت.

۱. پنجشیری، عزیزاحمد، جغرافیای تاریخی غور، کابل، بنیاد فرهنگی جهانداران غوری، ۱۳۹۱ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۵۰.

مدت ها بعد هنگامی که بهاء الدین سام در محرم سال ۵۴۴ ه.ق به فیروزکوه آمد و زمام امور آن منطقه از سرزمین غور را به دست گرفت دستور داد تا ساختمان قلعه و بقیه شهر فیروزکوه را، که ناتمام مانده بود، از نو آغاز کنند و بالاخره از این سال به بعد فیروزکوه به عنوان پایتخت بهاء الدین سام و سایر شاهان غوری انتخاب گردید.<sup>۱</sup>

ابوالفدا در کتاب جغرافیای خود فیروزکوه را پیروزکوه نوشته و کوه سبز معنی کرده است.<sup>۲</sup> با اعتبار به همین کوه سبز است که کوتل آن را کوتل سبزک گفته اند و آن، شهرستان کרוخ هرات را به استان های شمالی کشور متصل می کند.<sup>۳</sup> در اطراف روستای جام خاک فیروزه رنگ قسمت زیادی تپه های آن را فرا گرفته و مردم آن دهکده خانه های خود را از آن خاک رنگ آمیزی می کنند. اگر از قلعه کوه استوه یا الستیه حدود ۲۰ کیلومتری جنوب منار جام به چشم مشاهده شود، عقب (کوه آزاد یا آزادکوه) که در جناح غربی منار جام واقع است، کاملاً فیروزه ای به نظر می رسد و در قسمت غربی فیروزکوه کوتل سبزک بین هرات و بادغیس، مطابق به رنگ آن مسمی شده است.

حافظ ابرو دانشمند خراسان پس از معرفی روستاهای هرات رود، چون: چشت، دره ی تخت و حصارک، از فیروزکوه یادآوری می نماید و می گوید: «فیروزکوه، تخت گاه سلاطین غور بوده و تا اکنون اثر عمارت ایشان در این موضع باقی است، ده کشتزار دارد که حالا معمور است و در روزگار سلاطین غور در غایت معموری بوده است.»<sup>۴</sup> این منبع نیز می تواند قوی ترین دلیل و مستندترین اثر بر تعیین موقعیت فیروزکوه باشد.<sup>۵</sup>

۱. منهاج سراج جوزجانی، منهاج الدین عثمان بن سراج الدین محمد، طبقات ناصری، تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیقات جدید عبدالحی حبیبی، کابل: انجمن تاریخ، ۱۳۴۳ خورشیدی، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲. تقویم البلدان، عمادالدین ابوالفدا، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ۱۳۴۹ خورشیدی، ص ۵۴۱.

۳. یمین، دکتر محمد حسین، افغانستان تاریخی، کابل: سعید، ۱۳۸۰ خورشیدی، چاپ ششم، ص ۱۸۳.

۴. حافظ ابرو، عبدالله، جغرافیای حافظ ابرو (قسمت ربع خراسان - هرات)، به کوشش: مایل هروی، ص ۳۰ - ۳۱.

۵. امپراتوری غوری ها (جایگاه آن در تاریخ تمدن و فرهنگ افغانستان و منطقه)، کابل: بنیاد فرهنگی



کلاویخو، سفیر برجسته‌ی هانری سوم پادشاه اسپانیا به دربار امیر تیمور گورکانی (سده‌ی نهم هجری) در سفرنامه‌ی خود از جلال، عزمت، شأن و شوکت و استواری و متانت شهر فیروزکوه نام برده می‌گوید: «تیمور به هنگام عبور از این حوالی آن حصار را در محاصره گرفت و آن را ویران ساخت، این وقایع پانزده روز قبل از رسیدن ما رخ داده بود. علت این امر آن بود که تا آن زمان پادگان این حصار به فرمان اسکندر شبیه یکی از سرداران تیمور بود که همواره مورد محبت و نظروی بود و فرماندهی حصار فیروزکوه را هم تیمور به او داده بود. اما اخیراً نظر به برخی جهات مورد خشم و غضب تیمور واقع گشته و تیمور فرمان داده بود که او را بازداشت کنند و تحت نظر سرهنگی که وی مأمور کرده بود به زندان سمرقند گسیل شود. اما وقتی که این سرهنگ به پای حصار فیروزکوه رسید، مردان حصار بیرون ریختند و او را گرفتند و در حصار زندانی ساختند. تیمور که از واقع آگاه شد؛ خود به دروازه‌ی حصار آمد و سی روز گرداگرد آن حصار را تنگ گرفته بود. پادگان حصار چون دیدند که دیگر نمی‌توانند پایداری کنند شبانه گریختند و فرمانده خویش را به دست تیمور دادند.

فیروزکوه چنان نیرومند بود که هیچ کس نمی‌توانست آن را در صورتی که پادگان کافی در آن موجود می‌بود، به حمله بگیرد، چون حصار برنوک کوهی است مشرف بر دشتی که این کوه را از کوه‌های دیگر به کلی مجزای می‌کند. در پای حصار در کنار دشت دیواری است که گرداگرد آبادی فیروزکوه را گرفته است و از آن جا دفاع می‌کند. در داخل این دیوار آبادی فیروزکوه قرار گرفته و بالاتر از این دیوار، دیوار دیگری به موازات آن کشیده شده است و بالاتر هم دیوار دیگری است به موازات دو دیوار نخست که همانا دیوار دژ اصلی است، در میان این دو دیوار اخیر خانه‌های مردم و آبادی واقع است. بر فراز این‌ها سنگرها و استحکامات دژ مرکزی قرار دارد با دیوار محکم و برج‌های استوار و بسیار. به این طریق با آن که فیروزکوه داخل یک دژ است، سه حصار دارد که یکی بر فراز دیگری است و نیز در دژ مزبور چشمه‌ی زلالی است که کفایت اهالی آن جا را

می‌کند و حال آن‌که از پایین حصار هم رودخانه می‌گذرد که بر روی آن پل‌های متحرک وجود داشته که برای دست یافتن به حصار نخست باید از آن‌ها گذشت.<sup>۱</sup>

یاقوت حموی در سال (۶۲۱ ه.ق) یعنی سه سال بعد از تخریب شهر فیروز توسط لشکر مغول در کتاب خود (معجم البلدان) می‌نویسد: غور عبارت از مجموع جبالی است واقع بین هرات و غزنی و شهرهای آن بارد (سرد) و موخش است و شهر بزرگی که ملوک غور در آن جا حکم‌روایی می‌کردند به نام فیروزکوه یاد می‌شود و او از شهر فیروزکوه به تفصیل نمی‌گوید و به اختصار می‌نویسد: «فیروزکوه قلعه‌ی حصینی است و آبش از چشمه است» چون ذخیره آب بالای کوه خاره به ارتفاع ۲۳۰۰ متر که طول ذخیره ۷/۸۷ و عرض ۴/۹۵ و عمق ۴/۸۵ متر و در قسمت شمال ذخیره، دو نای سفالی و تمام مواد این بنا خشت پخته بوده و داخل محوطه ذخیره هم با ساروج کار شده است. ذخیره از چشمه‌های «جر بیدان» توسط نای پُر می‌شد و برای قصر برکشک (کشک برین) و قسمت‌های شهر آب آشامیدنی می‌رسانید. آن ذخیره آب را «ترائین» می‌گفتند که به معنی حوض کوچک آب است و یک دروازه‌ی شهر فیروزکوه از مسیر آن حوض بود که به نام دروازه‌ی ترائین یاد می‌شد و یک دروازه‌ی دیگر شهر به نام «ریگ بست» بود که به طرف قلعه‌ی کالیون یا حصار نره‌تو که فعلاً نیز به همین نام یاد می‌شود و بر سر کوه عالم تاب (بین دره چونند و دره جام) واقع است، راه داشت.

صاحب نزهة القلوب هم محض قول یاقوت حموی را نقل می‌کند و چیزی بدان نمی‌افزاید. بارتولد در کتاب جغرافیای تاریخی خود درباره‌ی فیروزکوه و موقعیت آن از قول منهاج سراج جوزجانی می‌نگارد که: «شهر فیروزکوه در زمان سلطه و اقتدار سلاطین و شاهنشاهان غوری در سده‌ی دوازدهم میلادی که بر غزنی و هرات و خراسان و تمام افغانستان کنونی و قسمتی از هند مسلط بودند از پایتخت ایشان به شمار می‌رفت و فیروزکوه در قسمت علیای هری رود و در ظاهر به نزدیکی آهنگران واقع شده، جای این شهر که در اواخر سده‌ی دوازدهم میلادی و اوایل سده‌ی سیزدهم یکی از پایتخت‌های

۱. جغرافیای حافظ ابرو، ص ۳۰؛ به نقل از سفرنامه‌ی کلاویخو، ص ۱۷۹-۱۸۰.

دولت مقتدر غور و مزین به عمارات و بناهای عالی بوده، دقیقاً معلوم نشده زیرا هنوز راجع به قسمت علیای هری رود چندان تحقیقاتی نکرده‌اند<sup>۱</sup>. جوزجانی که یکی از مهم‌ترین تاریخ‌نویسان دربار شاهان غوری بوده، در کتاب خود طبقات ناصری چنین می‌نویسد: «ملک الجبال قطب‌الدین محمد بن حسین بعد از آن او را چنان اتفاق افتاد که موضعی طلب کند تا قلعه‌ی حصین و موضع شگرف بنا کنند که مرحضرت را شاید باطراف معتمدان فرستاد تا رأی او بر موضع فیروزکوه قرار گرفت. قلعه و شهر فیروزکوه را بنا فرمود.»<sup>۲</sup> راورتی هم در ترجمه‌ی کتاب طبقات ناصری موافقه دارد که شهر فیروزکوه در حصص بالای هری رود واقع بوده است.

اندره ماریک<sup>۳</sup> پژوهش‌گر بلژیکی است که در سده‌ی بیستم میلادی (۱۷ اگست ۱۹۵۷) که در قسمت علیای هری رود سفر کرد و منار جام را دریافت و آن را به حیث منار مسجد جامع شهر فیروزکوه و آن جا را شهر فیروزکوه پایتخت تاریخی سلاطین بزرگ غوری به جهان معرفی نمود. اگرچه این دیدگاه توسط لشنیک باستان‌شناس آمریکایی که در سال ۱۹۶۵ میلادی از غور بازدید به عمل آورده و در سال ۱۹۶۸ میلادی نظریه‌ی اندره ماریک را رد کرده و وی تیوره را فیروزکوه تاریخی دانسته است. اندره ماریک با نخستین چشم‌انداز از مسیر دره‌ی جام، مناری از داخل دره‌ی جام به نظرش آمد، چنان بهت زده شد و تحت تأثیر قرار گرفت که فکر کرد به یک پدیده‌ی جادویی مواجه شده است.

پایان سخن این‌که نظر به منابع معتبر تاریخی، دیدگاه بیش‌تر تاریخ‌نگاران و نویسندگان، مبنی بر این است که جام به حیث فیروزکوه و منار جام را منار مسجد جامع آن می‌شناسند و وجود منار جام با این عظمت و شگفتی نمی‌تواند در یک

۱. و. بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور طالب‌زاده، تهران: اتحادیه طهران، ۱۳۰۸ خورشیدی، ص ۱۰۵.

۲. منهاج سراج جوزجانی، منهاج‌الدین عثمان بن سراج‌الدین محمد، طبقات ناصری، تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیقات جدید عبدالحی حبیبی، کابل: انجمن تاریخ، ۱۳۴۳ خورشیدی، ج ۱، ص ۶.

منطقه‌ی گم‌نام اعمار گردد حتی اگر برای یادگار شاهان هم بوده باشد. هم‌چنان نظر به دیدگاه آندره ماریک و سایر دانشمندان، باید راهی را در نظر گرفت که در امتداد هری رود قرار داشته و به حیث شاه‌راه مرکزی از آن استفاده به عمل می‌آمده که بدین لحاظ جام نقطه‌ی اتصال شاه‌راه‌های مهم و دارای موقعیت حساس استراتژی بوده است. این شاه‌راه در امتداد هری رود از منار جام الی روستای کمنج - چشت و هرات امتداد می‌یابد، که بیش‌تر هموار و بدون کوه و کوتل است. از طرفی در گذشته‌های دور پیل‌های جنگی و گردونه‌ها را از هندوستان به غرنی و از آن جا به هرات و فیروزکوه از همین راه می‌آوردند که در طبقات ناصری نیز ذکر آن آمده است و جام نقطه‌ی مرکزی راه‌های منتهی به هرات، بامیان، غزنی، غرجستان و ماورای آن‌ها بوده است. اگرچه این شاه‌راه به وسیله‌ی خوارزم‌شاه، چنگیز و تیمور گورکان به کلی ویران شد و در حال حاضر وضعیت خوبی ندارد و مثل سایر شهرها و قلعه‌های مستحکم غور دست‌خوش رویدادهای تباه‌کن گردیده است.<sup>۱</sup>

### منار جام پر شکوه‌ترین و مجلل‌ترین آثار باستانی غور

این‌که سربر فلک مینای مینا فام است افتخار وطن غور منار جام است آثار و بناهای تاریخی با شکوهی از دوران درخشان و با عظمت سلسله‌ی غوریان در داخل و خارج افغانستان به جا مانده است. قلعه‌ی مندیش، قلعه‌ی تولک، قلعه‌ی ضحاک، قلعه‌ی آهنگران در غور، باغ ارم در زمین داور، منار قطب و مسجد قوه‌الاسلام در دهلی، مسجد جامع بزرگ هرات، قلعه‌ی اختیارالدین، گازرگاه، پل مالان، تخت صفر، حوض ملک و اسکله‌چه در هرات، شهر غلغله، شهر ضحاک در بامیان، قلعه‌ی خیسار، مسجد ملکان در فراه، قلعه‌ی اشپار، قلعه‌ی میرهزار و قلعه‌ی دار در فاریاب، قلعه‌ی کالوین یا نریمان و قلعه‌ی فیوار در بادغیس، و صدها بنای تاریخی دیگر که هر

۱. مستمند غوری، غوث‌الدین، تاریخ مختصر غور، هرات: فیضی، ۱۳۹۵ خورشیدی، چاپ سوم، ص ۲۲۱.

کدام‌شان بیانگر عظمت و شکوه امپراتوری بزرگ غوری‌ها می‌باشد. یکی از این بناهای شگفت‌انگیز و تاریخی منار جام در دره‌ی سرسبز جام در شهر فیروزکوه غور است.<sup>۱</sup> منار جام تمام از آجر یا خشت پخته ساخته شده بر روی پایه‌ی محکم و هشت ضلعی زیبای آن استوار است و مشتمل بر چهار طبقه می‌باشد و دو پیش‌آمدگی گردان که در اصطلاح به آن نعلبکی گویند در فاصله‌های بسیار مناسب دور تا دور آن رازینت داده است. این نعلبکی‌ها که در آغاز با آجرهای زینتی و زیبایی تزیین شده بود اکنون خراب شده و تنها تیرهای قوی چوبی حامل آن‌ها برجا مانده است. بنای این نوع نعلبکی‌ها در آن زمان بر روی منارها مرسوم بوده است.<sup>۲</sup>

در معماری غوری‌ها روی‌کار بنا مانند یک تن برهنه توسط لباس تزیینات پوشانیده شده و در بناهایی مانند منار جام این لباس تمام ساختمان را در بر گرفته است. در کاربرد این تزیینات سعی نهایی به عمل آمده تا زیباترین و عالی‌ترین شگردها و مهارت‌های (استاد کار) به شکل یک تابلوی پرکار مینیاتور به چشم بیننده و تماشاگر بخورد و آفرین و تحسین او را برانگیزاند. تزیین به حیث یک عنصر مجزا از ساختمان و بعد از اكمال اصل ساختمان کار می‌شد. این تزیینات در مجموع سه بعدی و برجسته است که از گل پخته و سفال و یا هم از برش گچ به وجود می‌آمد. این تزیینات برجسته و نیمه برجسته با تغییر زاویه‌ی آفتاب و حرکت سایه‌ها، یک‌نواختی همیشگی نمای بنا را زایل و برعلاوه به وجودآوری سایه، عمق‌ها را ژرف‌تر و برجسته‌گی‌ها را بلندتر نشان می‌دهد.<sup>۳</sup>

در سده‌ی بیستم میلادی عبدالله ملکیار در حین مسافرت به غور منار جام را از نزدیک دیدن نمود و به زنده‌یاد احمد علی کهزاد از این بنا اطلاع داد. احمد علی کهزاد در سال ۱۹۴۳ میلادی دست به مسافرت به سرزمین جام زد و سپس مقاله‌ای در مورد

۱. گروهی از نویسندگان، شناس‌نامه‌ی غور، کابل: پرنده و انجمن ادبی غور، ۱۳۹۸ خورشیدی، ص ۷۱.

۲. روشن ضمیر، مهدی، «آثار غوریان»، بررسی‌های تاریخی، شماره‌ی ۴، سال ۱۳، ص ۲۲ - ۲۳.

۳. سالک، شکیب، «نگاهی بر معماری غوریان»، هرات باستان، شماره‌ی ۳، سال ششم (میزان -

قوس ۱۳۶۴ خورشیدی)، نمبر مسلسل ۲۳، ص ۵۷ - ۵۸.

جام در مجله‌ی کابل به نشر سپرد و در سال ۱۹۵۲ میلادی نتایج تحقیق و پژوهش خود را به زبان انگلیسی نشر نمود. شارل کیفر دانشمند فرانسوی هم مطلبی را در سال ۱۹۶۰ میلادی به نام «منار سلطان غیاث‌الدین در فیروزکوه» منتشر ساخت.<sup>۱</sup>

پس از آن؛ اندره ماریک منار جام را طور مفصل مطالعه نمود و سپس در سال ۱۹۵۹ میلادی نتایج مطالعات خود را ضمن مقاله‌ی به نشر سپرد. وی دیدن منار جام را یک کشف دانست و با نشر مقاله‌اش سرو صدای فراوانی در محافل علمی جهان تولید نمود، حتی بیوار عالم انگلیسی آن را بزرگ‌ترین موفقیت در کشفیات جدید خواند. استاد خلیلی تحت عنوان (یک نکته‌ی قابل تذکر) کشف منار جام را این‌طور می‌نگارد:

درین اواخر در یکی از مجلات مطبوع کابل خواندم که منار جام توسط آندره ماریک دانشمند بلژیکی در سال ۱۹۵۷ میلادی کشف شده، اگر مراد از کشف دیدن و پیدا شدن منار است، این منار سوزن نبود که از نظر مردم هرات و غور مخفی می‌ماند، تا یکی از بلژیکی می‌آمد و آن را کشف می‌کرد. خصوصاً که تا چندی پیش غور و هرات در تقسیمات اداری یک استان بود و دانشمندان هرات در حفظ و احیای آثار خود علاقه‌ی فراوان داشتند، تاریخ رساله‌ی مزارات هرات با ذیل‌های خود گواه این مدعاست. کتاب روضات‌الجنت معین‌الدین اسفزاری و جغرافیای حافظ ابرو در این باب، از متون معتبر و بی‌مانند است.

در سال ۱۳۰۸ خورشیدی که این ناتوان به هرات بودم روایت‌ها و حتی افسانه‌ها از غور و آثار آن از چشمه‌ی آذان آن، از غار پراز مسکوکات آن، از مسجد چهلستون و قصر نازنین آن می‌شنیدم که در آن جا غوری‌ها و هراتی‌ها از منار جام به انواع مختلف و با آب و تاب صحبت می‌کردند و چون هرات‌زیبا را از عهد بهزاد و بنای در روزگار سلطنت حسین بایقراء می‌دانستند، منار جام را نیز بعضی بناء کرده‌ی عهد سلطان حسین بایقراء می‌گفتند و من در همان سال ۱۳۰۸ خورشیدی در جلد نخست کتابی که به نام آثار هرات نوشته و در هرات طبع کرده‌ام، در صفحه‌ی ۱۱۸ از منار جام به

۱. داوری، غلام جیلانی، «جام و فیروزکوه»، آریانا، شماره‌ی ۱، (حمل - جوزا ۱۳۵۴ خورشیدی)، ص ۴۴.

تفصیل ذکر نموده‌ام و قول راویان همان وقت را مذکور داشته‌ام که البته چند سال پیش از کشف آن دانشمند بلژیکی بود، اما این که آن دانشمند بلژیکی در جزئیات منار نه در کشف آن تحقیقات عالمانه نموده قابل قدر است.<sup>۱</sup>

آندره ماریک، درباره‌ی منار جام می‌نگارد: در همان نقطه‌ای که آب روستای جام با هری رود می‌پیوندد، در میان محیطی از کوه‌های تیره‌رنگ، شبی زرین یک برج عالی قد برافراشته بود و در قسمت علیای آن کمربندهای از کاشی نیلگون نظراً جلب می‌نمود. وقت و درستی تناسب سه طبقه‌ی آن در وقت ساختمان سنگینی برج را تحمل‌پذیر ساخته است. دورنمای برج بلادرنگ نمای قطب منار دهلی را به یاد می‌آورد که چند ماه پیش مشاهده کرده بودم. جدار طبقه‌ی نخستین تماماً از رویه‌های تزئینی پوشیده است که در دور آن نوشته‌ی به رسم الخط کوفی پیچیده است، آن آذین‌ها طوری مرتب گردیده است که آن را ساده به نظر می‌آورد، و چار کمر بند بزرگ خط کوفی جهش عمودی منار را شکسته و بنا را بیش تر مجلل جلوه می‌دهد. قاعده‌ی برج هشت گوشه بوده و حاصل سه قنناق که بر روی هم قرار گرفته به شکل مخروطی است که اکنون ویران گردیده است و قنناق سوم با فانوسی متوج گشته بود که پوشی نداشته باشد.

همین قدر باید بگوئیم که اندازه‌ی یک سوی قاعده‌ی هشت گوشه، تقریباً سه و نیم متر می‌باشد، م. جی. کریستوف چنین محاسبه کرده که، از نمای سردر قطر قنناق اول در حصه‌ی قاعده بایست تقریباً هشت متر باشد و ارتفاع تمام منار نزدیک به شصت متر است. اما به اساس محاسبات غلام جیلانی داوری که در سال ۱۹۷۳ میلادی با یک مهندس آلمانی موسوم به ورنهیربرگ جهت تحقیقات به دره‌ی جام رفته بودند، ارتفاع منار ۶۳٫۳ متر محاسبه گردیده است.<sup>۲</sup>

در حال حاضر به داخل منار از دریچه‌ی کوچکی می‌توان رفت که به سمت شمال

۱. خلیلی، خلیل‌الله، احوال و آثار حکیم سنایی، کابل: بیهقی، ۱۳۵۶ خورشیدی، ص ۱۱۲.

۲. پنجشیری، عزیزاحمد، جغرافیای تاریخی غور، کابل، بنیاد فرهنگی جهانداران غوری، ۱۳۹۱ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۱۹۵.



منار قرار دارد. بر روی پله‌ها از یک زینه طوری بالا و پائین می‌شویم که به دور یک ستون مرکزی دور می‌خورد، چنان به نظر می‌آید که همین زینه تا پائین راه می‌یافت که اکنون ریختگی مصالح‌ها و دیگران آن را مسدود کرده است. همین خصوصیت است که هیچ دروازه‌ی دیده نمی‌شود. گویا بر سنتی که بوده است راهی از زیر زمین از تحت دریا تا داخل قصر امتداد داشته است (ملتفت باید بود که منظور آندره ماریک از قصر در این جا همان قصر فیروزکوه می‌باشد که وی به این عقیده است که محل فیروزکوه در همین جام موجود بوده است،) که خرابه‌های آن تا حال هم آن طرف دریا نمایان است. برای رسیدن به رواقک نخستین باید بیش از یک صد و پنجاه راپله را پیموده و به رواقک دوم یا پنج زینه‌ی کوچک که در یک طرف واقع است و هر یک ده پله دارد می‌توان رسید و تا پنج گنبد که هر کدام به زوایای قنடاق‌ها وصل گردیده و مدوراند به وسیله‌ی چهار تا پوشش گچ‌کاری شده می‌توان رسید و از آن سوتروسیله‌ی فرارفتن وجود ندارد.<sup>۱</sup> در برابر مناره و ساحل شمالی هری رود در بلندترین نقطه‌ی کوه خار بقایای یک قلعه وجود دارد که احتمالاً با مناره معاصر بوده، و نزد اهالی به قلعه، قصر یا ارگ دختر پادشاه معروف است. بر فراز این کوه بقایای ساختمانی که محل ذخیره‌ی آب قلعه بوده نیز دیده می‌شود. بنای آن آجری و داخل آن با ساروج پوشیده شده است. در گوشه و کنار، بقایای محل‌های دیده‌بانی برای محافظت از قلعه و راه‌ها به چشم می‌خورد. این قلعه به عنوان یک قلعه‌ی نظامی با برج‌های دیده‌بانی نیمه مخروبه به یادآوری زمانی که کاروان‌های تجارتنی از پیچ و خم دره‌های این سرزمین می‌گذشتند، تا کنون باقی مانده است.

در جنوب غرب منار جام جایی به نام کوشکک موسوم است که در آن تا سال ۱۹۷۳ میلادی ۸۴ قطعه الواح مقابر با خطوط عبری به دست آمده و از آن برمی‌آید که آرامستان پیروان حضرت موسی (ع) بوده است. قدیمی‌ترین لوحه‌ی مکشوفه از این آرامستان تا سال ۱۹۷۳ میلادی مؤرخ ۱۰۱۲ میلادی = ۴۰۳ و جدیدترین آن تاریخ ۱۲۲۰

۱. پنجشیری، عزیزاحمد، جغرافیای تاریخی غور، کابل، بنیاد فرهنگی جهانداران غوری، ۱۳۹۱ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۱۹۵.

میلادی = ۶۱۸ ه.ق دارد که وجود پیروان حضرت موسی (ع) را در این نواحی از عصر سلطان محمود غزنوی تا سقوط شهر فیروزکوه در دو سده تأیید می‌کند.<sup>۱</sup>

یکی از منارهای بلندی که با منار جام نزدیک بوده و اکنون معدوم شده است، منار سیروان یا شیروان بوده است و در همان منطقه در جوار هری رود در مسافتی ده کیلومتری غرب شهرستان اوبه برپا گردیده بود. نیکولای ولادیمیروویچ خانیکوف جغرافیادان دانشمند روسی طی سفر به ایران و افغانستان در سال‌های ۱۸۵۹ - ۱۸۵۸ میلادی، به اوبه و روستای سیروان سفر نموده و معلومات جامعی از مناره‌ی سیروان ارائه می‌دارد، او می‌نویسد: «پس از پیمودن دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه راه، یکی از شاخه‌های سمت راست هری رود که در مصب آن دهکده‌ای آباد به نام تغاندوآب قرار داشت عبور کردیم. ارتفاع درّه به حدّی است که در اغلب اوقات یخبندان پیش از موقع مانع رسیدن میوه‌ها می‌شود و سرمای شب‌های بهاری، که پس از به شکوفه نشستن درختان میوه فرا می‌رسد، جوانه‌ها را از میان می‌برد. مناره‌ی سیروان در فاصله‌ی کمی از این دهکده در افق مشاهده می‌شود. ما بعد از ۵۵ دقیقه راه پیمایی به آن جا رسیدیم. در ناحیه‌ی هرات این مناره تنها بنایی است که کتیبه‌ای به خط کوفی بر آن نوشته شده است.<sup>۲</sup> این مناره برجی است دارای خطوط عمومی با ارتفاع ۲۹ متر (حدود ۹۴ پا) که بر پایه‌ای به شکل منشور هشت ضلعی قرار گرفته است. در گذشته کتیبه‌ای کوفی در دو خط دور بنا را فرا گرفته بود. حروف این کتیبه را، مانند مناره خسروگرد سبزوار با آجرهایی که در جهت طولی و کمی برجسته بر سطح دیوار برج کار گذاشته شده، ماهرانه شکل داده‌اند. گذشت زمان و گچ‌کاری‌های مجدد بسیاری از کلمات این کتیبه را از بین برده، و بیش‌ترین صدمه به مهم‌ترین قسمت‌های آن وارد آمده است،

---

۱. حبیبی، عبدالحی، جغرافیای تاریخی افغانستان، کابل: بنگاه انتشارات میوند، ۱۳۸۴ خورشیدی، ص ۳۸۲.

۲. این‌که خانیکوف ادعا نموده که در هرات این مناره تنها بنایی است که کتیبه‌ای به خط کوفی بر آن نوشته شده است، دچار اشتباه شده، زیرا بناهای زیادی در هرات قرار دارد که با خط کوفی آذین گشته است. مسجد جامع باستانی هرات، هم‌چنان خانقاه‌ها یا مدارس غوری‌ها در چشت شریف را می‌توان نام گرفت.

مانند تاریخ اتمام بنا یا نام حاکمی که این بنا در دوره‌ی او ساخته شده است. اما چون حروف این کتیبه از همه جهت شبیه حروفی است که بر بناهای نیمه‌ی دوّم سده‌ی پنجم هجری دیده‌ام در انتساب این مناره به آن دوره تردیدی ندارم، نوشته‌ی این بنا تا آن جا که من توانستم بخوانم چنین است: که بنا به فرمان امیر سپه‌سالار بزرگ ... ابوالحسن علی ابن احمد (کلماتی که می‌توان به شکل‌های مختلف تعبیر کرد) به وسیله‌ی معمار نیشابوری علی ابن عثمان ابن احمد در زمان سلطنت سلطان ابن سلاطین ... به گمان من این برج متعلق به دوران سلطنت سلطان محمود غزنوی و یا پسراوست.<sup>۱</sup>

اما دکتر اقدس یغمایی در قسمت تعلیقات این کتاب نوشته است: «از قراین موجود چنین برمی‌آید که مناره‌ی سیروان همان مناره‌ی قاسم‌آباد، واقع در چهار و نیم میلی زاهدان قدیم است. چون دهکده‌ی قاسم‌آباد نزدیک‌ترین مکان به این مناره می‌باشد، آن را «میل قاسم‌آباد» نام نهاده‌اند. اما جی. پی. تیت بنای مناره‌ی قاسم‌آباد را به نیمه‌ی دوم سده‌ی ششم هجری یا حدیث‌تراوایل سده‌ی هفتم نسبت می‌دهد، در صورتی که خانیکوف آن را به نیمه‌ی دوّم سده‌ی پنجم منسوب می‌داند.»<sup>۲</sup>

از روی عکاسی‌ها و وضع گران و وزین منار جام را می‌توان به خوبی اندازه کرد که به صورت بسیار مستحکم آباد گردیده، ساختمان جالب آن است که با تزئینات که قسمت پائینش را پیچانده و آن را زیبایی و جالبیت خاص بخشیده، منار را به نظر کوچک جلوه می‌دهد، دیده اندوزی و نظر فریبی این برج بزرگ که کاملاً تزئین گردیده است، چنان است که هیچ نقطه‌ی آن زاید به نظر نمی‌آید، و در افق خود خیلی جالب است. تزئینات آن مجموعاً خیلی عالی است و به معمار آن افتخار بزرگی دست داده

۱. خانیکوف، نیکولای ولادیمیر وویچ، سفرنامه‌ی خانیکوف (گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی)، مترجمان دکتر اقدس یغمایی، ابوالقاسم بی‌گناه، مقدمه و تعلیقات از دکتر اقدس یغمایی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ خورشیدی، ص ۱۴۶ - ۱۴۷.

۲. خانیکوف، نیکولای ولادیمیر وویچ، سفرنامه‌ی خانیکوف (گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی)، مترجمان دکتر اقدس یغمایی، ابوالقاسم بی‌گناه، مقدمه و تعلیقات از دکتر اقدس یغمایی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ خورشیدی، ص ۲۹۹ - ۳۰۰.

است که چنان شاهکاری را در جای چنان مناسب به وجود آورده است، زیرا بنای عمارت در حالت فعلی به تناسب بلندی آن به طور کلی متناسب به نظر می‌آید، چندانکه (فان برخمن) نوشته است: تزئینات تمام سطح بنا را پوشانیده و به درجه علیای غنا و صفا می‌رسد.

بخش پائین برج تا آنجا که کمر بند کتیبه‌ی کاشی شروع می‌یابد از تزئینات قالبینی پوشیده شده و دور از حشو و زواید است، و لباس مرتب را نمایش می‌دهد و دارای اهمیت اساسی و ویژه‌ای می‌باشد، نفاست کار و ساختمان آن زیور زیبا که از پارچه‌های کوچک آجر ساخته شده و بر روی گچ وضع گردیده است خیلی جالب توجه و گیرا می‌باشد. این ورق شانی به هشت قسمت افقی تقسیم گردیده که سقف‌ها و صفحات مدور به اشکال و فواصل مختلف تعبیه گردیده است، نظم و نسق خاص آن آشکار است، طوری که تنوع آن حیرت‌آور است. ترکیب خطوط هندسی خیلی متنوع و همیشه خوانا است و دلالت به خوب و قوت تزئین می‌نماید و هرگاه که روشنی بر روی آن‌ها می‌تابد آن را بسار دلربا و جالب می‌سازد.<sup>۱</sup>

مقاله‌ی آندره ماریک که در سال ۱۹۵۹ میلادی درباره‌ی منار جام منتشر شد، حاوی مطالب سودمندی بود، به اساس کشف و اطلاع عبدالله ملکیار استاندار گذشته هرات در سال ۱۹۴۳ میلادی آقای احمد علی کهزاد به جام سفر کرد و مقاله‌ای در مورد جام در مجله‌ی کابل به نشر سپرد و در سال ۱۹۵۲ میلادی نتایج تحقیق و پژوهش خویش را به زبان انگلیسی نشر نمود.

آقای شارل کیفر فرانسوی در سال ۱۹۶۰ میلادی ضمن نشر مقاله‌ای از چگونگی کشف منار جام به وسیله‌ی عبدالله ملکیار مطالب دلچسپی ارائه کرده است، اما کشف دوباره و نشر مقاله‌ی آندره ماریک واقعاً فصل جدید را در تحقیقات علمی پیرامون تاریخ غوریان و غور نوشته شده به صورت عموم مربوط به سال‌های بعد از سال ۱۹۵۷ میلادی می‌باشد. در سال ۱۹۶۰ میلادی (لی پر) مدیر هیئت باستان شناس

۱. پنجشیری، عزیزاحمد، جغرافیای تاریخی غور، کابل، بنیاد فرهنگی جهانداران غوری، ۱۳۹۱ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۱۹۸.

فرانسوی در افغانستان برای مدت کوتاهی در پای منار جام خاک برداری مقدماتی به عمل آورد، متأسفانه نتیجه‌ی تحقیقات وی تا جای که اطلاع داریم تا هنوز به دسترس علاقه‌مندان گذاشته نشده است. به اساس همین یادداشت‌ها بود که (شارل کیفِر) خوانندگان را از تحقیقات (لی‌بر) مطلع گردانید.

نخستین کسی که بعد از (لی‌بر) در سال‌های (۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ میلادی) منار جام را از نظر معماری مطالعه کرد، مهندس ایتالوی (اندریا برونو) می‌باشد، نامبرده در سال ۱۹۷۵ میلادی مأمور شد منار جام را با وسایل تخنیکی ترمیم و از خطر سقوط نجات دهد. در خلال سال‌های (۱۹۷۰ - ۱۹۷۱ میلادی) مهندس آلمانی (ورنر هیربرگ) به افغانستان سفر نموده، و منار جام را از نظر معماری و هنر اسلامی مطالعه کرد. وی در جمله‌ی اروپائینی که جام را دیده‌اند، یگانه کسی است که عکس‌های جالب و اسناد مهم دیگر از منار جام در اختیار دارد.<sup>۱</sup>

### بانی و مؤسس منار جام

بانی و مؤسس این منار تاریخی سلطان غیاث‌الدین محمد ابوالفتح بن سام غوری است که از بزرگ‌ترین شاهان غور به‌شمار می‌رود، این سلطان بین سال‌های (۵۵۸ - ۵۹۹ ه.ق مطابق ۱۱۶۵ - ۱۲۰۲ میلادی)، مدت چهل و یک سال سلطنت کرد<sup>۲</sup> و منار مذکور را بین سال‌های (۱۱۹۳ - ۱۲۰۲ میلادی) اعمار نموده است.

سلطان غیاث‌الدین بن محمد سام غوری در سال ۵۵۸ ه.ق که قسیم امیرالمومنین و از ملوک بزرگ غور است، پادشاه شد. وی با برادرش معزالدین به امر عم خود علاءالدین در قلعه‌ی وجیرستان زندانی بود، ولی سلطان سیف‌الدین بن علاءالدین آن‌ها را رها کرد و غیاث‌الدین در جنگ غزان با وی همراه بود. چون سیف‌الدین

۱. پنجشیری، عزیزاحمد، جغرافیای تاریخی غور، کابل، بنیاد فرهنگی جهانداران غوری، ۱۳۹۱ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۱۰۴.

۲. فروغی ابری، اصغر، تاریخ غوریان، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۱ خورشیدی، چاپ پنجم، ص ۵۹.

به دست سپهسالار خود کشته شد، همین سپهسالار شیش لشکر غور و غرجستان را بیاورد و با غیاث‌الدین بیعت کردند و او را بر تخت فیروزکوه نشانند (۵۵۸ ه.ق مطابق ۱۱۶۲ میلادی).

وی برادر خود معزالدین را به رتبه‌ی سرجاندار حکمران استیه و کجوران گردانید و ابوالعباس شیش را که بعد از کشتن سلطان سیف‌الدین قوتی به هم رسانیده بود، بکشت. در این وقت کاکای غیاث‌الدین، یعنی ملک فخرالدین مسعود حکمران بامیان از ملک علاءالدین قماچ سنجری حکمران بلخ و تاج‌الدین یلدوز حکمران هرات مدد طلبیده با لشکر بامیان و بلخ و هرات بر فیروزکوه حمله آورد و در موضع راغزر مصاف آراستند. ولی پهلوانان غور در مرحله‌ی نخست ملک یلدوز هرات را در بین لشکر خودش بکشتند، و هراتیان را پراگندند. بعد از آن لشکر بلخ را نیز بشکستند و سرقماچ را بریدند و به نزد ملک فخرالدین به بامیان فرستادند و خود وی را محاصره کردند و غیاث‌الدین و معزالدین کاکای خود را محترمانه بگرفتند و به طرف بامیان باز گردانیدند.

سلطان غیاث‌الدین بعد از آن گرمسیر و زمین‌داور را به دست آورد و قادس و کالیون و فیوار و سیفروود و غرجستان و طالقان و گرزویان را نیز به سلطنت غور ضمیمه گردانید و برادر خود معزالدین را از جروم (گرمسیر) و تگین‌آباد و سیستان به طرف غزنه و زاول و کابل فرستاد. وی لشکر غزان را که در این وقت بر غزنه دست یافته بودند، به سال (۵۶۹ ه.ق مطابق ۱۱۷۳ میلادی) از غزنه پس راند و پایتخت غزنویان را نیز به غور ضم کرد، و به فتح هرات دست یافته بود. از پیش لشکر سلطان به خوارزم رفت و هرات در سال ۵۷۱ ه.ق و بعد از آن شهر فوشنج در سال (۵۷۳ ه.ق مطابق ۱۱۷۷ میلادی) مرکز غور شد.<sup>۱</sup>

در این وقت ملوک سیستان نیز مطیع شده بودند و شهرهای شمالی مانند تالقان، اندخوی، میمنه، فاریاب، پنجده، مرو، درزق و خلم نیز فتح شدند و چون جلال‌الدین

۱. دایرةالمعارف آریانا، ج ۵، ص ۹۹۰.

محمد پسر ایل ارسلان خوارزم شاه به مدد خطائیان اطراف شمالی مملکت را مزاحمت داد، بنا بر آن غیاث الدین به سال (۵۸۸ ه.ق مطابق ۱۱۹۲ میلادی) لشکر غزنه را تحت قیادت معزالدین و لشکر بامیان را به قیادت ملک شمس الدین و لشکر سیستان را به رهنمایی تاج الدین حرب در رودبار مرو فراهم آورد و سواحل مرغاب خوارزم شاهیان را بشکست و در (۵۹۶ ه.ق مطابق ۱۱۹۹ میلادی) خراسان را صاف کرده تا نیشاپور پیش رفت و آن را به ملک ضیاء الدین ابوعلی شنسبانی سپرد و مرو شاهجان را نیز گرفته و ملک نصیرالدین محمد خرنک را به حکم رانی آن گماشت و ایالت سرخس به تاج الدین زنگی پسر فخرالدین مسعود بامیانی سپرده شد. چون غیاث الدین مملکت را باز مرکزیت بخشید و تمام سرزمین آسیای میانه را از هندوستان تا عراق و از سیحون و جیحون تا دریای هرمز زیر پرچم فیروزکوه غور درآورد.

مناطقی که در زمان زمام داری سلطان غیاث الدین غوری فتح گردیده اند عبارت اند از: هرات قماچ، داور، فارس، کالیور، خروار، سیف رود، غرجستان، طالقان، خوروان، جروم، تکناباد، نیشابور، لاهور، ملتان، مرورود، پنجده، فاریاب، خجند، نیمروز، سجستان، فوشنج، زابل، کابل، غزنین و فتح مجدد هرات از دست بهاء الدین طغرل<sup>۱</sup>. قدرت حق تعالی، سلطان غیاث الدین محمد قسیم امیرالمؤمنین را به انواع عنایات ظاهری و باطنی مزین گردانیده بود و او را از افاضل علما و اکابر فضلا و جماهیر حکما و مشاهیر بلغا آراسته گردانیده بود.

مدت ملک میمون او ۴۱ سال بود. ملوک و سلاطین که از دست او به جلال و جاه رسیده اند، سلطان شمس الدین محمد مسعود سیستانی، ملک تاج الدین حربی، ملک ضیاء الدین در غور، سلطان بهاء الدین محمد، ملک نصرالدین غازی بن قره ارسلان، ملک تاج الدین زنگی بامیانی، ملک قطب الدین یوسف تمران، ملک ناصرالدین سوری مادینی، ملک شاه وحشی، ملک تاج الدین مکران و ملک سیف الدین مسعود تمران<sup>۲</sup>. سلطان غیاث الدین غوری از بزرگترین سلاطین غور و شرق است که شخصی

۱. تاریخ سیاسی - نظامی غوریها، محمد عابد حیدری، ص ۶۷.

۲. تاریخ سلاطین غوری، نسخه‌ی قلمی، محمد نسیم پروانه، ص ۶۵-۶۵.



علم دوست و مهربان و عادل بود. به دربار وی علماء و دانشمندان فراهم بودند. او قرآن کریم را به صورت جزوه‌ها به دست خویش می نوشت و به مدارس دینی هدیه می داد. وی به عمر ۶۳ سالگی در شهر هرات به روز ۲۷ جمادی الاول (۵۹۹ هـ. ق مطابق ۱۲۰۲ میلادی) از جهان رفت و در مسجد جامع باستانی و بزرگ که خودش ساخته بود، مدفن است و این مسجد تا کنون در شهر هرات باقی است.<sup>۱</sup> وی نخست مانند اسلاف خود بر مذهب محمد کرام سیستانی بود، ولی بعد از آن مذهب شافعی را قبول کرد.<sup>۲</sup>

### کتیبه‌ها و نوشته‌های منار جام (ساختار بیرونی منار)

بالاترین قسمت منار مؤذنه است که به واسطه‌ی یک قبه که سقف آن هم اکنون فروریخته است، بر روی شش تاق قوسی باز قرار گرفته و حدود چهار متر ارتفاع دارد. دهانه تاق‌ها تا حدی فراخ کار شده به گونه‌ای که مشعلی که شب‌ها در گذشته در این قسمت منار روشن بوده از راه دور به‌تر دیده می شده است. پایه‌ها و بدنه تاق‌ها هم با استفاده از نوع چینش آجرها نقش‌پردازی شده‌اند.

از شرح آندره ماریک و دیگر منابع پژوهش‌گران و هم‌چنان تحقیقات میدانی بر منار جام که توسط این قلم صورت پذیرفته، ذیلاً به‌طور فشرده کتیبه‌های منار جام را تذکر می‌دهم؛ خوانش کتیبه‌ها را از قسمت بالایی شروع می‌کنیم:

۱. بخش یا استوانه‌ی نخست: استوانه‌ی نخست که در حقیقت کوچک‌ترین میل استوانه‌ای منار جام است و در حدود هفت متر ارتفاع و بر تارک آن قبه قرار دارد. در این بخش از مناره فقط یک ردیف کتیبه به خط کوفی که زمینه‌ی آن با طرح‌های هندسی لوزی و دایره آرایش شده در میان دو کمر بند مزین مروارید نشان قرار گرفته است. متن کتیبه مشتمل بر شعار شهادت است که بر زمینه‌ی طرح‌های هندسی نقش شده است: (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ).

۱. غوریان، عتیق‌الله پژواک، ص ۲۰۲.

۲. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، ص ۱۴۹-۱۵۱.

طراحی حروف این کتیبه نسبت با دیگر کتیبه‌ها، برای به‌تر خوانده شدن، حروف از ضخامت بیش‌تری برخوردار است. حد فاصل این کتیبه تا لبه‌ی مؤذنه نوارهای افقی با دایره‌هایی به شکل مروارید و بالاتر هم به‌صورت برجسته با نقش‌مایه‌های محرابی شکل پُر شده که در واقع بخش‌هایی از مسدهس ساده محل اتصال به بخش بالاتر بوده است. ساقه‌ی بدنه‌ی استوانه‌ی زیر کتیبه فقط با آجر ساده کار شده است.

۲. بخش یا استوانه‌ی دوم: در حقیقت استوانه‌ی بالایی مناره در حدود ۱۶ متر ارتفاع دارد و بخش میانی مناره است. سطح خارجی این قسمت از مناره با دوردیف کتیبه و دو نوار تزیینی به صورت حلقوی که دور تا دور آن را فرا گرفته، پوشیده شده است. هر دو کتیبه در میان دو نوار افقی با نقش‌های مروارید نشان به صورت برجسته قرار گرفته‌اند. در بخش بالایی میل استوانه‌ای بین تاج بزرگ و کوچک از پایین به بالا که حدود یک سوم آن به صورت یک نوار حلقه‌ای بدون تزیین فقط آجر ساده روشن چیده شده قرار دارد. در بخش بالایی چهار نوار شامل دو نوار کتیبه‌ی کوفی و دو نوار از نقوش تزیینی با زمینه‌ی طرح‌های هندسی و نقش‌های گیاهی قرار دارد.

کتیبه‌ی اوّل از بالا به پایین؛ بخش آخر آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی صف و به دنبال آن بخشی از آیه‌ی بعدی از همان سوره آمده است: (... نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشْرُ الْمُؤْمِنِينَ\* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...)، به دنبال این آیه‌ی کریمه (آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی ۱۳) سه کلمه از آیه‌ی مبارکه آمده است (ای کسانی‌که گرویده‌اید)، که همین سبک را در کتیبه‌های زبان فاطمیان هم می‌توان دید و این روش از آن هم فراتر می‌رود.

کتیبه‌ی دوم: این کتیبه نیز به خط کوفی که در قسمت وسط این بخش از منار جای گرفته، به اسم و القاب غیاث‌الدین اختصاص دارد؛ (السلطان المعظم غیاث‌الدین والدین ابوالفتح محمد بن سام).

حد فاصل دو کتیبه‌ی اخیر با یک نوار نسبتاً پهن که با نقوش گیاهی از هم جدا شده متشکل از تکرار گل‌برگ‌های بالی شکل و شکوفه انار تزیین شده است. در زیر کتیبه‌ی پایین‌تر (اسم و القاب غیاث‌الدین)، یک نوار تزیینی گره‌چینی به روشی که

پیش‌تر در تزیینات قصر مسعود سوم در غزنی کار شده نقش شده است. حد فاصل بالاترین کتیبه تا لبه‌ی استوانه‌ی اول، تاج دوم مناره وجود داشته که در حال حاضر فروریخته و تنها یک ردیف چوب از آن به جا مانده است.

در این قسمت از مناره بر فراز تزیینات گیاهی نخستین تاج (ستاوند، رواق یا بالکن) همراه با مسدهس‌های گلویی آن بنا گردیده است. در گذشته امکان قدم زدن در این فضا وجود داشته، ولی در حال حاضر این بخش از مناره فروریخته و فقط چوب‌های آن به جا مانده است. بر فراز قسمت بالایی استوانه نخست هم همین تاج منار که از تاج نخست کوچک‌تر بوده قرار داشته است. در این قسمت، رواق با اسکلت بندی چوبی ساخته شده، به گونه‌ای که سطوح آن به وسیله‌ی ملات گچ تزیین و مسدهس‌کاری شده بوده، ولی امروزه از این تزیینات و مسدهس‌ها چیزی به جا نمانده است.

۳. بخش یا استوانه‌ی سوم: پیش از کتیبه، بر فراز حاشیه گیاهی نواری پهن تر حدود دو متر قرار دارد که در بردارنده‌ی شانزده شمشه آجری با فاصله‌ی یک سان از یک‌دیگر است. زمینه‌ی شمشه‌ها با قطعات آجرهای لوزی و دایره‌ای شکل نقش‌اندازی شده‌اند. شمشه‌ها بیش‌تر به شکل بشقاب‌های لبه‌داری دیده می‌شوند که با شش نقش متفاوت آجری (دوتا به صورت هندسی و چهارتا با فرم‌های گیاهی) تزیین شده‌اند. موقعیت و ترتیب قرار گرفتن این شمشه‌ها، با تزیینات قسمت هشت وجهی در کل بنا هماهنگی موزونی ایجاد نموده است. به کارگیری این شیوه از تزیینات شمشه‌های آجری در تزیینات مدرسه‌ی ملک زوزن که نزدیک به پنج دهه بعد بنا شده قابل پیگیری است.<sup>۱</sup>

الف) کتیبه‌ی اصلی با کاشی فیروزه‌ای؛ بالاتر از این کتیبه، نخستین تزیینات این بخش از مناره به نقوش گیاهی اختصاص دارد. این تزیینات که با پهنایی حدود سه متر، سطح منار را در برگرفته شاخص‌ترین نقش گیاهی مناره به شمار می‌رود. این سطح با سه ردیف گل و برگ‌های پهن که هر کدام درون یک ساقه دایره‌ای شکل قرار

۱. خزایی، محمد، منار جام (کتیبه‌ها و نقوش تزیینی و مفاهیم نمادین)، تهران: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۵ خورشیدی، ص ۵۶.

گرفته تزیین شده است. تزیینات پیچیده اسلیمی به صورت بلوک‌های تفکیکی کار شده است که به واسطه‌ی ملات نازک روی بدنه در کنار هم چسبانده شده‌اند. وجود این نقوش گیاهی تا حد بسیاری باعث ایجاد تعادل بین نقوش هندسی و کتیبه‌ها شده است. این نقوش اسلیمی هر چند با آجرپخته کار شده‌اند در کل گچ‌بری بناهای سده‌های چهارم هجری قمری، مثل گچ‌بری‌های مسجد نایین یا مسجد نه گنبد بلخ را در ذهن تداعی می‌کند. نقوش گیاهی به کار رفته در این بخش از تزیینات منار، همراه با چند نمونه دیگر که از دوره‌ی غوریان به دست آمده نمونه‌های عالی از نقش اسلیمی سده‌ی ششم هجری قمری به شمار می‌روند. این نقوش از جای‌گاه قابل توجهی در مطالعه سیر تحول این نقش در هنر اسلامی برخوردار است.

شاخص‌ترین کتیبه‌ها، کتیبه‌ی میانه مناره است که مزین است به نبشته‌های ضخیم و با کاشی آبی رنگ کاری شده است. این کتیبه به صورت کاشی لعاب‌دار فیروزه‌ای رنگ در زمینه‌ی ساده‌ی آجرهای نخودی قرار گرفته است. کتیبه به خط کوفی برجسته و عریض است؛ به گونه‌ای که کشیدگی «الف و لام»ها به سه متر می‌رسد. سطوح بالایی حروف کشیده کتیبه با نقوش اسلیمی به صورت متقارن و پیوسته تزیین شده است. کتیبه فوق در میان دو کمر بند مزین مروارید نشان به رنگ فیروزه‌ای قرار گرفته که این امر سبب شده تا کتیبه کوفی با برجستگی بیش‌تر جلب نظر کند. این‌گونه نقش‌پردازی‌های مروارید نشان بدون لعاب فیروزه‌ای از زمان ساسانی‌ها متداول بوده و در تزیینات آجری آرام‌گاه امیر اسماعیل سامانی در بخارا و هم‌چنین در مناره بهرام‌شاه در غزنی نیز به کار رفته است. شایان ذکر است قدیم‌ترین نمونه‌ی استفاده از تلفیق آجر و کاشی با لعاب فیروزه‌ای در حال حاضر، مربوط به مناره مسجد سین است؛ از آثار دوره‌ی سلجوقیان که در سال ۵۲۶ ه.ق به وسیله‌ی ابواسماعیل محمد بنا گردیده و هم اکنون در ۲۴ کیلومتری شمال اصفهان واقع شده است. این نبشته در آن فقط همان نام، القاب و عناوین کامل بانی مناره، ابوالفتح محمد بن سام، سلطان غوری ثبت گردیده و شش کلمه‌ی آخر که بالای سطر جا داده شده با خط ریزتر در بالای سطر اصلی جا داده شده است. متن کتیبه‌ی بزرگ به این ترتیب

است: «السلطان المعظم شاهنشاه الاعظم غياث الدنيا والدین معزالاسلام والمسلمین ابوالفتح محمد بن سام»؛ و متن کتیبه‌ی کوچک: «قسیم امیرالمؤمنین خلدالله ملکه»<sup>۱</sup>.  
ب) کتیبه‌ی سوره‌ی حضرت مریم: ثبت آیات قرآن کریم بر روی بنا کار تصادفی نیست، بلکه با هدف ساختمان‌ها و تسمیه‌ی آن رابطه داشته و با آن زیبایی دنیا و حسن آخرت و افتخار می‌خواسته‌اند. غیاث‌الدین محمد بن سام بانی این مناره علاقه داشت که نسخه‌های قرآن کریم استنساخ گردد و آن‌ها را در مدارس که خود بنیاد نهاده بود، به وقف می‌گذاشت.

برهشت روی قسمت سفلی منار، نوشته‌ی طویلی ثبت گردیده است. این متن از جزء نوزدهم قرآن کریم و کل سوره‌ی حضرت مریم شامل ۹۸ آیه انتخاب گردیده و مجموعاً ۹۸۲ کلمه و ۳۸۰۲ حرف می‌باشد. این کتیبه‌ی دینی نتیجه‌ی چنان نظم و نسقی است که انگیزه‌ی آن معلوم بوده و به منظور خاص تثبیت گردیده است. در تفسیرالبرهان به نقل از پیامبر اسلام (ص) در فضیلت این سوره روایت شده که اگر سوره‌ی مریم بر دیوار خانه نوشته شود از خطرات حفظ شده و آن‌چه در خانه است در امنیت می‌باشد. این کتیبه در داخل رشته نواری بر روی هشت قسمت بدنه مناره به شکل کتیبه طویلی به صورت پیوسته و مسلسل از یک بخش به بخش دیگری ادامه یافته است. به عبارتی دیواره‌های هشت‌گانه این قسمت از منار با آیات قرآن به صورت یک رشته بر اساس تک تک حروف که به صورت آجرتراش ساخته شده روی هم دیگر سوار و چیده شده‌اند. هر حرف بر اساس کاربردش در کلمه، در فرم‌های متنوعی تراشیده یا قالب‌گیری شده تا در جای مناسب خود به کار گرفته شود؛ برای مثال هنرمند حدود پانزده شکل مختلف «ب» (شامل ب تنها، به چسبان و ...) را طراحی کرده تا در ساختار کلمه، مناسب با وضعیت قرارگیری آن حرف، چیده شود. این عمل شبیه حروف چینی چاپ سربی است به گونه‌ای که کلمات از در کنار هم چیدن حروف متحرک سربی حاصل می‌شوند.

۱. خزایی، محمد، منار جام (کتیبه‌ها و نقوش تزیینی و مفاهیم نمادین)، تهران: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۵ خورشیدی، ص ۵۸.

در حقیقت چشم‌گیرترین بخش مناره همین بدنه‌ی هشت‌وجهی می‌باشد که بر فراز پایه‌ی هشت‌ضلعی موقعیت یافته است. بدنه‌ی هشت‌وجهی با دوردیف آجر به صورت خفته راسته که در بین آن‌ها یک بافت تزیینی گره چینی به صورت قطاربندی کار شده از قسمت پایه جدا شده است. این بخش از ساقه‌ی مناره که قطر آن کمی باریک‌تر از پایه مناره است تا ارتفاع تقریبی ۱۸ متر به شکل هشت‌وجهی بنا شده و پیش از رسیدن به شمشه‌های آجری به شکل استوانه تغییر شکل پیدا می‌کند. این قسمت از ساقه‌ی منار به شکل هشت دیواره عمودی، با نوارهای باریک تزیینی از هم‌دیگر مجزا شده و در حقیقت پُرکارترین بخش مناره است و بیش‌ترین تزیینات و کتیبه‌های بنا را در خود جای داده است.

وجود کتیبه‌ی قرآنی مهم‌ترین عنصر شکل‌دهنده‌ی این بخش از منار است. متن کَل سوره‌ی مریم به خط کوفی داخل رشته‌ای نواری شکل چیده شده و با امتداد آن و با ایجاد گره، در سطوح هشت‌گانه اشکال متنوعی به صورت پیوسته ایجاد کرده است. هنرمند با استفاده از این رشته نوشتاری کتیبه‌ی قرآنی، مهم‌ترین شاکله تزیینی مناره را به شکل نقش گره چینی به وجود آورده است. شایان ذکر است که تاریخ ساخت بنا و نام سازنده‌ی بنا نیز در این بخش قرار دارد.

دیواره‌ی نخست: بسم‌الله از پایین سمت راست سطح دیواره نخست به صورت افقی شروع می‌شود. سپس بر فراز آن، الرحمن الرحیم کهیعیص...» به صورت عمودی مایل به چپ، به طرف بالا آغاز و به شکل مارپیچی به سمت چپ و راست حرکت نموده تا به بالای قاب دیواره می‌رسد. پس از عبور از عرض قاب دیواره، متناسب با همان حرکت مارپیچی قبلی به سمت پایین و در انتهای سمت چپ دیواره نخست وارد سطح دیواره دوم می‌شود؛ به گونه‌ای که دوازده آیه‌ی نخست و بخشی از آیه‌ی سیزدهم را در خود جای داده است. حرکت و چرخش این نوار حاوی کتیبه قرآنی سطح دیواره نخست را به شش بخش مجزا شامل دو دایره، یک بیضی و دو نصفه بیضی تقسیم کرده است. هنرمند سطوح دایره و بیضی‌ها را با آجر به صورت گره‌های هندسی مشبک که طرح و نقش هر کدام با دیگری متفاوت است تزیین کرده است.

دیواره‌ی دوم: متن کتیبه از اواسط آیه‌ی ۱۳ شروع و در امتداد از پایین سمت راست دیواره وارد شده و با حرکتی عمودی و افقی تا میانه دیواره و از بالا تا پایین به شکل قرینه پیش‌تر ادامه پیدا کرده و تا اواخر آیه‌ی ۲۵ پایان می‌یابد. در نتیجه‌ی این حرکت یک مربع و دو مستطیل عمودی بزرگ و چهار مستطیل عمودی کوچک ایجاد شده است. طرح و نقش دو مستطیل بزرگ با دیگری متفاوت است. نقش زمینه‌ی مربع پایین و مستطیل بالا شبیه هستند. نقوش زمینه شامل چهار مستطیل عمودی کوچک که دو به دو روبه‌روی هم و از نظر اندازه یک‌سان اند بوده هم‌شکل هستند. هنرمند بر فراز مربع بزرگ که در پایین‌ترین سطح این دیواره قرار دارد کتیبه‌ای تعبیه کرده که تاریخ بنا در آن درج شده است: به تاریخ سنة سبعین و خمسمائه (۵۷۰ ه.ق).

دیواره‌ی سوم: این قسمت با آخرین کلمات آیه‌ی ۲۵ از پایین به سمت بالا شروع شده و رشته با حرکتی شکسته به سمت چپ و راست قاب دیواره، بر فراز آن رسیده و پس از طی عرض حاشیه به سمت پایین و سپس به راست و چپ حرکت نموده و بلافاصله در اواسط آن وارد دیواره‌ی چهارم می‌شود که نیمی از تاق محرابی شکل مناره را شکل می‌دهند. سپس با چند حرکت شکسته به سمت پایین‌ترین قسمت دیواره‌ی چهارم ادامه پیدا می‌کند. در تقاطع نواری که از میانه‌ی دیواره‌ی سوم خارج شده نواری دیگر از دیواره‌ی چهارم وارد دیواره‌ی سوم شده و با حرکت به سمت پایین و سپس راست و چپ به پایین دیواره‌ی سوم امتداد پیدا می‌کند و به اواخر آیه‌ی ۴۷ ختم می‌شود.

دیواره‌ی چهارم (نقش محراب مناره): نوار کتیبه با آیه‌ی ۴۸ شروع شده، به سمت بالا امتداد می‌یابد و سپس با چند حرکت شکسته به سمت چپ و راست در میانه‌ی دیواره‌ی خارج و وارد نیمه‌ی بالایی دیواره‌ی پنجم می‌شود. حرکت نوار کتیبه در قسمت تحتانی دیواره‌ی چهارم همراه با نواری که قبلاً از دیواره‌ی سوم وارد شده بود نقش محراب مناره را تکمیل می‌کنند. این محراب که از تقاطع حرکت نوار کتیبه‌ی قرآنی حاصل شده است از سه قسمت شامل تاق‌نما در بالا و یک ستاره‌ی هشت‌ضلعی در وسط و در پایین هم یک مربع با زائده نوک تیز در وسط آن تشکیل شده



است. بخش بالایی محراب هم با رشته نواری که از سمت چپ دیواره‌ی سوم وارد شده با حرکت چپ و راست از پایین به بالا و از بالا به پایین در میانه‌ی دیواره مماس با محراب وارد میانه دیواره‌ی پنجم شده است. از حرکت نوار کتیبه در بالای محراب دو شش ضلعی و یک مربع با زائده نوک تیز در وسط آن که در بالا قرار دارد ایجاد شده است. کلیه‌ی سطوح با نقوش هندسی تزیین شده‌اند. شایان ذکر است در ساختمان بیرونی کم‌تر مناره‌ای مثل منار جام، محل محراب و جهت قبله مشخص شده است. دیواره‌ی پنجم: حرکت و چرخش نوار کتیبه‌های سطح دیواره‌ی پنجم شبیه دیواره‌ی نخست مناره است با این تفاوت که نوار کتیبه‌ی قرآنی هم از بالا و هم از پایین وارد دیواره‌ی چهارم شده است. نوار کتیبه‌ی قرآنی دیوارهای سوم و پنجم به وسیله‌ی دو جفت نوار در قسمت میانه به دیواره‌ی چهارم متصل هستند. بقیه فقط در قسمت پایین به هم متصل‌اند. در این قسمت نوار حاوی کتیبه از آخرین کلمات آیه‌ی ۳۷ شروع و انتهای آن به آیه‌ی ۵۵ ختم می‌شود.

دیواره‌ی ششم: شکل حرکت نوار حاوی کتیبه آجری که از آیه‌ی ۵۵ سوره‌ی مریم شروع و به آیه‌ی ۶۸ ختم می‌شود نیز شبیه دیواره‌ی دوم است با این تفاوت که به جای سه مستطیل عمودی، در این قسمت چهار مربع بزرگ و شش مستطیل کوچک عمودی دو به دو روبه‌روی هم و در فواصل بین مربع‌ها حاصل شده است.

دیواره‌ی هفتم: در این سطح از دیواره‌ی منار، نوار کتیبه‌ی قرآنی از ابتدای آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی مریم شروع می‌شود و رشته با حرکتی شکسته به سمت چپ و راست قاب دیواره، بر فراز آن رسیده و پس از عبور از عرض حاشیه بالا به سمت پایین، عکس حرکت پیش‌تر را در سطح دیواره طی نموده، سپس از سمت چپ وارد دیواره‌ی هشتم می‌شود. شکل‌های حاصل از حرکت پیچشی نوار، تکرار شکل نقوش دیواره‌ی سوم است.

دیواره‌ی هشتم: کتیبه از اواسط آیه‌ی ۸۱ شروع شده و با حرکت آن در سطح دیواره، دو ستاره هشت‌پر و دو مستطیل عمودی ایجاد و نوار کتیبه در انتها علیه سمت چپ

پایین دیواره با ختم سوره‌ی مریم به اتمام می‌رسد.<sup>۱</sup>

ج) برفراز دومین متن دراز رخ بعد از نبشته پیشینه در زیر آغاز سطر دوم، دو سطر به خط نسخ کتابت شده است. سه کلمه‌ی نخستین خوب خوانا نیستند و به مشکل خوانده می‌شود و آن دستخط کسی است که آن تزئین را بخشیده و جالب‌تر آن‌که امضای معمار آن «عمل علی بن ابراهیم ال [نیش] ابوری المق [یم] بخ [ارا] سا [ن]». نیز دیده می‌شود. دکتر محمد خزایی در کتاب منار جام به نقل از جنین سوردل - تومین عنوان المع [ما] را به جای المق [یم] آورده است. تذکر باید داد که عصری را که ما مطالعه می‌نمائیم در آن خط نسخ و کوفی هم‌دوش هم بر روی بنای ثبت گردیده است.

د) نبشته‌ی زیر بنا یا سطح بالایی دربرگیرنده‌ی بزرگ‌ترین کتیبه کوفی گل‌دار است و به حدی افتادگی دارد که تنها دو کلمه‌ی آن در حال حاضر خوانا می‌باشد. با این حال، تزئینات و کتیبه‌ی بالایی پایه‌ی منار زیباترین قسمت تزئینات منار بوده و بسیار چشم‌گیر است. کتیبه‌ی کوفی با ارتفاع سه متر به صورت برجسته با تزئینات غنی گل‌دار با آجرتراش نقش برجسته اجرا شده است. کتیبه در سه سطح شامل بدنه حروف در قسمت پایین، گره‌های هندسی متصل به حروف عمودی در وسط و انتهای حروف عمودی کتیبه‌ی کوفی است که با نقوش اسلیمی برگ‌دار تزئین شده است. در وسط دیواره‌ی هر یک از سطوح هشت‌گانه، حروف عمودی با سه گره متفاوت و دو نیم‌گره که با نمونه مشابه وجه مجاور کامل می‌شوند ترکیب شده‌اند. در سطح بالایی هر گره دو ساقه متقارن به سمت بالا خارج شده که هر کدام از آن‌ها با دو برگ اسلیمی درون یک حلقه ساقه حلزونی شکل محاط شده‌اند. مجموع چهار برگ اسلیمی به شکلی منظم و پیوسته به صورت یک واحد در کنار هم قرار گرفته‌اند. سطح برگ‌های اسلیمی با دو بافت هندسی تزئین شده‌اند. در حد فاصل کتیبه فیروزه‌ای و مسدهس تاج بزرگ مناره کار شده است. این کتیبه که طول حروف عمودی آن سه متر بوده و بسیار هنرمندانه با نقوش اسلیمی تزئین شده، در حال حاضر بیش‌ترین صدمه را دیده

۱. خزایی، محمد، منار جام (کتیبه‌ها و نقوش تزئینی و مفاهیم نمادین)، تهران: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۵ خورشیدی، ص ۵۱ - ۵۳.

است؛ به گونه‌ای که به جز عنوان «ابوالفتح» بقیه کلمات خوانایی خود را از دست داده‌اند. کلمه‌ی ابوالفتح در ابتدای دیواره هشتم ثبت گردیده که عبارت بعد از آن می‌بایستی «محمد بن سام» باشد.

ابوالفتح که عبارت مابعد آن همان غیاث‌الدین محمد خواهد بود. این کلمات بر روی ۸ ثبت گردیده است. این نبشته خیلی ظریف کار گردیده و تمام دقایق نوشته بنا که در فارسی به نظر می‌خورد، در آن رعایت شده است، چنان احساس می‌شود که نوشته‌ها به شکلی که انسجام یافته به ذات خود زینت عمارت را تشکیل داده است. طبق متن دو کتیبه‌ی دیگر منار که به اسم و القاب سلطان اختصاص دارد متن کل کتیبه احتمالاً عبارت زیر بوده است:

السلطان المعظم شاهنشاه الاعظم غیاث‌الدین‌الدینا والدین معزالاسلام  
والمسلمین ابوالفتح محمد بن سام.

محمد خزایی در کتاب منار جام به نقل از جنین سوردل - تومین، بعد از عبارت: ... الاسلام والمسلمین [نظام‌العالم ابوالفتح...] آورده است. در کتیبه‌ی مسجد جامع باستانی هرات در ایوان مقصوره اندرون مدخل شبستان جنوبی هم القاب به این شکل آمده است: «... السلام والمسلمین، نظام‌العالم، ابوالفتح...»<sup>۱</sup>

نخستین قسمت منار که از سطح زمین شروع می‌شود، پایه‌ی هشت وجهی منار است. قطر قاعده پایه‌ی هشت ضلعی منار ۹٫۰۵ متر و ارتفاع پایه‌ی آن حدود هفت الی هشت متر است که در حال حاضر حدود چهار متر آن قابل دیدن است و بقیه‌ی آن با بالا آمدن سطح خاک قابل رؤیت نیست.

## ساختار درون منار

ساختمان درون مناره برای تعبیه راه‌پله‌ها، از دو استوانه‌ی بزرگ و کوچک که تاج

۱. خزایی، محمد، منار جام (کتیبه‌ها و نقوش تزئینی و مفاهیم نمادین)، تهران: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۵ خورشیدی، ص ۴۵.

بزرگ مناره در میانه آن‌ها قرار گرفته تشکیل شده است. ساختار استفاده از راه‌پله‌ها در دو قسمت متفاوت بوده به گونه‌ای که در بخش استوانه‌ی بزرگ ترراه‌پله‌ها به شکل مارپیچی دور ستون مدور آجری می‌گردند و در استوانه‌ی کوچک‌تر پلکان‌ها بین جدار داخل دیواره‌های ضخیم ساختمان و پشتواره‌های نگه‌دارنده ساخته شده‌اند. ساختمان استوانه‌ی بزرگ درون مناره با سی و هشت متر ارتفاع توسط دیواره‌های عریض بیرونی که قطر آن از پایین پایه ۹٫۷ متر و در قسمت بالا به ۶ متر کاهش پیدا می‌کند، شامل دوردیف پلکان پیچ که هر کدام دارای ۱۵۰ پله بوده، پیرامون یک هسته‌ی آجری تعبیه شده که باعث استحکام منار هم گردیده است. ساختمان تودرتوی هر دو پلکان که با دیواری از یک‌دیگر مجزا شده‌اند، در کنار هم، به شکل مارپیچی تا رسیدن به فضای داخلی تاج بزرگ ادامه دارد. یکی از آن‌ها برای بالا رفتن و دیگری برای پایین آمدن طراحی شده است. پلکان نخست از پایین‌ترین صحن برج تا فراز تاج بزرگ مناره کشیده شده و دومی از فراز تاج بزرگ مناره به طرف پایین و در نهایت به دخمه‌ای ختم گردیده، که گفته می‌شود تا معبر زیر رودخانه‌ی هری رود و از آن جا تا حوالی قصری که آن طرف رودخانه در مقابل این منار موجود بوده امتداد داشته است. در حال حاضر این راه‌پله به دلیل ریزش مصالح در کف مناره مسدود شده و برای خروج بایستی دوباره به بلندای برج بالا رفت و از آن جا از طریق پلکان اولی منار فرود آمد. از طرفی امروزه از بین بنا با استفاده از نردبان و با عبور از یکی از دریچه‌ها که در سمت شمالی بنا قرار گرفته و به سطح زمین نزدیک تراست ورود و دسترسی به داخل منار امکان‌پذیر است. پله‌های استوانه‌ی دوم از تاج یا رواق بزرگ که در بالاترین سطح استوانه‌ی بزرگ قرار دارد شروع می‌شود. این قسمت دارای استوانه‌ی باریک‌تر و ارتفاع کم‌تر نسبت به قسمت پایین است. مرکز آن هم تهی بوده و دیواره آن به چهار پشتواره نگه‌دارنده (شمع) تکیه دارد. پله‌ها از یک فضای باریک بین جدار دیواره مناره و پشتواره‌های نگه‌دارنده عبور می‌کنند و امکان راهیابی به درون این قسمت مناره از طریق پنج ردیف پلکان کوچک فراهم می‌شود که هر پلکان دارای ده پله است. از طریق این راه‌پله‌ها دسترسی امکان به رأس گنبدی مناره با شش تاق جناقی باز امکان‌پذیر می‌شود. نورگیری این قسمت از

طریق شش دریچه‌ی بزرگ تراست و همه برای روشنایی پله‌های مناره، دوازده دریچه‌ی قوسی شکل در دو طرف دیواره تعبیه شده تا نور داخل مناره را تأمین کنند.<sup>۱</sup>

### خطر سقوط منار جام و آخرین گزارش‌ها از آن

در سفرم به استان غور و بازدید از منار جام در پاییز ۱۴۰۰ خورشیدی نتایج این سفر را بابت آخرین وضعیت این منار به این صورت یافتیم. منار جام غور که مزین به کتیبه‌هایی از آیات قرآنی، تزیینات آجری منقوش، گچ‌بری و کاشی‌کاری در خطوط کوفی است، نظر به پژوهش‌های صورت گرفته، به اندازه‌ی ۲ درجه به سمت هری رود شیب پیدا نموده که هر لحظه خطر سقوط آن احساس می‌شود، سقوطی که منهدم‌اش، نخستین منار خشتی مرتفع و با عظمت جهان خواهد بود.

آندره ماریک در رساله‌اش راجع به منار جام متذکر شده است که منار جام به واسطه‌ی تمایلی که پیدا کرده است، مشرف به سقوط می‌باشد. این امر را مهندس ایتالوی آندریا برونو نیز تأیید نموده، برای نخستین بار در رساله‌ی کوچک خود هشت رسم تکنیکی منار جام را با جزئیات آن به صورت خلاصه ارائه نمود.

ضمناً از خلال رساله‌ی (کیفر) تا اندازه‌ای از خاک برداری مقدماتی (لی‌بر) مطلع می‌گردیم. اندازه‌گیری و تحقیق معماری که (کورت شمبد) و (ورنر هیربرگ) در سال ۱۹۷۱ میلادی در پای منار جام انجام داده‌اند، همین نظریه را مبنی بر خطر سقوط منار جام تأیید کردند.

منار جام در حال حاضر در یک زاویه‌ی خیلی کوچک قرار دارد و ساحل چپ آن به واسطه‌ی جریان آب هری رود پیوسته تخریب می‌شود. این امر به عقیده‌ی (ورنر هیربرگ) باعث شده تا منار به اندازه‌ی ۲ درجه به سوی هری رود میلان پیدا کند.

مواد ساختمانی منار که در سال ۱۹۷۲ میلادی به کوشش (ورنر هیربرگ) در دانشگاه

۱. خزایی، محمد، منار جام (کتیبه‌ها و نقوش تزیینی و مفاهیم نمادین)، تهران: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۵ خورشیدی، ص ۶۴.

تخنیکی شهر میاینس تجزیه گردیده، خاصیت ارتجاعی داشته، در صورت تمایل بیش تر منار، مواد از هم گسیخته باعث سقوط منار می‌گردد. بنابراین این فرض ملی ماست که از تخریب چنین بنایی جلوگیری نموده و آن را حفظ نماییم.

از آن جایی که منار جام در تقاطع دو رودخانه‌ی هری رود و جام رود قرار دارد و هری رود از شرق به غرب در امتداد شکستگی جلگه‌ای که از افغانستان تا ایران ادامه دارد، در جریان است. این شکستگی مشخص‌ترین مرز فلات آسیا به شمار می‌رود. با وجود این شکست و تعدد زلزله‌ها، پا برجا ماندن این منار خود بسیار تعجب‌برانگیز است. دیگر عامل مهم جغرافیایی که این منار را تهدید می‌کند فرسایش ایجاد شده بر اثر طغیان آب رودخانه‌های پیرامون منار است.<sup>۱</sup>

دیوارهای قسمت پایین منار که از سطح زمین شروع می‌شود، بیش‌ترین خرابی را در بردارد. سطح دیوار از میانه با چند ردیف آجر خفته و راسته به دو قسمت تقسیم شده است. در حال حاضر از تزیینات سطح تحتانی پایه چیزی به جا نمانده است. سطح بالایی که دربرگیرنده‌ی بزرگ‌ترین کتیبه‌ی کوفی گل‌دار است و تنها بخش اندکی از آن به جا مانده و بیش‌تر آن تخریب شده است.

طوری که پیش‌تر اشاره گردید، قسمت داخلی منار شامل دو ردیف پلکان پیچ در پیچ است که هر کدام دارای ۱۵۰ پله بوده، پیرامون یک هسته‌ی آجری تعبیه شده که باعث استحکام منار هم گردیده است. به صورت کل این ۳۰۰ راه‌پله، هر کدام با یک چوب مخصوص کارگذاری شده است. یعنی این چوب‌ها بین دیواره بیرونی و ستون یا هسته‌ی مرکزی قرار گرفته و در هر راه‌پله یک چوب مخصوص کار شده است. اما در حال حاضر تمام این چوب‌ها توسط مافیای قدرت، متعصبان کوردل، وطن‌فروشان و هویت‌گشان و دشمنان تاریخ و مدنیت معاصر این سرزمین قطع و ازه گردیده و از بین رفته است. از طرفی در چهار اطراف منار جام چاله‌های گودی را که دزدان حفر کرده‌اند به چشم می‌خورد که برخی از این چاله‌ها بیش از چند متر طول و عمق دارند و

۱. خزایی، محمد، منار جام (کتیبه‌ها و نقوش تزیینی و مفاهیم نمادین)، تهران: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۵ خورشیدی، ص ۱۱.

قطعاتی از آثار معماری از جمله سنگ و خشت پخته دیوارها و قسمت‌هایی از اندود نقاشی شده دیوارها و تعداد محدودی سفال شکسته نیز به چشم می‌خورد. روی هم‌رفته برای حفاظت این بنای شگفت‌انگیز در دوره‌ی معاصر کار اساسی صورت نگرفته است. از طرفی به مرور زمان، آجرهای نما به دلیل لرزه‌های گردش هلی‌کوپترها و باد و باران و سیلاب، از بدنه‌ی منار در حال جدا شدن است. وقتی نما، از بدنه جدا شود، این منار دیگر تاب مقاومت را نخواهد داشت. بالاشدن مردم در ارتفاعات منار، خطر دیگری است که باعث لرزه و تکان منار می‌شود. بنابراین، نیاز است که در برابر سیلاب، اقدامات حفاظتی عاجل انجام شود. از بالا رفتن افراد بالای منار به صورت قطع جلوگیری شود و برای ترمیم آجرنمای منار، اقدام تخصصی عاجل صورت گیرد. اگر به مواردی که اشاره گردید توجهی صورت نگیرد، جهان به زودی شاهد فروریزی یکی از مهم‌ترین میراث‌های تمدن بشری خواهد بود.

### منار جام و دلایل ثبت آن در سازمان جهانی یونسکو

منار جام از شاهکارهای معماری پادشاهان غور در ۲۷ جون ۲۰۰۲ میلادی مطابق ۱۳۸۱ خورشیدی در شهر بوداپست طی جلسه‌ای از سوی سازمان جهانی یونسکو در ردیف آثار ارزشمند و مهم حیات جهان ثبت گردید. این نخستین اثر تاریخی افغانستان است که در لیست میراث جهانی یونسکو به‌شمار می‌آید. با به ثبت رسیدن مناره‌ی جام، سازمان یونسکو هیأت‌های متخصص برای امکان‌سنجی مرمت، استحکام‌بخشی شالوده و سراسری بنا، به محوطه اعزام می‌کند و کمک‌های مالی بین‌المللی برای امور پژوهشی و مرمتی بنا اختصاص می‌یابد. در واقع یونسکو در سایت خود در رابطه با منار جام و دلایل ثبت آن در میراث جهانی چنین ابراز نظر کرده است: «منار جام با ۶۵ متر ارتفاع، بنایی زیبا و بلند است که قدمتش به سده‌ی دوازدهم میلادی باز می‌گردد.

۱. عظیمی، محمد عظیم، آشنایی با بناهای تاریخی افغانستان، تهران: علم و دانش، ۱۳۹۱ خورشیدی، ص ۱۵۱.



این بنا با نمایی مرکب از جنس آجر و کتیبه‌ای از سفال آبی‌رنگ در سردر، به دلیل معماری و تزئیناتش که نمایانگر اوج سنت و هنری خاص این منطقه می‌باشد، در خور توجه است. تأثیرگذاری این بنا به دلیل مناظر دیدنی اطرافش چندین برابر شده است، دره‌ای عمیق که بین کوه‌های سر به فلک کشیده در دل استان غور باز شده است.»

بنابراین، دلایل ثبت منار جام بر اساس معیارهای ذیل خلاصه می‌گردد:

معیار نخست: معماری و نمای متبکرانه منار جام در گسترش هنر و معماری شبه‌قاره‌ی هند و مناطق اطراف آن نقش مهمی داشته است.

معیار دوم: منار جام و بقایای باستانی مربوط آن گواهی استثنایی‌اند بر توانایی و کیفیت تمدن غوری‌ها که از سده‌ی ۱۲ تا ۱۳ بر این منطقه حاکم بوده است.

معیار سوم: منار جام نمونه‌ای استثنایی از معماری و تزئینات اسلامی در منطقه است و در اشاعه این سبک معماری نقش مهمی داشته است.<sup>۱</sup>

## منابع پژوهش

۱. امیره کی، بنیسون، شهرها در دنیای اسلام ماقبل مدرن اثر دین، دولت و جامعه بر شهر، مترجم زین العابدین سفرچی تیل، تهران: شهرداری تهران، ۱۳۹۵ خورشیدی، ص ۱۶۳.
۲. پنجشیری، عزیزاحمد، جغرافیای تاریخی غور، کابل، بنیاد فرهنگی جهانداران غوری، ۱۳۹۱ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۱۹۱.
۳. تقوایی، ویدا، آشنایی با بناهای تاریخی، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۹۱ خورشیدی، ص ۸۳ - ۸۴.
۴. حافظ ابرو، عبدالله، جغرافیای حافظ ابرو (قسمت ربع خراسان - هرات)، به کوشش: مایل هروی، ص ۳۰ - ۳۱.
۵. حبیبی، عبدالحی، جغرافیای تاریخی افغانستان، کابل: بنگاه انتشارات میوند،

۱. اینترنت، آدرس: <http://Whc.unesco.org>

۱۳۸۴ خورشیدی، ص ۳۸۲.

۶. خانیکوف، نیکولای ولادیمیروویچ، سفرنامه‌ی خانیکوف (گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی)، مترجمان دکتر اقدس یغمایی، ابوالقاسم بی‌گناه، مقدمه و تعلیقات از دکتر اقدس یغمایی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ خورشیدی، ص ۱۴۶-۱۴۷.

۷. خزایی، محمد، منار جام (کتیبه‌ها و نقوش تزئینی و مفاهیم نمادین)، تهران: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۵ خورشیدی، ص ۵۱-۵۳.

۸. خلیلی، خلیل‌الله، احوال و آثار حکیم سنایی، کابل: بیهقی، ۱۳۵۶ خورشیدی، ص ۱۱۲.

۹. داوری، غلام جیلانی، «جام و فیروزکوه»، آریانا، شماره‌ی ۱، (حمل - جوزا ۱۳۵۴ خورشیدی)، ص ۴۴.

۱۰. روشن ضمیر، مهدی، «آثار غوریان»، بررسی‌های تاریخی، شماره‌ی ۴، سال ۱۳، ص ۲۲-۲۳.

۱۱. سالک، شکیب، «نگاهی بر معماری غوریان»، هرات باستان، شماره‌ی ۳، سال ششم (میزان - قوس ۱۳۶۴ خورشیدی)، نمبر مسلسل ۲۳، ص ۵۷-۵۸.

۱۲. صدقی، محمد عثمان، جغرافیای مختصر تاریخی شهرهای آریانا، کابل: امیری، ۱۳۹۱ خورشیدی، ص ۸۲-۸۳.

۱۳. عظیمی، محمد عظیم، آشنایی با بناهای تاریخی افغانستان، تهران: علم و دانش، ۱۳۹۱ خورشیدی، ص ۱۵۱.

۱۴. علی‌آبادی، علی‌رضا، جامعه و فرهنگ افغانستان، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی هنری و انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۹۵ خورشیدی، ص ۴۳۳.

۱۵. فروغی ابری، اصغر، تاریخ غوریان، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۱ خورشیدی، چاپ پنجم، ص ۵۹.

۱۶. مستمند غوری، غوث‌الدین، تاریخ مختصر غور، هرات: فیضی، ۱۳۹۵ خورشیدی، چاپ سوم، ص ۱۸۲.

۱۷. منهاج سراج، قاضی (جوزجانی)، طبقات ناصری، تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، کابل: انجمن تاریخ، ۱۳۴۲ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۳۷۵.
۱۸. و. بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور طالب زاده، تهران: اتحادیه طهران، ۱۳۰۸ خورشیدی، ص ۱۰۵.
۱۹. یمین، دکتر محمد حسین، افغانستان تاریخی، کابل: سعید، ۱۳۸۰ خورشیدی، چاپ ششم، ص ۱۸۳.



منار جام؛ شاهکار معماری خراسان، پاییز ۱۴۰۰ خورشیدی.

منار جام؛ شاهکار معماری خراسان، پاییز ۱۴۰۰ خورشیدی.







منار جام؛ شاهکار معماری خراسان، نمایی از مسجد و شهر فیروزکوه.

منار جام؛ شاهکار معماری خراسان، قسمتی از کتیبه، پاییز ۱۴۰۰ خورشیدی.







منار جام؛ شاهکار معماری خراسان، پاییز ۱۴۰۰ خورشیدی.

منار جام؛ شاهکار معماری خراسان، پاییز ۱۴۰۰ خورشیدی.







منار جام؛ شاهکار معماری خراسان، پاییز ۱۴۰۰ خورشیدی.





منار جام؛ قسمتی از نمای داخلی، پاییز ۱۴۰۰ خورشیدی.



منار جام؛ شاهکار معماری خراسان.



# گردشگری فرهنگی، روزنه‌ی جهت توسعه گردشگری شهرستان غوریان

نویسنده: حمیدالله امیری «غوریانی»

## مقدمه

امروزه صنعت گردشگری یکی از بزرگ‌ترین منابع درآمدی بسیاری از کشورها به شمار می‌آید؛ اما گردشگری از نظر ماهوی پیش از آن‌که به عنوان پدیده‌ای اقتصادی مطرح باشد، امری فرهنگی است و فرهنگ به عنوان جاذبه‌ی اصلی گردشگری به شمار می‌رود. علی‌رغم این؛ واقعیت حال حاضر گردشگری فرهنگی با این‌که شامل یک فرآیند کنجکاوانه و هوشمند است که به دنبال اکتشاف فرهنگ‌های متنوع می‌باشد. در دوران معاصر، گردشگری به واقعیت مهم اجتماعی و فرهنگی تبدیل شده است؛ فعالیتی که با انسان و انگیزه‌ها، خواسته‌ها، نیازها و آرزوهای او که منبعث از فرهنگ جامعه است ارتباط دارد. گردشگری فرهنگی یا میراثی، ابزاری از توسعه‌ی اقتصادی است که از طریق جذب بازدیدکنندگان از خارج از جامعه‌ی میزبان به سمت جاذبه‌های تاریخی و میراثی مقصد، به رشد اقتصادی منجر می‌شود.

اهمیت جهانگردی در جهان امروز بر همه آشکار است. طی چند دهه‌ی اخیر، ما شاهد رشد چشمگیر گردشگری بوده‌ایم و سفرهای بین‌المللی، کشوری و منطقه‌ای برای گذراندن تعطیلات بسیار مرسوم شده است. افغانستان با داشتن جاذبه‌های باستانی، تاریخی، طبیعی و آب و هوای متنوع و کم‌نظیر، موقعیت استراتژیک، تنوع

قومی، زبانی، دینی و مذهبی خود، با فراهم آمدن بسترهای اقتصادی و مدیریتی مناسب، می‌تواند تبدیل به یکی از قطب‌های مهم گردشگری دنیا شود. فرهنگ غنی افغانستان نیز از جمله سرمایه‌های ارزشمندی است که در صورت مطالعه، شناخت و معرفی جنبه‌های مختلف آن می‌تواند به یکی از عامل‌های مؤثر گسترش گردشگری در کشور ما تبدیل شود. فرهنگ جامعه‌ی افغانستان ریشه در دوره‌های پیش از تاریخ دارد. امروزه فرهنگ، نقشی تعیین کننده در زندگی بشر داشته و گردشگری فرهنگی مناسب‌ترین روش شناخت و ابستگی متقابل فرهنگی ملت‌ها با هم دیگر است. افغانستان با توجه به طبیعت زیبا و متنوع، آثار تاریخی برجسته، قرار گرفتن در موقعیت جغرافیایی خاص که جنوب آسیا و آسیای میانه، شرق آسیا و غرب آسیا و تمدن‌های مهم را به هم دیگر وصل می‌کند؛ جاذبه‌های منحصر به فرد دارد که با کم‌ترین هزینه می‌توان این جاذبه‌ها را به منابع عمده‌ای درآمدزایی تبدیل کرد. در عین حال، استان هرات در کنار سایر استان‌های کشور با داشتن جاذبه‌های بی‌نظیر گردشگری از جایگاهی خاصی برخوردار بوده که همه ساله گردشگران داخلی و خارجی زیاد را به سمت خود می‌کشاند. هم‌چنین ساحه‌ی پراکنش این جاذبه‌ها (فرهنگی تاریخی و طبیعی) در مرکز استان و محدوده‌ی شهرستان‌ها گسترده می‌باشد؛ زیرا هرات را در گفتارهای ادبی و رسمی، هرات باستان می‌گویند. به این معنی که نه تنها در سطح شهری شهر هرات شاهد بناهای تاریخی و فرهنگی هستیم؛ بلکه محدوده‌ی فراتر از مرکز شهر هرات هم دارای این جاذبه‌های بی‌نظیر و دیدنی می‌باشد.

### تعاریف و انواع گردشگری

برابر واکاوی‌ها، واژه‌ی توریسم یا گردشگری نخستین بار در سال ۱۸۱۱ میلادی در مجله‌ی انگلیسی به نام «اسپورتینگ مگزین» مطرح شد. در آن زمان این واژه به معنی مسافرت به منظور تماشای آثار تاریخی و بازدید از مناظر طبیعی برای کسب لذت به کار می‌رفت. ریشه‌ی واژه‌ی «گردشگری یا توریسم» در فرانسه از «تور» گرفته شده



که در این زبان معانی حرکت دورانی، طی کردن پیرامون و گردش کردن آمده است. به نظر «پیرلاروس»، گردشگری عمل مسافرت به منظور تفریح و لذت است و گردشگریا توریست کسی است که برای خشنودی خود و لذت بردن مسافرت می‌کند. در فرهنگ و ادبیات فارسی، توریسم یا جهانگردی به سفرکردن در اقطار عالم به منظور تفریح، سیاحت، زیارت و مسافرت به مقصدی و بازگشت به محل سکونت اصلی اطلاق می‌شود و شامل سفرهای کوتاه و مؤقت به مقصدهایی غیر از محل کار و سکونت اصلی به منظور سیرو سیاحت نیز است. شناخته شده ترین تعریف را کنفرانس سازمان ملل متحد در زمینه‌ی سفر و گردشگری در سال ۱۹۶۳ میلادی مطرح کرد و اتحادیه‌ی بین‌المللی سازمان‌های رسمی سفر که پیش ساخت سازمان گردشگری بود، آن را پذیرفت. این تعریف اذعان می‌دارد که «گردشگر، هر فردی است که از کشوری غیر از کشور محل اقامت خود، به هر دلیلی غیر از پیگیری کاری که برای آن دستمزد می‌گیرد، بازدید می‌کند. یک بازدید کننده، گردشگر است که شب را اقامت می‌کند و یا مسافری است که بازدید خود را در طول روز انجام می‌دهد». مشکل عمده‌ی این تعریف آن است که گردشگری داخلی را که در بیش‌تر کشورها بیش‌ترین سهم گردشگری را به خود اختصاص می‌دهد، در بر نمی‌گیرد. تعریف فنی صحیح‌تر را انجمن گردشگری بریتانیا ارائه کرده است: گردشگری حرکت کوتاه مدت و مؤقت مردم به مقصدهایی خارج از مکان‌هایی است که به طور معمول در آن اقامت و کار می‌کنند و شامل فعالیت‌هایی است که در طی مدت اقامت‌شان در این مقصدها انجام می‌دهند و شامل حرکت به هر منظوری از جمله بازدیدهای روزانه یا سیاحت نیز است. بر اساس منابع و جاذبه‌های اصلی، گردشگری را می‌توان به پنج دسته طبقه‌بندی کرد: طبیعی، تاریخی فرهنگی، تفریحی ورزشی، اجتماعی و درمانی بهداشتی؛ هر یک از گونه‌های گردشگری، منابع و امکانات خاصی را در برنامه‌ی خود دارد.

به سخن دیگر می‌توان گردشگری را شامل همه‌ی فعالیت‌ها و اقداماتی دانست که در ارتباط با فرد گردشگر صورت می‌گیرد و نیز تمامی فعالیت‌هایی که گردشگر در هنگام مسافرت به مکانی خارج از محل سکونت خود انجام می‌دهد. هدف از این

مسافرت چه بسا موارد زیر نیز باشد:

- دیدار دوستان و آشنایان؛
- استفاده از فضا و چشم اندازهای طبیعی، میراث فرهنگی تاریخی؛
- تجارب و انجام کارهای شخصی یا علمی؛
- سلامت (آب درمانی، استفاده از آب و هوای سالم و دیگران) امور صحتی؛
- زیارت و انجام امور مذهبی
- گذارندن اوقات فراغت، تفریح و ورزشی.

افزون بر این، انواع گردشگری را می توان بر مبنای محیط یا منطقه ی جغرافیایی به این ترتیب دسته بندی کرد: گردشگری شهری، گردشگری روستایی، گردشگری جامعه ی کوچی و جوامع بومی، گردشگری بیابانی (بیابانگردی)، گردشگری کوهستان، ساحل، رودخانه، جنگل و دیگران. هم چنین انواع گردشگری بر مبنای نوع فعالیت گردشگران در مقصد یا هدف آن ها از سفر عبارت است از: گردشگری تفریحی، گردشگری تجاری، گردشگری فرهنگی، گردشگری سلامتی بهداشتی، گردشگری مذهبی، گردشگری به منظور مبادلات علمی، گردشگری ورزشی، گردشگری ماجراجویانه و گردشگری طبیعت گرا یا طبیعت گردی. وجه مشترک تمامی این گونه ها عامل انسانی است که همواره به منظورهای متفاوت از زیستگاه اصلی خود خارج می شود تا در مکانی دیگر و سرزمینی نو، تنوع و یا تعالی در زندگی خویش ایجاد کند. امروزه، گردشگری فراتر از یک صنعت، به پدیده ای اجتماعی اقتصادی در سطح جهانی تبدیل شده است. سال هاست که گردشگری به مثابه ی مقوله ای حیاتی در راستای تبدیل جهان به جامعه ای متحد و متمرکز فعالیت نموده است، جامعه ای که آن را دهکده ی جهانی می نامیم. بر اساس تحقیقات، در صورتی که گردشگری به گونه ای صحیح به کار گرفته و برنامه ریزی شود، می تواند عامل ایجاد همبستگی و مانع بروز جدایی گردد.

در این میان گردشگری فرهنگی تاریخی در مناطق شهری و روستایی با توجه به ماهیت فرهنگی تاریخی مناطق و هم چنین مردم محلی و آداب و رسوم بومی ویژگی های خاص و متمایزکننده ای نسبت به سایر اشکال گردشگری دارد. با این وجود، شهرستان



غوریان با مساحت ۱۳۵۰۰ کیلومتر مربع و مختصات جغرافیایی ۶۱ درجه، ۲۹ دقیقه و ۴۰ ثانیه طول البلد شرقی و ۳۴ درجه، ۲۰ دقیقه و ۴۳ ثانیه عرض البلد شمالی با تشکیلاتی اداری ۳۱۱ روستای کوچک و بزرگ تاریخی از جایگاهی ویژه برخوردار می باشد.

## مفهوم گردشگری فرهنگی

میراث فرهنگی، مصنوعات فیزیکی و ویژگی های ناملموس یک گروه یا جامعه است که از نسل های گذشته به ارث رسیده است و در حال حاضر از آن نگه داری می شود و به نسل های آینده برای منفعت، بخشیده می شود. یونسکو؛ گردشگری فرهنگی را به عنوان یکی از عناصر محافظت از میراث فرهنگی جهان اعلام کرده است. در سی سال گذشته، آمار و بازدیدهای گردشگری از بناهای تاریخی ارزشمند اروپایی، بیش از دوبرابر شده است. علی رغم این، تعیین آمار و میزان افراد و مؤسسات مرتبط با جریان گردشگری فرهنگی در برابر کل گردشگران به سادگی امکان پذیر نیست. در وهله ی نخست، مشکل است که بگوییم پدیده ی گردشگری فرهنگی شامل چه چیزی می باشد. اگر واژه ی «فرهنگ» در مفهوم گسترده تری مورد توجه قرار گیرد (مانند علاقه به موضوعات و سبک های زندگی مردمان دیگر)، آن گاه شمار بسیار زیادی از گردشگران گاه و بی گاه از محصولات و خدمات فرهنگی استفاده می کنند. از نقطه نظر سنتی، معقول آن است که بررسی تحلیل گردشگری فرهنگی را به عرضه و تقاضای خدمات میراث فرهنگی با بازدید از موزه ها، بناهای یادبود، بناهای تاریخی، سایت های باستان شناسی و پارک های طبیعی محدود نماییم. اگر چه به موازات این بخش ها، گردشگری فرهنگی شامل: مشارکت در هرگونه نمایش های سنتی و فرهنگی، نمایشگاه های عرضه ی آثار هنری، صنایع دستی، کتاب ها یا برنامه های ضبط شده سینما و تئاتر؛ به علاوه مجموعه ای متنوع و گوناگون از گردشگری فرهنگی، مسأله اقتصاد گردشگری فرهنگی با گردشگری یا منحصر نمودن آن به میراث گردشگری امری نامتعارف به شمار نمی آید. این پدیده ای منطقی است، زیرا مجموعه ی وسیعی

از محصولات و خدمات فرهنگی قابل دسترسی معمولاً در کلان شهرها یا هسته‌ی تاریخی شهر متمرکز هستند.

گردشگری فرهنگی به عنوان یک نوع از گردشگری از نظر انگیزه به وضوح متفاوت از سایر انواع گردشگری بوده و هدف اصلی آن گسترش دانش در زمینه‌ی کشف میراث هنری و یا معماری سرزمین‌های مختلف است. گردشگری فرهنگی طبق اصول جهانی به دو نوع تقسیم می‌شود:

- گردشگری که دیدار از سایت‌های ملموس مانند: موزه‌ها، سایت‌های تاریخی و باستان‌شناسی، معماری و دیگران می‌شود.

- گردشگری که شامل آثار میراثی ناملموس مانند: آداب و رسوم، فرهنگ، انواع معیشت، جنبه‌های علمی مردم‌شناسی و دیگران می‌شود.

طبق آمار سازمان جهانی گردشگری در سال ۲۰۱۷ میلادی، ۳۹٪ سفرهای بین‌المللی در سال ۲۰۱۷ میلادی، گردشگری فرهنگی بوده که حدود ۵۱۶ میلیون سفر بین‌المللی را در سطح جهان شامل می‌شود. این نوع گردشگری برای آشنایی با میراث‌های فرهنگی، آداب و رسوم، بناهای تاریخی با هدف‌های آموزشی، تحقیقاتی و پژوهشی صورت می‌گیرد. گردشگری فرهنگی مایل به آشنایی با فرهنگ مناطق مختلف، خواهان کاوش در چشم‌اندازهای فرهنگی جوامع انسانی و درک آن‌ها است. هم‌چنین رونق گردشگری فرهنگی به ویژه در بین کشورهای اسلامی با توجه به غنای فرهنگ اسلامی می‌تواند تأثیر فراوانی بر افزایش هم‌گرایی و تعامل فرهنگی این کشورها داشته باشد. صنعت گردشگری عامل مؤثر در توسعه‌ی فرهنگی در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی به شمار می‌رود و در ایجاد صلح و ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی و افزایش تعاملات علمی، رشد و بهبود وضعیت اقتصادی، اجتماعی، وحدت جوامع، تحول و تکامل ارزش‌ها، آداب و سنن مؤثر است.

## اوضاع فرهنگی شهرستان غوریان

سرزمین کنونی افغانستان که در درازای تاریخ با نام‌های خراسان، باختر و آریانا یاد

شده است، مهد پرورش تمدن های شکوهمند بوده که در تاریخ چند هزار ساله اش در عرصه های مختلف دست آوردهای فراوانی دارد. این سرزمین به عنوان چهار راه میان تمدن های بزرگ در خاور دور و شبه قاره ی هند، ماوراءالنهر و اروپا قرار داشته و جاده ی ابریشم به عنوان پیوند دهنده ی خاور و باختر از اهمیت والایی برخوردار بوده است.

افغانستان در طول تاریخ چهارراه و گذرگاه فرهنگ های متنوع منطقه که ادیانی چون زرتشتی، بودایی، یهودی، هندو و سیک و اسلام در این سرزمین زیست داشته اند. از سوی دیگر، فرهنگ های آریایی، هندی، یونانی، مغولی، چینی و ترکی در این جغرافیا به مبادله ی فرهنگی پرداخته اند. حاصل جمع زیست باهمی ادیان و فرهنگ های متنوع در افغانستان، تولد آثار باستانی رنگارنگی در این خطه بوده است. افغانستان از کشورهایی است که به خوبی می توان، آثار باستانی، آریایی، یونانی، چینی، مغولی و اسلامی را در آن به راحتی یافت. به صورت عموم می توان، جاذبه های گردشگری افغانستان را به سه بخش جاذبه های طبیعی، فرهنگی و اماکن تاریخی تقسیم کرد. از لحاظ تاریخی، این آثار به دوران آریایی ها، یونانی ها و اسلام تقسیم بندی می شود. معماری ساسانیان، بوداییان، یونان و باختری، طاهریان، سلجوقیان، آل کرت، تیموریان، صفویان و قاجار در بخش های از افغانستان قابل مشاهده است. تقریباً تمامی مناطق افغانستان از جاذبه های گردشگری مهمی برخوردارند؛ اما هرات، از جمله مهم ترین حوزه های گردشگری افغانستان به شمار می رود.

هرات، یکی از قطب های مهم گردشگری افغانستان و منطقه است. هرات به عنوان پایتخت تیموریان، با القابی چون مرکز نسانس شرق و فلورانس شرق جایگاه ویژه ای در هنر اسلامی داشته است. بسیاری از هنرهای منطقه از جمله معماری، کاشی کاری، نگارگری (مینیاتور)، خوش نویسی و قالی بافی در هرات به بالندگی رسیدند و به مناطق دیگر صادر شدند. یادگارهای دوره ی تیموریان و حتی پیش از آن، مانند ارگ هرات (قلعه ی اختیارالدین)، پل مالان (بیست و دو پل)، بقایای مصلی هرات (مناره های هرات)، مجموعه ی گازرگاه (آرام گاه خواجه عبدالله انصاری، نمکدان، مسجد خواجه و خانه ی زرنگار)، شهر کهنه ی هرات با کوچه ها و خانه های قدیمی، آرام گاه گوهرشاد

بیگم، مولانا جامی، واعظ کاشفی، فخررازی، شاه‌زاده‌ها (امام‌زاده عبدالله و قاسم)، ده‌ها آسیاب بادی و حوض‌ها (آب انبارها) جاذبه‌های مهم هرات را تشکیل داده‌اند. هم‌چنین، آثار و بناهای فرهنگی تاریخی بی‌نظیری در شهرستان غوریان و روستاهای آن تا فعلاً هم موجود هست که در جذب گردشگران فرهنگی می‌تواند اثرگذار باشد. غوریان هم چون گذشته، به عنوان یکی از کانون‌های فرهنگ‌ساز افغانستان مطرح و بسیاری از نشانه‌های تمدن شکوهمند گذشته را در دل خود جای داده است. از جمله آثار و بناهای فرهنگی تاریخی غوریان می‌توان به: مسجد جامع باستانی غوریان، خانقاهای غوریان، یخدان‌ها، آسیاب‌های بادی، حوض‌های خشتی، مسجد جامع روستای برناباد، کبوترخانه‌ها، سنگ دختر، چاه نقاش، قلعه‌های تاریخی که در مرکز و بعضی از روستاها موجود هست، اشاره نمود. به هر حال شهرستان غوریان در جذب گردشگران فرهنگی دست باز داشته و با گسترش این صنعت در شهر و مراکز شهرستان‌ها و روستاها می‌توان صنعت گردشگری را در حد مطلوب توسعه بخشید.

## منابع و مأخذ

۱. آقامیر، سید مصطفی و همکاران، (۱۳۹۹ خورشیدی)، طراحی الگوی مطلوب توسعه گردشگری فرهنگی در ایران، فصل‌نامه‌ی علمی مطالعات مدیریتی راهبردی دفاع ملی، سال پنجم، شماره‌ی ۱۸، تابستان ۱۴۰۰ خورشیدی، ص ۲۲۸-۲۰۱.
۲. الماسی، رقیه، (۱۳۹۴ خورشیدی)، اهمیت و نقش گردشگری فرهنگی در ایران، دومین همایش ملی گردشگری، جغرافیا و محیط زیست پاک.
۳. امینی، عباس؛ زیدی، زهرا، (۱۳۹۳ خورشیدی)، تأثیرات فرهنگی گردشگری در مناطق روستایی از دید جامعه محلی، (مطالعه‌ی موردی: روستای ایبانه)، فصل‌نامه‌ی تحقیقات جغرافیایی، شماره‌ی ۲، تابستان ۱۳۹۴ خورشیدی.
۴. امینی، آرمن و همکاران، (۱۴۰۰ خورشیدی)، بررسی عوامل مؤثر سیاست‌گذاری فرهنگی در توسعه صنعت گردشگری جهان اسلام، (مورد مطالعه: کشور ایران)،

فصل‌نامه‌ی علمی پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال یازدهم، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۴۰۰ خورشیدی، ص ۱۵۵-۱۷۸.

۵. اردستانی، محسن، (۱۳۸۱ خورشیدی)، توسعه‌ی روستایی در ایران با توجه به زمینه‌های مساعد گردشگری، مطالعه‌ی موردی: ماسوله، رساله‌ی دکتری، دانشگاه تهران.

۶. حیدری، رحیم، (۱۳۹۶ خورشیدی)، مبانی برنامه‌ریزی صنعت گردشگری، سمت.

۷. سجاسی قیداری، حمدالله و همکاران، (۱۳۹۵ خورشیدی)، توسعه‌ی پایدار کارآفرینی گردشگری با تأکید بر مناطق روستایی، سمت.

۸. سجاسی قیداری، حمدالله؛ محمودی، حمیده، (۱۳۹۷ خورشیدی)، نقش جاذبه‌های فرهنگی تاریخی مقصدهای روستایی در توسعه‌ی گردشگری، مطالعه‌ی موردی: شهرستان‌های مشهد و بینالود، فصل‌نامه‌ی مطالعات توسعه‌ی اجتماعی فرهنگی، شماره‌ی ۱، تابستان ۱۳۹۷ خورشیدی.

۹. سقایی، محسن و همکاران، (۱۳۹۳ خورشیدی)، تحلیلی بر نقش جاذبه‌های میراث فرهنگی در توسعه و جذب گردشگری شهری در ایران مرکزی، (مطالعه‌ی موردی: شه‌ریزد)، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، دوره‌ی ۴۸، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۹۵ خورشیدی.

۱۰. فرزین، محمد رضا، (۱۳۸۶ خورشیدی)، گردشگری فرهنگی، پورتال جامع علوم انسانی، شماره‌ی ۲۳، خرداد ۱۳۸۶ خورشیدی.

۱۱. کام‌گار، حمیدالله، (۱۳۹۶ خورشیدی)، آثار غوریان، هرات: نشر کام‌گار، چاپ دوم.

۱۲. کمالی مهاجر، مرضیه؛ فراهانی، بنفشه، (۱۳۹۷ خورشیدی)، گردشگری فرهنگی راهکاری جهت توسعه گردشگری پایدار حوزه‌ی خلیج فارس.

۱۳. کاظمی، مهدی، (۱۳۸۵ خورشیدی)، مدیریت گردشگری، سمت.

۱۴. محلاتی، صلاح‌الدین، (۱۳۸۰ خورشیدی)، درآمدی بر جهانگردی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.



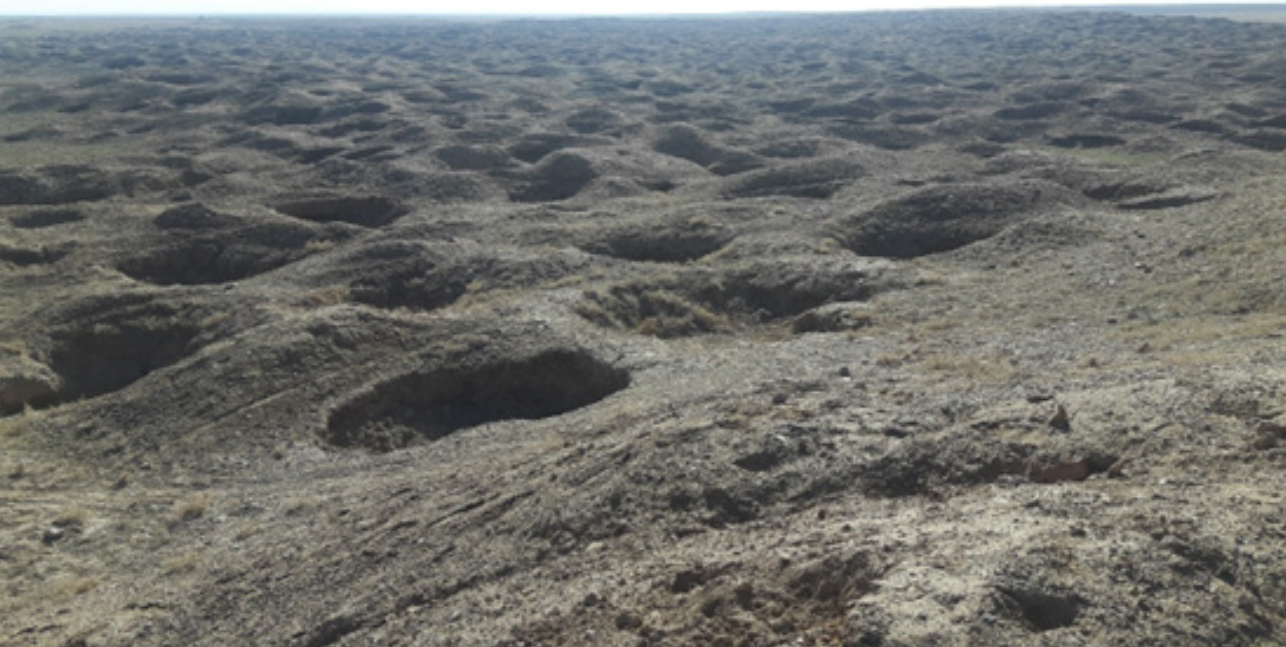


دوشاخ، یکی از مناطق مهم گردشگری و تفریحی در جنوب غوریان، بهار ۱۴۰۱ خورشیدی

آسیاب‌های بادی (عیدگاه)، آخرین بقایا، مرکز غوریان، بهار ۱۴۰۱ خورشیدی







آخرین بقایای شهر فرگرد - غرب غوریان، بهار ۱۴۰۱ خورشیدی

دروازه‌ی ورودی قلعه‌ی تاریخی شهرآباد - غرب غوریان، بهار ۱۴۰۱ خورشیدی





مسجد جامع باستانی غوریان، بهار ۱۴۰۱ خورشیدی

تنورمالی، غوریان - بهار ۱۴۰۱ خورشیدی



## هنرمعماری دوره‌ی تیموریان در هرات

نویسنده: محمد مسلم مروی

### مقدمه

هرات کهن مرکز دولت تیموریان را الکساندر بلدروف چنین ستایش می‌کند: «هرات را می‌توان سرآمد تمام شهرهای جهان برشمرد. هرات همانند تمام شهرهای ایتالیا نقش عمده در رنسانس شرق داشته است.» این رنسانس شرق در دوره‌ی تیموریان شکل گرفته و نمونه‌ی خاص بودن این دوره را در آثار و بناهای نفیس و هنرمندانه‌شان می‌توان به وضوح دید، هنرهای فراوانی در این عصر شکوفا شدند و می‌توان در موارد مختلف هنری از این دوره یاد کرد. به خصوص هنرمعماری این گنج بی‌مانند، این خزینه‌ی پنهان و عیان و این درخت بارور و تنومند که قدامتی برابر به تاریخ پیدایش انسان دارد، در کشور باستانی ما آریانای کهن و در هرات مرکز خراسان پیر و سالمند از چنان پیشینه‌ی عظیم، پردرخشش و افتخارآمیزی برخوردار است که انسان از نگریستن در آن به شگفتی و حیرت می‌افتد.

می‌توان از جمله‌ی درخشان‌ترین دوره‌ها در معماری، نخست از دوره‌ی تیموریان نام برد. شاهرخ میرزا و سلطان حسین بایقرا به توجّه امیرعلی شیرنوایی، گوهرشاد بیگم و مولانا جامی عصررنسانس شرق را در هرات رقم زدند.

در دوره‌ی تیموریان بناهای مذهبی و غیرمذهبی با سبک و روش پیشین ادامه یافت. تزیینات معماری این دوره که عمدتاً با کاشی معرق انجام می‌شد، به اوج و شکوفایی خود می‌رسد و به عنوان مشخصه تزیینات معماری این دوره مطرح است،



علاوه بر این تیموریان تمایل زیادی به ساخت بناهای عظیم داشتند که گنبدسازی دوره‌ی تیموری نیز دارای ویژگی‌های خاص خود است.

در هرات عصر تیموری معماری از ساخت خانه‌های کوچک و مساجد محلی آغاز شده و تا ساختن عمارت‌های زیبا و مساجد بزرگ، پل‌ها، کاروان‌سراها و حتی آرام‌گاه‌ها ادامه پیدا کرد و تا هم اکنون نیز جریان دارد با این تفاوت که در گذشته‌ها بیش‌تر سبک معماری کشور مذهبی بوده و سلاطین و مردم کوشش می‌کردند بیش‌تر ساخت و سازها را به شکل مسجد و خانقاه، مدارس و آرام‌گاه‌ها اعمار کنند.

واژگان کلیدی: معماری، هنر، عمارت، مصلی، تیموریان، گوهرشاد.

### پیشینه‌ی تاریخ هرات تا زوال تیموریان

شهر هرات که یکی از قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین شهرهای تاریخی افغانستان است، عصرها پیش از دوره‌ی اسلام مشهور و موجود بود. به قول مقدسی و ابن حوقل شهر هرات، بزرگ و دارای دیوار و چهار دروازه بود به نام‌های دروازه‌ی سرای «رو به جاده بلخ»، دروازه‌ی زیاد «رو به راه نیشابور»، دروازه‌ی فیروز «رو به راه سیستان»، دروازه کوشک «رو به راه غور». هم‌چنان شهر هرات دارای ارگی در داخل شهر و دارالامارتی در خارج شهر در سرراه پوشنگ به نام خراسان آباد داشت. (غبار، ۱۳۸۶: ۲۲۴)

هرات شهری ست که قدامت آن به هزاران سال پیش از امروز می‌رسد و کهن‌ترین نوشته‌ای که نام هرات در آن یاد شده، کتاب مذهبی اوستا است که در آن هرات به نام‌های «اوروای» و «اوروی» ذکر گردیده، چنان‌چه در بخش «وندیداد» در فرگرد (فصل یکم) آن، در دو جای نام «هرات» آمده است: «من که اهورامزدا هستم در به‌ترین مکان‌ها و شهرهایی که آفریدم، ششم، هرات دارای بسیار رودخانه است.» (بند نهم) «من که اهورامزدا هستم در به‌ترین مکان‌ها و در شهرهایی که آفریدم، هشتم اورورای پُراز سبزه است.» (بند نهم) (حسینی، ۱۴۰۰: ۳۶).

اوستا از نظر جغرافیایی تنها افغانستان را با مناطق دور و پیش‌کوه‌های هندوکش در

شانزده قطعه زمین می‌شناسد که از آن شانزده قطعه خاص یکی هم شهر هرات است که به نام «هریو» یاد شده است. (غبار، ۱۳۸۶: ۴۰)

نام هرات در نوشته‌های یونانی به نام «اریا» ضبط گردیده، چنان‌چه اسکندر در سال ۳۲۹ پیش از میلاد، هرات را فتح کرد و در جنب شهر هرات، قلعه‌ای به نام «اسکندریه هری» ساخت. هرات در کتیبه‌ی تخت جمشید به نام «هرائیوا» یاد گردیده است. (حسینی، ۱۴۰۰: ۳۶)

شهر هرات از هزاران سال پیش به نام‌های (آرتاکوانا، ارتاکابن، هرویو، هریو، هرایوه، هرای، هری، هراه، هرات) خوانده می‌شد. همین شهر باستانی است که اکنون به نام هرات مسمی و معروف است. (تیموری، ۱۳۷۷: ۱۴۵)

در مورد بنای اولیه هرات و بانی آن معلومات مؤثق در دست نیست. روایات گوناگونی که در تاریخ‌نامه‌ی هرات اثر سیفی هروی و روضات الجنات فی اوصاف مدینه‌الهرات اثر معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری و دیگر منابع آمده است:

لهراسب نهاده است هری را بنیاد  
گشتاسب درو بنای دیگر بنهاد  
بهمن پس از آن عمارتی دیگر کرد  
اسکندر رومیش همه داد به باد

### اوضاع هرات پیش از اسلام

در مورد این برهه‌ی زمانی چندان اطلاعاتی به ما نرسیده، فقط می‌دانیم که مقارن ظهور اسلام، هرات در قلمرو «هیاطله» یا «هفتالیان یفتالیان» قرار داشت و بیش‌تر مردم آن زردشتی بودند، ولی اقلیت‌های یهودی و مسیحی نیز در هرات می‌زیستند. هرات در سال ۴۲۴ میلادی اسقف‌نشین گردید، در سال ۵۸۵ میلادی مطرانی در این شهر مستقر بود که اسقفان او در پوشنگ و بادغیس و قادستان به سر می‌بردند. (حسینی، ۱۴۰۰: ۳۶)

بنابر آثار و شواهد باقی مانده چون معابد یهودیان که به نام کنیسه‌های یهودی یاد می‌شوند در شهر قدیم هرات موقعیت داشته که فعلا به نام‌های مکتب هریوا و مسجد حضرت بلال نام‌گذاری شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد، هم‌چنان روایات محاسن سفیدان است که از دیرزمان تا زمان خودشان و یادبود خود حضور یهودیان را در شهر هرات و هم‌چنان روستای شکیبان جزء توابع فوشنج قدیم و زندجان امروزی و دیگر نقاط هرات نقل می‌کنند که یهویان در شهر به پیشه‌ی تجارت و در روستا به طبابت مشغول بوده‌اند و بعد از تشکیل کشور اسرائیل به آن‌جا نقل مکان نمودند.

### هرات در دوران اسلامی

حملات اساسی سپاه اسلام به سمت افغانستان امروزی بعد از فتوحات آفریقا و قفقاز شروع شد. قشون عرب بعد از شکست سپاه ساسانیان به تعقیب یزدگرد، نخست ابرشهر نیشابور را از امیر محلی بگرفت و مسیر حرکت ارتش خود را به سمت سرزمین کنونی افغانستان هموار نمودند. ابتداء با فرماندار محلی سرخس و حکمران ابیورد معاهده و مصالحه نمودند. بعد از آن نوبت هرات و مرو رسید. در سال ۶۵۲ میلادی با امیر هرات در بدل تادیه یک میلیون درهم، و قبول خراج سالانه سه صد هزار درهم مصالحه و راه خود را به استقامت مناطق شمالی افغانستان باز کردند. سپاه عرب تعقیب یزدگرد را ادامه داده و به هرات، مرغاب جوزجان و بلخ رسیدند. (غبار، ۱۳۸۶: ۷۰).

هرات، به یک روایت در سال ۲۲ هـ.ق و به روایتی دیگر در سال ۳۱ هـ.ق به دست مسلمانان فتح گردید، ولی مردم آن در سال ۴۱ هـ.ق بر ضد فرماندار عرب شوریدند. هرچند این شورش سرکوب گردید ولی مقاومت در برابر فرمانروایان عرب گسترش یافت تا آن‌که در سال ۸۴ هـ.ق ولایت دار عرب با نیزک طرخان صلح نمود و مقاومت پایان یافت.

مردم هرات مانند سایر خراسانیان در سال ۱۲۹ هـ.ق تحت قیادت ابومسلم خراسانی، علیه خلافت اموی شوریدند و راهی دمشق گردیدند، تا آن‌که خلافت از



بنی امیه به بنی عباس انتقال یافت و بسیاری از مردم خراسان توانستند به مشاغل و مقامات مهم برسند و حتی به مقام امارت ارتقاء یابند که از آن جمله خانواده‌ی معروف برمکی که حدود نیم سده با کمال جود و سخا و عقل و تدبیر امور خلافت عباسی را پیش بردند.

در سال ۱۵۰ هـ.ق در دوران خلافت منصور عباسی، شخصی به نام استاد سیس هروی در هرات ادعای پیغمبری کرد و پیروان او که به سی صد هزار تن بالغ می‌شد، به هرات و باغیس و سیستان دست یافتند و به مدت دو سال با خلافت عباسی در جنگ و ستیز بودند تا سرانجام استاد سیس گرفتار شد و به بغداد فرستاده شد و در آن جا به قتل رسید. (حسینی، ۱۴۰۰: ۳۷).

## دولت‌های نیمه مستقل و مستقل اسلامی

بعد از حضور اعراب و انتشار اسلام دوره‌ی خلفای راشدین، دولت اموی و برای مدتی دولت عباسی بر این خطه که به نام خراسان یاد می‌گردید حکمرانی کردند، ولی در یک برهه از زمان دولت‌های نیمه مستقل اسلامی در قسمت شرقی حکومت‌شان به وجود آمد که به نام‌های طاهریان (۸۲۱-۸۷۲ میلادی)، صفاریان (۸۶۰-۹۱۰ میلادی)، سامانیان (۸۹۲-۹۹۹ میلادی)، غزنویان (۹۶۲-۱۱۴۸ میلادی)، سلجوقیان (۱۰۳۸-۱۱۵۳ میلادی)، غوریان (۱۱۴۸-۱۲۱۴ میلادی)، خوارزم‌شاهیان (۱۲۱۴-۱۲۱۹ میلادی) به صورت نیمه مستقل و مستقل گاهی به شکل دشمن و مخالف هم و گاهی این دولت‌های به نوعی حمایت اسمی از خلیفه عباسی را داشتند. (پاثون، ۲۰۰۹: ۹-۱۳).

آن‌گاه که هارون الرشید در سال ۸۰۸ میلادی در نزدیکی مشهد درگذشت، پسرش امین در بغداد به خلافت نشست ولی مامون پسر دیگر هارون الرشید، لشکری به سرکردگی طاهر فوشنجی به مقابل امین فرستاد. طاهر در این جنگ، نبوغ خود را ظاهر ساخت و با دو دست شمشیر می‌زد. چنان‌چه به ذوالیمینین شهرت یافت. وی بغداد را به تصرف درآورد و سراز تن امین جدا کرد و آن را نزد مامون فرستاد و مامون به خلافت رسید.

مامون به پاس خدمات طاهر، طاهر فوشنجی را در سال ۸۲۰ میلادی. به امارت خراسان منصوب کرد. او نخستین ولایت دار غیر عرب بود که پس از دوسده به امارت خراسان رسید. طاهر در سال ۸۲۲ میلادی نام خلیفه را از خطبه انداخت و روز بعد آن به شکل مرموزی درگذشت و منصب امارت خراسان به فرزند وی سپس نسل به نسل به احفاد وی انتقال یافت. طاهریان حکومت‌های نیمه مستقل در خراسان تأسیس کردند. دارالاماره را از مرو به نیشاپور انتقال دادند، هر چند از خلیفه بغداد اطاعت می‌کردند. (حسینی، ۱۴۰۰: ۳۷)

سلسله‌ی طاهریان توسط یعقوب لیث صفاری از میان برداشته شد. چنان‌چه یعقوب در سال ۸۶۷ میلادی هرات را از عمّال دولت طاهری بگرفت و بر بخش بزرگی از خراسان دست یافت. (حسینی، ۱۴۰۰: ۳۸)

یعقوب لیث صفاری در سال ۸۷۲ میلادی نیشابور را فتح و دولت طاهریان را با اسیرگرفتن محمد آخرین حکمران این سلسله منقرض نمود. (غبار، ۱۳۸۶: ۹۵)

وی در سال ۸۷۸ میلادی بعد از فتح بغداد وفات نمود و برادرش عمرولیث به جایش بر تخت نشست. وی در سال ۹۰۰ میلادی در جنگ با سامانیان اسیرگشت و به امر خلیفه عباسی به قتل رسید.

پس از انقراض سلسله‌ی صفاری در خراسان، دولت سامانی ماوراءالنهر به تمام خراسان استیلا یافت و هرات در تسلط دولت سامانی قرار گرفت. چنان‌چه هرات بزرگ شاه سامانی امیرنصر سامانی را چنین فریفته خویش ساخته بود که به گفته‌ی چهارمقاله نظامی عروضی:

هوای هرا در سراو

عشق هرا در دل او

در اثنای سخن هری را

به بهشت عدن مانند کردی

بلکه بر بهشت ترجیح نهادی

آلپ تگین در سال ۹۶۲ میلادی برضد سامانیان علم استقلال برافراشت و حکومت محلی غزنه را تأسیس کرد. وی در سال ۹۶۳ میلادی وفات و حکومت غزنه دست به دست گشت تا آن‌که به سال ۹۷۷ میلادی بر داماد وی سبکتکین استقرار یافت. سبکتکین در سال ۹۹۳ میلادی هرات را فتح کرد و خودش را امیر خراسان خواند. وی در سال ۹۹۷ میلادی وفات کرد و پسرش محمود در ۲۷ سالگی به پادشاهی نشست. همان محمود که فردوسی او را چنین ستوده است:

چو کودک لب از شیر مادر بشست  
به گهواره محمود گوید نخست

در زمان محمود غزنوی، پسرش مسعود حکمران هرات بود. محمود در سال ۱۰۳۰ میلادی درگذشت و سلطنت بر مسعود استقرار یافت. دوره‌ی مسعود با جنگ و ستیز با ترکان سلجوقی گذشت که در سال ۱۰۳۰ میلادی از مناطق ماوراءالنهر به بخش‌های غربی و شمال غربی قلمرو غزنوی سرازیر شده بودند. مؤسس این سلسله طغرل بود که در سال ۱۰۳۷ میلادی در مرو جلوس نمود. سلجوقیان سلسله‌ی غزنویان را برانداختند و خود امپراتوری پهناوری تشکیل کردند. آخرین پادشاه حصه شرقی این سلسله سنجر بود که با مرگ وی در سال ۱۱۵۷ میلادی سلسله‌ی سلجوقیان منقرض گردید و دو سلسله‌ی خوارزم‌شاهیان و غوریان پدید آمد و هرات در حوزه حکومت غوری‌ها درآمد. بعد از به تخت نشستن محمد خوارزم‌شاه بر سر تصرف هرات بین او و شاهان غوری جنگ درگرفت. این شهر چند بار دست به دست گشت. (حسینی، ۱۴۰۰: ۳۸)

بعد از شکستن صد شمالی دولت خوارزم‌شاهیان توسط مغولان چنگیزخان در سال ۱۲۲۱ میلادی به حریم خراسان آن زمان هجوم برده و بعد به تسخیر و تخریب شهرها و قتل و غارت مردم پرداختند. (پاثون، ۲۰۰۹: ۱۹)

یاقوت حموی که خود در سده سیزدهم و پیش از هجوم مغول در هرات بود چنین توصیف می‌کند: آن شهر بزرگ در آن زمان پر ثروت‌ترین و پُر جمعیت‌ترین شهری است که او در جهان دیده و هم‌چنین حومه و ناحیه‌ی این شهر حاصل خیزترین و پُر ثمرترین

سرزمینی است که مشاهده کرده است.

چنگیزخان بعد از انهدام ماوراءالنهر از بلاد دولت خوارزمشاهی متوجهی افغانستان شده برای تسخیر آن سپاه خود را به سه ستون و دسته تقسیم نمود. دسته‌ی نخست برای تسخیر مناطق شمال شرقی چون تخارستان از بدخشان تا هندوکش، دسته‌ی دوم مشتمل بر هشتاد هزار نفر تحت قیادت تولی پسر چنگیزخان مأمور تسخیر شهرهای شمال غربی از جمله مرو، هرات و نیشابور گشت. دسته‌ی سوم نیز تحت قیادت خود چنگیزخان برای تسلط یافتن به بلخ بامی راهی شدند. (غبار، ۱۳۸۶: ۲۱۴).

هنگام هجوم مغول در هرات، حکومت این شهر در دست ملک شمس‌الدین جوزجانی بود، زیرا حاکم سابق امین ملک خوارزمی مامای سلطان جلال‌الدین یک سال پیش تر در وقت عبور نخستین سپاه مغول از هرات فرار کرده بود. در حالی که شهر پوشنگ به دفاع برخاسته و در طی جنگی امیری را از مغول بکشت و به همین سبب از طرف جبهه و سپتای سرکوب گردید. شهر به محاصره کشیده شد و جنگ حتمی آغاز گردید. در روز هفتم جنگ ملک شمس‌الدین که در صف نخست مدافعین قرار داشت به زخم تیر دشمن هلاک گردید و مرگ او بهانه به دست روحانیون و اشراف شهر داد تا به نام مصالحه به اردوی دشمن رفته، اظهار انقیاد و تسلیم شهر نمودند. تولی وعده امان داد و داخل شهر شد. دوازده هزار نفر از مدافعین نظامی شهر را بکشت و هم از انهدام شهر منصرف گردید، زیرا تولی آب و هوای گوار، معموره‌های زیبا و مخصوصاً پارچه‌های زربافتی کار هرات را بسیار پسندیده بود. به هر حال فتح هرات به دست تولی بیش‌تر از فتح به مصالحه می‌ماند. چون چندی بگذشت، مردم برخاستند و شحنة‌ی مغول را بکشتند و ملک مبارزالدین و ملک فخرالدین را به ریاست خود برداشتند و سوگند یاد کردند که تا رمق آخرین در برابر دشمن دفاع خواهند کرد. این دفاع به شش ماه و هفده روز به طول انجامید و سرانجام دیواره‌های عظیم شهر از کثرت سنگ باران دشمن دیگر شکل جال زنبور را به خود گرفته بود و برج‌های دیوار در اثر نقب‌های مغول‌ها شکست برداشته بود تا جای که روزی بنگاه پنجاه گزاز دیوار شهر فرو غلتیده و چهارصد نفر از سپاه دشمن را در زیر ثقلت خود نابود ساخت. بعد از

نابودی سپاه مغول از قسمت جنوب غربی شهر از ساحه‌ی برج خاکستر (خاک برسر) فروریختند و هفت شبانه روز جنگ و کشتار در داخل شهر دوام یافت که در نتیجه نفوس شهر از زن و مرد و طفل همه کشته شدند و دیگر زنده جانی نمانده بود که حسب معمول مغول‌ها مردم را به دشت رانده و به افراد خود دستور تقسیم شدن و قتل عام کردن را داده و ظلم خود جاری می‌کردند. به قول جوزجانی که می‌نویسد: در شهر هرات شش صد هزار نفر و در اطراف هرات دو میلیون و چهارصد هزار نفر در جنگ مغول‌ها کشته شد. (غبار، ۱۳۸۶: ۲۲۵، ۲۲۶)

سیفی هروی در تاریخ‌نامه‌ی هرات از حالت وحشتناک حمله‌ی مغول چنین می‌نگازد: «در هرگامی نیکونامی را سر بریدند و در هر قدمی رستمی را کشتند و در هر گذری مهرجویی را گردن زدند. در هر مکانی خون صاحب جاهی را بریختند و بر هر سنگی سرهنگی را بکوفتند.»

بعد از این واقعه، شرف‌الدین خطیب جغرتان با گروهی از عیاران، گه گاهی به شهر می‌آمدند و گاه در کوه‌پایه‌های هرات می‌گذرانند. به مدت شانزده سال، شهر هرات عاری از سکنه بود. امیر معزالدین هروی که با هزار خانوار از جامه بافان هرات در حمله‌ی نخست تولی از هرات مهاجرت کرده بود، از پادشاه مغول، اکتای که به قآن بزرگ معروف است، خواست که به وی اجازه بدهد تا به هرات برود. وی اجازه یافت که با پنجاه تن از هروی‌ان به هرات برود. چون به هرات رسید مورد استقبال شراف‌الدین خطیب و سایر عیاران قرار گرفت. سپس رفته رفته مردم بیشتری به هرات آمدند و با تحمل مشکلات به کندن کاری جوی‌ها پرداختند و زمینه‌ی زراعت را مساعد ساختند. (حسینی، ۱۴۰۰: ۳۹)

## ملوک کرت تا زوال دولت تیموریان

اساس‌گذار این سلسله ملک شمس‌الدین کرت است، در ابتدای حضور مغول به آنان در فتوحات جنوب در هند همکاری نموده و از باج‌گزاران دولت مغولی به شمار



می آمدند. (پاژون، ۲۰۰۹: ۱۹)

بزرگ این خاندان ملک رکن‌الدین است که هنگام تسلط چنگیزخان بر خراسان از وی اطاعت کرد و به حکومت غور و خیصار دست یافت. ملک شمس‌الدین محمد، نوهی دختری ملک رکن‌الدین است. از طرف منکوقآن پادشاه مغول به امارت هرات، غور و غرجستان منصوب شد. وی نخستین پادشاه سلسله‌ی کرت است. پادشاهان این سلسله حدود یک و نیم سده بر بخش بزرگی از خراسان حکومت کردند و پایتخت‌شان شهر هرات بود. آخرین پادشاه این سلسله ملک غیاث‌الدین پیرعلی است که در اثر حمله‌ی امیر تیمور از سلطنت برافکنده و حکومتش متلاشی گردید. (حسینی، ۱۴۰۰: ۳۹)

میرغلام محمد غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ دوره‌ی ملوک کرت را تلاش مردم برای زندگی دوباره عنوان کرده و خاطر نشان می‌سازد که بعد از حملات وحشتناک مغولان در سرزمین کنونی افغانستان، اینان به نوعی بانیان زندگی و حیات دوباره در سرزمین مان شدند که تا هنوز یادگاران‌شان باقی است. دولت کرت در طول یک و نیم سده به تدریج و آهستگی توانست در بین قلم‌ویرانه‌های افغانستان جزیره‌ی کوچکی از آبادی و زراعت و تجارت احداث کند. شهر هرات در همین دوره دوباره آباد شد، زراعت، باغداری و مال‌داری در اطراف هرات صنعت نساجی قدیم را احیاء نمود. این است که شهر جدید هرات در عوض بلخ و مرو قدیم مرکز تجارت و معبر قوافل چین و ماوراءالنهر قرار گرفت. (غبار، ۱۳۸۶: ۲۷۰)

با ایجاد دولت جدید توسط امیر تیمور جهان‌گشای یا همان امیر تیمور لنگ در ماوراءالنهر و نسبت دادن خویش به چنگیزخان مغول و هم‌چنان داشتن همان حس قدرت و فاتح بودن و مالک بودن او بود که سایه آن را به سمت افغانستان نیز کشاند. امیر تیمور از آوان جوانی به سرزمین کنونی افغانستان علاقه داشته و چندین بار به شهرهای مختلف آن سفر نموده است. اما وقتی قدرت در شمال رود آمو تثبیت شد وارد افغانستان شده و قلعه‌ی هندوان بلخ را به خاک یک‌سان نموده و دوباره به ماوراءالنهر عودت نمود و بعد از یازده سال دوباره در سال ۱۳۸۱ میلادی باز از رود جیحون عبور

کرد. در این وقت ملک محمد بن ملک فخرالدین کرت که حاکم سرخس بود، به استقبال امیر تیمور رفت. تیمور او را در معیت خود نگه داشت و بعد از فتح هرات به حکومت غور مقرر نمود. این همان شخص است که برضد امیر تیمور قیام کرد و مرد بسیاری از سپاهش را بکشت. در اوایل سال ۱۳۸۱ میلادی تیمور ابتدا به شهر پوشنگ لشکر کشید ولی مردم به دفاع برخاستند و یک هفته در برابر تیمور مقاومت کردند. در طی این جنگ‌ها بود که امیر تیمور دو بار ضربت تیر پوشنگیان را برداشت و زخمی شد. تیمور بعد از یک هفته حصار پوشنگ را فتح و منهدم و مردم آن را به سختی مجازات کرد.

تیمور بعد از فتح پوشنگ به هرات آمد. اما پادشاه کرت ملک غیاث‌الدین پیرعلی با آن‌که پسرش داماد خاندان تیموری بود، شهر را بیست و به دفاع برخاست. چهار روز جنگ به طول انجامید و مذاکرات صلح آغاز شد. در نتیجه غیاث‌الدین تادیه باج را پذیرفت و به دربار تیمور رفت و بعد به حکومت خود باقی ماند. ولی تیمور امر کرد تا دیوارهای داخلی و خارجی شهر هرات را منهدم کردند و دروازه‌های آهنین شهر را که نام و عناوین پادشاهان کرت بر آن منقور بود، از جا کنده و به شهر سبز منتقل کردند. (همان اثر، ۱۳۸۶: ۲۷۰)

بعد از راحت شدن خیال تیمور از حصارهای مستحکم شهر هرات، به شهر سبز برگشته و پسر خویش شاهرخ میرزا را به حکومت خراسان منصوب کرد. بعد از مرگ امیر تیمور، شاهرخ میرزا بر جای پدر تکیه زد. شهر محبوبش هرات را پایتخت امپراتوری پهن‌آور امیر تیمور قرار داد و در عمران و آبادی شهر مورد علاقه‌ی خویش زیاد کوشید. وی روابط سیاسی با چین برقرار کرد و سفیر چین را با تشریفات خاصی در تختگاه هرات واقع در باغ زاغان به حضور پذیرفت.

شاهرخ در سال ۸۵۰ ه.ق درگذشت و آن امپراتوری وسیع تجزیه و دچار حوادث مصیبت‌باری گردید. شه‌زادگان تیموری به جان هم افتادند. هرات در سال ۸۵۲ ه.ق به تصرف ابوالقاسم بن بایسنغر نواده‌ی شاهرخ درآمد. وی در سال ۸۶۱ ه.ق درگذشت و سپس میرزا ابوسعید بن محمد بن میران‌شاه بن امیر تیمور در سال ۸۶۳ ه.ق هرات

رافتح کرد.

پس از کشته شدن ابوسعید توسط حسن بیک ترکمان، در سال ۸۷۳ هـ.ق سلطنت خراسان به سلطان حسین بایقرا استقرار یافت. وی تا سال ۹۱۱ هـ.ق سلطنت کرد، با مرگ وی خراسان دست خوش هرج و مرج گردید. چنانچه محمدخان شییبانی در رأس لشکر ازبک به سوی هرات تاخت و این شهر را که به اوج شکوه و عظمت رسیده بود، در محرم سال ۹۱۳ هـ.ق فتح کرد. با ورود سپاه ازبک به سرکردگی محمدخان شییبانی به هرات دوره فترت و بدبختی هرات آغاز گردید. دیری نگذشت که محمدخان شییبانی مقهور کشورگشای دیگری به نام شاه اسماعیل صفوی گردید. در جنگی که میان ازبکان و صفوی‌ها در نزدیکی مرو در گرفت، لشکر ازبک شکست خورد و محمدخان کشته شد.

با تصرف هرات توسط صفوی‌ها در سال ۹۱۶ هـ.ق علما و دانشمندان زیادی به خاطر نپذیرفتن مذهب تشیع به قتل رسیدند. شاه اسماعیل و افراد وی که شیعه‌های متعصب و سفاکی بودند، مذهب تشیع را مذهب رسمی ساختند. هر کس که آن را نمی‌پذیرفت، او را می‌کشتند تا آن‌که از کشتن خطیب مسجد جامع در صحن مسجد جامع و شیخ الاسلام هرات نیز دریغ نکردند.

پس از آن‌که ازبکان بار دیگر هرات را به تصرف خود درآوردند، آن‌گاه شیعیان مورد آزار قرار گرفتند و واعظ مسجد جامع را کشتند. عبیدالله خان ازبک، حتی از کشتن شاعری بزرگ چون هلالی جغتایی نیز به اتهام گرایش به تشیع خودداری نکرد، تا آن‌که صفویان پیروز آمدند و هرات را در حوزه قلمرو خود درآوردند و این وضع تا سال ۱۷۱۶ میلادی دوام داشت.

### نگاهی به هنر و تعریف هنر

تاکنون از هنر، تعریف‌ها و تعبیرهای گوناگونی شده است. هنر، انعکاس تخیل و تصور هنرمند است، در مقابل تعریف دیگری قرار دارد؛ هنر تقلید از طبیعت است. هنر، خلق زیبایی است به نیروی دانایی که به وسیله‌ی مواد به وجود می‌آید و در هر هنری

تفاوت می‌یابد؛ در معماری و مجسمه‌سازی، مصالح مادی است. در نقاشی، خطوط و رنگ. در موسیقی، صوت و در ادبیات کلام است. هنر، شکل دادن به تجارب انسان است که ما بدان می‌نگریم و لذت می‌بریم. (سیدصدر، ۱۳۸۳: ص ۵).

هنر، فرزند نیاز بشر است، انسان از آغاز ناگزیر شد برای خود جان‌پناه بسازد، تن‌پوش تهیه نماید، ابزار و سلاح‌های فراهم کند. (همان اثر، ۱۳۸۳: ۶).

هنر، ساخته‌ی دست بشر است. هنر زبان مشترک ملل مختلف جهان است که می‌تواند باعث ارتباط و همبستگی تمدن‌ها و اقوام مختلف گیتی گردد، شاید بتوان یکی از ناب‌ترین مفاهیم هستی را به آن اطلاق کرد. (نقی‌زاده، ۱۳۸۴: ۷).

کوشش برای درک و ایجاد زیبایی، برای درک احساسات مردم، برای انتقال احساسات و عواطف بین مردم همراه با زیبایی برای بهبود و پیشرفت اجتماع بشری را هنر می‌نامند. (عظیم، ۱۳۸۹: ۲).

## انواع هنر

استعدادهای فردی، غرایض طبیعی و قوه‌ی تخیل افراد باعث بروز عوامل گردیده‌اند که در اصطلاح هنر نامیده می‌شود. با توجه به این‌که شرایط اقلیمی و طبیعی از جمله عوامل هستند که در زمان‌ها و مکان‌های مختلف هنر از آن متأثر گردیده است، بنابراین این می‌توان گفت که هنر در ادوار و جوامع مختلف با هم متفاوت بوده است.

تا کنون تقسیم‌بندی جامع و مشخص از هنر و نوع آن به دست نیامده است و همین قدر می‌دانیم که هنر را به انواع هنرهای محلی، دستی، صنعتی، تجسمی، ذوقی، تخیلی و... تقسیم نموده‌اند که از آن جمله‌اند:

معماری، مجسمه‌سازی، موزائیک‌سازی، موسیقی، نقاشی، خطاطی، رقص، تئاتر، سینما، عکاسی، چاپ، سفالگری، قالین‌بافی و انواع بافتندگی، فلم‌سازی، ادبیات (شعر، نثر، داستان و درام) و هنر پلاستیک. اما به صورت کلی همه‌ی این هنرها را به هفت قسم دسته‌بندی کرده‌اند.

۱. هنر موسیقی
  ۲. هنرهای ترسیمی (نقاشی، رسامی و ...)
  ۳. هنر معماری
  ۴. رقص (ورزش، حرکات نمایشی و ...)
  ۵. ادبیات (شعر، نثر)
  ۶. هنرهای دستی (مجسمه‌سازی، شیشه‌سازی، گل‌دوزی و ...)
  ۷. هنرهای نمایشی (فلم، سینما و تیاتر) (شروه، ۱۳۸۵: ۱۰)
- که موضوع مورد بحث ما هنر معماری است و دیگر موضوعات از حوزه‌ی بحث ما خارج است.

### خراسانیان و توجّه آنان به هنر

در گذشته خراسان مرکز پرورش هنر نقاشی، مصوری، تزئین، تذهیب، خوش‌نویسی و تمام شقوق کتاب‌سازی به‌شمار می‌آید. هنر نقاشی از روزگاران کهن در بین مردم ماوراء‌الهنر، ایران و به ویژه خراسان رواج داشته و آنان پس از ورود اسلام به این نواحی استعداد‌های هنری خود را در آراستن و تذهیب کتب دینی اسلامی به‌خصوص قرآن کریم و نقاشی و ساخت مساجد و مقابر اسلامی به کار بستن بدین‌سان در سرتاسر دنیای اسلام، آثاری را به وجود آوردند که در تاریخ هنر بشر برگزیده‌اند. (میرجعفری، ۱۳۸۱: ۱۱۵).

### هنر معماری

#### تعریف هنر معماری

معماری (هنر ساختمان) عبارت است از توده مواد موجود در فضا، این مواد به‌صورت یک یا چندین حجم مجوف درآمده‌اند و فضای خالی میان آن‌ها جای فعالیت انسانی است، معماری هنری نیست که فقط به‌خاطر خودش یعنی هدفی



به وجود آمده باشد، برعکس ساختمان هر بنا نه تنها به خاطر فعالیت‌های خاص انسانی است بلکه فرم و نقشه‌ی هنر بنا نیز این فعالیت‌های خاص را در نظر گرفته و بر طبق آن ابداع شده است.

در معماری علاوه بر فضا، جنس مواد نیز موضوع مهم و اساسی است و نقشه‌ی بنا باید مناسب به مواد متشکله و موقعیت بنا باشد. مواد مهم در معماری عبارت است از: سنگ، خشت، شیشه، گچ، آهک، سمنت، آهن، تخته و ... که هر کدام دوام، استحکام، رنگ و نمای مخصوص به خود دارد. موضوع مهم دیگر در معماری، جای بنا است. نقشه‌ی یک بنا در شهری پُر جمعیت با نقشه‌ی بنا در یک روستا یا بیلاق، تفاوت میابد. ساختمانی در دشت با ساختمانی در دامنه‌ی کوه یا فرازی یک تپه متفاوت خواهد بود و آب و هوای سرد یا گرم، در اصول معماری و شکل بنا بی‌شک مؤثر است.

حال که هدف، مواد و جایگاه بنا را عوامل مهم و مورد نظر معماری دانستیم، باید ببینیم بنا چگونه بر پا می‌شود. تردیدی نیست که ابتدا نقشه‌ی ساختمان را با در نظر گرفتن هدف آن و مواد متشکله و مکان آن طرح می‌کنند و این نقشه‌ها را با وسایل مخصوص و موادی که باعث زیبایی بنا می‌شود، اجرا می‌کنند. آن مواد عبارت‌اند از وسایلی که بنا را بر پا می‌دارند و تعادل و استحکام آن را به وجود می‌آورند. در اسلام معماری، بیشتر جنبه مذهبی داشت. ساختن خانه‌های معمولی برای یک زندگی کوتاه و موقت بود و دقت لازم در استحکام آن به عمل نمی‌آمد، ولی مسجد که عمده‌ترین فرآورده‌های اسلامی است از داخل نمونه‌ی زیبایی و از خارج القاء کننده‌ی عظمت بود. علاوه بر مساجد بناهای عام‌المنفعه و اجتماعی چون پل‌ها، حمام‌ها، مدارس، آرام‌گاه‌ها، کاروان‌سراها و قلعه‌ها مورد توجه است. (تفضیلی، ۱۳۸۶: ۹).

## اسلام و هنر معماری

روح اسلام هیچ وقت با هنر و زیبایی مخالف نبوده است، زیرا نه تنها هنر ضرری به

جامعه‌ی اسلام و معتقدات مسلمانان وارد نمی‌سازد، بلکه انسان را به طرف زیبایی‌ها از جمله الویت و عظمت آن جلب می‌نماید. به همین جهت هنرمندان و معماران مسلمان از همان ابتدا سعی کردند به‌ترین پدیده‌ها و زیبایی‌های طبیعت و مشاهدات خود را به به‌ترین وجه برای تزیین مکان‌های مقدس و دینی از جمله مسجد به کار ببرند و در مقابل این کار، از درگاه خداوند بزرگ امید اجرو پاداش داشتند. هنرمندان خطاط و نقاش هم در تزیین آیه‌ها، سوره‌ها و صفحه‌های قرآن کریم نهایت کوشش را به کار می‌بردند و خطوط را با آب طلا می‌نوشتند و با نقاشی گل و بوته به آن زینت می‌بخشیدند. چون هنر معماری، علاوه بر شامل بودن عناصر مختلف در برگزیده هنرهای دیگری نیز می‌باشد، می‌توان گفت هنر ساختمان در مقایسه با سایر هنرهای اسلامی مثل حجاری و نقاشی و سفال‌سازی، دارای اهمیت و موقعیت خاصی است زیرا طبقات مختلف مردم، با هنر معماری سروکار دارند و از ضروری‌ترین وسایل و لوازم زندگی آن‌ها به‌شمار می‌رود و سعی می‌کنند بنا و ساختمان خود را به به‌ترین شکل ممکن زینت و آرایش دهند. پس نمایش و جلوه‌ی هنرهای گوناگونی بر معماری تکیه دارد و مانند کارگاه و نمایشگاهی، هنرهای تزیینی را متجلی می‌سازد و برای این کار امن‌ترین و به‌ترین جا و مقدس‌ترین مکان در اسلام یعنی مسجد است.

گاه یک ساختمان تزیین شده، به صورت یک گالری هنر جلوه‌گر می‌شود که به آن‌ها تزیینات ساختمان گفته می‌شود. گچ‌بری علاوه بر آن‌که پوششی برای ساختمان است، هنرمند می‌تواند به اشکال مختلف بنا را زینت بخشد.

سطح‌های خارجی، دیوارها و بدنه‌ی گنبد‌ها و منارها و ایوان‌ها، کاشی‌کاری و معرق‌کاری می‌شود که آن هم به منزله‌ی پوشش مقاومی در برابر عوامل جوی و زینت بخش سطوح خاصی و خشک است. نقاشی و کتیبه‌نویسی روی سطح‌ها، یکی دیگر از هنرهای ساختمانی است که اهمیت خاصی دارد. حجاری و کندنکاری روی سنگ از دیرباز در بسیاری از ساختمان‌ها، معمول بوده است و تاکنون نیز وجود دارد. (همان اثر، ۱۳۸۶: ۵).

## ویژگی‌های هنر معماری اسلامی

معماری اسلامی برگرفته از زبان قرآن است و عمق و غنای تمدن اسلامی را با بهره‌گیری از روح معنویت نشان می‌دهد. این امر به گونه‌ای است که اعتقاد به توحید و ایمان به تعالیم اسلام به عنوان اندیشه زیبایی‌شناسی دین اسلام در معماری اسلامی تجلی می‌یابد، مولفه‌های به‌جامانده‌ی پیش از ظهور اسلام نشان می‌دهد از زمانی که انسان هنر را شناخت یعنی از هزاران سال پیش به طراحی رنگی از حیوانات که منقرض شده‌اند به منظور نشان دادن واقعیت‌ها و مهارت‌های خود بر روی دیوارها پرداخت. در واقع هنر پیش از زبان و ادبیات در زندگی انسان وسیله‌ای برای برقراری ارتباط او به‌شمار می‌رفت.

هنگامی که تمدن پا به عرصه‌ی وجود گذاشت، خیزشی جدی در ارائه‌ی مهارت‌های موجود ایجاد شد که اینک در کشورهای اسلامی و غیر اسلامی به خوبی قابل رؤیت است که برخی از آن‌ها به سده‌ی هفتم پیش از میلاد مسیح باز می‌گردد. اما آن‌چه که بیش‌تر از دیگر هنرها توجه انسان را به خود معطوف ساخت، معماری و هنرهای تجسمی بود که انسان بر روی اشیاء یا ساختمان‌های که می‌ساخت از هنر خود بهره‌مند می‌شد و آن را به نمایش می‌گذاشت.

معماری هنری بود که به غیر از تنوعات رنگی، هویت و فرهنگ را نشان می‌داد؛ به گونه‌ای که تجلی معماری در تصاویر یا کندنکاری‌ها به خوبی نمایان است در قصرهای ساخته شده در زمان امویان کندنکاری‌های رنگی و غیر رنگی با عکس‌های قدیمی بسیاری داشت. دست‌نوشته‌ها، ظروف و یا اثاثیه‌های که به علت تنوعات رنگی و نوع کار بر روی آن‌ها از اهمیت به‌سزای برخوردار است، نشانگر ارتباط و علاقه‌ی انسان با هنر است، بنابراین باید میان معماری و هنر معماری تفاوت قایل شد که دو مفهوم کاملاً مجزا هستند. در معماری منظور ساخت و ساز در راستای انجام وظیفه‌ی اجتماعی و خدمت‌رسانی است، مانند ساختن اماکن مسکونی، عبادتی و یا تحصیلی و اما هنر معماری تأکید بر استفاده از شاهکارهای هنری و دست‌آوردهای تزئینی بر روی دیوارها،

سقف، ستون‌ها، پنجره‌ها و دروازه‌هاست و حتی باغ‌ها و حوض‌ها نیز به گونه‌ای با هنر معماری ترکیب می‌شود تا تأثیرگذاری بنا بر بیننده بیش‌تر شود.

هنر معماری اسلامی به واسطه‌ی وجود معماران زبردست که فعالیت‌های ابداعی انجام می‌دادند، با رعایت یک سری اصول خاص بسط و گسترش یافت که این هنر بر درایت و نوع نگاه دینی شخص صحنه می‌گذاشت؛ در واقع این نوع معماری بر نظرات، تجارب و ابتکاراتی متکی بود که معمار از آن بهره می‌گرفت. این مسئله منجر به تنوع در معماری اسلامی شد. (نقی‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۵).

با توجه به این‌که این معماری از زبان قرآن نشأت می‌گرفت، عمق و غنای تمدن اسلام را با بهره‌گیری از روح معنویت نشان می‌داد. با وجود تفاوت میان معماری و هنر معماری، معماری اسلامی دارای شاخصه‌های متفاوتی می‌شود که آن را از سبک و سیاق‌های دیگر بناها جدا می‌سازد. این مؤلفه‌ها شامل: هندسه علمی و هنرهای ابدایی برگرفته از اندیشه‌های معنوی شخص می‌شود، ابداعی که معمار از آن بهره‌مند می‌شود شیوه‌ای است که در هنر معماری پیش از این سابقه نداشته است و این به علت ویژگی‌های دینی در اندیشه‌ی زیبایی‌شناسی اسلام است که در هنر معماری اسلامی متجلی شده است.

ارتباط معماری با دین اسلام نشانه‌ی اعتقاد به توحید، ایمان و عمل به آموزه‌ها و تعالیم دین اسلام است. اندیشه‌ی توحیدی مبنی بر اعتقاد به خدای واحد سبکی بود که در بیش‌تر هنرهای اسلامی به عنوان موضوعی بکر به کار می‌رفت. معماری اسلامی هنری بود که نه تنها در مکان‌های دینی چون مساجد مورد استفاده قرار می‌گرفت، بلکه از آن در مدارس، قصرها و حتی خانه‌ها و حمام‌ها بهره گرفته می‌شد. مقیاس‌های ریاضیات و هندسه در معماری اسلامی بسیار مورد توجه است.

دورانی که معماری اسلامی در اوج رشد و شکوه خود بود، ارتباط معنوی شایسته‌ای با نیازهای انسان و شرایط زندگی و اجتماعی زمان خود برقرار می‌کرد. بنابراین می‌توان گفت که معماری اسلامی با روح تمدن اسلام تطبیق داشت. هویت معماری اسلامی در همه‌ی جهان با وجود تنوعات زبانی و تمدنی یک‌سان است و این تنوعات از چین

تا اقیانوس اطلس با وجود تعددات فرهنگ‌ها دیده می‌شود. اگرچه رومی‌ها و دیگر اقوام نیز دارای معماری بودند، اما معماری اسلامی ویژگی خاص خود را داشت.

از دیگر ویژگی‌های هنر معماری اسلامی تزیینات است که مسجد نبوی به عنوان نخستین بنای اسلامی دارای معماری اسلامی دارای این ویژگی بوده است، اگرچه در زمان نبی اکرم (ص) سقف آن از شاخه‌های نخل بوده و با اتکا به عناصر تزیینی ساخته نشد، اما در زمان ولید ابن عبدالملک معماری اسلامی با استفاده از موزائیک‌های با رنگ‌های بسیار زیبا و متنوع معنوی در آن به کار رفت. در هنر معماری اسلامی بیش‌تر از آیات قرآن کریم به عنوان برجسته‌ترین ابداعات هنر اسلامی مورد استفاده قرار می‌گرفت که نوشته‌های از آیات قرآن کریم بر روی سقف‌ها، دیوارها و یا ستون‌ها استفاده و به شکل خاص تزیین می‌شد. از برجسته‌ترین و قدیمی‌ترین خطوط زیبایی که با هنر معماری اسلامی تزیین شده داخل قبه الصخره است که آیات قرآن کریم با خط کوفی نوشته و با موزائیک تزیین شده است. (شروه، ۱۳۸۵: ۱۱).

اما نکته‌ی مهم و قابل توجه و نتیجه‌ای که می‌خواهم در این یادداشت با آن اشاره کنم این است که، وحدت و تنوع در معماری اسلامی شاید از برجسته‌ترین ویژگی‌های آن باشد، این وحدت حامل اساسی توسعه و تکوین هویت معماری اسلامی و تأسیسات دینی به‌شمار می‌رود. به طوری که شیوه‌های معماری اسلامی در هر یک از کشورهای اسلامی متفاوت بوده است. اما وحدت در آن‌ها به خوبی مشاهده می‌شود، حتی در ساختمان‌های دینی که در پاریس، لندن، مونیخ و دیگر شهرهای اروپایی به شیوه‌ی معماری اسلامی ساخته می‌شد، هویت اسلامی کاملاً مشخص است و نشان می‌دهد که اسلام در اروپا اشاعه یافته و مسلمانان به‌ویژه معماران اسلامی بیش‌ترین نقش را در ارائه‌ی تمدن و هویت اسلامی داشتند.

نکته‌ی دیگر این است که دیگر تمدن‌ها هنر و معماری اسلامی را به عاریت گرفته‌اند، اگرچه تلاش‌های می‌کنند تا هنر معماری اسلامی در نظام خود درآورند، اما هنرهای اسلامی اعم از معماری، خط و تزیینات اسلامی بر اقتدار و ابداع مسلمانان تکیه دارد که ما نمونه‌ی از این تزیینات و هنرهای اسلامی را در بغداد، دمشق، قاهره



و قیروان می‌بینیم که به ۱۵ سده‌ی پیش (به زمان تاریخ تمدن اسلام) باز می‌گردد و انتساب آن به هیچ حاکم و دولتی امکان پذیر نیست. (نقی‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۰).

## راه و روش هنر معماری اسلامی

به‌طور کلی در شهرها از نظر مواد، دو نوع ساختمان ساخته شده است: نوع نخست را توده‌ی مردم با مواد کم‌بها و ساده، مانند خشت چینی، سقف چوبی، گلی و ... می‌ساختند. این نوع بناها دارای عمری کوتاه بوده و در اثر عوامل طبیعی یا متروک ماندن ساختمان، خراب می‌شد. به همین علت از این نوع بنا نمونه‌های قابل توجه و یا قدیمی موجود نیست.

نوع دوم به دستور امراء و سلاطین و بزرگان وقت با دقت لازم و مواد محکم مانند سنگ، قلوه سنگ، آجر و گچ ساخته می‌شود که بناهای سلطنتی و یا مذهبی را تشکیل می‌دهد. مانند: کاخ‌ها و معابد دوره‌های هخامنشی، ساسانی و سامانی که هنوز وجود دارد و مسجدها و کاخ‌های دوران اسلامی که در کشورهای اسلامی یا برجا است. این بناها در دوران مختلف، خصوصیات خود را حفظ کرده و تغییر فرمان‌روایان یا مذاهب در شرایط اساسی آن‌ها تفاوت چشم‌گیری نداشته است. به‌طور کلی می‌توان گفت سیر معماری در سرزمین‌های مختلف اسلامی این چنین بوده است:

۱. بعضی بناها برای مذاهب قدیمی ساخته می‌شد.
۲. بعضی بناها پیش از اسلام با تغییراتی عیناً در خدمت مسلمانان قرار می‌گرفت.
۳. راه و روش خود را با ویژگی‌های پیش از اسلام ولی با اصول اسلامی و به‌نام اسلام تعقیب کرده است. (تفضیلی، ۱۳۸۶: ۱۰).

از بناهای قسمت نخست نمونه‌های فراوانی موجود نیست، ولی در خراسان که عده‌ای از زرتشتیان پس از ورود عرب‌ها به کوهستان‌های مختلف پناه برده‌اند، به موجب نوشته‌های تاریخ‌نویسان اولیه‌ی اسلامی، این زرتشتیان معابدی برای خود ساخته‌اند و سده‌ها مورد استفاده قرار داده‌اند.

درباره بناهای نوع دوم آندره گدار می‌نویسد: «اما بناهای که بعداً به مسجد اختصاص یافت بیش‌ترشان از نوع معماری کشورهای مغلوب بوده‌اند.» اما از نوع سوم نمونه‌های زیادی در دست نیست، زیرا معماری اسلامی وقتی شروع به کار کرد که هیچ‌گونه علم و اطلاع و سابقه‌ی باستانی در هنر معماری نداشت. به عبارت دیگر: کار را با دست خالی شروع کرد.

اسلام وقتی که اداره‌ی امور امپراتوری وسیع خود را با دست گرفت، می‌بایست در هر صورت به تمام نیازمندی‌ها پاسخ بدهد، ساختمان هم یکی از آن‌ها بود. بنابراین هر چه از عوامل مصالح معماری در اطراف خود یافت، به کار برد بدون آن‌که نظری نسبت به انتخاب آن‌ها داشته باشد و یا آن‌که اقتضای انتخاب کردن وجود داشته باشد یا بخواهد انتخاب کند. (همان اثر، ۱۳۸۶: ۱۱).

در مرحله‌ی نخست تمام اقسام تاق: سوری، رومی، بیزانسی و خراسانی را مورد استفاده قرار داد و ستون‌ها، جرزها، آجر و سنگ و مرمر، موزائیک، نقاشی، حجاری و تمام روش‌های ساختمانی و تزئینی که در کشورهای مفتوحه معمول و متداول بود، بدون آن‌که یکی را بر دیگری برتری دهد، به کار برد. در آغاز کار فقط فرمان می‌داد و سفارش می‌کرد و در چگونگی کار مداخله نمی‌کرد اما کمی بعد در راه تربیت و تکامل پیشرفت کرد و طولی نکشید که در آن‌چه از دیگران تقلید کرده بود، تجدید نظر نموده آن‌های را که با طبیعت و مقتضیات او هماهنگی نداشت و بیگانه می‌نمود و یا با سلیقه‌اش سازش نداشت، حذف کرد.

بنابراین می‌توان گفت برخی بناها و ساختمان‌های موجود در سرزمین‌های اسلامی، گاه ترکیبی ماهرانه از سنت‌های ملل مختلف بود:

۱. سنت‌های محلی نقش اصلی را به عهده داشت: زیرا هر کارفرمایی که دستور و سفارش ساختن بنای دلخواه خود را می‌داد، در ابتداء بیش‌تر معماران و کارشناسان محلی را به کار می‌گمارد، سپس از کارشناسان دعوت شده، استفاده می‌کرد.
۲. سنت‌های که به وسیله‌ی اشغال‌گران از کشوری به کشور دیگر وارد می‌شد،

کشورگشایان هر سرزمین همین‌که می‌خواستند بنایی را بسازند، طبق معمول از وجود هنرمندان و کارشناسان که در اختیار داشتند نیز بهره می‌جستند تا به بنای دلخواه خود برسند.

۳. سنت‌های که به وسیله‌ی تجار و پیشه‌وران در قلمرو اسلام ردّ و بدل گردید، بیش‌تر بازرگان بزرگ بود که از سرزمینی به کشورهای دیگر سفر می‌کردند و گاه مشاهدات و تجربه‌های خود را به سازندگان منتقل می‌کردند.

۴. سنت‌های که به وسیله‌ی اسیران و بردگان سرزمین‌های مفتوحه ضمن انجام کارهای اجباری معمول می‌شد.

روی هم رفته بناهای که مسلمانان در سراسر کشورهای اسلامی می‌ساختند، هر کدام دارای سبک و روش خاصی بود و بناهای خود را بر اساس معماری موجود و معمول محلی می‌ساختند. بنابراین، روش‌های معماری اسلامی را در دنیای اسلام، می‌توان به چند دسته تقسیم کرد. (همان اثر، ۱۳۸۶: ۱۲).

۱. روش شامی و مصری که از روش‌ها و نمونه‌های یونانی و رومی و روش‌های محلی مایه می‌گرفت.

۲. روش خراسانی و عراقی که بناها تحت تأثیر شیوه‌ی ساسانی و دیگر روش‌های رایج در بین‌النهرین قدیم ساخته می‌شد.

۳. روش اندلسی و آفریقای شمالی که نفوذ هند مسیحی و ویزیگوتی در آن نمونه‌دار بود و روش مغربی نام گرفت.

۴. روش هندی و چینی که پیوسته از روش و سبک محلی برخوردار بوده است و مسجد عیناً به روش معبد بودایی ساخته می‌شد.

هر چند سازنده‌ی شایسته و به کار بردن مصالح مناسب در معماری اهمیت دارد، اما کافی نیست تا بنای زیبا و دلخواه به وجود آید. در معماری، استفاده مفید معماران از امکانات موجود مادی و فضاها و حجم‌های در اختیار او چگونه این حجم‌ها و فضاها را با یک‌دیگر مربوط و متناسب سازد، این تناسبات و اندازه‌های معقول و مربوط، از

عوامل زیبایی بنا به شمار می‌آید و نظراً جلب می‌کند. (نقی‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۳).

## تیموریان و معماری این دوره

در دوره‌ی تیموریان از سال ۷۷۱ ۹۱۱ هـ.ق مطابق به ۱۳۷۰ ۱۵۰۶ م. به زعم نابسامانی و منازعات داخلی و خارجی که ادامه داشت با آن هم دوره‌ی رونق فرهنگ، هنر، ادبیات، تاریخ، ریاضی و نجوم بود. تیمور با وجود این‌که بسیار خون‌ریز بود، ولی به دانش و هنر علاقه نشان می‌داد. از این‌رو هنرمندان و صنعت‌گران از کشتارهایش در امان بودند. فرزند او شاهرخ و نواسه‌اش الغ‌بیگ، بایسنغر میرزا و ابراهیم میرزا نیز این سیاست را پی‌گرفتند که فرمان‌روایی شاهرخ را سرآغاز یک عصر جدید و تجدید حیات در بعضی از انواع هنر معرفی کرده‌اند.

درخشان‌ترین دوره‌ی معماری در سرزمین کنونی افغانستان، عصر تیموریان بود که شاهرخ و سلطان حسین میرزای تیموری به توجّه‌ی امیرعلی شیرنوایی، گوهرشاد بیگم و مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی عصررنسانس شرق را در هرات رقم زده‌اند. در دوره‌ی تیموریان بناهای مذهبی و غیرمذهبی با سبک و روش پیشین ادامه یافت. تزیینات معماری این دوره که عمدتاً با کاشی معرق انجام می‌شد، به اوج و شکوفایی خود می‌رسد و به عنوان مشخصه تزیینات معماری این دوره مطرح است، علاوه بر این تیموریان تمایل زیادی به ساخت بناهای عظیم داشتند که گنبدسازی دوره‌ی تیموری نیز دارای ویژگی‌های خاص خود است، نمای بیرونی گنبدها به صورت شیاردار است و ساقه‌ی گنبد بیش از حد متعارف بلند ساخته می‌شود. (همان‌اثر، ۱۳۷۷: ۲۳۸).

هنگامی که در دوره‌ی شاهرخ مجدداً آرامش به سرزمین کنونی افغانستان بازگشت و ابداع آثار هنری، مانند معماری بار دیگر شکوفا شد، تیموریان نیز مانند ایلخانیان به ایجاد بناهای مذهبی و غیرمذهبی علاقه نشان دادند و از نظر طرح و شیوه‌ی معماری از نقشه‌ها و طرح‌های متداول آن زمان بهره بردند. از نظر تزیینات بنا این دوره از ادوار مهم اسلامی به شمار می‌رود. شیوه‌ی تزیین با کاشی معرق در عهد تیموری حکایت

از آن دارد که هنرمندان این دوره در شیوه‌ی تزئینی به حد اعلای مهارت دست یافته بودند، به طوری که در کم‌تر دوره‌ای این چنین تزئین کاشی‌کاری مشاهده شده است. مساجدی مانند گوهرشاد مشهد، کبود تبریز، مدرسه‌ی خرگرد، مسجد جامع تیمور در سمرقند و هم‌چنین بناهای ساخته شده در بخارا و هرات، نشان‌دهنده‌ی برجستگی هنر کاشی‌کاری و کاربرد آن در بناهای مذهبی است. (عظیمی، ۱۳۹۱: ۷۹).

بناهای زیبا و پُرشکوه این عصر نشان‌دهنده آن است که در زمان تیمور و فرزندانش شرایط اقتصادی مناسبی برای به وجود آمدن این آثار وجود داشته است. در مجموع، معماری عصر تیموری از اصالت خاصی برخوردار بوده است و می‌توان خصوصیات آن را به شرح زیر برشمرد:

### ویژگی‌های معماری دوره تیموریان

۱. خطوط اصلی در نمادها بدون این‌که قطع شوند، اغلب ادامه می‌یابند و این خطوط عمودی و موازی حتی بر روی گنبدها نیز کشیده شده‌اند تا بلندتر نشان دهند.
۲. کشیده بودن شکل گنبدها.
۳. بلند بودن ساقه گنبدها.
۴. بلند بودن سردرهای ورودی و ایوان‌ها.
۵. وجود تاق‌نماهایی که دو طبقه را طی می‌کنند بدون این‌که در فاصله‌ی دو طبقه قطع شوند.
۶. وجود تزئینات به صورت اجرای جداگانه آن‌ها از استخوان‌بندی بنا.
۷. وجود وزن‌های مستطیل‌شکل بالای ورودی اتاق‌ها.
۸. استفاده از چوب برای پیش آوردن قسمت زیرپوشش‌ها (برای سرعت کار).
۹. کشاندن تاق‌های اصلی پوشش‌ها تا زیرگنبد (برای بلند نشان دادن سقف).
۱۰. وجود عنصری به عنوان گوشه‌سازی به نام «پا باریک کنج دور» که تا زیر سقف بالا می‌رود و پلان مربع را به صورت هشت‌گوش درمی‌آورد و سبب می‌شود که سقف بلندتر به نظر آید.



۱۱. استفاده از اکلیل یا قوس‌های بزرگ برای پوشش‌های کوتاه.
۱۲. وجود پوششی ستاره‌ای شکل شانزده ترک به روی تیزه تاق‌ها در سقف‌های بدون گنبد.
۱۳. غلبه رنگ لاجوردی در تزیینات کاشی.
۱۴. استفاده از رسمی‌سازی در پوشش سقف‌ها.
۱۵. جلوه‌ی زیاد بنا و تظاهر خارجی و برون‌گرایی آن در غالب موارد.
۱۶. وجود قوس‌های که از تقاطع و بیضی تشکیل می‌شوند و ارتفاع تیزه آن‌ها بیش از نصف دهانه تاق است.
۱۷. وجود آثار وجود رنگ طلایی در تزیینات نقاشی و کاشی‌کاری.
۱۸. وجود طرح‌های خاصی در کاشی‌کاری، گچ‌بری و نقاشی، مانند استفاده از آاره‌ها و مشبک‌های با طرح شش‌گوش در کاشی‌ها. (میرجعفری، ۱۳۸۱: ۱۳۰، ۱۲۹).

### شکوه و عظمت هرات در دوره‌ی تیموریان

هرات در بیش‌تر دوره‌های تاریخ به عنوان یکی از مهم‌ترین شهرهای خراسان شناخته شده است، لیکن دوران شکوفایی و اوج زیبایی آن بدون تردید مربوط به دوره‌ی تیموریان است. به ویژه در دوره‌ی یک‌صد ساله‌ی سلطنت شاهرخ میرزا، سلطان ابوسعید و سلطان حسین بایقرا، این شهر را مرکز تجمع دانشمندان و هنرمندان و محل رونق و شکوفایی هنرهای چون کتاب‌سازی، مینیاتوری، تذهیب و خوش‌نویسی بوده است. عظمت و اهمیت شهر هرات در سرزمین خراسان، جایگاه علمی، ادبی، سیاسی و اجتماعی آن در تاریخ شرق ایران امروز و غرب افغانستان امروز، که باعث شده بود صیت جلال و جمال و آوازه‌ی شکوه و ابهت آن سرتاسر جهان آن روزگار را فراگیرد، در عصر تیموریان، توجه گروهی از دانشمندان و فاضلان و مؤرخان را به خود معطوف داشت. (میرجعفری، ۱۳۸۱: ۱۱۴).

هم‌چنین مقابر با شکوه زیادی که به ویژه در سمرقند ساخته شده‌اند، گویای

هنر معماری و تزیینات کاشی‌کاری و آجرکاری بسیار زیبای دوران تیموری است. سلطان حسین بایقرا از فرمان‌روایان متأخر تیموری نیز حامی هنرها، علوم و ادبیات بود مخصوصاً در عرصه‌ی هنر معماری خدمات او قابل توجه است که از میراث فرهنگی و هنری تیموریان مخصوصاً از هنر معماری صفوی‌ها در ایران و گورکانیان در هند تقلید کرده‌اند. از دوره تیموریان بناهای زیادی در بیش‌تر نقاط کشور حتی منطقه باقی مانده است که بیش‌ترین این بناها در هرات قرار دارد، چون تیموریان هرات را به عنوان پایتخت خویش انتخاب کرده بودند ازین‌رو این شهر مورد توجه ادیبان و هنرمندان برجسته قرار گرفت. (همان اثر، ۱۳۸۱: ۱۱۵). در ادامه درباره بناهای به‌جای مانده از عصر تیموری در هرات می‌پردازم:

### عمارات مصلی

یکی از آثار و مجموعه بناهای تاریخی هرات عمارات مصلی بوده که متأسفانه به سال ۱۳۰۴ ه.ق قصداً ویران شد و از آن همه شاهکار معماری اکنون جز پنج پایه منار و یک گنبد چیزی باقی نیست. مصلی هرات عبارت بود از مدرسه‌ی گوهرشادآغا، مسجد جامع گوهرشاد، مدرسه‌ی سلطان حسین بایقرا، خانقاه سلطان حسین، مسجد جامع امیرعلی شیرنوایی، دارحفاظ، دارالشفاء، خانقاه اخلاصیه، مدرسه‌ی اخلاصیه، که همه این عمارات مجموعاً به نام مصلی یاد می‌شد.

از جمله کسانی که در دوره تیموریان به احداث بیش‌ترین بناها پرداخته است گوهرشادبیگم می‌باشد که اینک چند نکته راجع به آن معلومات می‌دهیم تا بیش‌تر آشنا شویم که گوهرشادبیگم چگونه شخصیت بود:

### گوهرشاد بیگم

ملکه بیگم گوهرشادآغا در سال ۷۷۸ ه.ق در هرات دیده به جهان گشود. بانوی خیراندیش و دانش‌پرور بوده، در امور مملکت و اجراءات کشوری مشارکت داشت و

اعلی حضرت شاهرخ همیشه اندیشه و تدبیر این بانوی باهوش را تمجید و رأی او را در امور تصدیق می فرمود. عمارات عالیات این بانوی خیراندیش و صاحب خیرات در هرات و خراسان و تمام قلمرو شاهرخ مشهور و به نام بوده و هست. این شیرزن با غیرت و همت صفات مردانه داشت و به ذات خویش در جزئیات امور سرکشی می کرد و ظاهر و باطن امور را شخصاً غور و بررسی می نمود. (فکری سلجوقی؛ ۱۳۹۰: ۴۰۶)

او خواهر امیر غره یوسف (۷۹۰ - ۸۲۰ ه.ق) بوده و از زنان ادب دوست، هنرپرور و خیراندیش این دوره است، روایات بومی هرات، این ملکه ی معظمه را دختر غیاث الدین پیرعلی آخرین پادشاه خاندان کرت معرفی می نماید. از همین رو فرزندان خراسان او را چون مادری مهربان ستایش می کنند و از او به ذکر خیر و احترام کامل یاد آوری می نمایند. (همان اثر؛ ۱۳۹۰: ۴۱۶-۴۱۵)

گوهرشاد بیگم زنی عالم و فاضل بود. وی در رشد و شکوفایی هنر و ادب در کنار شوهرش قرار داشت. مدارس و مساجدی را اعمار نمود که تا امروز به نام او یاد می شود. او به ایجاد بناهای با شکوه علاقه ی تام داشت و به همراه شوهرش در ترمیم خرابی های امیر تیمور فراوان کوشید. این بانوی با شجاعت، شاهرخ را در سفرها همراهی می کرد و مشوره های او همیشه راه درخشانی را برای شاهرخ نمایان می ساخت. او نه تنها در زمینه ی سیاسی، بلکه در زمینه ی فرهنگ، شعر و ادب، نقاشی و معماری نیز زحمات شایانی را متقبل گردید.

دربار گوهرشاد همیشه جای شاعران و دیگر هنرمندان بود. تا جایی که حتی ندیمانش شاعر بودند. گوهرشاد همیشه به خاطر پیشرفت دانش و معرفت فرزندانش تلاش می کرد و آن ها را به علم دوستی و هنرپروری تشویق می نمود. وی به تاریخ و ادبیات علاقه مند بود و مهری هروی از زنان شاعر نامدار سده ی نهم هجری، مصاحب و ندیمه ی او بود. (فقیهی؛ ۱۳۹۳: ۳۴۰-۳۳۹)

او یکی از زنان نیکوکار و نامدار بوده است و از آثار و ابنیه ی خیره یی او مسجد جامع، مدرسه و خانقاه شهر هرات و مسجد جامع مشهد مقدس می باشد که هر دو شهر به نام آن بانوی نیک نام به مسجد گوهرشاد موسوم و مشهور می باشد و بر آن بقاع

خیرمستغلات خوب، و هبات مرغوب وقف کرده است. (دهخدا، برنامه موبایلی) او در نزد امیر تیمور گورکان از مقام والایی برخوردار بود، که نظر به داشتن اوصاف حمیده و خصایل شاهانه در سال ۷۹۵ ه.ق به عقد نکاح شاهرخ میرزای تیموری درآمد. گوهرشاد بیگم سه پسر و دو دختر داشت، پسران وی الغبیک میرزا، بایسنغر میرزا و میرزا محمد جوکی می‌باشند. او در اعتلای فرهنگ و هنر خراسان خدمات ماندگاری انجام داد که احداث ۳۶۰ بنای تاریخی عام‌المنفعه از جمله شهکارهای خردمندانه‌ی وی است. گوهرشاد بیگم ضمن احداث گنبد کلاه درویشی مزارش به سبک معماری اصیل هرات، در جوار آن به تأسیس مدرسه، خانقاه، دارالشفاء و مسجد پرداخت که متأسفانه از گزند آفات روزگار و بی‌پروایی‌ها مصئون نماند و او در نتیجه‌ی یک توطئه خائنانه توسط یکی از اقاربش مظلومانه به شهادت رسید.

مختصرآن واقعه، این که در فرصتی که میرزا ابراهیم قلعه‌ی اختیارالدین را به مولانا احمد یساول سپرد، و خود به عزم رزم میرزا شاه محمود به جانب جام حرکت و در حوالی رباط امیرشاه ملک در جنگ بودند، سلطان ابوسعید گورکان به غرض تسخیر و فتح هرات از سمرقند حرکت نموده، خود را به هرات رسانید و بی‌دغدغه‌ی جنگ و ستیز، شهر هرات را به دست آورد. جمعی را پیش مولانا یساول فرستاده او را به انعام و عاطف شاهانه نوید داد، و به اطاعت خویش خواند. مولانا احمد در جواب گفت که قلعه‌ی اختیارالدین را ولی نعمت من میرزا ابراهیم به من سپرده و من تا جان دارم در محافظت آن می‌کوشم تا به عصیان و کفران نعمت منسوب نگردم. سلطان ابوسعید هر قدر کوشید به فتح قلعه‌ی اختیارالدین موفق نشد. در آن هنگام به گوش سلطان ابوسعید رسانیدند که قاصدان میرزا ابراهیم در خفا نزد مهد علیا گوهرشاد آغا تردد می‌نمایند و اخبار ملک و لشکر را تحقیق نموده به میرزا ابراهیم می‌فرستند.

از طرف دیگر سلطان ابوسعید قاصدی به قلعه‌ی نرتو فرستاد و امیر شیرحاجی را به خود طلبید. او نیز در جواب گفت که تا گوهرشاد آغا در هرات باشد، به هرات آمده نمی‌توانم که به سبب قتل ترخانیان به جان ایمن نیستم. سلطان ابوسعید با وجودی که به عدل و داد و خصایص حمیده و اوصاف پسندیده موصوف بود، در نهم ماه مبارک

رمضان سال ۸۶۱ ه.ق فرمان به قتل آن بانوی عالیه و ملکه صاحب خیرات نوشت و در باغ سفید که سرای بایسنغرو گوهرشاد بود، به موجب آن حکم به زه کمان او را خفه و شهید نمودند و نعش آن مرحومه را در مدرسه‌ی خودش برده، در گنبد آرام‌گاه فرزند دلبندهش بایسنغرمیرزا دفن نمودند.

در کوسویه (کُهسان حالیه) گنبدی است که مردم آن را گنبد گوهرشاد می‌گویند و عقیده دارند که گوهرشاد در این گنبد مدفون است و این عقیده به کلی بی‌جا و عاری از حقیقت است به دلایل ذیل:

نخست: این‌که ملکه گوهرشاد در باغ سفید به امر سلطان ابوسعید به شهادت رسیده و ممکن نیست که جنازه‌اش به کُهسان انتقال یافته باشد.

دوم: این‌که، مدرسه‌ی گوهرشاد در هرات است و آن مرحومه جهت دفن خود و اولاد خویش گنبدی به این عظمت استحکام و نفاست ساخته و در حیاتش فرزندان او، بایسنغرو مریم سلطان و نوه‌گانش در این گنبد به خاک سپرده شده‌اند به هیچ صورت ممکن نیست او را جز از خوابگاهی که به این منظور پرداخته شده و فرزندان و نوه‌گانش آن جا آسوده باشند، دفن نمایند.

سوم: در روضه الصفا مسطور است: در این سال پادشاه بروبحر، رکن الدین علاءالدوله فرمان یافت و نعش آن جناب را به هرات آورده و در مدرسه‌ی گوهرشاد آغا مدفن میرزا بایسنغراست و مدفن مهد علیای مشارالیه‌ها، مدفون ساختند.

چهارم، باقی بودن قطعه‌ای از سنگ آرام‌گاه گوهرشاد مدفن ملکه را در این گنبد مؤید است و هرگونه شک و تردید را از میان برمی‌دارد. (فکری سلجوقی؛ ۱۳۹۰: ۴۱۸-۴۱۶)

### مدرسه و مسجد جامع مهد علیا گوهرشاد

بانوی گرامی گوهرشاد آغا زوجه‌ی سلطان شاهرخ نخستین بانی مصلی است. این ملکه‌ی معظمه، مدرسه و مسجد بزرگی بر سر راه خیابان، نزدیک جوی انجیل بنا نهاد. خواندمیر هروی، در کتاب نفیس خویش، خلاصه‌الخبار فی بیان احوال

الاحیاء؛ مدرسه مهد علیا را چنین توصیف نموده: «مدرسه شریفه مهد علیا مشار الیها (گوهرشاد) به انواع زیب و زینت محلی آراسته است و به وفور فسحت و کثرت متانت از بیش تر بقاع این بلده‌ی جنت صفات ممتاز و مستثنی است. در این اوقات چهار نفر از علما پسندیده صفات در آن بقعه فایض البرکات به درس و افاده قیام و اقدام می‌نمایند و از موقوفاتش به حظی وافر محظوظ و بهره‌ور می‌گردند.» (خلاصه‌الاحیاء، نسخه‌ی خطی شخصی).

سال ختم این بنای عالی را امیر محمد خواند شاه هروی صاحب روضه‌الصفاء، ذیل وقایع سال ۸۳۶ ه.ق چنین می‌نویسد: «در سال مذکور، مدرسه‌ی رفیع و عمارت منیع که به امر مهد علیا گوهرشاد آغا در شمال هرات به سرپل انجیل طرح انداخته بود، به اتمام رسید.»

و هم‌چنین خواندمیر مسجد جامع مهد علیا را چنین می‌ستاید: «مسجد جامع مهد علیا گوهرشاد بیگم در غایت نزاهت و تکلف و نهایت عظمت و لطافت است و هر جمعه در آن مقام لازم‌الاحترام جمعیت تمام دست می‌دهد و به صفت رفعت و وسعت موصوف و به حلیه تکلف و زینت مزین و محلی است.»

ظاهراً مسجد جامع گوهرشاد بعد از مدرسه‌اش بنا شده و ملکه‌ی موصوفه توفیق اتمام آن را نیافته و چنان می‌نماید که بعد از مرگ ملکه گوهرشاد، مرحوم سلطان حسین میرزا کار تعمیر و تزئین آن را انجام داده و به اکمال رسانیده است. تاریخ بنای مسجد جامع را از سال قتل ملکه گوهرشاد یعنی ۸۶۱ ه.ق می‌توان تعیین کرد. یعنی دو سه سال پیش از این واقعه کار تعمیر آن آغاز و هنگام شهادت ملکه مرحومه کار تزئین آن یا قسمتی از امور بنایی ناتمام بوده، چنان‌که معین‌الدین اسفزاری می‌گوید: «بعد از اقامت ارکان و ارتفاع بنیان و اقدام سقف و پیش از تکمیل بنائی و تکلفات (مسجد جامع) رخت اقامت به مجمع‌القبر باب و کل الناس داخله فرستاد: هر که آمد عمارتی نو ساخت / رفت و منزل به دیگری پرداخت.»

ظاهراً کار تعمیر مسجد جامع قریب به اتمام بود، یعنی ارکان آن درست و بنیانش به ارتفاع رسیده و سقف‌های آن پوشیده شده، اما به اتمام نرسیده و تزئین نشده که



گوهرشاد آغا به شهادت رسیده و آن عمارت هم چنان ناتمام مانده تا سلطان حسین بایقرا کار تعمیر آن را به اختتام رسانید و آن بنای معظم را تکمیل فرمود و از طرف آن پادشاه عادل اوقاف و متولی و حفاظ و خدام آن معین و مقرر گردید. (فکری سلجوقی؛ ۱۳۹۰: ۳۵۴، ۳۵۲)

### ویژگی‌های معماری مدرسه و مسجد جامع گوهرشاد هرات

مدرسه‌ی گوهرشاد دارای چهار منار بود که از چهار گوشه‌ی مدرسه سربه فلک کشیده، ایوانی بلند بالا جهت نماز طلبه در مغرب مدرسه و دو ایوانچه در یمین و یسار ایوان موصوف پرداخته بود. به طوری که ایوان مقصوره در وسط و دو ایوانچه در یمین و یسار آن بود. در دو جهت شمال و جنوب، اتاق‌های متعدد در وسط اتاق‌ها صُفهِی بزرگ جهت تدریس و درس و بحث طلبه ساخته، بالای اتاق‌ها، اتاق‌های فوقانی ساخته بودند که ارتفاع اتاق‌های تحتانی و فوقانی نزدیک به سرتاق صُفهِی بود و جانب شرقی، ایوانی کوچک در وسط بود که راهرو مدرسه از آن گشوده بود. از دو طرف ایوان دو غرفه پلکان به صحن مسجد باز بود که راه زینه‌ی غرفات و اتاق‌های فوقانی مدرسه بود. در وسط راهرو کریاسی مسدس در نهایت نفاست تعبیه شده و از این کریاسی دو دروازه به جانب شرق و غرب باز بود که راهرو مدرسه بود و از بیرون درب شرقی ایوان بزرگ مشرف به جانب مشرق بود که درگاه مدرسه نامیده می‌شد و در یمین و یسار ایوان، دو ایوانچه تحتانی و فوقانی جلوه‌گر بود که از فاصله‌ی بسیار دور دیده می‌شد. دو دروازه‌ی دیگر از کریاس به جانب شمال و جنوب باز بود، آن‌که به جانب جنوب باز می‌شد شبستانی بزرگ یا مسجدی زمستانی بود و آن‌که به جانب شمال گشوده می‌شد؛ راهرو سراچه آرام‌گاه بایسنغر بود. گنبد آرام‌گاه گوهرشاد و بایسنغر در شمال مدرسه واقع بود. به این ترتیب که بین صُفهِی شمالی و گنبد آرام‌گاه حیاطی بزرگ واقع بود که در آن حیاط غرفات و تکایا ساخته بودند جهت اقامت متولیان و حفاظ. تمام این عمارات از بیرون با کاشی‌های هفت رنگ منقش و به خطوط ثلث نهایت

زیبا و آیات قرآنی مزین و اندرون صافه و ایوان و شبستان به گچ مسدهس و رسمی طراحی و آب و رنگ و لاجورد در کمال مهارت نقاشی شده بود. در وسط مدرسه حوض مربع ساخته بودند که آب از جوی انجیل به نابژه‌یی جاری و به حوض سرازیر می‌شد. اندرون ایوان بیرونی، در درگاه مدرسه یک قطعه سنگ مرمر بزرگ نصب و این عبارت به خط ثلث عالی جلال جعفر مکتوب و محکوک بود: به میامن فیض ربانی و مساعدت تأیید سبحانی این عمارت رفیع‌البنان شامخ الارکان که قواعد معاقدش در روز قدر سنه عشرين و ثمانمائہ تمهید یافته بود و در ایام دولت حضرت خلافت پناه السلطان بن السلطان معین السلطنه الدنیا والدین معزالاسلام و مغیث المسلمین شاهرخ بهادر خلدالله تعالی ملکه و سلطانه از آثار مساعی مشکوره و خالص مال علیا حضرت مهد اعلی عصمت الدنیا والدین گوهرشاد آغا بنت امیر کبیر غیاث الدین ترخان خلد دولت‌ها اتمام یافته، فی سنه احدی و اربعین و ثمانمائہ کتبه جلال جعفر. اندرون رواق گنبد آرام‌گاه بایسنگر که مشرف به حیاط مذکور بود، مرثیه‌ای که ظاهراً ترجیع‌بندی بود که در رثای شه‌زاده بایسنگر سروده بودند به خط نستعلیق خوش کتیبه شده بود که قسمت بیش‌تر آن به هم پاشیده و مدروس شده، این چند فرد از باقی مانده آن مرا به خاطر مانده. (فکری سلجوقی؛ ۱۳۹۰: ۳۷۴-۳۷۱).

### مدرسه‌ی گوهرشاد بیگم

گوهرشاد بیگم پس از انتخاب مرکز نسانس به مشوره‌ی مهندسین و صاحب‌نظران اقدام به احداث مدرسه‌ی بزرگ و مسجد جامع نمود که به سبک خاص مکتب تیموریان اعمار و با آیات قرآن و کاشی‌های رنگی مزین و منقش گردید.

این مدرسه دارای چهار مناره سربه فلک کشیده بود که در سمت غرب آن ایوانی با دو ایوانچه در دو سمت ایوان جهت ادای نماز طلاب مدرسه وجود داشت. در جهات شمال و جنوب مدرسه تاق‌هایی بود که در وسط آن‌ها صافه و تخته بزرگ جهت تدریس و محافل فرهنگی آنان در دو طبقه ساخته شده بود. در این مدرسه اتاق‌های

برای متولیان، حافظان، استادان و طلاب اختصاص داده شده بود که از آن‌ها استفاده می‌گردید و در وسط این مدرسه‌ی بزرگ حوض بزرگی از آب وجود داشت. (مجتبوی، ۱۳۸۹: ۱۸۷).

## مسجد جامع گوهرشاد هرات

در شمال شرقی مدرسه‌ی مذکور واقع بود، این مسجد جامع از حیث بنا مانند مدرسه‌ی موصوف بود. به این تفاوت که مسجد جامع دارای دو منار در یمین و یسار ایوان مقصوره بود و دو صفه شمالی و جنوبی از حد معین کوچک‌تر و در یمین و یسار هر دو صفه شبستان‌ها ساخته بودند. اندرون مدخل مسجد روی کاشی لاجوردی به خط ثلث زیبا حکیم جعفر چنین نگاشته بود: ارتفع بناء هذا الطاق الذی قصر عن حد بنائه نطق النطق فی ایام دوله السلطان ابن السلطان شاهرخ بهادر به اهتمام ملکه الزمان گوهرشاد آغا خلد کتبه جعفر. (فکری سلجوقی؛ ۱۳۹۰: ۳۷۵-۳۷۴)

بنای مسجد جامع بین سال‌های ۸۲۹ - ۸۴۱ ه.ق صورت گرفت. چهار منار به ارتفاع ۱۲۰ پا در چهار گوشه‌ی بنا و یک دهلیزشش ضلعی در بنای ورودی پشت درگاه بزرگ وجود داشت.

چهار درب از این دهلیزشش ضلعی یکی درب ایوان سمت حیاط و درب دیگر به مسجد زمستانی و درب سوم به راهروی به آرام‌گاه در سمت شمال و بالآخره درب چهارم به درگاه ورودی در طرف شرق باز می‌شوند. حیاط با رواق‌های دو طبقه‌ای که پشت آن‌ها اتاق‌های قرار داشته احاطه شده بود بر روی محورهای حیاط چهار ایوان وجود داشته که ایوان مقصوره با ایوان ورودی به یک ارتفاع بوده است. دو دستگاه پلکان در طرفین ایوان شرقی به غلام‌گردش‌ها و اتاق‌های فوقانی منتهی می‌گردید.

نمای ضلع غربی حیاط شامل سه دهانه تاق بود. دکتر کریسیتی ویلسن در مورد این بنا می‌افزاید: «مقبره گوهرشاد هنوز در هرات باقی است و آن بنایی مربع شکل است که گنبد آن سه مرتبه دارد. گنبد اولی برای تزئین فضای زیرگنبد به‌کار رفته، گنبد میانی

(وسطی) برای نگه‌داری و گنبد خارجی که به دنده‌های مدور متصل شده با کاشی آبی رنگ تزئین شده است.» (مجتبوی؛ ۱۳۸۹: ۱۹۴)

مسجد جامع گوهرشاد در سمت شمال شرقی مدرسه‌اش احداث گردید که دارای ایوان‌ها و صدفه‌های شمالی و جنوبی و در کنار آن‌ها شبستان‌های بزرگ موقعیت داشت. کار احداث مسجد جامع گوهرشاد پس از تکمیل مدرسه‌اش آغاز گردید و هنوز ناتمام بود که در ۸۶۱ ه.ق زمانی که سلطان ابوسعید گورکان پسر میران‌شاه فرزند امیر تیمور هرات را تصرف کرد گوهرشاد به شهادت رسید که خوشبختانه در زمان سلطنت سلطان حسین بایقرا کار آن اختتام یافت و برای متولی، خادم و اوقات معین گردید. شایان ذکر است که عالی‌ترین نمونه‌ی هنر معماری این عهد را باید مسجد گوهرشاد خاتون دانست که به نام بانی آن همسر شاه‌رخ مشهور است. این مسجد با ابعاد ۵۱۶۳ در ۱۱۶ می‌باشد و ساختمان آن در اوایل سال ۸۲۱ ه.ق آغاز گردیده و نزدیک به دوازده سال ساخت آن به درازا کشید. این مسجد از شاهکارهای معمار نامدار عصر تیموری، استاد قوام‌الدین شیرازی است.

ایوان با شکوه و کتیبه‌کاری آن که ظاهراً به خط بایسنغر میرزا به روی زمینه آبی رنگ با حروف سفید نوشته شده است. عالی‌ترین نمونه‌ی هنر کاشی‌سازی و خوش‌نویسی هر دو را نشان می‌دهد. نقش‌های زرد و روشن و تضاد آن با سبزه‌تیره رنگ که بعداً در اصفهان و سایر شهرها رواج یافت، به روی گنبد پیازی شکل این مسجد تاریخی، دلفریب و خیال‌انگیز است.

طوری‌که پیش‌تر گفتیم تیموریان به هنر معماری اهمیت و ارزش خاصی قایل بودند و آنان در عصر خود به ساختن مساجد، آرام‌گاه‌ها، باغ‌ها، قصرها و مناره‌ها می‌پرداختند و شاید می‌خواستند از این طریق شأن و شوکت خود را به امپراتوری‌های دیگر نشان دهند که از آن جمله می‌توان به مناره‌های مصلی هرات اشاره کنیم که در عصر تیموریان ساخته شده است. اما پیش از این‌که از مناره‌های هرات سخن به میان بیاورم، می‌خواهم درباره خود منار که چگونه یک بنا بوده و دلیل ساخت آن چیست، معلومات مختصر ارائه کنم.

هنگامی که ما بر هنر اسلامی برمی خوریم پیرامون ساختمان و آثار اسلامی بررسی و تحلیل به عمل می آوریم. عنصر مهم که در آن جلوه گر می شود منار است. مناره ها در مجموع روی سه هدف اعمار می گردد. نخست این که مناره در مسجد اعمار می گردد که مؤذن در آن آذان می دهد. دوم به منظور هدف های نظامی اعمار می شد که در امنیت شاه راه ها و کاروان ها از اهمیت زیادی برخوردار است و سوم به منظور نشان دادن عظمت و قدرت امپراتورها و یا پادشاهان است که در افغانستان هر سه هدف در اعمار مناره ها نهفته است.

از متون تاریخی چنین برمی آید ظاهراً نخستین منار را در بصره، زیاد بن ابید در سال ۴۴ یا ۴۵ هـ.ق در موقعی که از طرف معاویه والی بخارا بود، بنا نموده و دومین مناره در سرزمین های که مسلمانان آن را فتح کرده بودند منار جامع در خطاط است که معاویه به والی مصر دستور داد برای مسجد مذکور چهار گل دسته بسازد. سومین منار که در جهان اسلام ساخته شد مناری بود که در سال ۸۱ - ۸۸ هـ.ق ولید بن عبدالملک آن را در مسجد جامع دمشق بنا نمود. هم چنان مناره های دیگری نیز اعمار گردید در جهان اسلام که از آن جمله می توانیم به منار مسجد پیغمبر (ص) در مدینه، منار در جامع قصبه واقع در فلسطین، مناره ی مسجد قیروان در تونس، منار باب علمی در مسجد الحرام مکه که در سال ۱۳۰ هـ.ق اعمار گردیده، منار جامع قرطبه که سال ۱۸۰ هـ.ق ساخته شده، و مناره باب الزماره در مسجد الحرام که سال ۳۸۴ هـ.ق به دستور معتصم عباسی ساخته شده است.

ساختن منار در سرزمین کنونی افغانستان نیز دارای سابقه طولانی است در دوره های باستانی چون منار چگری و در دوره های بعدی از سده ی ششم به بعد مروج و متداول تر گشت. به طور مثال در افغانستان می توانیم از مناره ی مسعود غزنوی، منار جام و مناره های مصلی هرات نام ببریم. در این جا راجع به مناره های مصلی هرات چند نکته را بیان می داریم.

## مجموعه منارهای مصلی هرات

هرات در سده‌ی نهم و اوایل سده‌ی دهم هجری قمری در دوره‌ی تیموری شگوفاترین مرحله‌ی تاریخی‌اش را از خطر گسترش هنر، ادبیات، علوم، عرفان و صنایع دستی و معماری دارا بوده که موجودیت صدها بنای تاریخی و آثار ارزشمند به عنوان انگشت شهادت بلند تاریخ تابناک آن زمان تا هم اکنون پابرجاست. سلاطین تیموری که توجه خاصی به اعمار بناهای تاریخی اعم از مساجد، خانقاه‌ها، کتاب‌خانه‌ها و سایر اماکن فرهنگی که بعدها به مثابه خلقه وصل شهر قدیم با خیابان تاریخی هرات تلقی گردید. گوهرشاد بیگم همسر شاهرخ میرزا برای نخستین بار در سال ۸۲۰ ه.ق یعنی در اواسط سده‌ی نهم ه.ق پروژه‌ی اعمار این مجموعه را آغاز کرد که به زودی در عهد تیموریان شامل مدرسه و مسجد گوهرشاد بیگم که پیش‌تر سبک و روش معماری آن توضیح شد. مدرسه و خانقاه سلطان حسین بایقرا مسجد امیرعلی شیرنوایی، دارالحفاظ، خانقاه و مدرسه‌ی اخلاصیه و منارهای مصلی هرات گردید. گوهرشاد بیگم بعد از احداث مدرسه و مسجد مؤفق به اعمار چهار منار سر به فلک کشیده شد که در اطراف آن‌ها ایوان مقصوره و رواق‌های مزین به کاشی برش‌نویات آن‌ها افزود.

اما مؤرخین را حدث و گمان بر آن است که تعمیر نخست را در مصلی شاهرخ میرزا ساخته و تعمیر دوم را سلطان حسین بایقرا بنا کرده است. در آن جا امیرعلی شیرنوایی شفاخانه‌ای به نام دارالشفاء و مدرسه و خانقایی به نام اخلاصیه تعمیر کرده است. به قول هراتیان ۶۸ سال پیش از سال ۱۳۶۴ خورشیدی نُه منار مصلی در دو جانب نهر انجیل برپا و استوار بوده، ولی رفته رفته به مرور سال‌ها سه منار ویران گردید که عرض بدنه آن به اندازه‌ی قد انسان بوده است و در حال حاضر در مصلی که قسمتی از آن شامل باغ بهزاد شده، شش منار قسملاً مخروبه باقی مانده است که از آن جمله چهار منار در ساحل راست نهر انجیل یعنی بیرون باغ بهزاد موقعیت دارد.

در قسمت غرب این مناره‌ها سلطان حسین بایقرا مدفون است که اگر محمد علی عطار نمی‌بود برای ما دشوار بود که به وجود آرام‌گاه سلطان حسین میرزا در این جا پی



ببریم. بر اساس نظریات مؤرخین و محققین منارهای مصلی از بقایای چهار گوشه‌ی عمارت مدرسه سلطان حسین بوده کاشی و نقاشی‌های بسیار مرغوب آن هر بیننده را به حیرت می‌آورد که بیش‌تر متفق به این نظراند که کارهای نقاشی این منارها کاربانی مکتب هنری هرات کمال‌الدین بهزاد است.

دو منار دیگر که در داخل باغ بهزاد مانده است یکی از آن‌ها متصل به مسجد جامع گوهرشاد بوده که در آغاز تعمیرش از تمام مناره‌های موجود مرتفع‌تر بوده است. این منار با کاشی‌کاری‌های بسیار مرغوب گل‌برگ‌ها، خطوط کوفی و طراحی بسیار زیبا آراسته شده است و منار دوم که منار مدرسه نیز گفته می‌شود در سال ۸۴۱ ه.ق مطابق به ۱۴۳۸ میلادی بنا شده است که کاشی‌کاری و نقش آن بی‌نظیر است. تاریخ ختم تعمیر منارها ۸۹۸ ه.ق مطابق به (۱۴۹۲ - ۱۴۹۳ میلادی) استخراج می‌گردد.

پس از مرگ سلطان حسین بایقرا در نتیجه مخالفت‌ها و کشمکش‌های فرزندان او گویا هرات نفرین شد که نگین خراسان بود که در نتیجه حملات شیبانی‌ها و صفوی‌ها در ۹۱۲ ه.ق مجموعه‌ی مصلی از گزند آفات حملات مصئون نماند تا این‌که در ۱۳۰۴ ه.ق به تحریک انگلیس‌ها این مجموعه به خاک یک‌سان شد و از آن مجموعه فقط چند منار باقی ماند که آن‌ها هم به مرور زمان فروغلتید و در حال حاضر فقط پنج منار از آن برجاست.

تعمیر اصلی مدرسه‌ی مصلی توسط یک مفرزه قوای انگلیسی در سال ۱۸۸۵ میلادی حین تجاوز قوای روسی در شهر پنجاه تخریب گردید. به منظور رضایت خاطر امیر عبدالرحمان خان، ظاهراً انگلیس‌ها این مفرزه خود را به شهر هرات اعزام داشتند تا به طرف داری افغان‌ها علیه روس وارد جنگ شود. اما قوای انگلیس نه یک مرمی به طرف داری قوای افغانی فیر نمودند و نه با روس‌ها جنگ نمود، تنها دو کار تخریبی که آن‌ها کردند یکی تحت بهانه مدافعه شهر، این با ارزش‌ترین اثر تاریخی و معماری دوران تیموریان هرات را تخریب کردند و دوم این‌که تمام درخت‌های مشمر و غیر مشمر داخل و اطراف شهر را قطع نمودند. (پاخون، ۲۰۰۹: ۶۸)

## گنبد آرام‌گاه بایسنغرو گوهرشاد

از بقایای مصلی چیزی که باقی مانده یک گنبد عالی آرام‌گاه بایسنغرو گوهرشاد است که تا چند سال پیش به وضع حزن‌انگیز و اسف‌آوری بین اراضی مزروع و بقایای خرابه مصلی باقی و مشرف به خرابی بوده است.

این گنبد را اهالی هرات گنبد سبز نیز می‌نامند. اندرون گنبد چند سنگ صندوقی سیاه از آرام‌گاه‌های اولاد شاهرخ به وضع درهم شکسته و به هم پاشیده افتاده بود و هیچ کس به آن‌ها اعتنایی نداشت.

گنبد موصوف همان گنبدی است که مرحومه مهد علیا گوهرشاد جهت دفن خود و اولاد خویش آن را در شمال مدرسه‌ی عالی‌ه‌ی خود ساخته بود. تاریخ ختم بنای این گنبد همان سال ختم تعمیر مدرسه‌ی گوهرشاد یعنی سال ۸۳۶ ه.ق می‌باشد. این گنبد را به طرحی عجیب و وضعی غریب ساخته و پرداخته‌اند. اساس این بقعه از درون و بیرون، به طرح مربع ریخته شده و به صورت مکعبی به پا ایستاده و از روی مکعب استوانه مدور بالا رفته که سر آن را به شکل کلاه درویشی پوشیده‌اند. این استوانه‌ی مدور عبارت است از سه گنبد بالای هم که به وضعی غریب یکی بالای دیگری برآورده و پوشیده شده است.

نمای بیرونی این قبه مرتفع به کاشی‌های هفت رنگ معرق منقش و مزین است که متأسفانه به هم پاشیده و بعضی قسمت‌های آن فروریخته. پوشش گنبد فوقانی یا کلاه درویش مانند کلاه فتیله دار است و در انتهای هر فتیله و انتهای فاصله بین فتیله دیگر به خط کوفی کلمات یا ستار یا جبار نوشته است و این سقف کلاه درویش هنگام تخریب مصلی خراب شده و یا آن را خراب نموده‌اند.

در زیر کلاه درویش مانند کمربندی دوردور استوانه سوره‌ی مبارکه واقع یا قسمتی از آن به خط ثلث بسیار عالی و ممتاز کتیبه‌نگاری شده بود که به هم پاشیده و این کلمات (ولهم طیرمما یشتهون و حور عین کامثال اللولوالمکنون) از آیات مبارکات آن باقی مانده و می‌گویند که خط حکیم جعفر هروی معروف به جعفر بایسنغری است.

گرچه شیوه‌ی این کتیبه از اندکی که باقی مانده خیلی شبیه است به خط ثلث شه‌زاده بایسنغر و بسیار محتمل است که خط خود آن شه‌زاده هنرمند باشد.

صحن گنبد آرام‌گاه از داخل مربع است به نحوی که چهار ایوان به چهار سمت آن تعبیه شده و از بالای این چهار رواق گنبدی به صورت مدور پوشیده‌اند و از زیر این پوشش تاق‌های رسمی طرح و به آجر به صورت لنگه به هم آورده روی آن در نهایت نفاست به گچ مسدهس بندی نموده‌اند. روی این مسدهس زیبا به قلم نقاشان ماهر عصر شاه‌رخ‌ی به شیوه‌ی مخلوط خطائی و هروری به زر و لاجورد و الوان سبعة در نهایت مهارت و نفاست نقاشی شده که هر بیننده‌ای را بی اختیار به خود مفتون و مجذوب می‌نماید و در حقیقت این شاهکار هنری چه از حیث طراحی رسمی بندی و مسدهس کاری و چه از حیث نقاشی و رنگ آمیزی در جهان هنری نظیر است و به‌ترین نمونه‌ی سقف‌سازی عصر شاه‌رخ به‌شمار می‌رود و تا کنون که بیش از پنجمصد و چهل سال از عمر آن گذشته و با وجود حوادثی که دیده و صدماتی که به پیکرنازینش وارد گردیده باز هم مانند عروسی زیبا آراسته و مزین است و طی این مدت مدید سیلاب حوادث نتوانسته آب و رنگ زیبایش را به کلی محو و نابود نماید و هنوز نقوش و رنگ و بار نیم رفته‌ی آن چون باغی پُر گل و ریاحین به روی بینندگان می‌خندد، معمار این گنبد عالی ظاهراً استاد عمادالدین هروری است که معمار و مهندس مدرسه‌ی گوهرشاد بوده صاحب روضة‌الصفاء ذیل واقعات سال ۸۴۲ هـ.ق در جلد ششم می‌نویسد: استاد عمادالدین معمار که بانی مدرسه‌ی مهد علیا گوهرشاد آغا بود، در این سال یعنی ۸۴۲ هـ.ق از خرابه دنیا رحلت نموده در آرام‌گاه سادات مصرخ مدفون گردید. بعضی استاد قوام‌الدین شیرازی را معمار و مهندس مدارس و مساجد و سایر عمارات شاه‌رخ معرفی می‌نمایند.

گمان می‌رود که استاد عمادالدین معمار مدرسه‌ی گوهرشاد آغا و استاد قوام‌الدین شیرازی معمار دیگر ابنیه شاه‌رخ و گوهرشاد بوده‌اند و از این که تاریخ وفات قوام‌الدین شیرازی را نیز به سال ۸۴۲ هـ.ق نوشته‌اند، ممکن است که عمادالدین روضة‌الصفاء همان قوام‌الدین شیرازی حبیب‌السیرو مجالس‌النفاس امیر علی شیر نوایی باشد که

در روضة الصفا قوام‌الدین به عمادالدین تحریف شده است. (فکری سلجوقی؛ ۱۳۹۰: ۳۸۸۳۸۴)

## مدرسه و آرام‌گاه امیرعلی شیرنوایی

یکی دیگر از ضمایم مصلی مسجد جامع و دارالحفاظ و دارالشفاء و مدرسه و خانقاهی است که مرحوم امیرعلی شیرنوایی متصل یک دیگر در کنار جوی انجیل نزدیک منزل خویش بنا نهاده بود. (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۱۱)

یکی از بناهای رفیع هرات، مسجد، مدرسه و خانقاه امیرعلی شیرنوایی بوده که ایوان مقصوره‌اش با لاجورد و طلای خالص تزیین شده بوده، مناره‌های بلند در سمت راست و چپ بر عظمت آن افزوده بود که مزین با کاشی و گچ‌بری بود. این عمارت بزرگ در سال ۸۶۹ هـ.ق تکمیل گردید که شامل دارالشفاء، دارالحفاظ، خانقاه و کتاب‌خانه‌ی بزرگ بود. زمین مدرسه از طرف سلطان حسین بایقرا که سی جریب مساحت داشت، برای امیرعلی شیرنوایی بخشیده شده بود. اما وی آن را از پول شخصی‌اش با اخلاص کامل به مدرسه و مسجد جامع مبدل ساخت که از آن سبب آن را مدرسه‌ی اخلاصیه می‌گویند و این مدرسه از گزند آفات روزگار مصئون نماند و بی‌رحمانه مورد تهاجم دشمنان فرهنگ و ثقافت قرار گرفت. گنبد امیرعلی شیرنوایی حدود شصت سال پیش اعمار گردید. ولی در سال‌های اخیر به خاطر احداث گنبد رفیع و منقش توسط بنیاد فرهنگی بابر از کشور ازبکستان تخریب گردیده، دوباره البته به صورت ساده بازسازی شد. (بهره، ۱۳۸۹: ۵۷، ۵۸)

## مدرسه‌ی سلطان حسین بایقرا

معظم‌ترین همه‌ی این ابنیه بود و وضع بنایی بنای آن تا حدی شبیه مدرسه‌ی مهد علیا، با این تفاوت که مدرسه‌ی میرزا از مدرسه‌ی مهد علیا (گوهرشاد بیگم) بزرگ‌تر و حتی دو صنفه شمالی و جنوبی آن به مراتب از ایوان مقصوره مدرسه مهد علیا کلان‌تر و

بلند بالاتر بود. در جانب مقرب رواقی بزرگ و در نهایت ارتفاع و در عقب رواق، گنبدی بزرگ ساخته و آرام‌گاه سلطان حسین و چند آرام‌گاه دیگر از شه‌زادگان و بستگان سلطان در آن بقعه دیده می‌شد. (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۲۰)

معظم‌ترین بناهای عصر رنسانس هرات، مدرسه و خانقاه سلطان حسین بایقرا بود که از نقطه نظر وسعت و شکوه کامل، عظیم‌تر از مدرسه‌ی گوهرشاد و امیرعلی شیر نوایی بوده است. موجودیت گنبد بزرگ، تاق‌ها و رواق‌های مزین با کاشی و گچ‌بری، شبستان‌های بزرگ، غرفه‌های تحتانی و جریان آب پاک نهرانجیل از وسط مدرسه و موجودیت هزاران طالب‌العلم و استادان مشهور جهان علم و ادب برشئونات آن افزوده بود. سلطان حسین بایقرا در توسعه‌ی علم و هنر توجه زیاد نموده و به مشورت حضرت جامی، امیرعلی شیرنوایی و گوهرشاد بیگم به احداث مدارس، مساجد و آبدات نفیس پرداخت و به رشد و انکشاف هنرهای اسلامی سعی بلیغ نموده و عامل اصلی تبارز استاد بهزاد و ایجاد مکتب هنری هرات محسوب می‌گردد. صاحب بحیره در کتابش می‌نویسد: در سال ۱۰۳۴ ه.ق مانند مدرسه‌ی سلطان حسین بایقرا در تمام ایران و توران وجود نداشت، ولی متأسفانه در زمان امیر دوست محمدخان، امیر شه‌نوازخان تمامی گنبد‌های این مرکز فرهنگی جهان را ظالمانه با توپ ویران ساخت. آرام‌گاه سلطان حسین بایقرا توسط ریاست اطلاعات و فرهنگ در سال ۱۳۸۵ خورشیدی پاک‌کاری و خشت‌فرش شد و لوح مرمرین به توجه ولی‌شاه بهره که شعر آن از مولوی نصرالدین عنبری است، ساخته و نصب گردید.

### گازرگاه شریف

در شمال شهر هری بردامن کوه معروف به زنجیرگاه قریه‌ای است که آن را گازرگاه می‌گویند و کوهی که این روستای کوچک پُرفیض را در بغل گرفته نیز به کوه گازرگاه شهرت دارد. (سلجوقی، ۱۳۴۱: ۱).

شیخ‌السلام حضرت خواجه عبدالله انصاری گازرگاه را از محل دور افتاده در کنار راه و به مرکز پُرجلال عارفان و صوفیان مبدل نمود که مزارات حضرت خواجه عبدالله

انصاری، شیخ عمو، شیخ ابو نصر خباز، شیخ ابوالحسن سوهان و عبدالله غوربنج و دیگر بزرگان در گازرگاه شریف زیارتگاه عام و خاص است.

آرام‌گاه خواجه عبدالله انصاری که پیش‌تر گفتیم در گازرگاه شریف قرار دارد با ابعاد ۸۴ × ۵۱ متر واقع شده است. این بنا در سال (۸۳۲ ه.ق) ساخته شده است و از لحاظ تاق و طرز معماری با آرام‌گاه شیخ احمد جام و از نظر طرح و پوشش تزئینی به شیوه‌ی تاق‌زنی قابل مقایسه با مدرسه‌ی غیاثیه‌ی خرگرد خواف و مسجد گوهرشاد هرات می‌باشد. در تزئینات این بنا کمال دقت به کار برده شده است که تماماً بنا در سراسر بخش‌های گوناگون احساس وحدت می‌شود که در تمام محوطه بنا از سنگ‌های مرمر استفاده شده و قسمت‌های نمایان قوس‌های محیط آن با یک نوع طرح ستاره‌ای با شیوه‌ی ترصیع تزئین گشته، این طرح‌های تزئینی از صفحات کاشی معرق که در داخل یک زمینه‌ی سفال بی‌لعب کار گذاشته شده تشکیل گردیده است.

در سمت غربی سرایشی زنجیرگاه زیرزمینی است که به چله‌خانه شباهت دارد و بزرگان جهان عرفان در آن به عبادت پرداخته‌اند. در قسمت آرام‌گاه حضرت خواجه عبدالله انصاری جنگل بسیار سرسبز و شادابی وجود داشته و نخستین مدرسه‌ی علمی در گازرگاه شریف در اواخر سده ۱۲ میلادی در عصر غوری‌ها به توجه وزیر معزالدین عمر مرغنی بنا نهاده شد که امروزه از آن اثری نیست و آرام‌گاه سلطان محمد آخرین پادشاه غوری‌ها در جایی نامعلومی در گازرگاه است.

ایوان بزرگ سمت شرقی آرام‌گاه حضرت خواجه عبدالله انصاری به دستور شاه‌رخ میرزای تیموری در سال ۸۲۹ ه.ق در طی یک سال اعمار شد که شاه‌رخ میرزا از پول موقوفات گازرگاه به اعمار آرام‌گاه پیر هرات پرداخت و با کاشی‌های نفیس با خطوط ثلث، معقلی و کوفی تزئین یافته است که ابوالقاسم بابر در سال ۸۵۶ ه.ق لوح بزرگی از سنگ مرمر را در بالا سر آرام‌گاه حضرت خواجه صاحب ساخته شده است که از جمله شاهکارهای بزرگ هنری به‌شمار می‌رود. در سال ۹۰۶ ه.ق امیرعلی شیرنویسی نیز به ترمیمات گازرگاه شریف و احداث باغ‌ها اقدام نمود که به عنوان نخستین خطیب گازرگاه شریف مقرر شد و بیش‌تر شه‌زادگان تیموری به ترمیمات گازرگاه



توجه زیادی داشتند که مزارشان در وسط صحن زیارت بر فراز بلندی قرار دارد. موی مبارک پیامبر اسلام حضرت محمد(ص)، سنگ هفت قلم، خانه‌ی زرنگار، عمارت نمکدان و حوض زمزم از جمله ملحقات این بنای تاریخی است. شایان ذکر است که گازرگاه مسیر پربار سیاحت بین آسیای میانه و باختر و یکی از منزلگاه‌های سیاحین در گذشته محسوب می‌شد که این بنای تاریخی اخیراً توسط بنیاد فرهنگی آغاخان مرمت و بازسازی شده است. ( بهره، ۱۳۹۱: ۱۳)

### عمارت نمکدان هرات

امیرعلی شیر نوایی صدراعظم فرهنگ دوست دودمان تیموریان پس از این‌که از دارالسلطنه کنار می‌رود، افتخار تولیت آستان پیرهرات را کمایی نموده و به احداث عمارات دوگانه نمکدان در میان باغ نو گازرگاه شریف می‌پردازد. هدف اساسی امیرعلی شیر نوایی از اعمار این دو بنای تاریخی تدویر محافل ادبی و عرفانی و هم‌چنان پذیرایی از مهمانان آستان فیض‌بخش پیرهرات در آن‌هاست که در برخی روایات به نام آستان فرهنگیان عصر تیموری هم یاد گردیده است. از این‌که نمای ساختمان نمکدان به شکل نمکدان‌های غذاخوری اعمار گردیده است و از طرفی مهمان‌خانه‌ی امیرعلی شیر نوایی بوده است، لذا مناسبت نمکدان را می‌توان از آن‌ها به خوبی استنباط کرد. عمارت نمکدان در سال ۱۳۳۵ هـ.ق به ابتکار مرحوم میرغلام حیدر متولی گازرگاه شریف به مشورت مهندسین لایق هرات ترمیم گردید.

### خانه‌ی زرنگار

یکی از شاهکارهای هنر معماری و مینیاتوری عصر تیموریان، خانه‌ی زرنگار است که در جوار آرام‌گاه حضرت خواجه عبدالله انصاری موقعیت دارد. این بنای تاریخی در سال ۸۸۹ هـ.ق به همّت امیرعلی شیر نوایی وزیر دانشمند سلطان حسین بایقرا احداث گردید.

عمارت یا خانه‌ی زرنگار از خشت پخته و گچ‌بری‌های نفیس ساخته شده که هنرمندان آن عصر به ویژه استاد کمال‌الدین بهزاد از آب طلا و لاجورد تمامی سقف آن را تذهیب و منقش نموده است. در سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ ه.ق در عصر امیر عبدالرحمان خان ترمیماتی در آن صورت گرفته که خوشبختانه اخیراً در این مکان کتابخانه‌ای نیز تاسیس شده تا مورد استفاده مردم و سیاحین قرار گیرد.

## آرام‌گاه بی بی سیتی

عابده‌ی عصر و ولیه‌ی دهر بی بی سیتی از مشاهیر دوستان حق سبحانه تعالی بود و مستجاب‌الدعوه و نظر تمام به ابومسلم مروزی داشت و به همت آن کارهای شگرفت در هرات و نیشاپور از دست ابومسلم برآمد. (تیموری، ۱۳۷۷: ۱۲۵)

گفته می‌شود بی بی سیتی و همسرش از عیارانی بودند که به خون خواهی ابومسلم خراسانی با عباسیان جنگیدند. (فوربزمنز، ۱۳۹۲: ۳۶۵)

در سمت شرقی چهارسوق شهر قدیم هرات، عمارتی است که از خشت پخته به شکل هشت ضلعی ساخته شده که به نام مزار بی بی سیتی معروف است و شاه‌رخ میرزا تیموری در جوار آرام‌گاه بی بی سیتی مسجد و عمارتی برای دارالشفاء از خشت پخته احداث کرد که مساحت گنبد آن مقبره ۸۰ متر مربع است. در سال ۱۳۱۷ خورشیدی که سقف بازارهای سرپوشیده هرات برداشته شده، مزار بی بی سیتی در وسط بازار قرار گرفت که به سال ۱۳۷۲ خورشیدی توسط ولی‌شاه بهره به کمک مالی حاجی محمد داوود کاکرزاده بنای تاریخی مزار بی بی سیتی مجدداً اعمار شد. (بهره، ۱۳۸۹: ۵۱، ۵۲).

## بنای جوار آرام‌گاه مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی

عمارت رفیعی به دستور امیرعلی شیرنوی در جوار آرام‌گاه جامی احداث شد که در حمله‌ی شییبانی‌ها و صفوی‌ها کاملاً از بین رفت و در زمان احمد شاه ابدالی آرام‌گاه

مولانا جامی بازسازی شده و ایوان آن مجدداً اعمار شد. در عصر محمد ظاهرخان به همت عبدالله خان ملکیار ایوان رفیع با مناره‌های بلند برمرقد حضرت جامی احداث و بنای مسجد جامع در جوار آن به پایه‌ی اکمال رسید که لوح مزار جامی به اهتمام رستم علی‌خان و به خط خلیفه ملا محمد سلجوقی ترتیب شده بود. در زمان جنگ کاملاً شکسته و از بین رفت. در سال ۱۳۸۵ خورشیدی به اثر توجّه ولی شاه بهره لوح مرمرین مزار حضرت جامی به طول ۲/۴۸ متر با شعر مولوی عنبری به صورت عالی ساخته و طی مراسم خاصی نصب گردیده و بولوار مقابل آرامگاه بنام بولوار جامی مسمی گردید و خود جامی در علوم شریعت و طریقت نخبه‌ی روزگار بوده و کلامش نهایت متین و مستند است.

## سنگ هفت قلم

سنگ هفت قلم یکی از نفایس روزگار است که خوشبختانه در جوار پیرهرات از گزند حوادث محفوظ مانده است. این سنگ نفیس را از آن خاطر هفت قلم گویند که استاد حجار هفت نوبت بالای آن کار کرده است. (سلجوقی، ۱۳۴۱: ۶۳)

سنگ هفت قلم، از جمله نفیس‌ترین و با ارزش‌ترین آثار هنری دوران رنسانس شرق در هرات باستانی است و می‌توان به جرأت ادعا نمود که در جهان نظیر آن را سراغ نداریم. این سنگ از جمله اعجوبه‌های هنر حکاکی است، با طرح و دیزاین استاد کمال‌الدین بهزاد و تراشکاری ماهرانه‌ی استاد شمس‌الدین حکاک ترتیب گردیده است. برخی از مؤرخین معاونت هنرمندان مشهور چون استاد میرک نقاش و استاد زین‌الدین معمار را در آفرینش سنگ هفت قلم حتمی دانسته‌اند. اما نمی‌توان توجهات، مراقبه و جلوه روح عرفان حضرات مولانا جامی و امیرعلی شیرنوبی را در ظرافت‌های این اثرگران‌بها نادیده گرفت.

از آن جایی که در گذشته‌ها معمول بود تا عروسان را به هفت قلم و هفت رنگ آرایش نمایند، از این سبب سنگ هفت قلم به مثابه عروسی است که با هفت قلم مشاطه‌گری

شده است و یکی دیگر از دلایل نام هفت قلم این است که اجرای کار تراشکاری و حکاکی آن در هفت طبقه صورت گرفته، یعنی این‌که این سنگ دارای هفت سطح بوده که از آن رو بر اهمیت هنری آن افزوده است. برخی از مؤرخین را عقیده بر آن است که مراحل کندن این سنگ از کوه و مسطح ساختن و بعداً صیقل دادن و آن‌گاه ترتیب و تنظیم پلان کاری، تقسیم نمودن روی اشکال هندسی، طرح گل‌برگ‌ها و ترسیم نقوش، تراش دادن گل‌برگ‌ها و در نهایت حک خطوط اسلامی معنی کامل هفت قلم را به خوبی می‌رساند تا آن‌که این عروس هفت قلم را بر حجله پُرگل تاریخش نشانند. به خواهش سلطان حسین بایقرا سلطان فرهنگ پرور دودمان تیموریان، در مدت هفت سال تمام با مساعی هنرمندانه استادان این سنگ نفیس برای گذاشتن بالای آرام‌گاه خود سلطان، ساخته شد که هر هفته سلطان از استادان با اهدای سکه‌های طلا بازدید می‌نمود ولی فرزند برومند و جوان سلطان به نام غریب میرزا داعی اجل را لبیک گفت که سنگ هفت قلم بالای مرقد وی گذاشته شد. روایتی است که سلطان پیشنهاد نمود تا سنگ دیگری برایش ساخته شود. اما هنرمندان با شوخی هنرمندانه گفتند ما به مدت هفت سال دیگر زندگی شما نیازمندیم تا آن را بسازیم، سلطان با یک عالم تبسم گفت:

خیر است ما هم به مردن شتاب نداریم و انتظار می‌کشیم. (بهره، ۱۳۸۹: ۹۰)

استاد مهتاب‌الدین که از جمله استادان معروف هنر نقاشی است، می‌گوید: فقط ایمان داشتن به آیت قرآنی که گفته شده: و لقد کرّمنا بنی آدم، مرا وادار می‌سازد تا باور کنم که این هنر دست بشر است و رنه باید اذعان نمود که شاید تاریخ و سرنوشت این سنگ به چگونگی مشابهت‌های تاریخ حجرالاسود برگردد. گفته می‌شود که در دوران پادشاهی محمد ظاهرخان پادشاه افغانستان، برخی از کشورهای جهان حاضر به پرداخت طلا به چند برابر وزن سنگ هفت قلم برای خریداری آن گردیده بودند که با متانت کامل بزرگان نظام و مردم از آن معذرت خواسته شد. در سال‌های پیش هیئت باستان‌شناسی یونسکو با مطالعه‌ی دقیق نقوش بالای سنگ توسط ذره‌بین‌های بسیار حساس و قوی به این حقیقت رسیدند که گل‌برگ‌های قسمت بالایی سنگ با گل‌برگ‌های قسمت پایانی آن صد فیصد قابل تطابق بوده و هیچ‌گونه تفاوتی در آن‌ها

به مشاهده نمی‌رسد. در سال ۱۳۸۳ خورشیدی پیشنهاداتی به بخش سازمان یونسکو در مقر سازمان ملل متحد در شهر نیویورک مبنی بر ثبت سنگ هفت قلم به عنوان هشتمین اعجوبه هنر جهان ارایه گردید که امیدواریم پذیرفته شود. اخیراً بنیاد فرهنگی آغاخان بر مرمت و وسعت اتاق‌های اطراف خانه‌ی سنگ هفت قلم اقدام نموده که قابل تحسین و ستایش است. قابل ذکر است که تاریخ حکاکی سنگ هفت قلم در سال ۹۰۲ هـ.ق است و این سنگ در سمت شمالی مرقد حضرت خواجه عبدالله انصاری قرار دارد. یکی از کرامت‌های استادان پدید آورنده این اثر بی نظیر این است که با وجود همه تلاش‌های مذبحانه دشمنان فرهنگ افغانستان هیچ‌گونه آسیبی به این سنگ نرسیده و از گزند آفات مصئون مانده است.

### آرام‌گاه سلطان میر عبدالواحد شهید

در زمان تیموریان برفراز آرام‌گاه میر عبدالواحد شهید ایوان بزرگی از خشت و کاشی احداث گردید که بعداً در زمان سلطنت امیر حبیب‌الله خان در سال ۱۳۲۵ هـ.ق مرمت و گچ‌کاری شده و در سال ۳۵۳ خورشیدی نیز ترمیماتی بر آن صورت گرفت. نمای بنای خشتی میر عبدالواحد شهید در زمان حکومت کمونیستی تخریب گردید که بعداً در سال ۱۳۷۴ خورشیدی به همت یک تن از تجار خیبرهرات محترم حبیب‌الله عزیزی به سبک قدیم و با گنبد رفیع‌تر و گل‌دسته‌های بلند مجدداً ایوان و ملحقات آن اعمار گردید. امام متقی عارف عالم عبدالله الواحد بن مسلم بن عقیل (رض) در علوم ظاهری و باطنی خصوصاً در فن حدیث و تاریخ بغایت کامل بوده و در زمره اولیا کبار معدود گشته است. (تیموری، ۱۳۷۷: ۵۳).

خلاصه این‌که هرات در دوره‌ی تیموری آبادترین شهر خراسان شمرده شده است که شاهرخ میرزا مدت ۴۳ سال یعنی از (۸۵۰ - ۸۰۷ هـ.ق) در این شهر پادشاهی کرد و در این مدت از هیچ‌گونه کوششی در راه ترمیم خرابی‌ها و تشویق فضلا و هنرمندان مضایقه ننمود و در اثنای این ۴۳ سال که پسر ارشد شاهرخ، الغ بیک حکمرانی می‌کرد،

سمرقند و هرات کانون علم و هنر دنیای اسلام شد. شعر دوستی و هنر پروری عهد تیموری بود که هرات میعادگاه پیکرنگاران، موسیقی دانان، خوش نویسان، معماران، فلزکاران، آبگینه، چینی و کاشی سازان گردید، بزرگترین دانشمندان و ریاضی دانان و اخترشناسان جهان اسلام رو به سمرقند و هرات نهادند. از جمله کسانی که عامل شهرت تیموریان و به خصوص دربار سلطان حسین بایقرا شده بودند، هیچ یکی مانند امیرعلی شیرنواپی معروف و برجسته نبود. این وزیر دانشمند که ۳۷۰ مسجد، مدرسه، کاروان سرا، شفاخانه، قرائت خانه و پل برای منافع و رفاه عامه آباد کرد. این بود خلاصه زحماتی که تیموری ها در آبادی و عمران شهر هرات متحمل شدند و سرانجام در سال ۹۱۳ هـ.ق مطابق به ۱۵۰۷ میلادی شهر به دست ازبک های شییبانی افتاد و سه سال بعد شاه اسماعیل صفوی بر آن دست یافت و از میراث تجدد رنسانس تیموری ها، صفوی های ایران و مغل های هند مستفید شدند. (کهنزاد، ۱۳۸۹: ۱۴۵).

### نتیجه گیری

کشور ما باستانی ست، تاریخ و تمدنی داشته که قدامتی در حدود پنج هزار سال دارد، دارای میراث های وزین فرهنگی در همه ی زمینه هاست، به ویژه هنر معماری که به آن هویت والا می بخشد. بخش بزرگی از این میراث ها در درازنای هزاره ها، سده ها، یا به اثر بی توجهی یا کم توجهی سلاطین و امراء و یا هم از اثر ضربات مدهش و بنیان کن جهان گشایان، سلطه گران و غارت گران و یا هم بلاها و آسیب های طبیعی چون باران و برف های شدید، طوفان ها، سیلاب ها، زلزله ها و کم توجهی وزارت اطلاعات و فرهنگ و... موارد از بین رفته است.

بناهای تاریخی توسط انسان به دو گونه تخریب می شوند:

۱. این که فرد می داند که در حال انجام چه کاری است، یا به تریبگویی که از روی قصد این کار را انجام می دهد که این هم از دو نقطه اوج میگیرد: الف: تعصبات قومی، مذهبی یا هم ملییتی؛ ب: این که از طرف فردی مأمور تخریب شده و مقدار



پاداشی را اخذ می‌کند.

۲. این‌که فرد به شکل ناخاسته به بناهای تاریخی آسیب می‌رساند. مثلاً اطلاعی درمورد بنا ندارد و از اهمیت تاریخی آن و یا به مثابه میراث فرهنگی گذشتگان اطلاع ندارد و می‌خواهد از مواد آن استفاده کند. مثلاً خشت پخته‌ی آن.

امروز ما فقط خرابه‌های از آن بناها را در مقابل دیدگان خود داریم؛ خوشبختانه برخی از این یادگارهای وزین تاریخ هم اکنون رخ‌نمایی می‌کنند و عظمت و اُبّهت تاریخی خود را به نمایش می‌گذارند و ما باید از طریق مکاتب، کورس‌ها، دانشگاه‌ها، رسانه‌های دیداری و شنیداری، مجلات روزنامه‌ها و صفحات اجتماعی به مردم عام اطلاع‌رسانی نماییم تا از این گنجینه‌های فرهنگی حفاظت صورت گیرد. مثالی از این بناها در هرات مسجد جامع بزرگ و تاریخی شهر، آرام‌گاه‌ها، مناره‌های مصلی در هرات و در دیگر مناطق گنجینه‌های پُر بها از این مفاخر وجود دارد. آن‌چه باید با آن توجه جدی شود این است که هم وزارت اطلاعات و فرهنگ و هم نهادهای دیگر در سطح ملی و بین‌المللی و در صدر همه یونسکو (سازمان حفظ میراث‌های فرهنگی جهان) در مرحله‌ی نخست نگذارند دیگر بار این بناها و این ستیغ‌های شامخ روزگار خراب شود با همّت و حوصله‌مندی خرابه‌ها را مرمت و بازسازی و نوسازی نمایند تا سیادت از دست رفته و حاصل تلاش و هنر گذشتگان، در دل تاریخ دفن شده و متروک باقی نماند.

## منابع و مأخذ

۱. بهره، ولی‌شاه. (۱۳۸۹ خورشیدی)، هرات نگین خراسان، هرات: انستیتوت آموزشی افغان - ندای قلم.
۲. تیموری، بهاء‌الدین بها، (۱۳۷۷ خورشیدی)، مزارات و آبدات تاریخی هرات، هرات: مطبعه‌ی فاروقی.
۳. تفضیلی، عباس‌علی، (۱۳۸۶ خورشیدی)، تاریخ هنر و معماری اسلامی تا

- دوره‌ی مغول، ایران: سخن گستر، چاپ خانه‌ی ژیان.
۴. پاخون، عتیق، (۲۰۰۹ میلادی)، اطلس تاریخی افغانستان، بورگاس بلغاریه: مرکز نشراتی اینفورماپرینت.
۵. دولت آبادی، بصیراحمد، (۱۳۷۱ خورشیدی)، شناس نامه‌ی افغانستان، ایران: چاپ خانه ولیتوگرافی شهید قم.
۶. شروه، عرب‌علی، (۱۳۸۵ خورشیدی)، اطلاعات جامع هنر(۲) آشنایی با رشته‌های مختلف هنر، تهران: گل‌رنگ یکتا.
۷. عظیم، عبدالله، (۱۳۸۹ خورشیدی)، فکری فرهیخته فرهنگی چند بعدی، هرات: ستاره نقره‌ای.
۸. غبار، میر غلام محمد، (۱۳۸۶ خورشیدی)، افغانستان در مسیرتاریخ، کابل: جوی شیر، مؤسسه‌ی انتشارات خاور.
۹. فکری سلجوقی، عبدالروف، (۱۳۴۱ خورشیدی)، قسمتی از تاریخ هرات (رساله‌ی گازرگاه). چاپ کابل.
۱۰. ، (۱۳۴۳ خورشیدی)، رساله‌ی خیابان، کابل: نشرات انجمن جامی ریاست تنویر افکار وزارت مطبوعات.
۱۱. ، (۱۳۹۰ خورشیدی)، هرات نامه، به کوشش غلام سخی غیرت، کابل: مطبوعه‌ی افغانستان تایمز.
۱۲. کهزاد، احمدعلی، (۱۳۸۹ خورشیدی)، مقالات احمدعلی کهزاد در عرصه‌ی باستان‌شناسی، کابل: کتب بیهقی، مطبوعه آزادی.
۱۳. گشایش، فرهاد، (۱۳۷۷ خورشیدی)، تاریخ هنر ایران و جهان. ایران: جهاد دانشگاهی، واحد هنر.
۱۴. مجتوبی، سید حسن، (۱۳۸۹ خورشیدی)، هرات در عهد تیموریان، نیشابور: میثاق.
۱۵. میرجعفری، حسین، (۱۳۸۱ خورشیدی)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره‌ی تیموریان و ترکمنان، ایران: دانشگاه اصفهان،

سازمان مطالعه و تدوین سمت، چاپ سوم.

۱۶. نقی‌زاده، محمد، (۱۳۸۴ خورشیدی)، مبانی هنر دینی در فرهنگ اسلامی،

ایران: مبانی فکری، نشر فرهنگ اسلامی، ج ۱.

۱۷. واعظ هروی، امیر سید عبدالله، (۱۳۸۶ خورشیدی)، رساله‌ی مزارات هرات،

به تصحیح، حواشی و تعلیقات فکری سلجوقی، هرات: مطبعه‌ی فاروقی، چاپ دوم.



هرات؛ شهرستان گذره، خانقاه شیخ صدرالدین ارمانی، تابستان ۱۴۰۱ خورشیدی.

هرات؛ شهرستان انجیل، آرامگاه امام شش نور، زمستان ۱۴۰۱ خورشیدی.







هرات؛ شهرستان گذره، آخرین بقایای خانقاه ملای کلان، تابستان ۱۴۰۱ خورشیدی.

هرات؛ شهرستان انجیل، خانقاه یا بقعه مولانا جلال الدین ابویزید پورانی، زمستان ۱۴۰۱ خورشیدی.

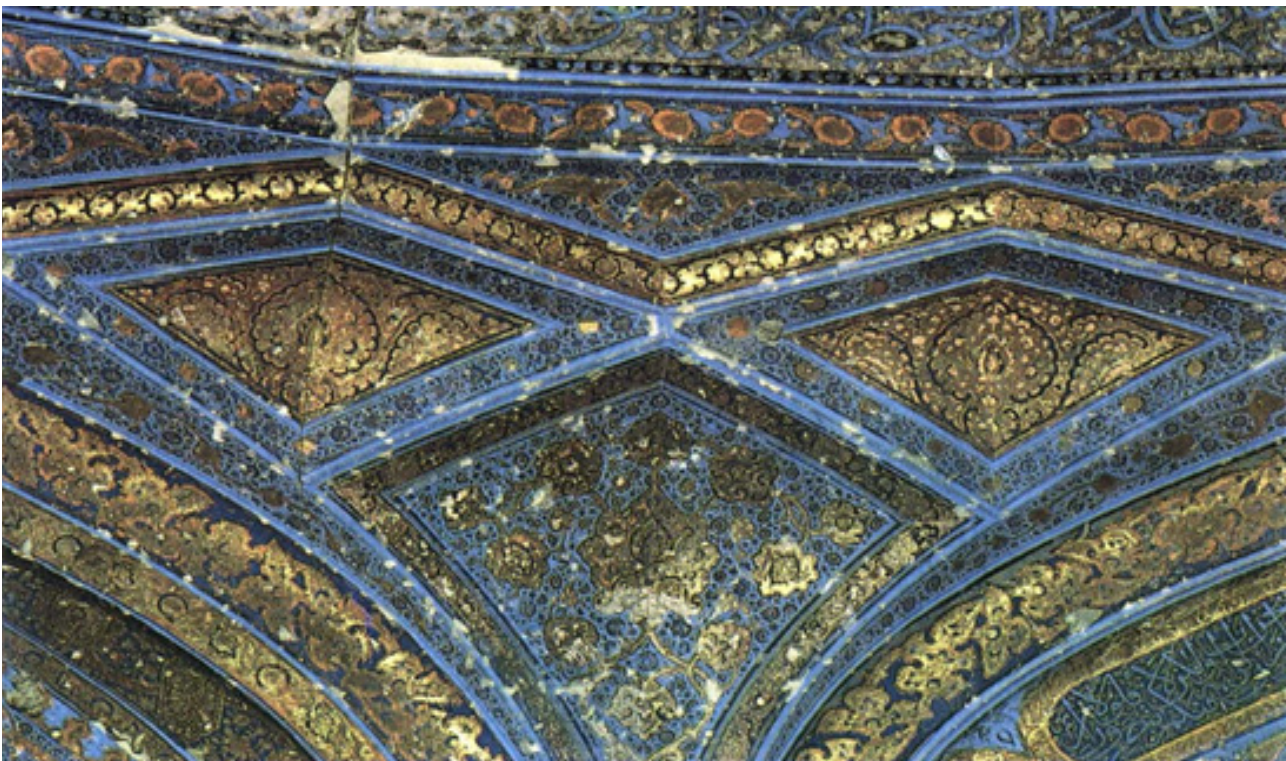






هرات؛ شهرستان چشت شریف، گنبد آرام‌گاه خواجه نظام‌الدین (خواجه محمد آفرین)،  
زمستان ۱۴۰۱ خورشیدی.

هرات؛ گازرگاه شریف، خانه‌ی زرنگار.







هرات؛ شهرستان کوسویه (کهسان)، مدرسه‌ی تومان‌آغا، آرام‌گاه حکیم جاماسب،  
زمستان ۱۴۰۱ خورشیدی.

هرات؛ شهرستان کوسویه (کهسان)، تیرپل، زمستان ۱۴۰۱ خورشیدی.





# مروری به تاریخ غوریان با نیم‌نگاهی به وضعیت اقتصادی و بازارها

نویسنده: تمیم عرفان

## چکیده

شهرستان غوریان از جمله شهرستان‌های نوزده‌گانه هرات است که در ۶۵ کیلومتری غرب شهر هرات موقعیت دارد. غوریان دارای ۱۳۵۰۰ کیلومتر مربع مساحت و جمعیت آن در حدود بیش از ۳۳۰۰۰۰ نفر سنجش گردیده است. غوریان از طرف شمال به شهرستان‌های کهسان و گلران از طرف جنوب با شهرستان ادرسکن از طرف شرق با شهرستان زنده‌جان و از طرف غرب با ایران هم‌مرز است.

ساکنان غوریان مردم زراعت پیشه‌یی‌اند که از زمانه‌های دور به زراعت و مال‌داری مشغول بوده‌اند. مهم‌ترین فرآورده‌های زراعتی غوریان عبارت‌اند از: گندم، جو، ارزن، لوبیا، نخود، ماش، کرابیه، زعفران، شلغم، سبست، شبدر (شفتل)، زردک، پیاز، خیار، هندوانه، خربوزه، بادنجان رومی، بادنجان سیاه، باقلی، لنگاش، شملیت، عدس و دیگران می‌باشد که بخش بزرگی از اقتصاد مردم غوریان را تشکیل می‌دهد. غوریان در گذشته دارای چند بازار بوده است مثل: بازارچه، هندوبازار، بازار صندوق عدالت و بازار عمومی که برخی از این بازارها فقط بخشی از آثار آن به جا مانده و برخی هم هنوز پا برجاست. در این مقاله به بررسی تاریخی و وضعیت بازارها، اوضاع اقتصادی و انواع کسبه در طول ادوار تاریخ غوریان پرداخته‌ایم.

واژه‌های کلیدی: غوریان، بازار، اقتصاد، بازارچه، انواع کسب، بازار قدیم، بازار جدید، نرخ اجناس.

## دیباچه

بازارها به عنوان جزیی مهم و زنده از شهر و در مجموع، عامل اقتصادی، تجاری، اجتماعی و فرهنگی مهمی در زندگی گذشته ما بوده است. به تعبیر دیگر بازار قلب شهرهای سنتی است. بدون بازار، سکونت‌گاهی به نام شهر پدید نمی‌آید، از این رو معمولاً بازار تمام و یا قسمتی از خیابان اصلی را تشکیل می‌دهد، خیابانی که دو دروازه اصلی ابتدایی و انتهایی شهر محصور در دیوار را به هم وصل می‌کند.

امروزه در پی تحولات اخیر، بازارها دیگر نمی‌توانند عملکرد قبلی خود را در شهرها داشته باشند و این امر سبب گسیخته شدن ارتباط آن‌ها با دیگر عناصر شهری و زندگی اجتماعی مردم شده است. این قطع ارتباط که خود به نوعی قطع زندگی بازارهاست، ناگزیر به مرگ تدریجی کالبد برخی از آن‌ها نیز منجر شده است.

در افغانستان از نظر کالبدی فضای بازار به دو شکل متداول بوده و هست. نخست به شکل راسته‌ای با دکان‌هایی در دو سوی آن و دیگر میدان‌گاه‌ها و فضاهای باز و وسیع در داخل شهر یا آبادی. در گذشته‌ها که روزنامه‌ها، جراید و رسانه‌ها نبودند، بازارها نقش تبادل اطلاعات را نیز داشتند. ساکنان هر شهر بعد از ظهرها در هر راسته از بازار جمع می‌شدند تا اخبار جدید شهر را بشنوند. بازار تجلی‌گاه عناصر و نمادهای تاریخی و فرهنگی از قبیل: کاروان‌سرا، مسجد جامع و مهمان‌خانه نیز بود، اما متأسفانه امروزه بسیاری از بازارها و بازارچه‌های قدیمی افغانستان جای خود را به خیابان‌های عریض و نوسازی داده‌اند که در آن‌ها مغازه‌ها و فروش‌گاه‌های امروزی جای حجره‌های محقر قدیمی را گرفته است.

## نگاهی گذرا به تاریخچه ی غوریان

با تخریب شهر فرگرد توسط حملات نابودکننده‌ی هلاکوخان مغول، منطقه‌ی کنونی

غوریان را عده‌یی از اهل غور و غورات بنا نموده‌اند و در زمان تیموریان به شهرت والایی رسید. اگرچه این موضوع نیز مورد تردید است. نظر به نوشته‌ی شاه محمود نعیمی، در سده‌ی سوم پیش از میلاد یا شاید جلوتر از آن، بنا به نوشته‌های تاریخی به جا مانده از یونان باستان، نام غوریان که در آن زمان گوریانا نامیده می‌شد، دیده می‌شود و چنین آمده است: «به سال ۲۰۹ ق.م، در زمانی که ائوتودموس، پادشاه یونانی باکتريا در بلخ می‌زیست، می‌خواست در برابر آنتیوخوس سوم، امپراتور سلوکی از خود دفاع کند، او کوشید که خط آریوس (هری رود) را حفظ کند، اما با وجود این آنتیوخوس در مغرب گوریانا (غوریان) از رود گذشت.»

آلفرد فن گوتشمید خاورشناس معاصر آلمانی توضیح می‌دهد که در کتاب دهم، فصل چهارم و نهم قسمت اولی اثر پولی بیوس (مؤرخ یونانی ۲۰۲ - ۱۲۰ ق.م) «من جای Tagurian لفظ Ta Gouriana را صحیح می‌دانم، یعنی Ta در این جا کلمه‌ی ربط است که باید آن را جدا از کلمه‌ی Gouriana که اسم مکان است در نظر گرفت.» او در ادامه می‌گوید: طبق اشاره‌ی بطلمیوس در کتاب ششم، فصل دهم، قسمت چهارم، اصلاح این لغت از طرف راسکه (Reiske) به صورت Tapourian که مورد قبول همه‌ی مصلحان قرار گرفته، حاکی از یک سهو جغرافیایی است. یعنی با قرارداد P به جای G محل گوریانا (غوریان) در کنار هری رود را با تپورستان باستانی (طبرستان دوره‌ی اسلامی، مازندران کنونی) در کنار دریای خزر اشتباه گرفته‌اند.

در حقیقت این گوریانای نزدیک هری رود که در منابع یونانی و لاتینی از آن یاد شده، بدون تردید غوریان کنونی است.»

در زمانی که فوشنج به اوج شهرت بوده است، غوریان نیز به همین اسم یاد می‌گردیده است. بخصوص در دوره‌ی آل کرت از این شهر به عنوان غوریان نام برده شده است. زمچی اسفزاری در کتاب روضات الجنات فی اوصاف مدینه‌الهرات در جلوس ملک غیاث الدین پیرعلی برمسند ایالت خراسان می‌نویسد: «تا در سنه‌ی سبع و سبعین و سبعمایه اسکندر شیخی ولد افراسیاب حلای به سببی از اسباب از مازندران جلا کرده به خراسان آمد و با درویش رکن الدین که خلیفه‌ی شیخ حسن جویری بود اتفاق



کرده، خواجه علی مؤید قصد ایشان نمود، قوت مقاومت نداشتند، درویش رکن‌الدین به فارس رفت و امیر اسکندر به هرات آمد با هزار سوار، ملک غیاث‌الدین پیرعلی او را تعظیم نموده همه‌ی مردم او را مرسوم و انعام فرمود، و مال غوریان و فوشنج و چند موضع دیگر جهت اخراجات خاصه‌ی او تعیین کرد».

در دوره‌ای که ازبکان هرات را تسخیر کردند، غوریان نیز زیر اداره‌ی ازبکان درآمد. در این دوره آمدن جنود ازبکیه و یرتاولان آن طایفه به طمع نهب و غارت یالکتوش بهادر و چند نفر از اعظام امرا بلخ و بخارا به خراسان و چند روزی در حوالی غوریان از مهم‌ترین موضوعاتی است که تاریخ شاهد آن است. بنا به نوشته‌ی اسکندربیک ترکمان در تاریخ عالم‌آرای عباسی، در سال سی و دوم جلوس شاه عباس اول، آمدن جنود ازبکیه و یرتاولان آن طایفه است به خراسان که چون حسین خان بیگلربیگی خراسان فوت شده بود اوزبیک به طمع نهب و غارت تا موازی هزار کس به سرکردگی یالکتوش بهادر و چند نفر از اعظام امراء بلخ و بخارا به خراسان آمده چند روزی در حوالی غوریان اقامت نمودند، حسن خان که بعد از فوت پدرش حسین خان که متکفل ضبط و نسق مملکت شده بود به اتفاق آقایان شاملو و جمعی از هر طبقه‌ی جنود قزلباش که در هرات بودند جنگ روبه‌رو صلاح ندیده به حفظ و حراست قلعه و مملکت پرداخته، یالکتوش دست قدرت خود را از تعرض ملک هرات کوتاه دیده به جانب غوریان رفت. خواجه جلال‌الدین اکبر غوریانی که از اکابر و اعیان آن ولایت [غوریان] به مزید اعتبار ممتاز و به یمن تربیت شهریار کامگار به منصب والای وزارت خراسان سرافراز بود، قلعه‌ی غوریان را استحکام داده، قصبه را کوچه‌بند کرد و در مقام دفع ضرر و آسیب جنود اوزبیک درآمد چند روز بین‌الجانبین نیران جدال التهاب داشت و دست تطاول و تعدی غارتگران آن قوم به اهل قصبه نرسید چون آغرق اوزبکیه در چیچکتو و میمنه بود، حسن خان و رستم محمدخان ابن ولی محمد اوزبیک که از مخالفان بنی اعمام چنان‌چه در قضایای گذشته سمت تحریر یافته در ظل حمایت اولیاء دولت قاهره و در آن وقت در بیرون شهر هرات اقامت داشت، تدبیری شایسته کرده فوجی از جنود شاملو و جمعی از اوزبکیه ملازمان رستم محمدخان را به چیچکتو



بر سر آغرق ایشان فرستادند و آن گروه بدان جا رفته، آغرق را نهب و غارت کرده اموال بسیار و اسباب و اغنام و دواب بی‌شمار آوردند. چون یالکتوش بهادر و رفقا ازین واقعه آگاه گردیدند مضطرب گشته بی‌نیل مقصود از حدود غوریان کوچ کرده راه دیار خویش پیش گرفتند و زیاده آسیبی به مردم مواضع غوریان نیز نرسید.

زمانی که عبدالله خان اوزبک بعد از فتح و تسخیر هرات عنان عزیمت به سمت مشهد معطوف گردانید و پس از مدتی ترک محاصره‌ی مشهد نمود و به پای قلعه‌ی سرخس رسید، و نزدیک به چهل روز نشسته و کاری نساخت و بسیاری از جنود اوزبک در محاربات که فی مابین روی نمود ضایع شده، بالاخره سخن از وعد و وعید کرده جنگ را باقی گذاشتند و عبدالله خان به محقر پیکشی قناعت نموده طبل رحیل کوفت، بعد از رفتن او امرای قزلباش تا غوریان در تصرف داشتند و از غوریان تا کنار مرغاب به تصرف اوزبکیه درآمده بود. اما مدتی نگذشت که مشهد به دست عبدالؤمن خان اوزبک افتاد و مشهد را قتل عام نمود. سرانجام عبدالؤمن خان از پای قلعه‌ی سرخس کوچ کرده راه بلخ پیش گرفت و ابن حسین خان در آن سال در جا و مقام خود اقامت داشت اما پیش‌تر محال خراسان خصوصاً جام، خواف، باخرز، کوسویه، غوریان و فوشنج از قزلباش خالی شده به تصرف اوزبکیه قرار گرفت.

در دوره‌ی صفویه که هرات زیر اداره‌ی صفویان اداره می‌شد، غوریان و دیگر مناطق غرب هرات نیز جزء قلمرو صفویان بود. منابع این روزگار از فوشنج، غوریان و کوسویه به عنوان ولایتی مستقل یاد می‌کنند. بنابراین حدود جغرافیایی غوریان به نحوی که ذکر شد تحت بیگلریگی هرات و به صورت ولایتی مستقل در این دوره، محرز و مشخص است و حتی در نامه‌ای که توسط شاه طهماسب به محمدخان شرف‌الدین اوغلو، حاکم دارالسلطنه‌ی هرات، نوشته می‌شود و در آن به تفصیل، کیفیت پذیرایی از «همایون»، پادشاه هند به وی ابلاغ می‌شود، آمده است که: «و حاکم غوریان و فوشنج و کوسویه در ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی نمایند و حاکم خواف و ترشیز و زاوه و محولات در محال سرای فرهاد که در پنج فرسنگی مشهدی است، مهمانی نمایند».

صفویان به مناطق غرب هرات توجه بیش‌تری داشتند، به‌خصوص به حاکمان این مناطق، به‌عنوان مثال، در زمان تهماسب صفوی مقرر شد که ولایت خراسان، حسب‌الاستدعای والی هرات، هراتفاقی که حادث شود، حاضرگردند و اوامرو نواهی وی را مطیع و منقاد باشند و امرایی که اقطاع‌شان نزدیک به دارالسلطنه‌ی هرات باشد - چون حاکم غوریان و کوسویه و خواف و باخرز و اسفزار و دیگرانم هم‌واره در دارالسلطنه‌ی هرات اقامت ورزیده، احیاناً بر طریق عبور به موانع مقطوعه‌ی خویش مروری می‌نموده باشند. سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی، پیرامون میرزا سلمان جابری اصفهانی می‌نویسد: «سرانجام در سال ۹۸۸ ق. شاه محمد را برانگیخت که به سوی هرات بتازد و به وی بدان جا رفت و چون غوریان را گرفتند غروری درو پدید آمد و با اعیان دربار بدرفتاری می‌کرد...»

غوریان در دوره‌ی قاجار، تحت تسلط قاجارهای ایران قرار گرفت. در این دوره برای مدتی عیسی‌خان قرایی بر غوریان مسلط بود. با مرگ آقامحمدخان قاجار، خوانین و حکومت‌های شرق ایران، فرصت جدیدی برای سرکشی و طغیان علیه دولت نوبنیاد قاجار به دست آوردند. یکی از این دسته حکومت‌های محلی، اسحاق‌خان قرایی بود که ملقب به سردار خراسان شده و امرای خراسان از او حساب می‌بردند. او در اوایل سلطنت فتح‌علی‌شاه قاجار، گاهی اظهار مطاوعت می‌کرد و گاه دم از استقلال می‌زد و شاه‌زاده محمدولی میرزا که در آن وقت فرمان‌فرمای خراسان بود، به استمالت او می‌پرداخت و با وی روابط خوبی داشت. با این حال، اسحاق‌خان قرایی در اواخر دهه‌ی ۱۲۲۰ ه.ق، نسبت به فرمان‌فرمای خراسان سرکشی نمود تا این‌که عاقبت، شاه‌زاده فریدون‌میرزا در سال ۱۲۳۱ ه.ق اسحاق‌خان قرایی را با فرزند ارشدش در مشهد به قتل رساند.

این در حالی‌ست که با اقدامات زمان‌شاه درانی برای استحکام پایه‌های قدرت خویش در شرق خراسان، آقامحمدخان نیز مشغول تحکیم بنیان فرمان‌روایی خود در غرب این ایالت بود، آقامحمدخان در شرایطی به سوی خراسان حرکت کرد که کابل و بلخ در اختیار زمان‌شاه بود و محمود - برادر وی - نیز بر هرات سلطه یافته و

اسحاق خان قرایی نیز حکومتی در تربت حیدریه برای خود برپا نموده بود. قلمرو اسحاق خان در این روزگار شامل ولایات خواف، زاوه، ترشیز، غوریان و بخش‌هایی از جام و باخرز می‌شد. از این نوشته چنان برداشت می‌شود که در دوره‌ی قاجارها، هم چنان غوریان به عنوان یک ولایت مشخص و محرز بوده است.

قلیچ‌خان که رئیس ایل تیموری بود، در زمان حاکمیت تیمورشاه درانی بر افغانستان (۱۱۸۷ - ۱۲۰۷ ه.ق)، حسب دستور محمد (پسر تیمورشاه) که از جانب پدر، فرمان‌فرمای هرات بود، به عهده‌ی سرحداری و حفاظت پل خاتون فرمان یافت. قلیچ‌خان پس از سفر جنگی فتح‌علی‌شاه به خراسان، محمدولی میرزا، حاکم خراسان پیوست و تا پایان عمر در خدمت دولت قاجار باقی ماند. او در ۱۲۲۴ ه.ق و در کنار محمدولی میرزا، حاکم ترشیز را که از حکومت قاجار سرباز زده بود، دستگیر کرد و به دربار فتح‌علی‌شاه فرستاد. وی هم‌چنین در سال ۱۲۳۳ ه.ق نیز در رکاب شجاع‌السلطنه عازم ملاقات فتح‌علی‌شاه شد، که در آن وقت مشغول محاصره‌ی قوچان بود و در همین سال مأمور حراست قلعه‌ی غوریان و محاصره‌ی محمودآباد شد. نیکولای ولادیمیروویچ خانیکوف جغرافیادان دانشمند روسی طی سفر به ایران و افغانستان در سال‌های ۱۸۵۹ - ۱۸۵۸ م، اطلاعاتی زیبایی از این دوره غوریان به دست می‌دهد، او می‌نویسد: «چون مایل بودم غوریان، این قلعه نظامی را که در اغلب آثار چاپی و نسخه‌های خطی به هنگام ذکر محاصره‌ی هرات از آن نام برده شده است بینم، روز یازده سپتامبر (۱۸۵۸ م) جاده کاروان‌رو را ترک کردیم و در طول تپه‌های شنی ساحل راست رودخانه هری‌رود به سوی سواحل بالای آن راه افتادیم. در یک فرسنگی کوسان [کوسویه کهسان] از دهکده بزرگ و آباد تیرپول [تیرپل] به بستر رودخانه هرات، که در این محل خشک بود سرازیر شدیم. در این مسیر درختان گز بسیاری روییده بود و بنابراین چه برایم نقل شد در این جنگل شکار فراوانی وجود دارد. ادعا می‌شد که حتی یوزپلنگ هم در این محل دیده شده است، اما ما در آن جا جز خرگوش صحرائی که در هر چند قدم از جلوپای اسب‌ها فرار می‌کردند، چیزی ندیدیم.

درست به مقابل محل عبور ما از بستر خشک رودخانه، دهکده بزرگی به نام شمسیه

[شبش؟] به چشم می‌خورد. پس از عبور از آن به دشت صاف و همواری رسیدیم که کوه‌های غوریان در جنوب آن قرار داشت از این محل تا شهر غوریان پنج فرسنگ راه است. دشتی که ما از آن عبور کردیم تا حدی خوب کِشت شده بود و در طرف راست و چپ آن دهکده‌های بسیار و قلاع پراکنده‌ای دیده می‌شد. اما در کنار جاده تنها یک مزرعه و دهکده نسبتاً بزرگی را دیدیم که استیوان [استونان] نام داشت. یکی از بزرگ‌ترین مقامات هرات و دوست حاکم این ایالت به نام منصورخان از جانب اربابش نزد ما آمد و خوش آمد گفت. از اسب‌ها پیاده شدیم و پس از مبادله تعارفات معمولی دوباره برنشستیم و ساعتی بیش نگذشت که به غوریان رسیدیم. آن‌جا برای پذیرایی از ما در باغی وسیع چادرهای بسیار زیبایی برپا کرده بودند. روی فرش درون چادرها تعداد زیادی سینی به چشم می‌خورد مملو از شیرینی و تنقلاتی که در این منطقه از مشرق‌زمین برای مهمانان می‌آوردند. روز دوازدهم سپتامبر را در غوریان که دهکده بسیار بزرگ و به بیان دیگر قصبه‌ای غنی است ماندیم. البته این قصبه اعتبار و رونق و اهمیت کوسان [کھسان] را در گذشته ندارد. کوچه‌های تنگ و پُر پیچ و خم آن را نهرهای گودی قطع می‌کند. قلعه قدیمی غوریان که برج و باروی آن تماماً به دست ایرانی‌ها ویران شده بود، متروک مانده و ساکنان به ساختن قلعه جدیدی در شمال شرقی دهکده مشغول بودند. روز سیزدهم دسامبر بار دیگر از هری رود گذشتیم و پس از طی دشتی رسی که بخشی از آن را ذرات نمک و بخش دیگر را چراه‌گاه‌های سبز و خرم پوشانده بود به شکیبان رسیدیم که در چهار فرسنگی غوریان و دو فرسنگ و نیمی هرات قرار دارد. اگر هوا صاف و روشن باشد، پس از خروج از این آبادی و طی مسافتی کوتاه، مناره‌های مصلاهی هرات از دور دیده می‌شود.»

در یک سده‌ی گذشته حکومت کلان غوریان اهمیت فراوانی پیدا کرد و دولت به این منطقه توجه بیش‌تری نمود و همین مسئله باعث پیشرفت بیش‌تر غوریان گردید. خاک غوریان از نظر بافت خاکی و محتویاتش برای زراعت للمی مساعدتر است. گندم، جو، خربوزه و هندوانه به پیمانۀ فراوان در مناطق غوریان کشت می‌شود. دکان‌داری، پیشه‌وری و صنایع دستی هم در بین ساکنان غوریان مروج است. ساکنان

غوریان مردم با هوش و صاحب هنر هستند. صنعت بافندگی غوریان در هرات سخت مشهور است. در غوریان و فوشنج صنعت پيله وری و تربیت کرم ابریشم از گذشته‌های دور رواج داشته و تا اکنون هم دوام دارد.

کشت زعفران در سال ۱۳۷۱ خورشیدی از ایران به غوریان آورده و ترویج داده شد. هم‌چنان از غوریان به دیگر شهرستان‌های هرات نیز معرفی گردید. آب و هوای غوریان برای این کشت بسیار مساعد است که حتی از نظر کیفیت محصول و میزان تولید در افغانستان مقام نخست را به خود اختصاص داده است. غوریان دارای معادنی چون: معدن نمک، معدن آهن و معدن ذغال سنگ نیز می‌باشد که معدن نمک آن از جمله معادن بزرگ نمک در کشور به‌شمار می‌رود و در مناطق غربی غوریان واقع است.

در زمان جنگ اوضاع اقتصادی غوریان خراب گردید، زراعت و مال‌داری بسیار خساره‌مند شد. در پهلوی جنگ، خشک‌سالی، تغییر آب و هوا، افزایش گرمای عمومی سطح زمین و میزان بارندگی، آب‌های جاری سطح هرات را کاهش داده و به اراضی مزروعی و مراتع صدمات فراوانی زده است. اگر با ارتقای سطح تکنولوژی و شیوه جدید کشت و آبیاری این کمبودها جبران نشود، عواقب آن خطرناک خواهد بود.

## اوضاع اقتصادی غوریان

غوریان از نظر اقتصادی بعد از جنگ اوضاع خوب و رو به رشدی داشته است. مردم غوریان معمولاً به زراعت و مال‌داری مشغول‌اند و اقتصاد در بازار رشد فراوانی داشته است.

مردم ده‌نشین، قشلاق‌نشین و کوچی یا عشایر غوریان به تربیه مواشی مبادرت می‌ورزند و این تجارب و دانش را از نیاکان‌شان به ارث برده‌اند. حیوانات اهلی مال‌داران عبارت‌اند از: گوسفند، بز، شتر، خرواسب. از شتر، خرواسب برای بارکشی و سوارکاری کار می‌گیرند. گوسفند و بز را برای تولید نسل، فروش و به دست آوردن پشم و کورک تربیه می‌کنند. ده‌نشینان و کشاورزان بیش‌تر به نگه‌داری گاو، خر، گوسفند و بز

اشتغال می‌ورزند. بر مبنای آمار ریاست عمومی زراعت هرات سال ۱۳۸۱ خورشیدی در غوریان ۸۶۶۵۲ راس گوسفند، ۶۲۵۰۳ راس بز، ۶۳۳۷ راس گاو، ۵۴۱۷ راس مرکب (خر)، ۳۸۷ راس شتر و ۱۵۲ راس اسب وجود داشته است.

غوریان از حیث باغداری غنی می‌باشد. تقریباً از مجموع اراضی مزروعی ۲۵۰۰۰ جریب به باغداری تعلق گرفته است. میوه‌های مشهور غوریان عبارت‌اند از: انگور، شفتالو، توت، زردآلو، سیب، انار، سنجد، ناک، امرود (امرد)، انجیر، بهی، آلوگیلاس و دیگران. پیش از جنگ غوریان یکی از مراکز عمده محصولات حیوانی مثل: گوشت، پوست، روغن، کورک، پشم و قروت بود اما در زمان جنگ میزان این محصولات پایین آمد. بیش از ۸۵ فیصد مواشی تلف و مال‌داران به خاطر فشارهای جنگ مجبور به مهاجرت‌های داخلی و خارجی گردیدند.

## بازارهای قدیم غوریان

در سمت جنوب قلعه‌ی منگوان تپه‌های خاکی وجود دارد که در آن‌جا بازاری نمایان است که به آن بازار «هندوبازار» می‌گفتند. گویا در زمان قدیم اهل هندو یا هندوها در غوریان زندگی می‌کردند چنان‌چه منطقه‌ی «چاه هندو» هنوز در جنوب شرق غوریان معروف است و بازار هندوبازار یکی از قدیمی‌ترین بازارهای غوریان بوده است که در سمت جنوب قلعه‌ی منگوان آثارش هنوز نمایان است.

زمانی که عیسی‌خان قره‌یی که ایران‌الاصل بود، گفته می‌شود که قلعه‌ی منگوان به دستور او نابود گردید، پیش از آن حصار بزرگی به دور این قلعه کشیده بود که آن‌چه در پشت این حصار جای سکنی بود به نام پشت حصار که تا کنون هم موجود است یاد می‌شد. اما محدوده‌های شمالی قلعه‌ی منگوان که به اریج (اریض) و هری رود می‌رسد، به اثر تاخت و تاز ترکمن‌ها که در جوار هری رود جای می‌گرفتند و ناگهان بالای مردم حمله می‌کردند و اسیر می‌گرفتند، مردم این محدوده را به نام منگوان یعنی دزد غار یاد می‌کردند. در داخل محدوده قلعه‌ی منگوان در ضلع جنوب شرقی، بازار



کوچکی وجود داشت که تا کنون نشانه‌های دکان‌ها مشخص است و حتی همین اکنون هم مردم یک قسمت را به نام هندوبازار می‌شناسند. قلعه‌ی بسیار وسیعی است که بقایای قلعه تا کنون پابرجاست.

اما برای ساکنان غوریان بدون بازار قلعه‌ی منگوان، بازار بیرون حصار قلعه هم بود که برای خرید و فروش و تبادل جنس از این بازار استفاده می‌کردند که به آن بازارچه می‌گفتند و تا اکنون به این نام مسمی است و از بقایای حفرها در این محدوده معلوم می‌شود که مردم پیشرفته و متمول بودند چون که در هیچ جای غوریان چاه‌هایی با نای سفالین دیده نشده است اما در محل بازارچه در داخل منازل و اراضی به کثرت جای نای‌های سفالین نمایان است.

مردم غوریان در مجموع زمانی که نفوذشان زیاد می‌شود از بازارچه می‌روند و بازار جدیدی می‌سازند که این بازار به نام صندوق عدالت یاد می‌شود. این بازار در دوره‌ی امانیه بوده است یعنی دوره شاه امان‌الله خان. زمام‌داران عدل‌گستران زمان برای این که بر کسی ستمی نشود در کنار این بازار صندوقی را قرار داده بودند که ۳ قفل داشته است که یک کلیدش در دست حاکم همان وقت، کلید دیگرش در دست رییس محکمه‌ی شرعی و کلید سوم هم در دست رییس شعبه تحقیق بوده است و هرکسی که به او ستمی توسط چه دولتی و غیردولتی می‌شد شکایت را نوشته و به صندوق می‌انداخت و صندوق هفته‌وار باز می‌شد و شکایت خوانده می‌شد و به عدل‌گستری داده می‌شد تا به کار شاکی رسیدگی شود و به همین جهت این بازار را به نام صندوق عدالت نامیده‌اند که تا امروز نیز وجود دارد.

از گذشته‌های دور تا بعد از دوره‌ی امانیه و در ابتدای دوره‌ی ظاهرشاه، یعنی تا سال ۱۳۰۹ خورشیدی، از قسمت مسجد جامع باستانی غوریان الی مسیر برج جنوبی قلعه‌ی غوریان، پیش از این که بازاری در این مسیر ساخته شود این قسمت به نام کوچه‌ی شهرآباد شهرت داشت و بعد از سال ۱۳۰۹ خورشیدی کوچه‌ی شهرآباد به بازار غوریان تبدیل گردید. در سال ۱۳۱۲ خورشیدی که عبدالغفورخان مشهور به «کور» حاکم غوریان بود، دستور داد تا مدت ۳ سال از طرف دولت کرایه برای دکانداران بخشیده

شود. یعنی دکانداران در این ۳ سال کرایه پرداخت نمی‌کردند. بعد از عبدالغفورخان کور، حاجی احمدقلی خان حاکم غوریان گردید و دستور داد که بازار بیش‌تر فعال شود تا کار و کسب در غوریان پیشرفت کند و هم‌چنین در همین منطقه زمینی برای ساخت یک مکتب (وزیر یار محمدخان الکوزایی) اختصاص داده شد که کار آن از سال ۱۳۰۹ خورشیدی الی ۱۳۱۴ خورشیدی به طول انجامید و تا هنوز هم پای برجاست.

بعد از سال ۱۳۱۴ خورشیدی عبدالکریم آخندزاده که در دوره‌ی نایب‌الحکومه عبدالرحیم خان، حاکم غوریان گردید و در همان زمان در جنوب قلعه‌ی غوریان کوره‌های خشت‌پزی وجود داشت که این کوره‌ها در دهه‌ی ۸۰ به‌خاطر خیابان هموار گردید. عبدالکریم آخندزاده مردم را دستور داد تا از همان کوره‌ها خشت تهیه کنند، به سبک و معماری لازم بازار غوریان را انکشاف دادند و کوچه‌ی شهرآباد را عقب‌نشینی کردند که به‌صورت امروزی درآمد. یعنی از قسمت پل محل آقاها تا زیر برج قلعه. بعد در همین زمان فلکه غوریان یعنی در سال ۱۳۱۴ خورشیدی ساخته شد و چهار اطراف فلکه، چهار راه‌پله یا زینه ساخته شد که پیره‌دار می‌توانست از طریق راه‌پله‌ها به پشت بام دکان‌ها برود و از سال ۱۳۱۵ خورشیدی کرایه از دکان‌داران اخذ می‌گردید که مبلغ ۴ قران بود.

### بازارهای جدید غوریان

غوریان دارای یک بازار مرکزی است که در انتهای آن قلعه‌ی تاریخی غوریان قرار دارد. این بازار در اوایل سلطنت ظاهرشاه در سال ۱۳۱۴ خورشیدی به‌صورت شرق و غرب ساخته شد و در دو طرف آن بیش از ۳۶۷ دکان در همان زمان وجود داشت که روی کار دکان‌ها پخته و بقیه خشت خام بود. بازار غوریان به‌خاطر جنگ و ناامنی بین مجاهدین و دولت وقت از سال ۱۳۵۷ خورشیدی به بعد تا سال ۱۳۷۱ خورشیدی به منطقه‌ی پل حاجی محمدشریف خان انتقال یافت.

دلیل انتقال بازار این بود که از برج قلعه‌ی غوریان هر کس که در داخل بازار رفت و آمد

می‌کرد را نشانه می‌گرفت و مردم مجبور شدند که دکان‌های خویش را به آن منطقه انتقال دهند و به همین دلیل نیز بین بازارچه و محل نبی‌ها یک نقب<sup>۱</sup> کنده بودند و مردم از داخل آن عبور و مرور می‌کردند. یعنی به همین اندازه بازار غوریان جایی برای رفت‌وآمد و کسب و کار وجود نداشت. در همین دوره‌ی انقلاب به دلیل این‌که در منطقه‌ی پل حاجی محمدشریف‌خان جا برای دکان‌ها و کسبه‌کاران کم بود، مردم اهل کسبه تصمیم گرفتند جنوب فلکه را بازاری بسازند و آن را اجباراً امتداد دادند که بازار «سرک نو» به وجود آمد.

پس از سال ۱۳۷۱ خورشیدی بازار غوریان رونق یافت و به دستور شهید معلم ورقه طاهری فرماندار وقت غوریان در سال ۱۳۷۲ خورشیدی نمای بیرونی تمام دکان‌های بازار غوریان دوغ آب سفید (گچ‌کاری) گردید و این کار برای برگزاری جشن سال ۱۳۷۲ خورشیدی بود. تمام بازار انگار شسته شده بود و نمایی زیبا و تازه‌ای را به خود گرفته بود. در سال ۱۳۷۲ خورشیدی در فلکه غوریان نماد چوک ترمیم مجدد شد. از این نماد در جشن‌ها استفاده می‌شد به خصوص هنگام عبور رسم و گذشت‌ها و کسانی که ساز و دهل می‌کردند روی همان چوک می‌نشستند. این چوک در سال ۱۳۸۰ خورشیدی توسط عبدالروف دوست محمدی شهردار غوریان به شکل خانه‌مانندی ساخته شد که به صورت امروزی دیده می‌شود.

هم‌چنین در سال ۱۴۰۱ خورشیدی بازار کوچکی در شمال شهرداری غوریان برای دست‌فروشان ساخته شده است که قبل از این باعث ازدحام و شلوغی در شهر بودند اما بعد از ساخته شدن این بازار کوچک همه دست‌فروشان جهت کسب و کار به یکجا جمع شده و به یک نقطه متمرکز شدند.

## انواع کسبه‌ها

پیش از جنگ در بازارهای غوریان شغل‌های متنوعی وجود داشت که در جریان

۱. سوراخ و راه باریک در زیرزمین، تونل سرپاز.

جنگ بیش‌ترین شغل‌ها از بین رفت و ۸۵ فیصد دکان‌های این بازار تخریب شد. دکان‌داری و کسب و کار در فضای تنگ و دلگیر جنگ دیگر رونقی نداشت. پس از انتقال قدرت به مجاهدین در دهه‌های ۶۰ یا ۷۰ بازار غوریان توسعه افزون یافته و بر تعداد دکان‌ها افزایش چشم‌گیری به وجود آمده است. در این بازار شغل‌های فنادی، بغالی، آهنگری، نجاری، زرگری، چاقوسازی، خیاطی، بزاری، ابزارآلات، جوشکاری، بانگاه‌های معاملات ماشین، گاری‌های دست‌فروش، جلابی، میوه‌فروشی، پینه‌دوزی، دوچرخه‌سازی، قالی‌فروشی، موتور سیکل‌سازی، صرافی، داروخانه، موترسازی، عکاسی، شیشه‌بری، بنزین‌فروشی، گل‌فروشی، پمپ‌سازی، قصابی، علافی، پرده‌دوزی، رستوران، نای‌ریزی، لوازم الکترونیکی، لوازم آرایشی بهداشتی، اسباب‌بازی‌فروشی، لوازم خانگی، بستنی‌فروشی، لوله‌فروشی و دیگران وجود دارد.

طبق آمار نجیب‌الله مسلم‌یار، مدیر اداره و شهرداری شهرستان غوریان به تعداد ۱۳۰۰ باب دکان در غوریان موجود است. هم‌چنین در غوریان ۱ گدام، ۴ مارکت، ۸ پاساژ، ۱۳ حمام، ۴ قریه با نام‌های قیسان، غنجان، فاقدان و سرآسیاب وجود دارد و یک زمین برای وسایط نقلیه توسط ملا عبدالحی مسافر شهردار شهرستان غوریان در سال ۱۴۰۱ خورشیدی در ابعاد ۴۰۰ متر مربع از فضای سبز غوریان گرفته شده و به خودروگاه جهت جلوگیری از ازدحام در بازار اختصاص داده شده است.

مردم غوریان طی سالیان اخیر به خصوص بعد از دهه‌ی ۸۰ خورشیدی، در بازسازی و نوسازی غوریان تلاش فراوان نمودند. شماری منازل جدید، تعمیرات و دکان‌های نوساز به وجود آمده است. بازگشت مهاجران، امکانات جدید از قبیل «تلویزیون، ماهواره، تکنولوژی ارتباطی و گسترش سطح فرهنگ و آموزش و پرورش» سطح آگاهی و فرهنگی و مدنی مردم را ارتقاء بخشیده، که در صورت امنیت و رشد اقتصادی غوریان نوین در هریوای کهن در همسایگی ایران ظهور خواهد کرد.

جدول نرخ اجناس در غوریان، بهار ۱۴۰۲ خورشیدی

شماره	نام جنس	مقدار	وزن	قیمت روز	واحد پول	ملاحظات
۱	برنج صدری	یک	کیلو	۱۳۰	افغانی	هندی
۲	برنج لیلافر	یک	کیلو	۱۰۰	افغانی	
۳	برنج نرمه	یک	کیلو	۱۰۰	افغانی	دوم (۸۰)، سوم (۶۰)
۴	گوشت گوسفند	یک	کیلو	۳۸۰	افغانی	
۵	گوشت گاو	یک	کیلو	۳۲۰	افغانی	
۶	گوشت مرغ	یک	کیلو	۲۰۰	افغانی	مرغ زنده
۷	گوشت شتر	یک	کیلو	۳۰۰	افغانی	
۸	روغن نباتی	ده	لیتر	۱۰۰۰	افغانی	بشکه
۹	گندم	یک	من	۱۶۰	افغانی	
۱۰	جو	یک	من	۱۳۰	افغانی	
۱۱	لوییا	یک	کیلو	۱۳۰	افغانی	خوب
۱۲	نخود «خوب»	یک	کیلو	۱۵۰	افغانی	دوم (۱۱۰)
۱۳	تخم مرغ	یک	شانه	۲۸۰	افغانی	
۱۴	نان	یک	قرص	۱۰	افغانی	۱۸۰ گرام
۱۵	کچالو	یک	من	۸۰	افغانی	
۱۶	پیاز	یک	من	۲۸۰	افغانی	
۱۷	ماش	یک	کیلو	۷۰	افغانی	
۱۸	بنزین	یک	لیتر	۷۰	افغانی	
۱۹	گاز	یک	کیلو	۷۷	افغانی	
۲۰	نفت	یک	لیتر	۱۳۰	افغانی	تیل خاک

۲۱	دیزل	یک	لیتر	۸۰	افغانی
۲۲	چای سیاه	یک	کیلو	۴۰۰	افغانی خوب
۲۳	چای سبز	یک	کیلو	۳۵۰	افغانی
۲۴	سمنت	یک	کیسه	۳۰۰	افغانی خوب (۵۰ کیلو)
۲۵	گچ	یک	کیسه	۲۰۰	افغانی خوب (۳۰ کیلو)
۲۶	گچ	یک	کیسه	۱۷۰	افغانی دوم (۳۰ کیلو)

### نتیجه‌گیری

شهرستان غوریان از جمله مناطق مهم و تاریخی هرات است که در غرب این استان موقعیت دارد. مردمانش زراعت پیشه‌اند و به مال‌داری نیز اشتغال دارند و باغ‌داری در غوریان پیشینه‌ی درازی دارد. غوریان در گذشته جزئی از مناطق مهم فوشنج به‌شمار می‌رفته و با تخریب شهر فرگرد به دست هلاکوخان مغول، گویا منطقه‌ی غوریان را عده‌ای از ساکنان غور بنا نهادند و از اواخر سده‌ی دوازدهم و اوایل سیزدهم میلادی این منطقه به غوریان معروف گردیده و در زمان سلسله‌ی آل کرت نام غوریان به همین نام یعنی غوریان یاد گردیده است. اگرچه برخی از پژوهش‌گران و تاریخ‌نگاران به این باورند که غوریان پیش از میلاد نیز به نام گوریانا نامیده می‌شده و در منابع یونانی و لاتینی نام گوریان تذکر یافته است.

به هر حال نام غوریان پیش از دوره‌ی تیموریان در تاریخ کم‌تر به چشم می‌خورد. اما در دوره‌ی تیموریان این منطقه اهمیت به‌سزایی یافت و در منابع، تذکرها و سفرنامه‌ها از این منطقه یاد گردیده است. در یک سده‌ی گذشته حکومت کلان غوریان اهمیت فراوانی پیدا کرد و توجه دولت نیز به غوریان بیش‌تر گردید و همین مسئله باعث پیشرفت غوریان گردید.



قدیمی‌ترین بازارها در غوریان هندو بازار بوده که در منطقه‌ی منگوان موقعیت داشته و آثارش هنوز نمایان است. سپس بازارچه مکانی برای خرید و داد و ستد مردم غوریان گردید و به تعقیب آن ساکنان غوریان بازار جدیدی ساختند که از آن به عنوان صندوق عدالت یاد می‌گردد. در ابتدای دوره‌ی ظاهرشاه، یعنی تا سال ۱۳۰۹ خورشیدی، از قسمت مسجد جامع باستانی غوریان الی مسیر برج جنوبی قلعه‌ی غوریان، پیش از این که بازاری در این مسیر ساخته شود این قسمت به نام کوچه‌ی شهرآباد شهرت داشت و بعد از سال ۱۳۰۹ خورشیدی کوچه‌ی شهرآباد به بازار غوریان تبدیل گردید که در آن زمان در دو طرف این بازار ۳۶۷ دکان ساخته شد. در سال ۱۳۱۴ خورشیدی فلکه غوریان احداث شد. اما بازار غوریان به خاطر جنگ و ناامنی بین مجاهدین و دولت وقت از سال ۱۳۵۷ خورشیدی تا سال ۱۳۷۱ خورشیدی به منطقه‌ی پل حاجی محمدشریف خان انتقال یافت.

پس از سال ۱۳۷۱ خورشیدی بازار غوریان رونق یافت و در حال حاضر به تعداد ۱۳۰۰ باب دکان و ۴ مارکت و ۸ پاساژ در غوریان موجود است و در این بازارها شغل‌های متفاوت و قدیمی به چشم می‌خورد.

## فهرست منابع

۱. اسفزاری، معین‌الدین محمد، روضات الجنات فی اوصاف مدینه‌الهرات، تصحیح و حواشی و تعلیقات سید محمد کاظم امام، تهران: دانشگاه، ۱۳۳۸ خورشیدی، بخش اول، ص ۳۱.
۲. بلند اخترنشتیفانی، نوراحمد، روزگار خواف از صفویه به بعد (تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی)، قم: وثوق، ۱۳۹۶ خورشیدی ص ۴۴.
۳. پویان، رسول، حاکم نشینان هرات، هرات: توانا، ۱۳۹۴ خورشیدی، ص ۲۲۰.
۴. ترکمان، اسکندر بیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، زیر نظر با تنظیم فهرست‌ها و مقدمه ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۲ خورشیدی، چاپ پنجم، جلد دوم، ص ۹۴۱.

۵. تقوایی، ویدا، آشنایی با بناهای تاریخی، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۹۱ خورشیدی، ص ۱۰۶.
۶. جلیس، حفیظ‌الله، «دیارشناسی»، ماهنامه‌ی اتفاق، سال اول، شماره‌ی ۴، سرطان ۱۳۹۲ خورشیدی، ص ۶.
۷. عظیمی، محمد عظیم، آشنایی با بناهای تاریخی افغانستان، تهران: علم و دانش، ۱۳۹۱ خورشیدی، ص ۳۰۰.
۸. فکری سلجوقی، عبدالروف، هرات‌نامه، کابل: افغانستان تایمز، ۱۳۹۰ خورشیدی، ص ۱۲۵.
۹. کام‌گار، حمیدالله، آثار غوریان، هرات: کام‌گار، ۱۳۹۶ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۲۱.
۱۰. -----، تاریخ‌نامه فوشنج، هرات: کام‌گار، ۱۴۰۰ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۱۷۴.
۱۱. خانیکوف، نیکولای ولادیمیروویچ، سفرنامه‌ی خانیکوف (گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای مرکزی)، مترجمان دکتر اقدس یغمایی، ابوالقاسم بی‌گناه، مقدمه و تعلیقات از دکتر اقدس یغمایی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ خورشیدی، ص ۱۳۵-۱۳۶.
۱۲. نعیمی، شاه محمود، افغانستان به روایتی دیگر (جغرافیای تاریخی و ماندگارهای باستانی)، کابل: افغانستان، نشر پرند، ۱۳۹۸ خورشیدی، ص ۱۷۱-۱۷۲.
۱۳. نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی، تهران: فروغی، ۱۳۴۴ خورشیدی، ج ۱، ص ۴۶۲.



غوريان، نماى ورودى به قلعه، تابستان ۱۳۹۴ خورشيدى.

غوريان، نماى عمومى بازار - شرق فلکه، تابستان ۱۳۷۴ خورشيدى.







غوریان، بخشی از بازار و دکان‌ها - محله‌ی آقاها، زمستان ۱۴۰۱ خورشیدی.

غوریان، بخشی از بازار و دکان‌ها - محله‌ی آقاها، زمستان ۱۴۰۱ خورشیدی.





غوریان، نمای عمومی از بازار و دکان‌ها - قسمت سرفلکه، تابستان ۱۳۹۲ خورشیدی.





# کوشک کهنه در یک نگاه

نویسنده: غیاث‌الدین افتخارجمشیدی

## مقدمه

یکی از شهرهای بزرگ، آبادان، خوش آب و هوا، پُر جمعیت، و نام‌دار سرزمین پهناور خراسان کهن و آریانای کبیر (ایران شرقی) هرات است. ذکر نام هرات در اوستا خود دلیل قاطعی ست بر این‌که این شهر سده‌های متمادی پیش از قیام دولت ساسانی موجود و معمور و به همین نام نیز موسوم بوده است.

هرات باستان، شهری که زبان از وصف شاهکارهای هنری‌اش عاجز است. گهواره‌ای که در بستر تحولات ژرف فرهنگی اجتماعی، بزرگ‌مردان عرصه‌ی هنر، ادب و اندیشه را مادری کرده است. شهری که شمیره دختر جمان افریدون بزرگ زن نام‌دار تاریخ، در آن دژی بنا کرد که تا امروز هر خشت‌اش مایه‌ی غرور و شکوه و جلال میراث معنوی است. شهری که در آن به دستور سلطان غیاث‌الدین غوری مسجد و منبری برای امام فخر رازی علامه‌ی مشرق‌زمین ساخته شد که امروز به عنوان پنجمین معبد بزرگ جهان اسلام، مایه‌ی افتخار افغانستان است.

یکی از شهرستان‌های هرات، شهرستان کوشک کهنه است. کوشک کهنه در شمال‌شرق شهر هرات قرار گرفته است. مرکز حکومتی آن کوگلم می‌باشد و از توابع دیرین‌سال بادغیسات بوده و تاریخی سرشار دارد. در این مقاله ضمن سفری به کوشک کهنه، به زوایای از تاریخ، فرهنگ و هنر این منطقه‌ی گم‌نام و دورافتاده‌ی هرات پرداخته‌ایم.

کلیدواژه‌ها: هرات، کوشک کهنه، کاروان‌سرای شیخ محمود، آفاق بیگم، محجوبه  
هروی.

## نگاهی مختصر به کوشک کهنه

ساحتی که اکنون کوشک می‌نامند، در روزگاران قدیم در قلمرو بادغیسات هری قرار داشت و بادغیس پاره‌ی تن هرات باستان بود. مقدسی در سده چهارم هجری، هشت شهر را جزء بادغیس دانسته است: «دهستان، کوغان‌آباد، کوف، بشت، جاداوا، کابرون، کالوون و جبل الفضة (کوه نقره)» چنان که از وضعیت جغرافیای حوالی کشک فعلی پیداست، دهستان تا کنون در بین ارملق و بند زرمست استان بادغیس موقعیت دارد. قلعه‌ی نریمان در شرق دهستان قرار دارد. کوشک رباط سنگی، کوشک کهنه و دهستان در یک حوزه و ناحیه افتاده‌اند.

در سده‌ی نهم هجری به جای کوشک، به واژه‌ی چهل دختران بر می‌خوریم که حالا یکی از روستاهای کوشک رباط سنگی به‌شمار می‌رود. کلمه‌ی کوشک شاید در سده‌های اخیر بر این ساحات اطلاق شده باشد؛ ولی خود واژه‌ی کوشک پارینگی زیادی دارد و در بیش‌تر متون تاریخی به چشم می‌خورد. به‌طور مثال در ترجمه‌ی تفسیر طبری در زمان منصور بن نوح سامانی آمده است: «مرنرود را کوشکی بود بزرگ». واژه‌ی کوشک در تعدادی از مناطق خراسان و هرات از دیرباز استعمال شده است. اصطخری در سده‌ی چهارم هجری «کوشک» را یکی از چهار شهر اسفزار معرفی کرده و در طبقات ناصری از «برکوشک که در میان فیروزکوه بوده» نام برده شده است. در کتاب اشکال‌العالم تألیف نیمه‌ی دوم سده‌ی چهارم هجری از «کوشک احنف‌الرود» ذکر به عمل آمده است. منطقه‌ای به نام سه کوشک در شمال کوه بند بادغیسات و در جنوب شرقی قادس وجود دارد. هم‌چنان ناحیتی به اسم «کوشک» در حوالی شیراز و منطقه‌ای به نام «کوشک زر» در نزدیکی اصفهان نیز موجود می‌باشد. در آثار اخیر این کلمه را به شکل (کشک) می‌نویسند که بر مبنای شواهد تاریخی نگارش آن به صورت (کوشک) صحیح‌تر است.

## تاریخچه‌ی کوشک کهنه

نام کوشک Kusk (کوشه، گوشک، پهلوی Kusk = جوسق، معر)، بنای مرتفع، قصر عالی و کاخ را می‌رساند. گفته می‌شود در روزگار پیشین در این شهرستان تاریخی و پارینه‌آبادانی وافرو دژهای استواری بوده، و موجودیت آثار دژها و قلعه‌های تاریخی و قدیمی در این منطقه، گواه این ادعا می‌باشد.

از طرفی واژه‌ی کوشک به احتمال از کشکا یا کوشکا Kushka گرفته شده باشد. کشکا یا کوشکا در زبان روسی و گوسگی در ترکمنی، شهری کوچکی است در استان ماری ترکمنستان که بندر تجارتی تورغندی (قره‌تپه) هرات با آن متصل می‌باشد. کوشک کهنه از نگاه تاریخی در یک حوزه با کوشک رباط‌سنگی واقع شده و به بادغیس پیوند دیرینه‌ی تاریخی دارد. در تقسیمات پیشین کوشک کهنه علاقه‌داری بود، ولی به حاکم‌نشین (شهرستان) ارتقا یافت و در جلسه‌ی تاریخی ۱۱ / ۱۱ / ۱۳۶۰ خورشیدی فیصله شماره‌ی ۳۲۲۸ مؤرخ ۵ / ۱۱ / ۱۳۶۰ خورشیدی کمیته‌ی اجرائیوی شورای وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان در مورد انفکاک علاقه‌داری کوشک کهنه از تشکیل استان بادغیس و الحاق آن را به تشکیل استان هرات تأیید و تصویب نمود. مراتب این تصویب که به فرمان شماره‌ی ۱۵۹۹ مؤرخ ۱۴ / ۱۱ / ۱۳۶۰ خورشیدی هیأت رئیسه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان به امضاء محترم صدر هیأت رئیسه شورای انقلابی به شورای وزیران ابلاغ گردید و موضوع در جریده رسمی نیز نشر شد.

بافت اجتماعی، ترکیب قومی و ویژگی‌های عمومی کوشک کهنه مشابه به کوشک رباط‌سنگی است. کوشک کهنه در قدیم هر چند در حوزه‌ی ترک‌نشین بود، اما ترکان با فرهنگ و مدنیت خراسانی هرات انس و الفت دیرین داشتند و خود را با آن شریک می‌دانستند. به این سبب زبان فارسی را به عنوان زبان اصلی پذیرا شدند. حالا زبان عمومی فارسی و مذهب همگانی حنیفی می‌باشد.

## موقعیت یا جایگاه جغرافیایی و مساحت

کوشک کهنه در شمال شرق شهر هرات در عرض البلد شرقی ۶۲ درجه و ۳۱ دقیقه و طول البلد شمالی ۳۴ درجه و ۵۲ دقیقه موقعیت دارد. این شهرستان در شمال با کشور ترکمنستان، در جنوب با کרוخ، در شرق با آب کمری استان بادغیس و در غرب با رباط سنگی هم سرحد است. ارتفاع این شهرستان از سطح بحر ۱۰۸۰ متر می باشد. کوشک کهنه به فاصله‌ی حدود ۱۳۰ کیلومتری شمال شرق شهر هرات موقعیت دارد. دولت آبادی مساحت کوشک کهنه را ۱۷۴۸ کیلومتر مربع دانسته است. اما این آمار صحیح به نظر نمی رسد و طبق آخرین اطلاعات به دست آمده، شهرستان کوشک کهنه، در حدود ۶۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد. مساحت کوشک کهنه از تپه‌های خاکی و سنگلاخ تشکیل یافته و مساحت سنگلاخی در پادامن جنوب شرقی دامن گسترانیده است.

### دره‌های مشهور

از معروف‌ترین دره‌های کوشک کهنه می‌توان از این دره‌ها نام گرفت: دره‌ی خواجه ملال، خوله مرغ، جبال در دامنه‌ی بند بابا، گله چقر در منطقه‌ی بند شرم که پوشیده از جنگل‌های طبیعی است.

### رودهای کوچک

رسول پویان در کتاب جغرافیای عمومی هرات می‌نگارد: در منطقه‌ی کوشک علاوه بر رود کوشک تعداد رود خورد و بزرگ نیز وجود دارد، که بیش‌تر در موسم بهار آب دارند. اما درباره‌ی موقعیت و تعداد این رودها بحث نکرده است که ما در این جا آن‌ها را ذکر می‌کنیم.

#### الف) رود تخت میرزا - کاریز زمان

این رود از دامنه‌های بند بابا سرچشمه می‌گیرد. در مسیر راه این رود پنج حلقه‌ی

کاریز نیز وجود دارد. کاریز آفاق بیگم، کاریز مخروبه، کاریز برات، کاریز کمال و کاریز یوسف. این رود از اهمیت بالای برخوردار است. آب کاریزهای مذکور بستگی به آب این رود دارد. هرگاه این رود آب داشته باشد کاریزها نیز آب فراوان دارد و اگر این رود آب نداشته و یا کم آب داشته باشد کاریزهای مذکور نیز آب ندارند. آب این رود از منبع تا به مصب از سرعت خیلی بالایی برخوردار است. روستاهایی که در مسیر این رود قرار دارند در وقت طوفانی شدن این رود خسارات زیادی را متحمل می‌شوند. طغیان این رود باعث از بین بردن زمین‌های زراعتی در مسیر این رود می‌گردد. آب این رود در قسمت بازار کهنه به دریای کشک می‌ریزد. از دره‌ی جبال و کله چغرسرازیر شده و در مسیر راه رود رباط سنگی و رود یکه درخت به آن یک جا می‌شود و پس از مشروب کردن بعضی مناطق کوشک، به خاک ترکمنستان می‌پیوندد.

#### ب) رود شرشره - جوی سلطانی

این رود از دامنه‌ی بند بابا سرچشمه گرفته و در مسیر آن روستاهای شرشره، طویله، بیدک بالا و پایین، میرها، عمله، شال باف، جوی سلطانی، ندامی، مخملی، آقا پروت و دیگران قرار دارد و اهالی این روستاها از آب آن مستفید می‌شوند.

#### ج) رود علی آباد

این رود نیز از بند بابا سرچشمه گرفته و روستاهای علی آباد و چند روستای دیگر را سیراب می‌سازد.

#### د) رود خواجه شهاب

این رود نیز از بند بابا سرچشمه گرفته و روستاهای خواجه شهاب و چند روستای دیگر را سیراب می‌سازد. در کنار این رودها، هم‌چنان در کوشک کهنه چند رود دیگر نیز قرار دارد، از جمله: رود دره‌ی جبال، رود زنده حشم، رود چشمه خوانی و دیگران.

#### آب و هوا

زیاده‌گویی نخواهد بود اگر گوئیم به‌ترین آب در سطح افغانستان مربوط کوشک کهنه



است. منابع آبی در کوشک کهنه بیش‌تر منابع طبیعی هستند. آب‌های کاریزهای کوشک کهنه آن‌قدر زلال و شیرین است که از خوردن آن سیر نمی‌شوید. در کوشک کهنه و در قسمت‌های که پیوسته و نزدیک به سفیدکوه (فیروزکوه) هستند از آب چشمه‌ها استفاده می‌کنند. از روستاها؛ روستای زیارت بابا، روستای تخت میرزا، روستای شرشره، روستای طویله‌ها، روستای شاه قبول بالا و شاه قبول پایان، حقیبل بالا و حقیبل پایان، روستای بابا همت و دیگران.

در کوشک کهنه بر علاوه از آب چشمه، از آب کاریزها نیز استفاده می‌کنند. روستای آفاق بیگم، روستای کاریز زمان اعظم و برات، روستای کاریز زمان کمال، روستای کاریز زمان یوسف از آب گوارای کاریز استفاده می‌کنند.

آب دریا نیز در کوشک کهنه قابل استفاده است. روستاهای که در دو طرف دریای کوشک واقع گردیده، از آب زلال دریای کوشک استفاده می‌کنند. روستای طبق بردار، روستای آب‌گذشت، قشلاق کنجک، قشلاق انجینیر، بازار کهنه، روستای ملایان، روستای کاریز بی‌بی، روستای اغتاش، روستای کوکلم شهید ارباب فرامرز، روستای کوکلم شهید ارباب عبدالحکیم، روستاهای خم سبز، روستای لَر سرخ، روستاهای مربوط حوزه‌ی دره‌ی جبال و دیگران.

هوای کوشک کهنه در تابستان گرم و در زمستان سرد می‌باشد. به‌ترین فصل در کوشک کهنه فصل سرسبز بهار است.

## قنات‌ها یا کاریزها

در کوشک کهنه کاریزهای فراوانی است از جمله: کاریز بی‌بی، کاریز یوسف، کاریز برات، کاریز کمال، کاریز حاجی شیرجان، کاریز آفاق بیگم، کاریز گنج آب زوری، کاریز نونصرالدین و دیگران. در بین این همه دو کاریز یا قنات نسبت به بقیه معروف می‌باشد:

۱. کاریز برات: از جمله‌ی قدیمی‌ترین کاریزهای کوشک کهنه می‌باشد. این کاریز در سمت جنوب روستای کاریز زمان برات در کنار دریای کاریز زمان موقعیت

دارد. از حفر این کاریز تاریخی دقیق در دست نیست. این کاریز دو سر نخ دارد که به استقامت‌های جنوب و جنوب غرب حفاری گردیده است. یک سر نخ آن توسط پل‌های زردآلو (چوب‌های درخت زردآلو) به اندازه‌ی بزرگ است که دست‌های یک نفر به یک‌دیگر نمی‌رسد. نخ دوم این کاریز توسط نای‌های خیلی بزرگ و محکم نای شانی شده است. در سمت شمال شرق این کاریز یک زیارت وجود دارد که به گفته ساکنین محل هراز گاهی که آب این کاریز خشک می‌شد مردم در کنار این زیارت گاو، شتر و یا گوسفند قربانی می‌کردند و در همان لحظه آب کاریز جاری می‌شد. آب این کاریز بستگی به آب دریای مجاور آن دارد. این کاریز زمین‌های قسمت غربی خود را تا به حصه‌ی کال چشمه سیراب می‌کند. در قسمت کال چشمه‌ی آب کاریز مذکور توسط یک جوی سیمانی از داخل رود گذشته و زمین‌های سمت شرق خود را سیراب می‌کند. از آب این کاریز به مقصد آبیاری زمین‌های آبی استفاده می‌شود و برعلاوه آن منبع آب آشامیدنی روستای مذکور نیز می‌باشد. از این کاریز تا روستای کاریز زمان برات و کاریز زمان اعظم که فاصله‌ای خیلی زیادی می‌باشد توسط پایپ‌ها و به کمک برنامه همبستگی ملی لوله‌کشی گردیده است. در قسمت بالایی، مابین و قسمت پایانی روستا سه ذخیره سمنتی آب ساخته شده که مردم از آب استفاده می‌کنند. قسمت بیش‌تر از روستا کاریز زمان و تمام روستا آمرآباد از نل استفاده می‌کنند که سهولت خیلی خوبی برای شان می‌باشد.

۲. کاریز آفاق بیگم: این کاریز نیز از جمله‌ی قدیمی‌ترین کاریزهای کشک به شمار می‌رود. این کاریز در قسمت جنوب غرب روستای آفاق بیگم موقعیت دارد.

## پوشش گیاهی

### ۱. جنگل‌ها (جنگل ارچه، جنگل پسته)

جنگل‌ها برای محیط زیست فواید بسیار دارد، آب و هوا را معتدل کرده و فضای حیات طبیعی و محیط زیست را صاف و مطبوع می‌سازد. از شدت گرمای تابستان

کاسته و جلوی بادهای شدید، و توفان‌های زیان‌مند و گرد و غبار را می‌گیرد. اراضی را در مقابل سیلاب‌ها مستحکم می‌کند. هم‌چنین از حاصل درختان میوه‌دار و از چوب درختان بی‌میوه‌ی جنگل‌ها استفاده‌ی بسیار صورت می‌گیرد و اهمیت اقتصادی و تجارتي دارد.

در کوشک کهنه دو جنگل طبیعی وجود دارد، نخست جنگل پسته (پسته‌لیق) و دوم جنگل ارچه (ارچه‌لیق). این جنگلات به بیش از ۲۳ هزار هکتار می‌رسد. در صورتی که شرایط جوی مناسب باشد و جنگلات ثمر داشته باشد، از پسته‌ی کشک کهنه، سالانه میلیون‌ها دالر عواید به دست می‌آید.

یکی دیگر از منابع اقتصادی این شهرستان، جنگل پسته (پسته‌لیق) است و بندر تجارتي قره‌تپه (تورغندی) نیز از کوشک کهنه زیاد دور نیست.

به دلیل موجودیت جنگل پسته (پسته‌لیق) در این منطقه، ساحه‌ی جنگلات گسترش یافته، هم‌چنان در این خطه‌ی کهن سال چراگاه‌ها و مراتع طبیعی مناسبی وجود دارد، هرچند در سالیان اخیر به سبب جنگ و ناامنی‌ها، خشکسالی‌های متواتر و نبود پلان و برنامه‌ی حمایتی و انکشافی لازم برای تقویه‌ی سکتور زراعتی، دام‌داری و مال‌داری در کوشک کهنه به رکود مواجه شده است.

الف) جنگل پسته: پسته‌لیق افغانستان از کوشک کهنه هرات آغاز و از آن جا این جنگلات به طرف شهرستان‌های آب‌کمری به شمول سنگ‌آتش، مُقَر، مرغاب، جوند و قادس بادغیس، و هم‌چنان غورماچ امتداد دارد.

در این حال مردم منطقه ادعا می‌کنند که چند دهه پیش این درختان به شکل انبوه وجود داشت، در تمام درخت‌زارها به وضوح دیده شده، علایم قطع شاخه‌ها به وضوح مشاهده شد؛ خانواده‌ی مال‌داران بومی و غیربومی در داخل جنگلات پسته‌لیق قسمت‌های از کوشک کهنه‌ی هرات سکونت اختیار نموده که برای سوخت، اعمار کلبه و چرانیدن رمه‌های مواشی مخصوصاً بز، گوسفند و شتر استفاده صورت می‌گیرد. ب) جنگل ارچه‌لیق: جنگل‌های ارچه عموماً در در کوهپایه‌ها، تپه‌ها و دره‌ها روئیده

است. جنگل ارچه لیق در قسمت بند بابا ساحه‌ی وسیعی را دربر گرفته و قسمت‌های شمالی بند بابا را زیبا ساخته است. درختان خنجک، سیاه چوب (شیرخشت)، تاخم، آهول (آول)، زلرک، ارچه، کاسول (کاسور)، بید، پده غوجه، بنوش، زیل، طاق، چنار، گز و دیگران.

## ۲. علفچرها یا مراتع

علفچرها دومین فرش گیاهی زمین کوشک کهنه است. کوشک کهنه مراتع وسیع و مناسبی برای پرورش مواشی دارد که عموم دشت‌ها، پادامن‌ها، کوهپایه‌ها و مناطق جلگه‌ای آن دامن گسترده است. علفچرهای کوشک کهنه را می‌شود به دو دسته تقسیم کرد:

اول) منطقه‌ی بیابان که از سمت شمالی بند امام شروع شده و تا سرحد ترکمنستان ادامه دارد. این منطقه‌ی وسیع بستر مناسب برای پرورش هر نوع حیوان مناسب است. مالداران هر سال برای چرانیدن اموال خود به آن جا می‌روند و بیشتر زمستان در آن جا هستند و در اوایل بهار معمولاً در ماه حمل و یاهم در ماه ثور به خاطر نبود آب برای مواشی و خود مردم کوچ می‌کنند.

دوم) دامنه‌های بند بابا که از زیارت بابا شروع تا به سرحد بادغیس ادامه دارد. این منطقه را می‌شود منطقه‌ی علفچربهاری و تابستانی نامید.

## فعالیت‌های اقتصادی مردم

اقتصاد این شهرستان عمدتاً بر محصولات زراعتی پایبند است. زراعت آن به شکل للمی بوده کم‌تراز سامان و لوازم تخنیکی و مدرن در آن به کار می‌رود. حاصلات زراعتی آن عبارت از: گندم، جو، جواری، نخود، زیره، کنجد، تربوز، خربوزه و دیگران می‌باشد. پیشه‌ی دوم مردم این دیار مال‌داری و تربیه گوسفند و بز است که از همین مدرک همه ساله گوسفند، پوست، پشم، گُرک و قروت به سایر استان‌ها و خارج کشور صادر می‌گردد. صنعت قالین بافی پیشه‌ی دیگر مردمان زحمتکش شهرستان کوشک کهنه

می باشد که بیش تر در خانه ها توسط خانم ها تهیه می گردد. البته در این اواخر صنعت قالین در کوشک کهنه کم رنگ شده است. پسته نیز یکی از پیداوار عمده ی شهرستان کوشک کهنه است که سالانه میلیون ها افغانی عاید به مردم و دولت می رساند. اگر درست توجّه دولت در این عرصه مبذول گردد. مقامات دولتی در حفظ و نگه داشت این ثروت ملی افغانستان توجّه کم تری نمایند. زیرا بیش تر مردم محل چوب سوخت ایام زمستان خویش را با قطع درختان پسته تهیه می کنند و نیز در قسمت تکثیر پسته دولت تا کنون کدام پروژه ی مشخص را روی کار نگرفته است.

## زراعت و مال داری

طبق آمار ریاست عمومی زراعت هرات، مساحت زمین های آبی کوشک کهنه ۴۸۶۷۰ جریب، للمی ۲۹۱۲۵ جریب، باغات ۶۲۵ جریب و ساحه ی جنگلات ۱۷۵۰۰ جریب تخمین شده است. هم چنان بر اساس آمار و ارقام سال ۱۳۸۱ خورشیدی ریاست زراعت استان هرات، در شهرستان کوشک کهنه به تعداد ۳۵۷۹۹ رأس گوسفند، ۲۵۲۱۰ رأس بز، ۸۰۵۳ رأس گاو، ۱۳۱۹۳ رأس مرکب (خر)، ۱۴۰۷ نفر شتر و ۴۸۵ رأس اسب وجود داشته است. در سالیان اخیر به سبب خشکسالی ها و تخریب علفچرها تعداد مواشی اندکی کاهش یافته است.

ارتفاعات سبز، دامنه های شاداب و علفچرهای کوشک کهنه برای تربیه ی مواشی مساعد است. در سابق بیش تر مردم کوشک کهنه به پرورش مال داری مشغول بودند و عاید خوبی نیز حاصل شان می گردید.

## بازی های محلی

در کوشک کهنه هنوز بازی های سنتی میان مردم جای خود را دارد. بازی های که بیش تر کودکان و یابزرگ سالان وقت های اضافی خود را با آن سپری می کنند و برخی از این بازی ها در کنار این که یک بازی و سرگرمی قدیمی اند، ورزش نیز می باشد؛ ورزشی که هزاران نفر

طرف دار دارند. خط کور، چشم فورگیرک (چشم پتکان)، کشتی پای (گوشتی پا)، کشتی دست (گوشتی دست)، کشتی کمر به کمر، توپ دنده، بوجول بازی، سنگ اندازی، غورسی «خوسی/لنگی لنگی» و ... از مهم ترین بازی های محلی کوشک کهنه اند و در میان مردم طرف دارانی دارند. از طرفی فوتبال، والیبال، دوش و پهلوانی علاقه مندان فراوانی دارد. کرکت نیز در این واخر در این شهرستان مروج شده است.

## رسم و رواج ها

رسم و رواج هایی که در طول یک سال انجام می شود قرار ذیل است:

نوروز که یکی از کهن ترین جشن های مردم آریانای کبیر بود و از هزاران سال پیش وجود دارد، در رسم و رواج های کوشکیان نیز جایگاه خود را دارد. این جشن کهن با آغاز بهار هر سال شروع می شود و مردم از آمدن نوروز خوشحال می شوند. مراسم و عنعناتی را که در نوروز بین مردم رواج دارد، قرار ذیل است:

۱. سمنک «به اصطلاح محلی سمانو»: خانم های با تجربه همراه دخترخانم های جوان به طور مشترک و یا هم به تنهایی چند روز پیش از رسیدن نوروز با کاشتن گندم داخل یک ظرف برای آماده کردن سمانو اقدام می کنند. در نخستین روز سال دور هم جمع شده و شروع به پختن سمنک می کنند و آهنگ سمنک «سمنک در جوش، ما کفچه زنیم، دیگران در خواب و ما دفچه زنیم» را می خوانند. بعد از پخته شدن سمنک، شروع به توزیع کردن سمنک نموده و به همسایه های دور و نزدیک و به خویشاوندان خود می نمایند.

۲. به ترین غذاها: در آغازین روز سال نو مردم کوشک کهنه به ترین نوع غذای را که توانایی دارند می پزند و همراه خانواده می خورند و باور دارند که تا سال دیگر پیوسته همین غذا نصیب شان می شود.

۳. خانه تکانی (خانه تکانک): قبل از رسیدن نوروز مردم شروع به خانه تکانی می کنند و به خانه های خود سرو سامان می دهند.



## عید رمضان و عید قربان

نیک‌ترین و خجسته‌ترین جشن و مراسم در بین مردم کوشک کهنه روزهای هردو عید است. خوشی و خوشحالی در هر خانه پیدا می‌شود و خنده بر لبان تک تک از مردم دیده می‌شود. رسم و رواج‌های که در روزهای عید بین مردم کوشک کهنه رایج است از این قرار اند:

روز اول بیش‌تر مردان بزرگ خانواده حمام و یا وضو گرفته و نماز صبح را به سر زیارت ادا می‌کنند و بعد از ادای نماز صبح به روح‌مردگان دعا می‌کنند و بعداً به خانه مراجعه نموده، صبحانه صرف نموده و لباس‌های نو خویش را بر تن نموده و سنت‌های پیامبر بزرگوار اسلام را به جا آورده و به طرف مسجد و یا همان عیدگاه می‌روند. بعد از ادای نماز عید همراه کسانی که به مسجد حاضر بودند و در مسیر هم قرار داشته باشند عید مبارکی نموده و به سمت زیارت می‌روند و به روح همه رفتگان اتحاف دعا می‌کنند و دو باره به خانه آمده همراه خانواده خود عید مبارکی می‌نمایند و بعد از آن به خانه‌ی بزرگ قوم خود و یا به خانه‌های که کسی وفات کرده و یا هم شهید شده می‌روند. در بعضی از روستاها مردان خانواده از طرف صبح به عیدی اقوام، خویشاوندان و همسایگان می‌روند و از طرف بعد از ظهر به خانه می‌مانند و منتظر کسانی هستند که به عیدی شان می‌آیند.

## گنج خرید و فروش مواشی و مواد خوراکه

در قسمت غربی شهرستان کوشک کهنه و در کنار رود کوشک گنج خرید و فروش مواشی و مواد خوراکه وجود دارد که در روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه مردم از بیش‌تر نقاط کوشک مواشی شان را آورده به فروش می‌رسانند و کسانی که مواشی ضرورت دارند از این گنج خریداری می‌کنند. در پهلوی خرید و فروش مواشی انواع مواد خوراکه نیز خرید و فروش می‌شود. احتیاجات مردم به بهای ارزان‌تر از دکان‌ها و فروشگاه‌ها به دست می‌آید. معامله‌گران مواشی از دیگر شهرستان‌ها و استان‌ها به این گنج آمده و مواشی

خریداری نموده و به داخل و خارج از افغانستان به فروش می‌رسانند. فصل بهار و تابستان بیش‌ترین معامله در این گنج صورت می‌گیرد. گوسفند، بز، بره، بزغاله، گاو، گوساله، شتر، اسب، مرکب و دیگران در این گنج خرید و فروش می‌شود. در سال‌های خشکسالی مردم مواشی خویش مانند اسب و شتر را به گونه‌ی کامل فروختند و فعلا در این شهرستان تعداد کمی اسب و شتر وجود دارد. در سال‌های نه چندان دور در هر روستا یک، دو الی سه گله شتر وجود داشت و بیش‌تریت خانوارها یک الی دو راس اسب داشتند اما فعلا ندارند.

### بازار و وضعیت کنونی آن

در این شهرستان دو بازار وجود دارد. بازار کوکلم (در زبان ترکی به معنی جای سبزی) که در آن بیش‌تر از ۲۰۰ دکان وجود دارد و بازار کهنه که در علاقه‌داری پیشین موقعیت دارد و در آن اضافه از ۱۵۰ دکان وجود دارد. در این بازارها، شغل‌های عطاری، بزازی، داروخانه، نانوايي، قصابی، آهن‌گری، نجاری، مستری‌خانه، موبایل‌فروشی و دیگران در سطح ابتدایی فعال است.

### آثار و بناهای تاریخی

در کوشک کهنه آثار و بناهای تاریخی بسیار کم دیده می‌شود و بیش‌تر بناها و قلعه‌ها فقط نامی از آن‌ها باقی مانده است. تخت سلطان «حسین بایقرا»، قلعه‌ی سلطان، قلعه‌ی گلریز، قلعه‌ی دخترافراسیاب، قلعه‌ی احمد، حوض سلطان و برخی مزارات تاریخی و گم‌نام از جمله مزار امام شیر سرخ، مزار خواجه قلندر، مزار آفاق بیگم، مزار پیر غیب، مزار بی بی حور و بی بی نور و مزار شیخ محمود مشهور به زیارت حضرت بابا از بناها و مزارات قدیمی کوشک کهنه است.

یکی از مزارات بسیار قدیمی کوشک قدیم یا کوشک کهنه‌ی هرات، مزار شیخ محمود مشهور به زیارت حضرت بابا است که گویا معاصر سلطان حسین بایقرا بوده است. در

کنار این مزار، دو بنای تاریخی متصل هم قرار دارند. بنای رباط و کاروان سرای قدیمی که از خشت پخته ساخته شده و از بناهای دوره‌ی تیموری به‌شمار می‌رود. این رباط و کاروان سرا با آن که تمام بی‌مهری‌ها و بی‌توجهی‌های روزگار را تجربه نموده، با آن هم تا اندازه‌ی سالم است و هنوز برای سکان مسافران خسته از سفر، جای مناسبی است. اگرچه قسمت پشت بام رباط و کاروان سرا آسیب دیده و نیاز به مرمت دارد. هم‌چنان چهار برج نگهبانی رباط نیز فروریخته؛ امید می‌رود در حفظ و مرمت آن کوشید و این یادگار گذشتگان را برای آیندگان حفظ نمود.

قلعه‌ی بُلدی از دیگر آثار تاریخی کوشک کهنه می‌باشد که در منطقه‌ی درزک موقعیت دارد. این قلعه به روی تپه‌ی سنگی مرتفع واقع است. در شمال آن رود کوشک و در شرق آن رودبار چهارده باغ جریان دارد. راه قلعه در قسمت خاکی سمت جنوب تپه بوده است. جهت‌های دیگر قلعه سنگلاخ و مرتفع است و بالا رفتن از آن بسی مشکل است. از ویرانه‌های آن پیداست که در روزگار قدیم دژ استواری بوده است. در دل این قلعه چاه ژرفناکی که ظاهراً ذخیره‌گاه آب برف و باران بوده است، وجود دارد. حفراین چاه در روزگار قدیم در آن لایه‌های سنگی کار بس دشوار بوده است.

در قسمت دیگری از خاک کوشک کهنه و در روستای عمله‌ها قلعه‌ای وجود داشت که شیرخان جمشیدی در آن جا حاکم بود. شیرخان جمشیدی مرد مبارز و سنگر بود. در زمان جنگ‌های جمشیدی‌ها با ترکمن‌ها به ترکمن‌تازی مشهور است، شیرخان جمشیدی از همان قلعه برای مقابله با ترکمن‌ها می‌پرداخت. از لحاظ نظامی این خان جمشیدی به حد کافی تجربه داشت که ترکمن‌ها از نام وی هراس داشتند. شیرخان جمشیدی مناطق بند امام تا سرحد فعلی ترکمنستان افغانستان به زور بازو از ترکمن‌ها گرفت. پیش‌تر سرحد بین افغانستان و ترکمنستان دریای کوشک کهنه بود که طرف شمال دریای کوشک مربوط ترکمنستان و طرف جنوب دریای کوشک مربوط خاک افغانستان می‌شد.

## شاعران و نویسندگان

آفاق بیگم یا آغابیکم مشهور به آقایی از شاعران نیمه‌ی دوم سده‌ی نهم و نیمه‌ی یکم سده‌ی دهم هجری قمری است. وی دختر مهرقرائی خراسانی است که پدرش در خدمت محمدخان شیبانی (۹۰۵ - ۹۱۶ ه.ق) عزت و حرمت داشته، تاریخ تولدش در دست نیست. آفاق بیگم اشعار فراوانی سروده است که متأسفانه با گذشت روزگار ناپدید گردیده، و خود را همپایه‌ی سخنوران نامی انگاشته است.

بی‌بی صفورا مشهور به محجوبه هروی فرزند مرحوم حاج ابوالقاسم منشی جمشیدی از دیگر شاعران این خطه بوده که در صبح روز جمعه اول برج جدی سال ۱۲۸۵ خورشیدی مطابق به ۱۳۲۴ هجری قمری در منطقه‌ی کوشک کهنه تولد گردید. در آن زمان کوشک مربوط به استان بادغیس بوده و بعداً جزء استان هرات گردید و بنا به گفته‌ی نویسندگان، مادر محجوبه به نام ماه‌خانم نیز از استان بادغیس بوده است. محجوبه هروی تحصیلات خود را در هرات به پایان برد و فقه و صرف و نحو و علوم ادبی و دینی را از پدرش آموخت. در خوش‌نویسی نیز دست داشت. از چهارده سالگی به سرودن اشعار پرداخت و به زودی یکی از شاعران بنام افغانستان شد. محجوبه هروی در اقسام شعر از غزل، قصیده، قطعه، رباعی، توشیح، مخمس و ذوقافیتین دست داشت و مشاعره‌هایی که با دیگر شاعران می‌کرد، معروف است. محجوبه زنی آزاده بود و بیش‌تر زندگی وی به آموزگاری گذشت. در شعر از سعدی، جامی، بیدل، زیب‌النساء و مه‌ری هروی پیروی می‌کرد. حسب حال، شکوه از زمانه، پند و اندرز، وصف دوستی و محبت و تبلیغ دانش درون‌مایه‌ی اصلی اشعار او است. از وی دیوان اشعاری با ۵۰۰۰ بیت به یادگار مانده است. سرانجام بانو محجوبه هروی به ساعت ده پیش از ظهر روز سه‌شنبه دهم ذی‌الحجه الحرام ۱۳۸۶ ه.ق مطابق با ۱۳۴۵ خورشیدی در شهر نوهرات در حالی که منتظر ختم ادای نماز عید و ذبح کردن گوسفند قربانی خود بود به اثر حمله‌ی قلبی چشم از جهان پوشید و جنازه‌اش در ساحه‌ی غربی مزار خواجه عبدالله انصاری به خاک سپرده شد. از

دیگر شاعران این خطه می‌توان از عبدالعزیز نازک، عبدالله فدا، عبدالرب دانش، صوفی گل‌نظر و دیگران را نام گرفت.

## نتیجه‌گیری

ساحتی که اکنون کوشک می‌نامند، از تپه‌های خاکی و سنگلاخ تشکیل یافته و ساحات سنگلاخی در پادامن جنوب شرقی دامن گسترانیده است. کوه‌ها و تپه‌هایی که تا اواخر بهار از بعضی قسمت‌هایش بوی برف به مشام می‌رسد و هر دره‌اش طراوت و زیبایی خاص خودش را دارد. این سرزمین در روزگاران پیشین در قلمرو بادغیسات قرار داشت و بادغیس پاره‌ی تن هرات به‌شمار می‌رفت، از لحاظ تاریخی، شهری است با قدمت تاریخی زیاد و برخی مؤرخان و جغرافیانویسان از این شهر نام برده‌اند. کوشک سابقه که در زمان ملوک الطوائفی محل اقامت جمشیدی‌ها بوده و با حملات تراکمه و دیگران مقابله‌ها می‌نموده، به کنار دریای کوشک واقع است. این منطقه‌ی هرات در اثر هجوم سپاه چنگیز ویران شد. در هنگام یورش امیر تیمور این ناحیت به خاک سیه نشست، اما در دوران اولاد تیمور بار دیگر آباد و شکوفان گردید. پس از سقوط امپراتوری بزرگ تیموریان هرات باز نواحی شمال، شمال غربی و شمال شرقی هرات، مورد تاخت و تاز از بکان و ترکمن‌ها قرار گرفت، که نزد اهالی محلی به (ترکمن تازی) مشهور است.

بیش‌تر مردم کوشک کهنه به زراعت و مال‌داری مصروفیت دارند. تعداد اندکی هم به دکان‌داری و خرید و فروش محصولات زراعتی و حیوانی سرگرم می‌باشند. از طرفی به دلیل موجودیت جنگل پسته (پسته لیق) و ارچه لیق در این منطقه، ساحه‌ی جنگلات گسترش یافته، هم چنان در این خطه‌ی کهن سال چراگاه‌ها و مراتع طبیعی مناسبی وجود دارد، هر چند در سالیان اخیر به سبب جنگ و ناامنی‌ها، خشکسالی‌های متواتر و نبود پلان و برنامه‌ی حمایتی و انکشافی لازم برای تقویه‌ی سکتور زراعتی، دام‌داری و مال‌داری در کوشک کهنه به رکود مواجه شده است.

## منابع پژوهش

۱. پویان، رسول، جغرافیای عمومی هرات، مشهد: ترانه مشهد، سال ۱۳۸۸. ص ۴۶.
۲. -----، حاکم نشینان هرات، هرات: توانا، ۱۳۹۴، ص ۲۷۲.
۳. خلیلی، خلیل الله، آثار هرات، چاپ دوم، لیتوگرافی و چاپ: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال، ۱۳۸۳.
۴. دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامه افغانستان، ج ۵، چاپ تهران، چاپ خانه عرفان، سال ۱۳۸۷ خورشیدی، ص ۱۵۲.
۵. زمچی اسفزاری، معین الدین محمد، (۱۳۳۹ خورشیدی)، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، با تصحیح، حوشی و تعلیقات سید محمد کاظم امام، بخش دوم، تهران: چاپ خانه دانشگاه، ص ۱.
۶. کام‌گار، حمیدالله، سریرگاه (پژوهشی پیرامون مراکز و پایتخت‌های تاریخی افغانستان، خراسان، آریانا)، هرات: نشر کام‌گار، ۱۳۹۹ خورشیدی، ص ۲۱۵-۲۱۶.





کوشک کهنه، کاروان‌سرای شیخ محمود، بهار ۱۴۰۰ خورشیدی.

کوشک کهنه، رباط و کاروان‌سرای شیخ محمود، بهار ۱۴۰۰ خورشیدی.







کوشک کهنه، کاروان سرای شیخ محمود، بهار ۱۴۰۰ خورشیدی.

کوشک کهنه، رباط و کاروان سرای شیخ محمود، بهار ۱۴۰۰ خورشیدی.







کوشک کهنه، رباط و کاروان سرای شیخ محمود، بهار ۱۴۰۰ خورشیدی.



کوشک کهنه، پسته‌لیق، بهار ۱۴۰۰ خورشیدی.





## أدران در تاریخ

نویسنده: مهندس فیروزاحمد سروری أدرانی

در ۱۰ کیلومتری جنوب شرق شهر هرات در مربوطات شهرستان انجیل روستایی قرار دارد که آن را أدران می‌نامند. این روستا در ساحل راست هری رود و پهلوی نوین و مقابل سیاوشان قرار دارد و خوشبختانه تا کنون به همان نام تاریخی اش معروف است. روستایی آباد و سرسبز که از آن اشخاص نیکو برخاسته‌اند. این روستا جدا از ادوان است و نباید این دو روستای تاریخی هرات را یکی دانست. زیرا ادوان و تیزان خود در گذشته از بلوکات معروف هرات بوده و بلوک ادوان شامل چند روستای خورد و بزرگ بوده است. اما روستای مورد بحث یعنی أدران یکی از روستای بلوک انجیل به شمار می‌رفته و اکنون نیز جزء روستاهای انجیل می‌باشد.

این‌که چرا این روستا را أدران می‌گویند، روایت‌های مختلفی وجود دارد. نقل است که در سال‌های قدیم از ادیان مختلف در این روستا زندگی می‌کردند و در نخست نام این روستا ادیان بوده است و اندک اندک به أدران تبدیل شده است که وجود اقوام بومی عرب در این روستا مصداق این گفته می‌تواند باشد.

کلمه‌ی أدران در فرهنگ دهخدا از قول تاج‌المصادر بیهقی به معنی چراگاه شتران تعبیر شده است. چون موقعیت این روستا در کنار رود خروشان هری رود قرار دارد، به این صورت شاید چراگاه مناسبی در سال‌های متواتر برای حیوانات بوده و از این لحاظ این روستا را أدران می‌گویند.

با توجه با منابع موجود، قدیمی‌ترین معلومات ما پیرامون أدران در حدود سال‌های



۸۳۰ ه.ق در جغرافیای حافظ ابروست که در عهد سلطنت شاهرخ میرزا فرزند تیمور در وصف هرات و قصبات خورد و کلان آن قلم فرسایی کرده، می نویسد: «بلوک انجیل عمارات و سراها و کوشک و باغات در این بلوک زیادت باشد به سبب قرب شهر و قرای مشهور این بلوک این است و این بلوک برشمال رود است، و شهر هرات داخل این بلوک است. اُدران، بزدان، جلوچه، نوین علیا و سفلی ...»

از این پس نام این روستا در تواریخ و تذکره‌ها آمده است که از آن جمله به آثار قاسم بن یوسف ابونصر هروی باید اشاره نماییم. برای شناخت مناطق بیش تر هرات می توان به کتاب رساله‌ی طریق قسمت آب قلب اثر قاسم بن یوسف ابونصر هروی و دیگر منابع مراجعه کرد. در این مجموعه به چگونگی تقسیم آب و جوی های بلوکات هرات اشاره شده و در بخش انجیل ضمن معرفی این بلوک و روستاهایش، از اُدران نیز به عنوان یک واحد مشخص آبی یاد شده است.

روستا ادران از بزرگ‌ترین و کهن‌ترین روستاهای شهرستان انجیل هرات است. طوری که در دوره‌ی معاصر حسب لزوم دید مقامات کشور این روستا به دو حصه یعنی ادران علیا و ادران سفلی تقسیم شده است.

طبق آمار آمریت قریجات شهرستان انجیل در سال ۱۴۰۱ خورشیدی این روستا به تعداد ۴۵۵۰ نفر نفوس دارد. حدود اربعه‌ی ادران قرار ذیل است: از طرف جنوب و جنوب شرق روستای ادران به هری رود وصل است که مسیر آن از شصت خواجه‌نور شروع تا روستای گرمی آباد سیاوشان گذره ادامه دارد. از طرف شمال به روستاهای کوشک اسحاق، تریاک یا تریاق، ملک شمعانی و باغ‌ماسان و از طرف غرب به روستای بُزدان علیا و سفلی و از شرق به روستای تریاق هم‌سرحد است.

روستای اُدران در طول تاریخ عرفا و شعرای زیادی را در خود جای داده است که می‌توان از بنیان‌گذار سلسله خلفای اُدرانی خلیفه میرابراهیم صاحب قتالی نام برد و هم‌چنین آرام‌گاه بزرگان زیادی نیز در آرامستان‌های این روستا است که از قدیمی‌ترین زیارتگاه‌های هرات شمرده می‌شود قرار دارد که می‌توان از بزرگانی مانند خلیفه صاحب میر عبدالباقی اُدرانی قتالی، خواجه محمد عریان، خلیفه میر محمد صدیق جان

أدرانی قتالی شاعر توانا و معاصر هرات، آقا سید عبداللطیف راضی ادرانی و تعداد زیادی از خلفای قتالی نام گرفت که شرح حال هر کدام از این بزرگان پرداخته خواهد. روستای اُدران بعد از روستای نوین علیا از مشهورترین روستاهای شهرستان انجیل به شمار می‌رود که در انتهای خیابان، یعنی روستاهای شرق انجیل موقعیت دارد. چون این روستا از لحاظ جغرافیه‌ای در کنار رود هری رود افتاده، بنائاً روستای سرسبز و شادابی است. در گذشته آثار تاریخی فراوانی نیز در این روستا موجود بوده که متأسفانه به اثر جنگ‌های خانمان سوز چند دهه‌ی گذشته یا از بین رفته و یا هم در شرف ویرانی قرار دارد. از آثار به جا مانده و مزارات قدیمی اُدران می‌توان از آرام‌گاه فیض آثار خلیفه میر عبدالباقی اُدرانی قتالی، آرام‌گاه خواجه محمد عریان، مسجد جامع تاریخی اُدران که در زمان حکومت امیر شیرعلی خان ساخته شده و ... نام گرفت. هم‌چنان بنا به گفته‌ی بزرگان منطقه در زمان‌های گذشته چندین حوض خشتی یا آب‌انبار و حمام قدیمی نیز در این روستا موجود بوده که به مرور زمان از بین رفته است. طوری که اکنون هیچ اثری از آن‌ها باقی نمانده است. در اُدران علیا یک آرام‌گاه مشهور به نام خواجه چهارشنبه می‌باشد که با کوشش زیاد موفق به کسب معلومات درباره‌ی صاحب این شخصیت نشده‌ام.

### خلیفه میر ابراهیم صاحب قتالی اُدرانی

عالم ربانی و عارف سبحانی حضرت خلیفه صاحب میر ابراهیم قتالی اُدرانی معروف به دریانوش، بن خلیفه میر سید محمد قتالی بن خلیفه میر سید محمد هاشم قتالی است که در سی و ششمین پشت به حضرت علی ابن طالب (رض) می‌رسد. از تاریخ ولادت با سعادت ایشان اطلاع دقیقی در دست نیست. هر چند محل ولادت‌شان را در منابع کوه زور گفته‌اند.

در ابتدای جوانی به هرات آمده‌اند و مصروف کسب علم شریعت و طریقت گردیده‌اند و در علم فقه، حدیث و تفسیر زبانزد عام و خاص بودند. در روستای اُدران

شهرستان انجیل مسکن گزیده و ازدوج نموده‌اند. با بیش‌تر اکرابر تصوّف زمان خود آشنا بودند. اگر چه پدر بزرگوارشان حضرت خلیفه میر سید محمد قتالی کامل و مکمل بودند و بسیاری از سالکان به صحبت‌شان اکمال یافته‌اند مانند حضرت آخند ملا گندم‌علی صاحب، لکن زمانی‌که ایشان طالب مرشد گردیده‌اند، پدر بزرگوارشان فوت نموده بودند. لذا نسبت طریقت و خلعت خلافت را از حضرت میا عبدالرحیم صاحب مجددی الف ثانی شیخ احمد سهروندی اخذ کردند و بعد از پدر بزرگوار خود مسندنشین طریقه‌ی عالی نقشبندی و مسئولیت خانقا پدر بزرگوار خویش را داشته‌اند. خلیفه صاحب بسی مجاهدات نموده و در ریاضات شاقه کشیدند و در تجربه و تفرید یگانه‌ی زمان خود بودند و از بس که از بحر معرفت حاشا می‌دید ایشان را دریانوش می‌گفتند. در زمان خود خدمات زیادی را برای امت اسلامی نموده بودند و خانقا یا لنگری ایجاد کرده بودند و هرکسی که به صحبت این مرشد طریقت آشنا می‌شد، دست به دامن ایشان می‌زد و مرید خلیفه صاحب می‌گردید. چنان‌چه نقل است که روزی پادشاه وقت به اُدران آمده بود جهت دیدار و زیارت خلیفه صاحب و مبلغ زیادی را برای خرج لنگر مقرر فرموده بود، اما خلیفه صاحب قبول ننمودند. سرانجام حضرت خلیفه صاحب مدت شصت سال را در تربیت مریدان و دل‌باختگان عرفان اسلامی سپرده نمودند و بان‌دای حق لبیک گفته، از دار فانی به دار باقی شتافته‌اند و مرقد مبارک‌شان در اُدران واقع است و زیارتگاه مردم محل و اهالی انجیل می‌باشد.

### حضرت خلیفه صاحب میر عبدالباقی جان مشهور به پیر اُدرانی

شیخ‌العالم و عارف فانی‌الباقی خلیفه میر عبدالباقی اُدرانی قتالی بن مرشد کامل و عارف عالم حضرت خلیفه میر ابراهیم صاحب قتالی اُدرانی می‌باشد. ایشان در سال ۱۲۱۹ هـ.ق در روستای اُدران انجیل دیده به جهان هستی گشوده‌اند. تعلیمات دینی خود را نزد پدر بزرگوارشان که از عرفای معروف زمان خود بودند فراگرفتند و در علم شریعت و طریقت اکمال گزیده‌اند و دارای اوصاف فروانی گردیده، چنان‌که مشهور به پیر اُدرانی بودند.

خوارق عادت‌شان بسیار است که در این مختصر نمی‌گنجد. حضرت خلیفه صاحب به دلجویی درویشان و برآوردن حاجات مسلمین و عبادت حضرت منان و تربیت مریدان بسی اهتمام داشته، عمری به سر بردند و سرانجام این ستاره تابناک طریقت و عرفان اسلامی در ۱۲۹۲ هـ.ق در زمان سلطنت امیرشیرعلی خان دارفانی را وداع گفته‌اند و در روستای اُدران کنار آرام‌گاه پدر بزرگوارشان به خاک سپرده شده‌اند و زیارت ایشان تا حال بین سالکان و صوفیان روزگار به نام پیر اُدرانی معروف است.

ملا عبدالرحمان شاعر متخلص به عاشق هروی پسر ملا ابوبکر رشید تسلیم حوض کرباسی که ملک الشعراى وقت خود بود و در اواسط سده‌ی سیزدهم هـ.ق متولد و در سال ۱۳۰۷ هـ.ق درگذشت و در کרוخ در زیارت درویش قاسم به خاک سپرده شد، نظر به اخلاصی که به جناب خلیفه صاحب داشت ابیات ذیل را در وصف ایشان سروده است.

ز مضمون اذا جا الاجل مفهوم می‌گردد  
 که نتواند کسی پیچد سراز جیب قضا این جا  
 ز سوگ فانی باقی که شبهش نیست در گیتی  
 دل از هستی پرداز و مکن چون و چرا این جا  
 بقا بالله عبدالباقی آن پیر به حق رهبر  
 که در القاب سید بود و هم فخرالوری این جا  
 خهی خضر مسیحا دم که وقت غرق عادت‌ها  
 ز انفاس خوش خود ساختی دارالشفای این جا  
 دعای حور، من وجه قبول افتاد چون گفتش  
 مرا آن جا رساند یا تورا خواند خدا این جا  
 (بود جایش جوار رحمت حق) بهر تار ریخش  
 حساب اندر جمل کن تا بیابی مدعا این جا

۱۲۹۲ هـ.ق

## خواجه محمد عریان

در جنوب شرق آرامگاه خلفایی قتالی اُدرانی در میان جنگل انبوه از درختان آرامگاه کوچک و با سنگ دست‌نویسی قدیمی وجود دارد که آن را ساکنان اُدران زیارتگاه خواجه محمد عریان می‌گویند. هر چند از احوال و شرح حالات این بزرگوار معلوماتی در دست نیست، اما بنا به قول بزرگان روستا که آن‌ها هم از بزرگان دیگر نقل می‌کنند، چنین است که در زمان‌های قدیم صوفی ژولیده‌حالی در اُدران زندگی می‌کرده که از مال و اموال دنیا هیچ نداشته و شب و روز عبادت حضرت حق را می‌نموده و در اُدران وفات نموده است و این آرامگاه ایشان است. تا حال چندین مرتبه این آرامگاه بازسازی شده، اما در اثر حوادث از بین رفته است. طوری که در حال حاضر فقط یک آرامگاه کوچک با سنگ دست‌نویس تاریخی و یک درخت بزرگ باقی مانده است. مردم روستای اُدران و روستاهای هم‌جوار به این آرامگاه اخلاص زیاد دارند و در روزهای خاص جهت زیارت کردن جمع می‌شوند.

## خلیفه میرمحمد صدیق اُدرانی قتالی

خلیفه مولانا میرمحمد صدیق اُدرانی فرزند خلیفه میرعبدالباقی صاحب قتالی اُدرانی در سال ۱۲۶۶ ه.ق در روستای اُدران زاده شده است. از جوانی در آموختن علم و دانش علاقه فراوان داشته، طوری که به زودترین فرصت زبانزد عام و خاص گردیده و در علم ظاهر و باطن و در طریق تجرید و تفرید یگانه‌ی زمان بود. خوارق عادت این بزرگ مرد بسیار است، طوری که یکی از مخلصان آن را جمع‌آوری کرده و در حدود ۲۰۰ ورق است.

مردم هرات و اطراف آن به این بزرگوار احترام و اخلاص خاص داشته‌اند. در سفر حج با بیش‌تر اکابر تصوف روزگار خود ملاقات نموده و با طریقه‌های قادریه، چشتیه و سهرودیه ممتاز شدند و مریدان زیادی از ایشان کسب فیض نموده‌اند. سرانجام این ستاره تابناک عرفان اسلامی در سال ۱۳۳۰ ه.ق در روستای نوین علیا که هم‌جوار



روستای اُدران در دو کیلومتری شمال شرق آن موقعیت دارد وفات یافت و در سه منطقه یعنی اُدران، نوین و کورت سیاوشان فعلی برای ایشان آرام‌گاهی کردند و اهالی این مناطق با یک دیگر منازعه کردند و اگر تلاش سربازان وقت نبود کار به مقاتله می‌کشید و سرانجام به حکم قاضی شریعت و علماء در وسط ناژوستان و در روستای نوین علیاء در جنوب شرق هرات از مربوطات شهرستان کنونی انجیل وی را دفن نمودند.

در سال ۱۳۲۵ هـ.ق که امیر حبیب‌الله خان در هرات شرف ورود یافت، به ایشان اخلاص زیاد و مقدار زیادی را جهت لنگر مقرر نمود. اما حضرت خلیفه قبول ننمودند، مگر پوستین سموری جهت یادآوری گذشتگان بود. سلسله خلفای نوین بعد فوت خلیفه صاحب شروع شد و تا مسند خلافت در این روستا ادامه دارد و بعد از فوت خلیفه صاحب اهالی هرات و دیگر مناطق کشور به زیارت ایشان اخلاص فراوانی داشته چنان‌که روستای نوین در بین مردم هرات به نوین خلیفه صاحب مشهور می‌باشد.

### سید عبدالله جان عاصی

میر خلیفه سید عبدالله جان قتالی حسینی اُدرانی متخلص به سید و عاصی فرزند الحاج خلیفه سید مرتضی بوده و از این طریق به سلطان العارفین سید ابراهیم قتالی و میر سید علی همدانی می‌رسد. آقا سید عبدالله در سال ۱۲۷۹ هـ.ق در روستای اُدران متولد شد.

از ۱۸ سالگی به سرودن شعر آغاز نموده، همه اشعارش عرفانی بوده و بیش از ۲۰۰۰ بیت به اضافه دیگر نوشته نیز از وی موجود است. در سن ۲۵ سالگی جانشین پدر در طریقه‌ی نقشبندیه شد. سید عبدالله جان عاصی به تاریخ ۲۷ رمضان ۱۳۴۲ هـ.ق درگذشت و در روستای اُدران به خاک سپرده شد.

نمونه‌ی شعرش:

طوطی باغ ملکوتیم ما  
نطق کنان رو به بلا آمدیم

شوق و محبت از یاد رفت  
حسرتا از مهر جدا آمدیم  
مست ز خود رفته و حیران شدیم  
بین که چسان بی سرو پا آمدیم  
قسمت ما زنج و مصیبت شده  
تا به همین دار فنا آمدیم  
در دل ما نیست هوای بهشت  
در طلب وصل لقا آمدیم

### سید عبداللطیف راضی قتالی اُدرانی

الحاج مولوی سید عبداللطیف متخلص به راضی فرزند ارشد عالم ربانی و عارف بزرگوار خلیفه میر سید عبدالله جان اُدرانی ولد الحاج میر سید مرتضی مرشد طریقه‌ی عالیہ نقشبندیہ شریف و صاحب دیوان اشعار عرفانی از دودمان سلطان العارفین حضرت میر سید ابراهیم قتالی که آرام‌گاهش در کوه زور واقع است، می‌باشد. محمد علم غواص تولد راضی را سال ۱۳۱۸ خورشیدی نوشته اما در مجموعه‌ی اشعار عشق و عرفان اثر راضی، سال تولدش در سال ۱۳۳۱ خورشیدی در روستای اُدران واقع حومه‌ی شرقی هرات مربوط به شهرستان انجیل ثبت است، وی علوم متداول را از قبیل صرف، نحو، تفسیر، حدیث، فقه، منطق و معانی تا حدی نزد پدر خود و استادان دیگر فرا گرفته، بعد در مدرسه‌ی فخرالمدارس به تحصیلات رسمی ادامه داده و از صنف دوازدهم آن مدرسه، در سال ۱۳۵۰ خورشیدی فارغ گردیده، و نظر به لزوم دید مقامات ذیصلاح در مدرسه‌ی عالی فخرالمدارس به حیث استاد مضامین تفسیر، حدیث، فقه و لسان در آن مقرر شده و به مدت ۱۵ سال به حیث مدرس و استاد آن مدرسه ایفای وظیفه نموده است و از آن تاریخ به بعد تا حال در مدرسه‌ی دارالعلوم جامع تدریس می‌نماید.

راضی به مطالعه‌ی اشعار عارفان پیشین مانند مولانا و کلیات غزل‌های ظهیر

فاریابی و سعدی و حافظ و جامی علاقه داشته، قواعد عروض را نیز آموخته و سپس به سخن سرایی پرداخته، مقالات و اشعار او در روزنامه‌ی اتفاق اسلام و مجله هرات و مجله‌ی ژوندون، هفت قلم، اورنگ هشتم و دیگر جراید کشور نشر شده است.

دیوان آثار نظم‌ی خود را مرتب ساخته، محتوای بیش از دو هزار بیت مطالب اخلاقی، اجتماعی و عرفانی است. از مهم‌ترین آثارش می‌توان از این‌ها نام گرفت: گزیده‌ای از اشعارش تحت عنوان عشق و عرفان، دلیل السالکین من کلام سید المرسلین ترجمه و توضیح بخشی از احادیث پیغمبر اسلام (ص) و مطالب دیگر که در دو نوبت منتشر شده است، مشهورترین فقه‌ها محدثین و راویان حدیث در افغانستان از تاریخ ۱۰۰ ه.ق الی ۱۰۱۴ ه.ق، حکایات جالب و سودمند شامل یک صد موضوع، اسرار زندگی بعضی از حیوانات و پرندگان حکمت اعضاء و حل حرمت آن‌ها در مذاهب مختلف، قرآن بیان‌کننده‌ی اسرار آفرینش در گذشته و آینده‌ی جهان، ارشادات دینی اخلاقی و اجتماعی شامل دو صد موضوع، رساله‌ای تحت عنوان قرآن‌شناسی در اصول تفسیر، سیرت حضرت رسول خدا (ص) از ولادت الی بعثت و از بعثت الی هجرت و از هجرت الی رحلت تحت عنوان (جهان در انتظار یک رهبر جدید)، گل‌های معرفت در موضوعات مختلف، از هر چمن گلی، از پیام‌ها و فرامین آسمانی، از تربیت یافتگان مکتب اسلام، روش‌های خداشناسی در جهان‌بینی اسلام و دیگران. وی همیشه آرزو دارد به وطن و مردم خود خدمات اجتماعی و فرهنگی زیاده‌تری انجام دهد. در خاتمه با آوردن چند غزل از راضی‌قتالی اُدرانی این نوشته را به پایان می‌رسانم.

عشق هر جا جلوه کرد ویران کند معمارها	موج دریا کی گذارد از بنا دیوارها
مستمندان را علاجی نیست جز عجز و نیاز	ناله‌ها شاید گشاید عقده‌ای دشوارها
از طبیبان دردمار اچاره جستن مشکل است	راست بشنوسخ کن این نسخه از بازارها
عقل افلاطون به حیرانی است از رمزدلم	فکر عیسی کشف گرداند به ما اسرارها
زلف‌ها بر عارض جانان پریشان بهره‌چییست	تا به دام آرند دل‌ها را به هریک تارها
در پسی پشت افعی از گیسوان افکنده‌اند	تا قفا بینان خورند هر لحظه زخم از مارها

در بساط زهد زاهد ترک تقوا می‌کند  
گر ببیند طره‌ات را بگسلد زناها  
گر می می آمده پیر مغان زد آتشی  
سوخت راضی هم چو خس از تابش آن ناراها

\*\*\*

جان به بزم تو عجب بی سروپا می‌رقصد  
از فروغ رخ خورشید تو ای شاهد جمع  
دوره‌ای حلقه‌ی دلدار مرا جمع ملک  
با پیری بین که جدا، حور جدا می‌رقصد  
در چمن از طرب نکه‌ت زلفین دو تا  
گل جدا، لاله جدا، سرو جدا می‌رقصد  
از نسیمی که سرزلف به عالم داده است  
ناهِه تار جدا، مشک جدا، می‌رقصد  
تا پریشان نشود خاطره ما یار جدا  
غمزه و عشوه جدا، جلوه جدا می‌رقصد  
راضی از شوق رخت رقص جدایی دارد  
همچنان شیخ جدا، شاب جدا می‌رقصد

\*\*\*

دل به عشق غم یار است که چون فرهادم  
جدول چرخ و فلاطون خرد هم نشناخت  
آه از این ناله که از فوق سما برشده رفت  
هر دم از چرخ فلک می‌گذرد فریادم  
ای به زلف تو قسم باد ترا ای مه من  
کوکبم را که ز مادر به چه طالع زادم  
دیدم آخر که مرا فکر تو سودایی کرد  
سوختم ز آتش شوقی که چنین بربادم  
گوئیا دور زحل تا ابد بخت من است  
که به بوسی و کناری بکنی دل شادم  
مردمک یک قدمک می‌طلبت زود بیا  
محو محوم که برفت هر دو جهان از یادم  
آن جگرگوشه به من گوشه‌ای چشمی نکند  
گر قدم در حرم وصل دمی نهادم  
چشمه‌ای چشم من از خون دل آمده به جوش  
نقد این جان حقیرم به قدومت دارم  
مردم خیره نظر کرده عجب بنیادم  
راضی افتاده به دام سرزلف تو که گفت  
اندرین موج به طوفان دوام افتادم  
آه از این شوخ که زین قید نکرد آزادم

\*\*\*

از گل و لاله ز رویت چمنی ساخته‌اند  
زان لب لعل عقیقی یمنی ساخته‌اند

مه و خورشید و فلک آمده در مرکز حسن  
شکرو قند نبات و می ناب آب حیات  
تا چو منصور مرا بر سرداری بکشند  
نرسد دست هوس تا به مراد دل ما  
گل روی تو شگفته است به گلزار بهار  
حسن تو دل می برد از راضی بیچاره همه وقت

\*\*\*

بنشستند به هم انجمنی ساخته‌اند  
به بهای همه از جان ثمنی ساخته‌اند  
زان سر طره و گیسو رسنی ساخته‌اند  
زلف پر پیچ تو را برهمنی ساخته‌اند  
بلبلان را به چمن زان وطنی ساخته‌اند  
قصه از توست که از آن سخنی ساخته‌اند

باشد به دلم شوق و تمنای معارف  
علم و ادب و حب وطن عزت و تمکین  
از جهل فرومانده به وادی هلاکت  
طالب شوی از شوق شب و روز به کوشش  
عقل و خرد آن جاست برودری دانش  
خواهی اگر از آب خضر جرعه بنوشی  
این خاک ادب خیز هری در همه ادوار  
چون جامی و رازی به برش تربیه گشته  
جز راستی و یک دلی و مهر و عطوفت  
واصل به حقیقت شود انسان مجازی  
از جهل و خرافات بشر را برهاند  
راضی ز همه سود جهان دست بشسته  
از غیر حدیث همه افسانه شنیدیم  
در مجلس عرفان که سخن از توهمی رفت  
کردیم سراغی که بیایم نشانی  
اسرار معانی نه به تعلیم و تعلم

خواهم که کنم سیر به صحرای معارف  
ظاهر بود از شوکت و سیمای معارف  
آن را که به دل نیست تولای معارف  
گر فهم کنی نکته و معنای معارف  
تا این که شوی معرکه آرای معارف  
کن نوش تو یک جرعه زمینای معارف  
هم‌واره بود مرجع و مأوای معارف  
روشن بود از هر یکی دنیای معارف  
نبود به خدا مقصد و معنای معارف  
گر نوش کند قطره ز دریای معارف  
تمکین و بزرگی مزایای معارف  
تا نقش دل او شده سودای معارف  
حرف از لب هر هرزه و دیوانه شنیدیم  
رازی که نگنجد به کتب خانه شنیدیم  
آواز دراز در می‌خانه شنیدیم  
بی نقش خط از صفوت جانانه شنیدیم



تابرق رخت شمع برافروخت به مجلس از عشق تو ما حالت پروانه شنیدیم  
راضی مگراز محمل لیلی خبری است! شور جرس از جانب ویرانه شنیدیم

### منابع پژوهش

۱ ابونصر هروی، قاسم بن یوسف، (۱۳۴۷ خورشیدی)، رساله‌ی طریق قسمت آب  
قلب، مقدمه - تحشیه - تصحیح و تعلیق مایل هروی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران،  
ص ۲۰.

۲ حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله، (۱۳۴۹ خورشیدی)، جغرافیای حافظ ابرو  
(قسمت ربع خراسان - هرات)، به کوشش مایل هروی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران،  
ص ۱۸.

۳ راضی قتالی ادرانی، الحاج مولوی سید عبداللطیف، عشق و عرفان (گزیده‌ای از  
چند اثر شعری)، هرات: احراری، ۱۳۹۰ خورشیدی.

۴ رستمی، محمد ظاهر، کاج‌ها هنوز ایستاده‌اند (تذکره‌ی شعرای سده ۱۳ و ۱۴  
حوزه‌ی ادبی هرات)، به اهتمام آصف رحمانی (پارسی)، هرات: بنیاد شهید احمدشاه  
مسعود، ۱۳۸۷ خورشیدی، ص ۴۲۰.

۵ غواص، محمد علم، سخن‌سرایان هرات (در سده چهاردهم)، هرات: احراری،  
۱۳۹۶ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۲۳۱ - ۲۳۲.

۶ واعظ هروی، امیر سید عبدالله، رساله‌ی مزارات هرات (حصه سوم) تألیف  
آخندزاده ملا محمد صدیق هروی، به تصحیح، حواشی و تعلیقات فکری سلجوقی،  
کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۴۵ خورشیدی، بخش تعلیقات، ص ۱۶۰.



انجیل، روستای اُدران، ایوان و آرام‌گاه خلیفه میر عبدالباقی صاحب مشهور به ادرانی، زمستان ۱۴۰۱ خورشیدی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَنَا وَإِنَّا لَنَحْنُ فَخْرُهُ  
وَالصَّابِرُونَ وَالسَّالِمِينَ مُحَمَّدِينَ  
وَالصَّابِرِينَ وَالصَّالِحِينَ وَالصَّالِحِينَ

وَالصَّابِرِينَ وَالصَّالِحِينَ وَالصَّالِحِينَ  
وَالصَّابِرِينَ وَالصَّالِحِينَ وَالصَّالِحِينَ  
وَالصَّابِرِينَ وَالصَّالِحِينَ وَالصَّالِحِينَ

سرور رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم باعث بر جمع نمون بسدر رساله پند ایست

پیر ادراقی چنان که ای بر است همان الله لی بها عن الآفات

خوارق عادات کثیر البرکات و فتوحات سر اسر سعادت حضرت قبله امجدان و از ایام طهور

تا این حیات از حضرت قطب علی الحق فلیقه محمد صلی الله علیه و سلم سرور بن حضرت خلیفه

میر عبد باقی ادراقی نور اسد مرقد بن حضرت شیخ میر ابراهیم ادراقی غاب الله

مرقد بشیر حضرت سلطان ابراهیم قال جملته قولی علیه از فکور و انماش دیده و شنیده

از آباء و اجداد خود؛ محقق معتقد فانه ان فیض میان بودند بحسبشان رسیده



بی طاعت ایمنی و در پیشوی خود کعبه و دره کایا سب می شدند در  
 سینه پیکار سه صد سی هجری نبوی صلی الله علیه و سلم و علی الله و صبیحه و سلم  
 بجان فانی راه دل نمود که بسزای بر او دانی آتصال نمودند انکافه و انا الیه  
 را چون بقدر انقوت بنا بر همینست <sup>بیتان</sup> حضرت غریبی مسجد جامع و قاضی  
 که در ایام بیات خود وجهه فقیران و حاجب نران و نما جان بدید قریه  
 نوزین بیکر انجیل ساخته بودند. قون گردید که علامه اکثر اکثر الانوار ایشان جلایه  
 نام و وقت که کتبی مراد است زایرین اسلام است یکی محمد بن نوید  
 و کتبی به حضور علما صلی الله علیه و سلم وقت التجامی نمودند که هرگاه شخصی  
 بنامها که حسیب احمد در علاقه بیات رفته خوارق عادات کوشش کرد  
 حضرت خلیفه صاحب کمال میرد در این از ایشان نام بی عالم دشمنی  
 و صادق و حق شناس در کمال صدق جو یا شده و رساله ساخته  
 شود که بیامین همه عالمه اولیا و الله و توجه صاحبان کشف  
 استبانه و تیمنا و تبرکات الفسراض او در هر ملک و دیار  
 برای اهل اسلام یادگار بماند بنا بر آن جامع القول عاری العقول  
 اقول عمات امت حضرت سید الانس و الجنان علی بن عبد المطلب  
 ابن سید غلام ابن شاه نور ذریه حضرت شیخ بلج تیرانی پشاور می و کس  
 که خود فقیر کثیر التقیه مخلص معتقد فاکر نشینان <sup>استان</sup> فیض بنیان حضرت خلیفه  
 نوز الله مرقد بودم بنا بخاطر داشت و امید واری برادران دینی خود بد  
 همیزده سال سعی بلوغ نموده و در اطراف و علاقه بیات گردش

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 اللهم صل علی محمد و آل محمد  
 و اعلم ان فی هذا کتاب  
 فی بعض احوال  
 و عیال  
 و عیال  
 و عیال

نسخه ای از مجموعه خوارق عادات خلیفه میر محمد صدیق ادرانی قتالی، برگ دوم.





## غرچستان تاریخی

نویسنده: فضل‌الحق فایق

غرچستان تاریخی یکی از مناطق مهم و باستانی می‌باشد. در ادوار مختلف دارای شکوه و عظمت فراوان بوده طوری که کشور ما در جنگ‌های ایران و توران پیش از اسلام و رویارویی قدرت‌های متخاصم و یا همسویی که در دوره‌ی اسلامی پیرامون شکست یا توسعه حکومت‌ها صورت گرفته، سبب تغییرات نظام‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی گردید، مردم در جنگ و صلح تأثیر فزاینده داشتند و برای رشد و انکشاف جامعه خویش با ایفای نقش تمدن‌آفرینی در قرون متمادی کار و فعالیت نمودند و در هر برهه از تحرک و تلاش لازم دریغ نوزیدند. در گذشته‌ها مناطق خشک و بایر و همواری‌ها نسبت به وسایل محدود که در دسترس بشر قرار داشت چندان مورد توجه نبود، بلکه بیش‌تر هسته‌ای قدرت و برنامه‌های انکشاف و پیشرفت در کنار رودها و داخل دره‌های سرسبز و وادی‌های خرم و شاداب آفریده می‌شد. هم‌چنان به عنوان دژ مستحکم در برابر حملات دشمن نیز استفاده می‌گردید. جغرافیای مناسب در عرصه‌ی رشد زراعت و مال‌داری و محل شکار حیوانات در زندگی انسان‌ها بود. به این ملحوظ دره‌های غور و غرچستان و رودهای معروف که وجود دارد موقعیت بالندگی و زاینده‌گی بوده صدها آثار باستانی در قله‌های مرتفع، کنار رودها و در دل صخره‌های این سرزمین تا هنوز خودنمایی می‌کند که هرکدام روایت‌گریک تاریخ ماندگار و عظمت با شکوه از حضور با معنی باشندگان این مرز و بوم در سده‌های پیش از اسلام و بعد از اسلام می‌باشد.

غرچستان از حضور حکومت‌های محلی و تا ظهور امپراتوری‌های بزرگ را در ادوار مختلف تجربه نموده، همیشه محلی برای تقویت و پایه‌گذاری قدرت‌های کلان بوده است. مقاومت مردم آزاده‌ی این مناطق را در برابر تهاجم تورانیان، دولت یونان باختری، عمال ظالم دولت‌های اموی و عباسی، سپاهیان چنگیز و تیمور، در بسیار از نقاط جهان ضرب‌المثل ساخته بود. چنان‌چه شهرهای مشهور و تاریخی‌که نمونه‌ی از محل ایستادگی و نماد شجاعت و سرسپردگی بود در لا به لای متون کهن از آن‌ها یاد گردیده است. مانند این‌که شهر بلیکان، بزرگ‌ترین مرکز تمدن غرچستان و یکی از جاهای نشیمن شاران غرچستان پیشا اسلامی و بعد از آن بوده است. به قول شهنامه‌پژوه ایرانی خالقی مطلق، پور دستان رستم پهلوان از این جا به سوی شهر سمنگان به عزم شکار راهی می‌شود و سرانجام در رازگاه تهمینه دخت زیبای سمنگانی می‌رسد با هم وصلت پیدا می‌کنند و سهراب از دامن او متولد می‌شود. هم چنان در مجمل‌التواریخ و القصص تألیف (۵۲۰ ه.ق) چنین یادآور می‌شود: «و پادشاه غور رستم زال به عهد خویش، از رتبیل جدا کرد و پادشاهش را و زمین را غور لقب نهادند و پادشاه غرچستان را شار خوانند، و پادشاه بامیان را شین [شیر] گویند و این استان‌ها رستم را بود...». (مجم‌التواریخ و القصص، ۱۳۸۳: ۴۲۲).

شهرزاوله و زاوه‌کوه یکی از جاهای تاریخی گم‌نامی است که در قلب غرچستان در ساحل راست مرورود (مرغاب) در وسط مناطق ماغ و چهارسده موقعیت دارد. به خاطر اهمیتی که این کوه‌ها داشت در حدود‌العالم به نام کوه‌های فلاخریاد گردیده است. این شهری که در حمله چنگیزیان به خاک مبدل شد روزگاری به بالندگی و سربلندی ملت آریایی بسترسازی می‌کرد و تا زمان حمله‌ی خون‌آشام چنگیزیکی از محورهای تمدنی غور و غرچستان به شمار می‌آمد که از آن جا آثار فراوان به دست آمده است. این شهر در سلسله کوه شیران غرچستان که تا هنوز قصر بزرگ به نام شیر غرچستان به ارتفاع چهل متر در بلندای پای بیشه موجود است و در دو طرف آن دو کتیبه‌ی سنگی نا خوانده نیز وجود دارد و تصاویر سنگی به چشم می‌خورد که جهت عدم تحقیق تخنیکی، دور از دسترس پژوهش‌گران باقی مانده است. از کنار مرورود تا مرتفع‌ترین

صخره سنگ‌ها از داخل آن‌ها راهی ساخته شده بود که به سوی قصر شیر بالا می‌رفت و تا هنوز آثار آن وجود دارد و چهل و یک زینه سنگی به مشاهده می‌رسد. این همه نشان از تمدن بزرگ پیش از اسلام می‌باشد. این موقعیت در نزدیکی‌های شهر سورمین و جریان بالای بلیکان باستانی قرار دارد و صدها نمونه از آثار ماندگار جهان بشری در آن به چشم دیده می‌شود. هم‌چنان راه‌های از وسط سنگ‌ها توسط چوب‌های کوبیده شده ساخته شده که به سمت بالای صخره سنگ‌ها می‌گذرد طوری که سده‌ها یکی پی دیگر تغییر می‌کنند. این راه‌های حیرت‌آور هنوز محل عبور و مرور باشندگان غرچستان می‌باشد و از چشم انداز انسانی باور نکردنی خواهد بود.

شهر تالقان که به قول لسترنیج در چیچکتو قرار دارد اما در جغرافیای عمومی فاریاب و منابع مردمی ساحه‌ی در مرکز شهرستان قیصار را محل تالقان تاریخی می‌دانند. شهرگوند، در وسط مناطق شوپچ و لفر واقع گردیده دارای آبشارهای طبیعی و آثار قدیمی زیاد می‌باشد. به قول مردم محل و باور نگارنده پیش‌تر این منطق با ساحات شهرستان جوند امروزی یکی بوده و مرکزیت اصلی همین شهرگوند بوده است. بعد از آمدن اعراب، به علت نبودن «گ» در زبان عربی «گ» به «ج» تبدیل گردیده و «گوند»، «جوند» شده است. تا این‌که در سال‌های ۱۳۴۰ - ۱۳۴۲ خورشیدی افغانستان به استان‌ها و شهرستان‌های مختلف تقسیم شد. این مناطق به دو حصه بخش گردید، قسمتی به نام شهرستان جوند مربوط استان بادغیس قرار گرفت و محل باستانی «گوند» به وسط شوپچ و لفرای استان غور به همان نام قدیمی خود باقی ماند. از این‌که شوپچ یکی از مناطق مهم غرچستان می‌باشد و تا هنوز در میان مردم به غرچستان معروف است. در دوره‌ی جدید امارت اسلامی شوپچ تحت عنوان «الفاروق»، به حیث شهرستان پیشنهاد گردید. به خاطر این‌که نام غرچستان تاریخی در یکی از این مناطق احیا گردد، نگارنده با تعداد از فرهنگیان استان غور پیشنهادی مبنی بر نام‌گذاری شهرستان شوپچ به غرچستان به مقامات محلی امارت اسلامی ارایه شد، اما نام عمومی شهرستان روی بعضی مشکلات تخنیکی تغییر ننمود ولی مرکز شهرستان به نام غرچستان نام‌گذاری و تأیید شد.

غرجستان طبق منابع تاریخی پیش از اسلام و بعد از اسلام ساحه‌ی حاکمیت حکومت‌های مختلف و محل زایش تمدن‌ها بوده است. به همین خاطر جغرافیای سیاسی آن نظریه موقعیت استراتژیکی زمان همواره در حال تغییر بوده است. درباره‌ی این‌که حدود اربعه آن کجاها را در بر می‌گرفت با نظر داشت حاکمیت‌های مختلف نیز در حال دگرگونی قرار داشته، چنان‌چه حوزه‌های جغرافیایی نیز در طول تاریخ گاهی در حال گسترش بوده‌اند و گاهی هم رو به کاهش قرار داشته‌اند. به استناد از منابع تاریخی، محدوده غرجستان از کناره‌های شهرستان کרוخ هرات و شهرستان چشت که به نام دروازه غرجستان یاد گردیده شروع می‌شود، مناطق قادس و جوند، غورماچ به قول برخی مؤرخین مرغاب به شمول قلعه‌ی فیوار و شهرسنجد بادغیس تا قسمت‌های اندخوی، قیصار، آلمار، لولاش، بندر، دره شاخ گزویوان، دولت‌آباد، درزاب، ماغ استان فاریاب، بلخاب، قلعه شهر، چراس و دیگر بخش‌های سرپل و تمام مناطق شهرستان مرغاب، چارسده، الله‌یار، شوپچ، غلمین استان غور و کناره‌های مرورود تا امتداد سفیدکوه و ساحل شمالی هری‌رود را در بر می‌گرفت.

غرجستان در قرون وسطی از شهرت زیادی برخوردار بود. بر اساس منابع تاریخی در کناره‌های دریای مرغاب (مرورود) انواع درختان مثمر و غیر مثمر و باغ‌های مشهور وجود داشت که در حال حاضر هم بعضی از آن باغ‌ها رشد کرده و افزایش یافته است، اما برخی‌ها از بین رفته‌اند. قرار تحقیقاتی که در ساحه انجام داده‌ام، در حال حاضر در مربوطات شهرستان مرغاب استان غور، چارسده، بندر و جوند آثاری از باغ‌های دوران غرجستان کهن وجود دارد و حتی روایاتی که به افسانه تبدیل شده تا هنوز بین مردم موجود می‌باشد. در طی مقالات مفصل دیگر درباره‌ی باغ‌های تاریخی غرجستان که نقش زنان در غرس و پرورش آن‌ها نیز برجسته است بیان خواهم کرد.

در غرجستان تاریخی بحث فرهنگ و علوم جایگاه بارز داشته، مدارس و مساجد زیادی اعمار گردیده بود که زنان و مردان بسیاری صاحب دانش و تفکر بوده‌اند و برای ایجاد مدارس و مساجد زحمات فراوان را متحمل شده‌اند. مثلاً: مدرسه‌ی شاه مشهد که توسط ماه ملک دختر سلطان غیاث‌الدین غوری با هنر اسلامی و سبک ویژه‌ی

معماری غوری‌ها در بادغیس اعمار گردید. مدارس دیگری مانند مدرسه‌ی امام هیصم نیشاپوری، مدارس در کوهستانات سرپل امروزی و خواجه مدرسه و دیگران نیز از عمده‌ترین کانون‌های علمی آن جا بوده‌اند.

### غرجستان در منابع معتبر تاریخی

هر چند نسبت به داشتن دره‌ها و کوه‌های دشوارگذر و راه‌های تُند و باریک در بیش‌تر مناطق غرجستان به آسانی زمینه دسترسی مؤرخین و جغرافیانگاران مُیسر نگردیده، حضورشان در این مناطق کم‌تر اتفاق افتاده و نتوانستند حقایق تاریخی و گنجینه‌های پنهان این دژهای تسخیرناپذیر را کشف و برملا سازند. در پهلوهای غرجستان تاریخی شهرهای مهم آریانای کهن و خراسان اسلامی مانند: بلخ، مرو، هرات، بامیان، غور و سیستان قرار داشت که در تغییر نظام‌ها، مردان و زنان زیادی از همین دره‌ها برخاستند، شهکاری آفریدند و انقلاب‌های بزرگ را رهبری نمودند.

غرجستان به قول احمدعلی کهزاد مفهوم خاص و عام دارد اَوّلی معین و دومی عمومی و مبهم می‌باشد که مناطق زیادی را در برداشته است و به صورت خاص در بین شمال غور، شرق هرات و غرب اندخوی مناطقی مانند چهارسده و پنج‌سده و دیگران را در برمی‌گیرد که چهارسده شامل خَفْک، فلاخور، مَلْمَنج و مَرغاب می‌شود و پنج‌سده مرکب از دره‌های فیاق، لَفرا، سرتور، کودیان و یولن‌تاغ است که قسمتی از آن مربوط استان‌های بادغیس و فاریاب می‌باشد. علاوه از آن باید گفت که غرجستان یکی از مناطق مهم مربوط شمال غور تاریخی است که آن جا تا فعلاً بیش‌تر آن مناطق به همین نام شناخته می‌شود. غرجستان از شمال شرق کرخ هرات یعنی مناطق قادس، جوند و... الی مناطق شمال غرب بامیان، سرپل و وادی مرو رود یا مرغاب را در برمی‌گرفت.

پروفیسور نعمان نعمت‌اف در زبان روسی راجع به غرجستان نوشته‌ای دارد که توسط داکتر لقمان بایمت‌اوف برگردان شده، چنین می‌نویسد: «در بالای آب مرغاب، در طرف غربی گوزگان (جوزجان) استان کوهستانی غرج وجود داشت که دارای دو شهر مهم



پیشین و شورمین بود. در سده دهم میلادی در محل تلاقی شاخ آب های رودخانه‌ی مرغاب، شهر مرورود با روستایش در غرچستان واقع می‌شد. حاکمان غرچستان عنوان «شیر» داشتند. در ناحیه‌ی شرق حوزه‌ی مرغاب، در وادی رودخانه قلعه‌ی ولی، شهر تلکن (مراد از تلکن شاید بلیکان باشد). جای گرفته بود که متاع‌های پشمین آن شهرتی عظیم داشت». برخی تاریخ‌نگاران سده‌های اخیر عبارت از شهر مرورود بالا مرغاب را دانسه‌اند به هر حال طبق نظریه‌ی پروفیسور نعمان نعمت‌اوف، مرورود نیز از شهرهای غرچستان به‌شمار می‌آید.

در حدودالعالم مقدمه بارتولد در رابطه به قلمرو گوزگان (جوزجان) می‌نویسد: «آن وقت‌ها نفوذ شه‌ریاران گوزگان به طرف شمال تا رودآمر رسیده بود و به طرف جنوب سلطه آن‌ها را بزرگان ایالت کوهستانی غرچستان و غور می‌پذیرفت. حصه‌ای از غرچستان را «غرچستان گوزگان» می‌نامیدند و به‌طور مستقیم تحت اداره امیر گوزگان بود. شهرهای سرحدی این امیرشهرهای تالقان بود و در محل قلعه ولی و رباط کروان در قسمت علیای هری رود واقع بود. در حصه‌ای مرغاب بالای گوزگان با شه‌ریار بست (کنار رود هلمند) سرحد مشترک داشت. از این‌جا می‌توانیم چنین نتیجه‌گیری کنیم که نزدیک به تمام حصه ایالت غور، مطیع امیر بست بود». (حدودالعالم، من‌المشرق الی‌المغرب ۱۳۹۹: ۳۴). علاوه باید کرد که در زمان سامانیان و غزنویان در قسمت‌های مناطق مرکزی کشور که جانب شمالی سفیدکوه پشت سر بامیان و جریان مرورود مربوط غرچستان بود. مناطقی که بیش‌تر در گذشته‌ها و بعدی‌ها ساحه‌ی غور تا با میان به‌شمار می‌رفت، مدتی تحت قلم‌رو حاکمیت بست قرار داشت.

اصطخری چنین گوید: (غرچ‌الشار از نظر جغرافیای غرچستان با دو شهر بامشن جغرافیای ارمنی: ابژن) و شومان متعلق است به فیروزکوه امروز. شاره‌ها تیولدارهای وفادار سامانی بودند، بعدها به محمود بیعت کردند. (حدودالعالم، ۱۳۹۹: ۳۱۵). اگر دقیقاً این قول را معتبر بدانیم و شهر شورمین یا شومان را مربوط فیروزکوه فعلی به‌شمار آوریم، بر اساس روایت آمر حبیب‌الله خان، از روستای کنداخ، در سال‌های گذشته آثار قدیمی و بازار که در زیر توده‌های خاک قرار داشت کشف گردید. یک جوره لباس

زنانه ناسوز و برخی جنس‌های دیگر از منطقه‌ی «سرمی» با سکه‌های دوره‌ی اسلامی به دست آمد. سرمی، مربوط فیاق شویچ و در ساحل چپ رود مرغاب (مرورود) واقع است. به احتمال قوی شهر سورمین همین سرمی کنونی بوده باشد. زیرا یکی از موقعیت‌های تاریخی و در امتداد رود مرو (مرغاب) قرار دارد.

در حدودالعالم حواشی مینورسکی چنین آمده: «رباط کروان دورترین نقطه‌ای سرحد گوزگانان به طرف شرق است. از طرف مقابل اگر بگیریم، این جا انتهای جنوب غرب این علاقه را (از طرف غرچستان) نشان می‌دهد (معهدا یادداشت ملحقه ۴۷) را ببینید (حدودالعالم ۱۳۹۹: ۳۲۸). در بیش‌تر منابع رباط کروان را نزدیکی سرچشمه‌های هری رود ذکر نموده و از نقطه‌های سرحدی جوزجان به شمار آورده که ممکن بین قلعه‌ی شهر (قلعه‌ی شار) غرچستان، و شهرستان مرغاب غور و یا میان چراس و بلخاب قرار خواهد داشت. هرچند نام کرمان شهرستان لعل که به سرچشمه هری رود نزدیک است و در گذشته‌ها مربوط حکومت غوری‌ها بوده و قلعه‌ای نیز آن جا داشته، به احتمالی نیز عبارت از رباط کروان همین باشد.

در روضة‌الصفاء درباره‌ی این‌که غرچستان تا بعدی‌ها در همین مناطق گفته می‌شد چنین آمده است: «شاه طهماسب صفوی در راه خراسان از فرار عبیدالله خان ازبک استحضار یافته، در بیست و دوم شهر جمادی‌الثانیه سال نهصد و سی و نه (۹۳۹ هـ. / دسامبر ۱۴۳۲ م) به عزم یورش ماوراءالنهر از شهر بدر آمده [هرات]... آوازی یورش او شورش در بلاد ازبکیه در انداخت و حسین خان شاملو و منتشا سلطان و بعضی امرا به تسخیر غرچستان تشمّر نمودند و در عین تعاهد و تعاقد به تدمیر مخالفان پرداختند، استان غرچستان را مسخر ساختند.

گرچه استان کوهستانی در قسمت بالایی مرغاب در نزدیکی مرورود، [می‌باشد] که به آن غرچستان نیز گفته‌اند». (فرحت، ۱۳۹۴: ۱۵۴).

در تاریخ‌نامه‌ی هرات، نام غرچستان در ردیف مناطق غور، فیروزکوه، فاریاب و... آمده است: «پادشاه منکوخان فرمان فرمود... تا یرلیغ نوشتند... که امرا و ملوک خراسان... و بدور عامه‌ی ایران بدانند... ملک شمس‌الدین کرت را که از دودمان

بزرگواریست و از خاندان نام‌داری و چون آبا و اجداد خود را بر طریق مستقیم حسن روش می‌کند... به ملکی شهره‌رات و توابع آن چون جام و باخرز و کوسویه و خره و فوشنج و آزاب و تولک و غور و فیروزکوه و غرجستان و فاریاب و مرجق تا آب آموی... زمام حل و عقد و قبض و بسط این ولایات مذکوره را در کف کفایت و ید اهتمام او نهادیم تا به حسن رای و رأی و رؤیت و یمن همت و نهمت این مواضع را آبادان گرداند» (سیفی هروی، ۱۳۸۵: ۲۰۱-۲۰۳).

حدودالعالم در جای که از دریاها بحث می‌کند درباره‌ی منشأ رود مرو (مرغاب) چنین می‌گوید: «و دیگر رود مرو است، از حد میان کوزکانان (جوزجان) و غور از حد غرچستان بکشاید و بریشین بگذرد میان دره ببرز و بر مرو رود دز حنف و لوکرو برکدر و کیزنک بگذرد و به مرورسد و اندر کشت‌های مرو به کار شود». (حدودالعالم ۱۳۹۹: ۵۸۱).

غرچستان ناحیتیست قصبه‌ی او بشین است، مهتر این ناحیت را شار خوانند. جای بسیار غله و کشت و برز و آبادانست و همه کوهست و مردمان این ناحیت مردمانی اند سلیم و نی بذو شبانان اند و برزیکر». (حدودالعالم ۱۳۹۹: ۶۱۰). شهرآبشین غرچستان ممکن در قسمت‌های بندر قرار داشته باشد و طوری که در منابع تاریخی ذکر گردیده، من با بزرگان آن جا مصاحبه نمودم و کتاب‌های در آن مناطق نوشته شده به دست آوردم. به همین خاطر اذعان باید کرد این مورد بیش‌تر در آن جا صدق می‌نماید. زیرا این موقعیت نزدیکی شهر بلیکان است و آثار فراوان نیز وجود دارد و از مرورود به فاصله‌ی هشت کیلومتر در ساحل راست و بالای آن قرار دارد.

جوزجانی در طبقات ناصری ضمن یادآوری از فتوحات سلطان علاءالدین چنین می‌گوید: «و از تولک روی به فتوح غرچستان آورد... و صحن رودبار مرغاب و قلاع، در تصرف او آمد» (جوزجانی، ج ۱: ۳۴۹). «سلطان سیف‌الدین چون ممالک پدر را ضبط کرد... روی به دفع فساد غز نهاد و به حدود غرچستان و به استان قادس آمد و از آن جا روی به رودبار مرو نهاد». (طبقات ناصری: ۳۵۲).

در حدودالعالم از غرچستان در ذیل عنوان کوزکانان چنین یاد شده است: «کوزکانان ناحیتیست آبادان و بانعمت بسیار و با داد و عدل و ایمن و این ناحیتیست کی مشرق

او حدود بلخ است و تخارستان تا به حدود بامیان و جنوب وی آخر حدود غور است و حد بست و مغرب وی حدود غرجستانست و قصبه‌ی بشین است تا به حدود مرو...» (حدودالعالم، ۱۳۹۹: ۶۱۱). اگر در این نوشته حدودالعالم بیش‌تر توجه صورت گیرد ساحه‌ی غرچستان را تا حدود بشین و مرو ذکر نموده است.

در جای دیگر حدودالعالم از خراسان نام برده شده و غرچستان را در شمالی‌ترین نقطه‌ی خراسان یاد کرده است: «ناحیت‌یست [خراسان] کی مشرق وی هندوستانست و جنوب وی بیابان سند است و بیابان کرمان و مغرب وی حدود هریست و شمال وی حدود غرچستان...». (حدودالعالم، ۱۳۹۹: ۶۱۵).

لسترینج، در جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی درباره‌ی غرچستان چنین می‌نویسد: «در خاور بادغیس، جایی که رود مرغاب سرچشمه می‌گیرد، ناحیه‌ای کوهستانی است که جغرافیایانویسان قدیم عرب آن را «غرچ‌الشار» نامیده‌اند. پادشاه آن ناحیه موسوم بود به «شار» و به قول مقدسی کلمه‌ی غرچ در زبان اهالی آن ناحیه به معنی کوهستان و بنا بر این غرچ‌الشار به معنی کوهستان پادشاه است. اما در اواخر قرون وسطی آن ناحیه را غرچستان می‌گفتند و در شرح جنگ‌های مغول نیز به همین اسم ذکر گردیده است. یاقوت گوید غرچستان غالباً به صورت غرچستان و غرستان نوشته می‌شود و اغلب با غورستان که ناحیه‌ای در خاور غرچستان است اشتباه می‌گردد. (لسترینج، ۱۳۸۶: ۴۴۲).

در کتاب دارالضرب‌های ایران چنین آمده: «غرچستان ناحیه بود در مشرق بادغیس که اعراب آن را غرچستان می‌نامیدند. این ناحیه در گذشته قسمتی از کشور بزرگی به نام غرجه بود، در سال‌های ۶۱ تا ۶۲۰۹ ه.ق. به تسخیر مغول‌ها درآمد و از بین رفت. ولی ظاهراً تا اواخر عصر ایلخانیان نام از این سرزمین در بین بوده چون بارتولد در این باره مطالبی را از نزهةالقلوب نقل می‌کند، که در ترجمه دبیرسیاقتی فقط از غرجه یاد شده است. به هر حال پس از اواخر ایلخانیان دیگر نامی از غرچستان و شهرهای آن مانند بشین و شرمین در متون نیامده است. در این سرزمین معدن طلا هم وجود داشته که در زمان ملک سنجر سلجوقی از آن بهره‌برداری می‌شده، ولی هزینه استخراج آن با

درآمدش برابر بوده و در نتیجه کار ادامه نیافته است». (عقیلی، ۱۳۷۷: ۲۶۷-۲۶۸)، معدن که حتی تا امروز طور غیرقانونی از آن در محل سه کوه مرغاب و جنوب ماغ قرار دارد. در همین سال‌های نزدیک به صورت دوام‌دار از آن استفاده گرفته می‌شود.

غبار، در کتاب خود افغانستان در مسیر تاریخ در بیان حمله‌ی غزها در غرچستان و شهادت سلطان سیف‌الدین سوری چنین می‌گوید: «غزها دولت سلجوقی خراسان را درهم شکسته و تا نواحی غور و غزنه و غرچستان تاخته بودند. سیف‌الدین به دفاع برخاست و در سال ۱۱۶۲ به استقامت مرورالرود (مرغاب) و غرچستان حرکت کرد». (غبار، ۱۳۹۰، ج ۱، ص: ۲۴۲).

حواشی مینورسکی در حدودالعالم دو شهر مهم غرچستان را به نام‌های ایژن و شومان ذکر می‌کند که شومان عبارت از شورمین یا شرمین می‌باشد. هم‌چنان لسترنیج، شرق‌شناس شهیر انگلیسی در تحقیقاتی که از منابع معتبر انجام داده در جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی در نقشه‌ی شماره (۸) از سرچشمه‌ی دریای مرغاب و امتداد آن بحث می‌کند. وی شورمین را به حد فاصل شمالی هری رود قرار داده که آب مرغاب بعد از این‌که، از دو دره‌ی مرغاب غور با هم یک جا می‌شوند با امتداد محدودی آب شورمین نیز از سمت جنوب غربی، برخاسته در داخل دره به آن می‌پیوندد.

یاقوت حموی از دو شهر غرچستان به نام‌های سنجد و بیوار نام می‌برد. به نقل یکی از اهالی آن جا می‌گوید که این دو شهر در کوهستان واقع‌اند ولی به محل آن‌ها اشاره نکرده است. (لسترنیج، ۱۳۸۶: ۴۲۲). در جای دیگری درباره‌ی غرچستان می‌گوید: «غرچستان هی ولایه، هرات فی غربی‌ها، والگور فی شرقی‌ها و مرودالروز عن شمالی‌ها».

اما باید گفت، بیوار (فیوار یا پیوار)، در منطقه‌ی قادس استان بادغیس قرار دارد و طبقات ناصری از آن ذکر نموده و قلعه‌ی پیوار مشهور است و روبه‌روی قلعه‌ی نریمان (نره‌تو، کالیوین) که مربوط قلعه‌نو بادغیس می‌باشد واقع گردیده است و سنجد هم به احتمال قوی در نزدیکی فیوار موقعیت داشته است.

کالیوین، که یکی از قلعه‌های مشهور غور و غرچستان است در اسناد تاریخی‌ای



که از عهد غوری‌ها در منطقه‌ی غلمین مربوط غور فعلی و غرچستان تاریخی در ۳۵ کیلومتری شمال شهر فیروزکوه پیدا شده، درباره‌ی مفتی مولانا قاضی امام اوحدالدین، رضی‌الاسلام معزالشرف می‌نویسد: «که خداوند ملک‌الامرا عز بصره و از آن مقالات بسیار می‌رفت، زمستان به حضرت کالیون رفته بود». (برگ‌های از یک فصل یا اسناد تاریخی غور، ۱۳۸۸: ۳۹).

ریوشاران که یکی از مناطق مهم در زمان غوری‌ها بوده است و از جلال‌الدین ریوشاری وزیر سلطان غیاث‌الدین نام برده شده در حدود العالم آن را مربوط غرچستان دانسته است: «ریوشاران که آن ناحیتیست بزرگ و بسیار نعمت و مردمان جنگی و از غرچستان گوزگانان است و بعضی از آب‌های مرو از این ناحیت روذ و اندر وی معدن زراست و مهتران این ناحیت از مهتران اطراف کوزکانند و مقاطعه به ملک کوزکانان دهند. درمشان از دو ناحیتیست یکی از بست و دیگری از گوزکانان این بریوشاران بیوسته است و از این ناحیت آب‌ها بروذ و به آب‌ها یوشاران یکی شود و روذ مرو از این آب‌هاست و مهتران این ناحیت را درمشی شاه خوانند.» (حدود العالم ۶۱۲: ۱۳۹۹).

بر اساس تذکار حدود العالم و تحقیقات جدید که درباره‌ی جغرافیای غرچستان صورت گرفته نشان می‌دهد که ریوشاران و درمشان از مناطق مهم غرچستان بوده‌اند که ساحات ماغ، قلعه‌ی شهر (قلعه‌ی شار)، مناطق مرغاب تا چراس و مناطق سرپل و فاریاب را در بر می‌گرفت و ممکن در سالیان مختلف بر اثر روی کار آمدن حکومت‌ها تغییرات در حوزه‌ی سیاسی آن پدید می‌آمد. چنان‌چه در ازمنه‌ی پیش از اسلام و تا اوایل دوره‌ی اسلامی، در زیر سیطره حکومت شاران غرچستان بیش‌تر مناطق ما بین غور و بلخ تا کناره‌های بادغیس و امتداد مرو قرار داشت. اما در زمان سامانیان، آل فریغون، غزنویان، غوریان و سایر حکومت‌های بعد از آن‌ها در جغرافیای سیاسی این مناطق تغییرات کم و بیش ایجاد گردید.

در جغرافیای حافظ ابرو در ذیل یادآوری از آب مرغاب، چنین می‌نویسد: «منبع آن کوهستان جرزوان (گرزوان) است و بعد از آن به غرچستان درآید و غرچستان کوهستان سخت است و این آب در میانه‌ی آن کوه می‌رود... و چون از غرچستان بیرون آید به

شمال بادغیس گذرد، از شرق به غرب، مایل به شمال، (حافظ ابرو، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۶۷). در غرجستان درغاله‌ها است از بالای کوه که سر درغاله است تا پایان که به رود مرغاب می‌رسد، چشمه سارهاست... درخت جوز بسیار بود و در ته‌ی مرغاب درخت انجیر بسیار بود» (حافظ ابرو، ۱۳۴۹: ۳۶)

در تاریخ افغانستان بعد از اسلام در یادکرد از کوست خراسان به قول موسی خورنی مؤرخ ارمنی سده‌ی پنجم میلادی چنین آمده: «به قول همین مؤلف کوست خراسان را از همدان و کومش تا مروروت (مرو رود) و هرو و کاتاشان (هرات و پوشنگ) بژین (افشین غرجستان) تا لکان (تالقان)، گوزگان... شیر بامیکان (بامیان)، می‌داند». (حبیبی، عبدالحی ۱۳۸۶: ۱۴۱).

ابوالفضل بیهقی، می‌نویسد: «روز سه شنبه ملطفه‌ی نایب برید هرات و بادغیس و غرجستان رسید که داوود ترکمان با چهارهزار سوار ساخته، از راه رباط رزن و غور و سیاه‌کوه قصد غزنین کرد» (بیهقی، ۱۳۸۹: ۴۵). «پیاده با تنی چند از یاران به قصبه‌ی غرجستان رسیدم روز آدینه شانزدهم ماه رمضان. امیر چون آن جا رسیده بود، مقام کرد، دو روز... نماز دیگر برداشتیم و راه غور گرفتیم و امیر نیز بر اثر ما نیم شب برداشت» (همان: ۵۷۴). «و از غرجستان بر راه رباط بزوی و جبال هرات، جانب غور... آمدیم و از آن جا [غور] بدین رباط آمدیم که برشش منزلی غزنین است».

در جای دیگر روضة الجنات فی اوصاف مدینه‌الهرات چنین بیان می‌نماید: «جمال‌الدین محمد سام و اختیارالدین و جمعی اتفاق کردند که تا بوجای خبر شود خود را [از هرات] در قلاع غرجستان اندازند.» (اسفزاری، ۱۳۳۸: ۸۲)

چون جواب به بوجای رسید، در خشم شد و قاصد به اسفزار و فراه و سجستان و شافلان و تولک و غرجستان دوانید و ملوک و کلانتران را طلب کرد. «منصب قضای بلده هرات با تمامی ولایات چون فوشنج و... آزاب [آزو] و تولک و هرات رود و فیروزکوه و غرجستان و جرزوان [گرزوان]... به مولانا صدرالدین مفوض فرمودیم» (همان: ۴۶۲). در ممالک مسالک، غرجستان را در ردیف شهرهای خراسان قرار می‌دهد و در جای دیگر این کتاب راجع به شهرهای آن می‌گوید: «غرج‌الشار دو شهرند. یکی از آن

را نشین می خوانند و دیگری را سورمین، و ایشان هر دو در بزرگی نزدیک یک دیگراند و مقام سلطان ازین هر دو شهر بیرون می باشد و ملکی که او را «شار» می خوانند و این ممالک را به وی نسبت می کنند در کوهی مقام دارد که آن را بلیکان می خوانند و در این هر دو شهر آب روان و درختان فراوان می باشد و از شهر نشین برنج بسیار مرتفع می شود. چنان که در آفاق از آن حمل می کنند، و از سورمین مویز در نواحی و اطراف حمل می افتد و از [نشین از طرف شرقی آن. تا] دزه مرورود یک منزل بریک راه است از طرف شرقی آن و از نشین تا سورمین از طرف جنوب یک منزل و آن در کوه موضوع است» (اصطخری، ۱۳۵۸: ۲۸۶).

غور و غرجستان از گذشته های دور تا کنون در ردیف یک دیگر قرار داشته و سرزمین مشترک بوده اند، چنان چه در تاریخ مغول آمده: «سال بعد یعنی در ۶۹۹ موقعی که غازان سرگرم لشکرکشی و جنگ در شام بود، طایفه ای از مغولان جغتایی که از مدتی پیش برغور و غرجستان و حوالی هرات و سیستان استیلا یافته بودند، یک تومان لشکر به عزم غارت به این صوب روانه کردند...» (عباس اقبال آشتیانی، ۱۳۸۷: ۴۰۹).

در جای دیگری آمده: «جنگ امیر مسعود با ملک حسین کرت در ۷۴۳ - بعد از تسخیر خراسان و جرجان امیر مسعود و شیخ جوری به عزم تسخیر هرات و استخلاص بلاد غرجستان و جبل که در تصرف ملک حسین کرت بود حرکت کردند...» (همان، ۱۳۸۷: ۴۷۹).

در جغرافیای تاریخی ایران، در جای که از راه های بین هری رود و رود مرغاب یاد می شود، موقعیت غرچستان را چنین وانمود می نماید: «راهی که از سرچشمه های مرغاب و شهرهای غرچستان شروع می شود و از آبادی کروخ که هنوز برجاست (شمال شرقی هرات) می گذرد. کوهستان که آب ریز میان هری رود و شبکه ی مرغاب را تشکیل می دهد در روزگار باستان پیروپامیسوس می نامیدند...» (ویلهم بارتلد، ۱۳۷۷: ۶۰).

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب چنین یاد می کند: «غرجه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صط و عرض از خط استوالوم استانیست و قریب پنجاه پاره دیه

از توابع آن است و بآب و هوا مانند استان غور، ربع بلخ، و طخارستان و ختلان و بامیان». در تاریخ احمدشاهی از دره شوپج غرچستان که توسط امارت اسلامی به حیث شهرستان منظور گردیده و تا هنوز مردم محل آن منطقه را غرچستان می‌نامند چنین یاد گردیده است: «با نیازخان جمشیدی ... رایت مخالفت و نفاق در سمت غرچستان برافراختند. آن شیربیشه‌ی خلافت بلند پایگی و هزبر عرصه‌ی سلطنت... را از راه بادغیس روانه‌ی غرچستان فرمودند. حاجی کریم دادخان حسب فرمان واجب‌الاذعان به سمت غرچستان شتافته و قابوی جدال و قتال نیافته و ناچار در لنگرپسر عتاب خان لنگر توقف انداخته، اراده‌ی آشتی نمودن و از در صلح درآمدن در خاطر مصمم ساخت. پادشاه والاگهر، حسن خان عمله باشی و محمدخان تایمنی و جعفرخان و درمان خان مغول و فرض علی خان هزاره و الف خان غوری را با چندی از بهادران طایفه‌ی قبچاق و زوری... روانه‌ی آن سمت فرمودند. مشارالیه‌م... علم عزیمت افراخته و از طرف بالا، به سرکوهستان غرچستان... بر سر آن‌ها رفته و در دره‌ی شوپج به مخالفان دچار گشته آغاز رزم و پیکار نمودند» (حسینی جامی، ۱۳۸۶: ۵۷۹، ۵۸۰).

## شاران و شیران

مستوفی در تاریخ‌گزیده درباره‌ی مخالفت ابونصر شار با سلطان محمود چنین می‌نویسد: «در آن وقت حکام غرچستان را شار می‌خواندند و ابونصر شار غرجه بود. با سلطان محمود مخالفت کرد. سلطان لشکر به جنگ او فرستاد و او را اسیر گردانید و امان داد و املاک او بخريد و او در خدمت سلطان بود تا متوفی شد. (مستوفی، ۱۳۸۷: ۳۹۳).

مقدسی می‌گوید: «غرچ به معنی کوه است و شار به معنی شاه؛ پس معنی آن کوهستان شاه است ولی عوام آن را غرچستان می‌خوانند. (احسن التقاسیم، ۴۵۱). هم‌چنان در قسمت ضمایم حدود العالم کلمه‌ی شار را القاب ملوک بامیان، غرچستان و ختل می‌داند: «در این جا ماده شار همان چیزی است که در القاب ملوک بامیان، غرچستان و ختل آمده و مارکوارت در کتاب مذکور ص ۹۲ صورت ساده شده کلمه‌ی

خشاثریه فرس قدیم می‌داند». (حدودالعالم ضمایم، ۱۳۹۹: ۷۰۰).

در جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی آمده: «شار، پادشاه غرجستان، در نزد اعراب معروف بود به ملک‌الغرجه. در سده‌ی چهارم غرجستان استانی غنی بود و ده مسجد جامع در شهرهای مختلف آن وجود داشت. دو شهر عمده غرجستان «آبشین» و «شورمین» نام داشت که محل صحیح آن‌ها معلوم نیست. آبشین (افشین، آبشین) به فاصله‌ی یک تیررس در ساحل شرقی مرغاب علیا و به مسافت چهار منزل بالای مرورود واقع بود. اطراف آن را باغ‌های قشنگ فرا گرفته بود و برنج فراوان از آن جا به بلخ صادر می‌گردید و قلعه‌ای مستحکم و یک مسجد جامع داشت. شرمین (سرمین) در کوهستانی به فاصله‌ی چهار فرسخ در جنوب آبشین و به همین فاصله نسبت به کرخ در شمال خاوری هرات قرار داشت. از این شهر مویز بسیار به تمام نقاط مجاور صادر می‌گردید. امیر آن سرزمین که گفتیم موسوم به «شار» بود در هیچ یک از این نقاط اقامت نداشت، بلکه اقامت‌گاه وی ده‌کده‌ای بزرگ بود در کوهستانی موسوم به بلیکان یا (بلیکان). یاقوت از دو شهر دیگر غرجستان به نام سنجد و بیوار نیز نام برده به نقل از یکی از اهالی آن محل گوید این دو شهر در کوهستان واقع‌اند، ولی به محل آن‌ها اشاره نکرده است». (لسترنیج، ۱۳۸۶: ۴۴۲ و ۴۴۳).

در جای دیگر همین کتاب آمده: «و از غرچ‌شار که بلاد کوهستانی است، نمد و گلیم و غاشیه و مخده و جامه‌دان صادر می‌گردید. اسب و استر بسیار خوب نیز در آن جا پرورش می‌یافت و طلا هم در آن نواحی یافت می‌شد». (همان، ۱۳۸۶: ۴۵۶).

در غرچستان تاریخی صادرات محصولات محلی فراوان وجود داشته که بر غنای زندگی مرفه باشندگان و رشد سطح اقتصادی‌شان مؤثر بوده است.

گردیزی در زین‌الخبار می‌نویسد: «و اندر سنه ثلث و اربعمائه غرجستان را بکشاد و شارشاه غرجستان را بیاورد و بند کرد و به شهر مستنگ فرستاد». (گردیزی، ۱۳۸۴: ۲۶۰).

در ترجمه تاریخ یمنی چنین آمده است: «پادشاهان غرچستان را در اصطلاح اهل آن بقعه شار خوانند. چنان‌که خان ترکان را ورای هندوان را و قیصر رومیان را. و استان غرچستان شار ابونصر داشت تا پسر او محمدشاه، بحد مردی رسید و به قوت شباب



و مساعدت اصحاب و اتراب بر ملک مستولی شد و پدر منزوی گشت و مملکت بدو باز گذاشت و به مطالعت کتب و مجالست اهل ادب پرداخت و به لذت علم از لذات ملک و شهوات دنیا قناعت نمود و حضرت او منبع فضایل و منتجع افاضل بود، و هنروان جهان و محنت زدگان روزگار درگاه او را مقصد آمال و امانی و کعبه مطالب مباحی ساخته بودند و از اقطار و اکناف عالم روی فرا او کرده و همه به نجاع مقصود و رواج مطلوب رسیده». (عتبی، ۱۳۴۵: ۳۲۳).

غرجستان ناحیتیست قصبه‌ی او بشین است. مهتر این ناحیت را شار خوانند. جای بسیار غله و کشت و برز و آبادانست و همه کوهست و مردمان این ناحیت مردمان اند سلیم و نی بذو شبانان اند و برزیکر (حدود العالم ۱۳۹۹: ۶۱۰).

شار و شیر هر دو به مفهوم شاهان یا شهر می‌باشد و تقریباً این دو سلسله، پیش از اسلام و بعد از آن، در ساحات بامیان و غرجستان حکومت کرده‌اند. شیران بامیان و شاران غرجستان در ماخذ اسلامی شهرت به سزایی دارند. جغرافیانگاران عرب، بین بادغیس و سرپل و آغاز تا امتداد رودخانه‌ی معروف مرغاب (مرواب، مرورود) را به نام «غرج‌الشار» یاد کرده‌اند. این اسم ترکیب یافته از دو کلمه‌ی «غرج» یا «غرج» و «شار» است. به اتفاق مؤرخان، لقب شاهان محلی «شار» بوده است و غرج به صورت «غرژ» و «غرج» به دو صورت بیان گردیده، اول این که اسم خاص قوم و قبیله‌ای می‌باشد که در آن ساحات تا هنوز موجوداند و دیگر این که در لهجه‌ی محل کوه را می‌گویند.

شیران بامیان که در منابع عربی از آن یاد شده است، پیش از اسلام نیز حکومت داشته‌اند، در ادبیات و تاریخ اسلام به نام «شیران بامیان» ذکر گردیده که قلمرو آنان تمام تخارستان بوده است. کریستن سن می‌گوید: شهر و شیر مشتق است از اصل خشی یا خششتر یا خشتریا که در اوستا به معنی شاه و امیر مملکت بود. (حبیبی، ۱۳۸۶: ۱۲۱). اما قدیم‌ترین شیر بامیان به قول موسی خورنی (متوفی ۴۸۷ م) آمده که تألیف ارمنی، آن را بعد از (۵۷۹ م) می‌دانند، در این جغرافیای قدیم در کوست خراسان شیر بامیکان مذکور است. (همان: ۱۲۱). یعقوبی در البلدان نوشته که شهر بامیان در بین کوه‌ها واقع شده است و حاکم آن مرد دهقانی است. او را اسد (شیر)

گویند که به دست مزاحم بن بسطام در ایام منصور خلیفه‌ی عباسی در سال‌های ۱۳۶ تا ۱۵۸ ه.ق. برابر با ۷۵۳ تا ۷۷۵ م. مسلمان شد. مزاحم دختر او را به ازدواج پسر خود محمد درآورد. (جاوید، ۱۳۹۵: ۲۲).

این سلسله، از دودمانِ سوریِ غور بودند. هم‌زمان با ورود اسلام به افغانستان فردی از این دودمان به نام بسطام بن مهشاد بر جبال شغنان و بامیان و تخارستان حکومت می‌کرد. (دانش‌نامه‌ی هزاره، ۱۳۹۷: ۴۵۳)؛ (مهدی‌زاده کابلی، ۱۳۷۶: ۷۰)، چنان‌چه فردوسی در بیتی از بسطام شیرچنین یادآوری می‌کند:

سر غوریان بود بسطام شیر

کجا پشت پیل آوریدی به زیر

شیران بامیان و شاران غرجستان از دید تباری و تاریخی پیوند نزدیک دارند و این القاب پیش از اسلام باقی مانده است.

در دانش‌نامه‌ی هزاره به قول از شهنامه‌ی فردوسی، بامیان را سرمرز ایران باستان ذکر می‌کنند نه ایران کنونی، مثلاً:

دگر طالقان شهر تا فاریاب

همی دون در بلخ تا اندراب

دگر پنجه‌یرو در بامیان

سرمرز ایران و جای کیان

این ثابت است که بامیان سرمرز ایران کهن قرار داشته، غزنی و کابل و میدان به جمع هندوستان بوده است، به یقین می‌توان گفت، غور فعلی و تاریخی از جمع خاک ایران و هم‌مرز به هندوستان قرار داشته، و ثابت می‌گردد که محل حماسه‌های کهن بیش‌تر در همین حوزه به شمول سیستان، می‌باشد.

شهر بامیان کرسی استان بزرگی به همین نام بود که قسمت خاوری غور را تشکیل می‌داد و خرابه‌های کهنه‌ی آن حکایت می‌کند که مدت زمانی پیش از ظهور اسلام یکی از مراکز مهم بوده است. (لسترینج، ۱۳۸۶: ۴۴۴).

## ساحات باستانی و شخصیت های ادبی و تاریخی غرچستان

در شهنامه فردوسی از جاهای بسیاری در غرچستان نام برده شده که متأسفانه تا هنوز ناشناخته باقی مانده است. من طی چند سال پی هم در مناطق غور و غرچستان تحقیقاتی را انجام می دهم و بسیاری از موقعیت ها تاریخی شناسایی شده که بعداً (جداگانه) به استناد منابع توضیح خواهم داد. در زمینه برخی نوشته ها و کتیبه های نیز موجود است که گواه این مدعا می باشد. علاوه از آن روایات بکر و بدیع در منطقه وجود دارد که نشان گر یک تمدن بی بدیل در آن جا می باشد. غرچستان موقعیت اسطوره ها و افسانه های بسیاری است که نمونه ی از برداشت ها، باورها و فرهنگ این کشور می باشد. علاوه از آن اسناد تاریخی و دست نوشته های از جاهای مختلف به دست آمده که هرکدام گوشه ای از زوایای تمدن غرچستان را برملا می سازد. مثلاً نام «کرجهان گوش»:

کجا کرجهان گوش خوانی همی

جزاین نیزنامش ندانی همی

(فردوسی)

در شمال مرکز فیروزکوه دره ی به نام «کرگوش» یا «کرجهان گوش» مربوط منطقه ی غلمین موجود است که منتهی به سوی دریای مرغاب و محل تاریخی تگاب طاق شهرستان چارسده می شود. یکی از جاهای عجیب، تاریخی و زیبایی است که چندین آثار تاریخی نیز در آغاز و امتداد دره وجود دارد. در سال های ۱۳۴۰ خورشیدی به بعد حنیف خان که حکم دار غور بود، در این دره باغ را با انواع درختان مثمر و غیر مثمر احداث کرد که تا هنوز موجود است و نام این دره را به گل دره تبدیل نمود، اما تا هنوز مردم محل «کرگوش» می گویند.

علاوه از آن «کوه پیران» در وسط غلمین و مرغاب یکی از جاهای استراتژیک می باشد که نام خود را از «پیران» تورانی در جنگ های ایران و توران گرفته و براساس منابع تاریخی سرمرز غرچستان قرار دارد. هم چنان از دامنه کوه پیران یعنی منطقه

شهر خرون / خرو غلمین اسناد معتبر تاریخی تقریباً نود قطعه در سال ۱۳۷۰ خورشیدی پیدا شد که در زمان حکم‌روایی غوری‌ها بوده و این اسناد تا آمدن چنگیز را نشان می‌دهد تا سال‌های ۶۱۶ و ۶۱۷ هـ.ق موجود می‌باشد. این اسناد از «شهرخرون / خرو» به دست آمد که یکی از شهرهای گم‌شده خراسان اسلامی است. در روبه‌روی این محل گذشته از رود غلمین که یکی از معاونین مرورود است، منطقه‌ی شارستی (شار/ستی) آثار قدیمی و باستانی وجود دارد که به روایت مردم محل خانم در این منطقه از شاران غرچستان حکم‌روایی داشته و در زمان ابومسلم خراسانی زندگی می‌نموده است.

رغسکن، یکی از مناطق مهم مرغاب در مرز شهرستان چهارسده قرار دارد، طبری می‌گوید: در زمان عثمان رضی‌الله و عنه، لشکری به سرکردگی احنف برای جهاد بیرون شدند و در نهایت به شمال افغانستان آمدند، در تاریخ مذکور است که احنف شب شنید که یکی از لشکریانش می‌گوید باید دریای مرغاب را به سمت راست و کوه را به سمت چپ قرار دهیم و بعداً با لشکر که از جوزجان و فاریاب آمده بجنگیم، احنف هم چنان کرد، لشکر مقابل شکست خورد به جوزجان گریختند، و مسلمان‌ها به رسکن آمدند. این واقعه در سال ۳۲ هجری قمری اتفاق افتاده است. رسکن همان رغسکن مرغاب است که در گذشته‌ها از توابع غرچستان بوده است. زیرا برخی حروف در نام‌های اماکن و اعلام در نوشته‌های تاریخی حذف و اضافات را در گذشت زمان بر خود پذیرفته است. طوری که، ادرسکن هرات در حدود العالم ارسکن ثبت گردیده است. (حدود العالم، ۱۳۹۹: ۶۱۰).

اما عبدالحی حبیبی رسکن را به فاصله‌ی ۱۲ فرسنگ از قصر احنف قرار داده، چنین می‌نویسد: «در سنه ۳۲ احنف بن قیس، باذان مرزبان مرورود را که خاندانش از عصر کسری مرزبانی داشت... با پذیرفتن شصت هزار درهم صلح را پیشنهاد کرد، که احنف آن را پذیرفت... روز شنبه ۳۲ هـ.ق. صادر گشت. ولی مردم تخارستان و جوزجان و تالقان و فاریاب سی هزار نفر به مقابل وی فراهم آمدند، که احنف ایشان را نیز تا «رسکن» دوازده فرسخی قصر احنف پس راند» (حبیبی ۱۳۸۶: ۱۵۱). از قصر احنف تا رغسکن مرغاب ممکن دوازده فرسخ راه باشد و از حیث جغرافیایی و جنگ

طرفین از مسیرهای که منتهی می‌گردد نیز دانسته می‌شود که عبارت از «رسکن» همین رگسکن فعلی مرغاب می‌باشد.

بردیز، در کنار مرورود نیز یکی از جاهای تاریخی است که در اسناد تاریخی غور از شهر خرون / خرو، غلمین از سده‌ی ششم بازمانده است، از بردیز یاد گردیده و در این منطقه آثاری به نام قلعه زمبر و قلعه خواروزار تا هنوز خرابه‌های کمی از آن‌ها به چشم می‌خورد. هرچند در منابع تاریخی شاران را مربوط غرچستان و شیران از سلسله شاهان بامیان دانسته‌اند، اما در ساحل چپ مرورود در مناطق پس ارجه و قسمت‌های پای بیشه شهرستان چارسده الی مناطق فاریاب جاها، آبشارها، کتیبه‌ها و آثار زیادی تا هنوز وجود دارد که به نام «شیران غرچستان» شناخته می‌شود، مثلاً:

کشک آب جاری: که در نقطه‌ی بالای صخره سنگ بزرگ ساخته و چهل متر ارتفاع دارد، این کشک با سنگ‌های بسیار کلان ساخته شده و دایروی شکل می‌باشد. در اطراف آن خانه‌های قدیمی و آثار باستانی دیده می‌شود.

زغند شیریا شیران: در شمال شرق انارستان پای بیشه، باغ‌های مثمر و غیر طبیعی که شامل للمی و آبی می‌شود در دست راست مرورود از داخل صخره سنگ‌های راهی وجود دارد به قول مردم محل الی کشک شیر که در مسیر آن چهل و یک زینه سنگی کنده شده و دو تصویر از سنگ به شمول چوکی سنگی در وسط زینه‌ها موجود است. تا کشک آب جاری سه کیلومتر فاصله دارد. زینه‌ها در طول شصت سانتی و عرض پنجاه سانتی متر می‌باشد.

چاه و حوض شیر (شیران): بالاتر از زینه‌های سنگی در حدود یک صد متر قرار دارند، حوض در طول ۳۰ و عرض ۲۰ متر می‌باشد و چاه سنگی نیز در کنار آن ساخته شده و هر دو از هم به فاصله بیست متری قرار دارند و در نزدیکی‌های آن‌ها آثار زیادی از خانه‌های قدیمی موجود است.

ندروان / مدروان: یکی از دیگر آثار تمدنی غرچستان راه‌های عجیب بوده است. چنان‌چه در سمت دست راست دریای مرغاب به ارتفاع ده متر از دریا فاصله دارد. بالای کمربند هزار متر ارتفاع دارد. پانزده متر طول آن است. چوب‌های کوبیده شده در



حدود یک و نیم متر برآمدگی دارد در وسط سنگ‌ها و در بیخ بعضی آن‌ها ستون‌های کوچک قرار دادند. در سالیان پیشین از آن‌جا حیوانات نیز می‌گذشته ولی رفت و آمد پیاده‌ها می‌باشد. هم‌چنان جای دیگری در صخره سنگ پشت سرچله‌خانه و باغ ملمنج وجود دارد که اهالی از آن‌غرض عبور و مرور به سمت شوپچ و کوه‌های مشرف به جنوب و جنوب غرب دره استفاده می‌نمایند.

شاردز، در کناره‌های دریای مرغاب (مرورود)، واقع است، آثار قلعه شاردز که در اصل «دژ» «دژ» یا همان قلعه می‌باشد که در مجموع «قلعه شار» یا شاران معنی می‌دهد. تا هنوز در این منطقه موجود است. در انقلاب‌های بعدی مردم آن‌جا نسبت به موقعیت اساسی که دارند بر علیه حکومت‌های مختلف جنگیده‌اند. تقریباً محل تقاطع دو دره مرغاب است که در نزدیکی آن یعنی پالوی (فالبه) هر دو جریان رود مرغاب با هم وصل می‌شوند.

در غرچستان شخصیت‌های بزرگ در طول تاریخ بوده‌اند که هر کدام در برابر تمدن‌های بزرگ ایستادگی نمودند و از خود رشادت و بزرگی نشان داده‌اند، در این‌جا طور فشرده از برخی‌ها غرض جلوگیری از تطویل این مقاله یاد می‌نماییم.

ابومسلم خراسانی که از کناره‌های مرورود به همکاری امیر فولاد غوری بر علیه حکام ظالم خاندان اموی رستاخیز عظیم برپا نمودند. بر اساس روایت جوزجانی در طبقات ناصری این دو چهره‌ی ماندگار نقش اساسی را بازی نمودند. در جغرافیای عمومی فاریاب از دره عیار غرچستان که محل تجمع لشکریان ابومسلم خراسانی بوده چنین یاد گردیده است: «این دره در قسمت شرقی قیزیل قول در شاه‌راه که میمنه را به سرحوض وصل می‌کند قرار دارد. این دره به استناد مدارک تاریخی معبر و گذرگاه لشکر ابومسلم خراسانی بوده و نخستین سپاه کمکی از مرورود خراسان از طریق این معبر به دارالخلافه امویان رسیده، پس از جنگ با سپاه مروان حمار و هزیمت آن پرچم سیاه خود را به جای پرچم سبز امویان برافراشته و خلافت اسلامی را به ضرب شمشیر خود از سلسله‌ی بنی امیه به آل عباس انتقال داد». (امینی، ۱۳۹۹: ۱۰۹). به قول همان مأخذ، به نقل از یاقوت، بار نخست جنگ بین ابومسلم خراسانی و اموی‌ها در روستای جندویه از مربوطات

غرجستان تاریخی و فاریاب فعلی آغاز شد. هم‌چنان مستمند در تاریخ مختصر غور، ابومسلم خراسانی را از کناره‌های مرورود (دریای مرغاب) غرجستان می‌داند.

امیرحمزه و بهمن کودیانی: امیرحمزه آذرک شاری غرجستانی، یکی از سپاهیان نام‌دار اواخر سده‌ی دوم هجری در خراسان اسلامی بود که در سال ۱۸۰ هجری قمری بر علیه عمال خاندان عباسی شورش نمود و جنبش بزرگ را رهبری می‌کرد. بنا به قول تاریخ سیستان و تاریخ افغانستان بعد از اسلام، وی از نسل زو ته‌ماسب بود و خود را امیرالمؤمنین خطاب می‌نمود. اما آغاز خروج او را طبری و ابن اثیر در سال ۱۷۹ هجری قمری نوشته‌اند. در برابر علی بن عیسی به مبارزه برخاست و وی مرد شجاع و دلیری بود. در غرجستان تاریخی در سه محل آثار و شهرت حمزه موجود است. نخست کشک امیر حمزه در تگاب تاق شهرستان چارسده قرار دارد و دوم در مناطق قلعه شهر و قسمت‌های کوهستان‌های سرپل زمزمه عشق امیر حمزه با میرنگار در روایت‌های مردمی و در تمام دره‌های غرجستان فراوان نقل می‌شود. جاهای نیز وجود دارد که نشان‌گر حضور امیر حمزه در این مناطق بوده است. سومی، آثار و روایت‌های عینی و فراوان در دره کودیان الله‌یار چونند وجود دارد، من غرض یک تحقیق میدانی به تاریخ ۱۴۰۱/۶/۲۶ خورشیدی در این منطقه سفر نمودم، امیرحمزه یکی از چهره‌های معروف غرجستان در سده‌ی دوم هجری می‌باشد. موقعیت تخت آن در وسط روستای چوبک و چشمه چهار قرار دارد. در حال حاضر به نام «تخت میر» مشهور است و زمین آن مربوط فردی به نام سید محمد و پسرش عبدالله می‌باشد. تالارشیبه غار بزرگ در سمت غرب تگاب کودیان موجود است که طول آن یک صد و ده متر و عرض آن در حدود چهل متر می‌باشد. در داخل این تالارسنگی، تخت مدور از سنگ کنده شده و دارای شش زینه می‌باشد. اما در طول زمان بعضی جاهای آن از بین رفته و از پیش روی آن راه عمومی می‌گذرد و در جنوب راه و تالارسنگی، زمین‌های علف‌زار است.

طوری‌که گفته شد، در پیش روی این تالارسنگی راه وجود دارد و پیوست به آن چمن کلان تا رود کودیان قرار گرفته و در کنار راه فعلی توده‌ی خاک روی هم افتاده که مردم محل آن را نیز به نام تخت میر یاد می‌کنند، در سال‌های متمادی دست نخورده

باقی مانده شبیه تخت می باشد که خرابه آن مربع شکل بوده، طول و عرض فعلی این توده خاک در حدود چهل بر چهل متر را در بر می گیرد. در کنار آن خانه های نشیمن اعمار شده است.

از کنار شمالی تخت میردرز کمر مستقیم به بالا می رود و آثار کندن کاری و خشت های پخته موجود است که به احتمال قوی راه رفت و آمد رگ کمر از آن جا بوده است. مردم محل نیز به این باوراند که راهی که به وسط بالای کمر می رود و به آثار موجوده وصل می شده است از همین موقعیت بوده. این را حدود بیست متر از داخل سنگ به کمر بالا شده، سپس طرف جنوب دور خورده از رگ کمر یک صد و بیست الی یک صد و پنجاه متر تا بالا را در بر می گیرد و یکی از آثار عجیبه ی این محل به شمار می آید.

در دره چوبک یک راه از پله های سنگی چیده شده که راه ورودی داخل دره به روستای چوبک می باشد، به باور مردم در زمان جنگ های بهمن کودیانی و امیر حمزه شاری غرچستانی آباد بوده است. چنان چه در هنگام جنگ حمزه با بهمن که لشکر امیر از آن جا پایین می آمدند همراه پسر بهمن به نام هومن جنگیدند و وی را شکست دادند و سبب خشم بهمن بالای پسرش می شود که چرا این پله را ویران ننموده است تا از ورود لشکریان حمزه جلوگیری صورت می گرفت. لشکریان امیر حمزه از طرف بهمن به ضد حمله مواجه می شوند. سرانجام حمزه توسط آن ها در محل آسیاب بسیار قدیمی که تا هنوز آثارش وجود دارد زخمی می شود و توسط یک خانم که زن یک تن از فرماندهان بهمن کودیانی بوده، نجات داده می شود و در داخل غار پشت آسیاب منتقل می گردد. تا این که در جنگ بعدی همراهان حمزه پیروز می شوند و جراحات او را مداوا می نمایند.

در روستای چشمه چار، دو غار بسیار کلان طبیعی موجود است و در داخل آن ها چشمه های روان وجود دارد که خارج از غار می شود. طوری که به مشاهده می رسد در تمام اطراف این غارها دیوارهای دفاعی ساخته شده که یکی به محل نشیمن بهمن کودیانی تعلق دارد. حدود اربعه این غار به طول یک صد متر و عرض شصت متر وسعت دارد و غار دومی، از هومن یا هوی پسر بهمن می باشد که طول آن سی متر و به

عرض بیست متر می باشد.

در سال‌های نزدیک هفت ورق کتیبه از منطقه تورمی (تورمچه) یکی از جاهای تاریخی دره‌ی کودیان و در حدود یک ساعت فاصله از غار بهمن به دست آمده و در پوست حیوانات نوشته شده است، در آن‌ها از هفت موقعیت، از خزاین بهمن کودیانی یاد گردیده و حتی خصوصیت آن‌ها را مشخص نموده است:

۱. تورمچه (تورمی)؛

۲. ده گنج؛

۳. چشمه چار، محل غار بهمن کودیانی می باشد؛

۴. دره‌ی سیاه‌آب، در داخل غار آب‌دار؛

۵. کشک سبز؛

۶. ده جیر؛

۷. دیوبند؛

این مناطق از جاهای بسیار مهم بوده، کندن‌کاری‌های زیادی بعد از پیدا شدن کتیبه‌ها صورت گرفته و این کتیبه‌ها را تقریباً بیش‌تر مردم منطقه دیدند و خواندند. اما اصل قطعات به دست شخصی به نام ملاعیسی از روستای خیرخانه دره‌ی کودیان قرار دارد، من تلاش نمودم تا به دست آورم و بخوانم، اما موصوف در یک سفر رفته بود از نزدیک دیده نشد. علاوه باید کرد که مردم محل «دیوبند» را محل رشد و بالندگی قارن کودیانی یا «قارن دیوبندی» و غرچستانی می دانستند که بر علیه اعراب شورش نموده است. البته در بیش‌تر دوره‌ها غور و غرچستان و هرات از حیث جغرافیای یکی بوده‌اند.

در قلعه شهر (قلعه شار) سرپل، آثار و شخصیت‌های نام‌دار وجود داشته که در روایات سده‌های متمادی تا هنوز برخی‌ها به ذهن و باور مردم انتقال یافته است. در شمال قلعه شهر روستایی به نام خم ده وجود دارد که یک مناره‌ی سنگی است به روایت مردم در حدود پنجاه متر ارتفاع دارد. هرچند از سنگ طبیعی شکل گرفته ولی راه زینه‌های که به سوی نقطه‌ای بالای منار می‌رود، ساختگی و کار دست بشر است.

روایات که در میان مردم وجود دارد آن محل استراحت محمد حنیفه پسر حضرت علی بعد از جنگ‌های طاقت‌فرسای روزانه همراه غضنفر پیوند بوده است. دره‌ی شاخ گرزویان که «دره‌ی شاران» یا «دره‌ی شاهان» و قلعه‌ی آن به قلعه‌ی ساریا و یا حصار معروف است، نیز از ماندگارهای تاریخی آن دوره می‌باشد. در نزدیکی‌های آن دره‌ی زنگ یکی از مناطق زیبا و دارای آبشارها فراوان و گوارا می‌باشد.

بندر: پیشا مربوط شهرستان لولاش بود. یکی از مناطق مهم می‌باشد و در کتب تاریخی از آن به نام بندار یاد شده است، در هشت کیلومتری شمال دریای مرغاب (مرورود) قرار دارد. محیط سرسبز و زیبای می‌باشد که دارای انواع درختان مثمر و غیر مثمر است. این منطقه در نزدیکی‌های شهر باستانی بلیکان قرار دارد. به قول وکیل محب‌الله خان در بندر غرچستان آثار بسیار مهم پیدا شده که نشانه‌ی از تمدن‌های مختلف در منطقه بوده است. این منطقه در اوایل تسلط حکومت فعلی امارت اسلامی به حیث شهرستان جدیدالتأسیس منظور گردید.

قلعه‌ی اشپاز: در منتهای شمالی دره‌ی شوپچ نزدیکی‌های دریای مرورود (مرغاب) موقعیت دارد، امیرمحمد مرغنی در برابر حمله‌ی چنگیز در حدود بیش از پانزده ماه در این قلعه مقاومت نمود. طبقات ناصری از این جان‌فشانی‌ها به وضاحت یاد کرده است.

بدیع‌الزمان عبد الواسع بن عبدالجامع جبلی غرچستانی از شاعران و فرهنگیان مشهور این دیار است که در سده‌ی ششم ه.ق می‌زیست. عبدالواسع جبلی غرچستانی در حوزه‌های دینی پرورش یافت و در فراگیری علوم مختلفه پرداخت، مانند: علوم تفسیر، فقه، کلام، حدیث و ادب تسلط پیدا کرد. چنانچه سمعانی، از وی حدیث آموخت. جبلی غرچستانی نویسنده و شاعر شیوا بیان در سرزمین غرچستان به شمار می‌آمد. او در توصیف برخی از سلاطین سروده‌هایش دارد. وی در تغییر سبک سخن در نیمه‌ی نخست سده‌ی ششم ه.ق. پیشگام بوده است.

غرچستان پیش از اسلام تمدن بی‌بدیل داشت و شاران دوران مهم از حکومت‌داری راسپری نمودند و در اوایل اسلام تا سده‌های بعدی ظاهراً استقلال خود را حفظ کردند.

هر چند روابط با سایر حکومت‌ها داشتند. ولی در ساحات تحت تسلط خویش به فعالیت‌های مستقل و لازم دست می‌زدند. هرچند اسد بن عبدالله القسری والی جدید خراسان در سال ۱۰۷ هـ.ق. به غرجستان لشکر کشید. اما با نمرون حاکم غرجستان صلح کرد و نمرون مسلمان شد. ولی تا مدت‌های زیاد استقلال‌شان باقی ماند. در گسترش حاکمیت سامانیان، شاران غرجستان قسماً از آن حکومت اطاعت می‌کردند و سلطان محمود غزنوی با شار ابونصر مقابله کرد و او را در هرات انتقال دادند. اما پسرش محمدشاه به راه غزنین برد و محبوس ساخت. از شار رشید و شار ابو محمد بن محمد نیز یاد گردیده، ولی در دوره‌ی حکومت غوری‌ها از شار ابراهیم و اردشیر نیز یاد گردیده است.

### قلعه همای چهارزاد

به تاریخ ۲۶ ثور ۱۴۰۱ خورشیدی در موقعیت قلعه‌ی همای، در هفت تا هشت کیلومتری شرق مرکز شهرستان چهارسده (کیمرک) رفتم. در بالای صخره سنگ بزرگ در ساحل چپ دریای مرغاب قرار دارد. طبق اشارات اسناد کهن و روایت‌های محلی این قلعه بازمانده پیش از اسلام مربوط تمدن آریایی در غرچستان تاریخی می‌باشد، که در آن سلسله‌ی شاران، غورشاهان و دیگر سلسله‌ها در امتداد روزگار حکومت داشتند. اما در گذر زمان حکومت‌های مختلف دیگری نیز در آن فرمان روایی نمودند. مانند این‌که سلطان محمود و سلطان مسعود با این سلسله‌ی مقتدر سده‌ی چهارم و پنجم و به تعقیب آن حملات ویران‌گر مغول در سال‌های ۶۱۷ و ۶۱۸ هجری قمری به پیکر آن آسیب فراوان رسانده‌اند.

طوری‌که در روایت‌های محل وجود دارد این قلعه توسط همای چهارزاد فرزند بهمن اسفندیار ساخته شد ولی برخی‌ها به نام قلعه همایون نیز یاد می‌نمایند، ممکن در دوره‌ی حکومت تیموری توسط همایون شاه نیز ترمیمات صورت گرفته است اما در اصل، جاهای زیاد دیگر به نام دختر شاه یا تخت همای وجود دارد که دلالت به



حقیقت موضوع می‌نماید. تخت بزرگ بالای صخره سنگ بلند قرار دارد به نام خانم همای و نشانه‌ی قبری در بالای تپه خاکی در شمال قلعه در مسیر شهر زاوه قرار دارد که نیز به نام قبر دختر پادشاه معروف است. در گذشته‌ها معمولاً زنان که به سلطنت می‌رسیدند بیش‌تر میراثی بود و مردم آن‌ها را به عنوان دختر پادشاه می‌شناختند.

چنان‌چه منابع نشان می‌دهد مناطق غور و غرچستان و بلخ پیش از اسلام در کنار یک‌دیگر قرار داشتند و مهم‌ترین موقعیت، دره‌های سرسبز کناره‌های دریای مرغاب (مرورود) بود. بعد از کشته شدن اسفندیار به دست رستم بنای مخالفت خانواده اسفندیار و خانواده جهان پهلوان رستم به وجود آمد. اما رستم بنا به خواهش اسفندیار پسرش بهمن را به جای او در تخت نشانند. بعد از مدتی رستم در کابل زمین کشته شد و بهمن به خون‌خواهی پدر خود همراه فرامرز پسر رستم در استان غور آمد و جنگ نمود. طبق آثار و اسناد و روایت‌های موجود و تحقیقات شهنامه‌پژوه چیره‌دست ایرانی آقای خالقی مطلق، زمانی که رستم به شکار طرف سمندگان می‌رود از غرچستان از محل قصر شیران از شهر بلیکان از دره‌های غرچستان برآمده، به قلعه‌های متصل تیر بند ترکستان و سفیدکوه به نزدیکی‌های دره صوف و ایبک قرار می‌گیرد که در مقاله‌ی مفصل در زمینه‌ی خواهم پرداخت.

قلعه‌ی دیگری در ۱۲ تا ۱۵ کیلومتر قلعه همای قرار دارد که به نام شمرق، شمیره، شمیران، شمیره یاد می‌شود. بر اساس روایت‌های محل همای پیشا این قلعه را به فاصله‌ی پنج کیلومتری در شمال مرورود اعمار نموده و سپس در کنار این رود بزرگ قلعه‌ی دومی را بالای صخره سنگ مرتفع به شکل عجیب و دارای برج و باره‌های بسیار مستحکم اعمار کرد و راهی در زیر زمین که از زیر مرورود به شمال دریا وصل می‌شود ساخت که تا فعلاً موجود است و تخمیناً دوصد و پنجاه متر از سطح زمین تا آخرین نقطه قلعه با قسمتی از مارپیچی زینه‌ها را در بر می‌گیرد و ممکن تعداد هفت صد زینه در آن وجود داشته است.

حدود اربعه قلعه در طول هشتاد متر و عرض آن شصت متر تخمین می‌شود. راه‌های منتهی به قلعه از جانب شمال آن که بعد از بالا آمد تندی‌های طرف غرب یا شرق را

می‌توانست به ساحه که آثار باستانی وجود دارد و ممکن محل بهره‌داری و ورود در قلعه بوده که متأسفانه در حال حاضر از بین رفته است. بعد از آن دروازه اولی قلعه قرار می‌گرفت. روایتی دیگر هم وجود دارد و مردم محل در وقت کندن کاری‌های خود نیز مشاهده نموده‌اند که کوزه بزرگ در بلندترین موقعیت قلعه قرار داشته که به اندازه‌ی یک خانه نشیمن بوده است و باشندگان قلعه آب را توسط دلو و تناب‌ها و چرخه‌ها از دریای مرغاب به کوزه بالا می‌کشیدند و ذریعه‌ی نل‌های خشتی به سایر بخش‌های قلعه تقسیم می‌نمودند. هم‌چنان بر اساس برخی روایت‌های محل این قلعه را به نام قلعه‌ی مرغاب نیز یاد می‌نمایند. می‌گویند در گذشته‌ها آثار از محل پرورش مرغاب وحشی و اهلی در قلعه دیده می‌شده و در کنار آن، بعضی روایت‌های افسانه‌آمیز نیز وجود دارد که از آن صرف نظر می‌نماییم.

چنان‌چه سیف بن محمد بن یعقوب الهروی در تاریخ‌نامه‌ی هرات در این رابطه بحث جالبی را ارائه می‌دهد و این توضیح تاریخی با روایت‌های محلی و آثار موجوده، خیلی هم خوانی دارد و می‌تواند واقعی‌های بسیار اساسی را روشن نماید. در کنار جغرافیای مرتبط قلعه با دوران زندگی بهمن و همای چهرزاد و هم‌چنان نام‌های تاریخی که دست ناخورده باقی مانده همه چیز را مشخص می‌نماید و جای تردیدی باقی نمی‌گذارد.

وضعیت فعلی قلعه طوری است که از گل و سنگ‌های بزرگ و کوچک در جاهای مختلف آن استفاده شده است و خیلی محکم استوار بوده است. چندین برج دفاعی دارد و از هر برج تا برج دیگر دو دیوار به فاصله یک و نیم متری ساخته شده و در میان هر برج بزرگ یک برج کوچک محافظتی نیز وجود دارد که هنگام رفت‌وآمد در میان برج‌ها از آن‌جا کنترل صورت می‌گرفت. از یک برج به برج محافظتی دیگر راه داشته و سپس وارد صحن قلعه می‌گردیده و در همان صورت قسمت قلعه از خود بخش مستقل دفاعی داشته که در صورت دشمن یک قسمت آن را در تصرف می‌آورده، آخرین نقطه‌های مرتفع محفوظ بوده است و می‌توانست سایر برج‌ها و نقاط دیگر قلعه را مورد تهدید قرار دهد.

## دارالضرب‌های غرچستان

### بلیکان

در کتاب دارالضرب‌های ایران به استناد از لسترنج شهر بلیکان غرچستان که اقامتگاه شار یا پادشاه غرچستان بوده محل ضرب پول سیاه می‌داند. (عقیلی، ۱۳۷۷: ۱۲۱).

در همین کتاب نام‌برده، از مسکوکات دوره‌ی سامانی بحث می‌کند و چنین می‌نگارد: (برسکه‌ای از احمد بن امیر نصر سامانی (۲۹۵ - ۳۰۱ ه.ق)، که زنده‌یاد نیکلاس لاویک معرفی کرده، تاریخ و محل ضرب چنین نقل شده: «بِسْمِ اللَّهِ نُقِشَ هَذَا دِرْهَمٌ بِقَرَسْتَانَ سَنَةِ تِسْعِينَ مِائَتِينَ»). شباهت نام دارالضرب و همانندی این سکه‌ها با مضروب‌ات نواحی بلخ و اندرابه و پنج‌هیر، این گمان را به وجود آورده که سکه مزبور غرچستان (غرچستان) ضرب شده است؛ اما لاویک به علت روشنی حرف قاف در (بقرستان) این نظر را نپذیرفته، بلکه با توجه به کلمه‌ی «نصر» که هم‌زمان بر این سکه و سکه‌های ضرب اندرابه و بلخ دیده می‌شود؛ احتمال داده که این دارالضرب در آن حوالی واقع بوده است». (عقیلی، ۱۳۷۷: ۲۷۹).

در کتابی که یاد گردید، از دارالضرب‌های عباسیان، سامانیان، غزنویان و غوریان که در کشورها و قلم‌روهای مختلف وجود داشته، غرچستان نیز به ردیف آن‌ها ذکر شده است. بر اساس منابع محلی و کندن‌کاری‌های خودسرانه در مناطق بندر و حدود شهر بلیکان باستانی سکه‌های بسیار قدیمی از آن‌جا در دوران انقلاب مجاهدین و دوره‌ی نخست امارت اسلامی به دست آمده و بدون این‌که نتایجی از آن مشخص شود، طور غیرقانونی به فروش رسیده است.

### مسکوکات سرمی

به قول امیر حبیب‌الله‌خان کنداخ، سال‌های پیش در منطقه‌ی سرمی از زیر توده‌های خاک و سنگ شهر تاریخی کشف شده و از محل بازار آن سکه‌هایی از آن‌جا به دست آمده به نام علاء‌الدین و سید عزالدین نوشته شده بود. هم‌چنان یک

جوهره لباس زنانه ناسوز از بازار مخروبه که از زیر صدها تن خاک و سنگ برملا گردیده نیز پیدا شده است.

### غار زرد (غار زر) چارسده

در شمال پای بیشه در حدود چهار کیلومتر فاصله، در نقطه‌ی شمالی قله کمر قرار دارد. وجه تسمیه‌ی غار زرد در اصل غار زر بوده در غرب روستا به فاصله‌ی یک کیلومتر غار کلان وجود دارد که در آن آثار تاریخی و وسیله‌ی که از آن طلا و نقره ذوب می‌شده به دست آمده و جای آن تا هنوز موجود است. این محل در نزدیکی کوشک شیر (شیران) قرار دارد.

### گاو درهم

در نزدیکی غار زر در شمال کنداخ در دره‌های بالایی منطقه به نام گودرهم وجود دارد. طوری که از نام آن پیداست، می‌گویند در گذشته در این جا سکه زده می‌شده و تا هنوز کوره‌های ذوب طلا و نقره و محل مسکوکات تا حد به مشاهده می‌رسد.

### زرملکی فیروزکوهی

در اسناد تاریخی غور که از منطقه‌ی غلمین غرچستان به دست آمده نشان می‌دهد که در اوایل سده‌ی هفتم مسکوکات که در زمان غوری‌ها ضرب زده شده به نام «زرملکی فیروزکوهی» یاد می‌شده و در معاملات روزمره شان به کار می‌برده‌اند. این امر نشانه‌ای از ضرب خانه‌های امپراتوری غور و تمدن غرچستان در همان دوره است.

### ضرب خانه سرتنگی الله یار

این منطقه در منار جام نزدیک است، در بلندتر از منطقه‌ی غار به نام سرتنگی الله یار محل زیبای وجود دارد و در جنوب آن منار جام قرار دارد، تقریباً در غرب آن جلگه مزار واقع شده و آثار تاریخی زیاد در آن جا به چشم می‌خورد، از آن جا سکه‌های پیدا شده و به فروش رفته است، اما در سال پیش توسط یک تن از دوستان، تصویری برایم آوردند که از همان سکه‌ها متذکره، دو دانه تا فعلاً در نزد یک خانواده موجود است. طوری که در تصویر مشاهده شد، نوشته آن به نام «سلطان علاءالدین» بود.

## ضربخانه دره شاخ گزویوان

به قول قاری نجیب‌الله دره‌ی شاخ و عبدالصمد دیوالک ماغ مصاحبه که همراه آن‌ها داشتم از پیدا شدن سکه‌های از حصار دره‌ی شاخ خبر دادند که در سال ۱۳۹۶ خورشیدی هنگام کندن کاری از حصار دره‌ی شاخ گزویوان سکه‌ی پیدا شد، بعد از این‌که در شهر میمنه بردند، به این نتیجه رسیدند که از دوره‌ی غوری‌ها باقی مانده و همان‌جا ضرب زده شده است، تقریباً به وزن چهار مثقال طلا بوده و در مرحله‌ی نخست به ۱۸۰۰۰ افغانی در شهر میمنه به فروش رسیده، این مطلب در شناس‌نامه‌ی غور نیز تذکار یافته است.

## دریاها و کوه‌ها

مرورود بزرگ از کوهستان غرچستان یعنی شهرستان مرغاب استان غور و شاخه‌های کوچک آن از قسمت‌های سرپل و فاریاب برخاسته بسوی مرو با شور و شادی دره‌ها و وادی‌های سرسبز و زیبا را در می‌نوردد.

رود مرغاب (مرورود): منطقه‌ی مرغاب در آغاز سال ۱۳۹۸ خورشیدی از طرف دولت مرکزی، به حیث یک شهرستان منظور شد. یکی از مناطق مهم می‌باشد، که با بامیان، سرپل و فاریاب مرز مشترک دارد و دریای مرغاب یکی از دریاها‌ی پُر آب افغانستان است که از دو شاخه سرچشمه می‌گیرد:

شاخه‌ی شمالی از دامنه‌های شرقی تیربند ترکستان از منطقه‌ی چراس مرغاب منشا می‌گیرد. بعد از عبور از روستاهای سالدیز، دهور، واجان، سرچنگل، گلاردیز و شاه‌تخت، در روستای پالبه (فالبه) با شاخه‌ی دیگر آن یک‌جا می‌شود. شاخه‌ی دوم بعد از تشکیل چندین ذخیرگاه آب که برخی‌ها یازده دره و برخی‌ها بیش‌تر از آن را نام می‌برند جریان پیدا می‌کند و از دره‌ی داری و کِکَرک سندیز، روستاهای ناکدیز، چهارگان، ته‌سین، اسپرف، دره‌ی چاد، خوله‌ی راق، دره‌تخت، جنداک، کاویست،

رزان، اسپرمان، شورابه، وعظ و شمک را پیموده در اخیر در روستای پالبه (فالبه) با شاخه چراس یا تیربند ترکستان می پیوندد.

این دریا بعد از عبور از شاردیز و رغسکن در منطقه‌ی بردیز شهرستان چهارسده، رود غلمین با آن یک جا می گردد. از مرکز شهرستان چهارسده عبور نموده در روستای کورت‌خانه، آب‌ماغ که از محل سه‌کوه مرغاب سرچشمه می‌گیرد. بعد از آبیاری قسمتی از شهرستان‌های کوهستانات فاریاب و سرپل به رود مرغاب می‌ریزد. در مناطق بادغیس، آب‌های شوپچ، سرتور، کودیان، جوند، رود کاشان، رود کشک با آن یک جا می‌شود. در مسیر آب مرغاب در مناطق استان غور چندین جاهای طبیعی وجود دارد که اگر بند برق ساخته شود. بیش از دوصد متر آب آن به آخرین نقطه‌ی نشیبی خود فرو می‌افتد و کاسه‌ی سنگی مستحکم آب گیر نیز طور طبیعی در بیش‌تر جاهای آن به جود می‌آید.

حدودالعالم درباره‌ی رود مرغاب می‌گوید: از میان گوزگانان (جوزجان) و غور از حد غرجستان بگشاید و بگذرد. (حدودالعالم، ۱۳۹۰: ۳۶۶). مؤلف صورت‌الارض می‌گوید: «این رود از پشت بامیان می‌آید نام آن مرغاب یعنی مروآب است». اصطخری علاوه می‌کند: منبع این رود مرو را مرغ هم گفته‌اند، چنان‌چه گوید: «مرو رود بزرگ است و این رودها که یاد کردیم همه از این رود برخیزد و آن را مرغاب خوانند، یعنی آب مرو گویند که نسبت این آب به آن جایگاه است که از او بیرون می‌آید از غرجستان و این جای‌گاه را مرغ گویند». (اصطخری، ۱۳۴۷: ۲۰۷).

سفیدکوه: یا فیروزکوه در اوستا فقره‌ی پنج زمیادیشث از آن یاد گردیده و در بُندَه‌ش پهلوی به شکل (ورف‌مند، برف‌مند) یا کوه برفی آمده است. این کوه از چهل برج یکاولنگ شروع می‌شود و به قول عزیزاحمد پنجشیری از شمال دولت‌یار غور به طول ۴۰۰ کیلومتر به ارتفاع ۳۷۵۲ الی ۳۲۵۰ متر از شرق به غرب امتداد دارد. این کوه از قسمت شمال جریان هری رود (رود چغچران) به قزل‌بلاق استان هرات می‌رسد و بعد از عبور از سرحد افغانستان به حوزه‌ی مشهد و کوه‌های ایران کنونی وصل می‌شود.



دژ سپید نیز در حوالی سفیدکوه یا در همان سلسله‌ی هندوکش واقع گردیده، شهنامه‌ی فردوسی داستان جنگ گردآفرید دختر گژدَهَم نگهبان دژ سپید را با سهراب در قلعه‌های این کوه‌ها می‌داند و شبیه آن حکایت تاریخی که تقریباً در ۳۲۷ پیش از میلاد در بین اسکندر مقدونی و روشنک اتفاق افتاده است. سیاوش نیز در همین دژ می‌زیست که جریره مادر فرود دژ سپید را ویران کرد و خود را کشت.

سفیدکوه محل رویش بُته‌ی هوما یا سوما بوده که آریاییان از آن شربت معروف هوما یا سوما را که مقوی روح انسان‌ها بوده، می‌ساختند. این بته تا هنوز در سفیدکوه و قسمت‌های سیاه‌کوه موجود است و مناطق زیادی تحت نام «هامه سیاه» و دیگران، که محل رویش نوعی مشهور این بُته می‌باشد وجود دارد، که معمولاً دختران جوان و زنان هنگام بهار از آن گیاه متذکره می‌چینند و شربت مقوی یا «دوشو» می‌سازند. این بته‌ی معروف تا فعلاً به نام‌های «هامه»، «هومه» و بعدی‌ها به لفظ عوام «یامه و یومه» نیز آمده و در مناطق مختلف متفاوت تلفظ می‌شود و این گیاه در این کوه‌ها، فراوان وجود دارد. «ه» در قانون ابدال به «س» نزدیک است مانند: آسورا (سانسکریت) = اهورا (در اوستا و فرس هخامنشی)، (فرهنگ دهخدا). مانند ابدال (هوما به سوما)، اما حسب ایجاب تحولات آوایی و واژگانی کلام، در گذشت زمان، تغییراتی بسیار اندکی در شکل اصلی این کلمه دیده می‌شود و دیگر تمام خصوصیت‌های خویش را تا هنوز حفظ نموده است.

از سفیدکوه معاونان دریا‌های مرغاب و هری رود سرچشمه می‌گیرد. از سمت شمال سفیدکوه رود‌های: غلمین، شوپچ، لفرآ، سرتور، کودیان، چوند، در دریای مرغاب می‌ریزد. از قسمت جنوبی آن نیز رود‌های کوچک و متعددی در نشیبی‌های سفیدکوه با هری رود یک جا می‌شوند.

همه پاک سوی سپیدکوه برد  
به بند اندران سوی انبوه برد  
یا:

شبان‌گه رسیدند دل ناامید

## بدان دژ که خواندند آن را سپید

(فردوسی)

در مسیر سفیدکوه کوتل‌ها و قلعه‌های مرتفع وجود دارد که هرکدام نیز در تاریخ و افسانه‌ها نام و شهرتی دارند. در اسناد تاریخی غلمین سده شش (برگ‌های از یک فصل یا اسناد تاریخی غور) کوهی به نام «انورکوه» یاد شده است که به احتمال قوی همین نرکوه فعلی باشد که با تپه‌ها و ارتفاعات شاه‌تیغ و جهان‌نما حلقه‌ای را در شمال شهر فیروزکوه تشکیل می‌دهد. انورکوه به صیغه‌ی تفضیل (کوه روشن و منور) را مفهوم می‌دهد. بند رخنه‌ی الله‌یار، کوه‌های جلگه مزار و چشت و مهم‌تر از همه کوتل سبزه در بادغیس (بین کرخ هرات و قلعه‌نو) می‌باشد، در امتداد شمال شرقی و شمال غربی آن کوه‌های دیگری مانند تیربند ترکستان و کوه‌هایی در بادغیس و هرات منشعب شده که سلسله‌های جدیدی را تشکیل می‌دهند و نیز در دو سمت این کوه دره‌ها و ناوه‌های زیبایی وجود دارد و رودهای آن در دو طرف شمال و جنوب به دریای مرغاب (مرورد) و هری رود می‌ریزد. دریاها و آب‌های زیادی در مناطق گرچستان و در دو طرف سفیدکوه وجود دارد که تفصیل و تشریح آنها به امتداد سخن می‌انجامد و از حوصله‌ای این نوشته بیرون است.

در نتیجه باید گفت گرچستان یکی از مناطق باستانی و مهم این کشور است. در دل دره‌های عمیق آن، هزاران زن و مرد و خانواده‌های زیادی جهت بی توجهی زمام‌داران سال‌های اخیر در سکوت و خموشی خو گرفته‌اند. زیرا سده‌های پسین از اشتراک در قدرت و از دریافت امتیازات دولت همواره محروم بوده‌اند. بیش‌تر مردان و زنان در این مناطق پهناور بدون تذکره‌ی تابعیت قراردادند که جهت عدم عدالت در حکومت‌های مختلف این کشور، از حقوق سیاسی و اجتماعی خویش به دور مانده‌اند. هرچند گذشته‌ی درخشان و پُرباری وجود داشته و روزگاری محل تصامیم بزرگ و توجه قدرتمندان و کشور گشایان بوده است. با تأسف در روزگار پسین اصالت تاریخی و کثرت نفوس در نزد قدرتمندان تمامیت خواه ارزش چندانی نداشته و بیش‌تر مسایل خانوادگی و قومی حقایق زندگی شهروندان این کشور را بلعیده است. مردم

هم به علت نبود نهادهای تعلیمی و تحصیلی از ادعا و پرداختن به حقوق مسلم شان ناآگاه مانده‌اند و همیشه در دل این دره‌ها و در کنار رودهای خروشان، خاموش نشسته‌اند و در زندان از نابرابری‌ها درگیر بوده‌اند.

اگرچه در طی سال‌های نزدیک تعداد انگشت شماری از جوانان رو به آموزش‌های عمومی و مسلکی آورده‌اند و تلاش‌های فراوان انجام دادند تا به قله‌های موفقیت دست یابند و زمینه‌های برآمدن از منجلاب فراموشی را پیدا نمایند و خود را به حقیقت اجتماعی روز بشناسانند. اما جهت تخصیص قدرت مرکزی برای مناطق و افراد خاص با حضور اربابان منفعت طلب در دستگاه روابط مردمی و حکومت، بازم از اشتراک و دریافت حقوق خویش در سطح کشور به حاشیه قرار گرفتند و در آن نرسیدند. احیای فرهنگ و تاریخ و نگاهی برابری به ارزش‌های اجتماعی می‌تواند راه‌های جدید را برای جوانان غور و غرچستان تاریخی باز نماید و سرانجام مردم با این عظمت و بزرگی در کاروان تعاملات زندگی انسانی این کشور هم سطح دیگران قرار گیرند و تا نمونه‌ی انصاف ورزی برای مشارکت اجتماعی در افغانستان تمثیل شود.

### سرچشمه‌ها

۱. آشتیانی، عباس اقبال. (۱۳۸۹). تاریخ مغول. تهران: انتشارات نگاه.
۲. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. (۱۳۷۳). ممالک و مسالک. تهران: بهمن.
۳. بارتلد، ویلهلم. (۱۳۷۷). جغرافیای تاریخی ایران. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
۴. بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۸۸). تاریخ بیهقی. تهران: سخن.
۵. پژواک، عتیق‌الله. (۱۳۴۵). غوریان. کابل: انجمن تاریخ افغانستان.
۶. پورداد، ابراهیم. (۱۳۸۶). فرهنگ ایران باستان. چاپ دوم. تهران: اساطیر.
۷. پیرنیا، حسن. (۱۳۸۲). تاریخ ایران باستان. چاپ دهم. تهران: دنیای کتاب.
۸. -----، (مؤلف نامعلوم) تاریخ سیستان، (۱۳۸۸). تصحیح ملک‌الشعرا بهار.

- چاپ اول. تهران: خاشع.
۹. جوزجانی، منهاج سراج. (۱۳۴۱ و ۱۳۴۳). طبقات ناصری. ج ۱ و ۲. کابل: انجمن تاریخ افغانستان.
۱۰. حافظ ابرو، عبدالله خوافی. (۱۳۷۵). جغرافیای حافظ ابرو. چاپ اول. ج ۱. تهران: بنیان.
۱۱. حبیبی، عبدالحی. (۱۳۸۶). تاریخ افغانستان بعد از اسلام. کابل: انتشارات میوند.
۱۲. (مؤلف نامعلوم) حدود العالم من المشرق الى المغرب. (۱۳۹۹). با مقدمه‌ی بازتلد، حواشی و تعلیقات مینورسکی، ترجمه‌ی میرحسین شاه و به سعی و کوشش شاه محمود، محمود. کابل: انتشارات امیری.
۱۳. دانشنامه هزاره. (۱۳۹۷). کابل: بنیاد دانشنامه هزاره.
۱۴. ریاضی هروی، محمدیوسف. (۱۳۶۹). عین الوقایع. چاپ اول. تهران: چاپخانه دانشگاه.
۱۵. زمچی اسفزاری، محمد. (۱۳۳۹). روضات الجنات فی اوصاف مدینة الهرات. ج ۱. با تصحیح و حواشی و تعلیقات سید محمد کاظم امام. تهران: انتشارات دانشگاه.
۱۶. سیفی، سیف بن محمد. (۱۳۸۵). تاریخ نامه هرات. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. چاپ دوم. تهران: اساطیر.
۱۷. صدقی، محمد عثمان. (۱۳۹۱). جغرافیای مختصر تاریخی شهرهای آریانا. چاپ دوم. کابل: انتشارات امیری.
۱۸. طبری، ابن جریر. (۱۳۸۴). تاریخ الرسل والملوک. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۹. عتبی، محمد بن عبدالجبار. (۱۳۸۲). ترجمه‌ی تاریخ یمینی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۰. عقیلی، عبدالله. (۱۳۷۷). دارالضرب‌های ایران در دوره‌ی اسلامی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۱. غبار، میرغلام محمد. (۱۳۹۰). افغانستان در مسیر تاریخ. ج ۱ و ۲. کابل: عرفان.

۲۲. -----، (۱۳۸۶). جغرافیای تاریخی افغانستان. (حواشی و تعلیقات فرید بیژند)، کابل: انتشارات میوند.
۲۳. فرحت، فریبا. (۱۳۹۴). جغرافیای افغانستان در شاهنامه فردوسی. چاپ اول. کابل: کاروان.
۲۴. کهزاد، احمدعلی. (۱۳۸۹). افغانستان در پرتو تاریخ. تهران: دنیای کتاب.
۲۵. کهزاد، احمدعلی. (۱۳۹۶). افغانستان در شاهنامه. چاپ دوم. کابل: مطبوعه اسد دانش.
۲۶. کهزاد، احمدعلی. (۱۳۹۵). تاریخ افغانستان. چاپ دوم. کابل: انتشارات امیری.
۲۷. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک. (۱۳۸۴). زین الاخبار (تاریخ گردیزی). تهران: انتشارات دانشگاه.
۲۸. لسترنیج، گای. (۱۳۸۶). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. چاپ هفتم. ایران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۹. محمود، شاه‌محمود. (۱۳۸۹). تاریخ امپراتوری غوری‌ها. چاپ سوم. کابل: بنیاد فرهنگی جهانداران غوری.
۳۰. مرادی، صاحب‌نظر. (۱۳۸۹). آریانا و آریاییان. چاپ اول. کابل: انتشارات سعید.
۳۱. مستوفی، حمدالله. (۱۳۸۹). نزهة القلوب. تصحیح و تحشیه گای لسترنیج. چاپ اول. تهران: اساطیر.
۳۲. میرخواند، محمد بن خاوندشاه. (۱۳۸۵). روضت‌الصفاء. ج ۷. چاپ دوم. تهران: اساطیر.
۳۳. ناطقی شفایی کیو، خادم‌حسین. (۱۳۹۷). نامه‌ی تورانیان باستان. چاپ اول. کابل: انتشارات بنیاد اندیشه.
۳۴. یمین، پوهاند دکتور محمد حسین. (۱۳۹۲). افغانستان تاریخی. چاپ ششم. کابل: انتشارات سعید.





غرچستان، دره‌ها و آب‌های ایستاده سرچشمه‌ی دریای مرغاب، تابستان ۱۴۰۱ خورشیدی.

غرچستان، تخت امیر حمزه، تابستان ۱۴۰۱ خورشیدی.







غرچستان، کوشک مابین تخت امیر حمزه و غار بهمن، دره‌ی کویانی، تابستان ۱۴۰۱ خورشیدی.

غرچستان، قلعه‌ی همای، تابستان ۱۴۰۱ خورشیدی.







غرچستان، دره‌ها و آب‌های ایستاده سرچشمه‌ی دریای مرغاب، تابستان ۱۴۰۱ خورشیدی.

غرچستان، دره‌ها و آب‌های ایستاده سرچشمه‌ی دریای مرغاب، تابستان ۱۴۰۱ خورشیدی.







غرچستان، دره‌ها و آب‌های ایستاده سرچشمه‌ی دریای مرغاب، تابستان ۱۴۰۱ خورشیدی.

غرچستان، دره‌ها و آب‌های ایستاده سرچشمه‌ی دریای مرغاب، تابستان ۱۴۰۱ خورشیدی.







غرچستان، دره‌ی کویان با برج زیبایش، شبیه برج قاشق مانند آن یک عدد قاشق  
از داخل آن در اوایل انقلاب ثور ۱۳۵۷ خورشیدی به دست آمده است،  
تاریخ عکس برداری: تابستان ۱۴۰۱ خورشیدی.



حضرت حکیم علی الاطلاق بخت حکمت که وظایف لطایف حمد و شای و بکلمه و ان من سی  
 الایسیج بجهه بر زبان جمیع موجودات علوی و سفلی جاری و وایرست و فواید  
 مواید الای بی منتهای او بقاعده مستمره و اعلی کل شی خلقه ثم یدی در اجزای  
 مجموع مبدعات سماوی و ارضی سپاری و بسیار **نظم** رموز آموز عمل گفته پیوند  
 شناسایی ده جان خود مند جوهر بخش حکمتهای بارکیک پروازنده شبهای تاریک  
 در کلام قدیم کریم و کتاب لازم التصدیم و التکریم با حضرت رسالت پناه  
 سلطان تختگاه لی مع الله گفته و ان و ملک مالم کنن تعلم روشن بیان ان  
 افصح العرب و الیوم محمد کازل تا ابد هر چه است با ارایش نام او نقش بست  
 چو انی که انوار پیش بدوست فروغ همه آفرینش بدوست صلوات الله  
 و سلام علیه و آله و صحبه المقربین لیدیه و علی من تا ابد و انمی الیه جهت  
 هدایت طالبان معاصدا روت و حمایت قاصدان مطالب استفاوت  
 بدین نوع خطاب فرموده و ان دانش آموز علیه شید الهی را طریق تعلیم مستدان

بخش دوم؛  
 تاریخ و ادبیات

کتاب اوب  
 نموده که او  
 فرجام آنت که  
 او میان بمانج مصالح معاشش و معا و بندکان مرا از طریق بر راه راست دعوت کن





## جای‌گاه زن در شعر ضیاء‌الحق سخا

نویسنده: افسانه واحدیار

### مقدمه

یکی از مباحث ادبیات معاصر توجه به زن و جای‌گاه او در جامعه است. در این عصر کم‌تر مجموعه‌ی شعری یافته می‌شود که در آن شعری با سوژه‌ی زن سروده نشده باشد. علت آن هم رواج مکتب فمینیسم در ادبیات فارسی به تأثیر از ادبیات غرب است که هدف آن دفاع از حقوق زنان و رسیدن به آرمان برابری زن و مرد است. در مورد شکل‌گیری و پیدایش فمینیسم می‌توان گفت: «پس از جنبش ضد برده‌داری زنان متوجه مشابهت رابطه‌ی ارباب و برده با زن و شوهر شدند. این مسئله جرقه‌ای را در ذهن فعال زنان آن زمان ایجاد کرد و نطفه‌ی جنبش فمینیسم شکل گرفت» (محمدی، ۱۳۸۴: ۱۵۱).

«نقد فمینیستی به‌عنوان رویکردی آگاهانه پس از دو سده تلاش که زنان غرب برای کسب حقوق فردی و اجتماعی خود انجام دادند، در ۱۹۶۰ میلادی پدید آمد. ریشه‌ی آن را می‌توان در آثاری چون «پشتیبانی از حقوق زنان» به قلم مری و لستون کرافت یکی از پیشگامان برجسته‌ی این نوع نقد و در نوشته‌های ویرجینیا وولف، نویسنده‌ی انگلیسی یافت» (داد، ۱۳۷۸: ۴۸۴).

طرف‌داران مکتب فمینیسم تلاش دارند تا به کمک آثار فرهنگی و هنری که شعریکی از دستاوردهای آن است، مشکلات زنان را نشان دهند و راهکار برای تغییر وضعیت ارائه کنند. تحقیق و پژوهش در آثار شعرا که نماینده‌ی قشر روشن‌فکر جامعه هستند، می‌تواند به ما کمک کند که از مشکلات و معضلات و به‌طور کلی وضعیت زنان در یک برهه زمانی خاص اطلاع پیدا کنیم و بدانیم نگرش مرد نسبت به زنان عصر خود چگونه بوده است.

گرچه در ادبیات کلاسیک ما، تعداد شاعران زن نسبت به شاعران مرد بسیار ناچیز است؛ اما همیشه زنان به شیوه‌های مختلف سوژه‌ی شعر شاعران مرد بوده‌اند. هنگامی که به مطالعه‌ی کتاب‌های شاعران مرد می‌پردازیم، متوجه می‌شویم که در شعر عواطف و احساسات ایشان نسبت به زن، جای‌گاه زن در خانواده، اجتماع، صفات و ویژگی‌هایش انعکاس یافته است.

در طول تاریخ غالب دیدگاه‌ها به زن جنسی و تحقیرآمیز بوده و او را موجودی غیرعقلانی و غیراجتماعی و در خدمت مرد می‌پنداشتند. اگر در نقش معشوق به توصیف زن پرداخته شده است، بیش‌تر ویژگی‌های ظاهری زن مد نظر بوده است و به حیث یک ابژه‌ی جنسی او را می‌دیده‌اند. کم‌تر به وصف محاسن اخلاقی، کمالات، هوش و ذکاوت او پرداخته شده است.

با مطالعه‌ی سیمای زن در شعر علاوه بر آن‌که از دیدگاه شاعر نسبت به زن مطلع می‌شویم. چنین مطالعه‌ای به ما کمک می‌کند که بدانیم در آن برهه زمانی که شاعر می‌زیسته، به‌طور کلی زن چه جای‌گاهی در اجتماع و خانواده داشته و از چه مشکلاتی رنج می‌برده است. کسی نمی‌تواند منکر تأثیر ادبیات بر جامعه و برعکس آن تأثیر جامعه بر ادبیات شود؛ چون ادبیات با توجه به نگاه انتقادی کل‌گرایی که دارد؛ نماینده‌ی افکار و نگاه گروهی از روشن‌فکران جامعه است. «ادبیات، آینه‌ی تمام‌نمای رویدادها، آیین‌ها، رفتارها، تلاش‌ها و اندیشه‌های جامعه است که زبان حال و شناس‌نامه‌ی یک ملت می‌باشد، می‌توان یک جامعه را با بررسی محتوا و موضوع ادبیات آن شناخت. رویدادها و رفتارهای اجتماعی آن را دانست و سیر تحول پدیده‌های اجتماعی را ردیابی کرد» (روح‌الامینی، ۱۳۷۲: ۹).

یکی از شیوه‌های نقد ادبی، نقد فمینیستی است که اخیراً زیاد مورد توجه منتقدان قرار گرفته است. «اساساً دو نوع گرایش در شیوه‌ی نقد فمینیستی وجود دارد: گرایش اول که «جلوه‌های زن» نامیده می‌شود، عمدتاً به این موضوع می‌پردازد که زن در آثاری که مردان نوشته‌اند، به چه صورت و با کدام نقش‌های قالبی، به خواننده ارائه شده است. در گرایش دوم که «نقد زنان» نامیده می‌شود، به زن در مقام نویسنده توجه می‌شود. در

این گرایش، به ساختار و مضامین آثار ادبی نویسندگان زن توجه فراوان دارند تا از این طریق به شناخت پویای روانی فعالیت‌های زنانه راه برند» (پاینده، ۱۳۹۰: ۱۴۴، ۱۴۵). این مقاله سعی دارد تا براساس نقد فمینیستی نوع اول؛ جلوه‌های زن، اشعار ضیاء الحق سخا را مورد بررسی و واکاوی قرار دهد. به همین منظور به طور کامل ۱۴ مجموعه‌ی شعری که از ایشان تا به حال چاپ شده، مورد مطالعه قرار گرفته و مواردی که ارتباطی با این پژوهش داشته، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

## ۱. وضعیت زنان افغانستان در یک سده اخیر

آغاز سده حاضر توأم بود با اصلاحات امان‌الله‌خان، شروع تحولات در حوزه‌ی زنان و بهبود وضعیت‌شان. امان‌الله‌خان در راستای تحقق بخشیدن مدرن‌سازی در افغانستان قیدوبندهایی مثل ازدواج دختران خردسال، پیشکش و حجاب را ممنوع اعلام کرد. از سوی دیگرزمینه را برای فعالیت زنان در اجتماع مساعد ساخت؛ چنان‌که برای نخستین بار در این زمان به دستور ملکه ثریا مکتب برای دختران تأسیس شد. عده‌ای از دختران برای تحصیل به خارج از کشور فرستاده شدند، نشریه‌ای برای زنان و انجمن‌هایی برای حمایت از این قشر به فعالیت آغاز کردند. همه این کارها برای آن انجام شد که زنان از خانه بیرون شوند و در ایجاد جامعه‌ی مدرن و جدید سهم بگیرند؛ اما متأسفانه به علت نظام بسته و سنتی جامعه این تلاش‌ها در جهت توانمندسازی زنان و گرفتن حقوق‌شان مفید واقع نشد و ناکام ماند. در دوره‌ی صدارت محمد داوود به مسئله‌ی زن توجه بیش‌تری می‌شود؛ رفع حجاب اختیاری می‌شود و زنان در بخش‌های مختلف جامعه به ایفای وظیفه می‌پردازند. «آن‌ها توانستند به‌گونه‌ی وسیع‌تری وارد عرصه‌های کار اجتماعی و فعالیت سیاسی شوند و بر علاوه حضور در هر دو مجلس قانون‌گذاری در کابینه‌ی وزرا هم سهم بگیرند. در این دوره بر علاوه‌ی فعالیت مستقیم سیاسی در داخل نظام زنان توانستند گروه‌ها و جمعیت‌های سیاسی و غیرسیاسی در بیرون اداره‌ی حکومت به‌گونه‌ی مستقل برای بهبود وضعیت زنان ایجاد کنند» (کاوه، ۱۳۸۸: ۲۶).

قابل یادآوری است که تحولات در زمینه‌ی زنان صرف مختص به طبقات بالای جامعه می‌شد؛ در محدوده‌ی کابل محصور ماند و در دهات و سایر شهرهای بزرگ تغییر چندانی در زمینه‌ی زنان به وجود نیامد.

دولت کمونیستی که با کودتای هفت ثور روی کار آمده بود، بر عملی شدن برنامه‌ی سوادآموز اجباری تأکید داشت. تلاش می‌کرد با بالا بردن سطح سواد زنان و خارج ساختن آن‌ها از چنگال عنعنات تحول چشم‌گیری در دنیای زنان و جامعه به وجود آورد که نتیجه‌ی مطلوبی نداد.

دهه‌ی هفتاد دوره‌ی حکم‌روایی مجاهدین و طالبان بود. در دوره‌ی مجاهدین مکاتب دخترانه باز بود و زنان در ادارات دولتی مشغول کار بودند؛ اما نقش سیاسی‌شان نسبت به دوره‌ی گذشته کم‌رنگ شده بود. در دوره‌ی امارت اول زنان از حق تحصیل محروم بودند و محدودیت‌ها و محرومیت‌های فراوانی بر آن‌ها وضع شده بود.

در دهه‌ی هشتاد با روی کار آمدن نظامی نوافغانستان مورد توجه جامعه‌ی جهانی قرار گرفت. کشورهای زیادی برای بازسازی آن گام‌هایی برداشتند، حکومتی با ساختار جدید و نظامی مبتنی بر دموکراسی تشکیل شد. تلاش‌هایی برای رشد تعلیم و تربیه، وضعیت زنان، صنعت و ... انجام شد. با روی کار آمدن حکومت جدید، زنان به درون جامعه راه یافتند؛ به کسب علم و دانش پرداختند، در مشاغل گوناگون سهم گرفتند، خواستار حقوق مساوی شدند و به جست‌وجوی راهی برای خشونت‌زدایی از هم‌نوعان‌شان پرداختند. به این ترتیب روزه‌روز بسترهای رشد فکری و فرهنگی زنان مهیاتر شده است.

## ۲. سیمای زن در ادبیات منظوم کهن

اگرچه واژه‌ی زن در آثار سعدی، حافظ، فردوسی، عطار و سنایی اشتراک لفظی دارد؛ ولی نوع تلقی و حضور و بازتاب جلوه‌های آن بسیار متفاوت است. در شعر شعرای عارف لفظ زن در حکم نماد به کار رفته است؛ چنان‌که «در جهان عرفانی و حوزه‌ی نگرش عارفان اصلاً وجود فیزیکی زن واقعیت ندارد؛ بلکه بیش‌تر ساخته‌ی ذهن و زمان

شاعر است تا از او به عنوان نماد جمال و جلوه‌ی جمالی حضرت دوست بهره‌مند شود و از بستر مکتب و سبک ادبی سمبولیزم جلوه‌هایی هرچند اندک و محدود از حضرت حق سبحانه و تعالی در قالب کلمه و کلام بریزد» (اکبری، ۱۳۷۹).

در شعر شعرای غیر عارف هم بیش از آن که زن ستایش شده باشد، نکوهش و مورد طعن و تحقیر قرار گرفته است؛ البته این شیوه‌ی نگاه مبنی بر تلقی عمومی جامعه نسبت به زن است. با این حال شاعر حقیقی فرد روشن‌فکر و پیشرو جامعه است، انتظار می‌رود نگاه متفاوتی به امور پیرامون داشته باشد. وقتی به جست‌وجوی نگاه به «زن» در دیوان‌های شعرای فرهنگ‌آفرین زبان فارسی می‌پردازیم، به یافته‌هایی دست می‌یابیم که مایوس‌کننده است. از گذشته‌های دور تولد دختر در خانه ننگ و مصیبت دانسته می‌شد. چنین نگرش و طرز تلقی هنوز هم کم‌رنگ نشده است. این موضوع در چند جای دیوان شاعر آگاه و متفکری چون خاقانی نمود یافته است او سرافکنندگی اش را از تولد دخترش و شادمانی اش را از مرگ او چنین بیان کرده است:

سرفکننده شدم چو دختر زاد  
بر فلک سرفراختم چو برفت  
بودم از عجز چون خراندر گِل  
بر جهان اسب تاختم چو برفت  
ماتم عمر داشتم چو رسید  
«عمر ثانی» شناختم چو برفت  
محنتش نام خواستم کردن  
دولتش نام ساختم چو برفت  
(خاقانی، ۱۳۳۸: ۸۳۵).

ناصر خسرو بلخی نیز از همان نگاه عمومی نسبت زن برخوردار بوده است. زنان را موجوداتی «ناقص العقل و دین» می‌پنداشته که مردان نباید راه آن‌ها را بروند و با آن‌ها مشوره کنند:

زنان چون ناقصان عقل و دینند



چرا مردان ره آنان گزینند

(ناصر خسرو)

به گفتار زنان هرگز مکن کار

زنان را ناتوان و مرده انگار

(ناصر خسرو)

در دیوان بیش تر شعرای کهن، ابیاتی که مبین نگاه تقلیل‌گرایانه به نیمه‌ی دیگرپیکر جامعه است، مشاهده می‌شود که اشاره به همه آن‌ها از حوصله‌ی این مقاله خارج است. در اشعار غنایی شعرا بیش‌تر به وصف زیبایی‌های ظاهری زنان پرداخته‌اند تا زیبایی‌های باطنی؛ چنانکه همه معشوقان و زنان نیک، زیبا هستند با همه تفاوت و خلاقیت‌های موجود در توصیف زنان؛ گویی همگی وصف یک تن است و این معشوقان همه شبیه یک دیگرند! قامت همگی نخل سیمین و سرو است، همه چشم آهویا چشم شهلا دارند، صورتشان چون ماه است و مویشان به سیاهی شب است و... به این ترتیب می‌بینیم که فردیتی در نگاه شعرای پیشین وجود نداشته و همه از لحاظ جمال‌شناسی سوژه (زن) را شبیه هم می‌دیدند.

به‌طور کلی «زن در ادبیات پیشین یا به‌صورت یک قهرمان ظهور می‌کرده و حماسه می‌آفریده است و یا به‌عنوان معشوق باعث غزل‌سرایی می‌شده و ادبیات غنایی را به وجود می‌آورده است، پس زن به دو شکل در ادبیات گذشته‌ی ما دیده می‌شود؛ یا فعال است یا منفعل. زن فعال را در آثار حماسی می‌توان یافت و زن منفعل را در غزلیات عاشقانه. زنانی چون رودابه، تهمینه، گردآفرید و کتایون زنان فعالی هستند که حماسه می‌آفرینند و زنانی چون شیرین، لیلی، بلقیس و زلیخا... آثار غنایی خلق می‌کنند» (یزدانی، ۱۳۷۸: ۴۸).

### ۳. معرفی ضیاءالحق سخا

یک از شعرای پُرکار و فعال کشور ما ضیاءالحق سخا است که تا به حال از ایشان

مجموعه‌های متعددی به چاپ رسیده است. سید ضیاءالحق سخا فرزند سید عبدالحق فضل‌ی در ۱۳۳۰ خورشیدی در شهر هرات متولد شد. دوره‌ی مکتب را در دبیرستان سلطان غیاث‌الدین غوری به اتمام رساند و در ۱۳۵۲ خورشیدی از دانشگاه اقتصاد کابل مدرک لیسانسش را به دست آورد. از ایشان تا به حال ۱۴ مجموعه به چاپ رسیده است که عبارتند از: بی‌صدایی صدای دریاهاست، سوزنامه‌ی در سوگ، غزلی در باد، غزل تلخ، بر شاخه‌ی سبز غم عشق، در لحظه‌های آتش و باروت، آی کاکل به خاک برده، غزل سرخ قناری، غزلی برای گل بانو، غزلی در حیرانی، از خط روی سنگ، چهار فصل زشت تقویم، کوکوی تلخ قمری و پری جو.

#### ۴. توجه به برخی از زنان خاص

خانواده نخستین نهاد اجتماعی در جامعه است که اعضای آن با هم پیوند خونی، صمیمانه و محکمی دارند. در تمام جوامع مذهبی و غیرمذهبی نظام خانواده پذیرفته شده است و افراد به آن احترام خاصی قائل هستند. اغلب ریاست خانواده به عهده‌ی شوهر است و تصمیمات مهم را او می‌گیرد. زن مدیر داخلی خانه محسوب می‌شود. در شعر فارسی اشعاری در پیوند با اعضای خانواده به خصوص مادر و پدر زیاد سروده شده است که بیانگر احساسات و عواطف اشخاص نسبت به این دو فرد است.

در شعر سخا به نقش خانوادگی اعضای خانواده مثل مادر، همسر و دختر اشاره شده است. او مادر را فیض و برکت الهی می‌داند که خانه از خورشید وجودش منور است.

باز بود پنجره خانه به سوی خورشید  
 آه این پنجره را بهر چی بستی مادر  
 باغ چشمان تو سرمایه فرداها بود  
 در این باغ پراز فیض بیستی مادر  
 (سخا، ۱۳۹۳: ۳۶).

شب با دختر کوچک نه خیلی زشتم

کز انفجار و مرگ نمی ترسد  
و خیلی شیطان است  
چندی بیهودگی ها را به سخره می گیرم  
و گاهی هم او را از سگ ساکت همسایه می ترسانم  
(سخا، ۱۳۸۲: ۶۰).

سخا قصیده‌ای به نام «یا بشر ابن حوا» دارد. در این شعر به توصیف تصویر ایده‌آلی که از انسان داشته، پرداخته است و برخلاف هنجار موجود که همیشه بشر را فرزند آدم می‌نامند و هرانسانی هم در جامعه‌ی ما با نام پدر شناخته می‌شود، در این شعر هنجارشکنی کرده و جای این تقابل‌ها را عوض کرده است؛ بشر را فرزند «حوا» معرفی می‌کند؛ چون پرورش دهنده‌ی اصلی بشر چه در ایامی که در بطن به سر می‌برد و چه زمانی که مراحل حساس زندگی را سپری می‌کند، زن است. این شعر مبین بهادادن به زن از چشم دید سخا است.

شب با دختر کوچک نه خیلی زشتم  
کز انفجار و مرگ نمی ترسد  
و خیلی شیطان است  
چندی بیهودگی ها را به سخره می گیرم  
و گاهی هم او را از سگ ساکت همسایه می ترسانم  
(سخا، ۱۳۸۲: ۶۰).

ایشان در شعری ما را به تماشای سکانشی از زندگی خانوادگی اش می‌برد. در این شعر سیمای دخترش را خیلی مبهم وصف می‌کند؛ گویا دوست ندارد تا از دریچه‌ی شعرش مخاطب به تصویری شفاف از دخترش دست یابد. شاعر در زمانه‌ای که مملو از دود باروت است، با دخترش که هنوز عمق فاجعه‌ی جنگ را درک نکرده و از مرگ و انفجار نمی‌ترسد. مشغول بازی و سرگرمی است. تا لحظاتی بیهودگی زیستن در وضعیت اسفناک را به سخره بگیرد و فراموش کند.

سخا مجموعه‌ی «آی کاکل به خاک برده» را به همسرش تقدیم کرده است. او بیش‌تر شعرهای این مجموعه را در رثای فرزندش نوشته است. هم‌چنین در این مجموعه، شعری به یاد نادیا انجمن سروده است؛ در این شعر از معصومیت این بانو روایت می‌کند که قربانی به دست عفریت شده است. هم‌چنین از غیرت مردانه حکایت می‌کند. در واقع غیرت عدم تحمل دیگران در حق خویش است. این ویژگی به‌طور طبیعی و غریزی در سرشت مرد نهاده شده است و نمونه‌های ابتدایی آن را در حیوانات نیز می‌توان مشاهده کرد. عرصه‌ی زندگی انسان‌ها همواره شاهد ظهور و بروز غیرت بوده است؛ اما گاهی مفهوم غیرت با مفهوم تعصب خشک و بدگمانی و بدبینی در هم آمیخته و مشکل ایجاد کرده است. ضیاء‌الحق سخا هم از غیرتی که با سوءظن آمیخته شده است، روایت و شکایت می‌کند. او غیرت را شعله‌ی آتشی می‌بیند که پیوسته دارد قربانی می‌گیرد و شعله‌ی این آتش چنان سوزان است که خورشید را در سیطره‌ی خود درآورده است:

آبی‌ترین آسمان را به پرواز درآمدی / با زخم بال‌های خیس / خیس دریاچه نمک /  
 پرواز از عفریت تا ملک / به دوردست‌ترین ساحت آرامش / تا هجرتی از این دست را /  
 حجت مردانگی مان سازی ...  
 (سخا، ۱۳۸۵: ۳۱).

خشونت علیه زنان یکی از معضلات مهم اجتماعی جامعه ما است که عوامل متعددی دارد؛ با این‌که تلاش‌های فراوانی برای محو خشونت انجام شده است؛ اما هنوز هم این پدیده وجود دارد و گاهی این خشونت چنان به‌گونه‌ی فجیع به وقوع پیوسته است که خشم جامعه‌ی جهانی و عموم مردم را برانگیخته است. نمونه‌های آن سنگ‌سار «رخشانه»، قتل «فرخنده» و بریده‌شدن بینی و لب‌های «ستاره» توسط همسرش بوده است. شاعر با دیدن این همه اعمال ناروا نسبت به زن با تقدیم شعری به «ستاره» اعتراف می‌کند که در چنین وضعیتی از مرد بودنش شرم‌منده است:

ای زن

زخمی‌ترین حقیقت شهرزمانه‌ها

شرم دارم این‌که بگویم

مردم

(سرخا، ۱۳۹۵: ۳۴).

## ۵. نقش معشوقی زن

یکی از برجسته‌ترین نقش‌های زن در شعر حضور او به‌هیچ‌معشوق است. روایت هجران و وصال از درون‌مایه‌های پربسامد غزل است. شعرا از زمان پیدایش شعر فارسی به آن توجه زیادی داشته‌اند و هر یک به شیوه‌ای به وصف معشوق و احوال خویش به‌هیچ‌عاشق پرداخته‌اند. در مجموعه‌های اولیه‌ای که از ضیاء‌الحق سرخا منتشر شده، درون‌مایه‌ی بیش‌تر اشعار را مسائل سیاسی و اجتماعی تشکیل می‌دهد. اگر احياناً شعر عاشقانه‌ای هم موجود است، بیش‌تر بیانگر عشق به وطن و شهادت است یا حکایت از دل‌تنگی‌های عاشق و شرح احساسات و عواطف درونی او می‌کند و کمتر وصفی از معشوق به چشم می‌خورد. دلیل آن هم واضح است؛ چون تاریخ سرایش بیش‌تر اشعار متعلق به دهه هفتاد است؛ دهه‌ای که زنان به چهاردیواری خانه‌ها محبوس بودند و نقش‌چندانی در فعالیت‌های اجتماعی نداشتند؛ اما در این سال‌های اخیر به‌میزانی که آزادی زنان بیش‌تر شده، سیمای زن در شعر این شاعر هم واضح‌تر و آشکارتر شده است؛ چنان‌که در مجموعه‌ی «پری‌جو» معشوق دارای نام و هویت مشخص است و شاعر دقیق او را از لحاظ اخلاقی و ظاهری برای مخاطب توصیف کرده است.

### ۱.۵. ویژگی‌های ظاهری معشوق

در بیش‌تر شعرهایی که به وصف چهره‌ی معشوق پرداخته است، توصیف‌ها کلی است و فردیتی در نوع نگاه شاعر نمی‌بینیم؛ بلکه مثل تمام شعرای کلاسیک زبان فارسی معشوق را می‌دیده است؛ چنان‌که شاعر چشمان معشوقش را (غزل‌سازترین)



خوانده و او را (پری افسانه‌ای) خطاب کرده و (ماه شب چهارده) که همه توصیف‌های کلی و رایج است:

ای غزل‌سازترین چشم‌ها که از آن تواند / اسطوره تبسم / شکوفه لب‌های توست / به  
عطر محبت / پری‌تراز همه افسانه‌هایی / سرشار ماه شب چهارده  
(سخا، ۱۳۸۵: ۱۹).

در توصیفاتی که در لابه‌لای اشعار این شاعر می‌بینیم، هنوز معشوق پسته‌دهان است و چشم‌هایش بادامی است و شباهت به «حور» دارد:

با تو شبم به شب‌چره حاجت نمی‌برد  
بادام چشم و پسته‌دهانی عزیز دل  
من خود رسیده‌ام به یقینی که بی‌گمان  
حوری که گفته‌اند همانی عزیز دل  
(سخا، ۱۳۹۶: ۵۳).

در مجموعه‌ی «غزلی برای گل‌بانو» شعری به نام «زن» سروده است که فضایی عاشقانه دارد. شاعر در این شعر بیش‌تر چهره‌ای متعالی و انسانی از عشق ترسیم کرده است و حس خوبی که یک مرد از عشق زن می‌تواند تجربه کند را بازتاب داده است.

به چشمان زلال تو تماشا می‌کنم خود را  
من گم‌گشته در چشم تو پیدا می‌کنم خود را  
(سخا، ۱۳۹۴: ۶۹).

## ۲.۵. نجابت زن

یکی از ویژگی‌هایی که همیشه شعرای مرد بر آن تأکید داشته‌اند، عفت و نجابت زن بوده است؛ چنان‌که شهریار می‌گوید:

دارد متاع عفت از چهارسو خریدار  
بازار خود فروشی این چهارسو ندارد

ضیاء الحق سخا پیوند تنگاتنگی میان نجابت و عشق قائل است؛ او معتقد است وقتی روسپیان با وقاحت و پررویی دست به هر کاری می‌زنند و بعد ادعای نجابت می‌کنند، دیگر نباید انتظار داشت که عشقی پاک و حقیقی اتفاق بیفتد و عاشقی وجود داشته باشد؛ چون چنین چیزی امکان‌پذیر نیست؛ بلکه باید به تجلیل از یاد عاشقان گذشته پرداخت.

وقتی که روسپی‌های وقیح

با اعتماد و تبسم

معنای پرشکوه نجابت را تکرار می‌کنند

باید برای دوشیزگان مغموم مرثیه خواند

و یادبود پروانه‌های عاشق را

در کنج عاشقانه هر باغ تجلیل کرد

(سخا، ۱۳۸۲: ۴۹).

## ۶. برخی از مشکلات زنان

افغانستان در سه دهه اخیر درگیر جنگ و معضلات اجتماعی آن بوده است. این پدیده‌ی شوم اثرناگواری بر همه‌ی ابعاد جامعه گذاشته است. ادبیات از سرمایه‌های معنوی مردم یک سرزمین است که امیال و وضعیت درونی‌شان را انعکاس می‌دهد. هم‌چنین گزارشی غیررسمی از وضعیت اجتماعی سیاسی ارائه می‌کند که در مواردی می‌تواند درست‌تر و حقیقی‌تر از آن گزارشی باشد که در صفحات کتب تاریخی به تحریر درآمده است. از دریچه‌ی شعر ضیاء الحق سخا می‌توانیم با برخی از مشکلات وضعیت زنان در جامعه‌ی عصر شاعر آشنا شویم که در این جا به آن‌ها می‌پردازیم:

### ۱.۶. پرده‌نشینی و مستوری

زنان در این دیار همواره پرده‌نشین بوده‌اند و معمولاً اندرونی و خانه‌ها جای آن‌ها بوده، از فضای اجتماعی دور بوده‌اند و اگر بنا به ضرورتی از خانه بیرون می‌شدند، با پوشیدن

برقع چهره‌شان را کاملاً پنهان می‌ساختند و حائلی بین خود و دیگران ایجاد می‌کردند. «اگر به تخلص‌های شاعران زن نظر بیندازیم، می‌بینیم که بیش‌تر آن‌ها به پرده‌نشینی و مستوری خود اشاره نموده‌اند: حجابی، مخفی، مستوره و نهانی. این تخلص‌ها خود دلیل گوشه‌نشینی و دوری صاحبان آن‌ها از حیات اجتماعی می‌باشد» (رحمانی، ۱۳۹۴: ۱۱). با مطالعه‌ی اشعار شعرای کهن فارسی متوجه می‌شویم که از زن همیشه به‌عنوان آهوی حصار، بانوی حرم، سرپوشیدگان، پردگیان یا قمرخانگی و نظایر این تعابیر و القاب یاد می‌شود. این صفات ضمن این‌که احترام‌آمیزند، نشان از این دارند که زن باید همیشه خود را مخفی کند. بنابراین اگر شعری هم می‌گفتند، نمی‌توانستند و حق نداشتند عواطف و عقاید زنانه‌ی خود را بروز دهند و به‌تر می‌دیدند که مردانه شعر بگویند (مظفری ساوجی، ۱۳۹۳: ۸۴). اگرچه در این سال‌های اخیر فضای جامعه بازتر شده است و زنان در مناسبات اجتماعی مشارکت فعالی دارند، با این‌همه هنوز زنانی هستند که در پشت میله‌های زندان مردسالاری به‌سر می‌برند، منزوی و پرده‌نشینند. با توجه به وضعیت اجتماعی زنان و نگاه سنتی به زن، ضیاء‌الحق سخا از انبار صفاتی که می‌توان برای زن به کار برد، صفت «پرده‌نشین» را گزینش کرده و به کار برده است. معمولاً گزینش‌های شاعر از لحاظ سبک‌شناسی پیوند تنگاتنگی با بینش، نگاه و تفکر شاعر دارد:

آهای / ای ماه‌پاره پرده‌نشین / بهار دارد نی لبک سبزش را می‌نوازد  
(سخا، ۱۳۹۶: ۲۶).

شاعر در شعری از مجموعه‌ی «غزل سرخ قناری» به نقد وضعیت سرزمینش بعد از حضور نیروهای ائتلاف بین‌المللی در افغانستان پرداخته است. در این شعر به وصف ناکارآمد و بیهوده‌بودن «قانون» پرداخته است و آن را تشبیه به «عاجزه‌ای پستونشین و چادر بر سر» کرده است. هر سه این صفات که به‌حیث مشابه به آمده‌اند، متأسفانه در این جامعه مختص به زن است و برناتوانی و منفعل بودن زن اشاره دارد و مبین نگاه حقارت‌آمیز او به چنین زنانی است:

قانون آن جا / عاجزه پستونشینی است / چادر بر سر  
(سخا، ۱۳۹۰: ۱۴).

از دیرهنگام بنا بر سنت‌های اعتقادی و دینی ما، زنان پای‌بند به حجاب بودند و مردان هم به شدت تأکید بر رعایت آن می‌کردند؛ چنان‌که در افغانستان از مسئله‌ی کشف حجاب در زمان امان‌الله خان و رفع حجاب در دوره‌ی نخست‌وزیری سردار محمد داوود استقبال چندانی نکردند و ناکام ماند؛ زیرا کورکورانه برخلاف شئون اسلامی و اعتقادی مردم بوده است. ضیاء الحق سخا با لحنی انتقادآمیز می‌گوید: مشاورانی که برای حل نابسامانی‌های این کشور آمده‌اند، چاره‌ی مشکلات افغانستان را در رفع پوشش بانوان محجوب می‌دانند:

باری از همه بهتران مشاور

ریشه نابسامانی‌ها را آن جا

فقط در رفع پوشش بانوان محجوب دانسته‌اند و فرموده‌اند:

تا زلال شبکیه چشم‌ها

از صراحت عریانی زن لبریز نگردد

چشم داشت سامان گرفتن‌ها بیهوده است!

(همان، ۲۲۲۱).

تاریخ ما «تاریخ مذکر» بوده و این مردها بوده‌اند که افسار زندگی را در دست داشته و در همه‌ی امور تصمیم‌گیرنده بوده‌اند. استاد سخا در شعری که در دهه نود سروده است، مخالفت خود را با زندانی ساختن زن در خانه بیان می‌کند و آن را نشانه‌ی جهل مذکر می‌داند.

تورا سردابه جهل مذکر کرده زندانی

کجا باید بسوزی تا در این میهن نمی‌گنجی

الهی در بگیرد رسم منحوس دیار ما

که در خاک خودت هم ای اسیرای زن نمی‌گنجی

(سخا، ۱۳۹۵: ۱۰۹).

## ۲.۵. زن و خانه

از قدیم گفته‌اند خانه بدون زن مثل زندان است؛ اما متأسفانه این توأم بودن زن و خانه با هم منجر به دادن وظیفه‌ی خانه‌داری به‌گونه‌ی عام و تام به زن شده است. خانه‌داری و مدیریت زن در خانه از قدیمی‌ترین دغدغه‌های زنان محسوب می‌شود که در آموزه‌های دینی و فرهنگی ما هم برای این موضوع زیاد تأکید شده است. در نگاه سنتی تربیت انسان، تحکیم خانواده و انجام امور خانواده فقط به عهده زن است؛ چنان‌که در طول تاریخ نیز می‌بینیم که زنان انرژی و عمر خود را صرف رسیدگی به امور خانه نمودند و هیچ‌گاه در مقابل این کارها حق‌الزحمه‌ای دریافت نکرده‌اند. به این ترتیب به‌هیچ‌کارگرا بدون مزد عمری ایفای وظیفه کردند. یکی از عوامل کم‌رنگ بودن سهم زنان در پیشرفت علوم، هنر، ادبیات و ... همین خانه‌نشینی و مکلفیت خانه‌داری بوده است؛ اما زنان امروزه در پهلوی رسیدگی به امور خانه به مشاغل بیرونی نیز می‌پردازند و در برطرف کردن مشکلات اقتصادی خانواده سهم دارند. هم‌چنین تلاش می‌کنند با ذهنیتی که خانه‌داری را صرف امری زنانه تلقی می‌کند، مبارزه کنند و آن را تغییر دهند.

ضیاء الحق سخا نیز بر وجود زن در خانه تأکید دارد؛ چنان‌که خانه‌ای که در آن زن است را مثل «گل خانه» می‌داند:

پاینده شوم چویار با من باشد  
تن زنده بود چوروح در تن باشد  
گل را چه کنم و ناز گل را چه کشم  
گل خانه بود خانه، اگر زن باشد  
(سخا، ۱۳۹۵: ۱۲۹).



## ۶. زن در مجموعه پری جو

معشوق زن در شعر کلاسیک از هویت فردی محروم است. شاعر به توصیف‌های کلی در مورد او بسنده می‌کند؛ گویا همان‌گونه که در واقعیت امر زن پرده‌نشین و پوشیده بوده است، شاعر هم جرئت نمی‌کند چهره واقعی زن را در شعر ترسیم کند یا نامش را در شعر به کار برد.

اما در دوره‌ی معاصر شاملو بعد از فروغ که روح زنانه‌اش را در شعر انعکاس داد، آیدا را با پوست و گوشت و خون در شعر توصیف کرد. پس شاملو ما با تصویری ملموس از معشوق در شعر مواجه هستیم.

ضیاءالحق سخا مجموعه‌ی دوبیتی‌های هراتی به نام «پری جو» سروده است. در این دوبیتی‌ها یا کاراکتر برجسته‌ی متن «پری جو» است یا شاعر او را مورد خطاب قرار داده است؛ البته غیر از این مجموعه شاعر در سروده‌های دیگری نیز از «پری» یاد کرده است. وقتی به کلیت شخصیت پری جو نگاه می‌کنیم، متوجه نشانه‌هایی در متن می‌شویم که هنوز این زن، زن اثیری است؛ چنان‌که آدرسش به پشت کوه قاف است و شاعر در آرزوی رسیدن به او است. در مواردی هم چنان واضح و جزیی نگرانه به وصف سیمای پری جو پرداخته که می‌توانیم تجسمش کنیم:

مه صدی خالک کنج لبا تو

به دل مه شه همو چیشما سیاه تو

به ته دل مه قیامت میشه والا

جرینگس می‌کنه تا چوریا تو

(سخا، ۱۳۹۷: ۱۱).

پری نه قد کته، نه قد درازه

نه خیلی پخمه‌یه نه حله بازه

سفید لوسم نیه سبزه نمایه

پری جومه به دل شه خیلی نازه

(همان، ۲۴).

گرچه دویستی‌های این مجموعه عامیانه است و توأم با طنز؛ اما اگر به کلیت زن در این مجموعه نگاه کنیم و شخصیت پری جورا استشنا قایل شویم، زن موجودی حسود، به شدت وابسته به مادیات و زیورآلات، شلخته، اهل جدل و چشم‌وهم‌چشمی با ظاهری خیلی آشفته، بی‌منطق و کم‌عقل تصویر شده است.

## جمع‌بندی

یکی از شعرای پُرکار و فعال و پیشکسوت کشور ما ضیاءالحق سخا است که تا به حال از ایشان ۱۴ مجموعه‌ی شعری به چاپ رسیده است. در لابه‌لای اشعار ایشان می‌توانیم به تعریف و نگاهی که به زن داشته‌اند، پی ببریم. شاعر در آثار نخستینش بیش‌تر درگیر مسائل اجتماعی و سیاسی است و کمتر شعر عاشقانه‌ای سروده که معشوق آن زن باشد. مخاطب از دریچه‌ی شعر ایشان با مشکلات اجتماعی که زنان در عصر شاعر با آن دست‌وپنجه نرم می‌کردند، آشنا می‌شود. اشعار این شاعر بر مبنای رویکرد نقد فمینیستی «جلوه‌های زن» مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که ضیاءالحق سخا مخالف هرگونه خشونت علیه زن است. نجابت، عفت حتی در مواردی پرده‌نشین و مستوری زن را ستایش می‌کند. در وصف معشوق بیش‌تر به محاسن ظاهری او توجه دارد. اهمیتی به هوش، علم و توانایی‌های او نمی‌دهد و زیبایی‌های عقلی و فکری زن را در شعر انعکاس نداده است. او در اغلب اشعار به توصیف‌های کلی معشوق بسنده می‌کند و فردیتی در نگاهش دیده نمی‌شود. زن شعر سخا زنی است کاملاً سنتی، منفعل و کم‌تر نشانه‌های مدرن در او دیده می‌شود.

## سرچشمه‌ها

۱. اکبری، منوچهر. (۱۳۷۹ خورشیدی). زن در آئینه‌ی شعر فارسی. فصل‌نامه‌ی پژوهشی مطالعات راهبردی زنان. شماره‌ی ۱۰. <http://ensani.ir/fa/article/88739>.
۲. پاینده، حسین. (۱۳۹۰ خورشیدی). گفتمان نقد مقالاتی در نقد ادبی. چاپ

دوم. تهران: نیلوفر.

۳. داد، سیما. (۱۳۷۸ خورشیدی). فرهنگ اصطلاحات ادبی. ج ۳. تهران: مروارید.
۴. رحمانی، ماگه. (۱۳۹۴ خورشیدی). پرده‌نشینان سخن‌گوی. بازنویسی فاطمه صادقی. تهران: نگاه معاصر.
۵. روح‌الامینی، محمود. (۱۳۷۲ خورشیدی). مبانی انسان‌شناسی. چاپ پنجم. تهران: عطار.
۶. راکعی، فاطمه. (۱۳۹۴ خورشیدی). سیمای زن در آینه‌ی شعر حافظ، پژوهش‌نامه‌ی زنان. سال ششم. شماره‌ی سوم. صص ۴۵-۶۲.
۷. سخا، ضیاء‌الحق. (۱۳۸۲ خورشیدی). بی‌صدایی صدای دریاهاست. هرات: انجمن ادبی.
۸. -----، (۱۳۸۵ خورشیدی). آی کاکل به خاک برده. هرات: انجمن ادبی.
۹. -----، (۱۳۹۴ خورشیدی). غزلی برای گل بانو. هرات: رسالت.
۱۰. -----، (۱۳۹۶ خورشیدی). از خط روی سنگ. هرات: بنیاد لیان امیری.
۱۱. -----، (۱۳۹۰ خورشیدی). غزل سرخ قناری. هرات: انجمن ادبی.
۱۲. -----، (۱۳۹۷ خورشیدی). پری جو. هرات: آن.
۱۳. -----، (۱۳۹۵ خورشیدی). غزلی در حیرانی. هرات: رسالت.
۱۴. -----، (۱۳۸۳ خورشیدی). غزلی در باد. هرات: انجمن ادبی.
۱۵. -----، (۱۳۹۶ خورشیدی). کوکوی تلخ قمری. هرات: بنیاد لیان امیری.
۱۶. کاوه، علی‌احمد. (۱۳۸۸ خورشیدی). پرسمان زن در جامعه‌ی افغانی. گاه‌نامه‌ی تأملات. هرات.
۱۷. محمدی، محمدعلی. (۱۳۸۴ خورشیدی). فمنیسم و خانواده. کتاب زنان. شماره‌ی ۲۹، صص ۱۴۹-۱۳۱.
۱۸. مظفری ساوجی، مهدی. (۱۳۹۳ خورشیدی). سبز و بنفش و نارنجی؛ گفت‌وگو با سیمین بهبهانی. تهران: نگاه.
۱۹. یزدانی، زینب. (۱۳۷۸ خورشیدی). زن در شعر فارسی. تهران: فردوس.

# نگاهی به فرهنگ تحفة الاحباب سلطان علی اوبهی

نویسنده: ناهید امان یار

## چکیده

سلطان علی اوبهی شاعر، خطاط، حکاک و فرهنگ‌نگاری است که در عصر خویش محبوب و مشهور گردیده بود و اما اشعارش به دلیل تدوین نشدن و بی‌التفاتی پژوهش‌گران، به مرور زمان از میان رفته و جزایبات پراکنده‌یی دیگر چیزی به جا نمانده است. استعداد عمده‌ی سلطان علی اوبهی در عرصه‌ی خطاطی و فرهنگ‌نویسی است. مهارت وی در خطاطی تا آن جایی بوده که به وی لقب سلطان الخطاطین تفویض گردید، هم‌چنان سلطان علی اوبهی مؤلف فرهنگ وزین و ماندگاری است به نام تحفة الاحباب. در این نوشتار سعی گردیده تا سلطان علی اوبهی را به معرفی گرفته و فرهنگ تحفة الاحباب که یکی از پراحترین فرهنگ‌هاست، مورد بررسی قرار گیرد.

واژه‌های کلیدی: سلطان علی اوبهی، فرهنگ تحفة الاحباب، فرهنگ‌های متأثر، اوبه.

## مقدمه

سلطان علی اوبهی فاضل و اندیشمند است که در اواخر دوره‌ی تیموریان و اوایل دوره‌ی شیبانی‌ها زیست داشت، اوایل عمرش را در زادگاهش (اوبه) و شهر هرات گذراند، علوم متداول را فراگرفت و به سبب استعداد شگرفی که در زمینه‌ی خطاطی و شاعری داشت، به شهرت فراوانی دست یابید و مورد توجه درباریان آن عصر مخصوصاً

امیرعلی شیرنوایی قرار گرفت. سلطان علی اوبهی به سبب نابسامانی اوضاع هرات مثل بقیه‌ی شعرا و فضلای این شهر، بار سفر را بست و عازم بخارا گردید، فرهنگ تحفة الاحباب را در همان جا نوشت و در همان جا بعد از ۱۰۹ سال زندگی، دارفانی را وداع گفت.

تحفة الاحباب اوبهی فرهنگی است معتبر، که در سال ۹۳۶ هـ.ق بعد از سه سال زحمت و مشقت به اتمام رسید. سلطان علی این فرهنگ را مشتمل بر ۲۸ باب گردانیده که به ترتیب ابوابی مانند (باب الالف مع حرف الالف، باب الباء مع... الخ) تنظیم کرده است. بیش‌تر واژه‌های این فرهنگ، پارسی است و در میان آن‌ها تعداد کمی واژه‌های عربی، ترکی، مغولی و واژه‌هایی از لهجه‌های محلی مخصوصاً زبان مردم ماوراءالنهر و بخارا دیده می‌شود.

نکته‌ی قابل توجه این است که مؤلف این فرهنگ غالباً واژه‌ها را همراه با شواهد شعری، آن‌هم از گویندگان سده‌ی چهارم و پنجم هجری مثل: رودکی، فرخی، فردوسی، ابوشکور بلخی، دقیقی، اسدی، عنصری و... آورده است. تحفة الاحباب فرهنگ پُراهمیت و مشهوریست؛ تا جایی که بیش‌تر فرهنگ‌ها از آن بهره‌گیری‌هایی داشتند. از جمله: مؤلف فرهنگ جهانگیری، مجمع‌الفرس سروری، برهان قاطع، فرهنگ رشیدی، آندراج، دهخدا و... به آن توجه داشته و در توضیح برخی واژه‌ها از فرهنگ تحفة الاحباب سود جست‌ه‌اند.

### پیشینه

در مورد سلطان علی اوبهی به صورت جامع و کامل کدام تحقیقی صورت نگرفته و یا لااقل تا حال من به آن برنخورده‌ام؛ تنها دکتر سید عارف نوشاهی در مقالات عارف، رساله‌یی در باب مصافحه‌ی سلطان علی نوشته است. در دیگر کتب به صورت پراکنده و مختصر به زندگانی وی اشاره شده و ذکری هم از کتاب تحفة الاحباب رفته است. از جمله: در مذکرا الاحباب از نثاری بخاری، مجالس النفایس از امیرعلی شیر



نوایی، دایرةالمعارف آریانا، دانش‌نامه‌ی ادب فارسی از حسن انوشه، تاریخ ادبیات در ایران از ذبیح‌الله صفا، ذکر برخی از خوش‌نویسان، هرات‌نامه از فکری سلجوقی، و... ذکر گردیده است.

و اما معلومات نسبتاً کامل در مورد سلطان علی اوبهی مخصوصاً در مورد فرهنگ تحفة الاحباب رامی‌توان در «لغت‌نامه‌ی تحفة الاحباب» که در سال ۱۳۶۷ خورشیدی با مقدمه، تصحیح و تحشیه‌ی حسین فرمند در کابل به طبع رسید و «فرهنگ تحفة الاحباب» که در سال ۱۳۶۵ خورشیدی با تصحیح فریدون تقی‌زاده طوسی و نصرت‌الزمان ریاضی هروی در مشهد به چاپ رسید، مشاهده کرد. به هر صورت تا حال اثر جداگانه‌ای در مورد زیست‌نامه‌ی سلطان علی اوبهی، آثار و مخصوصاً بررسی و واکاوی فرهنگ غنامند تحفة الاحباب، که در عصر کنونی تا حدی به فراموشی سپرده شده، صورت نگرفته است.

اینک در این مقاله معرفی سلطان علی اوبهی، مهارت‌ها و کارکردهای وی و شناساندن فرهنگ تحفة الاحباب، ویژگی‌های این فرهنگ، مزایا و اهمیت آن و فرهنگ‌های متأثر از تحفة الاحباب هدف قرار گرفته شده است.

## زیست‌نامه‌ی سلطان علی اوبهی

### تولد و زادگاه

سلطان علی زادگاهش اوبه می‌باشد. وی بنا بر انتسابش به اوبه، اوبهی تخلص می‌کرد. متأسفانه در هیچ یک از منابع دست‌داشته، تاریخ تولد و زمان مرگ سلطان علی اوبهی به صورت دقیق ذکر نشده است. تنها صاحب تذکره‌ی مذکرا الاحباب (نثاری بخاری) در این کتاب به طول سن وی، که بعد از ۱۰۹ سال، زندگانی را بدرود گفته است، اشاره می‌کند و هم‌چنان در مورد رساله‌یی که در مصافحه، حافظ سلطان علی در بستر مرگ به خط خودش نگاشته و برای بخاری سپرده و در حفظ و نگه‌داری آن وصیت کرده بود، یادآور می‌شود؛ هر چند در جلد سوم دایرةالمعارف با اطمینان کامل

سال تولد حافظ سلطان علی را ۸۵۶ هـ.ق ذکر نموده‌اند و در جلد سوم دانش‌نامه‌ی ادب فارسی نیز سال ۸۵۶ هـ.ق به صورت تقریبی ذکر گردیده است.

بنابراین، با در نظر داشت دیدگاه بخاری، اگر تاریخ مرگ حافظ سلطان علی را اندکی پیش از سال (۹۷۴ هـ.ق) که تاریخ مذکور، سال اتمام نگارش تذکره‌ی مذكر الاحباب است، بدانیم؛ در حالی که بخاری بر این تأکید دارد که حافظ سلطان علی ۱۰۹ سال زندگی کرده است؛ در این صورت به احتمال قوی تولد وی در حوالی سال (۸۶۵ هـ.ق) و یا کمی بیش از این تاریخ به وقوع پیوسته است.

و اما زادگاه حافظ سلطان علی (اوبه) در ۹۶ کیلومتری مرکز شهر هرات واقع شده، یکی از قصبه‌های پُرسابقه و دیرپای هرات بوده که در سمت شرق هرات موقعیت دارد و تاریخ بنای آن به قول بیش‌تر تاریخ‌نگاران پیش از بنای شهر هرات و بعد از بنای فوشنج بوده است؛ طوری که پژوهش‌گران و تاریخ‌نگاران از جمله؛ سیفی هروی در تاریخ‌نامه‌ی هرات و معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری در کتاب روضة الجنات فی اوصاف مدینة الهرات درج نموده‌اند، اوبه در عهد طهمورث (پادشاه پیشدادی) آباد گردیده و دیدگاه‌های فراوانی درباره‌ی قدامت بنای اوبه وجود دارد. (امان‌یار، ۱۳۹۹: ۳۵).

### سلسله نسب

طوری که پیش‌تر هم ذکر شد، حافظ سلطان علی اوبه‌ی سند مصافحه‌ی خویش را نبشته و به نثار بخاری سپرده بود. در این جا تذکرات تذکره‌ی مذكر الاحباب را در رابطه به موضوع فوق عیناً ذکر می‌نماییم: «حافظ سلطان علی اوبه‌ی از جمله فضلا‌ی مشهور است و سند مصافحه‌ی او به پنج واسطه به حضرت سیدکاینات و سند مکتوبات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات می‌رسید: (حضرت رسالت‌پناهی صلی الله علیه وسلم، مع الشیخ المعمر رضی الله عنه، مع الشیخ شهاب‌الدین احمد مع الشیخ زین‌الدین الخوافی، مع الشیخ شمس‌الدین بن محمد تبادکانی، مع حافظ سلطان علی اوبه‌ی رحمهم الله تعالی).

واعزه‌ی بخارا بیش‌تری به شرف مصافحه‌اش مشرف گشته‌اند و به فقیر مزید التفات

داشت و به عزم صافحه معزز ساخته بود و در وقت نزع این فقیر به ملازمتش رسید، رساله‌ای که در آن باب به خط ید شریفش نوشته بود، به فقیر لطف نمود و به حفظ آن وصیت فرمود. قطعه:

به روز حشر که بهر عذاب دوزخ را  
زبانۀ عملش دم به دم فراگیرد  
ز پافتاده ز لطف تو چشم آن داریم  
که این مصافحه آن روز دست ما گیرد  
(نثاری بخاری، ۱۳۷۷: ۱۸۰).

### تحصیلات

اگرچه زندگانی وی به شکل روشن معلوم نیست؛ اما به یقین می‌توان گفت که سلطان علی اوبهی در هرات نشو و نما یافته و هم در این جا علوم ابتدایی را فرا گرفته است. هم‌چنان وی علوم ادبی و عربی را نزد مولانا اظهر تبریزی در مشهد فرا گرفت، بعد از آن که به تحصیل حسن خط پرداخت، به سبب شهرتی که در این هنر کسب نمود، در دربار سلطان حسین بایقرا به کتابت مشغول گردید و به لقب سلطان الخطاطین معروف شد. (پوپل، ۱۳۸۹: ۳۷۱).

سلطان علی اوبهی در علم لغت نیز متبحر بود و گواه این مدعا فرهنگ پُراج وی به نام تحفة الاحباب می‌باشد و تألیف دیگرش زبده التواریخ که ده‌خدا در لغت‌نامه از آن یاد کرده، نشانه‌ی برآگاهی و تسلط وی از علم تاریخ می‌باشد.

طوری‌که امیر علی شیر نوایی در مجالس النفایس بیان می‌دارد: «حافظ سلطان علی اوبهی مردی پاکیزه‌روزرگار و صحبت‌دیده و خوش طبع است و خطوط رانیک می‌نویسد؛ اما در لباس و عقد دستار بسیار تکلف می‌کند از اوست این؛ مطلع:

بیستون را گر کند سیل فنا بنیاد سست  
کی تواند نقش شیرین از دل فرهاد شست  
(نوایی، ۱۳۲۳: ۱۴۴).

حافظ سلطان علی در تصوّف نیز جایگاهی داشت؛ طوری که در بخارا عده‌ی ارادتمند وی بودند. و علم حدیث را نیکو می‌دانست؛ چنان‌که حسن نثاری بخاری علم حدیث را نزد سلطان علی اوبهی خوانده بود. (نیا، ۱۳۹۵: ۳۱۱).

### خط و خطاطی سلطان الخطاطین سلطان علی اوبهی

هنر زیبانگاری و خطاطی از ویژگی‌ها و مهارت‌های شگفت‌انگیز انسان‌های هنرمند است؛ طوری که ابراهیم شیبانی می‌گوید: «خط زبان دست، شادی دل، سفیر خرد، شین اندیشه، سلاح دانایی و ندیم دل آرام دوستان به وقت جدایی است.» (اصفهانی، ۱۳۶۹: ۱۶۴).

سلطان علی اوبهی نیز این هنر را فرا گرفته و به لقب سلطان الخطاطین معروف شد و به سبب شهرتی که در این هنر کسب نمود، در دربار سلطان حسین بایقرا به کتابت مشغول گردید. شیوه‌ی خوش‌نویسی حافظ اوبهی را معاصرین وی ستوده‌اند؛ تا جایی که پایه‌ی او را در این هنر فراتر از سلطان علی مشهدی دانسته شده است. به گفته‌ی صاحب مذكر الاحباب: «وی بیش‌تر خطوط را نیکو می‌نوشت و به مولانا سلطان علی مشهدی، که ملک‌الکتاب است، متعرضانه معامله می‌کرد و این بیت او ناطق این معنی است:

گرچه آن سلطان علی از مشهد است  
لیک این سلطان علی از او به است»  
(بخاری، ۱۳۷۷: ۱۸۰).

سلطان الخطاطین حافظ سلطان علی اوبهی از فرهیختگان بنام روزگار خود بود، قسمی که پیش‌تر هم یادآور شدم در خطاطی جایگاه بلند و ارزنده‌ی او را احراز کرده بود؛ طوری که سلطان حسین بایقرا سفارش نمود تا بعد از مرگ، لوح قبرش را حافظ اوبهی بنویسد. (پوپل، ۱۳۸۹: ۳۷۱).

فکری سلجوقی نیز چنین بیان می‌دارد: «به سال ۱۳۲۸ خورشیدی یوسف وزلیخای حضرت جامی را که نهایت زیبا کتابت و تذهیب شده بود و امضای تنها سلطان علی

داشت، در کابل دیدم. صاحبش آن را خط سلطان علی مشهدی معرفی می نمود؛ اما نه به شیوهی سلطان علی مشهدی بود و نه به سلیقه‌ی خط سلطان علی قاینی و آن قدر تذهیب عالی داشت که زبان در توصیف آن عاجز است و نگارنده را یقین شد که آن کتاب یا خط سلطان علی اوبهی است یا خط سلطان علی سبز هروی.» (فکری سلجوقی، ۱۳۴۹: ۳۷).

به هر صورت حافظ سلطان علی اوبهی در خطاطی مهارت کامل داشت در بیت‌هایی که از موصوف در تذکره‌ی هفت اقلیم آورده شده، این نکته روشن می‌گردد که وی تا هنگام ۶۳ سالگی نیز خط را خوب می‌نوشت و به سرایش شعر می‌پرداخت:

مرا عمر شصت و سه شد بیش و کم

هنوزم جوان است مشکین قلم

توانم هنوز از خفی و جلی

نوشتن که العبد سلطان علی

متأسفانه با جست‌وجوی وافر نتوانستم به خط زیبایش دسترسی پیدا کنم.

#### اشعار

سلطان علی اوبهی طبع دقیق داشت، بیانش ساده و گیراست. نمونه‌هایی از اشعارش به صورت پراکنده در برخی از تذکره‌ها ذکر شده است که اینک می‌پردازیم به بیان آن‌ها:

صاحب مذکرا الاحباب از او حکایت می‌کند: «که خان شیبانی آیه‌ی کریمه (فسیکفیکهم الله) را به قلم جلی نوشته بوده و از فضلالی خراسان طلب تحسین نموده. حافظ در تعریف آن خط گفته است:

ای خان جهانگیر که از لطف الهی

برمسند اقبال تویی خسرو جمجاه

تا لوح و قلم هست کسی در همه عالم

ننوشت به خوبی چو خط خوب تو دلخواه



بر خوبی خت دو گواه به عدالت  
کافیست دو کاف فسیکیفیکهم الله  
(نثاری، ۱۳۷۷: ۱۸۱).

رباعی زیر اوست:

لعلیست لبت که به زیاقوت تراست  
درجیست دهانت که لبالب گهر است  
بر ماه رخت نه یک هلال ابروست  
هر موی ز ابروت هلال دگر است  
(کهنزاد، ۱۳۸۶: ۲۸۱).

غزل:

لطف باشد گر نپوشی از گداها روت را  
تا به کام دل ببیند دیده‌ی ما روت را  
هم چو هارونیم دایم در بلای عشق زار  
کاشکی هرگز ندیدی دیده‌ی ما روت را  
کی شدی هاروت در چاه زنخدانش اسیر  
گر نگفتی شمه‌ی از حُسن او ما روت را  
بوی گل برخواست گویی در چمن هاروت بود  
بلبلان مستند گویی دیده چون ما روت را  
تا به کی با تلخی هجرتوسازد ای صنم  
روی بنما تا ببیند حافظ ما روت را

طوری که فکری سلجوقی بیان می‌دارد: «غزل فوق که در دیوان حافظ چاپ‌های هند جزو اشعار حافظ آمده در دیوان حافظ طبع و تصحیح آقای حسین پڑمان به نام حافظ شانه‌تراش ضبط شده. در بیاض خطی آن را به نام حافظ اوبهی دیدم و اگر صاحب بیاض را سهوی اتفاق افتاده باشد پس حافظ اوبهی با حافظ شانه‌تراش یک

تن بوده‌اند.»

با مطالعه‌ی تذکره‌های متعدد به نام حافظ شانه‌تراش برنخوردیم؛ در این صورت به ظن قوی این غزل از حافظ سلطان‌علی اوبهی است و نظم زیر را بعد از نگارش مصافحه‌اش سروده است:

به روز حشر که بهر عذاب دوزخ را  
زبان‌هی علمش دم به دم هوا گیرد  
ز پا فتاده در آن حال چشم آن داریم  
که آن مصافحه آن روز دست ما گیرد  
(فکری سلجوقی، ۱۳۹۰: ۱۹۶).

این مطلع در مجالس النفایس آمده است که از سلطان‌علی اوبهی است:

بیستون را گر کند سیل فنا بنیاد سست  
کی تواند نقش شیرین از دل فرهاد شست  
(نوایی، ۱۳۲۳: ۱۴۴).

وی تا هنگام ۶۳ سالگی خط را خوب می‌نوشت و به سرایش شعر می‌پرداخت، این نمونه‌ی از کلام اوست:

مرا عمر شصت و سه شد بیش و کم  
هنوزم جوان است مشکین قلم  
توانم هنوز از خفی و جلی  
نوشتن که العبد سلطان‌علی  
(پوپل، ۱۳۸۹: ۳۷۱).

سلطان‌علی اوبهی از زمره‌ی شعرای دوره‌ی تیموریان است که متأسفانه در تذکره‌ها کم‌تر به شعر و نمونه‌هایی از اشعار وی بر می‌خوریم.

سفر در بخارا

سلطان‌علی اوبهی مرد فاضل و اندیشمندی بود که در علم و دانش مرتبه‌ی والایی

داشت، در زمان سلطان حسین بایقرا در هرات زندگی می‌کرد و در همان اوایل جوانی شهرت زیادی کسب نمود؛ اما بعدها در بخارا نیز سفر کرد؛ طوری که صاحب مذکرا الاحباب اشاره می‌نماید: «اعزهی بخارا بیش‌تری به شرف مصافحه‌اش مشرف گشته‌اند و به فقیر مزید التفات داشت...» و حضرت خان شیبانی در زمره‌ی سایر فضلا‌ی خراسان از حافظ اوبهی درباره‌ی زیبایی‌ی خطش طلب تحسین نمود، با بیان دانشمند اتحاد شوروی (امان واحداوف) مبنی بر این‌که اوبهی فرهنگش را در آسیای میانه (بخارا) نوشته، هر دو گواه بر این‌تواند بود که وی پس از تصرف هرات توسط شیبانی‌ها، در زمره‌ی سایر علما و دانشمندان آن‌خطه به بخارا سفر کرده و هم‌در آن‌جا به کار و فعالیت‌های علمی و فرهنگی پرداخته باشد که یکی از ثمره‌های آن همین فرهنگ تحفة الاحباب می‌باشد. (سلطان علی اوبهی، ۱۳۶۷ش: ۲۲).

در این صورت می‌توان به این نتیجه رسید که حافظ سلطان علی (متولد حوالی سال ۸۶۵ ه.ق) در اوایل جوانی در هرات به سر می‌برد و درباریان با وی پیش‌آمد نیکی داشتند؛ مخصوصاً سلطان حسین بایقرا (زمان حکم‌روایی ۸۷۵ - ۹۱۱ ه.ق) و وزیر دانشمندش امیر علی شیر نوایی؛ اما دودمان تیموری پس از دوره‌ی بدیع‌الزمان (۹۲۰ ه.ق) از صحنه‌ی قدرت زایل گردید، شیبانی‌ها در شمال افغانستان به وسیله‌ی محمدخان شیبانی استیلا یافتند بابر کابل را فتح کرد و صفوی‌ها در ایران به قدرت رسیدند و برخی نقاط غرب و جنوب غرب افغانستان را تصرف کردند. جنگ‌هایی که میان آن‌ها صورت گرفت به حیات ادبی منطقه صدمه‌ی سختی وارد نمود؛ طوری که مرکز ادبی هرات اهمیت خود را از دست داد.

طوری که عبدالقیوم قویم تذکر داده است حافظ سلطان علی خطاط اوبهی در هرات به سر می‌برد؛ اما بعد از آن‌که هرات از جانب شاه اسماعیل صفوی تصرف گردید، تقریباً پنجمصد تن از اهل فضل، ادب و هنر به ماوراءالنهر و هند مهاجر شدند بیش‌تر ادیبان دوباره به وطن برنگشتند. (قویم، ص ۱۳).

سلطان علی اوبهی بعد از سال (۹۲۰ ه.ق) و سقوط دودمان تیموریان هرات را ترک نمود و مثل بقیه‌ی شعرا و ادبای هرات راهی بخارا گردید، که در آن زمان در بخارا

عبیدالله خان شیبانی حاکم بود، وی طبع شعری داشت و شاعر دوست بود و تعداد زیادی از شعرای هرات در دربار وی گرد آمده بودند.

### گرایش به تصوّف

در برخی از منابع به این موضوع برمی‌خوریم که وی به عرفان و تصوّف نیز گرایش داشته است؛ طوری که حسن بخاری بیان می‌کند: حافظ سلطان‌علی غایبانه با حضرت خواجه احرار ارادتی داشته و ایشان به این مصراع حافظ را تلقین نموده‌اند؛  
مصراع:

حضورى گرهمى خواهى ازو غایب مشو حافظ

(نثاری بخاری، ۱۳۷۷: ۱۸۱).

خواجه عبیدالله احرار (۸۰۶ - ۸۹۵ هـ.ق) طریقه‌ی نقشبندیه را از مولانا یعقوب چرخى دریافت کرده بود، احرار خود در ۸۳۲ هـ.ق از هرات به هلمتورفت و به خدمت چرخى رسید و با او بیعت کرد و از او تعلیم طریقه‌ی نقشبندیه گرفت. چرخى یکی از خلفای بهالدین نقشبند بود و علوم ظاهری و باطنی را نیک می‌دانست. (احراری، ۱۳۸۵: ۴۱). در این صورت طوری که بیان گردید اگر حافظ سلطان‌علی اوبهی مرید خواجه عبیدالله احرار باشد، مطمئناً پیرو طریقه‌ی نقشبندیه بوده است؛ قسمی که بیش‌تر بزرگان بخارا به اوبهی دست ارادت داده بودند.

### درگذشت

تاریخ دقیق وفات حافظ سلطان‌علی اوبهی معلوم نیست، در کتب متفاوت به تاریخ‌ها و برآوردهای متفاوتی برمی‌خوریم؛ طوری که در دایرةالمعارف سال ۹۷۴ هـ.ق ذکر شده است. (پوپل، ۱۳۸۹: ۳۷۱). عبدالحی حبیبی چنین می‌نگارد: «سلطان‌علی اوبهی از اوبه‌ی هرات و در حدود (۹۵۰ هـ.ق) حیات داشت.» (حبیبی، ۱۳۸۹: ۲۷۵). اگر دیدگاه حسن بخاری صاحب مذکرا الاحباب را در نظر بگیریم می‌توان گفت که حافظ اوبهی اندکی پیش از سال (۹۷۴ هـ.ق) که تاریخ مذکور، سال اتمام نگارش مذکرا الاحباب است، وفات یافته است. به هر حال تاریخ دقیق تولد و وفاتش در

دست نیست، همین قدر معلوم است که وی بعد ۱۰۹ سال سن، دار فانی را وداع گفته است و از قراین و شواهد برمی آید که در نیمه‌ی اخیر سده‌ی نهم و نیمه‌ی نخست سده‌ی دهم هجری می‌زیسته است؛ زیرا کسی که در روزگار محمدخان شیبانی (۹۰۶ - ۹۱۶ ه.ق) بدان درجه‌ی از کمال رسیده باشد که خان مذکور او را در زمره‌ی فضلا‌ی خراسان به‌شمار آورد و بر خوبی خط خود تحسین او را طلبگار گردد، بایست پیش از سال ۹۰۶ ه.ق، یعنی در سال‌های اخیر سده‌ی نهم مراحل آموزش را سپری کرده و مراتب کمال را پیموده باشد. هم‌چنان هم‌روزگاری او با سلطان علی شهدی (متوفی ۹۲۶ ه.ق) و سلطان علی قاینی (متوفی ۹۱۴ ه.ق) و به ویژه تاریخ تألیف کتابش (تحفة الاحباب) در سال (۹۳۶ ه.ق) و گذشته از این‌ها چنان‌که در مقدمه‌ی نسخه‌ی تاشکند آمده، اگر او خود کتابش را به ابوالمظفر عبدالطیف خان بن کوچکونجی خان (۹۴۷ - ۹۵۹ ه.ق) مصدر کرده باشد، همه گواه بر این‌اند که او بهی تا سال‌های اخیر نیمه‌ی اول سده‌ی دهم هجری در قید حیات بوه است. (سلطان علی اوبهی، ۱۳۶۷: ۲۱).

طوری که در دایرةالمعارف ذکر شده: «حافظ سلطان علی اوبهی را در قرب گنبد امیرعلی شیرنوایی به خاک سپرده‌اند.» (پوپل، ۱۳۸۹: ۳۷۱). با جست‌وجوی زیاد نتوانستم آرام‌گاه حافظ سلطان علی اوبهی را در نزدیکی گنبد امیرعلی شیرنوایی دریابم، در این صورت نوشتار عبدالحی حبیبی در کتاب تاریخ افغانستان در عصر گورگانیان هند: «وی در بخارا مدفون است» و ذکر همین مسئله در بقیه کتب را با اطمینان کامل می‌توان قبول کرد؛ چون وی اواخر عمرش را در بخارا گذشتاند و همان‌جا وفات یافت، از آن‌جایی که آرام‌گاه خواجه عبیدالله احرار در شهر سمرقند است، به احتمال بسیار قوی آرام‌گاه حافظ اوبهی نیز در جوار آرام‌گاه پیرش (خواجه احرار) باشد؛ هر چند گفته شده حافظ اوبهی در بخارا وفات یافته، سمرقند و بخارا دو شهر هم‌جوار و بزرگ کشور ازبکستان می‌باشد و احتمال می‌رود که حافظ اوبهی در سمرقند در جوار آرام‌گاه خواجه احرار مدفون باشد.



## آثار حافظ سلطان علی اوبهی

### الف) زبده التواریخ

در کتاب الذریعه چنین بیان گردیده: «و یقال له (فرهنگ تحفة الاحباب) فی لغة الفرس للحافظ الاوبهی نسبة الی (اوبه) من اعمال هرات قال فی تاریخه (بسال هشت صد وسی وچهار در شوال) و هومن مصادر فرهنگ نورالدین و له زبده التواریخ نقل عنه فی المجالس.» (آقا بزرگ طهرانی، ؟: ۴۱۰). طوری که آقا بزرگ طهرانی در این کتاب مأخذ داده است این موضوع در کتاب مجالس المومنین اثر قاضی نورالله شوشتری نیز ذکر گردیده است. استاد علی اکبر دهخدا به استناد از کتاب الذریعه فرهنگ تحفة الاحباب و کتاب زبده التواریخ را به حافظ سلطان علی اوبهی نسبت می دهد. در تاریخ ادبیات فارسی به کتب زیادی به نام زبده التواریخ برمی خوریم از جمله زبده التواریخ اثر حافظ ابرو، زبده التواریخ مؤلفه ی محمد محسن بن محمد کریم مستوفی و یا زبده التواریخ اثر جمال الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی و دیگران.

در این صورت اگر تاریخ ذکر شده (۸۳۴ هـ.ق) تاریخ نگارش زبده التواریخ باشد، با زمان زندگانی سلطان علی اوبهی تفاوت عمیقی دارد؛ چون که سلطان علی اوبهی حوالی سال ۸۶۵ هـ.ق زاده شده و این کتاب در سال ۸۳۴ هـ.ق نگارش یافته است، به هر حال کتاب زبده التواریخ مثل سنگ حکاکی شده ی مسجد جامع اوبه (تاریخ کتابت آن سال ۸۳۲ هـ.ق می باشد). توسط حافظ اوبهی نگاشته شده است، که زمان حیات حافظ اوبهی و سلطان علی اوبهی به هم نزدیک بوده به همین دلیل در بعضی نوشته ها هر دو را یکی می پندارند.

### ب) فرهنگ تحفة الاحباب

در میان فرهنگ های پُراج نگاشته شده در زبان فارسی، فرهنگی را می یابیم به نام «تحفة الاحباب» که در دهی چهارم سده ی دهم هجری تألیف شده است. در برخی از منابع و سرچشمه ها، کوتاه گفته ها و یادکردهایی از این فرهنگ و مؤلف آن به چشم

می خورد که یاد آن‌ها می تواند شناخت ما را از خود فرهنگ و مؤلف آن در روشنی بیش تر قرار دهد. (سلطان علی اوبهی، ۱۳۶۷: ۱۵). از این فرهنگ به نام های «تحفه خانی»، «کتاب لغت فرس»، «حل لغت فارسی» و «لغت حافظ اوبهی» نیز یاد می شود. (همان اثر، ۶۷).

استاد علی اکبر دهخدا در لغت نامه، ذیل عبارت «حافظ اوبهی» آگاهی فخری هروی را نعل بالنعل درج کرده است. سپس به استناد کتاب (الذریعه)، از دو اثر او به نام های «تحفة الاحباب» در لغت فارسی و «زبدة التواریخ» یاد کرده علاوه می دارد که فرهنگ نورالدین «تحفة الاحباب» را در زمره مدارک خود شمرده است.

احمد منزوی آن جا که نسخه های خطی فرهنگ «تحفة الاحباب» را معرفی می دارد، مؤلف آن را «حافظ اوبهی، سلطان علی هروی خوش نویس» می خواند که اثرش را در سال ۹۳۶ (اتمام الکتاب) برای میرزا سعدالدین وزیر خراسان نگاشته است.

صاحب فرهنگ رشیدی در موارد متعدد در توضیح معنی واژه های مندرج در فرهنگش از تحفة الاحباب به حیث یک سرچشمه سود جسته و از آن به نام فرهنگ حافظ اوبهی یاد می کند. از جمله در شرح واژه ی (چخماخ) گفته است: آتش زنه که به ترکی چقماق گویند و در فرهنگ هندو شاه و حافظ اوبهی و شمس فخری به کیسه یی که در آن شانه و سوزن و جزآن نهند. (همان اثر، ۱۶).

در سایر منابع از جمله در برهان قاطع این فرهنگ به نام تحفة الاحباب و مؤلف آن حافظ اوبهی خوانده شده است. اکادیمیسن عبدالغنی میرزایف دانشمند تاجیک در زمره سرچشمه ها و منابعی که شماری از ابیات رودکی را از آن ها دستیاب کرده، از این فرهنگ و مؤلف آن یاد می دارد بدین گونه: تحفة الاحباب، تالیف حافظ اوبهی این لغت در سال ۹۳۶ هـ ق تألیف گردیده است.

تنی دیگر از دانشمندان و پژوهش گران جمهوری تاجکستان شوروی (امان واحدوف) که در معرفی فرهنگ های نگاشته شده به زبان فارسی کار گسترده یی را انجام داده است، از مؤلف تحفة الاحباب چنین یاد می کند: «مؤلف آن حافظ سلطان علی اوبهی از هم روزگاران علی شیر نوایی است که در قریه ی اوبه، هرات دیده به جهان گشوده.

(سلطان علی، ۱۳۶۷: ۱۸ ۱۹).

مؤلف تحفة الاحباب از جمله کسانی است که واژه‌ها را براساس حرف اول و آخر، بدون رعایت حروف دیگر بنیان نهاده است و مشتمل بر ۷۱۴ بیت به عنوان شاهد و ۲۴۸۳ واژه که بیش تر آن‌ها پارسی است چه معمول و چه متروک؛ و در میان آن‌ها نیز تعدادی واژه‌های عربی، مغولی، ترکی و واژه‌هایی از لهجه‌های محلی به خصوص «لسان مردم ماوراءالنهر» دیده می‌شود و به دنبال آن بیست و هفت اصطلاح و ترکیب را در «باب المستعارات» آورده که بر روی هم ۲۵۱۰ واژه است. جای تذکر است این که این اعداد و ارقام در دو چاپ فرهنگ تحفة الاحباب آمده، قطعاً با توجه به نسخه‌هایی که در حال حاضر از فرهنگ تحفة الاحباب در دست است، تعداد واژه‌های تحفة الاحباب و ابیات آن بیش از آن است که مصححان دو چاپ به آن اشاره کرده‌اند.

حافظ اوبهی به طوری که در مقدمه‌ی فرهنگ اشاره می‌کند: «این رساله را مشتمل بر بیست و هشت باب گردانیده» که به ترتیب تحت ابوابی مانند (باب الالف مع حرف الالف، باب الباء مع... الخ) مرتب و تنظیم کرده است. در این میان چون قصد داشته که حروف مخصوص عجمی (پ، چ، ژ، گ) را که در لغت فرس آمده، در بابی جداگانه نهد. آن‌ها را به قول خودش در (باب مشترک بین اللغتين) آورده است. مثلاً «پ» را در باب الباء و «چ» را در باب الجیم و... الخ و واژه‌های آغاز شده با «آ» و «ا» را بدون ترتیب.

هم چنین در بسیاری از موارد مؤلف از مصدر به فعل و اسم مصدر و انواع صفت پرداخته و هر کدام را به عنوان واژه‌ی جداگانه‌ای آورده است مثل پژوهیدن، پژوه، پژوهید، پژوهش، یا پریشیدن، پریشان یا بالیدن، بالید و دیگران.

نکته‌ی قابل توجه این است که مؤلف این فرهنگ غالباً واژه‌ها را همراه با شواهدی شعری، آن هم به گویندگان سده‌ی چهارم و پنجم هجری مثل: رودکی، ابوشکور بلخی، دقیقی، فردوسی، خسروانی، فرالووی، کسای، لیبی، اسدی، فرخی و عنصری آورده است. (سلطان علی اوبهی، ۱۳۶۵: ۱۲ ۱۳).

## تاریخ تألیف فرهنگ تحفة الاحباب:

تاریخ تألیف این فرهنگ، محقق و فاضل ارجمند آقای گلچین معانی در انتهای نسخه‌ی متعلق به علامه علی اکبر دهخدا، کتابت آن به سال ۹۸۹ هـ.ق است، یادداشتی نوشته است که عیناً در این جا ذکر می‌کنیم: «هوالکاشف. تاریخ اتمام این کتاب (اتمام‌الکتاب) است (۹۳۶) و تحفة الاحباب که نام آن است مجموع اعدادش مساوی است با (۹۳۳) و می‌مکن که این رقم تاریخ شروع به تألیف باشد و چنان چه از این پس مدرکی به دست آید که نشان دهد مؤلف رحمة الله بر سر این تألیف سه سال رنج برده، در این صورت می‌توان گفت که ماده‌ی تاریخ بسیار خوبی کشف شده است و انا العبد الفانی احمد المدعو بالمعانی والمتخلص به گلچین عفی الله عنه. به تاریخ پنجم خرداد ماه سال ۱۳۲۱ خورشیدی» (سلطان علی، ۱۳: ۳۶۵).

ذبیح‌الله صفادر کتاب تاریخ ادبیات در ایران چنین می‌نگارد: «تألیف تحفة الاحباب به سال ۹۳۶ هـ.ق به پایان رسید.» (صفا، ۱۳۶۹: ۳۷۴). در این صورت تاریخ تألیف این فرهنگ را می‌توان سال ۹۳۳ هـ.ق دانست و این فرهنگ به مدت سه سال نگاشته شده است که نگارش آن درست در سال ۹۳۶ هـ.ق به اتمام رسیده است.

## ویژگی‌ها و مختصات تحفة الاحباب:

دیگراز خصوصیات این فرهنگ، واژه‌ها و ترکیبات و اشعاری است که یا در هیچ فرهنگی نیامده، و یا بسیار نادر و کمیاب بوده و در فرهنگ‌های مانند، به ندرت به چشم می‌خورد. اکنون به برخی از هردسته اشاره می‌کنیم:

الف) این واژه‌ها به آن معنی که حافظ اوبهی در فرهنگ خویش آورده، در فرهنگ‌های مانند دیده نشد: تباب (تراویدن آب و پالایش آن)، سفند (حرام‌زاده)، بهینه (نهفته)، شبق (نای رویین)، عبقر (عجمی)، کسب (پیچیدن، اطراف دهان)، ترزو (مرد بزبان آورده)، تیزفوز (پیرامن دهان بود از آدمی و دیگران)، ماز در (دزد)، موکن (باز ایستادن)، نرخفج (کابوس)، ونگل یا ونکل یا دیکل (ابله و بی‌اندام)، نیاستو یا نیاستو (گند دهان)، نهنانه (کلیچه و نان سفید)، شیش (خمیده)، طازم (دیدگاه)،

فنج (شلوار بند)، فیخود (فلخود «کسی که دانه را از پنبه جدا کند»)، قرقوط (گندم نیم پخته)، کوداب و گوشاب (خواب)، کاد (تخت و جایگاه)، کنکنار (جزایر)، لغوز (لغزیدن)، کسول (جایی که آب تنک ایستاده باشد) و دیگران.

ب) واژه‌های کمیاب: وسکاره (دیگ بزرگ و سرگشاده)، نیوک، نیکانی (عروس و عروسی)، خیک (آغل گوسفندان، شوغا)، خله (گم شدن)، داخم (روزی)، دمان (شکاف)، دخنه (عطری بود که بر آتش افکنند از بهر چشم بد)، ژوش (تندخو و بد طبع)، زغراش (ریزه‌های پوستی که پوستین وزان دور می‌ریزند)، سپار (چرخشت)، سُم (خانه‌یی که در زیر زمین کنند)، سمیدن (بوییدن)، سندرِه (حرام‌زاده)، ستیه (رنجور)، شنند (کلفت)، عطن (دشت)، غلیج (انگز)، فنصور (نام ناحیه‌ای است که کافور نیک آزند)، کریا (نوعی ریواس)، کولا (زبان کردان!؟ رک: ذیل این واژه در فرهنگ)، گرفت (جرم و جنایت)، کروژ (شادی)، کمان (کوهکن) و دیگران.

ج) برخی از ابیات که در فرهنگ‌های دیگر به کار نرفته و یا به ندرت دیده می‌شود.

۱. ذیل واژه‌ی (کفشیر):

ز خون کف شیر کفشیر بود

دل شیر پرتیر و شمشیر بود

۲. ذیل واژه‌ی (کندآور):

همان یاره و تاج و انگشتری

همان طوق و هم تخت کند آوری

۳. ذیل واژه‌ی (میشه):

دیدم بت ماهروی رعنائیک را

سرمست به پیش میشته بنشسته

۴. ذیل واژه‌ی (نشکلید):

یاسمن لعل پوش، سوسن گوهر فروش

برزخ پیلغوش نقطه زد و نشکلید

۵. ذیل واژه‌ی (نیرنگ):



به گرد گردن نیرنگ ساختی بسیار  
نه بوی ماندت و نی رنگ چند ازین نیرنگ

۶. ذیل واژه‌ی (سمند):

سمند ار کند خود پر مغفرت

هم او نرهد از تیغ و هم از سرت

۷. ذیل واژه‌ی (کران): می باید ذیل کرانه می آورد.

کرانه چو کردم زیاران بد

چو بنیاد من استوارست خرد

۸. ذیل واژه‌ی (گو):

چگونه سازم با وی و چگونه حرب کنم

ضعیف کالبدم من نه کوهم و نه گوم

۹. ذیل واژه‌ی (کپی):

یکی پر کپی برآمد چو دود

ز شیران و دیوان کالار بود

۱۰. ذیل واژه‌ی (لغز):

ترگشت زمین و آب چشمم

چون پای همی نهم بلغزم

۱۱. ذیل واژه‌ی (مادندر مادراندر):

که از شیرسیری نبد در سرم

فروماند از بهر نان مادرم

به مادندر بد در آویختم

به جان آدمم کارد بگریختم

د) شماری واژه به زبان و لهجه‌ی مردم ماوراءالنهر و زبان مرغزی در این فرهنگ آمده است. مثل: (کاک) به معنی مرد یا (بهاده) به جای بهانه و دیگران.

نکته: با توجه به این که حافظ اوبهی این اثر خویش را در مدت سه سال تالیف کرده و

آن را «رساله» هم نامیده است. باز همانند همه‌ی فرهنگ‌های حاضر، از خطا و لغزش به دور نمانده است. خواه این خطا در ضبط و تحریف باشد، خواه در تلفظ و معنی کردن آن یا خطا از خود او باشد یا از کاتبانی که بعدها از روی متن اصلی نسخه‌ها نوشته‌اند. (البته در جای خود به هریک اشاره شده است) مانند: (ترنجیره) که اوبهی به غلط آورده است و صحیح آن ترنجیده می‌باشد یا (تنه) به معنی ساقه، در کلیه‌ی نسخ «ساده» آمده یا (جاخشوک) به معنی «داس» در همه‌ی نسخ «دامن» آمده است یا (چین) به معنی «انجوغ» یا (خرد) به معنی «خره» یا (خشین پند) به معنی «غلبه» که هر کدام احتیاج به توضیحی مجدد دارند، و نارسایی انشاء و ضعف تألیف در آن‌ها مشهود است. (سلطان علی، ۱۳۶۵: ۱۷ ۱۹).

#### مزایا و اهمیت تحفة الاحباب:

وجود فرهنگ تحفة الاحباب سبب گردید که زیرساز فرهنگ‌هایی مانند مجمع‌الفرس و فرهنگ جهانگیری قرار گیرد. در مقدمه‌ی مجمع‌الفرس می‌خوانیم: اما بعد، برای معنی آرای ارباب فطرت... مخفی نماند که چون فقیر حقیر... محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی المتخلص به سروری در تتبع اشعار بلاغت آثار اکابر بسیار کوشیده بود و در ضمن آن لابد کتب لغات عربی و فرس آن‌چه در میان بود دیده؛ اما چون در تتبع اشعار به لغت فرس بیش‌تر احتیاج می‌باشد، همت بر تفحص آن مصروف ساخت تا به تأیید ربانی و توفیق سبحانی در سنه‌ی ثمان و الف، شانزده نسخه که تفصیل اسامی ایشان این است: اول شرف‌نامه‌ی احمد منیری، دوم معیار جمالی افصح‌المتکلمین شمس فخری، سوم تحفة الاحباب حافظ اوبهی و چهارم... به دست و از مطالعه‌ی کتب مذکور بهره‌مند شد. هیچ کدام از این بابت نبود که متتبع را از فرس غنی گرداند.

از مزایای این فرهنگ نسبت به مجمع‌الفرس این است که مؤلف وی در حوزه‌ی زبان فارسی دری بوده است و حال آن‌که مؤلف مجمع‌الفرس اهل کاشان می‌باشد. به همین ترتیب مؤلف فرهنگ جهانگیری از فرهنگ اوبهی بهره‌گرفته و بدین امر اقرار

کرده است. مؤلف فرهنگ آندراج هم، جای جای مستقیماً از تحفة الاحباب نام می‌برد و معانی برخی واژگان را در کتاب خویش به استناد از آن می‌دهد. مانند: شمساد و شمسار، کوب، شنه، توشک، ترزده، ویک و دیگران.

علامه علی اکبر دهخدا در تدوین لغت نامه، عنایتی به این فرهنگ داشته است، زیرا در ذیل اغلب واژه‌ها به تحفة الاحباب اشاره کرده است، از آن جمله: (پزه) به معنی پیدا کردن که در فرهنگی ذکر نشده و مرحوم دهخدا از تحفة الاحباب در لغت نامه آورده است. یا واژه‌ی (یازی) به معنی قلاج که به قول استاد دهخدا، اوپهی فقط آورده است. بر روی هم کم‌تر صفحه‌ی است از لغت نامه، که به تحفة الاحباب اشاره‌ی نرفته باشد و حتی برخی از ابیات را مرحوم دهخدا مستقیماً از این فرهنگ آورده است، از آن جمله: ذیل (طرطانیوش) دوبیت زیر از عنصری آمده:

بشد از پس رنج‌های دراز

به یکی جزیره رسیدند باز

کجا نام او بود طرطانیوش

درو پادشا نام او نوکیوش

یا این بیت از خسروانی به عنوان شاهد واژه‌ی (وستا = اوستا):

چو گلبن از بر آتش نهاد و عکس افکند

به شاخ او بر، دراج گشت وستا خوان

یا این بیت از حکاک ذیل ترکیب (چشم آغل):

نرمک او را سلام کردی دی

کرد سویم نگه به چشم آغل

یا این بیت از خسروانی به عنوان شاهد (مالامال):

هنوز جام پُراز می نگشته بود که گشت

ز خون دیده من جام باده مالامال

استاد روان شاد، دکتر محمد معین نیز در حواشی برهان قاطع از تحفة الاحباب نقل

کرده است، از آن جمله ذیل واژه‌ی (کلخچ) در برهان و دیگران. (سلطان علی، ۱۳۶۵: ۱۷-۱۵).

### فرهنگ‌های متأثر از تحفة الاحباب:

تحفة الاحباب فرهنگ مشهوریست؛ طوری که بیش‌تر منابع و سرچشمه‌ها از آن یاد کرده‌اند و بهره‌گیری‌هایی دارند. در این مورد ذبیح‌الله صفا چنین بیان می‌دارد: «از این کتاب در تألیف فرهنگ جهانگیری و مجمع‌الفرس سروری استفاده شده.» (صفا، ۱۳۶۹: ۳۷۴). چنان‌که گفته آمد در مقدمه برهان قاطع و به نقل از آن در لغت‌نامه دهخدا ذیل واژه‌ی حافظ از این فرهنگ به عبارت «تحفة الاحباب، از حافظ اوبهی در ۹۳۶» یاد شده است.

صاحب فرهنگ رشیدی، در نگارش اثرش به این فرهنگ نظری داشته در توضیح معنی برخی از واژه‌ها از جمله واژه‌ی (چخماخ) با ذکر نام «فرهنگ حافظ اوبهی» از آن سود جسته است. مؤلف آندراج نیز گاه‌گاهی از این فرهنگ یاد کرده‌ایی دارد و برداشت‌هایی؛ چنان‌که در توضیح معنی واژه‌ی (کخ) به نقل از فرهنگ رشیدی گفته است: «رشیدی گفته در تحفة الاحباب به معنی حرارت و گرمی گفته است.»

همان‌گونه که پیش از این یاد آور شدیم، اکادیمیسن عبدالغنی میرزایف دانشمند فقید تاجیکستان شوروی در زمره سرچشمه‌هایی که اشعار رودکی را از آن‌ها گردآوری نموده، این فرهنگ را طرف استفاده قرار داده است. وی پس از معرفی نام فرهنگ، مؤلف و سال تألیف آن، بدان‌گونه که پیش از این یاد کردیم می‌افزاید که: «... ازین اثر یک چند نسخه در کتاب‌خانه‌های مملکت ما موجود می‌باشد. مؤلف لغت در شرح سی کلمه از اشعار رودکی، سی بیت می‌آرد که شش بیت آن در جایی قید نگردیده است.»

واحد اوف زیر نام (تحفة الاحباب حافظ اوبهی) این فرهنگ را معرفی داشته، می‌افزاید که به نام‌های تحفه خانی، کتاب لغت فرس، حل لغت فارسی و لغت حافظ اوبهی نیز یاد می‌شود. مؤلف آن حافظ سلطان علی اوبهی از معاصران علی شیرنوایی است که در قریه‌ی (اوبه) هرات چشم به جهان گشوده و فرهنگش را در سال ۱۵۳۰

میلادی در بخارا نوشته است.

مؤلف در تهیه و ترتیب این فرهنگ از لغت فرس اسدی طوسی و معیار جمالی اثر شمس فخری استفاده برده، جمعاً (۲۴۰۰) واژه را شرح نموده است که اساساً شامل واژه‌های قدیمی فارسی و قسماً واژه‌های لهجه‌یی می‌باشد. تحفة الاحباب را می‌توان به صورت تکامل یافته‌تر «لغت فرس» و «معیار جمالی» به‌شمار آورد. این فرهنگ در پهلوی سایر منابع و سرچشمه‌های لغوی، مؤلفان (مجمع الفرس) و ( فرهنگ جهانگیری) را یاری رسانیده است. (سلطان علی، ۱۳۶۷: ۲۳ ۲۴).

معرفی برخی از نسخه‌های موجود فرهنگ تحفة الاحباب:

الف) نسخه‌ی آرشیف ملی کابل

در آرشیف ملی کابل، مجموعه‌ای مشتمل بر دو لغت‌نامه یا فرهنگ در یک وقایه به قطع ۱۱×۱۹ سانتی‌متر، زیر شماره‌ی (۱۷۱۰) نگه‌داری می‌شود که در هر صفحه‌ی آن پانزده سطر به شیوه‌ی نستعلیق متوسط نگارش یافته است. بخش اول این مجموعه ظاهراً لغت‌نامه‌ای است در برگزیده‌ی شرح واژه‌های عربی و ندرتا غیر عربی به زبان فارسی. متأسفانه چند برگگی از شروع این فرهنگ افتاده و نسخه‌ی موجود از واژه‌ی (احیا) شروع می‌شود. این امر سبب شده است تا نام فرهنگ نخستین و مؤلف ناشناخته بماند.

چنان‌که در پایان فرهنگ آمده است کتابت نسخه به خط محمد قاسم بن محمد جمیل کابلی می‌باشد که در سال ۱۰۶۲ ه.ق در بلده‌ی فاخره‌ی بخارا در محله‌ی جویبار حضرات خواجگان و در جوار فضا یلمابان بلاغت شعاران ملا عبدالله و ملا عبدالرحمن کارآن به ثمر رسیده است. صرف نظر از بخش افتاده‌ی شروع فرهنگ، اوراق موجود آن (۱۱۳) برگ می‌باشد. در آخرین برگ سفید پایان فرهنگ که گویا حد فاصل میان فرهنگ اولی و دومی می‌باشد مهر مربع‌شکلی جلب توجه می‌کند که جز اسم (عبدالرحمان) چیز دیگری از آن قابل خوانش نیست.

بخش دوم مجموعه که دارای قطع و صحافت، شمار سطور، نوع خط و (۲۰۸)



برگ می‌باشد به صورت قطع فرهنگ (تحفة الاحباب) حافظ اوبه‌بی است. گرچه نام فرهنگ در هیچ جای از این نسخه به صورت روشن نگاشته نشده ولی یادکرد مؤلف در مقدمه‌ی نسخه مبنی بر این که (فضلاى فصیح زبان و ... افصح لغات حمد و ثنای متکلمی را دانند که رتبه‌ی فصاحت و درجه‌ی بلاغت عرب را ... از انتهای سدرة المنتهی گذرانید. اما بعد ... پوشیده و مخفی نیست که بناء مؤلفات سلف بر لغات قدیمه فرس است که به سبب مرور ایام ... مستور و محجوب مانده و لهذا ابنای روزگار ... از مطالعه‌ی آن چندان حظ و نصیبی ندارند و آن‌ها را از جمله منسوخات و متروکات می‌شمارند. بنابراین بنده‌ی رهی حافظ سلطان علی اوبه‌بی در باب تصحیح و توضیح آن رساله مختصری ترتیب داد و عقده‌های آن را به بنان بیان گشاد) و برابر گذاری آن با نمونه‌ای که احمد منزوی از شروع فرهنگ «تحفة الاحباب» حافظ اوبه‌بی بدین‌گونه به دست می‌دهد: «فضلاى فصیح زبان و فصحای بلیغ، افضل کلمات و افصح لغات حمد و ثنایی را دانند که رتبه فصاحت» شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد که این نسخه همان (تحفة الاحباب) مؤلفه حافظ سلطان علی اوبه‌بی باشد.

در صفحه‌ی «الف» برگ اول این نسخه که کاملاً سفید می‌باشد، مهر بیضوی شکلی جلب توجه می‌کند که صرف کلمه‌ی عبدالله از آن قابل خوانش است و بس. این نسخه بدون هیچ عنوانی با چنین آغازی «بلغای فصیح زبان و فصحای بلیغ بیان...» شروع گردیده، پس از توضیح واژه‌ها در فصل‌ها و باب‌های منظم به داخل یک صفحه شمار اندکی از ترکیب‌های استعاری را زیر عنوان «باب المستعارات» درج و توضیح نموده است.

کتابت این نسخه نیز به خط محمد قاسم بن ملا محمد جمیل کابلی در سال ۱۰۶۲ هـ.ق یعنی (یک صد و بیست و شش) سال پس از تألیف کتاب انجام پذیرفته، چنان‌که در پایان نسخه آمده است: «کتبه العبد الضعیف الراجی الی رحمہ الباری محمد قاسم بن ملا محمد جمیل الکابلی الخالدی سنه ۱۰۶۲ هـ.ق».

کاتب عنوانین باب‌ها و اصل واژه‌ها را به رنگ سرخ و توضیح و تفسیر آن‌ها را به رنگ سیاه نگاشته است و ندرتاً اگر شماری از واژه‌ها را به رنگ سیاه هم نوشته در بالای آن

به رنگ سرخ خط باریکی کشیده است تا اصل واژه از معنی آن تفکیک و مشخص گردد. این نسخه گذشته از آن که از لحاظ کتابت اشتباهات زیادی دارد ریال نسبت به نسخه‌ی تاشکند (که بعداً از آن یاد می‌شود) شواهد شعری را نیز کم‌تر ضبط کرده است.

مقدمه‌ی نسخه به وضاحت بیانگر آن است که مؤلف اثرش را به ابوالغازی عبیدالله خان از سلسله امرای شیبانی تقدیم داشته و به نام او مصدر کرده است، آن جا که گوید: «امید که فراید فواید آن به شرف انظار سعادت آثار عالی حضرت جمشید حشمت سلیمان مکت، نظم:

آن فلک قدری که بر چرخ چهارم آفتاب  
در هوای مهر او چون ذره دارد اضطراب  
بر سریر سلطنت اسکندر صاحب قران  
بر سپهر معدلت کیخسرو کیوان جناب  
داور داوران ابوالغازی عبیدالله خان  
پادشاه انس و جان شاهنشاه مالک رقاب  
... الخ منظور و ملحوظ گردد.»

ب) نسخه‌ی خطی تاشکند

بدان گونه که گفته آمد در شمار یک سلسله مایکروفلم‌ها، مایکروفلمی از فرهنگ تحفة الاحباب اوبهی، از جانب اتحاد شوروی به وزارت اتحاد و کلتور ج.ا، مساعدت گردید که اصل آن نسخه در انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم ازبیکستان محفوظ می‌باشد. چون در زمره نسخ خطی آن فرهنگ تنها یک نسخه در تاشکند نشان داده شده که زیر رقم (۱۴۳۶) نگه‌داری می‌شود، بدون شک این مایکروفیلیم زیر رقم (۱۴۰۶) نگه‌داری می‌شود.

در فهرست نسخه‌های خطی اکادمی علوم ازبیکستان از این نسخه به عنوان لغت فرس قدیم مؤلفه حافظ سلطان علی اوبهی یاد شده که زیر رقم (۱۴۳۶) نگه‌داری

می‌شود و دارای (۱۸۶) برگ به قطع (۲۴٫۵ × ۱۶ سانتی‌متر) می‌باشد. تاریخ کتابت آن روشن نیست و نسخه به نام عبدالطیف‌خان فرزند الغ بیگ (۸۵۳ - ۸۵۴ ه.ق) مصدر گردیده است؛ اما باید گفت که این نسخه به نام عبدالطیف‌خان فرزند الغ بیگ نه، بلکه به نام عبدالطیف‌خان بن کوچکونجی خان بن ابوالخیرخان پسر کاکای محمدخان شیبانی (۹۴۷ - ۹۵۹ ه.ق) مصدر و یا نگاشته شده است. گواه راستین و باور این مطلب همانا تاریخ تألیف فرهنگ است که (هشتاد و دو) سال بعد از مرگ عبدالطیف فرزند الغ بیگ یعنی سال (۹۳۶ ه.ق) می‌باشد. بنابراین، به هیچ وجه پذیرفتنی نخواهد بود، اثری که (هشتاد و دو) سال بعد از مرگ عبدالطیف فرزند الغ بیگ ایجاد شده به نام او مصدر گردیده باشد.

از آن جایی که امکانات و شرایط خواندن میکروفیلم توسط ماشین ریدر دشوارتر و کم‌تر میسر بود به کمک اکادمی علوم ج.ا، و آرشیف ملی ج.ا، نسخه‌ی عکسی از روی میکروفیلم تهیه و طرف استفاده قرار داده شد. نسخه نهایت منقح و زیبا و قابل وصف است که به خط نسخ خوش و خوانا در هر صفحه‌ی آن یازده سطر نگارش یافته. صرف نظر از شماری موارد استثنایی کاتب در ضبط و نوشتن واژه‌ها و مطالب سعی وافر به خرج داده است. حاشیه‌گذاری را دقیقاً رعایت نموده، با جداول چهارگانه متن هر صفحه را از حاشیه جدا و مشخص ساخته است. اصل واژه‌ها را نسبتاً برجسته و شاید هم به رنگ دیگر زیرا در میکروفیلم و نسخه‌ی عکسی امکان تفکیک رنگ‌ها میسر نیست و معانی آن‌ها را به خط ریزه‌تر ضبط کرده، عناوین باب‌ها به خط رقاع؛ ولی درشت و برجسته به نگارش گرفته شده است. در نخستین صفحه‌ی این نسخه یک لوحه‌ی زیبا ترسیم گردیده و چنان می‌نماید که گویا در وسط لوحه، کلمه یا عبارتی نوشته باشد مگر با همه جد و جهد خوانش آن ممکن نشد.

همانند نسخه‌ی پیشین، در این نسخه نیز بدون هیچ عنوانی مقدمه و گفتار مؤلف با عبارت «فضلائی فصیح‌زبان و فصحای بلیغ‌بیان...» شروع می‌یابد و با توضیح شماری از استعارات پایان می‌پذیرد. این نسخه جمعاً دارای (۱۸۶) برگ (۳۷۲) صفحه می‌باشد که در آخرین صفحه‌ی آن تک بیت و رباعی ذیل به خط خوش

نستعلیق نگاشته آمده است:

ممنون دست کوتاه خویشم که پیش خلق

بیرون نکرد سرز گریبان آستین

\*\*\*

این نسخه که شد رقم به این شرح و بیان

از بهر جناب حضرت خان زمان

بحریست در او چون صدفی هر حرفی

در هر صدفی هزار گوهر پنهان

کاتب و سال کتابت نسخه روشن نیست و نام کتاب هم در هیچ جای این نسخه تذکر نیافته، اما بدان گونه که در مورد نسخه‌ی پیش‌تر گفته آمد، باز هم برابرگذاری مقدمه‌ی این نسخه با نمونه‌ای که احمد منزوی از شروع تحفة الاحباب او بهی به دست می‌دهد، مسلم می‌سازد که بدون تردید این متن، نسخه‌ای از همان «تحفة الاحباب» حافظ سلطان علی او بهی است.

نکته‌ی جالب توجه در این نسخه و تفاوت چشمگیر آن با نسخه‌ی آرشیف ملی ج.ا، در این است که به جای مندرج در مقدمه‌ی آن نسخه که بیانگر تاریخ تألیف و مصدر ساختن کتاب به نام ابوالغازی عبیدالله خان می‌باشد، قصیده‌ی متین و استواری جا داده شده است در وصف عبدالطیف خان و بازتابده این حقیقت که کتاب به نام او مصدر شده باشد. این قصیده دارای (پنج‌جاه) بیت و مطلع زیرین می‌باشد:

شهنشهی که بود در جهان جاه و جلال

فضای عالم جاهش برون زوهم و خیال

که پس از مدح نهایت اغراق‌آمیز و حیرت برانگیز نام ممدوح با صراحتی چنین به بیان می‌آید:

سپهر کوکبه عبدالطیف خان زمان

که تیغ او فگند شیر چرخ را چنگال

و در پایان آرزو برده شده است که کتاب منظور نظر و ملحوظ خاطر ممدوح قرار گیرد. بدان‌گونه که گفته آمد، با باورمندی تمام می‌توان گفت که این ممدوح ابوالمظفر عبدالطیف خان بن کوچکونجی خان بن ابوالخیرخان، پسرکاکای محمدخان شیبانی است که زمام‌داری او سال‌های (۹۴۷ - ۹۵۹ ه.ق) را در برمی‌گیرد. از آن جایی که جد‌اش (مادر کوچکونجی خان) دختر میرزا الغ بیگ گورکانی بود، او را نسبت فرزندى به سلطان شهید الغ بیگ گورکانی داده‌اند. عبدالطیف خان اطوار و کردار نیکو داشت و هیچ‌گاهی به ضرر مردم تمایل نداشت. پیوسته با علما و فضلا مجالست و مصاحبت می‌داشت و سمرقند در روزگار دولت او رشک بلاد شده بود؛ چون عدالت را شیوه خود قرار داده بود، مدت زمام‌داری اش از اخوان بیش و ابهت و شوکتش از اقران در پیش بود. از علم تاریخ آگاه بود و بر نجوم نیز وقوفی داشت. ساعات شب و روز را تقسیم نموده بود و هر ساعتی کار مناسب را انجام می‌داد. حافظه‌ی نیرومند داشت و آن‌چه را به گوش می‌شنید و یا به چشم می‌دید، در خاطرش نقش بسته از صفحه‌ی ضمیرش زدوده نمی‌شد. گاهی هم با شعرا و ندما صحبت می‌داشت؛ اما خود به شعر گفتن کم‌تر اشتغال می‌ورزید. در سن پیری روح پرفتوحش از عالم فانی به جهان جاودانی پرواز کرد.

مصدر شدن این نسخه به نام عبدالطیف خان دو نظر را در ذهن خواننده پرورش می‌دهد: نخست، این که مؤلف خود در قید حیات بوده، هم‌زمان با قرارگرفتن عبدالطیف خان بر اریکه‌ی سلطنت، پارچه شعری را که بیانگر اصدار کتاب که نام عیدالله خان می‌باشد، از مقدمه برداشته، در عوض قصیده‌ای را که در برگیرنده وصف عبدالطیف خان و مبین اصدار کتاب کتاب به نام او می‌باشد. جا داده باشد و این کار برای حافظ سلطان علی اوبهی که شاعر بودنش را بیش‌تر منابع به تأیید نشسته‌اند، چندان اشکال و دشواری هم نداشته است. دو دیگر آن‌که شاید کاتب نسخه و یا شخص دیگری به ذوق و سلیقه‌ی خود و جهت حصول رضایت و جلب توجه عبدالطیف خان دست به این کار یازیده باشد.

به هر حال چه مؤلف خود به این کار همّت گماریده باشد و چه کاتب یا شخص



دیگر، مقدمه‌ی نسخه و قصیده منضمه‌ی آن بازتابده این حقیقت است که این نسخه به نام ابوالمظفر عبدالطیف خان فوق الذکر مصدر گردیده و به گواهی رباعی مندرج در اخیر نسخه:

این نسخه که شد رقم به این شرح و بیان  
از بهر جناب حضرت خان زمان  
بحریست در او چون صدفی هر حرفی  
در هر صدفی هزار گوهر پنهان

اگر مراد از خان زمان همین عبدالطیف خان باشد و نیز اگر نسخه‌ی موجود نسخه‌ی اصلی بوده و رونویس دومی و سومی آن نباشد، تاریخ کتابت آن به سال‌های زمام‌داری عبدالطیف خان (۹۴۷-۹۵۹ ه.ق) یعنی حداقل (چهارصد و چهل و شش) سال پیش از امروز می‌رسد که قدامت آن بر نسخه‌ی آرشیف ملی ج.ا، مسلم می‌گردد. (اوبهی، ۱۳۶۷: ۳۲-۳۶).

#### ج) دیگر نسخه‌های موجود

نسخه‌ی دیگری از فرهنگ تحفة الاحباب در کتاب‌خانه‌ی لوس آنجلس آمریکا موجود است. با این مشخصات: شد راقم تاریخ اتمامش با تمام الکتاب (۹۳۶ ه.ق) برای میرزا سعدالدین مشهدی وزیر خراسان، شماره‌ی نسخه C1۰۷، نوع خط نستعلیق، تاریخ کتابت ۲۹ شوال ۹۸۹ ه.ق، با تملک رمضان ۱۱۴۵ ه.ق. (دانش پژوه، ۱۳۶۲: ۱۴).

و سه نسخه‌ی دیگر که اینک به معرفی آن می‌پردازیم در مؤسسه‌ی کتاب‌خانه و موزه ملی ملک آستان قدس رضوی مشهد نگه‌داری می‌شود:

مشخصات نسخه‌ی خطی تحفة الاحباب یا لغة الفرس سلطان علی اوبهی: نستعلیق به نام وزیر خراسان، عنوان و لغات به شنگرف، در ۵۰ برگ، ۱۷ سطری نگارش یافته بر کاغذ ترمه چرم، قطع نیم ربعی، جلد میشن مشکی لایی، رنگ نخودی، طول ۱۸ سانتی‌متر و عرض ۱۲ سانتی‌متر می‌باشد. واقف: حاج حسین آقا

ملک، ایران: مؤسسه‌ی کتاب‌خانه و موزه ملی ملک آستان قدس رضوی. (نسخه‌ی خطی تحفة الاحباب یا لغة الفرس سلطان علی اوبهی.)

مشخصات نسخه‌ی دیگر: به خط نستعلیق، سده‌ی یازدهم هجری دوره‌ی صفوی، عنوان و لغات به شنگرف، در ۸۵ برگ، ۱۷ سطری نوشته شده، بر کاغذ ترمه چرم، قطع نیم ربعی، جلد میشن مشکی لایی، رنگ نخودی، طول ۱۸ سانتی‌متر و عرض ۸ سانتی‌متر و ۱ میلی‌متر و ضخامت ۱ سانتی‌متر می‌باشد. واقف: حاج حسین آقا ملک، ایران: مؤسسه‌ی کتاب‌خانه و موزه ملی ملک آستان قدس رضوی. (نسخه‌ی خطی تحفة الاحباب سلطان علی اوبهی)

مشخصات نسخه‌ی دیگر: به خط نستعلیق، سده‌ی دهم هجری دوره‌ی صفویان، عنوان و نشان به شنگرف، از آن محمد شفیع بن ابی طالب غیاث‌الدین علی بن شمس‌الدین محمد حسین، بر کاغذ ترمه، رنگ نخودی، در ۱۵ برگ، ۱۶ سطری نگاشته شده، طول ۱۸ سانتی‌متر و عرض ۱۱ سانتی‌متر، جلد اثر چرم تیماج آلبالویی ضربی است. واقف: حاج حسین آقا ملک، ایران: مؤسسه‌ی کتاب‌خانه و موزه ملی ملک آستان قدس رضوی. (نسخه‌ی خطی تحفة الاحباب سلطان علی اوبهی)

نسخه‌ی دیگر از فرهنگ تحفة الاحباب حافظ سلطان علی اوبهی در کتاب‌خانه‌ی نوربخش (خانقاه نعمت‌اللهی تهران) نگه‌داری می‌شود. مشخصات این نسخه قرار زیر است: شب پنج‌شنبه، هفدهم ربیع‌الاول ۱۲۲۱ قمری، در اصفهان.

آغاز: فضلالی فصیح‌زبان و فصحای بلیغ‌بیان.

پایان: شد رقم تاریخ اتمامش به اتمام‌الکتاب.

و جلد آن تیماج مشکی یک لا، کتابت اصفهانی، به خط نستعلیق، در ۱۱۱ برگ، ۱۹ سطری، شنگرف، قد ۱۹ × ۲۳ سانتی‌متر ترتیب گردیده است. (دیباچی، ۱۳۵۰: ۵۶-۵۷).

در کتاب فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا) اثر مصطفی درایتی، ۲۱ نسخه‌ی موجود از تحفة الاحباب که در اماکن مختلف ایران نگه‌داری می‌شود را درج نموده

است و چهار نسخه که در بالا توضیح داده شد نیز در بین این نسخه‌ها قرار دارد. جهت جلوگیری از تکرار، تنها ۱۷ نسخه در زیر معرفی می‌شود:

۱. تهران؛ کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی؛ شماره‌ی نسخه: ۸۷۷؛ نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دهم هجری؛ کاغذ: سفید، جلد: تیماج قهوه‌ای، ۱۲۵ برگ، ۱۴ سطر (۷/۵ × ۱۵)، اندازه: ۱۴ × ۲۰ سانتی‌متر. [فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه‌ی مجلس سنا (که مجموعه آن به کتاب‌خانه‌ی مجلس شورا منتقل شده است): ۸۲۲]

۲. تهران؛ کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی؛ شماره‌ی نسخه: ۱۴۰۳۷/۲؛ آغاز و انجام: برابر با نمونه کتاب، خط: نسخ، کاتب: محمد مؤمن بن محراب بن علی شریف، تاریخ کتابت: دوشنبه ۱۷ جمادی‌الثانی ۹۸۷ هجری قمری، محل کتابت: اصفهان؛ جلد: تیماج قهوه‌ای با ترنج، ۳۸ برگ (۳۲۷ پشت - ۳۶۴ پشت)، ۱۹ سطر، اندازه: ۱۶ × ۲۵ سانتی‌متر. [فهرست: ۳۸-۵۸]

۳. تهران؛ لغت‌نامه‌ی دهخدا؛ شماره‌ی نسخه: ۲۴؛ آغاز و انجام: برابر با نمونه کتاب، نوع خط: نستعلیق، کاتب: سیدی احمد بن میراحمد خلخالی، تاریخ کتابت: چهارشنبه ۲۸ ذیحجه ۹۸۹ هجری قمری، محل کتابت: اردبیل، جلد: گالینگور، قطع: ربعی. [نشریه: ۳-۷]

۴. قم؛ مرکز احیاء میراث اسلامی؛ شماره‌ی نسخه: ۱۲۸؛ آغاز و انجام: برابر با نمونه کتاب، نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی یازدهم هجری؛ جلد: مقوایی عطف تیماج قهوه‌ای، ۱۴۶ برگ، ۱۸ سطر، اندازه: ۱۵ × ۲۶ سانتی‌متر. [فهرست: ۱-۱۷۹]

۵. مشهد؛ کتاب‌خانه‌ی مرکزی آستان قدس رضوی؛ شماره‌ی نسخه: ۳۷۱۲؛ آغاز: مشتمل بر بیست باب گردانیده و هریک از آن چهار حرف را که مخصوص است به لغت فرس در باب حرفی که مشابه ویست مرقوم ساخت؛ انجام: برابر با نمونه کتاب؛ نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۸ ذیحجه ۱۰۰۶ هجری قمری،

افتادگی: آغاز؛ واقف: رضا نایینی، مرداد ۱۳۱۱ خورشیدی؛ کاغذ: سمرقندی حنایی، جلد: چرمی عنابی، ۱۱۱ برگ، ۱۷ سطر (۴/۸ × ۱۱/۵)، اندازه: ۹/۳ × ۱۷/۳ سانتی متر. [فهرست: ۱۸۱۳]

تهران؛ کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران؛ شماره‌ی نسخه: ۳۴۹۶ - فهرست؛ نسخه‌ی اصل: مشخصات همان نسخه‌ی بالا. [فهرست فیلم‌های کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران: ۲ ۱۵۳]

۶. شیراز؛ کتابخانه‌ی علامه طباطبایی شیراز؛ شماره‌ی نسخه: ۶۱۵؛ نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ربیع‌الاول ۱۰۲۲ هجری قمری، ۱۱۳ برگ، اندازه: ۱۸ × ۱۰/۵ سانتی متر. [نسخه پژوهی: ۲ ۱۲۳]

۷. تهران؛ کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی؛ شماره‌ی نسخه: ۱۵۶۷۴/۱؛ آغاز: برابر با نمونه کتاب، نوع خط: نستعلیق، کاتب: کسط عن سهی بن کید کط کادر، تاریخ کتابت: ۲۷ ذیقعدہ ۱۰۵۷ هجری قمری؛ ابیاتی در ماده تاریخ فوت میرزا فرخ و سپس مکتوب قاضی نظام‌الدین یحیی کلیدری به خواجه امیربیک؛ جلد: تیماج قهوه‌ای عطف چرم قهوه‌ای روشن، ۴۲ برگ (۱ پشت - ۴۲ رو)، ۲۵ سطر، اندازه: ۲۰/۵ × ۷/۲ سانتی متر. [فهرست مختصر نسخه‌های خطی مجلس شورای اسلامی که در سال ۱۳۸۷ خورشیدی منتشر شده است: ۱۳۷]

۸. تهران؛ کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی؛ شماره‌ی نسخه: ۱۱۳۶۳/۲؛ آغاز و انجام: برابر با نمونه کتاب، نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: جمادی‌الاول ۱۰۸۳ هجری قمری، محل کتابت: مقام کرمان، جلد: گالینگور سیاه، ۲۰۸ صفحه (۳۷ ۲۴۴)، ۱۴ سطر، اندازه: ۱۱ × ۱۹ سانتی متر. [فهرست: ۹۷۲/۳۳]

۹. تهران؛ کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران؛ شماره‌ی نسخه: ۶۵۰۱؛ خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۲ رمضان ۱۱۰۵ هجری قمری، محل کتابت: روستای میرزکریا ارونق، افتادگی: آغاز؛ کاغذ: سپاهانی، جلد: مقوا، ۹۴ برگ، ۱۲ سطر (۷ × ۱۵)، اندازه: ۱۳ × ۱۹ سانتی متر. [فهرست: ۱۶ ۲۷۹]

۱۰. تهران؛ کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی؛ شماره‌ی نسخه: ۸۸۵۳/۸۰؛ آغاز: بسمله. باب الباء مع اللام. برغول: آشی باشد از گندم نیم کوفته خرده کرده باشند پزند و گروهی فروشه گویندش و گروهی فرقوط (کذا؛ فرقوط)؛ انجام: برابر با نمونه کتاب. از باب الباء مع اللام تا پایان کتاب. در آغاز نسخه به اشتباه «هذا کتاب کنزاللغة من اللغات الفارسیة» خوانده شده، نوع خط: نستعلیق، کاتب: جعفر بن محمد بدیع، تاریخ کتابت: ۱۱۰۹ هجری قمری، محل کتابت: مشهد؛ کاغذ: نخودی آهار مهره، جلد: تیماج قهوه‌ای، ۱۳ برگ (۳۲۳ پشت - ۳۳۵ رو). [فهرست: ۱۴۴۱/۲۹]

۱۱. تهران؛ کتابخانه‌ی دانشکده‌ی ادبیات، دانشگاه تهران؛ شماره‌ی نسخه: ۹۷/۳؛ آغاز: برابر با نمونه کتاب، انجام: ترک ننگ و عار گفتن تمام شد رساله الفاظ فرس. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی سیزدهم هجری؛ ۱۸۰ برگ (۳۲ پشت - ۲۱۱ رو). [فهرست: ۸۲۱]

۱۲. مشهد، کتابخانه‌ی مرکزی آستان قدس رضوی؛ شماره‌ی نسخه: ۱۳۴۸۱؛ آغاز و انجام: برابر با نمونه کتاب، نوع خط: نستعلیق، کاتب: عبدالکریم مازندرانی، تاریخ کتابت: ۱۲۲۵ هجری قمری، به نام سعدالدین مشهدی وزیر خراسان. [فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی: ۱۱۱]

۱۳. تهران؛ کتابخانه (پژوهشگاه) مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی؛ شماره‌ی نسخه: فهرست ۹۶؛ نسخه‌ی اصل: خاورشناسی لینن‌گرااد C۱۸۱۸؛ کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۳۳ هجری قمری. [فهرست‌واره مینوی: ۱۶۵]

۱۴. تهران؛ کتابخانه‌ی ملک؛ شماره‌ی نسخه: ۴۲۰/۲؛ آغاز و انجام: برابر با نمونه کتاب، تحفة الاحباب نامش کرد چون طغرا نوشت / منشی طبعم باسم آصف عالی جناب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: ملا الله‌قلی، تاریخ کتابت: ۱۲۷۵ هجری قمری، برای میرزا علی‌نقی عصار طالب تخلص فرزند کربلایی محمد صادق؛ در دیباچه اشعاری که با این بیت: زهی رفیع جنابی که مهر دولت او / زآسمان سعادت همیشه تابان است، آغاز می‌شود در این نسخه نیامده. کاغذ: آهار مهره فرنگی، جلد:



میشن قهوه‌ای، ۷۹ برگ، ۱۳ سطر، اندازه: ۱۱/۵ × ۲۱/۷ سانتی متر. [فهرست: ۲۵۵]  
۱۵. تهران؛ کتاب‌خانه (پژوهشگاه) مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی؛  
شماره‌ی نسخه: فهرست ۹۷؛ نسخه‌ی اصل: بنیاد خاورشناسی تاشکند ۱۴۳۶  
(فهرست تاشکند ۱/۱۹۸، شماره‌ی ۴۴۵، به نام لغت فرس قدیم)؛ کاتب و تاریخ  
کتابت: نامعلوم. [فهرست‌واره مینوی: ۱۶۵]

تهران؛ بنیاد فرهنگ ایران؛ شماره‌ی نسخه فهرست ۹۷؛ مشخصات همان نسخه‌ی  
بالا. [نشریه‌ی کتاب‌خانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران: ۹۹۲۱۱]

۱۶. تهران؛ کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی؛ شماره‌ی نسخه:  
۴۱۶۳؛ آغاز: بسمله. الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی  
سید المرسلین محمد وآله اجمعین. اما بعد بدان که این کتابی است در غایت لطافت.  
انجام: (در حروف هفتاد است) و نظامی گوید: یاره او ساعد جان را بکار ساعدش از  
هفت فلک پادار / و جامی گوید نه کز لطفش گرفتی یاره را دست. نوع خط: نستعلیق،  
کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ افتادگی، انجام؛ کاغذ: اصفهانی، جلد: تیماج سرخ،  
۵۷ برگ، ۱۴ سطر (۸ × ۱۳)، اندازه: ۱۲/۵ × ۱۸/۵ سانتی متر. [فهرست: ۱۶۶۱۱]

۱۷. تهران؛ کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی؛ شماره‌ی نسخه:  
۷۶۳۰؛ آغاز: بنا بر این بنده رهی حافظ اوبهی در باب تصحیح و توضیح آن رساله  
مختصری ترتیب داده و عقده‌های آن را به بنان بیان گشاده امید که؛ انجام: خشک  
جنبان به ضم خا و جیم کسی را گویند که حرکات بی نفع کند مثالش حکیم سنایی  
فرماید: کم شنیدم چون توات ابنای. نوع خط: نستعلیق، کاتب و تاریخ کتابت:  
نامعلوم؛ افتادگی؛ آغاز و انجام؛ جلد: تیماج مشکی سوخته، تریج با سر، مجدول،  
پشت جلد اسلیمی، ۱۰۲ برگ، ۱۵ سطر، اندازه: ۱۰ × ۱۸ سانتی متر. [فهرست: ۱۲۶۲۶].  
(درایتی، ۱۳۹۱؛ ۲۹۶؛ ۲۹۷).

و چهار نسخه از این فرهنگ در کتاب‌خانه‌ی اکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی  
(اس.اس.اس.ار) انستیتوت شرق‌شناسی سن پترزبورگ نگه‌داری می‌شود. اینک  
می‌پردازم به معرفی هریک از نسخه‌های موجود:

شماره‌ی نسخه: ۱۸۱۸۲ نام کتاب: تحفة الاحباب. این نسخه‌ی خطی کامل و شامل مقدمه، ۲۴ باب و ضمیمه‌ای در شرح اصطلاحات می‌باشد. تاریخ کتابت: سال ۱۲۳۳ هجری قمری (۱۸۱۷ میلادی). مکان کتابت: آسیای مرکزی. نام کاتب: محمد عیسی بن جعفر خوارزمی، اطلاعات حاشیه و پشت نسخه‌ای: در برخی صفحات و اشعار شاعران به عنوان نمونه آورده شده است. در حاشیه‌ی صفحات ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰ اشعاری به زبان فارسی، تحریر شده است. سابقه‌ی نسخه: این نسخه توسط ن.ف. پاسخین در سال ۱۹۳۰ میلادی از منطقه‌ی آسیای مرکزی به انستیتو شرق‌شناسی سن پترزبورگ وارد شده است. اندازه‌ی صفحه: ۲۴.۵ × ۱۵ سانتی‌متر. تعداد برگ: ۲۱۵. تعداد سطر: ۱۱. اندازه‌ی متن: ۱۶.۵ × ۸.۵ سانتی‌متر. نوع کاغذ: نازک. نوع جوهر: متن کتاب با جوهر سیاه، عناوین فصل‌ها، بخش‌ها و واژگان تفسیری با جوهر قرمز (شنگرف) نوشته شده است. نوع خط: درشت نستعلیق، حاشیه‌ی اطراف متن طلایی می‌باشد. نوع جلد: صحافی ضخیم، مقوایی و چرمی، بر روی جلد نام صحاف «محمد یوسف» حکاکی شده است، صحافی این نسخه آسیب بسیار دیده است. اطلاعات تکمیلی فهرست‌نگاران: ا.ک. ارنندس، فرهنگ‌نامه تاجیکی فارسی حافظ ابخی، «مجموعه مقالات انستیتو شرق‌شناسی اکادمی علوم جمهوری سوسیالیستی ازبکستان شوروی»، ج ۱، تاشکند، ۱۹۴۵ میلادی، صفحه ۸۵. افزودگی‌های ناظران ترجمه: منابع کتاب‌شناسی: فهرست مشترک پاکستان، ج ۱۴، ص ۱۶۱؛ لغت‌نامه‌ی دهخدا: واژه‌ی «حافظ». این نسخه مجموعه‌ای شامل سه فرهنگ با این ترتیب: شرح الفاظ دیوان بیان‌الغیب (شاید همان حافظ شیرازی). آغاز: «حمد بی حد و ثنای بی‌عد آن خالق را که جمله مکنونات را صفت مظهریت و کمال قابلیت کرامت فرمود.» تحفة الاحباب: آغاز: «فضلائی فصیح زبان و فصحای بلیغ بیان را افضل کلمات و افصح لغات حمد و ثنا.» تاریخ کتابت: ۱۲۵۵ هجری قمری.

شماره‌ی نسخه: C ۳۱۵ (۴۷۷a) نام کتاب: نسخه‌ی دیگری از کتاب سابق (تحفة الاحباب) است. این نسخه شامل مقدمه و ۱۹ باب می‌باشد. شروع نسخه از

باب «الف» است. از ابتدای باب «طا» تا باب «سین» نسخه مفقود گردیده است. نسخه‌ی دیگری از این کتاب نیز در کتاب‌خانه‌ی عمومی لینن‌گرا [سالتیکف شدربین] نگه‌داری می‌شود. این نسخه در سال ۱۰۸۸ هجری قمری (۱۶۷۷ میلادی) تحریر گردیده است. تاریخ کتابت: ۱۲۷۱ هجری قمری (۵۵ - ۱۸۵۴ میلادی). مکان کتابت: تبریز. نام کاتب: بابا ولد حاجی علی خان نخجوانی. سابقه‌ی نسخه: این نسخه توسط ن. و. خانیکف در سال ۱۸۵۵ میلادی از شهر تبریز به انستیتوت شرق‌شناسی سن‌پترزبورگ وارد شده است. اندازه‌ی صفحه: ۲۷.۵ × ۱۷.۵ سانتی‌متر. تعداد برگ: ۷۸. تعداد سطر: ۲۲. اندازه‌ی متن: ۱۹ × ۸.۵ سانتی‌متر. نوع کاغذ: سفید، روسی، براق (آهار مهره) با مهر کارخانه‌ی سازنده (کمپانی آریستاخراف، شماره‌ی ۳). نوع جوهر: متن کتاب با جوهر سیاه، عناوین فصل‌ها با جوهر قرمز (شنگرف) نوشته شده است و واژگان تفسیری با خط قرمز علامت‌گذاری شده‌اند. نوع خط: نسخ درشت، حاشیه‌ی متن دارای جدول مذهب می‌باشد. نوع جلد: صحافی چرمی سیاه و نسبتاً ضخیم می‌باشد. اطلاعات تکمیلی فهرست‌نگاران: افزودگی‌های ناظران ترجمه: آغاز: برابر نسخه‌ی پیش‌تر. کاتب: بابا ولد حاجی علی قلی نخجوانی.

شماره‌ی نسخه: C۵۵۹(۴۷۷). نام کتاب: نسخه‌ی دیگری از کتاب سابق (تحفة الاحباب) است. آغاز نسخه: «باب‌الالف مع الالف آسا بدو معنی است. یکی دهان دره باشد. یعنی خمیازه و آن از ملازمت و غلبه خواب و کاهلی و غفلت باشد. چنان‌چه بهرامی گوید: چنان نمود به ما دوش ماه نو». پایان نسخه: «ارش بفتح یکم و کسر سوم کاردان». این نسخه از کتاب کامل نیست. تنها شامل بخشی از باب نخست می‌باشد بخشی از نسخه به هنگام چاپ فرهنگ «معیار جمالی» توسط ک. گ. زالمان به دست آمده. تاریخ کتابت: ۱۱۱۳ هجری قمری (۱۷۰۰ میلادی). مکان کتابت: ایران. نام کاتب: ذکر نشده است. اطلاعات حاشیه و پشت نسخه‌ای: در حاشیه‌ی این کتاب دست‌نوشته‌هایی با مداد آمده است. در صفحه‌ی نخست این نسخه یک قصیده ۲۹ بیتی نوشته شده است. بر روی جلد آن برچسب کتاب‌خانه‌ی روسو قرار دارد. سابقه‌ی نسخه: این نسخه توسط ن. ف. پاسخین در سال ۱۹۳۰ میلادی از منطقه‌ی آسیای

مرکزی به انستیتو شرق شناسی سن پترزبورگ وارد شده است. اندازه‌ی صفحه: ۲۴.۵ × ۱۵ سانتی متر. تعداد برگ: ۲۱۵. تعداد سطر: ۱۱. اندازه‌ی متن: ۱۶.۵ × ۸.۵ سانتی متر. نوع کاغذ: نازک. نوع جوهر: متن کتاب با جوهر سیاه، عناوین فصل‌ها، بخش‌ها و واژگان تفسیری با جوهر قرمز (شنگرف) نوشته شده است. نوع خط: نسخ معمولی. نوع جلد: صحافی مقوایی با چرم سیاه، این نسخه شروع و پایان ندارد. برخی صفحات آن نیز مرکبی و دارای لکه‌های قهوه‌ای می‌باشد. اطلاعات تکمیلی فهرست‌نگاران: افزودگی‌های ناظران ترجمه: نسخه‌ی حاضر مجموعه‌ای شامل دو فرهنگ لغت است: تحفة الاحیاب، نسخه‌ی حاضر فقط هشت برگ بعد از مقدمه را دارد. آغاز نسخه: «باب الالف آسا به دو معنی است یکی دهان دره باشد یعنی خمیازه.» نام کاتب: ذکر نشده. تاریخ کتابت: ۱۰ رجب ۱۱۱۲ هجری قمری؛ و فرهنگ میرزا ابراهیم. یادداشت‌هایی در آغاز و حواشی نسخه آمده که عبارت‌اند از: برگ «۱ رو»: قصیده‌ی لامیه به فارسی، در ۲۸ بیت با این مطلع: (شعر) ای ز نور روضه‌ات خورشید را رو در زوال / مشعل مه پیش درگاه توفانوس خیال. حاشیه‌ی برگ «۱ پشت و ۲ رو»: ابیاتی به فارسی به خط محمد علی شیخ محمد شیرازی. برگ «۱۶۷ پشت»: بابی از کتاب درباره‌ی غالب و مغلوب. برگ «۱۶۸ پشت»: یادداشتی از محمود بن عزیزالله است. نسخه در عاشر رجب ۱۱۱۲ هجری قمری. برگ «۱۶۸ پشت»: تملک حسن بن حاجی مصطفی در ذی‌قعدة ۱۱۴۱ هجری قمری. برگ «۱۶۹ پشت»: شعری از شفایی و ولی بیگ به فارسی. برگ «۱۷۰ رو»: رباعی به عنوان «امیر محتشم قاشی سلمه الله تعالی» متخلص به فردی، تحریر در ۱۲۷۰ هجری قمری، با این مطلع: (شعر): آنم که زدم شیشه طاعت بر سنگ / وز کرده زشت من گنه دارد ننگ / به تر بود از سبحة و ذکرم به خدا / ز نثار برهمنان و ناقوس فرنگ.

شماره‌ی نسخه: B (۶۴۳) ۸۴۰. نام کتاب: نسخه‌ی دیگری از کتاب سابق (تحفة الاحیاب) است. عنوان اصلی این اثر «تحفة الاحیاب» می‌باشد. اما در این نسخه با عنوان «کتاب لغت فارسی» ذکر گردیده است. آغاز نسخه: «آوا آواز می‌باشد که بشنوانند. عنصری گوید: ماه و خورشید.» پایان نسخه: «دست از کار شستن از کار نومید شدن سر نوی دید یعنی انزال زد.» این نسخه کامل نیست. تنها شامل ۲۰۰

کلمه‌ی تفسیری می‌باشد. اما باب اصطلاحات این نسخه نسبت به نسخه‌های یادشده کامل‌تر می‌باشد. تاریخ کتابت: پیش از سال ۱۱۳۴ هجری قمری (۲۲- ۱۷۲۱ میلادی). مکان کتابت: ایران. نام کاتب: ذکر نشده. سابقه‌ی نسخه: این نسخه توسط ژل. روسو در سال ۱۸۱۹ میلادی به انستیتو شرق‌شناسی سن‌پترزبورگ وارد شده است. اندازه‌ی صفحه: ۲۰ × ۱۵ سانتی‌متر. تعداد برگ: ۱۲۸. تعداد سطر: ۱۵. اندازه‌ی متن: ۱۵ × ۸.۵ سانتی‌متر. نوع کاغذ: شرقی، نازک، براق (آهار مهره)، زرد. نوع جوهر: متن کتاب با جوهر سیاه، عناوین فصل‌ها و بخش‌ها با جوهر قرمز (شنگرف) نوشته و واژگان تفسیری با خط قرمز علامت‌گذاری شده است. نوع خط: شکسته نسخ و گاهی نستعلیق. نوع جلد: صحافی شرقی با چرم نازک قهوه‌ای پُررنگ با تزییناتی بر روی جلد می‌باشد. صحافی نسخه‌ی خطی از بین رفته و برخی صفحات آن رطوبت دیده و یا بازسازی شده است. اطلاعات تکمیلی فهرست‌نگاران: افزودگی‌های ناظران ترجمه: این نسخه مجموعه‌ای شامل چند کتاب با این ترتیب: فرهنگ فارسی به فارسی که فهرست‌نویسان روسی آن را تحفة الاحباب قلمداد نموده‌اند؛ ولی این کتاب فرهنگ مختصر فارسی به فارسی است که بدون مقدمه و دیباچه‌ای شروع می‌شود و تحفة الاحباب نیست. آغاز نسخه: «آوا آواز باشد که بشنوانند، عنصری گوید: (شعر) ماه و خورشید و کوکبان فلک / آتش و آب و خاک و باد صبا. ملحمه ابوالفضل حبیشی تفلیسی. اختیارات ایام، فارسی منسوب به امام صادق (ع). رساله در شناختن خواص و منفعت و مضرت آب‌ها و نان‌ها و حبوب‌ها و میوه‌ها و لحوم و وسوم و ماکولات و مشروبات و مطعوفات، در بیست باب به فارسی به صورت مجداول پنج ستونی، تحریر در ربیع‌الاول ۱۱۳۴ هجری قمری. جداول نجوم؛ نسخه کشتن سیماب، به فارسی. (ان. دی میکلوخوماکالی؛ ۱۹۶۲ میلادی، ۲۶۶ ۲۶۸)

### نتیجه‌گیری

سلطان‌علی اوبهی شاعر بیست خوش‌قریحه، خطاطی‌ست ماهر، فرهنگ‌نگار و تاریخ‌نگار بیست‌زبردست، که در اوبه (یکی از شهرستان‌های کهنی که در شرق شهر



هرات موقعیت دارد) زاده شد، وی علوم را فراگرفت، خطاطی را آموخت و با طبع شعری و استعداد شگفت‌انگیز خویش به اوج کمال رسید.

وی پیرو طریقه نقشبندیه بود، اواخر عمرش را در بخارا گذشتاند و در آن جا اثر بی‌نظیر خویش (تحفة الاحباب) را خلق نمود؛ طوری که مشهود است این فرهنگ اعتبار و اهمیت فراوانی دارد تا جایی که به عنوان مهم‌ترین منبع در فرهنگ‌های بعد از خود مورد کاربرد و استفاده قرار می‌گرفت و امروزه نسخه‌های خطی از این فرهنگ در کتاب‌خانه‌های داخلی و خارجی موجود بوده و نگه‌داری می‌شود.

### فهرست منابع

۱. احراری، (۱۳۸۵ خورشیدی). آثار و احوال خواجه عبیدالله احرار (رح) - عارف سده ۹، هرات: انتشارات احراری.
۲. اصفهانی، میرزا حبیب. (۱۳۶۹ خورشیدی). تذکره‌ی خط و خطاطان، ترجمه‌ی رحیم چاوش اکبری. تهران: انتشارات کتاب‌خانه‌ی مستوفی.
۳. امان‌یار، ناهید. (۱۳۹۹ خورشیدی). سیری بر خطه‌ی اوبه، هرات: نشر کام‌گار.
۴. ان‌دی میکلوخوماکلای و دیگران. (۱۹۶۲ میلادی)، فهرست توصیفی نسخه‌های خطی فارسی انستیتو دست‌نویس‌های شرقی سن پترزبورگ، مترجم: سمیرا اسماعیلی و دیگران، زیر نظر: رایزنی فرهنگی ایران در روسیه، با نظارت: محسن حیدرنیا، علی صدراپی خویی و حسین متقی، مسکو: انتشارات ادبیات شرق.
۵. انوشه، حسن. (۱۳۷۸ خورشیدی). دانش‌نامه‌ی ادب فارسی، ادب فارسی در افغانستان، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۳.
۶. اوبهی، حافظ سلطان‌علی. (۱۳۶۵ خورشیدی). فرهنگ تحفة الاحباب، مصحح: فریدون تقی‌زاده طوسی - نصرت‌الزمان ریاضی هروی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۷. ----، (۱۳۶۷ خورشیدی). لغت‌نامه‌ی تحفة الاحباب، با مقدمه، تصحیح و

تحشیه: معاون سرمحقق حسین فرمند، کابل: چاپ مطبوعه‌ی دولتی.

۸. پوپل و دیگران، ثریا. (۱۳۸۹ خورشیدی). دایرةالمعارف آریانا (دوره‌ی دوم)، کابل: مطبوعه‌ی نبراسکا.

۹. حبیبی، عبدالحی. (۱۳۸۹ خورشیدی). تاریخ افغانستان در عصر گورگانیان هند. کندهار: ریاست اطاعات و کلتور.

۱۰. دانش‌پژوه، محمد تقی؛ حاکمی، اسماعیل، (۱۳۶۲ خورشیدی)، نسخه‌های خطی، تهران: دانشگاه - نشریه‌ی کتاب‌خانه‌ی مرکزی و مرکز اسناد، دفتر یازده و دوازده، کتاب‌خانه‌ی دانشگاه لس‌آنجلس،

۱۱. درایتی، مصطفی. (۱۳۹۱ خورشیدی)، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، تهران: سازمان اسناد و کتاب‌خانه‌ی ملی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول.

۱۲. دیباجی، سید ابراهیم. (۱۳۵۰ خورشیدی)، فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه‌ی نوربخش خانقاه نعمت‌اللهی، تهران: انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی.

۱۳. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۹ خورشیدی). تاریخ ادبیات در ایران. تهران: انتشارات فردوس، ج ۵، بخش اول، چاپ پنجم.

۱۴. طهرانی، علامه شیخ آقا بزرگ. (?). الذریعة الی تصانیف الشیعة. الجزء الثالث. بیروت: دارالاضواء.

۱۵. فکری سلجوقی، عبدالروف. (۱۳۹۰ خورشیدی). هرات‌نامه، به کوشش: غلام‌سخی غیرت، کابل: مطبوعه‌ی افغانستان تایمز.

۱۶. -----، (۱۳۴۹ خورشیدی). ذکر برخی از خوش‌نویسان و هنرمندان تعلیقات مرحوم فکری سلجوقی بردیباچه‌ی دوست محمد هروی. کابل: انجمن تاریخ و ادب.

۱۷. کهزاد و دیگران. (۱۳۸۶ خورشیدی). تاریخ ادبیات افغانستان (پنج استاد)، مهتم احمدشاه رفیقی، کابل: کتاب‌خانه‌ی نشراتی اقرأ.

۱۷. نثاری، سید حسن خواجه نقیب‌الاشرف بخاری. (۱۳۷۷ خورشیدی). مذکر الاحباب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: نجیب‌مایل هروی، تهران: چاپ‌خانه‌ی سعدی.

۱۸. نوایی، امیرنظام‌الدین علی شیر. (۱۳۲۳ خورشیدی). مجالس‌النفایس، به

اهتمام عبدالله رویین، بی جا.

۱۹. نیا، محمد حیدر. (۱۳۹۵ خورشیدی). تاریخ فرهنگی و علمی سمرقند و بخارا

در دوران اسلام، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.

مولودی الا علی اوتاب

فضلهای فصیح زبان و فصیحی بلینج بیان افضل کلمات  
واقف لغات و خوشنمای مستکلی را دانند که رتبه فصاحت در بر  
بلاغت عرب را بر تبه اعلای حلین رسانند و ذائقه ذوق  
عجم را از لطایف و حلاوت نظم و شعر فارسی ملتذ و مخطوط گردانند  
در آیات معجز آیات بنوی راصلی الله علیه و آله و عترت را از انتم  
صدره المنتهی گذرانند اما بعد بر زبان آوردن سخن ساز  
و حقیقت شناسان نکته پرداز پوشیده و مخفی بیت که بنای  
مولفات سلف بر لغات قدیمی وزن است که بسبب مرور ایام  
و تفرقه اینه خواص و عوام پستور و محجوب مانده و لهذا ابثانی  
روزگار و سخن و روان فضیلت شمار از مطالعه آن چندان  
حفظ و بپیشی ندارند لاجرم نظر اتفهت بر صفحات آن بویست  
نی کارند و آنها را از کتب منسوخات و کتب و کات می نمایند بار



دست برد مالش تنبیه کردن دفع کردن بران جان کاشد  
کاپوی دوا دوی قرآن نوان مغزول شیر کیریم ست  
بازه گاه شوخ سپر بر آب افکندن ترک نمک و عا کرفتن  
بر آب بکوی جایی بکوی دستاره سپتن انگار زوید  
شدن پیروی دید انزال کرد سروری کردن عا کرفتن  
در خط شدن متغیر شدن کرد پای عوض گیرد پیرهن  
جای متمم میگردد و میجو اهد که آن کار را نمکد از فتن لغاء  
بیکشاید یعنی بوی می بارزد و از وی لاف میزند بیلو کردن  
اقرار کردن توطئه ای فلک رایی که جانی از تصدیف سلیم  
بهر خدام جدیدت بنیخ کرد انتحای تحفه الاحباب مش  
کرد چون طغرا نوشت بنش طبعیم باسم آصف عالی پادشاه  
چون بنای این کتاب انتحای تمام بیت  
شد رقم تاریخ انماش با تمام الکتاب

در محروپه دارالارشاد اردبیل حیت عن العترو الوصل تاریخ  
نوم ۱۱۰۰ با بیت هشتم نهر ذی الحجه الحرام سنه ۱۱۹۰ هجری

سید علی محمد علی الدین غفر ذنوبها  
سید محمد علی الدین غفر ذنوبها  
سید محمد علی الدین غفر ذنوبها  
سید محمد علی الدین غفر ذنوبها

فرهنگ تحفه الاحباب سلطان علی اوبهی، برگ آخر نسخه‌ی دهخدا یا مؤسسه‌ی لغت‌نامه، سال کتابت: ۹۸۹ هجری قمری.

بسم الله الرحمن الرحيم

فضلهای زمان و فضاهای بیخ پایان افضل کلمات و اوضح لغات محمد زبانی  
مکتبی را دانند که رتبه فصاحت و درجه بیادعت عرب را بر تبتة اعلیٰ علیین بیابند  
و ذائقه دوق عجم را از لطافت و عداوت نظم و شرفارسی بگنجد و محفوظ خط  
کرد ایند در ایات معجزات بنوی را صلی الله علیه و آله و سلم از انترهای سوره  
المنتهی کند را اینده **ابا بعد** بر زبان اوران سخن سازد و دقیقه شماران  
کلمه پرداز پوشیده و مخفی نیت که بنای مؤلفان سلف بر لغات  
قدیمی فخرت که بسبب مرور ایام و تغییر السنه خواص عام مستور

و تجرب





## شعر و رسالتش؛ شعر چیست؟

نویسنده: مولاداد رستمی

یادم می‌آید دوران دانش‌آموزی به ما آموخته بودند که شعر کلامی ست موزون و مقفی. تا خیلی وقت‌ها تصوّر از شعر همین بود، حتی آن زمان که خود آغاز به نوشتن کرده بودم. هر قدر عدد سنم درشت‌تر شد، گزاره‌های انباشته شده در ذهن و ضمیرم نیز دست‌خوش دگرگونی شدند و شعر هم از این قاعده مستثنی نبود. حالا به راستی تعریف واقعی شعر چیست و چه کسی را می‌توان شاعر دانست؟

هنر و شاخه‌های وابسته به آن مانند شعر از آن جایی که با عواطف و احساسات بشر گره خورده و ضمیر بشری نیز جهانی پوشیده و ناشناخته است، در یک تعریف جمع و جور نمی‌گنجد. این جا حرف از دو دو تا چهار تا نیست. قاعده‌ی فیثاغورث و فورمول محمد ابن موسی نیست. احساسات بشری ست که هر لحظه جیوه‌سان در نوسان است. آدمی لحظه‌ای خوشحال است، دمی غمگین. گاه خبری شادش می‌کند و گاه پیامی اندوهگین‌اش. حاضر است برای یک نفر جانش را بدهد و از یک نفر آن قدر نفرت دارد که می‌خواهد سایه‌اش را به شمشیر بزند. آدمی ست دیگر چه می‌توان کرد؟ حال وقتی هنر و شاخه‌ی شعرش که مورد بحث ماست از این احساسات منبعث می‌شود، وضعیتش چه‌گونه خواهد بود؟

بزرگان اهل ادب از دیر زمان بدین سو تعاریف زیادی درباره‌ی شعر کرده‌اند که پرداختن به همه‌ی این تعریف‌ها از مجال مقاله خارج است. معاصران نیز به تعریف قدما اکتفاء نکرده و خود برای تبیین هر چه بیش‌تر موضوع تعریفی را ارائه داده‌اند؛

کما این که معاصران بین شعر و نظم تفکیک قائل شده اما گذشتگان هر دو را یکی می‌دانستند و به تعریفی مشترک برای شعر و نظم معتقد بودند.

«می‌دانیم که گرچه گاه، به ویژه امروزه نظم و شعر را دوگانه می‌شمرند و بر این پایه، سخن را به سه گونه‌ی نظم، نثر و شعر بخش می‌کنند، و اگر پای ارزش‌گذاری به میان آید، شعر را بر نظم برتری می‌نهند، در گذشته اما این دو واژه هم‌معنی و برابر بوده‌اند و گویندگان بی آن‌که به دوگانگی‌هایی که امروزیان میان آن‌ها می‌بینند، چشمی داشته باشند، آن دو را به جای یک‌دیگر به کار می‌برده‌اند، چنان‌که بی‌گمان نظم را از شعر فروتر نمی‌دیدند.» (در پی آن آشنا، راستگو، ۱۷۰)

گفتیم که معاصران تعاریفی برای شعر دارند، از جمله دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی استاد ادبیات فارسی در دانشگاه تهران و یکی از پژوهش‌گران به نام عصر ما: «شعر حادثه‌ای است که در زبان روی می‌دهد و در حقیقت گوینده‌ی شعر با شعر خود عملی در زبان انجام می‌دهد که خواننده، میان زبان شعری او و زبان روزمره و عادی تمایزی احساس می‌کند. شعر گره‌خوردگی عاطفه و تخیل است که در زبان آهنگین شکل گرفته باشد.» (موسیقی شعر، ۱۳)

اگر به تعریف ارایه شده از سوی دکتر شفیعی کدکنی ژرف بنگریم، ایشان از تمایز بین زبان روزمره و زبان شعری حرف می‌زنند و این تمایز در تخیل، خودش را روشن‌تر نشان می‌دهد. به تعبیر دیگر فرق اساسی بین نظم و شعر و زبان روزمره همان خیال است که در شعر هست و در دوی دیگر ممکن باشد. اما آن قدر محسوس نیست. بدین ملحوظ شعر زمانی شعرست که مخیل باشد. خود کدکنی در کتاب صور خیال در شعر فارسی، خیال و حضورش را در شعر چنین موشکافی می‌کند: «خیال عنصر اصلی شعر، در همه‌ی تعریف‌های قدیم و جدید است و هرگونه معنی دیگری را در پرتو خیال می‌توان شاعرانه بیان کرد.» (صور خیال در شعر فارسی، ۳)

با تصرّفی که شاعر در نقل ماجرا می‌کند، با تصویری که از ذهن خویش بر آن می‌افزاید، یعنی با کمک خیال و برقرار کردن ارتباطی میان انسان و طبیعت، یا کشف ارتباطی میان آن دو با این تمثیل، از صورت بیان عادی و منطقی به گونه‌ی بیان شعری

و کلام مخیل در می آید و نظم او شعر می شود.

می دانیم که خیال شاعرانه، محصور در وزن و مفهوم شعر منظوم نیست. بسیاری از تصرّفات ذهنی مردمان عادی یا نویسندگان، در محور همین خیال های شاعرانه جریان دارد. وقتی که در تذکرة الاولیاء می خوانیم: «به صحرا شدم، عشق باریده بود و زمین تر شده چنانک پای مرد به گلزار فرود شود پای من به عشق فرو می شد.» این تصرّف ذهنی گوینده در ادای معنی که عشق را که مفهومی است مجرد و از حالات درونی انسان و گوشه ای از حیات روانی بشر، با گوشه ای از طبیعت که باران است، پیوند داده و حاصل این ارتباط یعنی حاصل کشف این لحظه و نمایش بیداری خود نسبت به آن مفهوم، شعری ست که در قالب نثر بیان شده است، یعنی عنصر اصلی شعرو بیان شاعرانه در آن هست و اگر از قلمرو شعرو نثرهای ادبی، بدان گونه که دیدیم، بگذریم، دامنه ای این خیال ها را در حوزه ای بیان مردم عادی و گفتارهای معمولی نیز می بینیم و در می یابیم که چه گونه مردم، همین مردم عادی، گاه در شیوه ای بیان منطقی و عادی، تصرّف می کنند، تصرّفی که گاه خود شعری ست و از همین جاست که کنایات خاص و مجازهای ویژه هر زبان به وجود می آید.» (همان، ۴ - ۵)

با ته و سرکردن این تعریف ها و بیان نظریه های اهل فن، به این نتیجه می رسیم که شعر کلامی ست منظم، مخیل و بیان گرا احساس آدمی.

## رسالت شاعری

اهل لغت واژه ای رسالت را به معنی پیامبری، آوردن پیام، رساندن پیام و نبوت به تعبیر اعتقادی اش آورده اند.

رسالت مص.ع (رسالة) ر.ل (پیغام بردن / پیغامبری، پیامبری) (فرهنگ عمید، ۶۸۷) منظور ما از رسالت شاعری آگاه بودن شاعر به این که چرا شعر می سراید؟ با سرودن شعر چه چیزی را می خواهد بیان کند؟ پیام او برای هم نسلان خودش و آیندگان چیست؟ اگر شعر نسراید چه خللی به جامعه می رسد؟ او در قبال فرهنگ، ادب،

تاریخ، کشور و مردمش چه مسئولیتی دارد؟

این‌ها پرسش‌های ست که باید هر شاعر از خود پرسد، پاسخ‌اش را پیدا کند و در راستای تحقق‌اش آستین بالا بزند.

درست که هیچ اهل هنری من جمله شاعر را نمی‌توان مقید کرد و محدودیتی برایش قرار داد، پیش‌تر گفتیم که شعر با احساس و عواطف آدمی سروکار دارد و نمی‌توان به کسی گفت این احساس را داشته باش و آن احساس را نه؛ چه بسا کسانی که شعر را برای دل خود می‌سرایند و چون احساس‌شان با خیلی‌ها هم‌سان است شعرشان می‌شود سخنی که از دل برآید لاجرم بر دل نشیند؛ اما با این حال شاعر در کنار این خودسرایی و تخلیه‌ی عواطف خودش در قبال هم‌نوع خویش مسئول است. کما این‌که او زبان هزاران نفری ست که عین احساس او را دارند اما به شعر درآورده نمی‌توانند.

دکتر رضا براهنی شاعر، پژوهش‌گر و منتقد ادبی در کتاب طلادرس برای شاعر چهار مسئولیت و چهار رسالت اندیشیده است:

مسئولیت زمانی، مسئولیت مکانی، مسئولیت اجتماعی و مسئولیت ادبی؛ «شکستن یک سنت ادبی که بس دیرپای بوده و طی قرون و اعصار، در نتیجه‌ی کثرت استعمال سخت فرسوده گشته است و بنیاد و سنتی دیگر که امید دیرپای بودن را در دل‌ها پیروانند، از شاعری انتظار می‌رود که:

نخست: بداند در چه دوره‌ای از تاریخ بشر و در چه عصری از تاریخ قوم خود زندگی می‌کند و قوم او در یک دوره‌ی پنجاه یا شصت ساله که زندگی یک شاعر می‌تواند باشد، از او چه می‌خواهد. شاعری که در نقطه‌ی عطف تاریخ جهان و تاریخ قوم خود قرار گرفته، با شاعری که در شهری کوچک زندگی می‌کرد و تأثیرات جزر و مد دریاها دور را بر روی قوم خود و بر روی ادراکات و احساس‌ها و تخیل خود، نمی‌توانست حس کند، فرق می‌کند. شاعر باید بداند در چه لحظه و دوره و عصری از تاریخ زندگی می‌کند. (این را می‌نامیم رسالت تاریخی و زمانی شاعر در برابر بشر، قوم، قبیله و ملت خود).

دوم: بداند که بر روی چه سرزمینی ایستاده است و با کروی زمین در کدام منطقه‌ی آن رابطه پیدا می‌کند. (این را می‌نامیم رسالت جغرافیایی و مکانی شاعر).

سوم: به صمیمیت برداشت و ادراک خود از اجتماع و محیط زندگی خود متکی باشد. (این را می‌نامیم رسالت اندیشه‌ی اجتماعی شاعر).

چهارم: بداند در چه دوره‌ای از تاریخ ادبی قوم خود زندگی می‌کند. او باید نماینده‌ی کامل و جامع جلوه‌های راستین ادبیات زمان خود باشد؛ هم در شکل و قالب و هم در محتوی و مضمون. هر مضمونی را که برای خودش، به عنوان فرد و افراد دیگر به عنوان اجتماع لازم بداند بی‌محابا در واژه‌ها بگنجانند. (این را می‌نامیم رسالت ادبی شاعر در برابر تاریخ ادبیات جهان و تاریخ ادبیات قوم خود). (طلادر مس، با اختصار، ۲۱۱- ۲۱۳) حال با شناخت شعر و رسالت ناشی از آن می‌توان گفت که شعر خوب و ماندگار شعری ست که در وحله‌ی نخست در تعریف متعارف عصر خود بگنجد و در وحله‌ی دوم حاوی پیام و رسالتی برای نسل خویش و آیندگان باشد. شاعر با شناخت مسئولیت‌اش باید در بیداری جامعه‌ی خود بکوشد، صدای مظلومان و سخن‌گوی دل‌درمندان باشد. شاعر واقعی شاعری ست که عاشق دل‌خسته و صف‌حال معشوقش را در شعرا و ببیند؛ با این درک که شاعر از محبوب و معشوق خود شرح دهد اما شعرش حس هم‌زاد پنداری را بین همه‌ی دل‌باختگان مستولی بنخشد. مستمندی اثر آهش را، غریبی وصف میهنش را، تنهایی حس و حالش را در شعر باید پیدا کند. شعر آینه‌ی تمام‌نمای زمان اگر نباشد، غبار روزگار مکدرش خواهد کرد.

شعرا اگر رسالتی در پی باشد؛ شاعری می‌شود پیغمبری!  
به گفته‌ی اقبال لاهوری:

شعرا مقصود اگر آدم‌گری ست  
شاعری هم خصلت پیغمبری ست

## منابع:

۱. براهنی، رضا، طلا در مس، تهران: ۱۳۴۷ خورشیدی، انتشارات کتاب زمان،

چاپ دوم.



۲. راستگو، سید محمد، در پی آن آشنا؛ دفتر نخست مهندسی سخن در سروده‌های حافظ، تهران: نشر نی، ۱۳۹۵ خورشیدی، چاپ نخست.
۳. شفیع‌ی کدکنی، محمد رضا، صور خیال در شعر فارسی، تهران: نشر آگه، ۱۳۹۸ خورشیدی، چاپ بیست و یکم.
۴. ---، موسیقی شعر، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۸ خورشیدی، چاپ یازدهم.
۵. عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران: ۱۳۸۶ خورشیدی، انتشارت امیر کبیر، چاپ سی و ششم.

# انوار سهیلی مولانا حسین واعظ کاشفی وفهرست توصیفی نسخه‌های آن

نویسنده: یاسر معز

مولانا کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی از دانشمندان بزرگ هرات در عصر تیموریان است. اسمش حسین، لقبش کمال‌الدین، تخلص او کاشفی، شهرتش واعظ، اسم منسوبش بیهقی و هروی است. وی پسر مولانا علی سبزواری می‌باشد. زادگاه مولانا بیهق، سبزواری است و او را به نام حسین بیهقی هروی نیز خطاب می‌نمایند. این شاعر، نویسنده، حکیم، واعظ و مفسر در اوایل نیمه‌ی نخست سده‌ی نهم هجری در قصبه‌ی بیهق سبزواری به دنیا آمد. هیچ‌یک از تذکره‌نویسان تاریخ ولادت کاشفی را ننوشته‌اند، کاشفی در کهن‌سالی رحلت نموده و در ۸۶۰ هجری قمری مولانا سعدالدین محمد کاشغری را در خواب دید و به هرات آمد و در این وقت، کاشفی به سلک علمای هرات به شمار می‌رفت. مسلم است که در این حال کم‌تر از سی سال عمر نداشته، بنابراین، می‌توان به طور تقریب گفت که در حدود ۸۳۰ هجری قمری متولد شده باشد.

کاشفی چندی در سبزواری به موعظه مشغول شد و بعد عازم نیشاپور گردید. به قول صاحب ریاض‌العارفین در آن جا هم مشغول وعظ گردید. از آن جا به طوس آمده ذی‌الحجه ۸۶۰ هجری قمری، سعدالدین کاشغری را در خواب دید که به او گفت: «زود باش و خود را به ما برسان»، کاشفی در اثر این رویا، به جست‌وجوی کاشغری برآمد. تا به او گفتند که وی یکی از بزرگان هرات بوده و وفات کرده است. کاشفی عازم هرات شد و به زیارت آرام‌گاه کاشغری شتافت و در آن جا مولانا نورالدین عبدالرحمان

جامی را ملاقات کرد.

کاشفی چون به هرات آمد به مولانا عبدالرحمان جامی گروید و به اشارت او در سلسله‌ی نقشبندیه داخل گردید. کاشفی در هرات به وعظ و خطابه، تصنیف و تألیف مشغول گردید و با بزرگان و شاه‌زادگان هرات حشر داشت. چون نوبت فرمان‌فرمایی و سلطنت به سلطان حسین میرزا رسید (۹۱۱ - ۸۷۳ ه.ق)، به مقام و شهرت کاشفی افزود و در نزد سلطان عزت به سزا یافت و نظام‌الدین علی شیر نوایی، کاشفی را به تصنیف و تألیف تشویق می‌کرد و بدین جهت مؤفقیات‌های بزرگ را نایل شد. منصب وعظ و خطابه که در هر زمان مخصوص محدثین و علمای بزرگ بود، به کاشفی واگذار گردید، روزهای جمعه صبح در دارالسیاده سلطانی به منبر وعظ می‌رفت و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع نوایی موعظه می‌نمود و مردم کم‌تری استفاده می‌کردند، روز سه‌شنبه در مدرسه‌ی سلطانی وعظ می‌کرد و چهارشنبه را در آرام‌گاه خواجه ابوالولید احمد به موعظه مشغول بود و در اواخر عمر در حظیره‌ی سلطان احمد میرزا موعظه می‌نمود.

مولانا حسین واعظ کاشفی بقیه عمر خویش را در هرات می‌گذراند و به تصنیف و تالیف می‌پردازد. وی جامع علوم دینی و عارف معارف یقینیه بود. در بسیاری علوم از قبیل ریاضی، نجوم، حدیث، فقه و تفسیر مهارت تمام داشت، چنان‌چه اگر جامع به هر علم جداگانه تذکره بنویسند، نام کاشفی از نقطه‌ی نظر علم و آثار در هر تذکره موجود خواهد بود. کاشفی در وعظ آهنگ دلکش و جذاب و فصاحت منحصر به فرد خود را داشت و در عصر او کسی مانندش نبود. مردم را مجذوب خود کرده بود. در فن وعظ و خطابه به تمام معنی استاد و متفق علیه خواص و عوام بود.

مصنفات و مؤلفاتش بسیار است و تقریباً تمام مصنفاتش به زبان پارسی است. از آن جمله: تفسیر: کاشفی چهار تفسیر دارد: جواهرالتفسیر لتحفة الامیر، جامع‌الستین یا تفسیر سورة یوسف (ع)، مختصر الجواهر، مواهب علیه. از دیگر آثارش: روضة‌الشهدا، شرح مثنوی، لباب معنوی فی انتخاب مثنوی، لب لباب، اخلاق محسنی، مخزان الانشا، انوار سهیلی یا کلیله و دمنه، اسرار قاسمی، تتبعه کاشفیه،

مرصد الانسی فی استخراج اسماء الحسنی، رساله‌ی تحفته العلیه، رساله‌ای در علم اعداد، بدایع الافکار فی صنایع الاشعار، رساله‌ای در اوراد و ادعیه، رساله‌ی حاتمیه که تلخیصی از مخزن انشاء است و سرگذشت حاتم طایی را جمع نموده است. کتاب دیگری در انشاء که به جدول نوشته، رساله‌ی علویه، تحفته الصلواة، رساله‌ی العلیه فی احادیث النبویه، اختیارات نجوم، فیض النوال فی بیان الرول، مفاتیح الکنوز در کیمیا مجموعه‌ی رسائل حکما در ۲۰ رساله، میامن الاکتساب فی قواعد الاحساب، آئینه‌ی اسکندری در علم حساب، صحیفه‌ی شاهی که در منشآت فارسی و عربی بعد از مخزن الانشاء به نام فرزند سلطان حسین میرزا باقرا نوشته است، مرآت الصفا فی صفات المصطفی و فتوت نامه سلطانی که کتاب معروفی است در آئین فتوت. مولانا در علم نجوم و انشاء مهارتی به سزا داشته و اشعاری نیکومی سروده است.

انوار سهیلی یا کلیده و دمنه‌ی مولانا حسین واعظ کاشفی در شمار معروف‌ترین و مهم‌ترین آثار ادبی، اخلاقی و تربیتی زبان فارسی است. اصل این کتاب بنابر مشهورترین روایات تاریخی تألیف (بید پای) دانشمند برهمی هندی است که در حدود بیش از بیست و دو قرن پیش از این برای (دابشلیم) پادشاه مقتدر هندی نوشته و منبع اصلی این کتاب، پنجه تَنتره، به زبان سانسکریت زبان قدیم هند بوده، در پنج باب، امروز در دست است.

در زمان انوشیروان عادل با سعی و تلاش بلیغ برای به دست آوردن نسخه‌ی هندی آن به وسیله دانشمند ایرانی یعنی بُرزویه‌ی طبیب این کتاب را احتمالاً از پراکرت به زبان پهلوی ترجمه نمود، و داستان‌های دیگری را نیز از منابع دیگر هندی مانند مهابهاراته بر آن افزود، اما این ترجمه‌ی پهلوی از میان رفته است.

سپس در دوره‌ی اسلامی دانشمند معروف ایرانی ابن مقفّع از روی همان ترجمه‌ی فارسی آن که اصل آن موجود نیست، آن را به نثر عربی ترجمه کرد و چند شاعر آن را به شعر عربی درآوردند. از آن میان، یکی ابان لاحقی است که از منظومه‌ی او ابیاتی نیز باقی مانده است. در ترجمه‌ها و تحریرها و انشاهای مختلف بر ابواب و مطالب کتاب افزوده یا از آن‌ها کاسته شده است. نخستین ترجمه‌ی فارسی آن ترجمه‌ی معروف به «کلیده

و دمنه‌ی بهرامشاهی» یا «کلیده‌ی ابوالمعالی» است که به وسیله‌ی ابوالمعالی نصرالله بن محمد ابن عبدالحمید منشی - دانشمند و ادیب نامی سده‌ی ششم هجری، در عصر ابوالمظفر بهرامشاهی غزنوی از روی متن عربی ابن مقفع به عمل آمده، که در حال حاضر موجود است و بارها به طبع رسیده، کلیده و دمنه‌ی ابوالمعالی نصرالله منشی که ده باب از کلیده و دمنه دارای اصل هندی و پنج باب الحاقی ایرانیان است. به گفته‌ی ابن ندیم کلیده و دمنه مشتمل بر ۱۷ یا ۱۸ باب بوده است. همین نویسنده می‌افزاید که نسخه‌ای از کتاب را دیده که دو باب هم اضافه داشته است.

از روی ترجمه‌ی پهلوی، در سال ۵۷۰ میلادی کشیشی به نام بود کلیده و دمنه را به سریانی ترجمه کرد و این ترجمه اکنون موجود است. از روی ترجمه‌ی عربی ابن مقفع نیز کلیده و دمنه به سریانی ترجمه شده است. این کتاب را هم چنین به زبان‌های لاتینی، یونانی و غیره برگردانیده‌اند. کلیده و دمنه در زمان نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱ ه.ق) از عربی به فارسی ترجمه شد، اما این ترجمه نیز امروز در دست نیست و همین ترجمه‌ی منشور بوده است که رودکی در سال ۳۲۰ ه.ق آن را به نظم کشیده و ابیات معدودی از آن به جا مانده است. پس از آن در سده‌ی ششم هجری ابوالمعالی نصرالله منشی ترجمه‌ی عربی ابن مقفع را به فارسی ترجمه کرد و این ترجمه تا به امروز مشهور است. پس از او نیز این کتاب چندین بار به صورت‌های مختلف و با نام‌های گوناگون انشا شد، از جمله داستان‌های بیدپای و انوار سهیلی؛ و مولانا حسین واعظ کاشفی، انوار سهیلی را از روی همین ترجمه‌ی ابوالمعالی نصرالله منشی نوشته است. مولانا حسین واعظ کاشفی، انوار سهیلی را برای امیر شیخ احمد سهیلی از امرای دربار سلطان حسین بایقرا از روی کتاب کلیده و دمنه‌ی ابوالمعالی انشاء کرده است، و چون کلیده‌ی ابوالمعالی در عین فصاحت و بلاغتی که دارد و ضرب‌المثل است مشحون از امثال و اشعار عربی است، واعظ کاشفی قصدش این بوده که به جای امثال و اشعار عربی و برخی از کلمات و عبارات مغلق کلیده‌ی بهرامشاهی اشعار و امثال فارسی و اصطلاحات ساده‌تر را بگنجاند تا مطالعه‌ی کتاب برای ابناء زمان آسان‌تر و نزدیک‌تر به فهم و ذوق عمومی باشد و با این که یک باره انشاء کتاب ساده و عاری از عبارات مشکل



و متکلف نشده اما به واسطه‌ی اشتغال آن بر بسیاری از اشعار خوب و امثال و حکم متداول در زبان فارسی همواره مورد توجه و مطلوب طبع اهل مطالعه بوده و در محاذات کلیله و دمنه‌ی بهرامشاهی شهرت فراوانی کسب کرده است.

کتاب کلیله و دمنه تقریباً به بیش‌ترین زبان‌های عالم ترجمه شده و در برخی از السنه چندین ترجمه‌ی مختلف نیز به چاپ رسیده، به‌خصوص در زبان عربی و فارسی بارها به نظم آورده شده که بعضی از آن منظومه‌ها از میان رفته و بعضی دیگر موجود می‌باشد. کتاب انوار سهیلی قدیم‌ترین چاپ‌های آن مانند بعضی از کتب تاریخی و اخلاقی و ادبی فارسی در هند انجام یافته و سپس در کشورهای دیگر از جمله ایران به طبع رسیده است.

هم‌چنین به روایتی، کلیله و دمنه در عهد مغول به زبان مغولی نیز ترجمه گردیده است. کلیله و دمنه، هم در زمان ساسانیان و هم در دوران اسلامی، محبوبیت خاص داشت و ادبای مسلمان مطالعه‌ی آن را به علت اشتغال بر آداب و اخلاق همراه با لطیفه‌ها و داستان‌های تاریخی و خیالی و دستور عمل حکومت و کشورداری، خصوصاً به فرمان‌روایان توصیه می‌کردند و کتب ادب عربی مشحون از نقل قول‌ها از این کتاب است.

بعضی چاپ‌های معروف این کتاب عبارت است از: منتخب انوار سهیلی چاپ لیدن در سال ۱۸۲۱ میلادی که محتوی ۵۹ صفحه است، هم‌چنان منتخب انوار سهیلی چاپ لیدن در سال ۱۸۲۷ میلادی که محتوی ۱۰۲ صفحه است، هم‌چنان کلیات انوار سهیلی به تصحیح کی نیل پولف اوزلی چاپ هاتفرد در سال ۱۸۵۱ میلادی که دارای ۵۴۷ صفحه است. هم‌چنان از روی نسخه‌ی مطبوعه‌ی کلکته سال ۱۸۱۶ میلادی در سال ۱۸۸۸ میلادی مطابق ۱۳۰۶ هجری قمری در مطبوعه منشی نول‌کشور. هم‌چنین بارها در لکهنو و حیدرآباد و بمبئی به چاپ سنگی و در سال ۱۹۱۶ میلادی در کلکته با چاپ سربی طبع شده، اما مشهورترین چاپ قدیمی انوار سهیلی نسخه‌ی چاپ بمبئی در سال ۱۲۷۰ هجری قمری به خط اولیاء سمیع شیرازی است که بعدها به سال ۱۳۰۱ خورشیدی در مطبوعه‌ی مشرقی برلین از روی آن چاپ عکس شده و

با این‌که آن نسخه ظاهراً نسخه‌ی زیبایی است ولی به واسطه‌ی ریختگی حروف و ریزبودن خط آن مطالعه‌اش دشوار است و چون این کتاب نفیس از لحاظ ادب و اخلاق شامل بسی فواید بزرگ و محتوی بسیاری حکایات آموزنده است و سال‌هاست که همه نسخه‌های مرغوب انوار سهیلی نایاب شده و به قیمت‌های گزاف نیز به دست نمی‌آید، مؤسسه‌ی مطبوعاتی امیرکبیرایران در صدد برآمد چاپ منفح و مهذبی از این کتاب انتشار دهد. هم‌چنان چاپ نسخه‌ی خطی مصور کتاب انوار سهیلی از موزه‌ی (سی‌اس‌وی‌اس) در بمبئی هندوستان. این نسخه که نزد Mountstuart Elphinstone در شهر پونا، هندوستان بود. در جنگ بین مرهتا و انگلیس در سده‌ی هیجدهم میلادی کتاب‌خانه‌ی وی آتش گرفت و این نسخه‌ی خطی نیز به شدت آسیب دید، اما خوشبختانه برگه‌ها حفظ شدند. در سال ۱۹۳۸ میلادی آقای آلما لطیفی - یکی از نمایندگان مجلس مردم هندوستان در حراجی Sothpey در لندن خریداری کرد. سال‌ها بعد، یعنی در سال ۱۹۷۳ میلادی خانواده‌ی لطیفی این نسخه‌ی خطی مصور را به موزه‌ی بمبئی هندوستان اهدا نمودند. البته برخی از برگ‌های آن از بین رفته بود و تعداد ۲۳۱ برگه مصور نفیس برجای مانده بود. نقاشی‌های زیبا و هنرمندانه حاکی از آن است که این طرحی برنامه‌ریزی شده و زیر نظر هنرمند بسیار برجسته‌ای به نام عبدالصمد بوده است. در سال ۲۰۱۲ میلادی تحت «پروژه حفاظت هنرهای جهانی، Bank of America Merrill Lynch» برای حفاظت تمام برگه‌های نسخه‌ی خطی انوار سهیلی پیشقدم شد. مرمت طاقت‌فرسای این برگه‌های نفیس در سه سال (۲۰۱۲ تا ۲۰۱۵ میلادی) و با بودجه ۵۰۰ هزار روپیه هندوستانی اتمام یافت و سرانجام از طرف مؤسسه‌ی (سی‌اس‌وی‌اس) بمبئی در سال ۲۰۱۵ میلادی منتشر شده است.

انوار سهیلی مشتمل بر دیباچه و چهارده باب است برین وجه که مفصل می‌گردد:

باب اول: در اجتناب نمودن از قول ساعی و نمام

باب دوم: در سزا یافتن بدکاران و شئامت عاقبت کارایشان

باب سوم: در منافع موافقت دوستان و فواید معاضدت ایشان

باب چهارم: در بیان ملاحظه کردن احوال دشمنان و ایمن نبودن از مکرایشان

باب پنجم: در مضرت غفلت ورزیدن و از دست دادن مطلوب  
 باب ششم: در آفت تعجیل و ضرر شتاب زدگی در کارها  
 باب هفتم: در حزم و تدبیر و از بلای اعداد به حیلہ خلاص یافتن  
 باب هشتم: در احتراز کردن از ارباب حقد و اعتماد نمودن بر تملق ایشان  
 باب نهم: در فضیلت عفو که ملوک و اهل اقتدار را به ترین صفات است  
 باب دهم: در بیان جزای اعمال به طریق مکافات  
 باب یازدهم: در مضرت افزون طلبیدن و از کار خود بازماندن  
 باب دوازدهم: در فضیلت حلم و وقار و سکون و ثبات خصوصاً پادشاهان را  
 باب سیزدهم: در اجتناب نمودن ملوک از اقوال اهل غدر و خیانت  
 باب چهاردهم: در عدم التفات به انقلاب زمان و بنا نهادن کار بر قضا و قدر.

انوار سهیلی در هندوستان و مملکت عثمانی به زودی بسیار معروف و مشهور شده و مورد نظر ادباء و نویسندگان آن دو کشور نیز واقع گردید. در زمان اکبرشاه (پادشاه مغولی هند) شیخ ابوالفضل مبارک پسر شیخ خضر که از معاریف و مشاهیر علمای هند بود و در علوم عقلیه و نقلیه مهارت و استادی داشت بر آن شد که انوار سهیلی را به طرز ساده‌تری پردازد. لیکن این مقصود حاصل نشد و هم آن کتاب نشر نگردید و نتوانست جانشین انوار سهیلی شود.

انوار سهیلی در دربار عثمانی خواهان بسیار پیدا کرد و هر کس که توشه‌ی از ادب داشت به خواندن این کتاب اشتیاق تمام حاصل نمود. در زمان سلطان سلیمان قانونی (۱۵۲۰ - ۱۵۶۶ میلادی) پادشاه عثمانی یکی از دانشمندان آن مملکت به نام علی بن صالح رومی معروف به علی چلبی و ملقب به عبدالواسع عیسی (استاد فقه در مدرسه‌ی ادرنه) انوار سهیلی را به ترکی ترجمه کرد و آوازه و شهرتش به اروپا رسید تا آن جا که ترجمه‌ی ترکی انوار سهیلی به زبان فرانسه و اسپانیایی نقل شد.

ترجمه‌ی انوار سهیلی که از ترکی به فرانسه نقل شد در پاریس در سال ۱۷۲۴ میلادی طبع گردید و ترجمه‌ی اسپانیایی نیز در سال‌های ۱۶۵۲ - ۱۶۵۸ میلادی انتشار یافت. از دیگر چاپ‌های انوار سهیلی: طهران، ۱۳۱۴ قمری، سنگی، وزیری، خط خان‌جان

بن سیف‌اللہ خوانساری، به اهتمام سید جعفر و سید ابراہیم خلفان سیدعلی خوانساری، ۴۳۳ صفحه. طہران، ۱۲۸۲ قمری، سنگی، ۱۸۰ صفحه. طہران، به نام کلیلہ و دمنہی کاشفی یا انوار سهیلی، ۱۳۳۶ خورشیدی، سربی، وزیری، امیرکبیری، ۵۹۵ صفحه. طہران، ۱۳۱۰ قمری، سنگی. طہران، به اهتمام محمد باقر خوانساری، سنگی، ۱۶۸ صفحه. طہران، ۱۲۶۳ قمری، سنگی، وزیری، ۲۳۶ صفحه. طہران، ۱۳۲۹ قمری، سنگی، وزیری، ۴۰۴ صفحه. بمبئی، بی‌تاریخ، سنگی، وزیری، ۴۵۴ صفحه. بمبئی، ۱۳۱۵ قمری و ۱۳۱۶ قمری. بمبئی، ۱۹۰۵ میلادی، سنگی، ۱۴۴ صفحه. بمبئی، ۱۲۷۰ قمری مطابق ۱۸۵۴ میلادی، سنگی، وزیری، خط اولیا سمیع محمد ابراہیم شیرازی مشہور به آقا ابن محمد حسین، ۴۲۰ صفحه. بمبئی، ۱۸۲۸ میلادی، به اهتمام میزا حسن شیرازی، سنگی، وزیری، ۴۲۹ صفحه. بمبئی، ۱۲۶۱ قمری، سنگی، وزیری، ۳۷۳ صفحه. بمبئی، ۱۸۹۶ میلادی، ترجمہی انگلیسی. لندن، منتخب، ۱۸۲۱ میلادی، سربی، به تصحیح شارل استوارت، ۳۲ + ۲۱ + ۶ + ۴۲ صفحه. لندن، منتخب، ۱۸۲۷ میلادی، به تصحیح میپکل، ۵۰ + ۵۲ صفحه. لندن، ۱۸۷۷ میلادی، ترجمہی انگلیس، ۱۸ + ۵۰۴ صفحه. لندن، ۱۶۹۹ میلادی و ۱۷۴۷ میلادی، ترجمہی انگلیسی. ہارتفرد، ۱۸۵۴ میلادی، ۲۸ + ۶۵۰ صفحه. ہارتفرد، ۱۸۵۱ میلادی، به تصحیح کرنیل پولف اوزلی، ۵۴۵ صفحه. برلین، ۱۳۰۱ خورشیدی، سربی، رقعی، به اهتمام سیف آزاد، از روی چاپ اولیا سمیع، ۴۲۰ صفحه. کلکتہ، ۱۸۱۶ میلادی، سربی، وزیری، ۲۳۹ ورق. کلکتہ، ۱۸۰۴ میلادی، سبی، وزیری بزرگ، به اهتمام کاپیتن استوارت، ۲۴۱ صفحه. کلکتہ، ۱۸۴۶ میلادی، سربی، وزیری، به اهتمام محمد فیض‌اللہ و نورالدین رامپوری و وزیرعلی، ۴۰۴ صفحه. کلکتہ، ۱۸۴۷ میلادی، سربی، به اهتمام محمد حسن، ۵۱۶ صفحه. اللہ آباد، ۱۹۱۴ میلادی. لکھنؤ، ۱۸۷۳ میلادی، سنگی، وزیری. لکھنؤ، ۱۸۶۷ میلادی، سنگی، وزیری، ۵۳۴ صفحه. مدراس، ۱۸۲۶ میلادی، وزیری، ۲۳۹ صفحه. کانپور، ۱۸۸۰ میلادی، به اهتمام مازورا، ۶۳۰ صفحه. کانپور، ۱۹۱۰ میلادی، سنگی، وزیری، ۴۱۶ صفحه. کانپور، ۱۲۸۳ قمری، سنگی، وزیری، به اهتمام محمد مصطفی خان، ۴۵۶ صفحه. کانپور، ۱۸۶۷ میلادی،

سنگی، وزیری. کانپور، ۱۸۳۴ میلادی، سنگی، ۸۶۵ صفحه. لاهور، ۱۸۶۱ میلادی، منتخب با ترجمه‌ی اردو، سنگی، خشتی، ۱۰۵ صفحه. لاهور، ۱۸۷۵ میلادی، منتخب، به اهتمام سبحان بخش، ۱۳۲ صفحه. لاهور، ۱۸۷۷ میلادی، منتخب، سنگی، وزیری، ۱۳۴ صفحه.

آغاز انوار سهیلی: حضرت حکیم علی الاطلاق جلت حکمته که وظایف حمد و ثنای او بحکم و ان من شیئی الا یسبح بحمده بر زبان جمیع موجودات علوی و سفلی جاری و دایراست و فواید مؤید الای بیمنت‌های او بر قاعده مستمر و سماوی ساری و سائر...؛

پایان انوار سهیلی: امیر عالی مقام چنانست که ذیل غماز بر کلمات ناسنجیده و عبارات ناپسندیده این کمینه نوشته و از روی ذره‌پروری و فقیرنوازی. شعر: با آن که سراسر همه عیب افتادست / یعنی رضای ملحوظ سازند... نظم: درکه در این سینه نهان داشتم / یک به یک از دل به زبان داشتم - گریب و گرنیک فکندم به پیش / به که کنم ختم سخن والسلام. تَمَّت بعون الله و حسن توفیقه و ختمت بفضلہ و احسانه. شرح و حواشی: همایون‌نامه؛ (۱) قینالی‌زاده، علی بن صالح (۹۵۰)، (۲) عیار دانش = مہذب انوار سهیلی؛ علامی، ابوالفضل بن مبارک (۹۵۸، ۱۰۱۱)، (۳) گلشن آرا = انوار سهیلی منظوم؛ گلشن ایران‌پور، عبدالوہاب (۱۲۵۷، ۱۳۱۴)، (۴) انوار سهیلی (ترجمه)؛ (داغی، ۵) انوار سهیلی (ترجمه)، (۶) همایون‌نامه.

از کتاب انوار سهیلی مولانا حسین واعظ کاشفی نسخه‌های متعددی وجود دارد. با توجه به منابعی که در اختیار داشتم، این نسخه‌های انوار سهیلی مولانا حسین واعظ کاشفی را به صورت توصیفی ارایه نمودم: نسخه‌ای از انوار سهیلی از مولانا کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی مسلسل ۱۶۱ در آرشیف ملی کابل نگه‌داری می‌شود. موضوع این کتاب در اخلاق و سیاست مدنی است و به زبان فارسی نوشته شده، کاتب آن نامعلوم، تاریخ کتابت نامعلوم و به احتمال سده‌ی دوازدهم هجری، نوع خط نستعلیق خوانا، تعداد سطر ۱۷، تعداد اوراق ۳۶۳، نوع کاغذ خوقندی، قطع ۱۶ \* ۲۶،۵، جلد قطعه مقوایی - قاعده الوان سرخ، تزئین: در شروع سرلوحه مذهب و ملون



دارد که وصل شده می‌نماید گوشه‌هایی کاغذ مطموس، رق ۳۶۳ از نیمه پاره و کبود است. بعضی ورق اندک وصالی شده حواشی اوراق اندک آب رسیدگی دارد.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی مسلسل ۱۶۲ در آرشیف ملی کابل نگه‌داری می‌شود. کاتب آن نامعلوم، تاریخ کتابت ۱۲۵۶، نوع خط نستعلیق، تعداد سطر ۱۸، تعداد اوراق ۲۴۳ همه مجدول و مطلاست، نوع کاغذ سمرقندی، قطع ۳۵ \* ۲۱، جلد چرم قهوه‌ای تاپه‌دار، قاعده و زویا چرم سرخ، تزئین: دارای دو صفحه از شروع اوراق مذهب و سرلوحه نیز مطلا و دارای چندین تصویر کار‌هند.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی مسلسل ۱۶۳ در آرشیف ملی کابل نگه‌داری می‌شود. کاتب این نسخه اسد بن حسن بیگ، تاریخ کتابت یک‌شنبه ۲۱ ذیحجه ۱۱۱۲ ق. نوع خط نستعلیق، تعداد سطر ۱۵، تعداد اوراق جمعاً ۵۱۴ به شمول چند ورق در شروع نونویس، نوع کاغذ سمرقندی، قطع ۲۸,۵ \* ۱۷,۵، جلد چرم سرخ ساده، تزئین: یک سرلوحه رنگه در شروع و تصویر رنگه ناقص در وسط کتاب دیده می‌شود که تقریباً ۳۷ تصویر می‌شود.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی ۲۵۱۸ در قونیه، (کتاب‌خانه‌ی موزی مولانا) نگه‌داری می‌شود. انوار سهیلی که تهذیبی از کلیده و دمنه عربی و تحریری در چهارده باب از کلیده و دمنه بهرامشاهی است، به نام شیخ احمد سهیلی متوفی به سال ۹۱۸ ق. از امراء و شعرای دربار سلطان حسین تدوین گشته است. نوع خط این نسخه تعلیق (بعضی از اوراق با خطی جدید نوشته و علاوه شده است)، بدون نام کاتب و محل کتابت، شعبان ۹۷۰ ق.، قطع (۱۰,۵ \* ۱۷,۲) (۱۷,۲ \* ۲۴,۸ سانتی‌متر، ۴۴۴ ق.، ۱۵ سطر، اوراق مجدول، جلد میشن ترنج‌دار، لبه‌دار، گوشه‌بند‌دار. آغاز: بسم... حضرت حکیم علی‌الاطلاق جلّت حکمته که... (۱/ب)، انجام: چون که بدین پایه رساندم کلام که به کنم ختم سخن والسلام (۴۴۴/الف). قابل یادآوری است که یکی از کهن‌ترین نسخه‌های این اثر در بایگانی دولتی زاگرب تحت شماره‌ی ۳۶۱ قرار دارد که در سال ۹۲۹ ق. استنساخ شده است.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در موزی ملی پاکستان کراچی نگه‌داری می‌شود. آغاز: حضرت علی الاطلاق جلت حکمة که وظایف لطایف حمد و ثنای او. نستعلیق، منسارام، ۱۸ ربیع‌الاول ۱۰۹۹ ق.، آغاز افتاده: براه راست دعوی کن و پرستندگان مرا به موعظت، ۵۳۴ ص. نستعلیق و تعلیق خوب، ۲۲ صفر ۱۴ محمد شاهی = ۱۱۴۵ ق.، سرلوح، جدول‌بند، موربانه زده، ۵۵۲ ص. نستعلیق خوش، ملک سیف‌الدین قادری، جمعه ۲ صفر ۱۲۶۱ ق.، سرلوح، عنوان‌ها سنگرف، برای تصاویر جاخالی مانده، ۱۲۱۰ ص.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی رضا رام‌پور هند، شماره‌ی کتاب ۲۹۸۳، ردیف کتاب‌خانه ۹۹۶۹، سال تصنیف بامر نظام‌الدین احمد السهیل، سال کتابت و نام کاتب ۱۰۹۹ هجری، به خط لاله حافظ، تعداد اوراق ۷۴۳.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی رضا رام‌پور هند، شماره‌ی کتاب ۲۹۸۳ ب، شماره‌ی کتاب‌خانه ۲۰۸۴۱، تعداد اوراق ۲۸۶.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی دانشگاه لس آنجلس آمریکا موجود است. C13، نستعلیق هندی محمد مهدی قزوینی در ۱۰ ج ۱۲۳۵/۱ ق، با سرلوح، از آن عبدالحمید تاجر کازرونی، M449، نستعلیق، رجب علی بن محمد حسین شیرازی برای پسرش حبیب‌الله در روز شنبه ۱۹ صفر ۱۲۱۵ ق، M534، نسخ، شیخ عبدالحسن بن آقا شیخ علی در یک شنبه ۲۶ شوال ۱۲۴۳ ق، زرین M۱۲۳، نستعلیق، محمد علی بن محمد جعفر در روز شنبه ۱۵ ع ۱ / ۱۲۲۲ ق، M1242، نسخ ریز، ۱۲۰۵ ق، M1384، نستعلیق، سده‌ی سیزدهم هجری، آغاز و انجام افتاده، W61، نستعلیق هندی، سده‌ی دوازدهم هجری.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی ۲۳۶۵ در انستیتوی آثار خطی تاجیکستان نگه‌داری می‌شود. ادبیات، نثر بدیعی، این کتاب که تحریر کلیله و دمنه‌ی ابوالمعالی نصرالله بوده، به وزیر سلطان

حسین بایقرا - نظام‌الدین احمد سهیلی بخشیده شده است. مسائل گوناگون اخلاقی و طرز دولت‌داری مناسبات با رعیت را انعکاس نموده، شامل قسمت مقدمه و ۱۴ باب می‌باشد. نستعلیق، شرقی کلفت، سده‌ی دهم هجری مطابق شانزدهم میلادی، ۱۶۵ ورق، ۱۵ \* ۲۳ سانتی‌متر، اوراق نسخه با آب طلا و سیاهی جدول‌کشی شده است و عنوان‌ها با شنگرف نوشته شده‌اند، سیاه‌رنگ ساخت ماوراءالنهر و دارای ترنج‌های ضربی منقش، صحّاف نسخه ملا محمد امین بوده است. نسخه ناقص بوده، تنها باب‌های ۱، ۷ و ۸ را در برمی‌گیرد.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليلة و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی ۵۶ در انستیتوی آثار خطی تاجیکستان نگه‌داری می‌شود. نستعلیق معمولی، ماوراءالنهری، شرقی، تقریباً اوایل سده‌ی دوازدهم هجری مطابق هیجدهم میلادی، ۲۱۷ ورق، ۱۸٫۵ \* ۲۶ سانتی‌متر، عنوان‌ها با شنگرف نوشته شده‌اند، سبز رنگ ساخت ماوراءالنهر و دارای ترنج‌های ضربی منقش، صحّاف نسخه میرزا محمود نام بوده است، نسخه ناقص است.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليلة و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی ۸۳۱ در انستیتوی آثار خطی تاجیکستان نگه‌داری می‌شود. نستعلیق ریز روشن، شرقی ابریشمی جلادار، ۲۴ شوال ۱۲۳۰ هجری مطابق ۲۹ سپتامبر ۱۸۱۵ میلادی، ۳۳۰ ورق، ۱۴٫۵ \* ۲۲٫۵ سانتی‌متر، عناوین با شنگرف نوشته شده‌اند، ساخت ماوراءالنهر، سبزرنگ و دارای ترنج‌های ضربی منقش، صحّاف نسخه ابوتراب بوده است، نسخه ناقص است.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليلة و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی ۱۴۹ در انستیتوی آثار خطی تاجیکستان نگه‌داری می‌شود. نستعلیق ماوراءالنهری تندنویس، خوفندی جلادار، میر عارف بن ملا میر حامد، ۱۲۸۲ هجری مطابق ۱۸۶۵ - ۱۸۶۶ میلادی، ۵۳۴ ورق، ۵٫۵ \* ۲۶٫۵ سانتی‌متر، عنوان‌ها با شنگرف نوشته شده‌اند، مقوایی نوساخت.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليلة و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی

۵۱۳۴ در انستیتوی آثار خطی تاجیکستان نگه‌داری می‌شود. ادبیات، نشر، نستعلیق زیبا، خوقندی زرد رنگ، تخمیناً سده‌ی یازدهم هجری مطابق هفدهم میلادی، ۳۰۸ ورق، ۲۴ \* ۱۸ سانتی‌متر، جدید کارخانه‌ای اوراق اول کتاب خیلی فرسوده شده با کاغذ نازک روپوش شده‌اند و اطراف کتاب ورق‌ها سیاه شده و آثار آب رسیدگی معلوم است، در حواشی کتاب از اشعار مولانا رومی و دعای مختلف به دست همین کاتب نوشته شده است، در آخر بعد از متن اصلی دو ورق با اشعار از یکی به دست همین کاتب اضافه شده است.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی ۴۹۳۱ در انستیتوی آثار خطی تاجیکستان نگه‌داری می‌شود. نستعلیق ریز، خوقندی سرخ و زرد رنگ شفاف، تقریباً آخرهای سده‌های دوازدهم هجری مطابق هیجدهم میلادی، ۳۲۱ ورق (۱ ب - ۳۲۱ الف)، ۱۳،۵ \* ۲۳ سانتی‌متر، عنوان باب‌ها، انواع اشعار و علامات فرق با جوشه ثبت گردیده‌اند، مقوایی کهنه‌ی سبزرنگ ساخت ماوراءالنهر و دارای ترنج‌های ضربی جگری رنگ.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی ۴۸۲۶ در انستیتوی آثار خطی تاجیکستان (شهر دوشنبه) نگه‌داری می‌شود. نستعلیق روشن، خوقندی، تقریباً سده‌های دوازدهم و سیزدهم هجری مطابق هیجدهم و نوزدهم میلادی، ۵۷۱ برگ (۱ ب - ۵۷۱ ب)، ۱۱،۵ \* ۲۱،۸ سانتی‌متر، برگ‌های نسخه با خط‌های سرخ، زرد و سیاه جدول‌کشی شده، عناوین باب‌ها، انواع نظم و نثر و علائم با جوشه ثبت گردیده‌اند. نام‌های اشخاص و بعضی کلمات هم با این رنگ تأکید گردیده‌اند، مقوایی سبزرنگ دارای ترنج‌های جگری رنگ، صحاف نسخه ملاقلندر جویباری، نسخه کامل است، قسمت اساسی نسخه (برگ‌های ۱۹ الف - ۷۲ ب) در سده‌ی دوازدهم هجری مطابق هیجدهم میلادی کتابت شده، برگ‌های ۱ ب - ۱۸ آن در سده‌ی سیزدهم هجری مطابق نوزدهم میلادی با خط دیگر از نو برقرار گردیده‌اند، در حواشی برگ‌ها اصلاحات و توضیحات به متن دخل‌دار به نظر می‌رسند.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی

۴۹۴۷ در انستیتوی آثار خطی تاجیکستان (شهر دوشنبه) نگه‌داری می‌شود. نستعلیق ریز، خوقندی، تقریباً نیمه‌ی دوم سده‌ی یازدهم هجری مطابق هفدهم میلادی - اوایل سده‌ی دوازدهم هجری مطابق هیجدهم میلادی، ۳۲۳ برگ (۱ الف - ۳۲۳ ب)، ۱۵ \* ۲۱,۵ سانتی‌متر، عنوان باب‌ها با جوشه نوشته شده‌اند، چرمی قهوه‌ای رنگ، نسخه ناقص است: اول و آخر آن افتاده؛ نسخه در سده‌ی سیزدهم هجری مطابق نوزدهم میلادی ترمیم گردیده، متن بعضی برگ‌ها از نودر کاغذ دیگر برقرار کرده شده است. در برگ‌های ۱۰۹ و ۱۱۰ مهربیضوی شکل با ذکر اسم محمد بن میرسیف شاه محمد و میر ابو عبدالله شاه بن مسوی دیده می‌شود.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در انستیتو نسخ خطی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان نگه‌داری می‌شود. تاریخ کتابت: ۱۲۳۶ قمری، اندازه: ۳۱ \* ۲۰ سانتی‌متر، ۲۸۷ برگ.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در همان کتاب‌خانه، تاریخ کتابت: سده‌ی دهم قمری، اندازه: ۲۴ \* ۱۶ سانتی‌متر، ۲۲۰ برگ.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در انستیتو نسخ خطی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان نگه‌داری می‌شود. تاریخ کتابت: سده‌ی یازدهم قمری، اندازه: ۲۷ \* ۱۶ سانتی‌متر، ۳۰۴ برگ.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (منتخب) از کمال‌الدین حسین بن علی واعظ کاشفی در انستیتو نسخ خطی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان نگه‌داری می‌شود. تاریخ کتابت: سده‌ی دوازدهم قمری، اندازه: ۲۴ \* ۱۷ سانتی‌متر، ۴۸ برگ.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در انستیتو نسخ خطی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان نگه‌داری می‌شود. تاریخ کتابت: سده‌ی دوازدهم قمری، اندازه: ۳۰ \* ۲۰ سانتی‌متر، ۱۹۸ برگ.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در انستیتو نسخ خطی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان نگه‌داری می‌شود. نام کاتب: عبدالعظیم خلف حاجی میرزاعلی، تاریخ کتابت: ۱۲۴۵ قمری، اندازه: ۲۴ \* ۱۶



سانتی متر، ۱۵۷ برگ.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در انستیتو نسخ خطی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان نگه‌داری می‌شود. نام کاتب: عبادالله کمری، تاریخ کتابت: ۱۲۵۲ قمری، اندازه: ۳۳ \* ۲۲ سانتی متر، ۲۴۳ برگ.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی خلق دیاربکر ترکیه به شماره‌ی ۲۳۰۰ نگه‌داری می‌شود. خط نستعلیق، بدون نام کاتب، تاریخ کتابت ۱۱۷۲ هجری قمری، قطع ۱۶۸ × ۲۷۸ / متن ۱۱۰ × ۲۰۰ میلی متر، ۲۰۰ برگ، ۲۳ سطر، عناوین شنگرفی، کاغذ زرد آهارزده، بدون جلد. شروع: بسم‌الله... حضرت حکیم علی‌الاطلاق جلت جلال حکمته که وظایف لطایف حمد و ثناء او بحکم و ان من شیء الا یسبح بحمده... پایان: چون که بدین پایه رساندم کلام / به که کنم ختم سخن والسلام. در حواشی این نسخه توضیحاتی به فارسی نوشته شده است.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی سلیمیّه (ادرنه) ترکیه به شماره‌ی ۸۱۱ نگه‌داری می‌شود. خط نستعلیق، بدون نام کاتب، بدون تاریخ کتابت (ظاهراً سده‌ی دهم هجری)، قطع ۱۷۸ × ۲۵۸ / متن ۱۰۰ × ۱۷۲ میلی متر، ۲۰۲ برگ، ۲۱ سطر، کاغذ کم آهار، رطوبت زده، پاره‌ای کلمات به قرمز، جلد افتاده. شروع: بسم‌الله... حضرت حکیم علی‌الاطلاق جلت کلمته که وظایف لطایف حمد و ثنای او و ان من شیء الا یسبح بحمده بر زبان جمیع موجودات ساری و جاری است... پایان: چون که بدین پایه رساندم کلام / به که کنم ختم سخن والسلام. تم والحمد لمن عم.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ولی‌الدین افندی (استانبول) ترکیه به شماره‌ی ۲۴۹۸ نگه‌داری می‌شود. خط نستعلیق، قطع وزیری، ۲۱۷ برگ، جملات منقول از قرآن و شروع اشعار به قرمز.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی (B-1981) در انستیتو دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم روسیه -

سنت پترزبورگ نگه‌داری می‌شود. شروع: بسمله، حضرت حکیم علی‌الاطلاق جلت عظمته که وظایف حمد و ثنای بحکم بحمدہ برزبان جمیع موجودات علوی و سفلی جاری و دایراست. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی یازدهم و دوازدهم هجری قمری، تعداد برگ: ۴۳۶ برگ.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی (B-4217-1) در انستیتو دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم روسیه - سنت پترزبورگ نگه‌داری می‌شود. شروع: مانند نسخه با شماره ثبت B-1981 است. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی یازدهم هجری قمری، تعداد برگ: ۴۹۱ برگ (۱ ب - ۴۹۱ الف).

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی (C-98) در انستیتو دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم روسیه - سنت پترزبورگ نگه‌داری می‌شود. شروع: مانند نسخه B-1981 است. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۱۷۵ هجری قمری، تعداد برگ: ۲۴۴ برگ.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی (C-787) در انستیتو دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم روسیه - سنت پترزبورگ نگه‌داری می‌شود. شروع: مانند نسخه با شماره ثبت B-1981 است. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دهم هجری قمری، تعداد برگ: ۴۳۲ برگ.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی (C-809-2) در انستیتو دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم روسیه - سنت پترزبورگ نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: مانند نسخه با شماره ثبت B-1981. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دوازدهم هجری قمری، تعداد برگ: ۲۶۱ برگ (۷۵ ب - ۱۳۵ ب). این نسخه تنها مشتمل بر باب نخست کتاب می‌باشد.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی (C-841) در انستیتو دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم روسیه - سنت پترزبورگ

نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: مانند نسخه با شماره ثبت 1981-B. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۱۰۸ هجری قمری، تعداد برگ: ۲۵۴ برگ. نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی (C-1331-1) در انستیتو دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم روسیه - سنت پترزبورگ نگه‌داری می‌شود. شروع: مانند نسخه با شماره ثبت 1981-B. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی یازدهم یا دوازدهم هجری قمری، تعداد برگ: ۲۲۸ برگ (۱ ب - ۲۲۸ ب).

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی (D205) در انستیتو دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم روسیه - سنت پترزبورگ نگه‌داری می‌شود. شروع: مانند نسخه با شماره ثبت 1981-B. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۳۸ هجری قمری، تعداد برگ: ۲۲۰ برگ.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران موجود است. ۹۶۷۳، نسخ به یک خط در هر دو شماره‌ی متن زیر خط سرخ، ۱۵۷ گ، ۱۵ \* ۲۱، ۱۵ سطر، ۷٫۵ \* ۱۴ سانتی‌متر، کاغذ فرنگی، جلد تیماج مشکی لایی، ربعی.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی نوربخش (خانقاه نعمت‌اللهی تهران)، به شماره‌ی ۳۵۱، نگه‌داری می‌شود. تاریخ کتابت آخر ذی‌قعدة ۱۲۳۰، خط محمد امین. آغاز: حضرت حکیم علی‌الاطلاق جلت حکمة که وظایف لطایف... پایان: چون که بدین پایه رساند کلام - به که کنم ختم سخن والسلام. این نسخه را سرهنگ علی اکبر طیفوری در ۲۸/۱۲/۴۶ به خانقاه هدیه نموده است. جلد مقوایی، آبی‌رنگ، خط نستعلیق، ۸۴۴ برگ، ۱۷ سطر، اندازه: ۲۰ \* ۳۱ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی نوربخش (خانقاه نعمت‌اللهی تهران) نگه‌داری می‌شود. تاریخ کتابت ندارد، آغاز: حضرت حکیم علی‌الاطلاق، پایان: به که کنم ختم سخن والسلام.

جلد تیماج قرمز، مقوایی، خط نستعلیق، ۴۴۲ برگ، ۱۹ سطر، شنگرف، قد ۱۹ \* ۲۹ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم نگه‌داری می‌شود. ش ۱۶۷، نسخ، چند برگ آخ آن را سید محمد بن محمدالحسینی به دستور شیخ محمد جواد مجتهد قمی در سال ۱۳۷۰ ق.، نوشته است. ۲۱۳ گ (۲۱ \* ۳۰ سانتی‌متر)، ۲۵ سطر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مرکزی دانشگاه اصفهان نگه‌داری می‌شود. ۳۶۹۵۷، نستعلیق، حاجی محمد علی، ۵ محرم ۱۰۷۹ ق.، به فرمودی مولانا عبدالله، عناوین به شنگرف، برگ اول بازنویسی شده، لبی بسیاری از برگ‌ها ترمیم شده، در برخی از برگ‌ها مهر بیضوی عبده مهر علی و مهر مربع یا شفیع‌المدنبن دیده می‌شود، روی برگ اول یادداشتی یادگاری به سال ۱۳۳۷ از محمدعلی؟ و در برگ دوم و سوم نیز چند بیت شعر فارسی و یادداشت‌های پراکنده به سال‌های ۱۳۳۷ و ۱۳۴۴ و ۱۳۴۷ از همان محمد علی دیده می‌شود. در برگ پایانی یادداشتی در تهنیت ورود مصطفی خان و یادداشتی در دعا آمده است. جلد مقوایی آبی، عطف و گوشه‌ها تیماج مشکی، ۳۸۱ گ، ۲۰ سطر، ۱۳ \* ۲۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی دانشگاه تهران موجود است. این نسخه در زمان پادشاهی شاه صفی نوشته شده و جزو کتب دارالکتاب شاه‌زاده محمد قلی میرزای ملک‌آرای حاکم طبرستان بوده و نام کاتب ذکر نگردیده است، نستعلیق بسیار زیبا و خوب، ۴۲۲ برگ، ۱۹ سطر، ۲۰ \* ۲۹ سانتی‌متر، جلد چرمی سیاه‌رنگ.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی حسن عاطفی، بدون شماره نسخه، در کاشان موجود است. نوع خط: نستعلیق (در بعضی موارد «ی»ها کشیده است)، ۲۰ شهر صفرالمظفر سنی ۱۲۳۱ هجری قمری، کاغذ: فرنگی، ۲۰ \* ۳۰ سانتی‌متر، جلد: چرمی مشکی، عنوان‌ها با خط

قرمز نوشته شده است.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران موجود است. نسخ، سده‌ی یازدهم هجری، عنوان و نشان شنگرف، جدول شنگرف و لاجورد، آغاز از دیباچه افتاده و نام کتاب و تاریخ در آن دیده می‌شود و در انجام می‌رسد به فصل ۹ جزو ۲۶.۲ سطر، ۱۱ \* ۲۲، ۲۶۵ برگ، ۱۸ \* ۳۰ سانتی‌متر، کاغذ سپاهانی، جلد تیماج زرد ضربی مقوایی عطف مشکی.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران موجود است. در چهارده باب و به نام سلطان حسین و امیر احمد سهیلی. نسخ، سده‌ی دوازدهم هجری، عنوان شنگرف، جدول زر و سبز با سرلوح و ده صفحی شروع با گل و بوتی زر و شنگرف آراسته و میان سطرها زر اندود، وزیری، ۲۱ سطر، ۱۰ \* ۱۹، ۲۴۱ برگ، ۱۶ \* ۲۶ سانتی‌متر، کاغذ فرنگی، جلد تیماج سرخ ترنجبی ضربی مقوایی.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران موجود است. نسخ، سده‌ی سیزدهم هجری، حواشی نستعلیق ریز، عنوان شنگرف، ۴۸ گ، ۸۰ ص، ۱۴ \* ۲۴، ۱۴ سطر، ۷ \* ۱۵ سانتی‌متر، کاغذ فرنگی، جلد تیماج مشکی، ربعی.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران موجود است. ۸۳۷۶، نستعلیق، سده‌ی دوازدهم هجری، در متن و هامش، جدول زر و لاجورد، ۸۶ گ، ۱۰ \* ۱۵، ۹ سطر، ۹،۵ \* ۱۵ سانتی‌متر، کاغذ سپاهانی، جلد تیماج سبزینه ضربی مقوایی، بغلی.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی به شماره‌ی اختصاصی ۶۷۹ / ۵۸ - الف، شماره‌ی عمومی ۵۲ / ۸۹۱، در کتاب‌خانه‌ی ملی فارسی - شیراز نگه‌داری می‌شود. شروع: بسمله - حضرت حکیم علی الاطلاق جلت کلمته که وظایف لطایف او به حکم و ان من شیئی الا یسبح، پایان: و قد تم الکتاب المسمی بانوار سهیلی ببرکت النبی وآله صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در یوم الجمعه شهر

محرم الحرام سنه ۱۲۳۴. جلد مقوا با کاغذ ساده، اندازه جلد ۱۹٫۵ × ۲۹٫۵ سانتی متر، اندازه نوشته ۱۲ × ۲۱٫۵ سانتی متر، عدد اوراق ۲۷۰، عدد سطور ۱۷، خط نستعلیق درشت، کاغذ فرنگی شکری، بالای برخی کلمات خط سرخ کشیده شده و بعضی کلمات را با جوهر سرخ نوشته اند، تاریخ کتابت محرم سال ۱۲۳۴ هجری قمری.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۱۶۱۰۸، نگه‌داری می‌شود. شروع: وقت بغایت تنگست سردور اندیشی دارد آواز داد؛ پایان: اکنون التماس می‌نمایم داستانی که مشتمل بر مضمون. از حکایت «گر به در دام افتاده و موش عاقبت اندیش» از باب هفتم شروع می‌شود تا اول باب یازدهم؛ نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دهم هجری؛ افتادگی: شروع (۱۸۰ برگ) و پایان (۵۰ صفحه)؛ واگذاری بنیاد مستضعفان در شهریور ۱۳۶۷ خورشیدی؛ کاغذ: نخودی، جلد: میشن خرمایی، ۹۶ برگ، ۱۶ سطر، اندازه: ۱۲ × ۱۹ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی مسجد اعظم - قم، به شماره‌ی ۱۱۵۲، نگه‌داری می‌شود. شروع: و علی آله و صحبه المقربین لیدیه و علی من تابعه و انتمی علیه جهت هدایت طالبان مقاصد ارادت و حمایت قاصدان مطالب؛ پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: شریف مرعنتابی، تاریخ کتابت: ۹۲۹ هجری قمری، جای کتابت: قندهار؛ افتادگی: شروع؛ مجدول؛ جلد: تیماج مشکی عطف پارچه‌ای، ۱۰۸ برگ، ۱۷ سطر، اندازه: ۱۶٫۵ × ۲۴ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۱۰۴۷۶، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: حسن بن مسعود طیب، تاریخ کتابت: ۹ جمادی الاول ۹۴۰ هجری قمری، جای کتابت: تبریز؛ کاغذ: نخودی، جلد: پارچه‌ای قهوه‌ای کم‌رنگ (خاکی)، ۱۶۴ برگ، ۲۶ سطر، اندازه: ۱۳٫۵ × ۲۰٫۳ سانتی متر.



نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۲۲۶۵۷، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: جمادى الثانی ۹۷۱ هجری قمری؛ واقف: آیت‌الله سید عبدالباقی آیت‌اللهی شیرازی، اسفند ۱۳۷۴؛ کاغذ: حنایی و نخودی، جلد: تیماج مشکى، ۲۰۸ برگ، ۲۲ سطر، اندازه: ۱۸ × ۲۶،۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۲۱۷۶۲، نگه‌داری می‌شود. شروع: من و دیدار توهیفات چه فکریست خطا... حکایت گفت آورده‌اند که کبک دری درد امن کوهی می‌خرامید؛ پایان: کورنج بیماری کشد اکنون. نوع خط: شکستع نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی یازدهم هجری؛ افتادگی: شروع و پایان؛ اوراق نامرتب صحافی شده و با دومین حکایت از باب سوم (موافقت دوستان و معاضدت ایشان) شروع می‌شود؛ اهدایی: رهبری، خرداد ۱۳۷۰ خورشیدی؛ کاغذ: حنایی موریانه خورده شدید، جلد: مقوا با عطف و گوشه پارچه، ۱۹۸ برگ، ۱۴ سطر، اندازه: ۱۱ × ۲۰ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی عمومی آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی - قم، به شماره‌ی ۱۰۷۰۳، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: ملک گفت چه چیز تواند بود در آن‌کس که از جرم‌های دوست... نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی یازدهم هجری؛ افتادگی: پایان؛ مجدول؛ روی برگ اول اشعاری به تاریخ شب یک‌شنبه دهم ذیقعد ۱۳۲۲ نوشته شده؛ جلد: تیماج مشکى ضربی، ۳۶۱ برگ، ۱۷ سطر، اندازه: ۱۳،۵ × ۲۱،۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی جلیلی - کرمانشاه، به شماره‌ی ۴۳۲، نگه‌داری می‌شود. شروع: و مشتری در یک برج اجتماع نمودندی؛ پایان: باز نماید و در بین معنی سخن راند که چرا

جوان مرد عاقل. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی یازدهم هجری؛ کاغذ: حنایی روشن، جلد: تیماج مشکی، ۱۱۸ برگ، ۲۱ سطر، اندازه: ۲۱ × ۳۳ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی فرهنگ و ارشاد - کاشان، به شماره‌ی ۶۹، نگه‌داری می‌شود. شروع: زنهار تا ملک به سخن او التفات ننماید و افسون جان‌گزاری او را نوش جان. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی یازدهم هجری؛ افتادگی: پایان؛ مصحح؛ تلمک: محمد باقر؛ جلد: مقوایی عطف تیماج مشکی، ۲۱۹ برگ، مختلف‌السطر، اندازه: ۱۳ × ۱۹ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مجموعه‌ی دکتر اصغر مهدی - تهران، به شماره‌ی ۲۳۸، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی یازدهم هجری؛ کاغذ: هندی.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۴۵۲۵، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نسخ، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی یازدهم هجری؛ مهر: شمس‌الاطباء؛ کاغذ: سپاهانی، جلد: تیماج زرد، ۴۲۳ برگ، ۱۴ سطر (۸ × ۱۲،۵)، اندازه: ۱۳،۵ × ۱۹،۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۸۹۸۲ / ۶، نگه‌داری می‌شود. شروع: من انوار سهیلی، برهنم گفت آورده‌اند که در ولایت کشمیر موضعی بود دلپذیر و مرغ‌داری بی‌نظیر چنان که روی زمینش ز کثرت؛ پایان: و در تدبیرات او در امور موافق دید مصلحت ملک و زمام اختیار به یک بار در کف کفایت او نهاد: در آن چمن که تو دیدی گلی به بار نماند / خزان درآمد و سرسبزی بهار نماند. این چند کلمه از انوار سهیلی. بخشی از کتاب است؛ نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم،

تاریخ کتابت: سده‌ی یازدهم هجری؛ سطور چلیپا؛ کاغذ: نخودی آهار مهره نازک، جلد: تیماج دورو، بیرون قهوه‌ای ضربی با ترنج و سرترنج سجاف مشکی عطف می‌شن قهوه‌ای، ۴۸ برگ (۵۶ ر - ۱۰۳)، اندازه: ۱۳ × ۲۲،۲ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مرکزی دانشگاه - تهران، به شماره‌ی ۵۱۱۹، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دهم و یازدهم هجری؛ افتادگی: شروع (در دیباچه) و وسط (در باب ۱۳)؛ مجدول زرین، یک مجلس تصویر؛ کاغذ: سپاهانی، جلد: تیماج مشکی مقوایی، ۳۲۰ برگ، ۲۳ سطر (۷،۵ × ۱۵)، قطع: ربعی، اندازه: ۱۵ × ۱۰،۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مسجد اعظم - قم، به شماره‌ی ۲۶۱۷، نگه‌داری می‌شود. شروع: عنوان این کتاب پیام خجسته فرجان مبدعی را سزست که جواهر نفوس نفیسه انسانی را بر منصفه ظهور و لقد کرمنابنی آدم جلوه داد و به صفت جمال و عقل و زینت تمام و شرف لاحکام بخشید؛ پایان: و بیان درین سفارت حق امانت نگذارد اما دل‌های یک‌دیگر را شاهدی عدل و گواهی به حق است و از یکی بردیگری دلیل توان گرفت، تمت. نوع خط: نستعلیق، کاتب: عبدالصمد، تاریخ کتابت: سلخ شوال ۱۰۱۱ هجری قمری؛ مجدول مرصع سیاه؛ جلد: تیماج قهوه‌ای، ۱۸۲ برگ، ۱۵ سطر، اندازه: ۱۱ × ۱۷ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مسجد جامع گوهرشاد - مشهد، به شماره‌ی ۹۸، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمد مهدی، تاریخ کتابت: شنبه ۱۶ ذیحجه ۱۰۵۲ هجری قمری؛ مجدول؛ در پشت صفحه بدرقه صورت املاک ملا احمد پارانچی مؤرخ رجب ۱۲۸۶ هجری قمری؛ واقف: حاج سید سعید با مهر او؛ کاغذ: فرنگی آهار مهره‌ای، جلد: تیماج مشکی، ۱۹۰ برگ، ۲۱ سطر (۱۳ × ۲۳،۵)، اندازه: ۱۹ × ۳۰ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در

کتاب‌خانه‌ی ملک - تهران، به شماره‌ی ۲۱۷۹، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمد طاهر، تاریخ کتابت: ۲۱ رجب ۱۰۶۲ هجری قمری، جای کتابت: ملتان، برای ابوالحسن تفرشی؛ کاغذ: ترمه سمرقندی الوان، جلد: رویه کاغذ گل‌دار، ۳۱۷ برگ، ۱۷ سطر، اندازه:  $۱۵,۲ \times ۲۶,۲$  سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۲۹۹۲، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۰۷۰ هجری قمری؛ کاغذ: دولت‌آبادی، جلد: مقوایی میسن تریاکی روشن ترنج و نیم ترنج لچکی کوبیده، ۱۴۲ برگ، ۲۱ سطر (۱۰ × ۱۷)، اندازه:  $۱۵ \times ۲۵$  سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۶۷۳۱، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: و علی‌الجمله از گوشت‌های فربه. نان‌های میده در ربایم لقمه چند تا روز دیگر مرفه حال پسر مگر به پیرزن پرسید که گوشت فربه چگونه چیز است. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۰۸۳ هجری قمری؛ جای برگ ۹۲ میان برگ‌های ۶۲ و ۶۳ می‌باشد که اشتباه در آخر صحافی شده است. در تطبیق با نسخه شماره‌ی ۵ - ۳۸۴۰ - ف نسخه حاضر تا سطر ششم از برگ ۲۴ پ نسخه فوق را در برداشته و مقدمه آن ناقص است و برگ ۵۱ از نسخه جداست؛ کاغذ: فرنگی نخودی، جلد: تیماج اناری، یک‌لا ساده، ۳۵ برگ (۵۸ پ ۹۲)، ۹ سطر (۷ × ۱۱)، اندازه: ۱۰,۵ × ۱۴ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تبریز، به شماره‌ی ۲۵۷۲، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نسخ تعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲ صفر ۱۰۹۱ هجری قمری؛ یادداشت‌هایی دایره‌به‌تاریخ تولد فرزندان و شرفیابی مالک کتاب به مکه معظمه به خط محمد حسن بیگ مالک کتاب و یادداشت یکی از مهمان‌ها در شب بیست و هفتم رمضان که جشنی داشتند، قدیم‌ترین تاریخ این یادداشت‌ها ۱۳۰۰

و آخرین آن‌ها رمضان ۱۲۸۵ در اوان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار می‌باشد؛ جلد: چرمی سیاه، ۲۹۶ برگ، ۱۸ سطر، اندازه: ۱۸ × ۲۸ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۱۵۲۴، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: که ذیل اغماض بر کلمات ناسنجیده و عبارات ناپسندیده این کمینه پوشند از روی فقیرنوازی. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دوازدهم هجری؛ با سرلوح مذهب، مجدول؛ کاغذ: دولت‌آبادی، جلد: تیماج قرمز مقوایی، ۳۸۸ برگ، ۱۷ سطر (۶ × ۱۶)، اندازه: ۱۳ × ۲۴٫۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی وزیری - یزد، به شماره‌ی ۱۵۳۷، نگه‌داری می‌شود. شروع: والحکمة والموعظة الحسنه، منطوق این کلام سعادت انجام آنست که؛ پایان: این بود کلمه‌ای چند که به مقتضای ملازمان قلم به افشای آن مباحث. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دوازدهم هجری؛ افتادگی: شروع و پایان؛ اهدایی: زین‌العابدین خمسه‌ای؛ کاغذ: اصفهانی مختلف، فاقد جلد، ۲۱۶ برگ، ۲۲ سطر (۱۴ × ۲۶٫۵)، اندازه: ۱۹ × ۳۲٫۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس وزیری - یزد، به شماره‌ی ۱۵۲۷، نگه‌داری می‌شود. شروع: که در این خانه است جمع کردن؛ پایان: چو لاله چهره مهر از سپهر تابان شد / شکوفه‌های کواکب ز دیده پنهان شد... نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دوازدهم هجری؛ افتادگی: شروع و پایان.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۱۵۰۲۹، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دوازدهم هجری.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی شهرداری - اصفهان، به شماره‌ی ۱، نگه‌داری می‌شود. نوع خط:

نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دوازدهم هجری.  
نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۳ / ۹۵۳۱، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: در میان چوب دست کرده بودم آب برد دهقان تبسمی کرد و گفت. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دوازدهم هجری؛ جلد: تیماج قهوه‌ای مجدول گرهی با ترنج و سرترنج، ۱۷۶ برگ (۱۲۹ پ - ۳۰۴ پ)، ۲۴ سطر، اندازه: ۱۷,۵ × ۲۸ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مسجد اعظم - قم، به شماره‌ی ۳۱۵۸، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: و همواره بدین وسیله بر خاطر عاطر گذرانیده دعایی دریغ نداند که به حکم دعاء الایام عادل الایراد دعای سلطان عادل باجابت قرین است. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دوازدهم هجری؛ افتادگی: پایان؛ مصحح: جلد: تیماج سیاه سوخت عطف تیماج سرخ، ۲۴۸ برگ، ۱۹ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۰ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مسجد اعظم - قم، به شماره‌ی ۳۱۰۹، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: هر کس که در وفای تو سوگند نشکند / جان و دلش به زخم حوادث فکار باد. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دوازدهم هجری؛ جلد: تیماج سیاه با ترنج، ۱۹۸ برگ، ۲۰ سطر، اندازه: ۱۹ × ۲۹ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مرکزی دانشگاه - تهران، به شماره‌ی ۸۳۷۵، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق هندی، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دوازدهم هجری؛ افتادگی: پایان؛ کاغذ: هندی، جلد: تیماج حنایی ضربی ترنجی مقوایی از یک سوی وزیری، ۴۳۰ برگ، ۱۰ سطر (۸ × ۱۷)، اندازه: ۱۵,۵ × ۲۴ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در



کتاب‌خانه‌ی مدرسه‌ی شاهچراغ - شیراز، به شماره‌ی ۷۸، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دوازدهم هجری؛ ۲۱۲ برگ، اندازه: ۱۵ × ۲۲ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی عمومی حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی - قم، به شماره‌ی ۴۷۸۵ - ۸۵ / ۲۴، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دوازدهم هجری؛ جلد: تیماج مشکی ضربی مجدول گرهی، ۲۹۶ برگ، ۱۴ سطر، اندازه: ۱۷ × ۲۳ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه فردوسی - مشهد، به شماره‌ی ۲۲۹ فرخ، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق شکسته، کاتب: احمد بن ملامحمد مؤمن، تاریخ کتابت: چهارشنبه ۱۸ ذیحجه ۱۱۰۱ هجری قمری؛ دارای یک سرلوح با تصویر دو گرگ، مجدول؛ کاغذ: فرنگی، جلد: مقوا عطف و گوشه تیماج قهوه‌ای، ۱۴۱ برگ، ۱۸ سطر (۱۲،۵ × ۲۲،۵)، قطع: رحلی، اندازه: ۱۸ × ۲۹،۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۱۵۸۳۳، نگه‌داری می‌شود. شروع: سینه ریش. در روش زمره آزادگان / نیست روا طعنه بر افتادگان؛ پایان: چنان است که کلمات ناسنجیده و عبارت ناپسندیده را پوشند الله اعلم بالصواب. کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۱۰۵ هجری قمری؛ جای کتابت: دارالسلطنه هرات؛ افتادگی: شروع؛ کاغذ: اصفهانی و فرنگی نخودی، جلد: تیماج عنابی مقوایی مجدول، ۳۰۰ برگ، ۱۷ سطر (۸،۵ × ۱۶)، اندازه: ۱۵ × ۲۲،۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی تربیت - تبریز، به شماره‌ی ۱۸۷، نگه‌داری می‌شود. کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۱۲۱ هجری قمری، جای کتابت: تبریز مدرسه‌ی طالبیه.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در

کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۱۶۴۳۶، نگه‌داری می‌شود. شروع: خود پسند را جز به موعظه حسنه باصلاح نتوان آورد؛ پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمدقلی بن محمد حسین مشهور به آقا کوچک، تاریخ کتابت: ۲۸ جمادی‌الاول ۱۱۲۳ هجری قمری؛ افتادگی: شروع (یک صفحه)؛ صفحه‌ی اول بین‌السطور طلاندازی با طلای خام، دارای دوازده مجلس تصویر؛ واگذاری بنیاد مستضعفان در شهریورماه ۱۳۶۷ خورشیدی؛ کاغذ: شکری آهاری، فاقد جلد، ۲۵۶ برگ، ۲۰ سطر، اندازه:  $۱۷,۷ \times ۲۷,۸$  سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۷۳۹۹، نگه‌داری می‌شود. شروع: این نسخه که انوار سهیل است به نام / مقبول بود به خاطر خاص و عام - حرفی که در آن حشو بود نتوان یافت / ز آغاز اگر بخوانیش تا انجام؛ پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: تحریری، کاتب: طهماسب قلی طالقانی زیدشتی، تاریخ کتابت: ۱۱۷۵ هجری قمری، مجدول محرر؛ جلد: پارچه سبز، ۳۵۵ برگ، ۱۵ سطر، اندازه:  $۲۰ \times ۱۳$  سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۱۱۱۷۱، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: ورامینی، محمد کاظم بن محمد صادق، تاریخ کتابت: ۱۱۷۷ هجری قمری؛ واقف: حائری؛ کاغذ: الوان آبی رنگ، جلد: مقوایی، ۲۴۴ برگ، ۱۸ سطر، اندازه:  $۲۰ \times ۳۳$  سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۴۴۴۵، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: و مهربان چوزاری مار شنید و اضطراب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی سیزدهم هجری؛ افتادگی: پایان (حدود یک صفحه)؛ واقف: نائینی؛ کاغذ: سفید فرنگی آهارمهره، جلد: پارچه‌ای، ۱۲۸ برگ، ۱۸ سطر ( $۲۱,۵ \times ۱۰$ )، اندازه:  $۲۲,۵ \times ۲۵,۵$  سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۲۲۵۸۸، نگه‌داری می‌شود. شروع: آفتاب برج خلافت... الحیوة الدنیا الا متاع الغرور می‌فشانند؛ پایان: سیلاب خونین از خشم چشم بگشاد و گفت. نوع خط: نسخ، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی سیزدهم هجری؛ افتادگی: شروع (سه برگ) و پایان؛ واقف: آیت‌الله سید عبدالباقی آیت‌اللهی شیرازی، اسفند ۱۳۷۴؛ کاغذ: شکری فرنگی آهارمهره، جلد: تیماج، ۱۷۲ برگ، ۲۰ سطر، اندازه: ۱۹ × ۲۸٫۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۱۴۳۰۳، نگه‌داری می‌شود. شروع: بسمله و به نستعین، آورده‌اند که در زمان انوشیروان در خزاین ملوک هندوستان؛ پایان: مال آن را مانع خوانده بود و هر وقت که ظاء ظرافت. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی سیزدهم هجری؛ افتادگی: شروع و پایان (فاقد خطبه و دیباجه و از انتها نیز به مقدار ۱۸ صفحه افتادگی دارد)؛ واقف: سید محمد باقر عرب‌شاهی سبزواری، محرم ۱۴۰۵ هجری قمری؛ کاغذ: آبی و فستقی، جلد: میشن خرمایی ضربی، ۲۰۵ برگ، ۱۹ سطر، اندازه: ۱۸٫۵ × ۳۰٫۸ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۱۳۳۴۹، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: دعای خیر دریغ ندارد که به حکم عاء الامام العادل لا... نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی سیزدهم هجری؛ افتادگی: پایان (یک برگ)؛ واقف: عباس فحیمی، آذر ۱۳۶۲ خورشیدی؛ کاغذ: فرنگی فستقی، جلد: تیماج اسقاطی، ۱۸۰ برگ، ۲۱ سطر، اندازه: ۱۹ × ۳۳٫۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی عمومی آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی - قم، به شماره‌ی ۱ / ۱۲۸۵۷، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: و از قطره آب منی تو را به این شکل و شمایل خلق کرده مخالف و ورزیده‌ای ای بی‌حیا از خدا شرم نمی‌کنی این جوان با تو

چه مناسبت دارد نه از اقربای محسوب است و نه. نوع خط: شکسته نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی سیزدهم هجری؛ افتادگی: پایان؛ دارای سرلوح مرصع زیبا، مجدول به لاورد و قرمز، با کمند قرمز، دارای ۷۵ نگاره معمولی رنگی «مینیاتور» از عهد قاجار، محشی؛ کاغذ: فرنگی، ۲۵۴ برگ (۱ پ - ۲۵۴ پ)، ۱۸ سطر، اندازه: ۱۴ × ۲۳ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۵۷۲۹، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: چنان است که ذیل اغماض بر کلمات ناسنجیده ناپسندیده این کمینه پوشند. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی سیزدهم هجری؛ افتادگی: پایان؛ مجدول به شنگرف؛ کاغذ: فرنگی سفید، جلد: گالینگور سبز، عطف و گوشه میشن زنگاری، ۴۱۸ ص، ۱۹ سطر، قطع: رحلی، اندازه: ۲۱ × ۲۹ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی میرزا محمد کاظمینی - یزد، به شماره‌ی ۷، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: شکسته نستعلیق زیبا، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی سیزدهم هجری؛ مجدول، مذهب، دارای سرلوح زیبا، حاشیه دو برگ اول دارای تذهیب بسیار نفیس، نسخه هنری بسیار ارزنده و زیبا؛ جلد: روغنی دو رو، رو گل و بوته ترنج و سرترنج‌دار، ۲۰۲ برگ، ۱۷ سطر، اندازه: ۱۶ × ۲۵٫۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی کاخ گلستان (سلطنتی) - تهران، به شماره‌ی ۱۷۴، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: شکسته نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: احتمالاً سده‌ی سیزدهم هجری؛ مجدول، مذهب، کمندکشی سرخ و مشکی، دارای سی مجلس نقاشی آب و رنگ به فحوای داستان‌های کتاب و به شیوه نقاشی قاجار، در پیشانی صفحه‌ی اول یک سرلوح مذهب مرصع ممتاز؛ کاغذ: ترمه آهارمهره بخور رنگ تیره، جلد: مقوای روغنی بوم نقاشی از مجلس عرفا و مشایخ

و منظره دورنمای باغ و بوستان و تصویر پنج نفر که عبارتند از یک استاد و مراد و چهار مرید و شاگرد و حواشی منقش و مذهب، ۶۳۰ ص، ۱۵ سطر، قطع: وزیری متوسط، اندازه: ۱۶،۵ × ۲۴ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی عمومی آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی - قم، بدون شماره نسخه، نگه‌داری می‌شود. کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی سیزدهم هجری؛ مذهب و مجدول نفیس، دارای چندین نگاره از عصر قاجار؛ قطع: رحلی کوچک.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مرکزی دانشگاه - اصفهان، به شماره‌ی ۳۶، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی سیزدهم هجری، روز جمعه ۱۰ رمضان (؟)؛ یادداشتی از اسکندر عکاشه بختیاری از طایفه بابادی عکاشه هفت لنگ در اهدای کتاب به سال ۱۳۴۶ و تاریخ فوت ۱۳۰۹، در برگ ۱۸۲ تاریخ تولدی به سال ۱۳۲۴ و تاریخ فوت حسن‌قلی خان ایل‌خانی بختیاری به سال ۱۳۰۰؛ جلد: مقوایی، عطف پارچه‌ای، ۲۰۱ برگ، ۲۲ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۰ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی میرزا محمد کاظمینی - یزد، به شماره‌ی ۳۴۶، نگه‌داری می‌شود. پایان: جوزین دو درگذری کل من علیها فان / مباش در پی آزار و راز خلق برآر. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دوازدهم یا سیزدهم هجری؛ افتادگی: پایان؛ جلد: تیماج قهوه‌ای بدون مقوا، ۱۴۷ برگ، ۲۵ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۱ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۸۲۱۴، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: و پای کشان به سوراخ رفته چندان صبر کردم. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی دوازدهم و سیزدهم هجری؛ افتادگی: پایان؛ جلد: تیماج آبی فرسوده، ۲۰۶ برگ، ۲۱ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۳ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۲۷۴ فیروز، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی سیزدهم هجری؛ مجدول به زر و لاجورد و شنگرف؛ یادداشتی از امجدالملک؛ کاغذ: اصفهانی نازک، جلد: تیماج قرمز، ۴۳۴ ص، ۲۰ سطر، اندازه: ۲۰،۵ × ۳۲ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی عمومی حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی - قم، به شماره‌ی ۸۲۱۴، نگه‌داری می‌شود. شروع: که در آن زیاده فایده متصور نباشد در اصل کتاب مدخلی نداشت اسقاط کرده چهارده باب... به عبارت روشن تمشیت ساختیم و حکایت به طریق سؤال و جواب؛ پایان: تواند بود و واقع شده و بدین سبب کلام تمام... معانی مستفاد و از الفاظ و کلماتش مشهود شود و مشام اهل باطن. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی سیزدهم هجری؛ افتادگی: شروع و پایان؛ جلد: تیماج مشکی ضربی با جدول گرهی و ترنج و سرتنج، ۲۱۳ برگ، ۱۸ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۰ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی - قم، به شماره‌ی ۵۷۰۲ - ۴۲ / ۲۹، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: حکایت پیرگفت من در خدمت یکی از بزرگان بودم... قضا و قدر فرمود گواهی عادل است و حکمای مؤید این معنی فرموده‌اند رباعی گر کار تونیک است به تدبیر تونیست. کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی سیزدهم هجری؛ افتادگی: پایان؛ مجدول شنگرف؛ جلد: تیماج عنابی مجدول ضربی گرهی، ۳۴۳ برگ، ۱۷ سطر، اندازه: ۱۶ × ۲۶ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی علی اکبر مجیدی - همدان، به شماره‌ی ۲، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: نیمه‌ی نخست سده‌ی سیزدهم هجری؛ افتادگی: شروع (حدود ۱۲ برگ) و پایان (تقریباً ۶۰ برگ)، حدود یک پنجم کتاب از آخر



به خطی متأخر و متنی مغلوپ است؛ جلد: چرمی، اندازه:  $18 \times 27$  سانتی متر.  
نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه - تهران، به شماره‌ی ۶۴۴۱، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: شکسته نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: سده‌ی سیزدهم هجری؛ افتادگی: پایان؛ کاغذ: فرنگی، جلد: تیماج عنابی ضربی مقوایی، ۱۷۱ برگ، ۱۴ سطر ( $6,5 \times 14$ )، قطع: ربعی، اندازه:  $13 \times 22$  سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۱۶۵۷، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: و در سایه مرحمت... تا این ترجمه زبان که نوبت ایشان تمام شد. نوع خط: شکسته نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۰۴ هجری قمری؛ با سرلوح زر؛ مهر: ناصرالدین شاه؛ کاغذ: فرنگی، جلد: تیماج قرمز، ترنج و نیم ترنج، کوبیده مقوایی، ۲۰۷ برگ، ۲۲ سطر ( $11 \times 23$ )، اندازه:  $18 \times 31$  سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۸۶۴، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: عبدالرسول ابن محمد صادق، تاریخ کتابت: آدینه دهه دوم جمادی‌الاول ۱۲۰۴ هجری قمری؛ دارای ۷۰ مجلس تصویر رنگین کار صادق نقاش؛ مهر: قربانی کعبه اسماعیل؛ کاغذ: سفید، جلد: تیماج تریاکی و ضربی و مقوایی، ۲۰۳ برگ، ۲۰ سطر ( $13 \times 21$ )، اندازه:  $18 \times 29$  سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی عالی شهید مطهری (سپه‌سالار) - تهران، به شماره‌ی ۶۷۳۵، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمد باقر بن حاجی لطیف علی خان ترکمان ملایری، تاریخ کتابت: ۱ محرم ۱۲۰۵ هجری قمری؛ افتادگی: شروع؛ در زمان ایالت محمد حسین خان قاجار، کاتب می‌نویسد: که «این والی در هر هفته یک صد تومان به عنوان بی حساب می‌گرفت، و این احقر در تهران برای یک دینار معصل بود»؛ کاغذ: فرنگی سفید، جلد: تیماج مشکی مقوایی، ۲۸۹ برگ، ۱۸ سطر ( $11 \times 23$ )،

اندازه: ۱۸ × ۳۰ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۱۵۲۸۸، نگه‌داری می‌شود. شروع: به موجب منطوق این کلام سعادت فرجام آن است؛ پایان: برافراخت و وزیراثار صفات... چون‌که برابر. نوع خط: نستعلیق مخلوط به شکسته، کاتب: محمد رفیع همدانی، تاریخ کتابت: صفر ۱۲۱۰ هجری قمری؛ افتادگی: شروع (ده سطر)؛ واقف: حاج احمدآقا فاضل، اسفند ۱۳۶۵ خورشیدی؛ کاغذ: آبی و نخودی، جلد: تیماج ضربی اسقاطی، ۲۰۴ برگ، ۱۵ سطر، اندازه: ۱۳,۵ × ۲۰,۵ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۲۵۲۰۰، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نسخ و نستعلیق، کاتب: کاشانی، محمد هاشم بن محمد جعفر، تاریخ کتابت: ۱۲۱۰ هجری قمری.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۱۷۵۵، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: نصایح به کار می‌برد و بهره‌ها از آن برمی‌داشت رحم‌الله من سمع نصایح الناصحین. نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمد اسماعیل اصفهانی، تاریخ کتابت: ۱۲۱۱ هجری قمری، مجدول؛ کاغذ: فرنگی، جلد: ساغری، مشکی، ۲۰۷ برگ، ۱۹ سطر (۱۳ × ۲۱)، اندازه: ۲۰ × ۳۰ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۱۹۹۹۲، نگه‌داری می‌شود. کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۱۴ هجری قمری، خریداری از امرالله صفری.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی جمعیت نشر فرهنگ - رشت، به شماره‌ی ۶۲ الف، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۱۶ هجری قمری؛ افتادگی: وسط، با سرلوح و جدول زرین؛ جلد: چرمی، ۲۸۴ برگ، ۱۷ سطر (۹ × ۱۹)، قطع:

وزیری، اندازه: ۱۴,۵ × ۲۶ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تبریز، به شماره‌ی ۲۵۷۱، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب؛ دستم به زیر خاک چه خواهد شدن تباہ / باری به یادگار نوشتم خط سیاه - غریق رحمت یزدان کسی باد / که کاتب را بالحمدی کند یاد. نوع خط: نسخ تعلیق، کاتب: زین‌العابدین بروجردی، تاریخ کتابت: ۸ جمادی‌الثانی ۱۲۱۶ هجری قمری؛ کاغذ: فرنگی، جلد: چرمی سیاه، ۳۰۲ برگ، ۱۷ سطر، اندازه: ۱۹ × ۲۹ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مدرسه‌ی شهید عالی مطهری (سپه‌سالار) - تهران، به شماره‌ی ۱۳۳۸، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: آدینه ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۲۱۷ هجری قمری؛ با سرلوح زرین، مجدول؛ کاغذ: سپاهانی سفید، جلد: تیماج مشکی سوخت مقوایی، ۲۹۵ برگ، ۱۹ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۲ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مجموعه‌ی دکتر اصغر مهدوی - تهران، به شماره‌ی ۹۸، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق و شکسته، کاتب: میرزا علی محمد شیرازی، تاریخ کتابت: ۲۵ ربیع‌الاول ۱۲۲۰ هجری قمری؛ کاغذ: ترمه، جلد: روغنی.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مرکز احیاء میراث اسلامی - قم، به شماره‌ی ۳۲۲۷، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: درکه در این سینه نهان داشتم / یک به یک از دل به زبان داشتم / گریب و گرنیک فکندم به پیش / پوش بد من به نکویی خویش. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: جمعه ۲۰ شوال ۱۲۲۳ هجری قمری؛ دارای سرلوح مختصر؛ جلد: تیماج مشکی ضریبی، ۲۵۳ برگ، ۱۶ سطر، اندازه: ۲۰ × ۲۸,۵ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۹۰۷۵ / ۱۳،

نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. کامل؛ نوع خط: نستعلیق، کاتب: مهرعلی، تاریخ کتابت: ۱ جمادی الاول ۱۲۲۴ هجری قمری، جای کتابت: مراغه؛ کاغذ: فرنگی شکری آهار مهره، جلد: میشن مشکی مجدول، ۸۰ برگ (۳۵۰ پ - ۴۳۰ ر)، سطر چلیپا (۱۵ × ۲۲،۵)، اندازه: ۲۰،۶ × ۳۱،۳ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۲۲۲۲، نگاه‌داری می‌شود. کاتب: مسیح بن نعیم‌الدین تبریزی حسینی، تاریخ کتابت: ۱۲۲۵ هجری قمری؛ با سرلوح متوسط، مجدول، مذهب؛ کاغذ: امیری شکری آهار مهره نازک، جلد: روغنی دارای ترنج و حاشیه زمینه سیاه در متن لیمویی و اندرون آن گل‌بوته درشت در متن لاک‌ی دارد، ۴۵۹ ص، ۱۹ سطر، اندازه: ۱۵ × ۲۴،۵ سانتی‌متر. نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مرکزی دانشگاه - تهران، به شماره‌ی ۹۶۷۲، نگاه‌داری می‌شود. نوع خط: شکسته نستعلیق، کاتب: عبدالباقی بن عبدالوهاب حسینی، تاریخ کتابت: ۱۲۲۵ هجری قمری؛ مجدول، با سرلوح؛ کاغذ: فرنگی، جلد: تیماج تریاکی ضربی مقوایی، ۳۱۰ برگ، ۱۵ سطر (۱۰ × ۱۷،۵)، قطع: ربعی، اندازه: ۱۵ × ۲۴ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مرکز احیاء میراث اسلامی - قم، به شماره‌ی ۱۴۴۲، نگاه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: با آن‌که سراسر همه نیک فتاده است بعین رضا مخلوط سازند، نظم راز جهان ار چه نهان داشتم... نوع خط: نسخ مغلوط، کاتب: علی بن میرزا رفیع حسینی نطنزی، تاریخ کتابت: چهارشنبه ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۲۲۶ هجری قمری؛ جلد: تیماج قرمز، ۳۸۷ برگ، ۱۷ سطر، اندازه: ۲۱ × ۳۳،۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی کاخ گلستان (سلطنتی) - تهران، به شماره‌ی ۹۳۶، نگاه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: شکسته نستعلیق و نسخ، کاتب: آقاخان جال‌قربانی، تاریخ کتابت: ربیع‌الثانی ۱۲۲۶ هجری قمری؛ مجدول، مذهب،

کمندکشی، یک سرلوح مذهب مرصع مزدوج بسیار خوب، دارای ۳۶ مجلس نقاشی آب و رنگ به شیوه مکتب قاجار؛ مهر ناصرالدین شاه قاجار؛ کاغذ: فستقی نازک، جلد: مقوای روغنی بوم نقاشی آب و رنگ تصویر شاهزاده جوانی که بر روی تختی مرصع جلوس کرده و پنج تن از ندیمان در حضورش ایستاده‌اند، ۵۸۳ ص، ۴ - ۱۷ سطر، قطع: وزیری، اندازه: ۲۰,۳ × ۳۰,۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مسجد جامع گوهرشاد - مشهد، به شماره‌ی ۱۲۶۰، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: کزین دو کار برآید سعادت دو جهان. نوع خط: شکسته نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۲ صفر ۱۲۲۶ هجری قمری؛ کاغذ: فرنگی، جلد: تیماج مشکی، ۲۰ سطر (۱۲,۵ × ۲۱,۵)، اندازه: ۲۰,۵ × ۲۹,۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مدرسه‌ی عالی شهید مطهری (سپه‌سالار) - تهران، به شماره‌ی ۶۷۳۲، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۲۷ هجری قمری؛ افتادگی: پایان؛ کاغذ: فرنگی سفید، جلد: مقوا، ۳۰۶ برگ، ۱۵ سطر، اندازه: ۱۶ × ۲۲ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تبریز، به شماره‌ی ۲۵۶۷، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: چون‌که بدین پایه رساندم کلام - به که کنم ختم سخن والسلام حسب الخواش عالی‌شان معلى مکان عزت و سعادت نشان جناب بندگان صاحبی قبله‌گاهی آقا بابا سلطان مسوده شد امید که منظور نظر فیض منظرش گردد مشقه محمد حسین ولد عالی‌جاه میرزا مهدی بیگ شیروانی الاصل به تاریخ یوم چهارشنبه هیجدهم ذیحجه سنه ۱۲۲۷ ق. نوع خط: نسخ تعلیق، کاتب: محمد حسین بن مهدی بیگ شیروانی، تاریخ کتابت: ۱۲۲۷ هجری قمری؛ مجدول، مذهب، دارای سرلوح؛ کاغذ: فرنگی، جلد: روغنی گل و بوته، ۱۷ برگ، ۱۷ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۰ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در

کتاب‌خانه‌ی مجموعه‌ی شخصی سیداحمد روضاتی - اصفهان، به شماره‌ی ۱۰۷، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمد محسن بن آقا محمد، تاریخ کتابت: دوشنبه سلخ شعبان ۱۲۲۷ هجری قمری؛ مجدول به طلا و لاجورد و مشکی؛ ۲۱ سطر، اندازه: ۱۴ × ۲۴ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مدرسه‌ی عالی شهید مطهری (سپه‌سالار) - تهران، به شماره‌ی ۶۷۳۴، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۲۸ هجری قمری؛ کاغذ: فرنگی سفید، جلد: تیماج مشکی ضربی مقوایی، ۲۱۷ برگ، ۱۷ سطر، اندازه: ۲۰ × ۲۹ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی عمومی حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی - قم، به شماره‌ی ۶۱۲۸ - ۸ / ۳۱، نگه‌داری می‌شود. شروع: طلبیدن و از کار خود بازماندن در فضیلت حلم و وقار و سکون و ثبات خصوصیات پادشاهان را؛ پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمد شریف محمد صادق، تاریخ کتابت: پنج‌شنبه ۲۷ رمضان ۱۲۲۸ هجری قمری؛ افتادگی: شروع؛ جلد: تیماج مشکی، ۲۰۷ برگ، ۲۰ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۳ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی کاخ گلستان (سلطنتی) - تهران، به شماره‌ی ۶۷۳۲، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: الحمد لله الذی وفقنا باتمام هذه التالیف بر خاطر خطیر الوالباب مستور و مخفی نماناد که حقیر بی بضاعت و فقیر بی استطاعت نظر به دلتنگی زیاد و نفرت ذاتی و عرضی از اهل این روزگار ناپایدار گوشه انزوا را اختیار کرده و نظریه بی شغلی حسب المرام بندگان رفیع القدر والمکان نخبه‌الامثال والاقران زبدة الاعاظم والاعیان مخدوم مشفق مهربان (در این موضع کلماتی محو شده است)... ایام انزوا را به نگارش این کتاب مستطاب که الحق مرهمی است مشفق و ناصح و رفیقی است منصف به صفت مکارم و مناصح اشتغال ورزید و چشم از



صحبت ابنای روزگار به کلی پوشید که الحق از مردم روزگار دوری ضروریست. مرا به روز قیامت غمی که هست این است / که روی مردم عالم دوباره باید دید. باری اگر به ناخدای التفات عالی‌شان سابق الالقب زورق وجود این موجود را به کنار رسانیدی رخت از دریای روزگار نتوانستی بیرون آورد تحریراً فی سابع عشر شهر ذیقعه الحرام من شهور سنه ۱۲۲۹ حرره شیخ الحسینی التبریزی عفا الله عن جرائمه بمحمد و آله الطاهرین. نوع خط: نستعلیق، کاتب: شیخ حسینی تبریزی، تاریخ کتابت: ۱۷ ذیقعه ۱۲۲۹ هجری قمری؛ مجدول، مذهب، با سرلوح مذهب مرصع بسیار خوب، دارای ۳۰ مجلس نقاشی آب و رنگ بفحوای داستان‌های کتاب و به شیوه نقاشی قاجار؛ کاغذ: ترمه آهار مهره، ۴۴۷ ص، ۱۹ سطر، قطع: وزیری، اندازه: ۱۹ × ۲۷ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی مشهد، به شماره‌ی ۱۲۶۷۷، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۳۰ هجری قمری؛ واقف: حسین کی استوان، آبان ۱۳۴۸ خورشیدی؛ کاغذ: نخودی آهاری، ۳۰۳ برگ، ۱۹ سطر، اندازه: ۱۶ × ۲۸,۳ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۷۶۲۲، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۳۱ هجری قمری؛ مهر: «محمد حسن؟» (بیضی)، «محمد نبی بن علی اکبر؟» (بیضی)؛ کاغذ: فرنگی نخودی آهار مهره، جلد: مقوایی روکش تیماج مشکی با ترنج و سرترنج زر ضربی مجدول زنجیره ضربی، ۲۳۹ برگ، ۲۱ سطر (۱۲,۵ × ۲۳)، اندازه: ۲۰ × ۳۰,۵ سانتی‌متر. نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۲۸۶۴۸، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: بهر نوع سخن در پیوسته دهقان گفت ای یار گرامی غربت را به محنت آشیار تمّت الکتاب. نوع خط: نستعلیق خوش جلی، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۳۳ هجری قمری.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۲۰۷۵، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۳۳ هجری قمری؛ کاغذ: فرنگی، جلد: تیماج ماشی با ترنج و نیم ترنج کوبیده مقوایی، ۱۵۶ برگ، ۱۹ سطر (۱۱ × ۱۹،۵)، اندازه: ۱۹ × ۲۹،۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مکتبه شیخ علی حیدر (مؤید) - مشهد، به شماره‌ی ۱۱۸۵، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۳۴ هجری قمری؛ مجدول به شنگرف؛ جلد: معمولی، ۲۵۵ برگ، ۱۸ سطر، اندازه: ۱۴،۵ × ۲۰،۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - شیراز، به شماره‌ی ۵۸ - الف / ۶۷۹، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: و قد تم الكتاب المسمى بانوار سهیلی ببرکت النبی و آله صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در یوم الجمعه شهر محرم الحرام سنه ۱۲۳۴. نوع خط: نستعلیق درشت خط، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: جمعه محرم ۱۲۳۴ هجری قمری؛ کاغذ: فرنگی شکری، جلد: مقوا با کاغذ ساده، ۲۷۰ برگ، ۱۷ سطر (۱۲ × ۲۱،۵)، اندازه: ۱۹،۵ × ۲۹،۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۸۵۱۲، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۳۵ هجری قمری؛ مصحح، با دو یادداشت به نقل از شیخ احمد احسائی و یادداشتی طبی به سال ۱۲۸۱ هجری قمری با مهر «پیرو دین محمد اسحاق» (بیضی) و متفرقاتی دیگر؛ مهر: «عبد محمد حسین» (بیضی)، «عبده الراحی ابوالقاسم» (بیضی)، «افوض امری الی الله عبده محمود» (بیضی)، «محمد کاظم» (بیضی)، «لااله الاالله الملك الحق المبین عبده محمد ابراهیم» (مربع)، «محمد کاظم» (مربع)، «عبد محمد علی»

(مربع)، «عبدہ اسحاق» (مربع)؛ جلد: تیماج قهوه‌ای ضربی ترنج و سرترنج‌دار با جدول‌کشی ضربی، ۲۵۷ برگ، ۱۷ سطر، اندازه: ۱۹ × ۲۸,۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملک - تهران، به شماره‌ی ۲۷۳۶، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: شکسته نستعلیق، کاتب: محمد رضا متخلص به رنگارنگ اصفهانی، تاریخ کتابت: شوال ۱۲۳۵ هجری قمری؛ با سرلوح مذهب، مجدول به طلا؛ کاغذ: فستقی، جلد: روغنی گل و بوته خراب، ۱۷۰ برگ، ۱۹ سطر، اندازه: ۱۹,۸ × ۲۹,۸ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ابوالفضل حافظیان - قم، به شماره‌ی ۲۶، نگه‌داری می‌شود. شروع: عجم در تعظیم و اخفای آن مبالغه نمودی تا زمانی که... و این رساله مسمی شده بانوار سهیلی و چهارده باب؛ پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمد علی بن حاجی میرسیف‌الله اصفهانی، تاریخ کتابت: جمعه ۲۳ جمادی الاول ۱۲۳۷ هجری قمری؛ افتادگی: شروع (یک برگ)؛ جلد: تیماج قهوه‌ای با ترنج و سرترنج، ۳۲۰ برگ، ۱۵ سطر، اندازه: ۱۶ × ۲۰,۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۱۱۲۲، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمد رضا بن غلام‌علی، تاریخ کتابت: شنبه ۲۹ رجب ۱۲۳۷ هجری قمری؛ کاغذ: فرنگی، جلد: تیماج مشکی مقوایی، ۱۸۱ برگ، ۱۸ سطر (۱۳,۵ × ۲۴)، اندازه: ۱۹ × ۲۸,۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مرکز دارالحدیث - قم، به شماره‌ی ۲۲۹، نگه‌داری می‌شود. شروع: آن مبالغه نمودی تا زمانی که خلیفه ثانی از عباسیان ابوجعفر منصور بن محمد علی بن عبدالله عباس جزاین کتاب شنیده بود برتحصیل آن به شغف تمام به ظهور رسانیده؛ پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمد علی بن میرسیف‌الله اصفهانی، تاریخ کتابت: ۲۳ جمادی الاول ۱۲۳۷ هجری قمری؛ افتادگی: شروع؛ جلد:

تیماج قهوه‌ای سوخت، با ترنج و سرترنج، ۳۱۹ برگ، ۱۵ سطر، اندازه: ۱۶ × ۲۰ سانتی‌متر. نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه - تهران، به شماره‌ی ۴۵۳۹، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: عبدالکریم بن میرزا محمدعلی تفرشی به خواهش میرزا محمدقلی، تاریخ کتابت: ۱۲۳۸ هجری قمری؛ با سرلوح زیبا، مجدول، با یادداشت ۱۲۹۴ هجری قمری؛ کاغذ: فرنگی، جلد: روغنی زرکوب مقوایی آراسته به رنگ‌ها، ۳۲۸ برگ، ۱۷ سطر (۱۱ × ۲۲)، اندازه: ۱۷ × ۲۹ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۱۲۲۸۲، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: عبدالعلی، تاریخ کتابت: ۱۲۳۸ هجری قمری؛ واقف: سید جلال‌الدین تهرانی، مرداد ۱۳۶۱ خورشیدی؛ کاغذ: شکری آهاری، جلد: تیماج خرمایی ضربی، ۲۳۴ برگ، ۲۰ سطر، اندازه: ۱۹ × ۲۹,۶ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۱۵۱۶۶، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: یعقوب بن ابی الحسن آشتیانی، تاریخ کتابت: ۶ جمادی‌الثانی ۱۲۳۹ هجری قمری.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی عمومی حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی - قم، به شماره‌ی ۱ / ۷۳۹۴ - ۱۴ / ۳۸، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: پنج‌شنبه ۳ ذی‌قعدة ۱۲۳۹ هجری قمری؛ جلد: تیماج قهوه‌ای سوخت با ترنج و سرترنج مجدول گرهی، ۱۴۹ برگ، ۱۹ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۰ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی عمومی حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی - قم، به شماره‌ی ۴۹۲۵

- ۱۵ / ۲۵، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان کتاب: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: زین‌العابدین بن نورمحمد آشتیانی قمی، تاریخ کتابت: پنج‌شنبه ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۲۳۹ هجری قمری؛ جلد: تیماج سرخ، ۲۱۹ برگ، ۲۰ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۰ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی محمود ایزدی - همدان، به شماره‌ی ۳، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ربیع‌الثانی ۱۲۴۰ هجری قمری.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۱۶۲۲۹، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نسخ، کاتب: علی نقی بن محمد حسین کازرونی، تاریخ کتابت: ۱۲۴۰ هجری قمری؛ مجدول، دارای کمندکشی، با یک سرلوح؛ واگذاری بنیاد مستضعفان در شهریور ۱۳۶۷ خورشیدی؛ کاغذ: شکری آهاری، جلد: روغنی، ۱۹۳ برگ، ۲۶ سطر، اندازه: ۲۰،۵ × ۳۰،۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مدرسه‌ی عالی شهید مطهری (سپه‌سالار) - تهران، به شماره‌ی ۶۷۳۳، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: جمعه ۲۴ ذیحجه ۱۲۴۰ هجری قمری؛ کاغذ: فرنکی سفید، جلد: تیماج قهوه‌ای ضربی مقوایی، ۱۷۹ برگ، ۲۰ سطر، اندازه: ۱۹ × ۲۶ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۲۷۹۲، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: تباشیر صادق... نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمد صادق بن صادق آقا محمد هاشم، تاریخ کتابت: ۱۲۴۰ هجری قمری؛ کاغذ: فرنکی، جلد: تیماج مشکی ترنج و نیم ترنج زرکوب، ۲۵۲ برگ، ۲۰ سطر (۱۲ × ۱۹،۵)، اندازه: ۱۹،۵ × ۳۰ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کليله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی دانشکده‌ی الهیات دانشگاه فردوسی - مشهد، به شماره‌ی ۲۸، نگه‌داری

می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: عبدالخالق بن حاجی محمد تقی شهید به اژئی، تاریخ کتابت: یک‌شنبه ۲۶ ربیع‌الاول ۱۲۴۲ هجری قمری؛ مهر: «الواثق بالله محمد علی بن محمد»، «عبدہ حبیب الله بن محمد علی البشر»؛ کاغذ: فرنگی آهار مهره، جلد: تیماج مشکی عطف پارچه‌ای، ۲۴۳ برگ، ۲۰ سطر (۱۱ × ۲۱)، قطع: رحلی، اندازه: ۱۹٫۵ × ۱۳ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی عمومی حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی - قم، به شماره‌ی ۴۰۹۲ - ۱۲ / ۲۱، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۴۲ هجری قمری؛ جلد: تیماج قهوه‌ای ضربی مجدول گرهی با ترنج و سرترنج و لچکی، ۲۴۱ برگ، ۲۰ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۰ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی عمومی حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی - قم، به شماره‌ی ۶۸۴۴ - ۲۴ / ۳۵، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۶ جمادی‌الثانی ۱۲۴۳ هجری قمری؛ مجدول محرر مذهب، دارای سرلوح مزدوج و مذهب مرصع؛ جلد: مقوایی با روکش پارچه مشکی، ۱۷۴ برگ، ۱۹ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۰ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی میرزا محمد کاظمینی - یزد، به شماره‌ی ۳۳۹، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: شکسته نستعلیق، کاتب: محمد اسماعیل استرآبادی تویسرکانی، تاریخ کتابت: پنج‌شنبه ۷ ذیقعدہ ۱۲۴۴ هجری قمری؛ چند تاریخ تولد به سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۱، یادداشتی به سال ۱۳۳۳ از سید مهدی بن علی نقی حسینی؛ جلد: تیماج قهوه‌ای سوخته ضربی، ۲۰۰ برگ، ۱۸ سطر، اندازه: ۱۶٫۵ × ۲۴٫۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی عمومی - خوی، به شماره‌ی ۳، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمدقلی بن میرزا طهماسبقلی خسروی



برای کربلای باباخان، تاریخ کتابت: ۱۲۴۷ هجری قمری؛ جلد: تیماج مشکى، ۲۶۲ برگ، ۱۷ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۲ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۱۶۲۴۸، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمد زکی ابن میرزا کاظم حسینی تفرشی، تاریخ کتابت: ۲ ذی‌قعدة ۱۲۴۸ هجری قمری؛ واگذاری بنیاد مستضعفان در شهریور ۱۳۶۷ خورشیدی؛ کاغذ: شکری آهاری، جلد: تیماج خرمایی ضربی، ۲۷۰ برگ، ۱۸ سطر، اندازه: ۲۰ × ۲۹٫۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۹۵۸، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: امیدواری به مکارم اخلاق و اوصاف امام و محاسن اطوار امر عالی مقام آنست که ذیل اغماض بر کلمات ناسنجیده و عبارات ناپسندیده این کمینه پوشند. انشاء الله تعالی تمّت الكتاب بعون الملك الوهاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمد رحیم بن میرزا محمد، تاریخ کتابت: ک ۱۲۵۰ هجری قمری؛ افتادگی: پایان؛ با سرلوح مذهب، مجدول، مذهب؛ کاغذ: ترمه، جلد: تیماج مشکى با ترنج و نیم ترنج و لچکی ضربی مقوایی، ۲۳۴ برگ، ۲۱ سطر (۱۲ × ۲۰)، اندازه: ۱۸٫۵ × ۲۹٫۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مدرسه‌ی کاخ گلستان (سلطنتی) - تهران، به شماره‌ی ۱۸۴۴، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. انجامه: وصل علی رسوله و آله الکرام و الائمة الميامین علیه التحية والسلام به تاریخ ۱۲ شهر جمادی الثانی از ید حقیر فقیر المحتاج دعا عبدالذلیل الی رب جلیل یار علی مافی باتمام رسید از جهت نورچشمی عالی حضرت رفیع منزلت آقاعلی محمد ولد مرحوم... الحرمین شریفین کھف الحاج حاجی ابراهیم تاجر قزوینی قلمی گردید سنه فی ۱۲۵۰. قاریا بر من مکن قهر عتاب / کز خطایی رفته باشد از کتاب / این خطایی رفته را توسعی کن / از کرم والله اعلم بالصواب / هر که خواند دعا طمع دارم / زان که من بنده گنه‌کارم / گربهم برزده بینی

خط عیب مکن / که مرا گردش افلاک بهم برزده است. نوع خط: نستعلیق متوسط، کاتب: یارعلی مافی، تاریخ کتابت: ک ۱۲۵۰ هجری قمری؛ کاغذ: دولت‌آبادی، جلد: مقوای روکش چرم ساغری مشکی وسط چهار ترنج ضربی منگنه‌ای، ۳۱۱ ص، ۲۵ سطر، قطع: نیم ورقی، اندازه: ۲۳ × ۳۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی عمومی حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی - قم، به شماره‌ی ۲۵۵۳ / ۱۴، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۵۱ هجری قمری؛ مجدول محرز، مذهب و شنگرف، با سرلوح مذهب و مرصع؛ جلد: تیماج قهوه‌ای مجدول، ۲۱۲ برگ، ۲۰ سطر، اندازه: ۱۹ × ۳۱ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۱۰۶۹، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق پخته، کاتب: میرزا بابا ابن ملا عبدالمجید ابره دری دروایی قمی، تاریخ کتابت: چهارشنبه ۱۲ ربیع‌الاول ۱۲۵۴ هجری قمری؛ جای کتابت: حسن‌آباد؛ اهدایی؛ دکتر علی‌نقی منزوی به این کتاب‌خانه؛ جلد: مقوایی؛ کاغذ ابری، عطف تیماج عنابی، ۱۸۷ برگ، ۲۲ سطر (۱۴ × ۲۶،۵)، اندازه: ۲۱ × ۳۴،۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۲۴۵ فیروز، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: حاجی عزیز، تاریخ کتابت: ۱۲۵۴ هجری قمری؛ صفحه نخستین دارای سرلوح مذهب و مرصع، صفحات همگی دارای جدول و کمند زرین و لاجورد؛ کاغذ: فرنگی، جلد: تیماج قرمز مقوایی، ۴۲۳ ص، ۱۳ سطر، قطع: رحلی، اندازه: ۱۹ × ۲۹،۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی عمومی حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی - قم، به شماره‌ی ۱ / ۲۹۹۶

۶- ۱۶ / نگره‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. مرتضی قلی عطار بن محمد بن شاه قلی، تاریخ کتابت: یک شنبه ۷ جمادی‌الثانی ۱۲۵۷ هجری قمری؛ جلد: تیماج سبز ضربی مجدول، ۱۲۱ برگ، ۱۸ سطر، اندازه: ۲۲ × ۳۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۲۶۹۵۵، نگره‌داری می‌شود. شروع: تیغ آن تارک لشکرکشان؛ پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق ممتاز، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۵۸ هجری قمری.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مدرسه‌ی فیضیه - قم، به شماره‌ی ۲۱۰ / ۵، نگره‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: عبدالله بن امام وردی، تاریخ کتابت: ۱۲۵۹ هجری قمری؛ ۹ برگ، ۲۹ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۰ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۱۵۹۱۷، نگره‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: لازم ذات ایشان است از این مقام چه خبرد دارد. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۶۱ هجری قمری؛ انتقالی از سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی؛ کاغذ: فرزگی شکری، ۳۵۸ برگ، ۱۹ سطر (۶,۵ × ۱۴,۵)، اندازه: ۱۴ × ۲۰ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی دانشکده‌ی الهیات دانشگاه فردوسی - مشهد، به شماره‌ی ۲۹، نگره‌داری می‌شود. نوع خط: نسخ، کاتب: ابوالقاسم ابن حسن بیدگلی، تاریخ کتابت: ۲۳ شعبان ۱۲۶۲ هجری قمری؛ جلد: تیماج مشکی ضربی، ۱۷۹ برگ، ۲۳ سطر (۱۱,۵ × ۱۵,۵)، اندازه: ۱۷,۵ × ۲۲,۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۲۷۷۹۰، نگره‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق جلی ممتاز، کاتب: نامعلوم،

تاریخ کتابت: ۱۲۶۹ هجری قمری.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۴۴۴۶، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نسخ، کاتب: علی بن محمد بن میرزا کاظم، تاریخ کتابت: ۱۲۷۰ هجری قمری، دارای دو مجلس تصویر؛ واقف: نایینی؛ کاغذ: سفید آهار مهره، جلد: تیماج ضربی قهوه‌ای، ۱۸۴ برگ، ۲۱ سطر (۱۲،۵ × ۲۱)، اندازه: ۲۰ × ۲۸،۴ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی عمومی - ساری، به شماره‌ی ۱۹، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: بازار وسوسه من کاسد شده می‌خواهم. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۸۸ هجری قمری؛ جلد: مقوا، عطف و گوشه میشن سیاه، ۳۳۸ ص، ۱۹ سطر (۱۳،۵ × ۲۲،۵)، اندازه: ۲۱ × ۳۲ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۱۹۹۷۴، نگه‌داری می‌شود. کاتب: نامعلوم، تاریخ کتابت: ۱۲۹۰ هجری قمری، خریداری از مصطفی حسینی.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی ملی - تبریز، به شماره‌ی ۲۷۸۵، نگه‌داری می‌شود. پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نسخ تعلیق، کاتب: اسماعیل بن گل محمد، تاریخ کتابت: ک ۱۲۹۴ هجری قمری، جای کتابت: قریه شیشه‌وان از محال بلدیه طیبیه مراغه؛ یادداشت «کتاب مال آقا محمد نقاشباشی ولد محمد کاظم فی شهر رجب سنه ۱۲۶۰» و «این کتاب مال مخلص سردار معظم کامکار آقا بالا بیگ نقاشباشی خلف مرحوم محمد کاظم بیگ کساح غفرانه ذنوبه حرره الدعی جواد بن محمد کاظم بیگ مسطور هرکس ملاحظه فرماید طمع دارم که این داعی را بدعا یاد فرماید ۱۲۶۱»، بعد به تصرف آقا رضا نامی می‌رسد که مهدی نام یادداشتی به تاریخ ربیع‌الاول ۱۳۷۷ می‌نویسد و امضای خود را با حروف مقطعه به شکل (م ه د ی) ضبط می‌کند؛ جلد: چرمی سیاه، ۱۸۸

برگ، ۲۰ سطر، اندازه: ۱۷ × ۲۱ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مسجد اعظم - قم، به شماره‌ی ۲۴۴۰، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمد بن محمد علی، تاریخ کتابت: ۱۲۹۹ هجری قمری، جلد: مقوا با روکش پارچه سرخ، ۲۳۹ برگ، ۱۷ سطر، اندازه: ۱۳ × ۲۱ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان مجموعه‌ی دکتر اصغر مهدی - تهران، به شماره‌ی ۱۱۲، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمد حسین [امین الضرب] بن حاج محمد حسن، تاریخ کتابت: ۲۶ شوال ۱۳۰۲ هجری قمری [در ۱۴ سالگی]؛ کاغذ: ترمه، جلد: روغنی.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی دانشکده‌ی الهیات دانشگاه - تهران، به شماره‌ی ۱۷۷، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق، کاتب: نواب صفوی ملاباشی، تاریخ کتابت: ربیع‌الاول ۱۳۰۶ هجری قمری، جای کتابت: دارالعلم شیراز؛ واقف: نورعلی شاه، در ۱۳۲۳ با مهر او؛ مهر: «محمد اسماعیل الموسوی»؛ کاغذ: فرنگی، جلد: تیماج سرخ مقوایی، ۲۴۸ برگ، ۲۲ سطر (۹ × ۱۸)، قطع: وزیری، اندازه: ۱۴٫۵ × ۲۳ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی عمومی حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی - قم، به شماره‌ی ۶۹۶۸ - ۱۴۸ / ۳۵، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: امیدوار که در آفاق جهان منتظر سحاب رحمت پادشاهانه انداز جام عدل و رأفت ملکانه سیراب گرداناد. نوع خط: نستعلیق، کاتب: میرزا حسن فاضل زاده، تاریخ کتابت: ۵ ربیع‌الثانی ۱۳۵۲ هجری قمری، حسب التشویق آقا میرزا محمود آقا؛ جلد: مقوا با روکش کاغذی، ۴۰۰ برگ، ۱۰ سطر، اندازه: ۱۱ × ۱۹ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیده و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی نوربخش (خانقاه نعمت‌اللهی) - تهران، به شماره‌ی ۳۸۸، نگه‌داری

می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق زیبا، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم، کاغذ: ایرانی، جلد: تیماج قرمز، مقوایی، ۴۴۲ ص، ۱۹ سطر، اندازه: ۱۹ × ۲۹ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مسجد اعظم - قم، به شماره‌ی ۹۴۶، نگه‌داری می‌شود. شروع: نه طوطی ماند بر بالای دراج / کمین بگشادن یوزان به هر سو / فرو بسته ره جستن [تیزآهنگ] / فضای دشت برنخجیر شد تنگ؛ پایان: بازرگان زاده قبول کرد و به در شهر آمد سراسر کشتی [مشحون] به انواع نفایس از راه آب به [دروازه] رسید و اهل شهر در خریدن او توقف می‌کردند تا کساد ی پذیر بازرگان فروخته هزار درهم سود کرد [و اسباب یاران]. نوع خط: نسخ، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ افتادگی: شروع و پایان؛ جلد: تیماج مشکی، ۲۲۵ برگ، مختلف السطر، اندازه: ۱۹ × ۲۹ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مسجد اعظم - قم، به شماره‌ی ۱۶۶۸، نگه‌داری می‌شود. شروع: به یک تأمل هزار عقده مشکل برگشودی گشتی فتنه را حلم که آن سنگ او در گرداب اضطراب اندیشه ساکن ساختی و شاخهای دامن‌گیر خارستان بیداد را شدداد سیاست؛ پایان: و آن‌که پاکیزه دل است از بنشیند خاموش همه از سیرت صافش نصیحت شنوند. وزیر شاه را دعا کرد و گفت: آن‌چه بر زبان حکمت نشان شهنشاهی گذشت. نوع خط: نستعلیق، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ افتادگی: شروع و پایان؛ مجدول به زرین و لاجوردی؛ جلد: تیماج قهوه‌ای، ترنج با سر، ضربی، لچکی، ۳۱۰ برگ، ۱۶ سطر، اندازه: ۱۷ × ۲۹ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مسجد اعظم - قم، به شماره‌ی ۳۶۰۹، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ با سر لوح مزدوج مذهب مجدول مذهب؛ جلد: تیماج مشکی با ترنج و سرمجدول، ۳۰۵ برگ، ۱۷ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۰ سانتی‌متر.



نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی طاهری شباب - ساری، به شماره‌ی ۱۸۸، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نستعلیق خوب، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ این نسخه در زمان پادشاهی شاه صفی نوشته شده و جزو کتب دارالکتب شاه‌زاده محمدقلی میرزای ملک‌آرای حاکم طبرستان بوده؛ جلد: چرمی سیاه‌رنگ، ۴۲۲ ص، ۱۹ سطر، ۲۰ × ۲۹ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مدارک فرهنگی - تهران، به شماره‌ی ۱۶۵، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: عجب آمد و گفتم طرفه حالیست صندوقچه جواهر و وزیر. نوع خط: نستعلیق خوش، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ افتادگی: پایان؛ مجدول مذهب، دارای کمند مشکی و زرز؛ کاغذ: فرنگی شکری، جلد: مقوایی روکش کاغذ گوشه‌ها و عطف تیماج قهوه‌ای، ۲۱۹ برگ، ۲۰ سطر (۱۲،۵ × ۱۹،۵)، اندازه: ۱۹،۵ × ۲۹ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی عمومی حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی - قم، به شماره‌ی ۷۲۶۰ - ۵۰ / ۳۷، نگه‌داری می‌شود. شروع: ساخته و پیرایه افتخار و سرمایه خودشناخته در هرچه سازم و پردازم از قانون انحراف نجویم؛ پایان: آن نوع کار نباید شرائط ادب مرعی دانسته پرسیدند که موجب قدم صحبت و مولد و منشأ کدام شهر است. نوع خط: نسخ معرب و نستعلیق، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ افتادگی: شروع و پایان؛ جلد: تیماج قهوه‌ای، ۱۳۷ برگ، ۱۹ سطر، اندازه: ۱۷ × ۲۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی عمومی حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی - قم، به شماره‌ی ۹۴۱ - ۳۱ / ۶، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: بیت: غرض نقشی است کز ما باز ماند / که هستی را نمی‌بینم بقایی / مگر صاحب‌دلی روزی به رحمت / کند در حق درویشان دعایی. نوع خط: نستعلیق، کاتب: محمد شفین بن مرحوم حاجی علی مدد تبریزی، تاریخ کتابت: نامعلوم؛ مجدول شنگرف؛ جلد: تیماج، بنفش سیر، ضربی، مجدول، ۲۳۷ برگ، ۱۹ سطر، اندازه: ۱۹ × ۲۹ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی عمومی حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی - قم، به شماره‌ی ۱۰۰۹ - ۶ / ۹۹، نگه‌داری می‌شود. شروع: حاصل است و به مکر بر چنین کسی دست نتوان یافت چه از هر جانب که توبه مکر... حکایت کلیله گفت شنیده‌ام که گرگی گرسنه در صحرای؛ پایان: شهابخت و جاه توپاینده باد / برضمیر انور شاه مجملاً. این معنی ظاهر باشد که تقیه. اوائل باب اول تا اوخر باب یازدهم؛ نوع خط: نستعلیق، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ افتادگی: شروع و پایان؛ مجدول مشکی و مذهب و لاجورد؛ جلد: تیماج مشکی ضربی با ترنج با سر مجدول، ۲۳۷ برگ، ۱۹ سطر، اندازه: ۱۰،۵ × ۲۰ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی عمومی حضرت آیت‌الله العظمی گلپایگانی - قم، به شماره‌ی ۴۰۸۷ - ۷ / ۲۱، نگه‌داری می‌شود. شروع: غلطاق حریر فستقی در برکشیده و زبان نسیم مشکبار اسرار روایح گلزار به هر سوی فاش می‌کرد و از حکایت بلبل گفت وگوی رنگ و بوی به سمع عاکفان؛ پایان: پس به دل گرمی تمام به کار اقدام نمود و هر روز مرتبه تقویت او تزیید می‌یافت تا به وفور صلاح و سداد محل اعتماد کلی و محرم اسرار مال و ملکی. نوع خط: نستعلیق، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ افتادگی: شروع و پایان؛ جلد: تیماج روغنی مشکی (طبله پشت سبز) با جدول و ترنج و سرترنج و لچکی زرین و الوان، ۲۰۳ برگ، ۲۰ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۰ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی وزیری - یزد، به شماره‌ی ۳۴۰۹، نگه‌داری می‌شود. شروع: به واسطه شعی که ایشان را بیدار فرزند بود؛ پایان: و اساس مهمات ملکی. نوع خط: نستعلیق، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ افتادگی: شروع و پایان؛ اهدایی: وزیری مؤسس؛ کاغذ: اصفهانی، جلد: مقوایی روکش کاغذ سبز عطف تیماج قرمز، ۲۶۴ برگ، ۱۷ سطر (۱۲ × ۲۱)، اندازه: ۱۹ × ۲۸ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در

کتاب‌خانه‌ی مدرسه‌ی فیضیه - قم، به شماره‌ی ۱۶۷، نگه‌داری می‌شود. نوع خط: نسخ، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ چند برگ آخر آن را سید محمد بن محمود الحسینی به دستور شیخ محمد جواد مجتهد قمی در سال ۱۳۷۰ نوشته است؛ ۲۱۳ برگ، ۲۵ سطر، اندازه: ۲۱ × ۳۰ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی مرکز مطالعات - قم، به شماره‌ی ۴۴، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ مجلد؛ جلد: تیماج مشکی سوخت، تزنج با سروجدول زرین، ۲۵۵ برگ، ۱۹ سطر، اندازه: ۲۰ × ۳۰ سانتی‌متر. نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۲۲۲۱، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نسخ شکسته ممتاز، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ مجلد، مذهب، با سرلوح متوسط؛ کاغذ ترمه شکری نازک و کلفت آهار مهره‌دار، جلد: میثن خرمایی ضربی، ۶۲۴ ص، ۱۶ سطر، اندازه: ۱۲٫۵ × ۲۱ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۲۲۲۳، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: از دور پدید آمدند ایشان از خوف آن‌که مبادا. نوع خط: نسخ تعلیق، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ افتادگی: وسط (میان صحایف ۲۸۷ ۲۸۸) و پایان؛ دارای ۴۵ مجلس نقاشی نسبتاً خوب متناسب با موضوع کتاب؛ کاغذ: امیری شکری آهار مهره‌دار، جلد: میثن تریاکی، ۶۴۷ ص، ۱۷ سطر، اندازه: ۱۲ × ۲۰ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی - مشهد، به شماره‌ی ۱۶۲۵۵، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان: پوش بدامان نکوئی خویش، تمّت الکتب بعون الملک الوهاب در دارخلافه طهران شرف تحریر پذیرفت کتبه الفقیر محمد علی... سنه ۱۳۲۵

باتمام رسید... در وقت خواندن فراموشم نفرمایند. نوع خط: نستعلیق، کاتب: ک میرزا علی خان تفرشی، تاریخ کتابت: نونویسی ۱۳۲۵ هجری قمری، جای کتابت: تهران، واگذاری نبیاد مستضعفان در شهریور ۱۳۶۷ خورشیدی؛ کاغذ: آبی آهاری، جلد: تیماج مشکی، ۳۳۶ برگ، ۱۷ سطر، اندازه: ۱۶,۵ × ۲۹,۶ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی آستان مقدسه حضرت معصومه - قم، به شماره‌ی ۷۴۰، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: نستعلیق، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ جلد: تیماج، ۴۲۸ برگ، ۱۵ سطر، اندازه: ۱۵,۵ × ۲۵,۵ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۱۳۴۷۳، نگه‌داری می‌شود. شروع: از کلیله و دمنه مشهور انداخته بود و در این کتاب آورده شد چه آن دو باب... باب اول از گفتار بوذرجمهر و حکایتان که در این کتاب مناسبتی دارد؛ پایان: پیوسته به فراغ خاطر بزم عشرت آراستی و کام دل از روزگار برداشتی، در مجلس او همیشه ندیمان دانش پیشه. نوع خط: نستعلیق، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ افتادگی: شروع و پایان؛ مجدول مذهب مرصع، دارای ۲۹ تابلو نقاشی؛ جلد: تیماج مشکی مجدول با نقش گل مذهب، ۳۳۳ برگ، ۱۷ سطر، اندازه: ۱۵ × ۲۵ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی - تهران، به شماره‌ی ۱۴۲۵۹، نگه‌داری می‌شود. شروع: برابر با نمونه کتاب؛ پایان و به حق سبحان تعالی نالید که بار خدایا تو عالمی و به تو عیانست احوال بی گناهان را به خلق. نوع خط: نستعلیق، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ تملک: میرزا ابوطالب ۱۲۸۲؛ جلد: گالینگور قهوه‌ای، ۲۵۹ برگ، ۱۷ سطر، اندازه: ۱۶ × ۲۳ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی دکتر میر - شیراز، به شماره‌ی ۱ / ۲۱، نگه‌داری می‌شود. کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۱۸۳۷۰، نگه‌داری می‌شود. کتاب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ انتقالی از کتاب‌خانه‌ی پهلوی - مجموعه‌ی نوازی؛ ۱۷۶ برگ، اندازه: ۱۶,۴ × ۲۳,۳ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۲۰۰۴۶، نگه‌داری می‌شود. کتاب و تاریخ کتابت: نامعلوم، خریداری از مهردخت همایی.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۱۸۹۳۴، نگه‌داری می‌شود. کتاب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ انتقالی از کتاب‌خانه‌ی پهلوی - مجموعه‌ی نوازی؛ ۳۴۵ برگ، اندازه: ۱۷,۶ × ۲۶,۵ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۲۶۰۷۳، نگه‌داری می‌شود. کتاب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ خریداری از سید مرتضی علی حسینی.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی کاخ گلستان (سلطنتی) - تهران، به شماره‌ی ۱۷۴، نگه‌داری می‌شود. شروع و پایان: برابر با نمونه کتاب. نوع خط: شکسته نستعلیق، کتاب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ دارای پانزده مجلس نقاشی آب و رنگ به شیوه مکتب دوران فتح‌علی شاه قاجار، مجدول، مذهب، کمنددار، با سرلوح مذهب مرصع ممتاز؛ کاغذ: ترمه آهار مهره بخوررنگ تیره، جلد: مقوای روغنی بوم نقاشی از مجلس عرفا و مشایخ و منظره دورنمای باغ و بوستان و تصویر پنج نفر که عبارتند از یک استاد و مراد و چهار مرید و شاگرد و حواشی منقش، ۶۳۰ ص، ۱۵ سطر، قطع: وزیری متوسط، اندازه: ۱۶,۵ × ۲۴ سانتی‌متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتاب‌خانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۶۸۰۶، نگه‌داری می‌شود. شروع: بالطبع واقع شدند یعنی طالب اجتماعی اند که مسمی به تمدنست و مراد از تمدن یاری دادن و

معاونت نمودن این نوع باشد مریک دیگر را. نوع خط: نستعلیق، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ افتادگی: شروع؛ ۲۰۱ برگ، ۲۳ سطر (۱۵ × ۲۷)، اندازه: ۱۹٫۵ × ۳۲٫۵ سانتی متر. نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۲۰۶۷۲، نگه‌داری می‌شود. کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ خریداری از علی‌رضا طاهری یزدی.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۱۷۷۵۸، نگه‌داری می‌شود. کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ انتقالی از کتابخانه‌ی پهلوی - مجموعه‌ی نوازی؛ اندازه: ۱۷٫۵ × ۲۷٫۴ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی ملی - تهران، به شماره‌ی ۱۷۷۸۶، نگه‌داری می‌شود. کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ انتقالی از کتابخانه‌ی پهلوی - مجموعه‌ی نوازی؛ اندازه: ۱۸ × ۳۰٫۲ سانتی متر.

نسخه‌ای دیگر از انوار سهیلی (کلیله و دمنه) مولانا حسین واعظ کاشفی در کتابخانه‌ی ابراهیم دهگان - اراک، به شماره‌ی ۱۰۲، نگه‌داری می‌شود. شروع: از پدر بدست افتاد یکی بامید خزانه و ملک پدر از دست رفته، پدر پرسید: که چگونه بوده است؛ پایان: دست در دست هم داده وقتی از اوقات دخلش بر خرج بیفزود و سیصد دینار زر جمع کرد و... دلشا بودی [به علت وصالی محوگردیده]. نوع خط: نستعلیق، کاتب و تاریخ کتابت: نامعلوم؛ افتادگی: شروع و پایان؛ یادداشتی مؤرخ ۱۳۰۹؛ از کتاب‌های مرحوم ابراهیم دهگان؛ کاغذ: نخودی، جلد: لاکی دو رو، با سه ترنج بر زمینه گلی، ۱۸۳ برگ، ۱۹ سطر، قطع: رحلی کوچک، اندازه: ۱۸ × ۲۸ سانتی متر.

### منابع پژوهش

۱. آ.آ.ف. آکیموشکین، توصیف نسخ خطی فارسی و تاجیکی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی (اس.اس.اس.ار) انستیتوی شرق‌شناسی، مترجم سمیرا اسماعیلی،



- مژده دهقان خلیلی، زیر نظر: رایزنی فرهنگی ایران در روسیه، با نظارت: محسن حیدرنیا، علی صدراپی خوبی، حسین متقی، مسکو: انتشارات ادبیات شرق، ۱۹۹۳ میلادی.
۲. اذکابی، پرویز (سپیتمان)، فهرست توصیفی نسخه‌های خطی در کتابخانه مرکزی دانشگاه بوعلی سینا (همدان)، همدان: نشر مادستان، ۱۳۸۷ خورشیدی، ج ۱، چاپ دوم.
۳. استادی، رضا، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم، قم: چاپخانه‌ی مهر، ۱۳۹۶ قمری، بخش دوم.
۴. برکت، محمد، فهرست نسخه‌های خطی مدرسه‌ی امام عصر «عج» شیراز، شیراز: کتابخانه‌ی مدرسه‌ی امام عصر «عج» شیراز، ۱۳۷۴ خورشیدی.
۵. بهرامیان، علی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌ی ملی جمهوری چک (پراگ)، به کوشش رضا میرجی، قم: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی با همکاری کتابخانه‌ی بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۷۹ خورشیدی.
۶. بهروزی، علی نقی؛ فقیری، محمد صادق، فهرست کتب خطی کتابخانه‌ی ملی فارس، شیراز: انتشارات انجمن کتابخانه‌های عمومی شیرازی، ۱۳۵۱ خورشیدی.
۷. حکیم، سید محمد حسین، اوراق عتیق، فهرست‌واره‌ی نسخه‌های خطی دانشکده‌ی الهیات دانشگاه آنکارا - ترکیه، تهران: ۱۳۸۹ خورشیدی، دفتر اول.
۸. -----، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، تهران: دانشگاه، ۱۳۸۹ خورشیدی، مجلد بیستم.
۹. دانش‌پژوه، محمد تقی، فهرست کتابخانه‌ی اهدایی آقای سید محمد مشکوة به کتابخانه‌ی دانشگاه تهران، تهران: دانشگاه، ۱۳۳۲ خورشیدی، جلد سوم، بخش دوم.
۱۰. دانش‌پژوه، محمد تقی، افشار، ایرج، نسخه‌های خطی نشریه‌ی کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، تهران: دانشگاه، ۱۳۴۸ خورشیدی.
۱۱. درایتی، مصطفی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه‌ی ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۰ خورشیدی.

۱۲. دلبری پور، اصغر، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتاب‌خانه‌های قونیه (کتاب‌خانه‌ی موزه‌ی مولانا)، تهیه‌شده در ریزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران آنکارا.
۱۳. دیباجی، سید ابراهیم، فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه‌ی نوربخش خانقاه نعمت‌اللهی، تهران: انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی، ۱۳۵۰ خورشیدی، ج ۲.
۱۴. رضایی، پرینا کرم، فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه‌ی مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، تهران: دانشگاه، ۱۳۹۲ خورشیدی، مجلد بیست و یکم.
۱۵. سبحانی، توفیق هـ، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتاب‌خانه‌های ترکیه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳ خورشیدی.
۱۶. عادل‌اف، محمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی در انستیتو نسخ خطی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان فهرست نامگو، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰ خورشیدی.
۱۷. متقی، حسین، فهرست توصیفی نسخه‌های خطی فارسی انستیتو دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم روسیه - سنت پترزبورگ، تهران: بی‌جا، ۱۳۹۴ خورشیدی.
۱۸. منزوی، علی‌نقی تهرانی، فهرست کتاب‌خانه‌ی اهدایی آقای سید محمد مشکوة به کتاب‌خانه‌ی دانشگاه تهران، تهران: دانشگاه، ۱۳۳۳ خورشیدی، ج ۲.
۱۹. موجانی، سیدعلی؛ علی‌مردان، امریزدان، فهرست نسخ خطی فارسی انستیتوی آثار خطی تاجیکستان، تهران: مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶ خورشیدی.
۲۰. موجانی، سیدعلی؛ بهرامیان، علی؛ ارونبایف، عصام‌الدین؛ موسایف، شاه‌نواز، فهرست نسخه‌های خطی فارسی گنجینه‌ی انستیتوی شرق‌شناسی ابوریحان بیرونی تاشکند، تهران: کتاب‌خانه‌ی بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره) - قم و مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه‌ی جمهوری اسلامی ایران و انستیتوی شرق‌شناسی ابوریحان بیرونی تاشکند، ۱۳۸۱ خورشیدی، بخش اول.
۲۱. مهدی، مشکوة‌الدینی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی موجود در کتاب‌خانه‌ی مؤسسه‌ی شرق‌شناسی جمهوری چک، پراگ، قم: کتاب‌خانه‌ی بزرگ

حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی، گنجینه‌ی جهانی مخطوطات اسلامی،  
۱۳۸۳ خورشیدی.

۲۲. نقیبی، ابوالقاسم، تصحیح و تکمیل فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه‌ی  
مدرسه‌ی عالی شهید مطهری (سپه‌سالار)، تهران: مدرسه‌ی عالی شهید مطهری،  
۱۳۸۸ خورشیدی.

۲۳. نوشاهی، سید عارف، فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزی ملی پاکستان  
کراچی، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۲ خورشیدی.

۲۴. واعظ کاشفی، مولانا کمال‌الدین حسین، کلیله و دمنه یا انوار سهیلی،  
نسخه‌ی خطی به شماره‌ی ۵۵۹ محفوظ در موزه‌ی والترز، کاتب میرزا رحیم نواده  
مرحوم میرزا امین افشار، تاریخ کتابت روز دوشنبه بیست و ششم ماه جمادی‌الاول  
۱۲۶۴ هجری قمری.

۲۵. ----- ، انوار سهیلی، نسخه‌ی خطی به شماره‌ی ۸۷۴۰۶ محفوظ در  
کتاب‌خانه‌ی مجلس شورای ملی ایران.

۲۶. ----- ، کلیله و دمنه یا انوار سهیلی، چاپ‌خانه مشرقی برلین - ویلمیر  
سیموف آیسلیبنرشتراسه ۱۱، از روی نسخه‌ی چاپ بمبئی در سال ۱۲۷۰ هجری قمری  
به خط اولیاء سمیع شیرازی.

۲۷. ----- ، کلیله و دمنه‌ی کاشفی یا انوار سهیلی، از روی نسخه‌ی اولیا سمیع  
چاپ عکسی برلین به انضمام فهرست حکایات و فرهنگ لغات، تهران: امیرکبیر،  
۱۳۳۶ خورشیدی.

۲۸. -----، کتاب انوار سهیلی، در مطبع نظامی واقع شهر کانپور، سنه‌ی ۱۸۸۰ میلادی.

۲۹. ----- ، انوار سهیلی، مطبع منشی نولکشور، ۱۳۰۶ هجری قمری، از روی  
نسخه‌ی اصبح مطبوعه‌ی کلکته سال ۱۸۱۶ میلادی، چاپ پنجم.

۳۰. ----- ، انوار سهیلی، چاپ نسخه‌ی خطی مصور انوار سهیلی از موزه‌ی  
(سی‌اس‌ام‌وی‌اس) در بمبئی هندوستان، ۲۰۱۵ میلادی.

حضرت حکیم علی الاطلاق جلت حکمت که در لطایف لطایف حمد و شای و حکم و ان من سی  
 الایسج بجه بر زبان جمیع موجودات علوی و سفلی جاری و ویرست و تواید  
 سوایه الای بی منتای او بقاعده مستمره و اعلی کل شی خلقه ثم یدی در انجوی  
 مجموع مبدعات سماوی و ارضی پیاری و بسیار **نظم** رموز آموز عمل کنسته پیوند  
 شناسایی و ه جان خود مند جوهر بخش حکمتای باریکه پروز آرنده شهنای باریکه  
 در کلام قدیم کریم و کتاب لازم التقدیم و التکریم با حضرت رسالت پناه  
 سلطان حکمته لی مع الله کنسته و ان و علمک عالم کن تکلم روشن بیان انا  
 افصح العرب و الهم محمد کازل تا ابد هر چه هست با ارایش نام او نقش بست  
 چراغی که انوار پیش بدوست فروغ همه آفرینش بدوست صدوات اند  
 و سلام علیه و آل و صحبه المقربین لیدیه و علی من تا ابد و انمی الیه جبت  
 هدایت طالبان معاصد ارادت و حمایت قاصدان مطالب استغاثات  
 بدین نوع خطاب فرموده و آن دانش آموز علم شید الهوی را طریق تعلیم مستدان  
 مکتب اوب و سپیل یقین و تعینم مستفیدان مدرسه چه و طلب برین سوال  
 نموده که ادع الی پیلیل رجب بالکلمه الموعظه الجیده منطوق این کلام سعادت  
 فرجام آنت که ای دعوت کنسته عالمیان بمواید عواید صلاح و پید او ای پنهانیده  
 او میان بمنایج مصالح مناسش و معا و بندکان مرا از طریق بر راه راست دعوت کن

نسخه‌ی خطی انوار سهیلی، مولانا حسین واعظ کاشفی، تاریخ کتابت: ۹۳۲ هجری قمری،  
 جای کتابت: جامع الازهر مصر، برگ نخست.



کتاب انوار سهیلی

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت حکیم علی الاطلاق حجت مکنه که وظایف لطایف سعد و ثنای او یکدم وانی من شی شی افصح  
 بجز به زبان جمیع موجودات معلوم و منطوق جاری و دایره است و خواهر ما به آتای بی شتهای  
 او و خاقد ستمه و اعطای کل شی در خلقه نم بدهی در اجزای مجموع مبدعات سماوی و ارضی ساری  
 و سایر **نظم** رموز آموز عقلی مکنه چون در شنا سپاس ده جان خردمند که جوهر بخشی حکمتهای باریک  
 پرویز آرزو کس بجای نازک است **در کلام قدیم کرم و کتاب لازم استعظیم و التکبریم** با حضرت  
 رپسالت پناه سپه طمان شکوه ای طبع اینه مکنه و آن حکمت عالم کنی تعلیم روش بیان ان افصح  
 ان عرب و افصح **نظم** حکمت کازل تا ابره هر چه هست **بباران نام او نقتی است** چه رانی که  
 انوار پیشی بروست **تفویض همه افرینشی از است** **صلواته** ابره علیه و آله المقربین لدریچه  
 سنی تا بعد و انتهر ابره محبت هدایه طالع بان سفید آتوت و حمایت قاصدان طاقب است  
 بدین نوع خطاب فرمود و ان دانشی آموز علمه شده القوی را طریق تعلیم مستندان مکنه  
 ادب و سبلی تلقینی و تفریم مستفیدان مدرسه جبهه و طلب بدین سوال نموده که اوج اند  
 سبلی ریکت **بالحکمه و الموعظه المصلحه منطوق این کلام سعادت فرجوم است که ای دعوت**  
 است و عالمیانی بیدار به عواید صلح و سداد و ای رهنمای آدمیان کنایه مصالح معاشی و معاد  
 بشکفته در از طریق حکمت به راه راست دعوت کن و پیر شده کان مرا ابو عظیم شکیو از ناو  
 چون بر و در رفاه رهونی باشی که نغمه سس سرگشتی را بتا زیانه حکمت رام ترا کند در طالع خود  
 را جز بوعظ است اصلاح شوان آورد و در کنت فضا غلیظ القاب **بی نطق من کولک**  
 بران و ارضی **توسیع را که در ام** **کنند آهستگی با کرم خاتم** **تجربه تو سن** **ار سر شند که در**  
 کند و نسیب که کرد و و پنا نچ شد سا ختی **توستان** **نوع** **نطقه** **دقایق** **مناجات** **مشعر**  
 و ضحا **کنند** **توسعی** **جمعی** **بزرگ** **فوار** **بجیم** **توسعی** **بر طریح** **دقایق** **مناجات** **مشعر**  
 در همه بیکر **توسعی** **جمعی** **بزرگ** **فوار** **بجیم** **توسعی** **بر طریح** **دقایق** **مناجات** **مشعر**

نسخه‌ی خطی انوار سهیلی، مولانا حسین واعظ کاشفی، محفوظ در کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی - ایران، شماره‌ی ثبت ۸۷۴۰۶، برگ نخست.

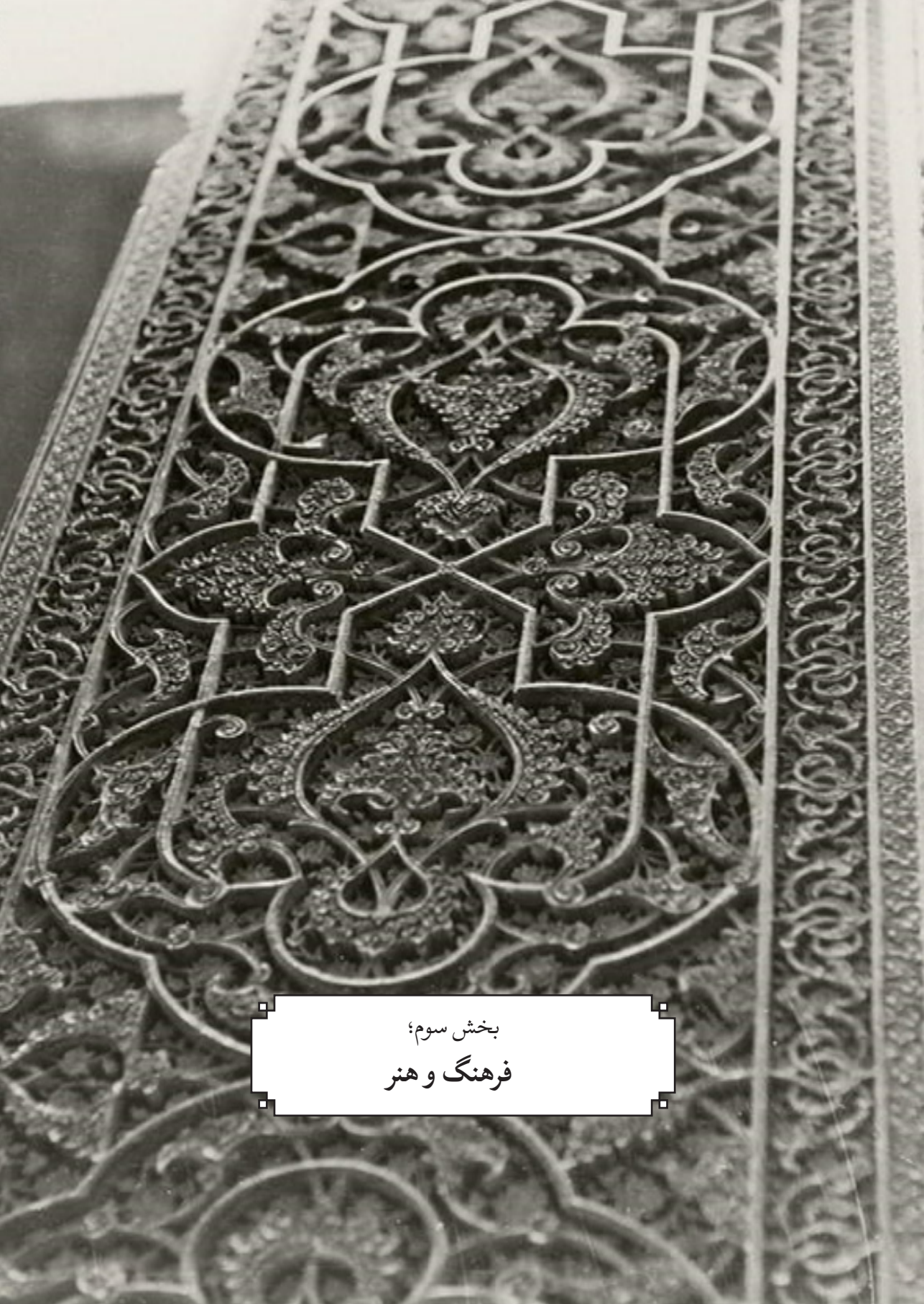




حضرت جلیل القدر حضرت حکیم علی الاطلاق جنت حکیمه و خلیف جنت و شایسته حکیمه و ان من شیئی الا ان یتبع  
 بر زبان جمیع موجودات علوی و سفلی جاری و جاری است و خواجه آقایی بن شهبازی و صاحب  
 ستمه و اخطا کل شیء خلقه شمه جدا در اجزای مجموع مبدعات ارضی و سماوی ساری و سایر  
 رموز آموز عقل نکتہ پیوند . شناسای ده عقلی خود مند . جو ابر بحش مکتبهای باریک  
 بر روز آرنده شهبازی باریک . در کلام قدیم و کتاب لازم تقدیم و انکسیریم با حضرت رسالت  
 سلطان تخت گاه لی مع الله نکتہ دان و علقه عالم کن تعلم روشن بیان اما اقصی بعرب الهم  
 محمد کاترل تا ابد هر دست . بارایش نام او نقش است . چرا که انوع پیشش با دست  
 فروغ سه افزیشش با دست . صلوة الله علیه و آله و ابنتی الیه جنت جایت طالبان معاصدا را  
 و حمایت تا صدان مطالب استغاثت بدین نوع خطاب فرموده و آن دانش آموز علم  
 شد بدانشوی را طریق تعلیم مستندان کتب ادب و سپیل عقین و تفهیم مستفیدان حدیث  
 بجهت طلبت یتیموال نموده که اوع انی سپیل ربکت بالکلمة و لکنو عطفه مستطوق این کلام سعادت تعلیم  
 است که ای دعوت کشنده عالمیان بجا آید و اید صلاح و سدا و ای راه نمایند عالمیان بواجب  
 مصالح معاش و دنیا کان مرا از طریق حکمت بر راه راست دعوت کن و پرستندگان مرا از طریق حکمت

چاپ مصور از روی نسخه‌ی اصلی انوار سهیلی، مولانا حسین واعظ کاشفی، بمبئی - ۲۰۱۵ میلادی، صفحه‌ی نخست.





بخش سوم؛

فرهنگ و هنر





## سیر تکامل هنر در عصر تیموریان

نویسنده: همایون احمدی

تیموریان صاحب مکتب هنری ایجادگر مجموعه‌ای از انواع بناها، شکل‌ها، مواد و تکنیک‌های معماری هستند که در دوره‌ی پیش یعنی دوره‌ی آل کرت بعد از حمله لشکریان چنگیز (۶۱۸ ه.ق) در این جغرافیا کم رنگ تر بوده است.

شکل ثابت معماری مساجد عبارت بود از صحن با ایوان‌های در هر یک از چهار پهلو و گنبدخانه‌ای رو به قبله، فاقد تزئینات داخلی و بیرونی و این نقشه الگوی معماری آن عصر بود.

در دوره‌ی پیش از تیموریان خشت با کیفیت خوب رایج‌ترین نوع مصالحه برای یک بنا بود. خشت را غالباً به صورت نقش‌های تزئینی می‌چیدند. از طرفی به گچ‌کاری هم توجه زیادی می‌شد و از گل صورتی‌رنگ برای طرح‌های تزئینات نماهای داخلی کار می‌گرفتند. ولی در دوره‌ی تیموریان کاشی هفت رنگی و معرق به شیوه‌ی کتیبه و آیه‌نویسی برای جلوه‌بخشیدن به نما بهر می‌بردند. گل‌دسته‌ها برای مکان‌های مقدس و مذهبی جایگاه خاص یافت و افزایش گل‌دسته‌ها به شکل مناره، عظمت دوره‌ی تیموریان در معماری را نشان می‌دهد.

مراکز حکومت تیموریان در آسیای مرکزی شهر سبز، سمرقند، بخارا و هرات که مراکز هنر و فرهنگ نیز بودند و عظمت و قدرت هنر و فرهنگ تیموریان را به نمایش می‌گذاشتند. معماری این عصر به سه بخش تقسیم می‌شود:

۱. بناهای عهد امیر تیمور گورکان (۷۷۲ - ۸۰۷ ه.ق)

۲. بناهای دوره‌ی پسرش شاهرخ میرزا و همسرش گوهرشاد بیگم (۸۰۸-۸۵۱ ه.ق)  
۳. بناهای دوره‌ی سلطان حسین بایقرا و محرم دیوان و سالار او امیرعلی شیرنویسی  
(۸۷۵-۹۱۲ ه.ق)

لشکرکشی‌های تیمور ویرانگر بود. او به سرعت آسیای میانه و بین‌النهرین را فتح کرد. هجوم او بر بین‌النهرین و آناتولی عثمانیان را ناگزیر ساخت تا فتوحات‌شان را در بیزارس رها سازند. بغداد که پایتخت زمستانی مغولان باقی مانده بود، ضربه‌ی نهایی را بر پیکر خورد و هرگز شکوه گذشته را باز نیافت.

تیمور رو به جانب شرق نمود و وارد هند شد و شگفتی‌های سلاطین دهلی را مشاهده کرد و برای تسخیر چین و تحقق رویای بازگرداندن امپراتوری نیای خود چنگیزخان در راه بازگشت تسخیر چین به گونه‌ی نا باورانه درگذشت.

پایتخت‌های جدید تیمور و بناهای که به فرمان او ساخته شد آرزوی او را برای سلطه بر جهان نشان می‌دهد.

عظمت بناها و وفور مصالح گران‌قیمت به‌ویژه برای تزئین، نشان می‌دهد که او برای تحقق آرمان سلطه‌طلبی و به منابع نامحدودی دست یافته بود.

نخستین بخش امر مهم تیمور در معماری تبدیل زادگاهش شهر کش به مرکز حکومت بوده، او برای بزرگ‌داشت پایتخت سرسبز خود که در میانه‌ی استیپ خشک جنوب سمرقند در آن سوی کوه‌های زرافشان قرار داشت، این شهر را شهر سبز نامید. از کاخ او که آق‌سرای به معنی کاخ سفید نامیده می‌شود، تنها مدخل اصلی برجای مانده است با تزئینات کاشی و حجاری سنگ‌پایه‌ها.

دیری از شهر سبز نپائید که شهر سبز برای آرزوهای جهان‌گستر تیمور تختگاه بسیار دور افتاده‌ای محسوب شد و او تصمیم گرفت که به سمرقند درآید. تیمور در سال ۸۰۲ ه.ق فرمان ساخت مسجد جامع جدیدی را داد که اندازه و بزرگی آن متناسب به عظمت پایتخت او بود. وقتی این مسجد تکمیل شد به یاد همسر تیمور بی‌بی خاتون نامیده می‌شد. مناره‌ها در کنار مدخل عظیمی قرار گرفته که تاق آن با آق‌سرای سبز برابری می‌کند.



پس از مرگ تیمور قدرت به پسرش شاهرخ میرزا رسید که از هرات حکومت می‌کرد. پسران شاهرخ میرزا به ترتیب الغ‌بیک و ابراهیم سلطان نیز به ترتیب از سمرقند بر ماوراءالنهر و از شیراز به غرب ایران حکومت می‌کردند.

شاهرخ میرزا به همراه همسر مقتدرش بانو گوهرشاد بیگم در نیمه‌ی نخست سده‌ی نهم هجری قمری هرات را به کانون نوآوری معماری مبدل ساخت. گوهرشاد در بین سال‌های ۸۱۹ تا ۸۲۱ هـ.ق دستور اعمار مسجد در نزدیک طوس و زیارتگاه امام رضا، مسجد جامع بزرگ و دو تالار اجتماع یعنی خانه‌ی سیدان و دارالحفاظ بدان افزود، بیش‌ترین تزئینات کاشی در آن مجموعه به کار رفت و پسرش بایسنغر میرزا از خوش‌نویسان بنام، کتیبه‌ای پهن از کاشی معرق طراحی کرد که هنوز زینت‌بخش آن مکان است. در همان زمان به دستور گوهرشاد در هرات کار برسازی بزرگ‌تر آغاز شد به معماری استاد قوام‌الدین که دو دهه ۸۲۰ تا ۸۴۲ هـ.ق طول کشید و به این نتیجه می‌رسیم که پی در پی دستور بناهای دیگر نیز داده می‌شد که دو دهه کار بالای این مجموعه صورت گرفته بود.

خواندمیرمی نویسد که در عصر بایقرا بناهای که ضرورت به مرمت و نوسازی داشتند عبارت‌اند از ۵۲ خان، ۲۰ مسجد، ۱۹ حوض، ۱۴ پل، ۱۰ خانقاه و بناهای مرتبط به آن و ۹ حمام، ۵ آشپزخانه‌ی صحرائی، ۴ مدرسه، یک شفاخانه و دارالاحلاص برشمرده. هم‌چنان نوشته‌اند که، گوهرشاد برای ساختن بناهای تاریخی عظیم زبده‌ترین استادان عصر خود را به خدمت گرفت. استاد قوام‌الدین ریاست مهندسان و معماران را به عهده داشت. خطاط مشهور جعفر جلال هروی نوشتن خطوط و کتیبه‌ها را عهده‌دار بود. استاد میرک هروی هم تزیین و طلاکاری‌ها را انجام می‌داد و در یکی از رواق‌های مسجد گوهرشاد بیگم ظرف سفید از سنگ مرمر بر روی دو ستون مرمرین قرار داشت و بیت با آب طلا و خط عربی بر روی آن نوشته شده بود که معنی آن چنین است: آن‌ها آثار ماست که دلالت بر وجود می‌کند، بعد ما به آثار ما نگاه کنید.

با ظهور تیموریان در هرات بار دیگر فعالیت فرهنگی با روی‌کرد متفاوت آغاز شد. از آن‌جایی که بر اساس دستور دینی مصورسازی و مجسمه‌سازی حرام شمرده شده

است، هنر حجاری سنگ در معماری مورد استقبال قرار گرفت و هنرمندان هراتی انگیزه برای ساخت و ابزار مهارت‌های زیبا و قابل رقابت حجاری دریافتند. این چنین بود که رفته رفته هنر حجاری و کاشی‌سازی در بسیاری از مناطق افغانستان آن روزگار شیوهی معماری را به خود گرفت.

عمده‌ی مرکز حجاری سنگ در عصر تیموریان هرات باستان بوده، پیش از تیموریان در مناطق هرات کاشی به شیوهی تک‌رنگی در عرصه‌ی هنر معماری و قبرسازی با نقاشی تزیینی اسلامی متأثر از سبک بخارایی رواج یافته بود. این تحول هنرمندان را به تقلید شیوهی بخارایی، سمرقندی سوق داد که نمونه‌ی آن در آرام‌گاه آلپ‌ارسلان پسر قره‌ارسلان سلجوقی مشهور به خواجه محمد غازی در زنده‌جان زینت‌بخش موزه‌ی هرات است و در آن دوره سمرقند، بخارا و هرات که مرکز قدرت سلجوقیان بود، هنر و صنعت کاشی گسترش نیافت.

کوششی که هنرمندان هراتی در عصر گوهرشاد بیگم در گسترش هنر حجاری سنگ انجام داده‌اند سبب کشف هنر حجاری به پیمانانه و پایه تکامل رسید. در زمان گوهرشاد بیگم جهش چشم‌گیری در تمامی هنرها، صنایع و علوم پدید آمد. به طوری که از این دوره به نام عصر طلایی رنسانس شرق در هرات نیز یاد می‌شود. به‌ترین و نفیس‌ترین آثار سنگی در دوران تیموریان که نتیجه‌ی تکامل طرح و نقش و هم‌چنین ارتقای هنر و شیوهی فنی در ساخت سنگ صندوقی در موزه‌های جهان و هرات باید آن‌ها را به دوره‌ی ملکه گوهرشاد بیگم دانست.

تردید نیست که این صنعت در عصر غوری‌ها و کرت‌ها بین سده‌ی ششم و هفتم هجری از نظر شکل تزیینات خطاطی به زیبایی خود رسید که این از تخیل سرشار هنری و ذوق سلیم، که مردمان این دیار از آن بهره دارند خبر می‌دهد. مراکز متعددی در این حوزه در عهد غوریان، آل کرت و تیموریان به فعالیت هنر حاکمی مشغول بودند که در آن میان می‌توان به شهرهایی چون: سمرقند، اصفهان و حتی قندهار اشاره کرد. بهره‌گیری از روش‌های ساخت و پردازش سنگ رخام در عصر تیموریان در هرات ظریف‌تر و زیباتر از سایر مناطق بود. نمونه‌ی آن در آرام‌گاه گوهرشاد بیگم نیز نظاره‌گر

هستید. سنگ آرام‌گاه غریب میرزا مشهور به سنگ هفت قلم، عروس هنر حجاری شاهکار بی‌بدیل و اوج تکامل این هنر در این خطه است. در هر گوشه نمونه‌های از آن مشاهده می‌شود و شکوه دوره‌ی تیموریان و عصرزندگی گوهرشاد بیگم در این حوزه را نشان می‌دهد. به روح این بانوی هنردوست الطاف دعا می‌فرستیم.

تا جهان است چنین بود و چنین خواهد بود

همه را عاقبت کار همین خواهد بود



## میراث‌های مشرق زمین فصل مشترک جاودانه، یا فراقی بی بازگشت؟

نویسنده: شکیب شهابی

پرداختن به آئین‌ها و افکار ملل دیگر، در عصری که بیش از هر عصر دیگری ملت‌ها نیاز به گفت‌وگو و تعامل با یک‌دیگر دارند، از آن رو امری ضروری می‌نماید که روابط اقتصادی و تجاری، نیازمندی‌های تأمین شکل خاصی از ارتباطات که متضمن منافع ملت‌ها باشد، تجربه‌ی تلخ تاریخی جنگ‌ها و خشونت‌ها میان ملل گوناگون جهان به‌ویژه خشونت‌های جاری در منطقه که بیش‌تر لباس مشروعیت خویش را از آئین‌ها برمی‌گیرند، از عمده‌ترین مسائلی‌اند که واقعیت‌های جهان امروزی ما را رقم می‌زنند. از سوی دیگر انسان امروز بیش از هر زمان دیگری خویشتن را مطرود شده از آئین‌ها می‌داند. البته این احساس طرد، ریشه‌ها و عوامل گوناگونی دارد، که در این مقال نمی‌توان به آن پرداخت. اما تاوانی که این احساس طرد به بار می‌آورد؛ وحسی که برای نیل به «کمال» هر آئین پیدا می‌شود و شکست پی شکستی که به دلیل آرمانی بودن این اهداف نصیب انسان می‌شود، منجر به نوعی ظرفیت‌سازی برای پرخاش‌های اجتماعی و بروزدهی خشم و آشوب‌ها می‌شود. آئین‌ها و معنویت‌ها در عین زمان ظرفیت هم‌پذیری و برآیند تعامل و نیز گفت‌وگو میان فرقه‌های گوناگون معنوی، که مادر آئین و جهان‌بینی‌های کنونی مسلط بر اجتماع هستند را مساعد ساخته‌اند. پرداختن به آئین‌ها و معنویت‌های ملل دیگر آن‌گاه ممکن است مفید و بلکه کمکی به ساختن کلید مشکلات شود که شیرازه‌ی مناسبات فرهنگی در طول

تاریخ، و سرمنشأ هر کدام از این معنویت‌ها و نحوه‌ی تعامل و بلکه تحول‌شان در طول عمر این تمدن‌ها بررسی و لحاظ شوند.

در این مجال به پدیدارشناسی و چرایی جنگ‌های طول تاریخ و یا صلح میان ملت‌ها و تمدن‌ها، که سرمنشأ آئینی داشته‌اند، پرداخته نمی‌شود، چرا که ناگفته پیداست که بیش‌تر جنگ‌ها خروجی شرایطی بوده‌اند که به جنگ منجر شده است، و در سوی دیگر، صلح بیش‌تر از این‌که خروجی باشد، برآیند وضعیتی به نظر می‌رسد که کتله‌های صاحب قدرت، بیش‌تر اقشار جامعه را مجاب به راضی بودن به شرایط می‌نمودند، و این خود بدون مستلزم شدن به هم‌پذیری‌ها و تعامل میان گروه‌های گوناگون فکری و عقیدتی نمی‌توانسته است میسر شود. تفکیک این‌که در کدام جنگ و کدام صلح، به راستی این دین‌ها بوده‌اند که به سربازی دنیا آمدند و یا بالعکس، در این مقاله نمی‌گنجد و نیز نمی‌توان در این فرصت به جوانب سیاسی و پهلوهای دیگر بایسته‌ها و نبایسته‌های قدرت سیاسی، تحول مفاهیم هم‌پذیری و صلح و آئین و معنویت و نظام پرداخت که محل تحقیق و تفحص عمیق و دقیق است. از این رو به پرداسی بسیار گذرا به آئین‌ها و ملل مجاور حوزه‌های تمدنی که ما وارث آن هستیم، و سنجش برخی نسبت‌ها و بررسی خویشاوندی‌های فرهنگی میان این حوزه و حوزه‌های مجاور اکتفا خواهد شد.

شاید اهمیت هم‌زیستی و گفت‌وگوی آئین‌ها و تمدن‌ها برای جلوگیری از مواجهه‌ی خشونت‌بار ادیان و تمدن‌ها به‌ویژه با شکل‌گیری قدرت‌های بزرگ سیاسی از یک سو، و تحول مناسبات سنتی به مدرن در جهان معاصر باشد؛ اما تمام ثمر و خروجی این گفت‌وگورا این موضوع پنداشتن، تقلیل یک امر بزرگ و پدیده‌ی بزرگ تاریخی به یک امر ساده خواهد بود که خود فرو گذاشتن شرط انصاف است. ظهور ادیان بزرگ، هرچند بعدها ستیزه‌هایی را سبب شد، اما معرفتی که از دل این ادیان برآمد، بیش‌تر بر معرفت و جهان‌بینی یک‌دیگر تأثیر نهاد و همین موضوع سبب شد میراثی را به جا نهند که بعداً مجال گفت‌وگو و رقابت را بدهد. هرچند انکار «دیگری» و خویش‌نمون محقق‌پنداری اغلب این آئین‌ها، همیشه جان‌مایه‌ی بسیاری از حرکت‌های خشونت‌طلبانه و افراطی



شد و در واقع، بیش از همه نگاه سلبی به طبیعت بشرو نگرش انحصارگرایانه‌ی پیروان برخی ادیان نسبت به حقانیت باورهای اعتقادی‌شان و باطل پنداشتن باورهای دینی دیگران، هم‌زیستی و گفت‌وگوی بشری را با ناکامی‌های نسبی مواجه کرده است، و حتی در روزگار ما ستیزهای خشونت‌طلبانه نونینی با ریشه‌های سابق را موجب گردیده است، اما امروز پس از طی فراز و فرودهای بسیار ملت‌های زیادی در جهان، هرچند افتان و خیزان، و علی‌رغم ستیزهای ریشه‌دار و موجود، با تکیه بر مشترکات فکری، فرهنگی و تاریخی میان هم‌دیگر، منافع ملی و فراملی و بلکه بین‌المللی خویش را از طریق تشکیل اتحادیه‌ها، انعقاد پیمان‌ها، با جست‌وجو و بلکه بر ساختن مشترکات نوین، تأمین و تضمین می‌کنند.

چنین به نظر می‌رسد که ویژگی‌های جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی، ادبی، نژادی، دینی و عرفانی و... حوزه‌ی تمدنی این خطه و نیز مجاورت و تعامل آن با تمدن‌های تاریخی بزرگی چون: چین، هند، مصر، و نیز تعامل و حفظ اهمیت ویژه‌اش حتی در عصر حاضر، با تمام نابه‌سامانی‌ها و گسستی که این حوزه‌ی بزرگ به آن دچار است، امکانات بالقوه و بالفعل زیادی برای تبادل تجربیات در زمینه هم‌زیستی و گفت‌وگوی ادیان و تمدن‌ها و رسیدن به برخی دیدگاه‌ها و نظریات را با خود به همراه دارد. هرچند پس از آن تجزیه و فراقی که در عصر رخوت این حوزه رخ داد، پاره‌های بزرگ اما ناقص این حوزه در تنهایی خویش به زیستی بیمارگونه ادامه دادند و در تلاش انحصار میراث‌های ارزشمند آن حوزه‌ی تمدنی، به بن‌بست گنجاندن «بحر در کوزه» رسیدند، مواجهه با این بن‌بست اما در دل خوش‌بین‌ها (که امید است واقع‌بین‌ها باشند) این امید را دمیده است که این چالش فعلی، و این فرو افتادن «سیبِ واقعیت» خواب پاره‌های سرگردان سیمرغ این حوزه‌ی بزرگ را آشفته سازد، و با درک عدم امکان حضور در جولانگه سیمرغ بدون سیمرغ شدن، از زیستن در تنهایی مشقت‌بار و ریاضت‌گونه‌ی خویش به دریافت و تجربه و کشفی نائل گردند و چون عارفی که از چله‌نشینی و تاریکی برمی‌آید، تجربه و دریافت‌های خاصی را که توأمان‌اند، برای پختگی‌ها و طی طریق تا وادی سیمرغ شدن به کار بندند.

مراد این نبشته برشمردن تفصیلی انسان‌شناختی و بررسی عرفان‌های حوزه‌های تمدنی که ما وارثین آن هستیم، و حوزه‌های تمدنی مجاور نیست، که این امر قلمی فربه می‌خواهد و بینشی محققانه و تخصصی. در این نبشته سعی می‌شود تا با نگاه اجمالی و گذرا به کُنه مکاتب معنوی این حوزه‌ها، و رگه‌هایی از داد و ستد و تعامل مکاتب درون حوزه‌ای و میان حوزه‌ای پرداخته شود. محوریت این نبشته، پردازی بسیار گذرا به میراثی (مرده‌ریگ‌هایی) است که از ورای قرون و اعصار هنوز تأثیرات خود را بر وارثین‌اش به انحاء و اشکال گوناگون می‌گذارد و در قالب‌های مکاتب معنوی و فکری، چون عرفان و فلسفه و آئین‌ها و سایر انواع معنویت‌ها خویش را نمایان می‌سازد.

این قصه امروز بسیار پر‌عُصه می‌نماید که فلسفه از درون گفت‌وگوهای ممتد و استدلال‌های وکلای مدافع در یونان سر بر آورد و همین امر شاید این خاستگاه و خویشاوندی نزدیک آن با گفتمان‌های قدرت‌آفرین را رقم زد تا از سوی دیگر فلسفه را هر از گاهی جریانی مؤثر برای اعمال فشار بر قدرت سازد، و یا تا جایی که مجال بوده است همواره نقد و موی شکافی روی پدیده قدرت و ساختار آن داشته باشد. اما در این سو، مکاتب عرفانی، اغلب راه خویش را از جامعه جدا می‌کردند و ظاهراً نقدی بر قدرت به مثابه‌ی نقد ساختار نمی‌نمودند. نقدها بیش‌تر نگاه بدبینانه به حکومت و دستگاه قدرت دارد، و همین است که بیش‌تر جنبه‌های نصیحت و وعظ توصیه‌های اخلاقی دارد تا واکاوی نقادانه و عملی برای اصلاح دستگاه قدرت و چنان‌چه با ارزش‌سنج‌های غالب امروزی به این موضوع نگریسته شود، اوج عُصه این جاست که هر چند بعدها در این سونه اکادمی افلاطون پدیدار شد و نه لیسه‌ی ارسطو، اما خانقاه‌ها و معابدی بر مبنای پردازش به معنویت پدیدار شدند، روحانیونی مجال ظهور یافتند که قصد داشتند عُقبای ملت‌ها را بسازند و مردم را به رستگاری فرا خواندند و تمام دغدغه‌شان پیرامون قدرت، از وعظ و نصیحت و رساندن هشدار خدایان به صاحبان قدرت فروتر نیامد. یک خواننده‌ی جدی تاریخ تمدن این حوزه‌های تمدنی، همیشه در حسرت ملاقات یک فیلسوف و یک پیامبر می‌ماند و در کمال ناباوری این مأمول هرگز در طول تاریخ برآورده نشده است. با این‌که بزرگ‌ترین حوادث تاریخی متأثر از همراهی و یا ارتباطات

تنگاتنگ فیلسوف و شهریار (اسکندر مقدونی و ارسطو)، و یا تجمع شهریاری و پیامبری (سلیمان نبی و داوود نبی) است، اما این که هیچ‌گاه گذر پیامبری به فیلسوفی و گذر فیلسوفی به پیامبری نیافتاده است، موضوع درخور تأملی است. هرچند بعدها شاگردان ممتازی از هر دو مکتب، احتمالاً برای گشودن فصل مشترک و هم‌پذیری، در پرده‌هایی از ابهام، هم‌دیگر را در متون صوفیانه ملاقات می‌کنند. اما به احتمال بسیار قوی در دنیای خیالات و آرزوهای شان است که میان بوعلی سینا و شیخ ابوسعید ابوالخیر ملاقاتی رخ می‌دهد. ولی نتیجه‌ی این گفت‌وگو در دو جمله‌ی کلی پرده‌های دیگری از ابهام بر چونی و مباحثه‌ای که منظور نظر شاگردان آن فیلسوف و مریدان آن شیخ پیر بوده است، می‌اندازد که بوسعید در پاسخ به پرسش مریدان، که ابن سینا را چگونه یافتی؟ گفت: «هرآن چه ما می‌بینیم، او می‌داند» و ابن سینا در پاسخ به این پرسش شاگردان که پیر را چگونه یافتی؟ گفت: «هرآن چه ما می‌دانیم، او می‌بیند».

باری راهی که ادیان و معنویت‌های دیگر برای رستگاری جوامع بر می‌سازند از این دنیا می‌گذرد، و هموست که برخی از این ادیان و معنویت‌ها در تلاش شدند تا از طریق سر و سامان دادن اخلاقی امور دنیوی، برای نیل به آخرتی نیک زمینه‌پردازی و زمینه‌سازی کنند، و برخی دیگر با ترک امور دنیوی.

در این میان هرچند فیلسوفان تارک دنیایی چون «دیوجانس» و مکتب فلسفی کلبیون نیز به چشم می‌خورند که امید است در فرصت‌های دیگر به آن پرداخته شود، اما چند و چون و ظهور آن، و عدم اقبال گفته‌ی پر مغز او که «من شهروند جهانم» در طول تاریخ و هم‌زیستی‌های گاه و بی‌گاه فلسفه و قدرت، به همان اندازه‌ای جای پژوهش دارد که اقبال‌یابی ذوق‌های عرفانی و خوی درویشانه در این خطه.

سرگذشت رشد، تعالی، تحول و تعامل معنویت‌های مشرق زمین، شیرینی و اندوه شرقینه‌ای دارد، که آن‌که را شوق این باشد تا باز جوید روزگار وصل خویش، لاجرم پیل‌اش یاد هندوستان کند. در همین راستا و در غالب نخستین گام، به آئین هندو پرداخته خواهد شد و در گذری بسیار گذرا به این پرسش پرداخته خواهد شد که آیا معنویت هندو، چنان چه شهرت یافته است، معنویتی تغییرناپذیر و ساکن است؟ و از

سوی دیگر چونی و چرایی نسبت افق‌های تاریخی معنویت هندو و حوزه‌ی تمدنی ما چیست؟ و سپس اگر بخت و توان یار این قلم بود، در گذری به ساحت بودا خواهد شد و سپس جاپان و چین و مسیر سرشار از نوستالژی ابریشم، که چون ابریشمی ظریف، تمدن‌ها را با هم مرتبط ساخته است. بی‌گمان یونان و رم و مصر و مراودات تاریخی بین‌النهرین از بایسته‌های پردازش و گذر این سفر اند.

اکنون در نخستین گام این سفر به هندوئیسم می‌پردازیم، معنویت در مجاورت ما، که تأثیرات آن نه تنها بر فرهنگ ما، که بر فرهنگ جهانی نیز غیر قابل انکار است. با این نخستین گام، اگر بخت یار قلم نگارنده بود، سفری گذرا به تمدن‌های هم‌جوار دیگر، چون چین و آسیای میانه و فرهنگ عرب و یونان خواهیم داشت، و در بازگشت، نشان خواهیم داد که چرا و چگونه هرات و تاریخ و فرهنگ آن، می‌تواند نقطه‌ی وصل و تعامل این حوزه‌ها، رو به فردا باشد.

### آئین هندو، معنویت ساکن یا پویا؟

دین هندو مجموعه‌ای وسیع و البته ناهمگون از نوشته‌های آسمانی و آراء گوناگون نظری و مکاتب فلسفی و افسانه‌های مقدس و اساطیری است که علی‌رغم پیچیدگی و تعدد و تنوع مطالب، در نهایت به طرز شگفتی روح واحدی را پدید می‌آورند. یکی از ویژگی‌های این «روح واحد» نیروی احیاء و پیوستگی مدام آن است. از دوران باستانی «ودائی»<sup>۱</sup> تا پیدایش مکتب «تانترا»<sup>۲</sup> که آن را ودای پنجم نامیده‌اند، معنویت هندو که برخلاف اغلب معنویت‌های بشری، یافتن راه نجات و تجرد و اطلاق است.

۱. وداها، کهن‌ترین کتاب‌های آریاییان است و قدیمی‌ترین نوشته‌ها به زبان هندو اروپایی است که تاریخ نگارش آن‌ها به ۱۷۰۰ الی ۶۰۰ سال پیش از میلاد برمی‌گردد. وداها از چهار کتاب ریگ‌ودا (نیایش‌ها)، یجورودا (نیایش‌کنندگان)، سامه‌ودا (سرودها) آتارواودا (رسم و آئین) می‌شود. پیرامون وداها و هر بخش آن بعداً پرداخته می‌شود.

۲. مکتب تانترا روش اعتقادی بر مبنای پرستش زوجیت در جهان است. این مکتب عالم مادی و ناسوت را آینه‌ای می‌داند که تصاویر عالم بالا را در خود منعکس می‌کند. همان‌گونه که زوجیت در عالم بالا حکم فرماست، در عالم پایین هم سایه‌های آن‌هاست که فاعل امور اند.



سطح‌های متغیر ادراکات افراد تطبیق داده شده است. این خود دلیلی برای تولد کثرت‌گرایی و هم‌پذیری فراهم می‌کند، که واقعیت یکی است و فقط افق دیدها و سطح ادراکات متفاوت است. مشاهده می‌شود که از این‌رو این دیدگاه‌ها نه تنها منکر یک‌دیگر نیستند، بلکه مکمل یک‌دیگر بوده و بر قاعده سلسله‌مراتب وجودی بنا گردیده‌اند.

با نگاهی گذرا به تاریخ و پیشاتاریخ هند، می‌توان مشاهده نمود که کلیه مراتب و سطح‌های مختلف فرهنگ آن از اعتقادات ابتدایی پرستش درخت و آب گرفته (که هند از تمدن موهن‌جودارو به میراث برده است، نه از مهاجرین آریایی) تا غور و بررسی در کیفیت یگانگی وجود در آن سرزمین به موازات یک‌دیگر وجود داشتند و هم‌زیستی کردند. در نگاه پیشاتاریخی به حوزه‌های تمدنی، آن‌جا که معنویت‌ها با خیالات پیوند می‌خورند، افق اسطوره‌ها پیدا می‌شود.

اساطیر به عنوان نمود فرهنگ و تفکر انسان دوران کهن، در حقیقت تاریخ دوران پیش از تاریخ هستند. اساطیر، گویای ناتوانی انسان در مقابله با حوادث غیر مترقبه‌اند و نیز احساسات او و عدم آگاهی‌اش را از علل واقعی حوادث بیان می‌کند.<sup>۱</sup> در میان داستان‌های اقوام مختلف و بعضاً بسیار دور از هم گاه چنان شباهت‌هایی دیده می‌شود که به نظر می‌رسد این روایات و داستان‌ها از یک منشاء واحد سرچشمه گرفته‌اند. از جمله این شباهت‌ها، به قراری که خواهد آمد، تشابه در خویشکاری پهلوانان و خدایان اساطیر آریایی و هندی است. ریشه‌ی این شباهت‌ها را بی‌تردید باید در ادوار کهن جست. ایامی که اقوام آریایی در کنار برادران هندی خود به سر می‌بردند و اصطلاحاً گروه هندوآریایی را تشکیل دادند.

این گروه‌ها که بعدها از هم جدا شدند، با اقوام بومی درآمیختند و از اعتقادات و آیین‌های آن‌ها تأثیر گرفتند ولی مشترکات نژادی و فرهنگی میان این دو گروه، هرگز از هم گسیخته نشد و همواره میان این دو قوم ارتباط و همبستگی وجود داشته است.

۱. آموزگار، ژاله، تاریخ اساطیر ایران، ۱۳۸۷ خورشیدی: ۵، تهران، انتشارات سمت



این ارتباط و تشابه به ویژه در زبان و اساطیر این دو قوم آشکارا دیده می‌شود. از جمله این مشابهت‌ها می‌توان به شباهت میان دو تن از ایزدان باران هندی و ایرانی یعنی ایندره و تیشتر اشاره نمود.

اعتقادی که هندو به ادوار جهانی<sup>۱</sup> داشته و مفهومی که وی از مراتب آفرینش و انحلال‌های پیوسته‌ای که در زمان بی‌آغاز و بی‌پایان هم‌چنان ادامه دارد، مستفاد می‌کرده، باعث شد که کوچک‌ترین ارزشی به لحظه، زمان و دوره تاریخی نداشته باشد. اعتقاد به زایش مکرر یا وازایش (تناسخ) به معنی این‌که هر انسانی پس از مرگ دوباره در شکل دیگری متولد می‌شود؛ باززایی (دوباره متولد شدن)، امکان‌رهایی از باززایی توسط رستگاری؛ و باور به قوانین «کارما»<sup>۲</sup> (هر چه بکاری همان بدزوی) و «دارما» (نظم ذاتی و درونی اشیاء و پدیده‌ها) وجه غالب جهان‌بینی هندو را به گونه‌ای شکل داد که چندان وقعی به امور دنیوی و پدیده‌های تاریخی ننهد، و شیفته‌ی وحدت و نگران حیات اخروی باشد. از این‌رو نه فقط هیچ‌همتی برای پی‌بردن به نحوه‌ی وقوع حوادث و افکار فلسفی، مصروف‌نداشت بلکه همواره سعی کرد که بی‌اعتباری و بی‌اهمیتی آنان را به نحوی از انحاء به اثبات برساند.<sup>۳</sup> این روحیه‌ی مسلط بر جهان‌بینی برآمده از دین هندو بود که بعدها عمل‌گرایان (Pragmatists) که از دریچه‌های چراها، صنعتی‌شدن و آسایش را برای بشر به ارمغان آوردند، آن جهان‌بینی هندو را مشخصه منفی بودن این دین خواندند و ریاضت‌مراض‌های هندو را عملاً منافی زندگی مدرن نشان دادند. اما سکون و هم‌پذیری منحصر به فرد دین هندو همان بود که از گردنه‌های

۱. ادوار جهانی که کلیه مکاتب هندو به آن باورمند اند، دوران منظم انحلال و خلقت پی‌درپی است که به موجب آن آفرینش در آغاز زمان به وقوع می‌پیوندد و ادوار اضمحلال خود را می‌پیماید و در اثر این انحلال موجودات به اصل باز می‌گردند و از نو خلق می‌شوند. ادوار تا ابد ادامه دارد.

۲. کارما به معنی پاداش عملکرد فرد در زندگی است. این عملکردها ذاتاً و به‌طور خودکار نتایجی (انتقام کیهانی / الهی) را در این زندگی و زندگی بعد به دنبال دارند و به نحوی هم‌سوبا سخن که «دنیا دار مکافات است» می‌باشد و نیز «هر چه کنی به خود کنی گر همه نیک و بد کنی».

3. The knowledgebook: everything you need to know to get by in the 21st Century. 2009. Washington, D.C. : National Geographic.

زمان گذر کرده بود و از به‌کار بستن نیروهای صرفاً مادی برای آسودگی امتناع کرد تا خویش را اسیر «علوم تجربی» نگرداند، پیوسته در جست‌وجوی طریق انهدام کامل نفس اماره انسان و دست یافتن به واقعیت لایتناهی بود و پیوسته کوشید تا به هدف نهایی خویش که همانا رستگاری و وارستگی است تقرب جوید. در این راه گام‌هایش مدام استوار بود و آن‌چه برای منتقدین او «منطقه ممنوعه» و «دست نیافتنی» بود، برای دین هندو مقصد ممتاز و بارگاه امید و پسانترها ژرفنای «نیروانا»<sup>۱</sup> بود که آدمی با انهدام کامل تموجات ذهنی خود بدان ممتاز می‌گشت و از دریای بازپیدایی می‌گذشت و به ساحل آرامش و آسایش می‌پیوست.

همین نگاه معنوی بلند بود که با طمأنینه و اعتماد به نفس کهن خویش، هم‌پذیری را آبتن شد و چنین شد که پدیده‌هایی چون یکتاپرستی (monotheism) و چند خدایی (polytheism) و «مونیسزم» (monism) یا یگانه‌انگاری، در فرهنگ هند مجال ظهور یابند و هرچند بعدها این پدیده و سایر پدیده‌های دیگر که در هند پدیدار شدند، موجب شد که ظاهر امر با اصل آن اشتباه شود، و هندوان بُت پرست و صنم پرست به نظر آیند، اما حقیقت این است که هیچ‌کدام از برهمنان و یا سران کیش هندو ماده پرستی را تصدیق نمی‌کنند و پیوسته از حقیقت ازلی و بارگاه ایزدی، دیدی بزرگ‌تر از آن داشتند که نامتناهی را محدود در بند بتی ناپایدار ببینند و به چندخدایی صرف بگروند.

هرچند نقد ادیان توحیدی چون اسلام و یهودیت، پیوسته از آن جهت متوجه دین هندو و ادیان مشابه و حتی دین ابراهیمی مسیحیت است، که بی‌واسطه‌گی را بر واسطه‌هایی که نقش سمبول یا حتی میانجی را با عالم بالا دارند، ترجیح می‌دهند و انبوه واسطه‌ها و میانجی‌ها را حجاب و دلیلی برای دور افتادن از اصل می‌پندارند؛ اما چنان‌چه به نظر می‌رسد، با جریانی که رود هندوئیسم دارد، این کشمکش کماکان

۱. بودائیان آن را غیر قابل تعریف خوانده‌اند. نیروانا به بُعدی از زندگانی اطلاق می‌شود که در آن جا هیچ زمان و مکانی وجود ندارد. نیروانا به معنی رهایی از خود و چرخه «مرگ و زندگی» و به نوعی خدایی رسیدن نیز آمده است.

ادامه خواهد یافت.

روحیه‌ی برآمده از روح منسجم هندوئیسم، روی کرد خشونت‌پرهیزانه را در جامعه‌ای که معنویت هندوئیسم به نیازهای معنوی او پاسخ داده بود، در تار و پود آن به آهستگی و با پیوستگی نفوذ داد، و چنین شد که بعدها نهضت عدم خشونت گاندی که از معنویت کهن هند سرچشمه می‌گرفت، درس بزرگی به بشریت آموخت و استقلال هند را از راهی که برای دنیای امروزی ما حتی تصور آن دشوار است، به دست آورد. حرکت خشونت‌پرهیزانه گاندی و دریافت دقیقی که او از مناسباتی که تار و پود آن متأثر از معنویت مداراگرایانه هندو داشت، و تدبیر و خردی که در این راه برای بهره‌گیری هرچه به‌تر این مناسبات و ارثیه‌های معنوی به کار گرفت، بیش‌تر نوستالژی سیاسی فلسفی آن فیلسوف سر به آسمان یونانی «افلاطون» را در ذهن تداعی می‌کند که صلاح ملک را در این می‌دید که عنان حکومت و نظام شهریاری را به حاکمان حکیم بخشد.

پس از آن زمانی که گرایش‌هایی چون آریایی مبدل به ارزش شد، پاره‌های بزرگی از تمدن حوزه‌ی تمدنی ما در میان کشمکش‌های انحصارطلبانه آن، تراژدی تکه‌تکه شدن فرش بهارستان<sup>۱</sup> کاخ مدائن را در ذهن تداعی می‌کند که در نهایت اثری از آن نمی‌ماند. گریز از روی‌کردی علمی و روی آوردن به روی‌کرد ایدیولوژی‌پسندانه که حربه‌ای است برای تداوم زیست بیمارگونه‌ی هویت‌هایی که پاره‌های آن روح واحد حوزه‌ی تمدنی را به نام و نشان امروزین خویش مصادره می‌کنند، پرده‌های دیگری از عمق بحران و جنگ سنتی «برسر میراث» را کنار می‌زند.

---

۱. فرش بهارستان زیباترین و بزرگ‌ترین فرش کاخ تیسفون بوده، کاخی که در زمان ساسانیان محل برگزاری جلسات و جشن‌های با شکوه پادشاهان بوده است و اکنون از آن طاق کسرا برجای مانده است. بر روی فرش طرح یکی از باغ‌های بهشت با نه‌رهایی که به چهار گوشه فرش روانه می‌شدند طراحی شده بوده است. در تاریخ این اثیرآمده است که از فرش بهارستان در فصل زمستان استفاده می‌شده است. چون در این فصل گل و سبزه نبود شاهانی که قصد می‌خواری داشتند بر آن می‌نشستند و انگار که در بوستانی به سر می‌برند. فرش از جنس ابریشم و با جواهرات بسیاری مزین بوده است. این فرش پس از حمله عرب، به دست فاتحین افتاد و توسط آنان تکه‌تکه شد و سپس تکه‌های آن به عنوان غنیمت میان لشکریان تقسیم شد.

نخستین بارقه‌های تفاوت‌ها و اشتراک‌هایی که در برخورد خرد و آئین‌ها در جغرافیای حوزه تمدنی ما رُخ می‌دهد را به مهاجرت تیره‌های نخستین آریایی به جغرافیاهای مجاور ربط می‌دهند. مهاجرت نخستین تیره‌های آریایی، و تقسیم‌شان میان جغرافیاهای تیره‌های بومی دیگر، موجی از تعامل، رودررویی، ستیز و... را میان مهاجرین آریایی از فلات ایران راه افتاده بودند، پدید آورد. برخی شواهد نشان می‌دهند که گویی در یکی از دوره‌های زمین‌شناسی سرمای شدیدی که در زیست‌بوم مهاجران آریایی رخ داده بود و همین امر منجر به مهاجرت این قبایل گردید.<sup>۱</sup> گروهی دیگر از پژوهش‌گران عواملی چون هجوم اقوام زرد شمالی، فرهنگ شبانی و کوچی‌گری اقوام آریایی و ازدیاد نفوس را در امر مهاجرت این اقوام دخیل می‌دانند. طبیعی می‌نماید که مهاجرت به دلیل جست‌وجوی چراگاه‌های بیش‌تر باشد که البته این‌گونه مهاجرت یک بار صورت نگرفته است. آن‌چه واضح است این است که گروهی از اقوام آریایی از دالان قفقاز به طرف غرب می‌روند و گروه دیگر روی هندوکش متوقف می‌شوند و اما آن‌چه واضح است، انجام شدن مهاجرت کتله‌های آریایی رو به سوی هند است.

برخورد ساکنین بومی با مهاجرین تازه وارد، واقعیت‌های تاریخی و بسیار حیاتی را سبب می‌شود که بعدها در سمت و سو دهی معنویت‌ها و پدیداری ادیان و فرهنگ‌های سرزمین‌های میزبان و مهاجر، به قراری که خواهد آمد نقش اساسی و عمده را ایفا می‌کند.

منشأ این واکنش‌ها احتمالاً به طبیعت باز می‌گردد. چه آن زمان به سختی بتوان مرزی میان طبیعت و انسان قائل شد، که این انسان دوره‌ی مدرن است که از طبیعت جدا شد و به طبیعت به دید یک ابزار نگرست. در عبور مهاجرین آریایی به هند، آب و هوای هند واکنش دیگری را موجب شده است و اقلیم غرب آریانا «حصص مرکزی و

۱. برخی پژوهش‌ها گواه این‌اند که در هزاره پنجم پیش از میلاد در قسمت‌هایی از فلات ایران و خراسان بزرگ که اقوام آریایی در آن می‌زیستند، طوفان برف سهمگینی رخ داده است که گویی سه سال دوام نموده است و سپس سال‌ها وقت گرفته است تا این برف ذوب شود. و این طوفان مبدأ تاریخ نیز گشت.

غربی ایران کنونی» واکنش دیگری.

سیستم‌های آبیاری، خشکسالی‌های مدام در قسمت‌های غربی آریانا، و آب فراوان در آن سوی هندوکش و وادی‌های پرآب سرزمین هند، کنش‌های میزبانان را برای مهاجرین بسیار متفاوت می‌سازند. طبعاً در راستای تخصیص منابع برای کشاورزی و دام‌داری که نیازمند زحمت‌کشی باشد یک نوع هم‌زیستی را پدید می‌آورد و ساکنین بومی، با مهاجرین آریایی در یک هم‌زیستی گرد هم می‌آیند. به دیگر سخن هر که از عمل خویش می‌خورد. اما در سرزمین پرآب هند، که بسیار سرسبز است و منابع عین زمین‌اند و به زمین به عنوان یک ودیعه و سرمایه نگریسته می‌شود، بومی‌ها برای حفظ این منابع با مهاجرین در ستیز می‌آیند.

مهاجرت کتله‌های مهاجر آریایی مهاجرت انبوه معنویت‌ها و باورها و یا به دیگر سخن مهاجرت «خدایان» نیز هست. در بیش‌تر مطلق ادوار تاریخی، هر سرزمینی احتیاج به خدایی یا خدایانی داشته است. حتی در تاریخ و پیشاتاریخ هر سرزمینی این مسئله هویدا و واضح‌تر از هر مسئله‌ی دیگری به چشم می‌خورد و البته در اغلب موارد نقش سرچشمه‌ی معرفتی را ایفا می‌کند که می‌توان با آن سبک زندگی‌ها، مدنیت‌ها، تفکر و... آن جوامع را تفسیر نمود.

ضمن این‌که آریائیان پیوسته وارث یک ستیز درونی نیز با خویش بودند که ستیز میان دو گروهی که شهرنشینی و کشاورزی را اختیار کرده بودند و گروه دیگری بود که روی کرد کوچی‌گری داشت و از راه شکار و دامداری و مهاجرت به علفچرها را اختیار کرده بود، خوانده شده است. در مطالعه‌ی خدایان پیشازرتشتی و قتل زرتشت پیامبر می‌توان به عمق این اختلاف میان اقوام آریایی پی برد.

پژوهش‌گران باور دارند که در محلی که زرتشت آیین خویش را تبلیغ کرد، خدایانی وجود داشته است که آن را خدایان پیشازرتشتی می‌نامند. آیین زرتشت هم‌چو بیش‌تر آئین‌های دیگر در زمینه‌ای پدیدار گشت و بالید که پیش از آن خدایان و معنویت‌های دیگری وجود داشتند.

زرتشت برای دین و معنویت خویش از میان خدایان موجود خدایی را بر می‌گزیند

که از سویی از پیش برای مردم آشنا باشد و از سویی بتواند معنویت خویش را به نام او بنیان نهد. به قراری که خواهد آمد زرتشت در زمان خویش یکی از بدیع‌ترین کارها را نمود. زرتشت در میان معنویت‌هایی که به خدایان متعدد پیشین باورمند بودند، کیش خویش را بر مبنای یک خدایی بنیان می‌نهد. البته این یک خدایی به معنی توحیدی که امروز اسلام و یهودیت به آن قائل‌اند، نیست. بلکه به معنی در رأس قرار دادن یک خدای اصلی‌ست. زرتشت در راستای انتخاب یک خدا «مзда» را انتخاب برمی‌گزیند و خویش را تلویحاً رسول مزدا می‌نامد. این‌که چرا در میان انبوه خدایان، «مзда» یعنی فرزاندگی، خرد. گویی زمانی‌که خرد باشد، همه چیز می‌تواند باشد. نکته‌ی جالب دیگر در آئین زرتشت و برگزینی خدایی از میان خدایان این است که او خدایان دیگر را از عرصه بیرون نمی‌کند و بلکه این خدایان را مزده زاده می‌نامد. مزده‌زادگان به نحوی همه در یک خدا قرار دارند. بدین معنی که در آیین زرتشت، اهورا مزدا تمام کارها را انجام نمی‌دهد، بلکه در رأس قرار دارد که امور را میان مزده‌زادگان (امشاسپندان) تقسیم می‌کند و بدین سان کثرتی معطوف به وحدت را برمی‌سازد.

نکته‌ی قابل توجه در میان امشاسپندان برابری و هم‌طرزایی برخی از امشاسپندان با الهه‌های تمدن‌های مجاور است. از آن جمله می‌توان به «تیشتر»<sup>۱</sup> و «ایندره»<sup>۲</sup> در فرهنگ

۱. تیشتر در منابع زرتشتی ایزد و ستاره باران دانسته شده است. تیشتر شخصیتی است که با باران در ارتباط است. او نیروی نیکوکاری است که در نبرد کیهانی بادیو خشکسالی {اپوشه} که نابودکننده زندگی است درگیر می‌شود. تیشتر، اصل همه‌ی آب‌ها و سرچشمه تمام چشمه‌های خروشان، نخستین ستاره و نماد باروری به‌شمار می‌رود. چهارمین ماه سال یعنی تیرماه به این خدا اختصاص داده شده است.

۲. یکی از خدایان برجسته‌ی هندوایرانی، که با اژدهای خشکسالی یا دیوان خشکی و تاریکی می‌جنگد و با سلاحش که آذرخش است و گرز آتشین نامیده می‌شود، آب‌های زندانی و روشنی‌ها را آزاد می‌کند و باعث بارش باران می‌شود. به خاطر همین جنگیدن، خدای جنگجویان نیز دانسته می‌شده است.



هندی، یا «ناهید»<sup>۱</sup> در فرهنگ آریایی و «ایشتار»<sup>۲</sup> در فرهنگ آشوری و یا «افروdit»<sup>۳</sup> در یونان اشاره کرد.

هم چنان می توان به شباهت دو خدای بزرگ «اهورامزدا» و «ورونه» یا خدای اصلی هند اشاره کرد. معمولاً خدایان بزرگ، خدایان آسمان اند. اغلب فرادستری یک خدا بر بزرگی آن مهرتائید می نهد، چون زمین در دسترس و آسمان فرادسترس است. «ورونه» بزرگ و با ابهت و قدرتش مثل قدرت اهورامزدا است. صفاتی که در اهورامزدا خشونت و شر و بدی نیست که البته این به معنی عدم موجودیت خشونت نیست. بلکه این خشونت ها را بعدها به دوش دیوها می گذارند. «ورونه» اما برخلاف اهورامزدا خشن نیز است.

شباهت ها میان هند باستان و آریانا در شباهت میان خدایان خلاصه نمی شود. بلکه تأثیرپذیری جوامع از معنویت ها از همان آغاز شباهت های اجتماعی فرهنگی را به بار می آورد. هر چند احتمالاً طبقه داشتن و طبقه بندی نمودن برای سپردن کار به اهل آن بوده است و همین پنداشت است که برخی پژوهشگران را رأی بر آن است که طبقاتی شدن موجبات متمدن شدن را فراهم آورد. موبد به موبدی می پردازد، شاه به شاهی، کشاورز به کشاورزی. اما اندک اندک این طبقات چون زندان های ابدی گشتند که توسط عناصر خویش ساخته شدند. البته ایده آل این بود که هر کس در هر طبقه ای که هست باید شریف باشد، اما ورق برگشت.

هم زمانی تقریبی شکل گیری نظام طبقاتی در هر دو حوزه و شباهت های شان بسیار در خور تأمل است. نظام طبقاتی که در هند شکل می گیرد، روابط انسان ها با یک دیگر

۱. ایزدبانوی رودخانه ها و آب های شیرین، زیبایی، عشق و باروری زنانه است. او همان سیاره ی ناهید یا زهره است که با نام های سامی بتول و طاهره نیز شناخته می شود که در ادیان سامی القابی هستند برای شخصیت های تاریخی مانند مریم مقدس که صورت زمینی شده ی همین «مادر خدا» هستند.

۲. ایشتار نام یکی از الهه های آشوری است. در اسطوره ها او را ایزدبانوی نشاط عشق می دانند. در اساطیر بابلی ایشتار خدای عشق و باروری نیز هست.

۳. افروdit الهه ی عشق و زیبایی است. افروdit به خاطر تمایلات شهوانی زیاد به خصوص به برادرش آرس، در اساطیر یونان شناخته شده است. کما این که نام یکی از داروهای مقوی جنسی از نام وی گرفته شده است.

را تعیین می‌نماید، جامعه هند را از گذشته‌های دور به چهار طبقه تقسیم کرده است که عبارت‌اند از «برهمن‌ها» یا طبقه روحانیان؛ «کشاتریاها» یا طبقه شاه‌زادگان و جنگاوران؛ و «ویشایاها» یا طبقه بازرگانان و صنعت‌گران؛ و «شودراها یا سادراها» یا طبقه کارگران. و هرکس که در این چهار طبقه بندی نگنجد «نجس» یا فرد لمس ناپذیر (دالیت) محسوب می‌شود.

نظام طبقاتی آریایی نیز مردمان را به چهار طبقه اجتماعی تقسیم می‌شدند که عبارت بودند از روحانیان «آسروان»، جنگ‌آوران یا «ارتیشتاران» مستخدمین ادارات یا «دیران» و توده‌ی ملت که مشمول روستائیان یا واستریوشان و صنعت‌گران و شهریان می‌شده است.

شباهت‌ها میان هر دو نظام طبقاتی بر تفاوت‌ها می‌چربد، اما با این تفاوت که نظام طبقاتی مسلط بر حوزه‌ی تمدنی، به دلیل رخ‌دادهای عمیق سیاسی و تحولاتی که هم از جهت آیینی و هم از جهت فرهنگی از جانب مسلمین و معنویت و جهان‌بینی‌شان شامل حال جامعه گردید، عمرش نظر به نظام هند کوتاه‌تر بود.

اما مسئله‌ی قبیله و عشیره، که سیستم پیشانظام طبقاتی این حوزه بود، مجدداً مجال ظهور یافت. از سوی دیگر، بررسی در جوامع جغرافیای حوزه‌ی تمدنی گواه آن است که هنوز یادگار و نشانه‌های نوعی نظام شبه کاستی را به چشم می‌خورد، که هر چند به پررنگی طبقات هند نیست، اما تبعیض‌ها و یا تغییر رفتارهای خُرد و کلانی را موجب شده است. این موضوع در مراودت‌هایی چون خویشاوندی‌ها و هم‌پذیری‌های فرهنگی بیش‌تر مجال تبلور می‌یابد.

بایسته است که در این فرصت به موضوع لطیفی اشاره نمود که حاکی از پیدایش مفاهیمی‌اند که به دلیل رقابت میان معنویت‌ها پدیدار گشته‌اند.

آریاییان ایزدانی که مظاهرنیروی طبیعت به‌شمار می‌رفتند دئو یا دیوها می‌خواندند که ریشه در واژه «دیتوس» دارد که مظهر آسمان است و پدر همه خدایان. نام او با «ژئوس» یونانی هم‌ریشه است و ظاهراً در ابتدا ایرانیان نیز به خدایی به همین نام معتقد بوده‌اند.

در کنار دئوها، اهوراها قرار دارند. این دو پروردگار در دوره هندوایرانی کمال رابطه را با یکدیگر دارند و این موضوع در کتاب حماسه‌ی کهن هندوان به نام «مهابهاراته» چنین تصریح شده است که «دیو» و «اهورا» دو برادر بودند و در کنار هم می‌زیستند. اهورا برادر بزرگ‌تر بود و دیو برادر خردتر اما بعدها اختلاف یافتند و به جنگ یکدیگر برخاستند. آن‌چه مسلم است پس از جدایی ایرانیان از هندوها ارواح نیکوی ودای هندوها یعنی «دئوا» را آریاییان «دیوا» یا دیویعنی ارواح پلید دانستند و از این زمان با هندوها اختلاف عقیده پیدا کردند.

چنین به نظر می‌رسد که در «وداها» اسورا/اهوراها در آغاز خوب‌اند و در پایان چندان مثبت به نظر نمی‌رسند. در حالی‌که در سرزمین‌های این سوی هندوکش، اهورا از به‌ترین خداها می‌شود. در این گذر، در این سوی هندوکش، نخست دئوها هم دیو نیستند و فقط خدایان بیگانه‌ها هستند، و سپس مبدل به خدای دشمن، و در دامه نشانگان پلیدی و دیومی شوند.

تعامل و مراودات معنوی سرزمین هند و حوزه‌ی جغرافیایی تمدن ما فراز و فرودهایی را تجربه کرده است که در این فرصت اندک مجال برای پرداختن آن نیست، اما آن‌چه مسلم است میراثی است که در دو سرزمین به عنوان مشترکات فرهنگی و معنوی باقی گذاشته است. مشترکات فرهنگی و معنوی دو سرزمین، با گذر از تمامی فراز و فرودهایی که هر تمدنی با تمدن مجاور خود می‌تواند داشته باشد، نشان از اثرپذیری حدبیش‌تری دو حوزه از هم‌دیگر دارد. ریشه‌های موسیقی و علاقمندان‌شان در هر یک از این حوزه‌ها، پارسی‌گویی و پارسی‌سرایی در حوزه‌ی تمدنی مجاور، اشتراکات مذهبی تصوّفی و ... از جمله اثرگذارترین این میراث‌ها و نشانه‌های هم‌پذیری میان این دو حوزه‌اند. از جمله ماندگارترین و رساترین میراثی که اکنون در رگ و پی هند ریشه دوانده است، فرقه تصوّف چشتیه است که سرمنشأ آن از شهرستان کنونی چشت شریف هرات آغاز می‌شود و تا کرانه‌های شبه‌قاره گسترش می‌یابد.



## نگاهی بر سیر تکامل خط عربی در تمدن اسلامی

نویسنده: دانشیار عبدالحق نوری - استاد دانشگاه بلخ

### چکیده

خط و کتابت یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های هنر در دوره‌ی اسلامی است؛ که به‌ترین و مقدس‌ترین هنر در تمدن و پهنه‌ی سرزمین‌های اسلامی به‌شمار می‌رود. در ضمن، خط را می‌شود که به مثابه‌ی زبان هنری مشترک برای مسلمانان تلقی کرد. هنر خط و خطاطی همواره برای مسلمانان اهمیتی خاص داشته است؛ زیرا در اصل آن را هنر تجسم کلام وحی الهی می‌دانسته‌اند.

این تحقیق و بررسی به مقصد تبیین و بیان کردن (نگاهی بر سیر تکامل خط عربی در تمدن اسلامی) انجام یافته که در این مقاله می‌خواهیم دست‌آوردهای مسلمانان را در عرصه خط و تکامل آن را در تمدن اسلامی مورد بحث و بررسی قرار دهیم. برای انجام این تحقیق و توضیح از روش کتاب‌خانه‌ای به شیوه‌ی توصیفی استفاده شده است و اطلاعات جامع با مطالعه و تحقیق در منابع مورد اعتبار و درجه نخست در زمینه‌ی خط و هنر خطاطی در تمدن اسلامی از کتاب‌های معتبر و مقالات علمی استفاده به عمل آمده. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که تکامل و تبدیل خط به هنر خطاطی از ابداعات مسلمانان است. هم‌چنان، خط و خطاطی از سده‌های نخست اسلامی تا کنون در تمامی کشورهای اسلامی و مناطق تحت نفوذ مسلمانان با حساسیت و قدرت تمام؛ در اوج جریان‌های هنری بوده و به کمال و جمال خویش رسیده است.

کلمات کلیدی: تحول خط، تکامل خط، کتابت، خط عربی، هنر اسلامی

خط تنها وسیله‌ی است که توسط آن می‌توان نام و آثار و اصالت یک قوم و ملت را حفظ و نگه‌داری کرد و به جرأت می‌توان گفت که پایه‌ی تمدن، عظمت، شکوه و جاودانگی هر جامعه خط آن است. خط و کتابت در گستره‌ی فرهنگ و تمدن اسلامی، سابقه‌ی دیرینه و پیشینه‌ی درخشانی داشته است که هنر خط یا خطاطی همراه با خلق ارزش‌های زیبایی‌شناختی، به عنوان شاخص‌ترین هنر در سرزمین‌های اسلامی است و به نوعی زبان هنری مشترک برای تمامی مسلمانان بوده که با ارزش ویژه‌ی بصری، هنر تجسم کلام وحی الهی می‌باشد. این ارزش، برگرفته از اشاره‌ای است که در قرآن کریم در آیات «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (القلم، ۱) و «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (العلق، ۴) به قلم داده شده است.

پیش از ظهور اسلام خط و خطاطی در سرزمین‌های عربی شکل منظم نداشت و کاربرد خاصی هم نداشت. چون عرب‌ها اساساً متکی به حافظه بودند و به کمک حافظه به نقل سینه به سینه همت می‌گماشتند. از این لحاظ، گفته می‌توانیم که آغاز خط نخستین بار با دستور پیامبر گرامی اسلام (ص) به اُسرای جنگ بدر که در برابرهایی خود، هر کدام از آنان به ده کودک مسلمان نوشتن بیاموزد، سرآغازی خط به شکل کاربردی و عملی بدانیم بی‌جا نگفته‌ایم.

باید یادآوری نمود که کاربرد هنر خط و خطاطی در تمام دوره‌ها در تمدن اسلامی از ارزش خاصی برخوردار بوده است که در این مقاله‌ی کوچک نمی‌شود تمام این دست آورده‌ها را ذکر کرد؛ بناءً به شکل بسیار خلاصه به چند نکته پرداخته شده امید مورد قبول تان واقع شود. در ضمن، مقاله‌ی حاضر که به روش تحقیق کتاب‌خانه‌ای به روش توصیفی استوار است، سعی شده است تا به شکل علمی نگاهی بر سیر تکامل خط عربی در تمدن اسلامی داشته و این موضوع مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. پس هدف اصلی از تحریر این مقاله همین است. در آغاز، پیشینه‌ی تاریخی خط اسلامی مورد مطالعه قرار گرفته؛ چون هر پدیده‌ی که به وجود می‌آید ریشه در گذشته دارد و سپس شکل‌گیری و زمینه‌های رُشد خط و تکامل آن و جایگاه هنرمندان و خطاطان



اسلامی در پیدایش خطوط اسلامی، به ویژه خطوط عربی مورد بررسی قرار گرفته است. هم‌چنان، در این نوشتار با مطالعه و تحقیق و تحلیل در منابع مورد اعتبار و درجه نخست در زمینه‌ی هنر خط و کتابت از کتاب‌های معتبر و مقالات علمی استفاده شده است.

## پیشینه‌ی تاریخی

عرب‌ها پیش از ظهور اسلام از شیوه‌ی معینی در خط و نگارش خویش پیروی نمی‌کردند. با گسترش و رشد دین مبین اسلام و رواج زبان و خط عربی به عنوان حامل پیام وحی الهی در سرزمین‌های اسلامی گسترش یافت. در این مورد مؤرخ نویسنده شهیر تاریخ خطوط اسلامی قاضی میراحمد قمی در کتاب مشهور خویش تحت عنوان (گلستان هنر) می‌نویسد: اسلام نقش بزرگی در پیشرفت خط عربی و هنرهای نگارشی آن بازی کرده است زیرا در روزگار ظهور اسلام بی‌سوادی در سراسر حجاز (عربستان) فراگیر بود و جز اندکی از مردم هم نوشتن نمی‌دانستند. این بدان سبب بود که اساساً عرب بر حافظه‌ی خود تکیه داشت و به کمک حافظه به نقل سینه به سینه اخبار و اشعار و حکم و امثال متکی بودند (قمی، ۱۳۸۳: ۱۴).

در آغاز اسلام انتشار خطی به نام خط (حیری) یا (انباری) که خود برگرفته از خط (نبطی) بود و بیش‌تر از طریق تجارت به سرزمین حجاز راه یافته بود معمول شد. کمی بعد تر مسلمانان به دو شکل خط می‌نوشتند. (تقویر) برای مراسلات و نوشتارهای معمولی روزانه و (بسط) برای نوشتن قرآن و تزیین محراب‌ها و دروازه‌های مساجد. در ضمن، در سده‌های نخست هجری، خطی به نام کوفی برای تحریر قرآن کریم پدید آمد که متشکل از عناصر مدور، عمودی‌های کوتاه و افقی‌های کشیده بود (شریف، ۱۳۸۲: ۲۲).

## رابطه‌ی خط و فرهنگ

در دل هر متنی، اعم از مذهبی یا غیر مذهبی، میل به تصوّر خواننده‌ای که قرار است

آن را بخواند پنهان است. در این تمنا، رویای جاودانگی متن نهفته است. ماهیت خواننده تصویر شده در حوزه خطاطی عربی چیست؟ نخستین واژه‌ای را که به حضرت محمد (ص) وحی شد، به یاد آوریم: (اقرأ، از بر بخوان) آیا لغت قرآن خود به معنی عمل خواندن و از بر خواندن نیست؟ دنیا و سماوات را به مثابه‌ی گستره‌ای از نشانه‌ها تعبیر کنید. هر کس پیش از آن که به چیزی معتقد باشد، باید آن را بخواند (خطیبی، ۱۳۹۳: ۸).

درباره‌ی رابطه‌ی خط و کتابت و فرهنگ در تمدن اسلامی نویسنده و منتقد خوب کشور علی امیری در مقدمه‌ی خویش در کتاب (کلک خیال) به وضاحت می‌نویسد که: با این که به نقل از افلاطون در محافل فرهنگی بغداد سده‌ی سوم و چهارم شایع بود که «خط عقلا عقل است»، اهمیت صنعت خط و کتابت و نقش تمدنی آن، در میان مسلمانان، به درستی درک شده بود. برابر گزارش ابن ندیم، عتابی با ظرافت بسیار گفته بود: «به گریه‌ی قلم‌ها کتاب‌ها خندانند» و به نقل از اقلیدس گفته می‌شد که «خط هندسه‌ای است روحانی اگرچه به آلت جسمانی ظاهر شده است». پیش از اسلام ما شاهد شعر جاهلی بودیم، اما چیزی به نام (خوش نویسی جاهلی) نداشته‌ایم. آن مایه از میراث خط عربی پیش از اسلام که به جهان اسلامی منتقل شد، علاوه بر این که هنوز در مرحله‌ی ابتدایی بود و بُعد زیبایی‌شناختی به دست نیاورده بود، از لحاظ فرهنگی موقعیت قابل توجهی در فرهنگ عرب جاهلی نداشت. بعد از اسلام بود که خط و کتابت به عنصر کانونی در فرهنگ بدل شد. این خود می‌تواند پیوند خط و خوش‌نویسی را با قلب فرهنگ اسلامی نشان دهد. فرهنگ اسلامی خط و کتابت را به یک عنصر ممتاز ارتقا داد و به تدریج القابی چون منشی، کاتب، دبیر، خطاط و خوش‌نویسی واجد افتخار و منزلت اجتماعی گردید. نکته‌ی سزاوار توجه این است که خط زود، در فرهنگ اسلامی اهمیت زیبایی‌شناختی پیدا کرد و کوشش برای زیبانویسی کلمات و حروف، به پدیداری هنر خوش‌نویسی در فرهنگ اسلامی منجر شد. خوش‌نویسی در سرشت خود هرچه هست، زاده‌ی فرهنگ اسلامی است و سرنوشت تمدن اسلامی را از جهات مختلف می‌توان از رهگذر بررسی تحول خط

و کتابت، درک کرد. ابن خلدون، صنعت خط و کتابت را با رشد و انحطاط تمدن و فرهنگ پیوند زده است و ظهور خط را یکی از مظاهر عالی شکوفایی فرهنگ و تمدن دانسته است. او در مورد خط می نویسد: «و این فن از هنرهای شریف است، زیرا نوشتن از آن گونه خواص انسانیست که بدان از حیوان بازشناخته می شود و هم فنیست که انسان را از نیت درونی یک دیگر آگاه می کند و مقاصد آدمی را به شهرهای دوردست می رساند و نیازهای انسان را برمی آورد و او را از رنج پیمودن این گونه مسافت ها بی نیاز می کند و به یاری خط انسان به دانش ها، معارف و کتب پیشینان و کلیه نوشته های آنان درباره ی دانش ها و تواریخ شان آگاه می شود. پس به علت کلیه این مقاصد و سودها خط از هنرهای شریف است.» ابن خلدون آن گاه رشد خط و صنعت کتابت و زیبانویسی را با رشد فرهنگ و تمدن و شهرنشینی پیوند می زند و می نویسد: «و تنها از راه آموختن می توان آن را از مرحله ی قوه به فعل رسانید و در هر شهری زیبایی و خوبی خط وابسته به میزان عمران و اجتماع مردم آن و مسابقه ی آنان در راه رسیدن به مرحله ی کمال و ترقی است (امیری، ۱۳۹۶: ۲).

## فضیلت خط و کتابت

خط سبب بقایای آثار و علوم تمام علما و دانشمندان بزرگ اسلام (ابوعلی سینا بلخی، ابوریحان بیرونی، فارابی و بزرگان سلف) گردیده است. در ضمن، اگر خط نمی بود هرگز جامعه ی بشری رو به تکامل نمی رفت.

در این موضوع (فضیلت خط و کتابت) با جمع آوری از منابع دینی و تاریخی؛ مؤرخ نویسن تاریخ خطوط اسلامی قاضی میراحمد قمی در کتاب خویش تحت عنوان (گلستان هنر) می نگارد که: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «و آفَةُ الْعِلْمِ النَّسِيَانُ» ترجمه: فراموشی بلای دانش است. به کتاب دانشوران ناصری به نقل از عبدالله بن عباس روایت شده است که گفت: از رسول الله (ص) پرسیدم معنی آیت «أَوْ آثَارِهِ مِنْ عِلْمٍ» (احقاف: ۴) چیست؟ فرمود: «خط است که علم به وسیله ای آن

در روزگار باقی می ماند.» و فرموده است: «الْخَطُّ لِسَانَ الْيَدِ وَالْخَطُّ تَرْجُمَانُ الْإِنْسَانِ». جاحظ دانشمند معروف مصری گفته است: «الْقَلْبُ مَعْدَنُ وَالْعَقْلُ جَوْهَرٌ وَالْقَلَمُ صَائِعٌ وَالْخَطُّ صَيَاغَةٌ» یعنی قلب مانند معدن است و خرد مانند طلاست که از آن معدن بیرون می آید و قلم مانند زرگراست که آن را به طریق مختلف بنگارد و خط زرگریست.

این دو آیه را نیز مفسرین به خط تفسیر کرده اند. «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» (فاطر: ۲)، «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (قلم: ۴) یعنی نون دوات و قلم، قلم کتابت و ما یسطرون را خط دانسته اند.

درباره ی حسن خط پیامبر(ص) فرموده است: «مَنْ أَحْسَنَ كَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَقَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ» و حضرت علی رضی الله عنه خط خوب داشتن را اشاره کرده است به وسعت معاش «الْخَطُّ الْحُسْنُ لِلْفَقِيرِ مَالٌ وَلِلْغَنِيِّ جَمَالٌ وَ لِلْكَابِرِ كَمَالٌ» یعنی؛ خط خوب برای فقیر مال، برای غنی جمال و از برای بزرگان کمال است. افلاطون می گوید: «عقول مردمان در خطوط آنان پیداست» (قمی، ۱۳۸۳: ۱۵۱۴).

راجع به ارزش خط و کتابت در دین مبین اسلام روایات متعددی آمده است که نمی توان همه را در این مقاله ی کوچک گنجانید. در این موضوع حبیب الله فضائلی نویسنده ی (اطلس خط) می آورد که: خط کوفی و یا نسخ ناقص از دوران پیش از اسلام به زمان ظهور اسلام رسیده بود و عده ای انگشت شمار بر آن خط می نوشتند و در دسترس عموم نبود. وقتی پیغمبر اسلام(ص) ظهور کرد خود رکن عمده ی انتشار خط و سواد در میان قبائل عرب گردید. هم چنین موقعی که آن حضرت در جنگ بدر پیروز شد، عده ای از قریشیان اسیر شدند. از بی سوادان قریه گرفت ولی آن ها که اهل خط بودند پیغمبر(ص) فدیه ی شان را چنین مقرر فرمود که هر کدام ده نفر از اطفال مدینه را کتابت و نوشتن بیاموزند و به همین ترتیب در اندک زمان خط در میان عرب رایج گشت؛ خود پیغمبر(ص) خط نمی نوشت، لیکن عده ای از اصحاب کاتبان وحی و منشی حضور و محرران رسائل به ملوک و اطراف و نویسندگان محاسبات و زکات بودند که حضرت علی بن ابی طالب در رأس آنان قرار داشت.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت  
به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد.  
(فضائلی، ۱۳۵۹: ۶۷).

## تکامل خط عربی در تمدن اسلامی

در سرزمین عربی، خط موسوم به حمیری در روزگار سلسله‌ی مُلوک به حد کمال رسیده است و به هنگام وسعت و قوت دولت‌ها و به سبب رغبت رجال به فنون و صنایع خط و کتابت باز هم مرغوب‌تر شده است. بعد در سرزمین عراق و زمان تجدید حکومت عربی به دست آل منذر، خط به سرزمین جدّه منتقل شده و در بین آن‌ها کاتبان خوش‌نویس ظهور کرد. اما این دولت به درجه‌ی دول بعد از خود نرسیده و فن کتابت و سایر فنون رو به افول نهاد. بعد فن کتابت از حیره‌ی بین‌اهالی طائف و قریش منتقل شده و آن‌ها اهل قلم شدند. از اهالی طائف و قریش نخستین فردی که قلم را به کار برده به روایتی سفیان و به روایت دیگر حرب ابن امیه است که آن‌هم از یکی کُتّاب حیره به نام (اسلم ابن سِدْره) اخذ و آموخته بود. حال محقق است که اهل حجاز فن خط را از حیره و اهالی حیره از حمیر اخذ کرده است و شیوع خط در جزیره‌العرب بدین نحو بوده است.

یک نوع کتابت مخصوص قبیله‌ی حمیر موجود بوده است که شکل‌های حروف از یکدیگر منفصل بوده و بدون اجازه‌ی رؤسا به کسی تعلیم داده نمی‌شد و در تمامی یمن فردی که بخواند و بنویسد وجود نداشت. بعد قبیله‌ی مضر کتابت را از قبیله‌ی حمیر آموختند با این همه به علت بادیه‌نشین بودن اعراب مانند سایر صنایع به مزایای کتابت پی نبردند. بدین سبب در زمان سابق کتابت عرب بر مبنای قواعد خط نبوده است و به خطی قریب به خط عربی زمان مامی نوشتند. در عصر ما طوایف اعراب با اهالی شهرها و کشورهای اسلامی مختلط و معاشر شده و با مشق گرفتن از کُتّاب روم و عجم خط اخلاف بر خط اسلاف رجحان یافته است. بنابراین، خط عربی در صدر اسلام به حد کمال

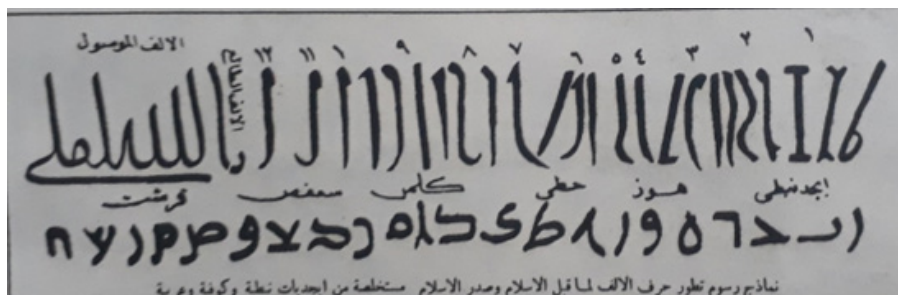
نرسیده و در بین آن‌ها نویسنده کم و نادر بوده است. برای درستی و تحقیقی بودن این امر، یک نظر بر رسم الخط عثمانی نشان می‌دهد که صحابه‌ی کرام با رسم الخط خاص خود شان نوشته و مصاحف فراوانی که خارج از قواعد خط هستند موجود می‌باشد.

طائفه‌ی عرب با فتوحات اسلامی بعد از مالک شدن به شهرها و کشورها به بصره و کوفه وارد شده و در مقابل احتیاج از کاتبان قبط، روم و عجم تعلیم گرفته و در حساب و کتابشان به کار برده‌اند و در خطی که امروز کوفی نامیده می‌شود به حد کمال رسیدند. رفته رفته خورشید اسلام از شرق به غرب تابیده و با قطار و اطراف پرتوافکند و اعراب کشورهای آفریقائی و اندلس را فتح کردند و خلفای عباسی بغداد را مرکز دولت اعراب قرار دادند و فن خط در بغداد به حد نصاب رسید (اصفهانی، ۱۳۶۹: ۱۹۱۸).

نخستین کسانی که خط و حروف هجایی عربی را به وجود آوردند، شش تن از طسم (از اعراب مائده) بودند؛ آنان نزد عدنان بن آدد مَنزِل کرده بودند و اسامی ایشان عبارت بود از: ابجد، هوز، حطی، کلمن، سعفص و قرشت، آنان خط را بر اساس اسامی خویش بنیان نهادند و چون در الفاظ حروفی را مشاهده کردند که در اسامی آن‌ها نبود، آن حرف را به الفبای خود افزودند و آن‌ها را روداف نام نهادند. این حروف عبارت‌اند از: تخذ و ضطغ. حقیقت این است که برای این حروف (روداف) نظایری در شیوه‌ی الفبای زبان‌های که کتابت عربی شکل تطور یافته‌ی آن‌هاست و از آن‌ها اقتباس کرده، وجود ندارد. مراجعه شود به تصویر شماره (۱).

در آثار ادبی آمده است که ترتیب الفبای هجائی عربی در دوره‌ی عبدالملک بن مروان به وجود آمد. این کار به دست نصر بن عاصم و یحیی بن یعمر صورت پذیرفت. اساس این ترتیب شباهت کلی حروف بود، در حالی که مؤلفان و معجم‌های اولیه، حروف را بر اساس مخارج حلقی یا دهانی آن‌ها مرتب می‌کردند. بر این اساس، ترتیب حروف از این قرار است: ابتدا حروف مد است. که عبارت‌اند از: الف، واو، و یاء، سپس همزه و پس از آن عین و غین و خاء قرار می‌گیرند. ترتیب حروف دیگر نیز از این قرار است: ت، ک، ج، ش، ی، ض، ل، ن، ط، د، ت، س، ز، ظ، ذ، ث، ف، ب و م. خط عربی پس از ظهور اسلام دگرگون شد و به اتقان و زیبایی گرائید (رفاعی، ۱۳۸۶: ۹۶۹۵).





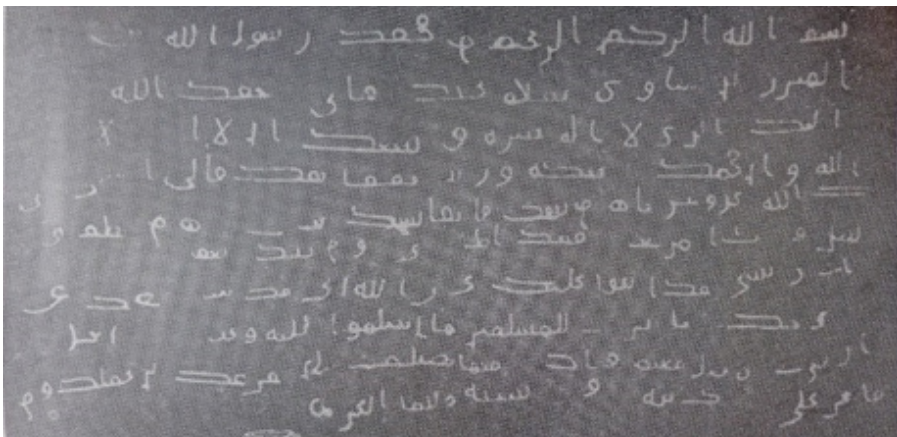
تصویر ۱: تنوع حرف (الف) قبل از اسلام و صدر اسلام، اختصار از ابجد نبطی، کوفی و عربی، (ناجی، ۱۹۷۱: ۳۲).

در این مورد که خط عربی پس از ظهور اسلام دگرگون و محکم و استوار شد؛ نویسنده‌ی کتابی (تاریخچه‌ی مصور الفبا و خط) به نام ژرژ ژان می‌آورد که: در سال ۶۲۲ میلادی پیامبر اسلام (ص) از مکه به مدینه مهاجرت کرد و سال هجری از همین رویداد آغاز می‌شود بنابراین، نخستین متون کتاب مقدس مسلمانان، قرآن کریم، ده سال قبل از تاریخ هجرت از جانب خداوند به پیامبر اسلام (ص) ابلاغ شد و در حدود سال ۳۰ ه.ق / ۶۵۰ میلادی به وسیله‌ی کاتبان وحی به عربی نگارش یافت. این امر نشان می‌دهد که گرچه آن خط کمی قبل از ظهور اسلام نیز متداول بوده، اما گسترش سریع دین اسلام در سرتاسر جهان موجبات رواج آن را فراهم ساخت و کاربرد خط عربی خیلی بیشتر از زبان شفاهی آن متداول گشت. مناطقی گسترده و بسیار دور از همدیگر، مانند افریقای شمالی، آسیای صغیر، هندوستان، و بخشی از چین به تصرف مسلمانان درآمدند و نظام نوشتاری آن‌ها را اختیار کردند. در واقع اگر گسترش اسلام در جنوب اروپا متوقف نشده بود، شاید خط اروپای غربی امروز نیز خط عربی می‌بود (ژان، ۱۳۸۲: ۵۰).

نجیب مایل هروی در مقاله‌ی که در نخستین سیمینار هنر خط در دو سده اخیر افغانستان، به اهتمام طوبی عثمانی به نشر رسیده می‌نویسد که: گوهر تمدن به ویژه خط که گویا کلیشه‌ی دانش هاست با روش‌های گوناگون از شهری به شهری و از دیاری به دیاری چون جویباری جوشان و گاه نامرئی و غیر محسوسی سیر و سفر کرده و نقش پایی از خود گذاشته ولی نمی‌توان به جرأت و پژوهش زیاد سیر و جای گذاشت آن را به درستی دانست؛ زیرا روایات در پراگندگی زیادی پیچ و تاب خورده‌ی غربیان دانشمند و شرقیان فرهنگی

تلاش های کرده اند. یک راه موجود است که ما اسنادی مثل سنگ نوشته ها و الواح و سایر مکتوبات و دیگران پیشاپیش پژوهش خود داشته باشیم. ابن ندیم متوفی (۳۸۰ هـ.ق) حق داشت از خزانه‌ی مأمون الرشید دیدن کند ورقی را در خط حیری در نکرد و آن رسم الخط را در الفهرست نقش نماید. صاحب مصورالخط العربی که ما را می‌تواند تا حدی از حدس گمان‌ها بی‌نیاز بسازد سنگ نوشته‌های آورده است که یکی از آن‌ها در سال ششم میلادی بر خط نبطی شکل یافته در ام‌الجبال سوریه و در انماره نیز کتاب‌های پیدا شده که اجزای از خط کوفی دارند. و نامه‌ی حضرت محمد (ص) به منذر بن ساوی امیر بحرین که او را به دین اسلام دعوت نمود. مراجعه شود به تصویر شماره (۲).

نغونامه‌ای به مقوقس قبطی، در این نامه‌ها گاه کوفی زاویه دار و گاه مدور به چشم می‌خورد و گاه در برخی اجزای آن روش نسخ نمودار است، در آن زمان خطوط، نقطه و حرکات نداشت از آن رو خوانش مصاحف مشکلی نمود که در سال ۶۹ هـ.ق به ذریعه‌ی ابوالاسود و شاگردانش نقطه ابداع و حرکات را در مصحف جای دادند، حرکات به شکل امروز به دست خلیل بن احمد سال ۱۷۰ هـ.ق وضع شد، آنگاه خواندن سهل گردید، سنگ نوشته‌ی در کربلا کشف شد که تاریخ سال ۶۴ هـ.ق را دارد و این مطلب را می‌رساند. نامه‌ای در سال ۱۸۲ هـ.ق به خط نسخ ناموزون قدیم حجازی کاغذ بروی صاحب مصورالخط نشر کرده که جالب می‌نماید (مایل هروی، ۱۳۶۴: ۳۴۳۳).



تصویر ۲: نامه حضرت محمد صلی الله علیه و سلم به منذر بن ساوی امیر بحرین که او را به دین اسلام دعوت نمود، (حبیبی، ۱۳۵۰: ۱۶۲).

در این مورد میرمحمد شریف در کتاب خویش تحت عنوان (هنرهای اسلامی) می‌نویسد که: هنگامی که به دستور عمر بن خطاب کوفه بنا شد و بازماندگان اهالی حیره و انبار به آنجا کوچ کردند و خط متداول مسلمانان در میان ایشان رواج پیدا کرد، در بهبودی و پیشرفت خط کوشیدند و در آن مهارت یافتند. به همین سبب بعداً آن خط به نام «خط کوفی» منسوب به کوفه نامیده شد.

در دوره‌ی بعد، ابوالاسود دلی حرکات حروف را به شکل نقطه‌هایی که در قسمت‌های مختلف حروف قرار می‌گرفت به خط عربی اضافه کرد تا از اشتباه در خواندن، جلوگیری کند. سپس در اواخر دولت اموی و اوایل دولت عباسی، خط وارد مرحله‌ی جدیدی از پیشرفت شد و روش‌های نوین غیر کوفی پدید آمد. خطاطان به خاطر هماهنگی با حرکت طبیعی دست به سوی آسان‌نگاری روی آوردند و بدین ترتیب زوایایی که پیش‌تر در خط کوفی وجود داشت کاهش یافت. این گام، فرصتی بود برای آغاز عصری جدید در خط.

در مرحله‌ی سوم از پیشرفت خط عربی، نقطه به حروف اضافه شد. این کار به سبب بیم از اشتباه خواندن کلمات به هیأت یکسان بودن شکل بعضی از حروف بود، اما در عصر این تحول، مشکل تازه‌ای بروز کرد و آن ترس از اختلاط نقاط مربوط به حرکت حروف با نقاط حروف بود که این خود موجب به وجود آمدن مرحله‌ی چهارمی در پیشرفت و تحول خط عربی گردید چراکه خلیل بن احمد نقطه‌های مربوط به حرکات حروف را به صورت حروف کوچکی که بر بالای حروف اصلی (حروف کلمه) قرار داده می‌شد، تبدیل کرد و این چیزی است که اکنون هم بدان عمل می‌شود. البته با اضافه شدن علامت‌های نقطه‌گذاری بدان (شریف، ۱۳۸۲: ۱۳۱۲).

پیشرفت خط عربی تنها منحصر به تلاش اعراب نبود. بیش‌تر ملت‌هایی که به اسلام گرویده بودند در متحول ساختن خط عربی سهیم بودند. از سوی دیگر زیبایی و هنرنیاز و ضرورت جامعه بود، موجب پیشرفت خط عربی شد زیرا هنرمندان مسلمان به سوی هنرهای نگارشی و معماری و هنرهای دیگر روی آوردند که خط عربی وجه مشترک بزرگ آن‌ها بود. خط در دوره‌ی عباسی توسعه و تکامل یافت تا آنجا که به

بیست نوع رسید (پاکباز، ۱۳۸۶: ۳۱).

در آغاز سده هشتم میلادی، بعد از لشکرکشی مسلمانان در سال ۷۱۱ میلادی همراه با فرهنگ اسلامی، شکوه خط تزئینی کوفی تا اسپانیا رفت و در نوشتن کتیبه‌های (نوشته‌هایی که بر سر در و دیوار کاخ‌ها، مسجدها، مکان‌های متبرک و دیگران نویسد) بناهای اسلامی به کار برده شد. شواهد نشان می‌دهند که این خط به کشور ایتالیا، فرانسه و انگلستان نیز رسیده بود (شیمل، ۱۳۹۲: ۸۵).

آنه ماری شیمل در کتاب مشهور خویش (خطاطی و فرهنگ اسلامی) در صفحه‌ی (۱۲) اسنادی را در مورد دست‌آورد مسلمانان و تأثیر هنر خط اسلامی را روی کارهای هنرمندان اروپایی ذکر می‌کند که: «مشخص است که سرشت نیکوی خطوط اسلامی نظر هنرمندان اروپایی را به خود جلب کرد و بدین ترتیب تأثیر آن در هنرهای گوناگون اروپایی مانند هنرهای پیش از رمانتیک و رمانتیک و رومی و هنر دوره‌ی بیداری، پدیدار گشت و بعدها نیز ادامه یافت. نوشته‌هایی به خط عربی بر پیراهن حضرت مسیح در تابلوی (رستاخیز لازاروس) اثر (جیوتو) اهل فلورانس و در دیگر آثار وی و بر آستین‌ها و کناره‌های پیراهن حضرت مریم در کارهای (فراانجلیکو) و (فرالیبولی) نمودار است.

همان گونه که (جنتیلی داویریانو) در تزئین شمشیر یکی از شخصیت‌ها تابلوی خود به نام (بزرگداشت زرتشت) از خط عربی استفاده کرده است. همچنین (ویروکیو) استاد (لئوناردو داوینچی) با خط عربی قسمت‌هایی از پیکره‌ی برنزی داود را که اثر خود اوست، تزئین نموده است و قالیچه‌ی (هولباین) با آرایش‌هایی برگرفته از خط کوفی هم اکنون نگهداری می‌شود. در سده حاضر هم رگه‌هایی از خط عربی را در آثار هنرمند آلمانی (بول کلی) و همچنین (جورج هوفر) می‌بینیم».

### معروف‌ترین خوش‌نویسان خط عربی

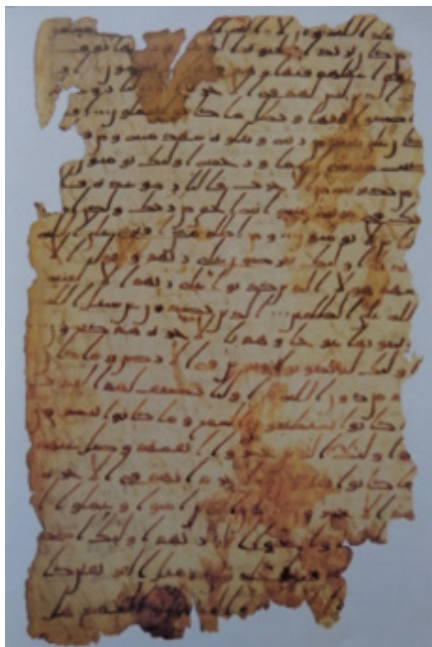
بعد از ظهور دین اسلام عده‌های در نوشتن خط کوفی اشتهار یافته که پنج تن آنها از دیگران معروف‌تراند: علی بن ابی‌طالب، عمر بن الخطاب، عثمان بن عفان، ابی بن

کعب و زید بن ثابت رضی الله عنهم (بیانی، ۱۳۶۳: ۱۳۱۲).

در این مورد ذبیح الله صفا در کتاب تحت عنوان (تاریخ ادبیات در ایران) می‌نگارد که: در سراسر کشورهای اسلامی و در طول چهارده سده تاریخ آن هنرمندان زیادی در ارائه‌ی آثار ارزشمند خوش‌نویسی درخشیدند و با ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان، خط کوفی در ابعادی وسیع و چشم‌گیر در تمدن اسلامی راه یافت. و کاتبانی از این دیار مشغول نوشتن قرآن کریم با خط کوفی اولیه یا ابتدایی شدند. گویند در آغاز اسلام میان قریش هفده تن خوش‌نویس بودند از جمله‌ی آنان عمر بن الخطاب، علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، طلحه، یزید بن ابی سفیان و میان زنان شفا دختر عبدالعدویه از خاندان عمرو حفصه دختر عمر را نام برده‌اند.

جمال‌الدین ابوالدر یاقوت مستعصمی بغدادی، ملقب به قبله‌الکتاب، خطاط شهیر (درگذشته به سال ۶۹۸ ه.ق) وی به سبب خط بدیع خود مخصوصاً به جهت نسخه‌های قرآنی که نوشته شهرت یافته است. یکی از نسخه‌ها در کتابخانه‌ی مصر نگهداری می‌شود که در سال ۶۹۰ ه.ق از نوشتن آن فراغت یافته است. او اهل حبش و در خط ابن بواب تحقیق و تتبع کرد. در روش خوش‌نویسی تغییراتی داد و... او در روش تراشیدن قلم و قط زدن استادان پیشین تجدید نظر کرد. او مردی ادیب، فاضل و شاعر بوده است. وی از تربیت یافتگان المستعصم بالله آخرین خلیفه‌ی عباسی بود، به همین دلیل خود را مستعصمی می‌نامید و به همین نام آثارش را رقم می‌زد. وی خطوط مختلف اسلامی را قاعده‌مند کرد. او پس از آنکه ملقب به قبله‌الکتاب شد هر روز دو جزء از قرآن را کتابت می‌کرد و هر ماه دو قرآن کامل را به پایان می‌رساند و در انتهای آن قید می‌کرد که چندمین قرآن کتابت شده است. از این قرآن‌ها نسخه‌ی سیصد و شصت و چهارم را دیده‌اند. او هر روز به هفتاد نفر تعلیم خوش‌نویسی می‌داد. وفات یاقوت مستعصمی در سال ۶۹۸ ه.ق رخ داده است و از او به عنوان بزرگ‌ترین خوش‌نویس در عرصه‌ی نگارش خط ثلث نام برده می‌شود (صفا، ۱۳۶۸: ۷۸۷۷).





تصویر ۳: کوفی حجازی، نخستین نگارش‌های تکامل نگارش قرآنی را منعکس می‌کند، (خلیلی، ۱۳۷۹: ۳۰).

یاقوت شیوه‌ی تازه‌ی از خط ثلث به وجود آورد که بنام یاقوتی معروف شد و گفته‌اند که از هر خط دیگری برتر گردید. مشهور است که یاقوت، معلمی سخت‌گیر بود و شاگردان خود را ساعات متمادی به تمرین وا می‌داشت. وی همه روزه، به عنوان تمرین، دو جز از قرآن را می‌نوشت و این برنامه‌ی بود که ظاهراً حتی در ایامی که بغداد در سال ۶۵۶ هـ.ق زیر تاخت و تاز سپاهیان مغول قرار داشت آن را ترک نمی‌کرد. کما اینکه گفته‌اند در اثنایی که شهر می‌سوخت وی قلم و مرکب در دست به مناره‌ی پناه برد و به تمرین بر یک تکه پارچه پرداخت (حسن پور، ۱۳۸۷: ۵۳).

باز در این موضوع حمیدرضا حسن پور در صفحه‌ی (۳۳) کتاب خویش تحت عنوان (نستعلیق عروس خوش‌نویسان ایرانی) نوشته می‌کند که: «در تاریخچه‌ی خطاطی چند نقطه‌ی اوج وجود دارد. یکی از این نقاط، مربوط به سده سوم هجری می‌شود. آنجایی که استاد جمال‌الدین یاقوت مستعصمی بغدادی به عنوان یکی از



کاتبان بزرگ قرآن را کتابت کرده است. این فرد روزی دو جزء کتابت قرآن انجام می‌داده و ماهی دو قرآن می‌نوشته است. وی همیشه در انتهای قرآنی که کتابت می‌کرد، ذکر می‌کرده که چند قرآن را نگاشته است. در ادامه در همان عصر ابن مقفع، وزیر خلفای عباسی شش خط را ابداع کرده است.»



تصویر ۴: خط و امضاء یاقوت مستعصمی، کاخ موزه‌ی گلستان، تهران، (هراتی، ۱۳۸۲: ۶۷).

## نتیجه‌گیری

در می‌یابیم که خط و خطاطی همواره برای مسلمانان اهمیتی خاصی داشته. زیرا در اصل آن را هنر تجسم کلام وحی الهی می‌دانسته‌اند. آنان خط زیبا را نه فقط در نوشتن قرآن کریم بلکه در اغلب هنرهای اسلامی به‌کار می‌بردند. خطاطی در تمامی کشورهای اسلامی همواره به عنوان والاترین هنر مورد توجه بوده است. مردمان این سرزمین‌ها در اوج قدرت و نهایت ظرافت در این هنر تجلی یافته و خطاطی و کتابت به مانند محوری در میان سایر هنرهای بصری ایفای نقش کرده است.

به نتیجه می‌رسیم که خط و خطاطی از قرون اولیه‌ی اسلامی تا کنون در تمامی کشورهای اسلامی و مناطق تحت نفوذ مسلمانان با حساسیت و قدرت تمام؛ در اوج جریان‌های هنری بوده و رشد نموده است.

چنین برمی‌آید که بعد از ظهور پیامبر (ص) جایگاه یک هنرمند معتبر اسلامی را به خود گرفت و در دوره‌ی عباسی توسعه و تکامل یافت تا آنجا که به بیست نوع رسید. چنین استنساخ می‌شود زمانی که نشر و گسترش دین مبین اسلام در ممالک چون: افریقای شمالی، آسیای صغیر، هندوستان، و بخشی از چین رسید مردمان شان از رسم الخط عربی و اسلامی استفاده کردند؛ حتی از خط عربی روی تابلوهای نقاشی شان استفاده نمودند. در ضمن، پیشرفت و تکامل خط عربی تنها به تلاش و زحمت اعراب نبود. بلکه بیش‌تر ملت‌هایی که به دین مبین اسلام مشرف شده بودند در متحول و تکامل خط عربی سهم داشتند. (والله اعلم)

## فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. اصفهانی، میرزا حبیب، (۱۳۶۹ خورشیدی)، تذکره‌ی خط و خطاطان. مترجم: رحیم چاوش اکبری. تهران: انتشارات کتابخانه‌ی مستوفی.
۳. امیری، علی، (۱۳۹۶ خورشیدی)، کلک خیال، (آثار خوش‌نویسی و نقاشی خط علی بابا اورنگ)، بی‌جا، بی‌نا.
۴. بیانی، مهدی، (۱۳۶۳ خورشیدی)، احوال و آثار خوش‌نویسان، جلد دوم، تهران: انتشارات علمی.
۵. پاکباز، رویین، (۱۳۸۶ خورشیدی)، دایره‌المعارف هنر، انتشارات فرهنگ معاصر.
۶. حسن‌پور، حمیدرضا، (۱۳۸۷ خورشیدی)، نستعلیق عروس خوش‌نویسان ایرانی، مجله اینترنتی هفت سنگ، شماره‌ی ۲۲.
۷. خطیبی، عبدالکریم، (۱۳۹۳ خورشیدی)، شاهکارهای خطاطی اسلامی،

- مترجمان: مژگان جایز و محمدرضا عبدالعلی، تهران: انتشارات فرهنگسرای میردشتی.
۸. رفاعی، انور، (۱۳۸۶ خورشیدی)، تاریخ هنر در سرزمین‌های اسلامی، مترجم: عبدالرحیم قنوت، چاپ سوم، مشهد، انتشارات جهاد دانشگاهی.
۹. ژان، ژرژ، (۱۳۸۲ خورشیدی)، تاریخچه‌ی مصور الفبا و خط، مترجم: اکبر تبریزی، تهران: انتشارات علمی.
۱۰. شریف، میرمحمد، (۱۳۸۲ خورشیدی)، هنرهای اسلامی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۱. شیمل، آنه ماری، (۱۳۹۲ خورشیدی)، خطاطی و فرهنگ اسلامی، مترجم: دکتر رشید حافظ‌ویج، تهران: ناشر موسسه‌ی پژوهشی ابن سینا.
۱۲. صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۶۷ خورشیدی)، تاریخ ادبیات در ایران، جلد هشتم، تهران: انتشارات فردوس.
۱۳. فضائی، حبیب‌الله، (۱۳۵۹ خورشیدی)، اطلس خط، اصفهان: انتشارات مشعل.
۱۴. قاضی میراحمد، (۱۳۸۳ خورشیدی)، گلستان هنر، ناشر بنیاد فرهنگ ایران.
۱۵. مایل هروی، نجیب، (۱۳۶۴ خورشیدی)، پویشی در شناخت خط، نخستین سیمینار هنر خط در دو سده اخیر افغانستان. مهتم: طوبی عثمان، کابل: طبع و نشر کمیته‌ی دولتی، ص ۴۲۳۲.



کتابخانه ... قدس  
ویژه خطی

آغاز شرح ابدار بر بار خدایم

بسم الله الرحمن الرحيم	شرح اول کتاب قدیم
شیخ فرزانه دیوانی	مصباح بر چپ دیوانی
موج اول زحمات اکرم	حرف تخیل کتاب قدیم
فانکاش کنج ازل را کید	فانکاش حاصل کشت امید
بسمه در قلم شیاطین جان	مید به از قبضه حیرت زشان
بنی که در گیرند بوقت شما	بست کجایت نه سر زده شما
بر العرش پر ریاض کمال	بر شش و خست بر ج کمال

بخش چهارم؛  
شخصیت شناسی





# خواجeh ی خواجگان ابوالفضل بیهقی

نویسنده: دکتر عبدالغفور آرزو

## چکیده

تاریخ چگونه داستان شدن انسان است. بیان این چگونگی، اندیشه ی ژرف، وجدان ناب، وارستگی نایاب و خامه ی خروشان می طلبد تا فراز و فرود زندگی انسان را در قلمروی که استبداد و انسداد سیاسی سیطره دارد، به تصویر کشد.

سخن گفتن و به راستی نبشتن، افزون بر خرد ایمان بنیاد و خرد نقاد، نیازمند تخیل مواج است تا کژتابی های روزگار را چنان بنگارد که سربردار نشود و چگونه برداشدن حسنگ وزیر از چشم آیندگان پوشیده نماند. ابوالفضل بیهقی نماد چنین ایمان، خرد و تخیلی است.

باید بر متولیان فرهنگ غم گزانه گریست، که به آسانی به خواجeh ی خواجگان ویزای ورود به قلمرو سال نامه ی پارسی نداده اند. اینک که چنین رویدادی خوشی لبخند می زند با جان و دل می خروشم: چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

بی گمان تاریخ بیهقی در کنار نبشته های گران ارج زبان پارسی دری، جای گاه والا دارد و یکی از ستون های سقف هویت فرهنگی و تمدنی مردمانی است که از کاشغر تاریخی تا بحیره ی کسپین و از توس تا خجند و بخارا؛ و از هرات و بلخ تا بنگال و آگرا می زیند.

تاریخ بیهقی نه تنها آیین دار چگونگی سلطنت غزنویان و مردمان آن روزگار است، بل خواجeh ابوالفضل بیهقی رویدادهای زمان و زمانه اش را در دستگاه اندیشگی و بافتار

زبان شسته و طنزآمیز چنان می‌بافد که کم‌تر همتایی بر آن می‌توان یافت. پرداختن به فخامت زبان بیهقی می‌تواند فصل نوی را بگشاید؛ بحق سخن نوحلاوتی دگر دارد.<sup>۱</sup> با توجه به لطافت بیانی بیهقی، اگر خواجه ابوالفضل را بانی و آفریننده‌ی شعر منشور بدانم، سخنی به‌گزار نیست. از چشم‌انداز پرداخت زبان روان و ریختن بحر در کوزه، نام بیهقی را می‌توان در مدار نام خواجه عبدالله انصاری و سعدی شیرازی نوشت. نثر عارفان بنام چونان بوسعید و شمس وام‌دار خواجه‌ی خواجگان است. واپسین سخن: خواجه چنان «بالفظ اندک و معنای بسیار» داد سخن داده است که «حد همین ست سخندانی و دانایی را». روانش شاد باد!

واژه‌های کلیدی: تاریخ بیهقی، خرد نقاد، خرد ایمان‌بنیاد، لطافت بیانی، سال‌نامه‌ی پارسی.

### مقدمه

یکی از مدنیت‌های با شکوه خراسان بزرگ، امپراتوری غزنویان است. مؤسس این سلسله‌ی شگفت‌آفرین، آلپ‌تگین است.

### برهه‌ی نخستین: غزنویان (۱۱۴۸-۹۶۲م)

مؤسس این سلسله آلپ‌تگین است. «آلپ‌تگین از غلامان ترکی‌زبان دربار سامانی» است. (۲۴: ۱۰۴).<sup>۲</sup>

با مرگ عبدالملک امیرسامانی در سال ۹۶۰م، بحث جانشینی‌اش تبدیل به چالش بزرگ می‌شود. وزیردانی دربار سامانی ابوعلی بلعمی از آلپ‌تگین مشورت می‌خواهد که «چه کسی از آل سامان برای حکومت شایسته‌تر است؟» (۳۱: ۵۶۳) آلپ‌تگین

۱. فسانه‌گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نوآر که نورا حلاوتی ست دگر (فرخی سیستانی).  
 ۲. جهت معلومات بیش‌تر: آرزو، عبدالغفور (۱۳۹۹) دروکاوی جامعه‌شناسیک دوره‌ی ابدالیان، صص، انتشارات پرنده، کابل.

چنین پاسخ می‌دهد: «منصور برادر عبدالملک نوجوان است و سزاوار حکومت عم اوست.» (همان) درباریان متنفذ منصور را به پادشاهی برمی‌گزینند. آلپ‌تگین با ارسال تحایف و هدایا می‌کوشد تا «خاطر منصور را به دست آورد اما مفید نمی‌افتد.» منصور آلپ‌تگین را به بخارا می‌طلبد. آلپ‌تگین که از خشم و کینه‌ی نوح آگاهی دارد، از فرمان امیر سامانی سر می‌پیچد و «علم طغیان» را برمی‌افزاید (۱۶: ۳۶۳) و به ناچار قصد غزنین می‌کند و غزنه را با شمشیر از ابوبکر لایو یک - حاکم غزنی می‌گیرد و در سال ۹۶۲م اساس حکومت مستقل محلی را پی می‌افکند.<sup>۱</sup> (۲۴: ۱۰۴) اعلان پادشاهی در غزنه امیر منصور را خشمگین می‌سازد با لشکر بزرگ بر غزنه هجوم می‌آورد اما شکست می‌خورد. (۱۶: ۳۶۳) امیر مجبور به مصالحه می‌شود و برای «حفظ شئون» (۱۰: ۵۸) دربار سامانی و جلوگیری از رویدادهای ناگوار دیگر، حکومت و قلمرو مفتوحه‌ی آلپ‌تگین را به رسمیت می‌شناسد. (همان)

آلپ‌تگین در سال ۹۶۴م جان می‌سپارد. پسرش ابراهیم بر تخت می‌نشیند و در بازی قدرت، تاج آلپ‌تگین ۱۳ سال دست به دست می‌گردد. نبود درایت سبب می‌شود تا دایره‌ی قدرت در جغرافیای غزنه محصور بماند. در سال ۹۷۷م داماد و افسر آلپ‌تگین یعنی سبکتگین جدیدالاسلام زمام قدرت غزنه را به دست می‌گیرد و خود را «امیر خراسان» می‌خواند. (۲۴: ۱۰۴) یعنی خراسان هویت جغرافیای سیاسی است که غزنویان بر آن حکم می‌رانند.

سبکتگین با دانایی و تدبیر قلمروش را می‌گستراند. تردیدی نیست که امیر سبکتگین در حوزه‌ی اقتدارش مستقل و خود مختار است اما به رسم روابط دیرینه، حرمت و اقتدار ولی نعمت را پاس می‌دارد و متحد سیاسی نظامی دربار سامانی است. در چنین برهه‌ی «آفتاب عظمت سلاطین با اقتدار غزنه در حال طلوع است و ستاره‌ی بخت سامانیان رو به غروب.» (۱۵: ۵۲) حوزه‌ی اقتدار سامانیان غرق در چالش است و مواجهه با سرکشی امرای محلی؛ اما سبکتگین با قدرت و قوت پشاور

۱. و نیز: غلام جیلانی جلالی، غزنه و غزنویان، مقدمه و تصحیح: محمد سرور مولایی، ص ۵۸، انتشارات امیری، چاپ دوم، کابل.

را تسخیر می‌کند و در سال ۹۹۳ م هرات و نیشاپور را می‌گیرد و جغرافیای سیاسی اقتدارش را پیوسته می‌گستراند. غزنه، بست، بلخ، تخارستان، هرات، نیشاپور، بلوچستان تا سواحل رود سند، نشان‌دهنده‌ی دایره‌ی اقتدار امیر سبکتگین در واپسین روزهای زندگی اوست.

امیر سبکتگین در سال ۹۹۷ م جان به جهان آفرین می‌سپارد و در همین سال امیر نوح سامانی نیز در بخارا وفات می‌کند. مرگ ناصرالدین سبکتگین چالش قدرت را در میان دو فرزندش مشتعل می‌کند. این چالش نتیجه‌ی عدم واقع‌گرایی و گرایش عاطفی سبکتگین است. سبکتگین نسبت به اسماعیل، که نواده‌ی آلپ‌تگین است، کشش عاطفی بیش‌تر نسبت به محمود دارد. بنا بر چنین گرایشی اسماعیل را به ولیعهدی برمی‌گزیند «و امیر اسماعیل به موجب وصیت در قبة الاسلام بلخ بر تخت می‌نشیند.» (۱۶: ۳۷۳) و محمود در نیشاپور اعلام پادشاهی می‌کند. یعنی محمود وصیت پدر و جانشینی اسماعیل را بر نمی‌تابد.

به باور مؤرخان نگرانی محمود افزون بر اقتدارگرایی، بی‌تجربه‌گی و عدم کفایت اسماعیل است. محمود می‌هراسد که دشمنان از ضعف اداره استفاده کنند و اقتدار نوپای غزنه را درهم کوبند. (همان) این واقع‌گرایی محمود ستودنی است. زیرا مرگ سبکتگین مقارن با فروپاشی سلسله‌ی سامانیان است و اقتدار روزافزون ترک‌های ایلخانی. غور غرق در آشوب است. ملوک الطوائفی در غرجستان، سیستان و بُست بیداد می‌کند و آل فریغون مستقل‌اند و دیلیمان ابزاری در دست بغداد. عقل سیاسی هیچ‌گونه درنگی را بر نمی‌تابد. به همین دلیل چون نصیحت و دل‌آسایی نتیجه نمی‌دهد، محمود سیف‌الدوله مجبور می‌شود زبان در کام کشد، قلم را فرو گذارد و کاسه‌ی صبرش لبریز شود؛ و راه حراست از سلطنت را در بَرندگی شمشیر بیند. در دشت غزنه جنگ سختی در می‌گیرد و سپاه اسماعیل درهم می‌شکند و محمود بر غزنه مسلط می‌گردد و بی‌هیچ ترحمی «برادر خود را در جوزجان محبوس می‌کند تا

این که می‌میرد.»<sup>۱</sup> (۱۰۵:۲۴)

سلطان محمود درسی و سه سال سلطنتش مؤفق می‌شود در قلب آسیا شاهنشاهی بزرگی را بنیان گذارد. به باور عبدالحی حبیبی مرزهای شاهنشاهی محمود «از اصفهان، عراق، همدان و طبرستان گرفته، شرقاً تا سواحل گنگا و شمال تا سیردریا و خوارزم؛ و جنوباً تا سواحل بلوچستان و کاتیاوار.»<sup>۲</sup> گسترده است. (۱۳:۱۴۳) در یک کلام، از گنگا تا سواحل دجله و فرات در دایره‌ی حاکمیت بی‌چون و چرای غزنه قرار دارد. این وسعت جغرافیایی با غلبه بر امیران صفاری، سامانی، آل بویه، آل زیار و خوارزمشاهیان به دست می‌آید.

با مرگ سلطان محمود (۴۲۱ ه.ق)<sup>۳</sup> مسعود وصیت جانشینی را بر نمی‌تابد و برادرش محمد را اسیر و کور می‌سازد و از ۴۲۱ ه.ق تا ۴۳۲ ه.ق سلطنت می‌کند.

سلطان مسعود در ۴۳۲ ه.ق درمی‌گذرد و سلسله‌ی غزنویان با فروکش کردن قدرت و رسیدن به پرتگاه انحطاط و زوال نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود و بهرام شاه غزنوی با ابلهی برادر سلطان غور را که پناهنده در دربار غزنه است می‌کشد و آتشفشان خشم فیروزکوه زبانه می‌کشد و سلطان علاءالدین جهان سوز غوری هفت شبانه روز غزنه را در آتش می‌سوزاند و در فرجام با فروکش کردن آتش کینه‌اش، از کشتن و بستن و سوختن دست می‌کشد و می‌خروشد:

«و لیکن گنده پیران اند و طفلان

۱. و نیز: غلام جیلانی جلالی، غزنه و غزنویان، مقدمه و تصحیح: دکتر محمد سرور مولایی، ص ۸، انتشارات امیری، چاپ دوم: ۱۳۹۰ خورشیدی: اسماعیل پس از شکست «امان خواست. محمود با بسیار مهربانی به برادر امان داد و کلید خزاین غزنه را از وی باز ستد. اسماعیل با عزت و آزادی در غزنه می‌زیست تا این که در سال ۳۸۹ ه.بر اسماعیل بدگمان شد و اسماعیل را به قلعه‌ی جوزجانان تبعید کرد تا در آن جا به اجل خود بمرد.»

۲. غبار می‌نویسد: «قلمرو افغانستان غزنوی از قزوین (ایران) تا دریا ستلج (هدوستان شمالی) و از خوارزم تا بحر عرب کشیده شد.» رک: میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، ص ۱۰۶، چاپ ششم، انتشارات جمهوری، تهران، ۱۳۷۴ خورشیدی.

۳. تولد: ۳۶۱ ه.ق (۲ نوامبر ۹۷۱ میلادی).

شفاعت می‌کند بختِ جوانم» (۱۸: ۱۰۵)

و سرانجام بنا بر چرخه‌ی ابن خلدون «تهاجم، اوج، تجمل، استبداد و انحطاط» (۲۳: ۷) امپراتوری غزنویان به پایان می‌رسد. تاریخ بیهقی راوی و بازتاب دهنده‌ی رویدادهای دوره‌ی سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود است. آن‌چه از کارستان خواجه ابوالفضل بیهقی از بی‌رحمی روزگار باقی مانده است، چگونگی فرمان‌روایی سلطان مسعود است به همین دلیل پیشینیان تاریخی مسعودی می‌نامیدند که اینک به نام تاریخ بیهقی بنام و مشهور است.

### مرحله‌ی گذار

سلاطین غزنین بر چه قلمروی فرمان‌روایی داشته‌اند؟ در نگاه نخست چنین پرسشی شگفتی را برمی‌انگیزد اما پرسشی است جدی و قابل درنگ. تردیدی نیست که هویت فرهنگی و تمدنی مردمانی که از کاشغرتا بحیره‌ی سیاه و از توس و هری تا بنگال و فراتر از آن زندگی می‌کنند، ایران است. ایران تاریخی «هویت چهارده کشور مستقل است.» (۳۰: ش ۸۱) مرز و ارز این هویت بر فرهنگ، آیین و پیمان استوار است. فریدون جنیدی می‌نگارد: «بدان زمانه‌ی فرخ که نیاکان آریائیان جهان در میانه‌ی آن کشور پهناور مرزی نداشتند و نبرد برای مرز پایگاه و ارزی نداشت، همگان مرز خویش را بر پایه‌ی فرهنگ و آیین خود، که نیایش مهر و بزرگ داشت پیمان بود، تا آن‌جا می‌دانستند که کیش و اندیشه و زبان و شیوه‌های زیست، دیگر می‌شد؛ و آن مرز بی‌نگهبان، مرز آریائیان با انیرانیان به‌شمار می‌رفت.

کهن‌ترین نشان از آن کشور بزرگ با مرز فرهنگی‌اش در مهریشت در بند ۱۰۴، کرده ۲۷ آمده است:

مهر با بازوان بسیار بلندش پیمان شکن را گرفتار سازد، او را بگیرد اگرچه او در مشرق هندوستان باشد. او را برافکند اگر او در مغرب باشد، اگر هم در دهنه‌ی رود آرنگ باشد، اگر هم در مرکز این زمین باشد.



مرز نام برده، چنان‌که از این بند مهریشت برمی‌آید، در اوشس تر (usastara) تا آن‌جا کشیده می‌شد که هندیان پیرو آیین مهر می‌زیستند؛ و آن بی‌گمان مرز چینیان بوده است.» (۲۱: ۷۸)

پرسش این است: چگونه کلمه‌ی خراسان که در معنی مشرق و مطلع آفتاب است پیدا می‌شود؟ به راستی نمی‌توان پاسخ شفاف داد. تنها می‌توان گفت که واژه‌ی خراسان با هویت جغرافیایی در دامن و دامنه‌ی آریانا یا ایران تاریخی شکل می‌گیرد و گسترده می‌شود، اما به روشنی نمی‌توان گفت از چه هنگامی خراسان متبلور می‌گردد. آن‌چه محرز است این است که سرچشمه‌ای نام‌گذاری خراسان یا مشرق ریشه در آیین مهرپرستی دارد. مهرپرستان آریایی سرزمین خود را مشرق یا خراسان نامیده‌اند. از چنین چشم‌اندازی حسین شهیدی در تبیین اوشس تر می‌نویسد: «اوشس تر: در زبان اوستایی از دو بهر اوش = روشنایی، روشنایی سپیده‌دم؛ و تئیر = جایگاه برآمده است؛ و بر روی هم خاستگاه روشنایی سپیده‌دم را می‌دهد که خراسان یا مشرق بوده باشد، پسان و درازنای زمان این نام در زبان پهلوی خراسان = خورآیان یا برآمدنگاه خورشید نام گرفت که در برابر آن خوروران = فرورفتن‌گاه خورشید است.» (همان)

به هر روی، با ناتوانی داریوش سوم (۳۳۸-۳۳۰ ق.م) در برابر اسکندر، مردم برای دفاع از زادگاه‌شان قیام می‌کنند. یکی از این آزادگان بسوس، والی باختریان است. بسوس با اعلان استقلال «خویشتن را پادشاه مشرق زمین می‌خواند.» (۲۴: ۴۰) یعنی بسوس مؤسس جغرافیای خراسان است.

به باور مؤرخ شهیر افغانستان میرغلام محمد غبار: «بعد از سده سوم میلادی کلمه‌ی خراسان که در معنی مشرق و مطلع آفتاب است پیدا شد؛ و از سده پنجم میلادی تا سده نهم مسیحی در طی یک و نیم‌هزار سال نام مملکت افغانستان به‌شمار رفت.»<sup>۱</sup> (همان: ۹)

۱. میرغلام محمد غبار باور دارد که نام افغانستان برای نخستین بار در مکاتبات رسمی و سیاسی افغانستان و انگلیس و معاهدات منعقد در زمان شاه شجاع با انگلیس «در عوض خراسان دوره‌ی اسلامی ذکر و قید گردیده است.»؛ این دو معاهده عبارت‌اند از:

محمد حسن کاکر دیدگاه کهزاد را تأیید و آینه‌داری می‌کند: «کلمه‌ی خراسان به مفهوم کشور آفتاب‌برآمد یعنی سرزمین مشرق که مقصد از آن خاک‌های افغانستان بود بعد از سده دوم میلادی ظهور کرده و در سده‌ی پنجم میلادی به سرزمینی که در شرق ایران قرار داشت، به‌کار برده می‌شد. خراسان که جزء ایران شهر بود، اقلیم چهارم عنوان کرده شد و مناطق ذیل را در برداشت: مرو، بلخ، تخارستان، هرات، فوشنج، بادغیس، سیستان و ماوراءالنهر. بعدها حدود شرقی آن قرار نوشته‌ی جغرافیه‌نویسان عرب به هند رسید.» (۲۸: ۷۸)

محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی در بخش «توضیحات جغرافیایی» در ذیل خراسان چنین می‌نگارند: «خراسان: این نام از زمان ساسانیان بر بخشی از شرق ایران زمین (پرتوه پیشین) اطلاق شده که عمدتاً شامل اغلبی از شهرها و ولایات غرب و ساحل چپ جیحون، از حدود تخارستان و بلخ تا جنوب خوارزم الی شرق ولایات ساحلی دریای خزر (گرگان و استراباد) و کویر مرکزی ایران تا شمال سیستان بوده است. شهرهای خراسان تاریخی اکنون در سه کشور افغانستان، ترکمنستان و ایران واقع شده است.» (۳۶: ۸۲۷)

با توجه به کاربرد خراسان هم‌پای ایران، می‌توان گفت که جغرافیای اقتدار سلاطین غزنه نماد چنین مرحله‌ی از گذار است. هر چند در آن برهه از تاریخ، جغرافیای اقتدار بیش‌تر با نام مرکز اقتدار معروف است چون سلاطین غزنین و دیگران؛ و یا با نام مؤسس سلسله مشهور است چونان سامانیان.

جغرافیای سیاسی سامانیان و غزنویان در اشعار شاعران آن دوره هم ایران است و هم خراسان. این دو گانگی نام بیانگر مرحله‌ی گذار می‌باشد. برای این که سخن پای در هوا نماند، اندکی درنگ می‌کنم:

الف) معاهده‌ی مشهور لاهور (۲۳ ربیع‌الآخری ۱۲۵۴ هجری / ۲۶ جون ۱۸۳۸ م)

ب) معاهده‌ی قندهار (۲۲ صفر ۱۲۵۵ هجری / ۷ می ۱۸۳۹ م)

نکته: شاه شجاع در یادداشت‌هایش - که در حال تبعید و دوری از کشور نوشته است - به جای افغانستان نام وطنش را در همه جا خراسان می‌نویسد، افغانستان نمی‌نویسد. (غبار، ۱۳۸۶: ۱۹) احمدعلی کهزاد در مقدمه‌ی «واقعات شاه شجاع» نیز همین باور را دارد.

رودکی ممدوح خویش را مفخر ایران و امیر خراسان می‌نامد:

شادی بوجعفر احمد بن محمد

آن مه آزادگان و مفخر ایران

\*\*\*

خسرو بر تخت پیشگاه نشسته

شاه ملوک جهان امیر خراسان

و خودش را شاعر خراسان می‌داند:

شد آن زمان که شعرش همه جهان بنوشت

شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود (۹۲:۴)

عنصری که ملک الشعراء دربار سلطان محمود غزنوی است، گاه وی را با القاب

خسرو ایران می‌ستاید و گاه خدایگان خراسان:

خسرو ایران:

حصار و نعمت از آن لشکر قوی بستد

به یک چهار یک از روز خسرو ایران

خدایگان خراسان:

خدایگان خراسان به دشت پیشاور

به حمله‌ای پیراکنند آن همه لشکر (همان)

حکیم ابوالقاسم «فردوسی برای نخستین بار نام ایران را در مقام ستایش سلطان

محمود غزنوی به کار می‌برد:

به ایران و توران و را بنده‌اند

به رأی و به فرمان او زنده‌اند

به ایران همه خوبی از داد اوست

کجا هست مردم همه یاد اوست.» (۳۱:۹)

هم‌چنین «فرخی جغرافیای فرمان‌روایی سلطان محمود را ایران و مردم آن را ملت

ایران خواننده و گوید:

چه روزافزون و عالی دولت ست این دولت سلطان

که روزافزون بدو گشته ست ملک و ملت ایران.» (همان: ۳۳)

به هر روی، کاربرد هم‌زمان ایران و خراسان نشان‌دهنده‌ی مرحله‌ی گذار از چشم‌انداز هویت جغرافیایی است. بیهقی در تاریخ وزینش به نام سلاطین غزنه بسنده کرده است. در متن «دیبای دیداری» (توضیحات جغرافیایی) نامی از ایران نیامده است. (۳۶: ۸۴۸ ۸۱۵) اما علی اکبر فیاض در بخش «فهرست امکنه و قبائل» بیش از ۱۵۰ بار نام خراسان را در متن یافته است. (۲۷: ۱۰۱۰۱۱) و هرگز نام ایران در نوشته‌های به‌جا مانده‌ی بیهقی وجود ندارد. بنابراین، خراسان زادگاه و میهن بیهقی است.

### چگونگی فضای سیاسی و فرهنگی سلاطین غزنه

«بیهقی مسلمانی معمولی و انسانی متعارف است. هرچند به تصریح از مذهب او یاد نشده اما می‌توان فهمید که مانند امیر و اغلب رجال سیاسی روزگار خود بر مذهب شافعی و از نظر کلامی به اشعری‌گری نزدیک و ضد معتزلی بوده است.» (۳۶: ۲۹)

بیهقی با این گرایش کلامی، باور جبرگرایانه دارد. بر مبنای کلام اشاعره «از انسان به عنوان واحد تشکیل‌دهنده‌ی جامعه‌ی بشری سلب اراده می‌کند و گردش اقدار را بر مشیت پروردگار و نمایندگان او در زمین مبتنی می‌داند، چیزی که از نظری عین عدل است.» (همان: ص ۳۱) احترام، دل‌بستگی، تمکین و باورمندی بیهقی به سلطان محمود و سلطان مسعود ناشی از اعتقادات کلامی اوست:

«محمود و مسعود

دو آفتاب روشن بودند

پوشیده‌ی صبحی و

شفقی

که چون آن صبح و شفق

برگذاشته است  
روشنی آن آفتاب‌ها  
پیدا آمده است و  
اینک از آن آفتاب‌ها  
چندین ستاره‌ی نام دار و  
سیاره‌ی تاب‌دار بی‌شمار  
حاصل گشته است  
همیشه این دولت بزرگ  
پاینده باد  
هر روزی قوی‌تر.» (۴۲:۳۴)

از آن جایی که سجایایی انسانی زاده‌ی محیط است، باورها و کنش‌های بیهقی از محیط سیاسی و فرهنگی بزنگاه زندگی‌اش رنگ می‌گیرد. چگونگی فضای فرهنگی و مدنی، استبداد و انسداد سیاسی دوره‌ی سلطان محمود و سلطان مسعود نشان‌دهنده‌ی تنگی و گشادگی، فراز و فرود نبشته‌ی بیهقی است. «از نوزده سال شاگردی و هم‌شغلی بیهقی با بونصر مشکان، نُه سال آن در دوران محمود غزنوی (متوفی ۴۲۱ ه.ق) و بقیّه در ایّام فرمان‌روایی مسعود گذشته است. بنابراین باید گفت بیهقی سعادت آن را داشته که دوران سلطنت دو تن از بزرگ‌ترین و مقتدرترین امیران غزنوی را درک و تلخ و شیرین روزگار این دو سلطان را تجربه کند.» (۲۸:۳۶) بیهقی با نوشتن رویدادهای روزگار سلطان محمود «دادِ تاریخ را به تمامی» داده است (۱۱:۲۷) و «هیچ چیز از احوال» (همان) آن دوره پوشیده نگذاشته است، دردا که زرنبشته‌های تاریخی و ادبی بیهقی در هیاهوی «تندباد حوادث»<sup>۱</sup> گم می‌شود.

آری! خواجه با راستی و درستی می‌نویسد تا نامه و کارنامه‌ی سلطان محمود «تا آخر عمر روزگار باقی ماند.» (۳۳:۳۶) شوربختانه برگی از آن هزاران هزار برگ نمی‌ماند تا

۱. زتند باد حوادث نمی‌توان دیدن / درین چمن که گلی بوده یا که نسترنی (حافظ)

خرد نقاد داوری کند.

چون دوره‌ی سلطان مسعود از چشم‌انداز چگونگی امتداد دوره‌ی فرمان‌روایی سلطان محمود است، با نگاه سخت‌گذرا دوره‌ی سلطان مقتدر غزنه را با داوری دانشمندان محک می‌زنم و اندکی می‌نگارم تا دل‌تنگی بیهقی را در هنگام نبشتن دریابیم.

## دو داوری متمایز

همه‌ی مؤرخان و دانشمندانی که به عهد سلطان محمود پرداخته‌اند، در دین‌ورزی و تعصب مذهبی وی تردیدی ندارند. چون سلطان محمود در زیرلوای شریعت اسلامی به غزا می‌رود و قلمرو «کفار» را تسخیر می‌کند و تمام هستی و مال و منال‌شان را به غنیمت می‌گیرد، دو داوری متضاد وجود دارد:

**داوری نخست:** کنش نظامی سلطان محمود را در راستای ترویج دین می‌دانند و باور دارند «لشکرکشی‌های محمود در هند بیش‌تر جنبه‌ی مذهبی داشت تا مال. او غنایم را و برده‌ها را به حکم مذهب می‌پذیرفت و معابد را به مسجد تبدیل و یا تخریب می‌کرد.» (۲۴: ۱۰۷)

اقبال لاهوری شیفته‌وار حامی چنین دیدگاهی است.<sup>۱</sup> این ارادت و اخلاص را در سروده‌ای می‌توان دید که پس از سفر به افغانستان (۱۹۳۳م) سروده است. اقبال در این سفر تاریخی خود به شهر غزنین می‌رود و بر مزار سلطان محمود مخلصانه اشک می‌ریزد و لوای سلطان محمود را لوای الله می‌داند:

«گنبدی در طوف او چرخ برین  
تربت سلطان محمود است این  
آن‌که چون کودک لب از کوثر بشست

۱. شیفتگی جیلانی پوپل به حدی است که سلطان محمود را بنیان‌گذار پاکستان در «نهد و اندی سال پیش» می‌داند. رک: غلام جیلانی جلالی، غزنه و غزنویان، مقدمه و تصحیح: دکتر محمد سرور مولایی، ص ۱۵، انتشارات امیری، چاپ دوم: ۱۳۹۰ خورشیدی.



گفت در گهواره نام او نخست  
 برق سوزان تیغ بی زنهار او  
 دشت و در لرزنده ی یلغار او  
 زیرگردون آیه الله رایتش  
 قدسیان قرآن سرا بر تربتش  
 مهر گردون از جلالش در رکوع  
 از شعاعش دوش می گردد طلوع» (۳۷۹:۲۹)

داوری میرغلام محمد غبار نیز در همین راستاست: «محمود یک مسلمان متعصب بود و اعلاى کلمة الله را وظیفه ی دینی خود می شمرد. پس جنگ او در این راه چه در داخل افغانستان و چه در خارج آن، اگر سراپا از نظر مالی می بود، تسلیم شدگان هنود و مسلمان شدگان را امان مالی و جانی نمی داد و یا اصنام قیمت دار را در عوض تخریب به پیروان آن ها می فروخت، در حالی که چنین نبود. او اصنام را می گذاخت و حاصل آن را حلال ترین دارایی خود می شمرد و فقط در مواردی خرج می کرد که پول شبه ناک به کار نمی رفت از قبیل اعمار مساجد و دیگران.» (۱۰۸:۲۴)

با جرأت پژوهشی می توانم بگویم که در تاریخ حوزه ی تمدنی ما سلطان و صاحب اقتداری وجود ندارد که به اندازه ی سلطان محمود در افق معرفت عارفانه و عاشقانه حضور داشته باشد. حضور شاهنشاه غزنه را در آثار وزین عرفانی چون انیس التائبین احمد جام، طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری، مناقب العارفین افلاکی، تمهیدات عین القضاة همدانی، روح الارواح شهاب الدین سمعانی، مصباح الهدایه عزالدین محمود کاشانی، حدیقه ی سنایی، الهی نامه، اسرارنامه، مصیبت نامه و منطق الطیر، تذکرة الاولیای عطار، مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی، مقالات شمس، کلیات شمس و دیگران می توان دید. این حضور نشان می دهد که کارکرد مبتنی بر اشاعه ی دین چه استقبالی داشته است. در حالی که تعصب و سخت گیری سلطان محمود اصلاً با مدارای عارفانه قابل جمع نیست، اما در متون عرفانی سلطان محمود چهره ی مطلوب دارد.

در حوزه‌ی معرفت عارفانه و ادبیات غنایی ماجرای عشق سلطان محمود به ایاز مشهورتر از آن است که بدان اشارات کنم. آن چه نیاز به اشارت دارد لشکرکشی سلطان محمود به شبه قاره است. «محمود هفده مرتبه» به هند می‌تازد.<sup>۱</sup> (۳۷: ۱۴۹ ۱۴۸) برخی این لشکرکشی‌ها را وجه دینی می‌دهند و در هیأت و هویت جهاد می‌بینند که بدان اشارت شد. اینک به داوری دوم می‌پردازم:

**داوری دوم:** جمعی از دانشمندان سلطان محمود را بر نمی‌تابند. تعصب و تنگ نظری وی را نکوهش می‌کنند. باور دارند که در زیر چتر جهاد با کفار هند، هدفی جز غارت و چپاول نداشته است. این دیدگاه نیز چنان مشهور است که نیاز به استناد ندارد.<sup>۲</sup> (۱۷: ۱۷۸) پژوهشگران ایرانی و هندی و بسا از مسلمانان محقق چون شبلی نعمانی<sup>۳</sup> چنین داوری دارند.

### متناقض بودن امپراتوری غزنوی

بی‌گمان یکی از امپراتوری‌های با شکوه مشرق‌زمین، امپراتوری غزنوی است. این امپراتوری چون سایر امپراتوری‌ها، پارادوکسیکال و متناقض‌نماست. سلطان مقتدر غزنین یعنی سلطان محمود مظهر دیانت است و برای گسترش دین خدا شمشیر می‌زند و بت سومنات را درهم می‌شکند و هرگز بر قرمطیان رحم نمی‌کند. با این که اقتدار و توانایی‌اش بیش‌تر از خلیفه‌ی مسلمین است اما در برابر خلیفه و مرکز خلافت اسلامی تمکین دارد. متفکر بزرگی چون محمد اقبال لاهوری لوایش را لوای الله می‌داند و در آثار

۱. بعضی نوشته‌اند که محمود «دوازده بار با هندوستان به جنگ برخاست» (ذبیح الله صفا، تاریخ ادبی ایران جلد ۱، ص ۵۴۹)، برخی نیز لشکرکشی و حمله‌ی او را به هند، پانزده یا هفده بار شمرده‌اند» رک: ترک‌تازان هند، ج ۱، ص ۵۹)

۲. و نیز: استانلی لین پول (Stanley Lane Poole)، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه: عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۱۲ شمسی؛ و نیز:

T. W. Haig, Encyclopedie De L, Islam Tome 3, PP. 140 - 141

۳. رک: نعمانی، شبلی (۱۳۶۸)، شعرالعجم، ترجمه‌ی سید محمد تقی فخرداعی گیلانی، دنیای کتاب، چاپ سوم، تهران.

بنام عرفانی و در باور عارفان بنام مقامی والا دارد و سلطان محمود ولی خداست. این تقدس تا آن جایی اوج دارد که در حریمش مجاز عین حقیقت است. ماجرای عشق سلطان محمود به ایاز نماد چنین حقیقتی است. با این همه وجاهت دینی، سلطان اهل موسیقی و شعراست. چون فرخی سیستانی «شعر خوش گفتمی و چنگ ترزیدی»، (۳۶:۳۲) گرامی اش می‌دارد:

شاه گیتی مرا گرامی داشت  
نام من داشت روز و شب به زبان  
باز خواندی مرا ز وقت به وقت  
باز جستی مرا زمان به زمان  
گاه گفتمی بیا و رود بز  
گاه گفتمی بیا و شعر بخوان

«به روایت و شهادت اشعار فرخی، شاعر چنان دل به مجاز داده است که هرگز به فراتر از آن نمی‌اندیشد. شراب، طرب و روی نیکو مثلی است که بر زندگی شاعر مفهوم می‌بخشد.» (۴۱:۵) چگونه چنین آدمی که در قصاید مدحیه اش (در شکرگذاری از اسپه که سلطان محمود داده است) فریاد می‌زند:

«کاری ست مرا نیکو و حالی ست مرا خوب  
با لَهو و طرب جفتم و با کام و هوا یار  
از فضل خداوند و خداوندی سلطان  
امروز من از دی به و امسال من از پار» (همان: ۲۳)  
هم دم و هم بزم سلطان متشرع است؟

در چنین برهه‌ای که فضای متشرعانه، فضای غالب سیاسی است و روزگار روزگار عصیبت است و عدم مدارا، مرز میان مذاهب، نحله‌های کلامی حتی صوفیه چنان خونین است که بازار تکفیر و تفسیق احساس انفعال می‌نماید. در نیشاپور میان شیعیان و کرامیه، در سیستان میان سمکیه و صدقیه (پیروان امام ابوحنیفه و امام

شافعی)، در هرات میان عملیّه و کرامیّه، بالآخره در همه جا، بلخ، مرو، ابیورد، نساء عصبیت و جنگ بیداد می‌کند.» (۲۳: ۲۴۴) در شادی آباد غزنه عشرتکده‌ها باز است و در حضور ملکه‌ی سیّده والده‌ی سلطان مسعود، فقها و اعیان «فوج فوج مطربان شهر و دُمنیان<sup>۱</sup> و بوقیان» (۳۶: ۵۰) به آهنگ تهنیت می‌نوازند و پای می‌کوبند؛ و در چنین محافلی شاه و شیخ، فقها و اعیان، مرد و زن چنان می‌نوشند و بد مستی می‌کنند<sup>۲</sup> که جان بیهقی بر لب می‌رسد و می‌خروشد:

«و آن چه گفته‌اند که غمناکان را شراب باید خورد تا تفتِ غم بنشانند، بزرگ غلطی است؛ بلی در حال بنشانند و کم‌تر گرداند اما چون شراب دریافت و بختند خماری منکر آرد<sup>۳</sup> که بیدار شوند و دو سه روز بدارد.» (همان: ۴۹) و در فراز دیگر از بزم شاهانه چنین پرده برمی‌گیرد:

«شراب دادن گرفتند و

مطربان می‌خوردند و

شادی و طرب در پرواز آمد.» (۳۴: ۱۰۹)

و در دربار و بزم محتشمان دستور چنین است:

«نخست نان،

آن گاه شراب.» (همان: ص ۱۱۱)

افزون بر تاریخ بیهقی، واقعیت این دروه‌ی پارادوکسیکال را در اشعار فرخی سیستانی

۱. دُمنیان: جِ دُمنی: زن مطربه. این لغت هندی است. (یاحقی / سیدی)

۲. «... امیر محمد را سخت نیکومی داشتند. و ندیمان خاص او را دستوری بود نزدیک وی می‌رفتند؛ هم چنان قولان و مطربانش. و شراب داران شراب و انواع میوه و ریاحین می‌بردند.» دیبای دیداری: متن کامل تاریخ بیهقی، تألیف ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، مقدمه، توضیحات و شرح مشکلات، دکتر محمدجعفر یاحقی / مهدی سیدی، توضیحات جغرافیایی، ص ۴۸، انتشارات سخن، چاپ سوم، تهران: ۱۳۹۸ خورشیدی.

۳. خواجه ابوالفضل چون پخته‌می‌خوران، خمار پس از مستی را به تصویر کشیده. این دریافت شگفت، این بیت حافظ را فریاد آورد:

شراب تلخ می‌خواهم که مرد افکن بود زورش که تا یک دم بیاسایم ز دنیا و شرو شورش. (از ماست)

به روشنی می‌توان دید. نگارنده به تفصیل بدان پرداخته است.<sup>۱</sup> به همین دلیل دامن سخن را نمی‌گسترانم.

به هر روی، بیهقی رویدادهای این برهه را که پُراز دیانت متظاهر و تردامنی است، می‌نگارد؛ دوره‌ای که شمشیر بزان است و گردن بیهقی‌ها عریان. میان زندگی و مرگ به اندازه‌ی مویی فاصله است، حسرتِ سوزناک، ذهن و زبان بیهقی را آتش ناک می‌سازد و از ژرفای درد زبانش زبانه می‌شود:

«این است علی و روزگار درازش و قومش که به پایان آمد. و احمق کسی باشد دل در این گیتی غدار فریفت‌کار بندد.» (۳۶: ۱۰۰) و این فریاد سوزنده را در رویداد دردناک حسنگ وزیر تکرار می‌کند: «احمق مردا که دل درین جهان بندد! که نعمتی بدهد و زشت باز ستاند.» (همان، ص ۲۲۸) چگونه تاریخ‌نگار بی‌پناه می‌تواند بی‌پروایی کند و از خامه دشنه بسازد؟

بیهقی با درک استبداد بی‌مهار، می‌کوشد «میل و محابا» نکند:

«... و این از آن می‌گویم تا مقّر گردد که میل و محابا نمی‌کنم» (۱۴: ۱۱۰۰) و با درک دشواری بیان حق و حقیقت می‌داند که در تاریخ محابا نیست: «و سخت دشوار است بر من که بر قلم من چنین سخن می‌رود؛ و لکن چه چاره است؟ در تاریخ محابا نیست...» (همان: ۶۸۶)

بیهقی پاک‌آیین و درست‌کردار است و با خرد روشن نسبت به داوری در آینده نگران است:

«در دیگر تواریخ چنین طول و عرض نیست، که احوال را آسان‌تر گرفته‌اند و شمه‌ای بیش یاد نکرده‌اند، اما من چون این کار پیش گرفتم می‌خواهم که داد این تاریخ به تمامی بدهم و گرد زوایا و خبایا برگردم تا هیچ چیز از احوال پوشیده نماند و اگر این کتاب دراز شود و خوانندگان را از خواندن ملالت افزایش دهد، طمع دارم به فضل ایشان که مرا از مبرمان بشمارند، که هیچ چیز نیست که به خواندن نیرزد، که آخر هیچ حکایت

۱. آرزو، عبدالغفور (۱۳۸۸)، عاشقان را خدای صبردهاد (دریچه‌ای به قلمرو فرخی)، چاپ: مطبعه‌ی مسلکی افغان، کابل.

از نکته‌ای که به کارآید خالی نباشد. «(۵۴:۳۶) و در حالی که از بوسهل زوزنی سخت ناراحت است و بیزار، باز وجدانش بروی نهیب می‌زند تا از معیار درست‌اندیشی و انصاف عدول نکند:

«... از این قوم که من سخن خواهم راند یک دو تن زنده‌اند در گوشه‌یی افتاده، و خواجه بوسهل زوزنی چند سال است تا گذشته شده است و به پاسخ آن که از وی رفت گرفتار، و ما را با آن کار نیست هر چند مرا از وی بد آمد به هیچ حال، چه عمر من به شست و پنج آمده و بر اثر وی می‌باید رفت و در تاریخی که می‌کنم سخنی نرانم که آن به تعصّبی و تربّدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیرا، بلکه آن گویم که تا خوانندگان با من اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند.» (همان: ۲۱۸)

به باور بیش‌ترین پیژوهندگان تاریخ، بیهقی با بیداری وجدان و آگاهی از چگونگی بیداد، دادِ تاریخ را به تمامی ستانده است و در سخنش تعصّب و عصبیت راه نیافته است؛ و اگر میدان سخن را می‌گستراند چنان سخنش شورانگیز است و هوش‌ریا، که خواننده هرگز احساس ملال نمی‌کند و گذر زمان را در نمی‌یابد؛ و اگر گاه پوشیده سخن می‌گوید و واقعیت تلخ را با شیرینی بیان می‌آمیزد، اما از نگاشتن تلخی حقیقت روی بر نمی‌تابد و برای درک مدّعا، نشانه‌های حقیقت‌یاب را به یادگار می‌گذارد تا خرد نقّاد آیندگان چگونگی ستم‌بارگی روزگارش را دریابند. فراموش نباید کرد که پوشیده سخن‌گفتن بیهقی ریشه در انسداد سیاسی روزگارش دارد. برای این که زبان سرخ‌سبز بیهقی را بر باد ندهد، به اجبار، ستم سرکش را با رنگ و آهنگ ادیبانه انشاد می‌کند و قاروره‌ی تلخ را با آرایه‌های ادبی عسل‌پیچ می‌کند و امیدوار است که آیندگان با پرده‌دری حقیقت را دریابند.

## بیهقی و طنز

«در تاریخ بیهقی، مثل هر اثر ادبی دیگر، وقتی زبان در روال منطقی خود از کار فرو می‌ماند، طنز آغاز می‌شود. در جامعه‌ای که بیهقی از آن سخن می‌گوید، بسیار جاها زبان و منطق کارگشا نیست؛ یعنی یا اثر نمی‌کند یا اگر می‌کند، در آن پایه نیست که کار



انتظام یابد و به زبان دیگر نیاز به برندگی بیش‌تری است.» (۱۵:۳۵) (آبان)  
 به باور من «طنز‌گریه‌ی متبسم» است. (۱۷:۲) تبارز فریاد گره‌شده در گلوبا خنده‌ی  
 تلخ، فلسفه‌ی وجودی طنز است. طنز نیش‌خندی است که فضای نوشین استبداد را  
 می‌نمایاند. آیا به تراز این می‌توان دست‌گاه قضایی را بردار رسوایی آویخت؟  
 «... از پدر خود شنودم که قاضی بوالهیشم پوشیده گفت - ووی مردی فراخ مزاح بود  
 ای ابوالقاسم! یاددار که قوادی به از قاضی‌گری.» (۲۷:۳۶)

آیا بیهقی می‌تواند بگوید سلطان مسعود شراب‌خوار است و شراب حرام؟ بلی  
 می‌تواند اگر از جانش بگذرد. اما بیهقی با روایت سخنان طنزآمیز دیگران، زنده می‌ماند  
 و نمی‌گذارد که شراب‌خواری سلطان پوشیده بماند:

«... باری سلطان مسعود گفت: این آخرین شراب‌خواری خواهد بود و در خراسان  
 شراب نخواهد بود. یکی از مطربان شوخ و گستاخ مسعود به وی گفت: چون خداوند را  
 فتح‌ها پیوسته گردد و ندیمان بنشینند و دوبیت‌ها گویند و مطربان رود و بریط زنند، در  
 آن روز شراب‌خوردن را چه حکم است؟ امیر را این سخن خوش آمد.» (۱۵:۳۵) (آبان)  
 بیهقی پریشانی خراسان در سال ۴۳۱ هـ.ق و انحطاط روزگار مسعود را در تابلوی  
 طنزآمیزی چنان مجسم می‌کند، که هیچ شگرد بیانی نمی‌تواند به کرانه‌ی آن نزدیک شود:  
 «... و بند جیحون از هر جانبی گشاده کردند و مردم آمدن گرفتند به طمع غارت  
 خراسان؛ چنان که در نامه‌ای خواندم از آموی که پیرزنی را دیدند یک دست و یک چشم  
 و یک پای در دست، پرسیدند از وی که چرا آمدی؟ گفت: شنودم که گنج‌های خراسان  
 از زیرزمین بیرون می‌کنند، من نیز بیامدم تا لختی ببرم! و امیر از این اخبار بخندیدی؛  
 اما کسانی که غور کار می‌دانستند، برایشان این سخن صعب بود.»

عمقی که در این فاجعه هست، از همان تصویری که از پیرزن دست داده کاملاً  
 پیدا است «یک دست و یک چشم و یک پای»، اما بیهقی با تأکید بر عبارت «کسانی که  
 غور کار می‌دانستند»، تلخی طنز را در کام خواننده بیش‌تر می‌کند.» (همان)  
 بیهقی مؤرخ‌ی است ژرف‌اندیش. و بر آن است رویدادها را چنان که هست، بنگارد.  
 می‌داند که آمیزه‌ی شوکران و شکر نیز شکنجه، زندان و مرگ را به همراه دارد؛ می‌داند

که سخن چینان چاپلوس برای رسیدن به جاه و جلال، سخن پوشیده را عریان سازند؛ می‌داند که ارباب شمشیر، طنز شیرین را بر نمی‌تابند:

«بزرگان،

طنز فرانستانند<sup>۱</sup> و بر آن گردن زنند؛

و تا جهان است

پادشاهان کارهای بزرگ بکنند و

شعرا بگویند.» (۳۴: ۱۲۵)

با همه‌ی این گرفتاری‌های مرگ‌آور، بیهقی با شگرد طنز و طنز تلخ می‌خروشد و گاه ناخوشی‌اش با ساختارهای بیانی چون گاوان توس، کیایی فراخ شلوار، بناگوش آگنده، ناخویشتن شناس، ترک ابله و دیگران فوران می‌کند که از گریه‌ی متبسم یعنی طنز دور می‌شود. فراموش نباید کرد که طعنه، کنایه، هزل و مزاح از تبعات طنز است و «ادبیات کتاب بیهقی به همین شگردهاست که استادی او را در نویسندگی فارسی مسلم می‌دارد.» (۳۵: ۱۵ آبان)

### سبک بیهقی

بوفن سبک را به‌عینه شخص می‌داند. شخصیت شکل‌گرفته، در گفتار و نوشتار بازتاب می‌یابد. شخصیت عبارت است از وجوه امتیازیک فرد، یک خانواده، یک قوم و یک ملت از دیگران؛ وجوهی که در جریان تداخل و تأثیر متقابل فرد و جامعه در فرد به وجود می‌آید و انواع هویت‌های فردی و جمعی تبارز می‌کند. با آن که طرز نگارش و گویش هر نویسنده مختص با خود اوست. این تمایز به دلیل همگنی و تجانس اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هر دوره‌ی تاریخی، به‌گونه‌ی سبک جمعی و جریان‌ساز تبارز می‌کند. سبک خراسانی، عراقی و هندی نشان‌دهنده‌ی چنین واقعیتی است. سبک‌های میانین بیانگر دوره‌ی گذار یک سبک به سبک دیگر

۱. تحمل نکنند.

است. دوره‌ی گذار نشانده‌ی دوره‌ی تحوّل و توسعه در یک جامعه است. سبک‌های مغرب‌زمین چون کلاسیسیسم، رمانتیسیسم، رئالیسم، سمبولیسم، سوررئالیسم نیز ترسیم‌کننده‌ی چنین فرایندی است که نگارنده در کتاب «درنگی در ادبیات فرنگ»<sup>۱</sup> بدان پرداخته است.

فراموش نباید کرد اگر سبک امر جمعی است، لحن (Tone) امر متمایز است. تمایز سروده‌های فرخی سیستانی با منوچهری، مولانا با عطار، سعدی با حافظ، بیدل با غنی کشمیری دال بر چنین حقیقتی است. از چنین چشم‌اندازی باور بر این است که «لحن، شیوه‌ی بیان هر شخصیت است که حاصل تجربیات شخصی، اجتماعی و روحیات و عواطف درونی اوست.» (۷۵: ۲۲)

به هر روی، «لحن چکیده‌ی روانی سبک است.» پرسش این است: سبک و لحن بیهقی چه و چگونه است؟ از آن جایی که محققان به تفصیل در باب سبک، لحن و آرایه‌های صرفی، نحوی و بدیعی بیهقی نگاشته‌اند، چیزی نمی‌نگارم، فقط تأکید می‌کنم که سبک بیهقی گویش نبشته‌شده‌ی سده‌ی پنجم هجری است. به سخن دیگر، گفتاری است که گونه‌ی نوشتاری دارد. گویش مردم در خراسان بزرگ در سده‌های چهارم، پنجم و حتی ششم بدین گونه بوده است.

از آن جایی که در امپراتوری غزنوی ادبیات و شاعرانگی مهم‌ترین جریان چیره بر اوضاع است، و داشتن ذوق و ذایقه‌ی ادبی، ممیزه‌ی دانایی و توانایی است، بیهقی چون سخن‌وران و نویسندگان سرآمد و بنام، دارای ذوق و ذایقه‌ی ادبی خلاق است. بیهقی خردمندی است که با خوردن دود چراغ و خون جگر بر شگردهای صرفی، نحوی و بلاغی مسلط شده و با تأمل متون تاریخی را مرور کرده است؛ و می‌داند چگونه کلام را بیاراید و از تنگناهای لفظی و معنایی بدر آید و بدون آن که خشم سلطان و درباریان را برافروزد، شوکران را در شهد بیچد و با نشانه‌های روشن به آینده سپارد.

پرسش این است: آیا این ویژگی‌های تاریخ بیهقی را در سروده‌ها و متن‌های منشور

۱. آرزو، عبدالغفور (۱۳۸۸)، درنگی در ادبیات فرنگ، بنگاه انتشارات میوند، کابل.

زمان و مقارن با زمانه‌اش نمی‌توان یافت؟ پاسخ من مثبت است. برای اثبات این فرضیه، سه متن را به گونه‌ی گذرا مرور می‌کنم.

### فرخی سیستانی (تولد ربع چهارم سده چهارم، وفات ۴۲۹ ه.ق)

اگر سیر زندگی فرخی از سیستان به دربار چغانیان و سپس غزنویان بررسی شود، چرخش‌های زندگی فرخی در سه مرحله، حقایق تکان‌دهنده‌یی را آشکار می‌کند که گزیدن انگشت حیرت نیز کارساز نمی‌باشد. چون در نبشته‌ی دیگر بدان پرداخته‌ام، به اشارتی بسنده می‌کنم:

۱. فرخی در سیستان با اعتقادات راسخ و سنت‌های کهن و ریشه‌دار پیوندی ناگسستنی دارد، قناعت، پاک‌دامنی و دل‌بستگی به خانواده، از ممیزات زندگی اوست. با شعرخوش و چنگ‌تر، ندیم دهقان سیستانی است؛ دهقانی که فضیلت فرخی را دریافته است؛

۲. هنگامی که به قلمرو چغانیان پای می‌نهد، فضایی را تجربه می‌کند که هیچ مناسبتی با بافت فرهنگی زادگاهش ندارد. پای‌کوبی و کباب، زن‌بارگی و شراب، شیوه‌ی زندگی امیر چغانیان و همه‌ی خدم و حشم اوست؛

۳. فرخی بلندپرواز که جوای نام است و نان، به غزنه می‌آید تا در برابر بزرگ شاعران دربار سلطان محمود قرار گیرد و هیمنه‌ی کلامش را به رُخ کشد.

سروده‌های فرخی افزون بر تازگی و تغزل‌های شورانگیز، عریان‌کننده‌ی نیمه‌ی پنهان قلمروی است که عصبیت علیه قرمطیان و غزا علیه کفار هویت آن است؛ نیمه‌ی پنهانی که آلوده بالهولعب است؛ و شخصیت و شعر فرخی مظهر آن:

شراب هست و طرب هست و روی نیکو هست

بدین سه چیز جهان جای عشرت و لعب است

شاعر با چنین شخصیت و شعری، از مقربان دایره‌ی شاعرانگی سلطان بت‌شکن

۱. آرزو، عبدالغفور (۱۳۸۸)، شادزی (در قلمرو رودکی)، چاپ: مطبعه‌ی مسلکی افغان، کابل.

است. چون «خود چندان پای بند شریعت نیست و در شعر او نشانه‌های این لابلایگری همه جا آشکار است و هیچ باکی ندارد از این که ممدوح را در پاکی به قرآن تشبیه کند» (۴۹۲:۱۹)

به هر روی، فرخی در زمانه و زمانه‌ی بیهقی می‌زید، شعرش نمی‌تواند از چگونگی محیط و فضای سیاسی و فرهنگی رنگ نگیرد. به برخی از این رنگ‌پذیری‌ها اشارت می‌کنم:

«فرخی شاعری است ظریف‌طبع و خوش‌بیان با لهجه‌ی نرم و سبک ساده، در سخن‌پردازی مسلط و در تعبیر مقتدر. دارای معانی و عبارات سهل و کلمات خوش‌آهنگ، که بر ظرافت طبع و سماحت خاطرش به‌ترین دلیل است. ابیاتش به اندازه‌ی ساده و طبیعی؛ و از هرگونه تعقید و حشو برکنار است که گویی اسلوب شعر و نظم مخصوص آن را از یاد برده و به جای این که شعر بگوید، محاور کرده و صحبت داشته است. ولی پس از اندک تأمل و توجه می‌توان دانست که فرخی در آن ابیات شیرین و روان نظم شعری و اسلوب نظم را تمام و کمال به کار برده و در اعمال قوانین بلاغت خودداری نکرده و فقط توانایی خاطر و روانی قریحت اوست که نظم را با همه‌ی دقت در صورت محاوره نمایش می‌دهد. لطافت احساس و ظرافت فکری فرخی از این بود که وی گذشته از شعر در موسیقی نیز دست داشت، شعر خوش می‌گفت و چنگ ترمی زد...». (۱۲۴:۲۶)

«زبان پالاییده و ساخته‌ی فرخی مولود ازدواج الفاظ رام و آشنا با معانی لطیف و ساده است؛ و نیز ساختار سهل کلام او که روشنی از زبان محاوره دارد، سبب پیدایی سبک خاصی در شعری گردیده است.» (۴۳:۸)

«فرخی از نیروی صوتی و بلاغی تکرار (repetition) که با مرثیه و ندبه تناسب دارد در کمال استادی در بسیاری از ابیات قصیده استفاده کرده؛ و کلمات مکرر را در آغاز ابیات آورده که نمایان‌تر و مؤثرتر است.» (۴۹:۳۸) و ویژگی‌های نگارشی‌اش مانند است.

بلی! فرخی چون بیهقی در روزگاری زندگی می‌کند که متناقض‌نماست. تعصبات مذهبی در همه جا بیداد می‌کند. جنگ فرقی، واقعیت خونین زمانه است که در بسا از شهرهای خراسان بزرگ زبانه می‌کشد. زبان رسمی دربار، نمایی متشرعانه دارد.

دین پروری و گسترش دین با زبان شمشیر، واقعیتی است که فرخی نه تنها بر آن صحّه می‌گذارد بل به خاطر کنیزکان نیکوروی، غلامان خوش سیما و غنائیم، مبلغ و مشوق ممدوح خود است:

بکشت مردم و بت خانه‌ها بکند و بسوخت  
چنان که بت‌کده‌ی دارنی و تانیسر  
نگاه کن که بدین یک سفر که کرد و چه کرد  
خدایگان جهان شهریار شیرشکر  
جهان بگشت و اعادی بگشت و گنج بیافت  
بنای کفر بیفکند، اینت فتح و ظفر  
(در ذکر سفر سومنات...)

و سلطان محمود را ترغیب می‌کند تا همه‌ی قرمطیان جهان را بردار آویزان کند:

تا در عوض عمر که بدهی زپی دین  
در مصر کنند قرمطیان را همه بردار  
کم کن به قوی بازوی او قرمطیان را  
چونان که به شمشیرش کم کردی کُفار

بیهقی نیز ضد معتزله بوده و ناخرسند از باورهای اسماعیلیه و قرامطه. افزون بر این ضدیت، «حکم جهاد با معتزله و خوارج را تأیید هم می‌کند.» (۳۶: ۲۹۳۰)

با این بررسی کوتاه می‌توان نتیجه گرفت که سبک و لحن فرخی و بیهقی ریشه در واقعیت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن روزگار دارد. لهجه‌ی نرم، سبک ساده، زبان پالاییده و گویشی، نیروی صوتی و بلاغی تکرار (repetition) شعر فرخی را می‌توان در نثر ساده، آهنگین و گویشی بیهقی یافت و برجسته ساخت:

«بسیار خاموش بود  
و سخن نگفتی،  
چون بگفتی،



سنگ منجنیق بود

که در آبگینه انداختی. (۱۶۰: ۳۴)

همین نگاه و نگرش را فرخی چنین می‌پروراند و موزون می‌سازد:

ز منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد

چه ابلهانه گریزم به آبگینه حصار

به هرروی، شعر فرخی و نثر بیهقی آینه‌دار نگاه، نگرش و چگونگی گویش مردم خراسان بزرگ است؛ گویشی که هنوز در حومه‌ی شهرهای بزرگ افغانستان طنین‌انداز است: «شرمت باد! از بیگانه در یوزه می‌کنی؟» (۲۰: ۲۶)؛ چنین بافتاری نه تنها در گویش مردم افغانستان به فراوانی می‌توان شنید، بل واژگان نابی چون چاشت، نماز دیگر، نماز پیشین، نماز خفتن، دست‌نماز (وضو)، جانماز (سجاده)، رسد (بخش و سهم)، ناسند (ناگهان)، بندی (زندانی)، محبس (زدان)، چاو (آوازه، شایعه)، دولخت (خاکباد و گرد و خاکی که به هوا بلند شود)، پژه (نشستن دوستانه به گونه‌ی دایره‌وار)، رشمه (ریسمان ظریف)، پُرسه (تعزیه)، پَشَنگ‌کردن (افشاندن)، تُتُک (گسترده، پهن)، پوره‌شدن (تکمیل کردن)، چَم‌چَم‌کردن (در پی فرصت بودن)، دَر‌گرفتن (برافروختن)، سیل‌کردن (نگاه کردن)، فاریدن (لذت‌بخشیدن)، دستاویز (هدیه)، باد و بروت (کبر و غرور)، کار و بار، باریک، غورکردن (دادرسی کردن، تأمل کردن)، بستگان (وابستگان)، خوازه (داربست)، خیش‌خوری (رشوت‌خواری)، جگرداشتن (دل و جرأت داشتن، شهامت)، دسترنج، انگشت، نَسَر (سایه)، درودگر، کافتن، ازار و دیگران در گفتار روزمره‌ی مردم کاربرد همگانی دارد!

## ابوریحان بیرونی (؟ ۳۶۲ هـ.ش)<sup>۲</sup>

اسماعیل حاکمی در مقاله‌ی «تحلیل نثر فارسی ابوریحان بیرونی و برخی از فواید لغوی

۱. و نیز رک: فکرت، محمدآصف (۱۳۷۶)، فارسی هروی (زبان گفتاری هرات)، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد.

۲. در برخی از زیست‌نامه‌ها، ابوریحان بیرونی ولادتش را ۳۵۲ و درگذشتش را ۲۲ آذر ۴۲۷ خورشیدی نوشته‌اند.

التفهیم» نوشته است:

«ابوریحان محمد بن احمد بیرونی از علمای بزرگ و ریاضی دانان، منجمان، مؤرخان و کاملان سده چهارم و پنجم هجری است و محققان او را از بزرگترین حکمای شرق می دانند. ولادت او در سال ۳۶۲ هـ.ق در خوارزم اتفاق افتاده و مرگش در غزنه در اوان انقلاب سلاجقه و سلطنت مسعود بن محمود غزنوی بوده است. تألیفات این مرد بزرگ به زبان عربی یعنی زبان علمی و همه کس فهم عالم اسلام و ایران بوده است، مگر ترجمه (التفهیم) که خود آن را از عربی به پارسی برگردانیده است (یا بالعکس). سده پنجم و ششم هجری یکی از ادوار بسیار مهم ادبی است. نثر فارسی در این دو سده دو سبک کاملاً متمایز از یکدیگر داشت:

نخست سبک ساده: که دنباله‌ی نثر ساده‌ی سده چهارم بوده است.

دوم سبک مصنوع

یکی از کتب معتبر که در اوایل سده پنجم هجری در دانش‌های هندسه و حساب و نجوم و هیأت نوشته شده (التفهیم لاوائل صناعه التنجیم) از استاد بزرگ ابوریحان بیرونی این کتاب نخستین و مهم‌ترین کتابی است که خاص علوم نجوم و هندسه و حساب نوشته شده و از باب آن که نویسنده‌ی آن یکی از علمای معروف عالم است، اهمیت بسیار دارد. شیوایی تعبیر، جزالت اسلوب، زیبایی و رسایی الفاظ و عبارات، جزء مزایا و خصایص بارز این اثر ارزنده است. از حیث لغت در هیچ کتابی تا این اندازه در ایراد لغات فارسی سعی نشده است و لغات تازی که در این کتاب دیده می‌شود از واژه‌های فارسی به مراتب کم‌تر است.» (۱۲: ش ۱۶۰)

دو فراز از نثر ابوریحان را به گواهی می‌گیریم تا چگونگی نثر آن دوره و گرایش آن به شعر آشکار شود.

فراز نخست

«تیرگان چیست؟

سیزدهم روز است از تیرماه و نامش تیراست هم نام ماه خویش؛ و هم چنین است به

هر ماهی آن روز که هم نامش باشد او را جشن دارند. و بدین تیرگان گفتند که آرش تیر اندخت از بهر صلح منوچهر که با افراسیاب ترکی کرده است بر تیر پرتابی از مملکت و آن تیر کفت او از کوه های طبرستان بکشید تا برسوی تخارستان.» (همان)

## فراز دوم

«مهرگان چیست؟»

شانزدهم روز است از مهرماه و نامش مهر و اندرین روز افریدون ظفر یافت بر بیور اسپ جادوآن که معروف است به ضحاک و به کوه دماوند باز داشت و روزها که سپس مهرگان است همه جشن اند بر کردار آن چه از پس نوروز بود و ششم آن مهرگان بزرگ بود و رام روز نام است و بدین دادندش.» (همان)

با آن که البیرونی ریاضی دان است و سرو کارش با علم نجوم، اما نثرش چنان روان و شیواست که با اندک تغییری تبدیل به شعر منثور می شود. این شیوایی و بی پیرایگی متناسب با چگونگی زندگی در آن دوره است.

اگر منوچهری از ریزش باران، تصاویر رنگی متعدد و متلون و ملموس می آفریند، محصول تجربه ی عینی اوست. او می داند که گل شبدر چه کم از لاله ی قرمز دارد. اگر زلف را به سنبل چشم را به نرگس تشبیه می کند، نتیجه ی هم نفسی او با طبیعت است. او فرزند طبیعت است و در دامان طبیعت، در دره و دامن دست افشان و پای کوبان می رقصد و می بوید و می گوید. به همان تناسب. زبان شعرش که سخت جوان است، هنوز از کودکی فاصله نگرفته است. ایدر، ایدون هگرز، کت، نوز، شیرین زبانی است که به شکر شعر این دوره می افزایشد. شعر، نثر و سبک های ادبی، زمزمه ی زمان و زمانه اند. یعنی هر گونه که سجایای زندگی طبیعی و اجتماعی اقتضا می نموده، زبان نیز آینه دار آن بوده است.» (۳ : ۱۸ : ۱۷)

«شیوایی تعبیر، جزالت اسلوب، زیبایی و رسایی الفاظ و عبارات» نویسندگان و شاعران سده سوم، چهارم، پنجم و حتی ششم نتیجه ی ساده زیستن و زیست طبیعی است. طبیعت واقعیت موزون عالم آفرینش است. این واقعیت در گویش و نگارش

البیرونی، بیہقی، فرخی و نظامی عروضی ساری و جاری است. عینی‌گرایی (رنالیسم) و گرایش عینی (ناتورالیسم) جان‌مایہی سبک و لحن این بزرگ‌قامتان زبان پارسی دری در دورہی سامانیان و غزنویان است. تناسب، موزونی و ویژگی‌های زبانی، فکری و ادبی در سبک خراسانی (شعر و نثر) بیش از هر سبک برجسته و نمایان است. نثر زیبا و شیوای البیرونی و بیہقی - پیش‌کسوتان و پس‌کسوتان نتیجہی این تناسب است. زیبایی یعنی تناسب.

### نظامی عروضی سمرقندی<sup>۱</sup>

ابوالحسن نظام‌الدین یا نجم‌الدین احمد بن عمر بن علی سمرقندی معروف بہ نظامی عروضی از شاعران و نویسندگان سدہ ششم ہجری است. مجمع‌النوادر یا چہارمقالہ چنان شہرتی دارد کہ کم‌تر ادیب و شاعری را می‌توان یافت کہ آن را نخواندہ باشد. این اثر وزین بہ زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی، اسپانیایی، ژاپنی و سوئدی برگردان شدہ است.

نثر نظامی ادامہی نثر بیہقی است. نظامی با گویش خراسانیان چون بیہقی کتابی پرداختہ است کہ دل‌پذیر است بہ خصوص آن جایی کہ بہ نصر بن احمد سامانی و بازگشت شگفتش از ہری بہ بخارا می‌پردازد و افسونگری رودکی را با «بوی جوی مولیان آید ہمی» در ذہن روزگار حک می‌کند. چون در مقالہی «تِلنگی بر بوی جوی مولیان» (۱: ۳۹) بدان پرداختہ‌ام، در این جا فرازهایی از نبشتہی نظامی را آینہ‌داری می‌کنم تا بدون مقایسہ و واکاوی، تداوم سبک و لحن بیہقی برجستہ شود:

#### فراز نخست

«... خواجہ عمید اسعد مردی فاضل بود و شاعر دوست، شعر فرخی را شعری دید ترو عذب خوش و استادانہ. فرخی را سگزیی دید بی‌اندام جبہ‌ای پیش و پس چاک پوشیدہ،

۱. تولد: سمرقند، اوخر سدہ پنجم / وفات: در حدود ۵۶۰ ه.ق.



عمید اسعد گفت: ای خداوند باش تا به‌ترینی. پس فرخی خاموش گشت و دم درکشید تا غایت مستی امیر. پس برخاست و آن قصیده‌ی داغگاه برخواند. امیر حیرت آورد پس در آن حیرت روی به فرخی آورد و گفت:

هزار سرکزه آوردند همه روی سپید و چهار دست و پای سپید ختلی راه تراست تو مردی سگزی و عیاری چندان که بتوانی گرفت بگیرتورا باشد.

فرخی را شراب تمام دریافته بود و اثر کرده، بیرون آمد و زود دستار از سرفرو گرفت خویشتن را در میان فسیله افکند و یک گله در پیش کرد و بدان روی دشت برد و بسیار بر چپ و راست و از هر طرف بدوانید که یکی نتوانست گرفت. آخرالامر رباطی ویران بر کنار لشکرگاه پدید آمد. کزگان در آن رباط شدند. فرخی بغایت مانده شده بود. در دهلیز رباط دستار زیر سر نهاد و حالی در خواب شد از غایت مستی و ماندگی. کزگان را بشمردند چهل و دو سر بودند رفتند و احوال با امیر بگفتند.

امیر بسیار بخندید و شگفتی‌ها نمود و گفت:

مردی مقبل است کار او بالا گیرد او را و کزگان را نگاه دارید و چون او بیدار شود مرا بیدار کنید.

مثال پادشاه را امتثال کردند. دیگر روز به طلوع آفتاب فرخی برخاست و امیر خود برخاسته بود و نماز کرده. بار داد و فرخی را بنواخت و آن کزگان را به کسان او سپردند و فرخی را اسپ با ساخت خاصه فرمود و دو خیمه و سه استرو پنج سر برده و جامه‌ی پوشیدنی و گستردنی؛ و کار فرخی در خدمت او عالی شد و تجملی تمام ساخت.

پس به خدمت سلطان یمین الدوله محمود رفت و چون سلطان محمود او را متجمل دید به همان چشم در او نگریست و کارش بدان جا رسید که تا بیست غلام سیمین کمر از پس او برنشستندی والسلام.» (۳۲: ۵۳: ۴۹)

## فراز دوم

«چنین آورده‌اند که امیر نصر بن احمد که واسطه‌ی عقد آل سامان بود و اوج دولت آن خاندان ایام مُلک او بود و اسباب تمتع و علل ترقع در غایت ساختگی بود، خزاین



آراسته و لشکر جرّار و بندگان فرمانبردار. زمستان به دارالملک بخارا مُقام کردی و تابستان به سمرقند رفتی یا به شهری از شهرهای خراسان. مگر یک سال نوبت هری بود. به فصل بهار به بادغیس بود که بادغیس خرم‌ترین چراخوارهای خراسان و عراق است. قریب هزار ناو هست پر آب و علف که هریکی لشکری را تمام باشد. چون ستوران بهار نیکو بخوردند و به تن و توش خویش باز رسیدند و شایسته میدان و حرب شدند، نصر بن احمد روی به هری نهاد و به در شهر به مرغ سپید فرود آمد و لشکرگاه بزد، و بهارگاه بود، شمال روان شد و میوه‌های مالن و کרוخ در رسید که امثال آن در بسیار جای‌ها به دست نشود و اگر شود بدان ارزانی نباشد. آن‌جا لشکر برآسود و هوا خوش بود و باد سرد و نان فراخ، و میوه‌ها بسیار و مضمومات فراوان و لشکری از بهار و تابستان برخوردار تمام یافتند، از عمر خویش و چون مهرگان درآمد و عصیر در رسید و شاه سفرم و حماحم و اُقحوان در دم شد، انصاف از نعیم جوانی بستند و داد از عنفوان شباب بدادند. مهرگان دیر در کشید و سرما قوت نکرد و انگور در غایت شیرینی رسید و در سواد هری صد و بیست لون انگور یافته شود، هریک از دیگری لطیف‌تر و لذیذتر و از آن دو نوع است که در هیچ ناحیت ربع مسکون یافته نشود: یکی پرنیان و دوم کلنجری تُنک پوست خُرد تکس بسیار آب. گویی که در او اجزا ارضی نیست. از کلنجری خوشه‌ای پنج من و هردانه‌ای پنج درم سنگ بیاید، سیاه چون قیر و شیرین چون شکر و ازش بسیار بتوان خورد، بسبب مائیتی که در اوست و انواع میوه‌های دیگر همه خیار. چون امیر نصر بن احمد مهرگان و ثمرات او بدید، عظیمش خوش آمد. نرگس رسیدن گرفت. کشمش بیفکندند در مالن و منقی برگرفتند، و آونگ بیستند و گنجینه‌ها پُر کردند. امیر با آن لشکر بدان دوپاره دیه درآمد که او را غوره و درواز خوانند. سراهایی دیدند، هریکی چون بهشت اعلی و هریکی را باغی و بستانی در پیش بر مهت شمال نهاده. زمستان آن‌جا مُقام کردند و از جانب سجستان نارنج آوردن گرفتند و از جانب مازندران ترنج رسیدن گرفت. زمستانی گذاشتند در غایت خوشی. چون بهار درآمد اسبان به بادغیس فرستادند، و لشکرگاه به مالن به میان دوجوی بردند، و چون تابستان درآمد میوه‌ها در رسید، امیر نصر بن احمد گفت: تابستان کجا رویم؟ که از این خوش‌تر

مقامگاه نباشد، مهرگان برویم و چون مهرگان درآمد، گفت: مهرگان هری بخوریم و برویم و هم چنین فصلی به فصل همی انداخت تا چهار سال برین برآمد؛ زیرا که صمیم دولت سامانیان بود و جهان آباد، و مُلک بی خصم و لشکر فرمان بردار و روزگار مساعد و بخت موافق. با این همه ملول گشتند و آرزوی خانمان برخاست. پادشاه را ساکن دیدند، هوای هری در سراو و عشق هری در دل او. در اثنای سخن هری را به بهشت عدن مانند کردی؛ بلکه بر بهشت ترجیح نهادی و از بهار چین زیادت آوردی. دانستند که سر آن دارد که این تابستان نیز آن جا باشد. پس سران لشکر و مهتران مُلک به نزدیک استاد ابو عبدالله الرودکی رفتند و از ندمای پادشاه هیچ کس محتشم تر و مقبول القول تر از او نبود، گفتند: پنج هزار دینار توراً خدمت کنیم، اگر صنعتی بکنی که پادشاه از این خاک حرکت کند که دل های ما آرزوی فرزند همی برد و جان ما از اشتیاق بخارا همی برآید. رودکی قبول کرد که نبض امیر بگرفته بود و مزاج او بشناخته. دانست که به نثر با او در نگیرد، روی به نظم آورد و قصیده ای بگفت و به وقتی که امیر صبوح کرده بود، درآمد و به جای خویش بنشست، و چون مطربان فرو داشتند، او چنگ برگرفت و در پرده ی عشاق این قصیده آغاز کرد:

بوی جوی مولیان آید همی

یاد یار مهربان آید همی...

چون رودکی بدین بیت رسید، امیر چنان منفعل گشت که از تخت فرود آمد، و بی موزه پای در رکاب خنگِ نوبتی آورد و روی به بخارا نهاد...» (همان)

برای این که شیوایی و شاعرانگی نثر نظامی برجسته شود، برخی از جمله های این متن را بازنگاری می کنم:

- طبعی بغایت نیکو داشت و شعر خوش گفتی و چنگ ترزدی؛

- فرخی را سگزی دید بی اندام،

- جبه ای پیش و پس چاک پوشیده،

- دستاری بزرگ سگزی وار در سرو پای و کفش بس ناخوش؛

- و شعری در آسمان هفتم!
- به درگاه امیرآتشی افروخته چند کوهی؛
- پادشاه شراب در دست و کمند در دست دیگر،
- شراب می خورد و اسب می بخشد.
- هوا خوش بود و باد سرد و نان فراخ.
- هوای هری در سراو و عشق هری در دل او.
- هری را به بهشت عدن مانند کردی؛
- بلکه بر بهشت ترجیح نهادی
- و از بهار چین زیادت آوردی.

بی‌گمان نثر نظامی عروضی نیز چون شعر منثور می‌درخشد. پرسش این است: نثر نظامی عروضی با نثر بیهقی چه تفاوت و تمایزی دارد؟ همگنی و ناهمگنی در کجاست؟ نثر بیهقی خراسانی ناب است. روان و با فخامت حماسی:

ولکن خوردنی بودی  
 با تکلف؛  
 و نُقل هر قدحی  
 بادی سرد  
 که شراب با فراغت دل رود.  
 (۱۵:۳۴)

پس سخن بگشاد  
 و چون در سخن آمدی  
 جهانیان  
 بایستی که  
 در نظاره بودندی  
 که دُر پاشیدی و

شکر شکستی.

(همان: ۱۹)

این است علی و روزگار درازش

و قومش،

که به پایان آمد!

واحمق کسی باشد

که دل در این گیتی غدارِ فریفتکار بندد!

(همان: ۲۹)

و کار وزیر حسنک

آشفته گشت

که به روزگار جوانی

ناکردنی‌ها کرده بود و

زبان نگاه نداشت؛

و این سلطان بزرگِ محترم را

خیر خیر بیازرده.

(همان: ۳۳)

و حسنک را سوی دار بردند و

به جای گاه رسانیدند،

بر مرکبی که هرگز ننشسته بود

و جلادش استوار بیست و

رسن‌ها فرود آمد

و آواز دادند که سنگ دهید؛

هیچ کس دست به سنگ نمی‌کرد و

همه می‌گریستند،

خاصه نشابوریان

پس مشتی رند را سیم دادند  
تا سنگ زنند.

و مرد خود مرده بود  
که جلادش رسن به گلوافکنده بود و  
خفه کرده.

(همان: ۸۶ ۸۷)

احمق مردا که دل در این جهان بندد!

که نعمتی بدهد

وزشت بازستاند!

(همان: ۸۷)

و مادر حسنک

زنی بود سخت جگرآور...

چون بشنید جزعی نکرد

چنان که زنان کنند

بلکه بگریست بدرد،

چنان که حاضران

از درد او خون گریستند.

پس گفت:

بزرگا مردا که این پسرم بود!

که پادشاهی چون محمود

این جهان بدو داد و

پادشاهی چون مسعود،

آن جهان.

(همان: ۸۸)

دومین تمایز نثر بیهقی با نظامی عروضی چگونگی مقام و هدف است. بیهقی رویدادها را به حافظه‌ی تاریخ می‌سپارد و سخنانش میدانی است؛ و نظامی عروضی حال شاعری را باز می‌گوید که با لب ترکردن و تردامنی فرو می‌پاشد یعنی سخنش دیوانی است و بزم‌آرایی؛ و راندن تاریخ از لون دیگر» است. این سخن بیهقی است. سومین تمایز، تفاوت رئالیسم با رمانتیسیسم است. عینی‌گرایی و گرایش به نگاه انتزاعی. یعنی نثر بیهقی شناسنامه‌ی سبک خراسانی دارد و نثر نظامی عروضی شناسنامه‌ی سبک عراقی. تمایز این دو سبک و انداز را بیهقی بخوبی دریافته است: «حال کتب دیگر است و حال مشاهدات دیگر.» (۳۶: ۳۸۶)

چهارمین ویژگی که در تاریخ بیهقی هست همانا ژرفای اندیشه و تداعی خیال است. ذهن وقاد و نگاه نقاد بیهقی تداعی معانی را تبدیل به آفرینشگری می‌کند. این ویژگی را در ذکر بردار کردن امیر حسنک وزیر رحمة الله علیه» می‌توان دید. داستان دردناک و سوزان حسنک وزیر ذهن بیهقی را به داستان سوزان و دردناک عبدالله بن زبیر می‌کشاند. دو آئینه را چنان رو در رو و متناظر می‌سازد که گناهکار بودن سلطان مسعود و بی‌گناهی حسنک وزیر در ناخودآگاه خواننده تبدیل به خودآگاهی می‌شود. در این دو داستان عبدالملک مروان و سلطان مسعود هم طراز اند و در استبداد و ستم بارگی هم وزن. بوسهل زوزنی و حجاج به گونه‌ی هم مانند عبدالله و حسنک در مرگ شرافتمند همتا. اوج حماسی دو رویداد، پیام مادر عبدالله بن زبیر است و پیام مادر حسنک وزیر. چون بنا بر مقایسه‌ی دو رویداد نیست، دو پیام ماندگار را آئینه‌داری می‌کن:

مادر عبدالله بن زبیر نه تنها نمی‌موید و جزع نمی‌کند بل با باور به شهادت فرزندش، به سراغ پیکر بی‌جان عبدالله هم نمی‌رود. این بی‌نیازی مؤمنانه‌ی اسماء، جان عبدالملک مروان را بر لب می‌رساند: از بیهقی بشنوید:

حجاج «سر عبدالله زبیر رضی الله عنهما را به نزدیک عبدالملک مروان فرستاد و فرمود تا جثه‌ی او را بردار کردند. خبر کشتن به مادرش آوردند، هیچ جزع نکرد و گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، اگر پسر من نه چنین کردی نه پسر زبیر و نبسه‌ی ابوبکر صدیق



رضی الله عنهما بودی. و مدتی برآمد، حجاج پرسید که این عجزه چه می کند؟ گفتار و صبوری وی باز نمودند. گفت: «سبحان الله العظیم! اگر عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها و این خواهر دو مرد بودندی، هرگز این خلافت به بنی امیه نرسیدی. این است جگر و صبر. حیلت باید کرد تا مگروی را برپسرش بتوانید گذرانید تا خود چه گوید.» پس گروهی زنان را بر این کار بگماشتند و ایشان در ایستادن و حیلت ساختند تا اسماء را بر آن جانب بردند. چون دار بدید به جای آورد که پسرش است، روی به زنی کرد از شریف ترین زنان و گفت: «گاه آن نیامده که این سوار را از این اسپ فرود آید؟» (همان: ۲۳۳)

مادر حسنگ که زنی است جگرآور، جزع نمی کند و بدرد می گیرد و می گوید: «بزرگا مردا که این پسرم بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود، آن جهان.» (همان، ۲۳۰)

این دو رویداد خونین در اندیشه، تخیل و ذوق ادبی بیهقی با همه ی هم ماندی رنگ و بوی خاص خود را دارد. به برخی از این تمایزها اشارت می کنم:

- هر دو رویداد در جامعه ی اسلامی رخ می دهد، مروان و مسعود هر دو ادّعی دین ورزی دارند و دین ابزار سیاسی و هرم اقتدار است؛

- بار اعتقادی رویداد تاریخی عبدالله بن زبیر سنگین است و رویداد تاریخی حسنگ وزیر چنین وزنه ی در باور بیهقی ندارد. به همان تناسب وزنه ی اسماء سنگین تر و اعتقادی تر از مادر حسنگ است؛

- نام مادر عبدالله بن زبیر ذکر می شود و نام مادر حسنگ مغفول می ماند؛  
- وارستگی ایمانی عبدالله بن زبیر با برّش هایی از آیات کریمه مزین می شود اما در رویداد خونین حسنگ وزیر چنین رنگ اعتقادی وجود ندارد؛

- در رویداد بن زبیر کلمه های عربی بیش تر از رویداد حسنگ است.

از این شبکه ی تداعی اندیشه و خیال، می توان نتیجه گرفت که بیهقی با همه ی برّندگی شمشیر، زندان و زولانه، بی رحمی بی کرانه، هرگز سخن ناراست نمی گوید. ایمان خرد بنیاد بیهقی جهت دهنده ی خرد نقاد وی است. اگر گاه پوشیده سخن می گوید و

کژتابی‌های روزگار را با آرایه‌های ادبی می‌پیچاند، با نشانه‌های روشن خواننده را یاری می‌کند تا ژرفای سخن را دریابد.

به هر روی، پوشیده سخن‌گفتن و تمسک بیهقی به آرایه‌های ادبی، نتیجه‌ی استبداد و انسداد سیاسی است. یعنی استبداد، ابهام‌آفرین است و ابهام زمینه‌ساز کاربرد شگردهای متفاوت بیانی. چون مخاطب تاریخ عموم مردم است، عینی‌گرایی و بیان عینیت، مبانی سبک نوشتاری بیهقی است که من آن را گویش نبشته شده می‌نامم. این گویش نبشته شده گرایش آشکار به موزون شدن دارد.

به سخن دیگر، چون طبیعت واقعیت موزون عالم آفرینش است، نثر بیهقی گرایش آشکار به شعر منشور دارد. استفاده‌ی احمدشاملو از ظرفیت شاعرانگی نثر بیهقی، نگارنده را بر آن می‌دارد که بیهقی را پدر شعر منشور بدانم.

### نتیجه‌گیری

تاریخ بیهقی اثری است مانا و ماندگار. سخن‌نوگفتن در پیرامون چنین اثری بی‌گمان دشخوار است. پیش‌کسوتان بوم و بر بیهقی را چنان رفته‌اند که دیگر فزاشی تازه‌نفس نمی‌تواند فرش تازه‌بافتی را بگستراند. بیهقی، درست گفته است: «مرد آن گاه آگاه شود که نبستن گیرد؛ و بداند که پهنای کار چیست.» (۳۶: ۶۶)

به هر روی، خواجه ابوالفضل در روزگاری رویدادهای تلخ و شیرین را می‌نگارد که سایه‌ی شمشیر بر خامه‌اش سنگینی می‌کند و به آنی زبان سرخ سرسبز را بر باد می‌دهد. با آن هم با آگاهی ژرف و وجدان بیدار بر آنست تا کارکرد سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی را در سایه‌ی شمشیر و صله بنویسد؛ و خرد ایمان بنیادش نمی‌گذارد تا سخنی ناراست بنگارد و برای آن که آیندگان را مطمئن سازد، پیوسته می‌خروشد:

«محال باشد چیزی نبستن که به ناراست ماند.» (همان: ۲۲۶) اما بهای سخن راست‌گفتن سنگین است و جان در آستین داشتن دشوار. به همین دلیل می‌کوشد تا «محابا» نکند:

«و سخت دشوار است بر من که بر قلم من چنین سخن می رود؛ و لکن چه چاره است؟ در تاریخ محابا نیست...» (۱۴: ۶۸۶) و با درک داوری تاریخ، می نگارد: «در تاریخی که می کنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تربدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را، بلکه آن گویم که تا خوانندگان با من اندرین موافقت کنند و طعنی نزنند.» (۳۶: ۲۱۸)

فراموش نباید کرد که سلاطین و ستم‌گران بیان واقعیت را بر نمی تابند و سلطان مسعود از چنین سلسله‌ای است:

«پادشاهان بزرگ

آن فرمایند

که ایشان را خوش تر آید؛

و نرسد خدمت کاران ایشان را

که اعتراض کنند و

خاموشی به تر

با ایشان،

هر کسی را

که قضای زندگی به کار باشد.» (۳۴: ۱۰۸)

به هر روی، بیهقی برای گفتمن سخن راست و بازتاب دردها و رنج‌های نتوان نوشت، به شیوه‌های گوناگون بیانی توسل می‌ورزد. یکی از این شیوه‌ها و شگردها، متناظر ساختن رویدادهای تاریخی است. روبه‌رویی سرگذشت خونین و جگرسوز عبدالله بن زبیر و حسنک وزیر، اوج هنر‌نمایشی را به تماشا می‌گذارد. بیهقی با رستاخیز کلمات به این دو سرگذشت چنان جان می‌دهد که خواننده حس می‌کند که تاریخ با تمام شکوه‌اش مجسم شده است؛ و سلطان مسعود را چون عبدالملک مروان بردار رسوایی آونگ می‌کند. این شگردها نگارشی بیهقی نه تنها زیبا و ستودنی است بل به تاریخ رنگ ادبیات می‌بخشد.

به باور نگارنده، نخستین تاریخی که با ادبیات و بیان ادبی ممزوج است و از هویت یک متن تاریخی دور نمی‌شود، تاریخ بیهقی است. جاذبه‌ی ادبی تاریخ بیهقی چنان مسحورکننده است که ذهن خواننده از خرد نقاد فاصله می‌گیرد و با ذوق و ذائقه‌ی ادبی می‌خواند و حس خوانش داستان، توان داوری را از وی می‌ستاند و گزاره‌های تاریخی را در ذهنش حک می‌کند.

نکته‌ی که هرگز نباید فراموش کرد، چگونه زیستن و زیست طبیعی مردمان سده‌های چهارم و پنجم است. چون طبیعت واقعیت موزون عالم آفرینش است، نثر بیهقی گرایش آشکار به شعرمنثور دارد. استفاده‌ی احمدشاملو از ظرفیت شاعرانگی نثر بیهقی، نگارنده را بر آن می‌دارد که بیهقی را پدر شعرمنثور بداند.

به هر روی، با این نگاه گذرا خواستم تا دریچه‌هایی را به قلمرو نو بگشایم تا دانشجویان جوان، همگنی و ناهمگنی سخن البیرونی و بیهقی، بیهقی و فرخی سیستانی، بیهقی و نظامی عروضی سمرقندی را بیش‌تر بکاوند که یافتن نتیجه‌ی یافتن است. شگردهای بیانی و بافتار سخن بیهقی با واقعیت زندگی، محیط زیست و حاکمیت استبدادی در آن دوره پیوندی ناگسستنی دارد. پای‌بست شگردهای بیانی در سده چهارم و پنجم، ریشه در واقعیت دارد یعنی مفاهیم و تصاویر، تصاویر و مفاهیم انتزاعی نیست. تداعی اندیشه و پیوست رویداد حسنک وزیر با سرنوشت عبدالله بن زبیر، دال بر خوشه‌چینی و گسترده‌ی پهنای اندیشه‌ی بیهقی است. بیهقی «سال‌ها بندگی صاحب دیوان» کرده است و سخنان میدانی را به زیبایی و دانایی، رنگ و آهنگ دیوانی بخشیده است.

### سرچشمه‌ها

۱. آرزو، عبدالغفور، (۱۳۸۷ خورشیدی)، هیچ گنجی نیست از فرهنگ به، ناشر: وزارت امور خارجه، چاپ: مطبعه‌ی مسلکی افغان، کابل.
۲. -----، (۱۳۸۰ خورشیدی)، سیاه سپید اندرون (سیری در آثار مولانا حاج محمد اسماعیل سیاه)، انتشارات ترانه، چاپ دوم، مشهد.

۳. -----، (۱۳۸۸ خورشیدی)، شعر و شهود عارفانه، بنگاه انتشارات میوند، کابل.
۴. -----، (۱۳۸۸ خورشیدی)، شادزی (در قلمرو رودکی)، انتشارات میوند، کابل.
۵. -----، (۱۳۸۸ خورشیدی) عاشقان را خدای صبر دهاد (در قلمرو فرخی)، چاپ مطبوعه‌ی مسلکی افغان، کابل.
۶. -----، (۱۳۸۸ خورشیدی)، دزنگی در ادبیات فرنگ، بنگاه انتشارات میوند، کابل.
۷. -----، (۱۳۹۹ خورشیدی)، درون کاوی جامعه‌شناسیک دوره‌ی ابدالیان، انتشارات پرند، کابل.
۸. امامی، نصرالله، (۱۳۸۵ خورشیدی)، پرنیان هفت رنگ، انتشارات جامی، چاپ هشتم، تهران.
۹. جاوید، عبدالاحمد، (۱۳۷۸ / ۱۹۹۹)، اوستا (نگاهی به جغرافیای تاریخی آریانا، خراسان و افغانستان)، ناشر: شورای فرهنگی افغانستان، استهکلم سویدن.
۱۰. جلالی، غلام جیلانی، (۱۳۹۰ خورشیدی)، غزنه و غزنویان، مقدمه و تصحیح: محمدسرور مولایی، انتشارات امیری، چاپ دوم، کابل.
۱۱. حافظ، (۱۳۴۸ خورشیدی)، دیوان حافظ، مصحح: بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات دوستان، چاپ اول، تهران.
۱۲. حاکمی، اسماعیل، (۱۳۸۰ خورشیدی)، مقاله: «تحلیل نثر فارسی ابوریحان بیرونی و برخی از فواید لغوی التفهیم»، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره‌ی ۱۶۰.
۱۳. حبیبی، عبدالحی، (۱۳۷۷ خورشیدی)، تاریخ مختصر افغانستان، ناشر: دانش کتاب‌خانه، چاپ سوم، قصه خوانی.
۱۴. خطیب رهبر، خلیل، (۱۳۸۳ خورشیدی)، تاریخ بیهقی، ۳ جلدی، چاپ چهارم، انتشارات مهتاب، تهران.
۱۵. خلیلی، خلیل‌الله، (۱۳۹۰ خورشیدی)، سلطنت غزنویان، به کوشش دکتر محمدسرور مولایی، انتشارات امیری، کابل.
۱۶. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین حسینی، (۱۳۵۳ خورشیدی)، تاریخ

- حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تصحیح محمود دبیر سیاقی، کتاب‌فروشی خیام، تهران.
۱۷. دولت‌یار، میرزا نصرالله‌خان، (۱۳۰۷ خورشیدی)، داستان ترک‌تازان هند، در پنج جلد، طبع هند.
۱۸. ژوبل، محمدحیدر، (۱۳۷۸ خورشیدی)، تاریخ ادبیات افغانستان، مرکز نشراتی آرش، چاپ دوم، کابل.
۱۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۶۶ خورشیدی)، صور خیال، انتشارات آگاه، چاپ سوم، تهران.
۲۰. (۱۳۶۸ خورشیدی)، موسیقی شعر، انتشارات آگاه، چاپ دوم، تهران.
۲۱. شهیدی مازندرانی (بیژن)، حسین، (۱۳۷۶ خورشیدی)، مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه فردوسی، ناشر: نشر بلخ و وابسته به بنیاد نیشابور، چاپ نخست، تهران.
۲۲. صحرایی، قاسم، حیدری، علی و میرزایی مقدم، مریم، (۱۳۹۰ خورشیدی)، متن‌شناسی ادب فارسی، مقاله: «لحن، صحنه‌پردازی و فضا ابزار انتقاد و اعتراض بیهقی»، دوره‌ی ۳، شماره‌ی ۳، دانشگاه لرستان.
۲۳. صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۶۹ خورشیدی)، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، چاپ دهم، تهران.
۲۴. غبار، میرغلامحمد، (۱۳۷۴ خورشیدی)، افغانستان در مسیر تاریخ، انتشارات جمهوری، تهران.
۲۵. فرخی سیستانی، (۱۳۶۸ خورشیدی)، دیوان فرخی، به اهتمام غلام‌حسین یوسفی، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران.
۲۶. فروزانفر، بدیع‌الزمان، (۱۳۵۰ خورشیدی)، سخن و سخن‌وران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، تهران.
۲۷. فیاض، علی‌اکبر، (۲۵۳۶ شاهنشاهی)، تاریخ بیهقی، تصنیف خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد.
۲۸. کاکر، محمدحسن، (۱۳۵۷ خورشیدی)، افغان/ افغانستان، (مختصری از



کوشش‌های افغان‌ها برای تشکیل دولت در هندوستان، فارس و افغانستان)، دانشگاه کابل / دانشکده‌ی ادبیات، کابل.

۲۹. لاهوری، محمد اقبال، (۱۳۸۲ خورشیدی)، کلیات اقبال لاهوری، به سعی و اهتمام پروین قائمی، مثنوی مسافر، انتشارات پیمان، تهران.

۳۰. مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۸۴ خورشیدی)، مقاله‌ی: «همگرایی بین کشورهای فارسی‌زبان»، روزنامه‌ی همشهری: ویژه‌ی دیپلماتیک، شماره‌ی ۸۱، ۱۷ دی‌ماه.

۳۱. میرخوند، محمد بن خاوندشاه بلخی، (۱۳۷۵ خورشیدی)، روضة‌الصفاء، تهذیب و تلخیص: دکتر عباس زریاب، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران.

۳۲. نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر، (۱۳۸۲ خورشیدی)، چهار مقاله، جامی، چاپ اول، تهران.

۳۳. نعمانی، شبلی، (۱۳۶۸ خورشیدی)، شعرالعجم، ترجمه‌ی سید محمد تقی فخرداعی گیلانی، دنیای کتاب، چاپ سوم، تهران.

۳۴. یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۸۹ خورشیدی) روضه‌های رضوانی: دفتر شعرهای آزاد ابوالفضل بیهقی، انتشارات سخن، تهران.

۳۵. -----، مقاله: «ادبیات طنز و طعنه در تاریخ بیهقی»، روزنامه‌ی اطلاعات، دوشنبه: ۱۵ آبان ۱۳۹۱ خورشیدی.

۳۶. یاحقی، محمدجعفر / سیدی، مهدی، (۱۳۹۸ خورشیدی)، دیبای دیداری: متن کامل تاریخ بیهقی، تألیف ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، مقدمه، توضیحات و شرح مشکلات، انتشارات سخن، چاپ سوم، تهران.

۳۷. یوسفی، غلام حسین، (۱۳۷۳ خورشیدی)، فرخی سیستانی (بحثی در شرح احوال و روزگار و شعراء)، انتشارات علمی، چاپ چهارم، تهران.

۳۸. -----، (۱۳۷۳ خورشیدی)، چشمه‌ی روشن، انتشارات علمی، چاپ اول، تهران.



# نگاهی گذرا به زندگی، احوال و آثار الحاج میرزا شراف الدین خادم الفقراى كروخى

نویسنده: محمد کاظم امینی

## چکیده

سلسله‌ی شیخ الاسلامیه منسوب به (شیخ الاسلام) صوفی اسلام‌قلی از جمله‌ی عرفا و متصوفین بزرگ حوزه‌ی خراسان و تورکستان است که توسط اسلام‌قلی فرزند خدای بیردی (شیخ الاسلام) اساس گذاشته شد. این سلسله دارای دو پای‌گاه می‌باشد، اولی در روستای (خواجه کینتی) قیصار و دومی در شهرستان کروخ هرات. اولی به دلیل این‌که زادگاه و مولد اصلی مؤسس این سلسله بوده و دومی، به دلیل قرارگرفتن به عنوان مرکز و پای‌گاه عرفانی این طریقت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

سلسله‌ی تصوفی شیخ الاسلامیه از شمار فروع طریقت خواجگان نقشبندیه است که در نیمه‌ی دوم سده‌ی دوازدهم هجری قمری توسط اسلام‌قلی فرزند خدای بیردی (شیخ الاسلام) اساس گذاشته شد. این سلسله از بزرگ‌ترین سلسله‌های تصوفی در حوزه‌ی خراسان و تورکستان جنوبی و تورکستان افغانستان است که در دامن خود شعراً، عرفا و دانشمندان بزرگی چون میرزا جنیدالله حاذق، مولانا نعمت‌الله محوی قیصاری، میرسعید محمد کروخی متخلص به سیدا، میرزا رحمت‌الله تائب کورتی، چوت خلیفه (شاه ویسی)، مولانا تینگری بیردی عبرتی و دیگران را پرورده است. الحاج میرزا شراف‌الدین خادم‌الفقراى كروخى یکی از شعرا و عرفای بزرگ سلسله‌ی شیخ الاسلامیه می‌باشد که متأسفانه از دید تذکره‌نگاران هروی به دور افتاده

و جز میدان و مخلصین کهن سال این سلسله آن هم در کרוخ، معلومات چندانی درباره‌ی وی ندارند.

با تأسف که بر اثر اعمال سیاست‌های نامتوازن ملی در مورد این سلسله طی یک سده اخیر و سایر بزرگان این طریقت و سایر عرفا و شعرای آن کم‌تر معلومات و تحقیقات به شکل مستقل انجام یافته و به دسترس همگان قرار گرفته است، به خصوص با ظهور افراطیت دینی در این اواخر که فلسفه‌ی وجودی تصوّف و عرفان را به سختی زیر پرسش برده است. این نبشته حاوی معلومات پراکنده‌ایست که مؤلف آن را به شکل یک مقاله درآورده است.

**واژگان کلیدی:** صوفی اسلام‌قلی، شیخ‌الاسلامیه، خواجه کینتی، هرات، کרוخ، میر شراف‌الدین خادم.

### نسل و نسب، تولد و زادگاه

شراف‌الدین متخلص به خادم‌الفقرا و ملقب به حضرت صاحب کרוخ فرزند میرزا حیدرجان کروخی از شمار عرفا و مشایخ بزرگ سلسله‌ی شیخ‌الاسلامیان کרוخ هرات و خواجه کینتی قیصار می‌باشد. سلسله‌ی نسب وی چنین است:

۱. حضرت شهادت‌پناه صوفی اسلام‌قلی (شیخ‌الاسلام) مؤسس سلسله‌ی.
۲. الله‌ویردی یا الله‌بیردی یا جان خلیفه.<sup>۱</sup> فرزند شیخ‌الاسلام.
۳. حاجی میرزا محمد عمرجان مشهور به (حاجی حضرت صاحب)<sup>۲</sup> فرزند الله‌بیردی جان.

۱. وفات حضرت خلیفه الله‌بیردی جان در سال ۱۳۱۱ هـ.ق صورت گرفته و مرقد ایشان در غرب آرام‌گاه حضرت شهادت‌پناه در کروخ هرات واقع است.

۲. خلافت حضرت عمرجان مصادف بود با سلطنت امیر عبدالرحمن، به علت شکایت و سخن‌چینی برخی از معاندین امیر، حضرت را به کابل خواست و بعد از آن‌که از مقام روحانی وی واقف شد مورد عطف و نوازش قرار داد. ایشان مدت زیادی در دارالسلطنه کابل به سربردند، حافظ کلام الله نیز بودند. وفات‌شان در سال ۱۳۴۰ هـ.ق واقع شده.

۴. میرزا محمد حیدرجان<sup>۱</sup> فرزند محمد عمرجان.

نسب وی بعد از چهار نسل به حضرت شهید (شیخ الاسلام) می‌رسد. وی در سال ۱۲۶۵ خورشیدی در کרוخ هرات در خانواده‌ی میرزا حیدرجان از اولاده‌ی حضرت صوفی اسلام‌قلی دیده به جهان گشود. بعد از حضرت محمد عمرجان، مقام خلافت و ارشاد به «میرزا محمد حیدرجان» تعلق گرفت و مخلصین و صوفیه دست بیعت به آن بزرگوار دادند. بنای پخته‌کاری گرداگرد مرقد حضرت شیخ الاسلام، از باقیات و صالحات جناب شان است، حضرت میرزا، طبع روان داشته و اکنون در کרוخ دیوانی به نام خودشان موجود است.<sup>۲</sup>

### صوفی اسلام‌قلی (شیخ الاسلام)

سلسله‌ی شیخ الاسلامیه منسوب به (شیخ الاسلام) صوفی اسلام‌قلی از جمله‌ی عرفا و متصوفین بزرگ حوزه‌ی خراسان و تورکستان در نیمه‌ی دوم سده دوازدهم هجری قمری است که توسط اسلام‌قلی فرزند خدای بپردی (شیخ الاسلام) اساس گذاشته شد. صوفی اسلام‌قلی مراتب سیر و سلوک را نزد شیخ غایب نظر از اعظم طریقت نقشبندیه در بخارا کسب کرد و به مرحله ارشاد رسید.

میریدان و پیروان وی را با القاب «قطب‌العرفا و سلطان‌الاصفیا» نیز یاد کرده‌اند.<sup>۳</sup>

۱. میرزا حیدرجان طبع شعری داشتند و به زبان فارسی شعر می‌سرودند. نسخه‌ای از دیوان‌شان در کروخ به نام ایشان موجود است. (به استناد روایت محترم الحاج مولانا غلام محمد نجیبی خطیب مسجد جامع کروخ بدون ذکر تاریخ، ص ۶۴ - ۶۵، واقعات اسلامی).

۲. این رساله قرار معلوم پیش از کودتای نظامی ۷ ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی نوشته شده بوده و در آن وقت در کروخ کتاب‌خانه یا جای مخصوص نفیسی موجود بوده که در آن جا آثار قلمی و سایر کتب دانشمندان، شعرا و مؤلفین نگه‌داری می‌شده است. این کتاب‌های نفیس شامل دیوان و آثار قلمی و چاپی میرزا جنیدالله حادق، سیدای کروخی، میرزا رحمت‌الله تائب کورتی و سایر شعرا و عرفاء بوده است که بعد از انقلاب‌ها و اغتشاش‌ها در هرات، همه به غارت رفته‌اند.

۳. دیوان مولانا محوی قیصاری به تصحیح رحیم ابراهیم، نشرات جریده فاریاب، مطبعه‌ی دولتی فاریاب، ۱۳۶۹ خورشیدی، ص چهارده.

مولانا قدس الله سره العزير اوزبیک بودند از ازارق<sup>۱</sup> مکریت اصل از خوارزم، بابای ایشان از خوارزم آمده در قصبه‌ی «هیرک»<sup>۲</sup> که از توابع بلده میمنه است، سکنا نموده بودند. تولدش در موضع هیرک شده و در پنج سالگی قبله‌گاهش فوت یافته بوده.<sup>۳</sup> مرکز این سلسله‌ی تصوّفی اوّلی در روستای «خواجه کینتی» قیصار و دومی شهرستان کרוخ می‌باشد. اوّلی به دلیل این‌که مسقط‌الرأس مؤسس این سلسله بوده و دومی به دلیل قرارگرفتن به عنوان مرکز و پای‌گاه عرفانی این طریقت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

### سلسله‌ی شیخ‌الاسلامیه

سلسله‌ی تصوّفی شیخ‌الاسلامیه از شمار فروع طریقت خواجگان نقشبندیه است که در نیمه‌ی دوم سده‌ی دوازدهم هجری قمری توسط اسلام‌قلی فرزند خدای بپردی «شیخ‌الاسلام» اساس گذاشته شد. این سلسله از بزرگ‌ترین سلسله‌های تصوّفی در حوزه‌ی خراسان و تورکستان جنوبی<sup>۱</sup> تورکستان افغانستان است که در دامان خود شعراً، عرفا و دانشمندان بزرگی چون: میرزا جنیدالله حاذق (شاعر، طبیب، حکیم)، مولانا نعمت‌الله محوی قیصاری (دیوان وی در سال ۱۳۶۹ خورشیدی در فاریاب به کوشش رحیم ابراهیم و در هرات به کوشش ضیاءالدین واثقی در سال ۱۳۷۹ خورشیدی چاپ شده است)، میر سعید محمد کروخی (متخلص به سیدا)، میرزا رحمت‌الله تائب کورتی، چوت خلیفه (شاه ویسی)، مولانا تینگری بپردی عبرتی و دیگران را پرورده است.

طریقت شیخ‌الاسلامیه که از معروف‌ترین سلسله‌های خواجگان نقشبندیه در آسیای مرکزی و تورکستان چینی است، می‌باشد. در مورد صوفی اسلام‌قلی، مؤسس این سلسله در اثر «واقعات اسلامی» چنین آمده است:

«...و ولایت تورکستان را نادرشاه، در حوزه‌ی تصرّف درآورده و از هر ولایت

۱. نسل، نسب، نژاد.

۲. در اصل «تگاب هیرک» می‌باشد.

۳. واقعات اسلامی، ص ۳.



«کتنه‌خانه»<sup>۱</sup> گرفته در مشهد مقدس حضرت امام موسی‌الرضا برده، جناب‌شان همراه اولوس<sup>۲</sup> خود مدت پانزده سال در مشهد مقدس بوده‌اند نادرشاه را اهل روافض کشتند، بعد از آن مردمی که از هر ولایت، از اهل تسنن کتنه‌خانه آورده بود، سی چهل هزار خانوار محمد رحیم خان از بخارا که کدخدای جماعه‌ی منغیت بود و در پیش نادرشاه قرب داشت و یساول بود، اهل سنت و جماعت او را سردار خود نموده از ولایت اهل تشیع بیرون آمدند و هر کس به وطن مالوف خود رفتند، جناب ایشان به وطن نیامده همراه محمد رحیم خان به بخارا رفتند، ابوالفیض خان که از اولاد چنگیزخان بود و در بخارا حاکم بود، محمد رحیم خان او را گرفته کشت و خود به تخت سلطنت بخارا نشست و جناب ایشان که از مشهد همراه رفته بودند ملازمت اختیار نموده چند وقت یساول باشی منصب داشتند، چون که بسیار شجاع و دلاور بودند منصب یوزباشی‌گری به ایشان تفویض نموده بودند. می‌فرمودند که: «ناگاه غلبات جذبات الهی گریبان حالم و دست اندیشه‌ام را از دامان خیالات ما سوی الله کوتاه گردانید و بدین دستور مدت هفت سال در دشت و جبال به سر می‌بردم، تا اوصاف ذمیمه بشریت همگی و تمامی در تاب شعشعه‌ی انوار صفات متلاشی و فانی گردید و تجلی جمال حضرت ذات، دیده‌ی باطنم را نور معرفت و شهود وحدت بخشید رتلوین سیرالی‌الله به تمکین سیرفی‌الله، تبدیل یافت و بعد از آن خلعت بقا و تشریف هدی پوشانیدند و به سوی مردم فرستادند، تا به حکم امر بالمعروف و نهی عن المنکر، به ارشاد و هدایت خلق مشغول باشم.»<sup>۳</sup>

«... صحبت ایشان را چنان گرمی و کششی بوده که هر جا تشریف داشته‌اند، مردم هجوم نموده، پروانه‌وار گردشان جمع می‌گشته‌اند، تا این که عالی‌جاه محمد رحیم خان از دارفانی به سرای باقی ارتحال نموده بودند و عالی‌جاه شاه‌مرادخان

۱. از مصطلحات رایج سیاسی و نظامی در قرون ۱۷ - ۱۸ میلادی به معنای گروهان سیاسی.

۲. واژه‌ی اصیل تورکی - مغولی به معنی ایل، مردم.

۳. واقعات اسلامی، تصنیف میرزا جنیدالله حاذق، به کوشش، مقابله و تحشیه محمدکاظم امینی، نشرات ریاست اطلاعات و کلتور، مطبعه‌ی دولتی فاریاب، ۱۳۷۳ خورشیدی، ص ۴.

برادرزاده‌ی محمد رحیم خان به تخت سلطنت بخارا نشسته بوده و از مشاهده‌ی این احوال و کثرت خلق از اعیان و اشراف و سپاه که به ایشان گرویده بوده‌اند،<sup>۱</sup> و در آن عصر (صفرایشان) نام شیخی، مذکور داشته، گرمی صحبت و هجوم مردم را که دیده، عرق حسد شیخ مذکور در حرکت آمده به خدمت شاه مرادخان عرض نموده که این کس در ایام دولت عموی شما صاحب منصب بوده‌اند و حالا شیخ شده‌اند، اعیان بخارا از علماً و فضلا و سپاه و سایر مردم دست ارادت به ایشان داده‌اند و حلقه‌ی متابعت و انقیاد در گوش کرده اگر دعوی حکومت و سلطنت نمایند از عهده برآمده توانند، از استماع این سخن خوف عظیمی به خاطر او را یافته، پس علماً و عظام و امرأ ذی الاحترام را که سرارادت و اخلاص به خدمت شان داشته‌اند از مصاحبت و موالفت ایشان منع می‌نموده، چنان چه روزی ایشان را طلب فرموده و با علما گفته که: شیخ امی است، چون بیاید از جای خود برنخیزید و با او مباحثه و مناظره نمایید و در الزام و انفعال او بسیار کوشید، چون حضرت ایشان در آن مجلس تشریف برده‌اند بی اختیار شاه مرادخان از جای برخاسته و باعزاز و اکرام تمام او را به صدر معرکه نشانید، و علما نیز تعظیم و توقیر تمام به جای آورده‌اند، سپس مسئله‌ی دقیقی که از برای الزام علما را پیش از ورود ایشان در خاطر بوده از غیر اظهار حضرت ایشان بیان فرموده‌اند و زبان نصیحت و موعظت به شاه مرادخان گشوده‌اند که اگر حرف آن داری که از اجتماع درویشان در سلطنت و حکومت تو خللی و نقصی راه خواهد یافت خاطر و خواطر جمع دار که ما درویشیم و آرزوی مال و جاه نداریم و اگر مدعای شما الزام و اهانت درویشان است. دعا می‌کنم که حق سبحانه و تعالی شما را توفیق و انصاف کرامت فرماید و با دوستان حق دشمنی نمودن، فی الحقیقت به خود دشمنی کردن است.

الحاصل در خاطر شریف شان ملالی و کدورتی راه یافته از بخارا عنان عزیمت به سمت دارالسلطنت هرات معطوف داشته‌اند. چندی در ولایت اندخوی که از توابع هراتست<sup>۲</sup> به ارشاد هدایت خلق به سربرده‌اند و يك چندی در میمنه استقامت

۱. ایضاً، ص ۵.

۲. این جغرافیه البته متعلق به ۲ - ۳ سده پیش در زمان تألیف این اثر به واسطه میرزا جنیدالله حاذق

نموده‌اند و در آن عصر عالی‌شان در، در آن معدلت دیوان، رفعت کبون خاقان بن خاقان تیمورشاه به تخت کابل استقرار داشتند و بیش تر ممالک هندوستان و خراسان تا لب آمویه در تحت تصرف حکومت و سلطنت او بوده و از میمنه به زیارت مزارات هرات تشریف بردند، در هرات از کثرت هجوم مردم چند وقت استقامت نموده چون احوالات و خواری عادات‌شان به تیمورشاه رسیده، شرف ملاقات و صحبت با برکات ایشان را آرزو برده. تکلیف به زیارت نموده، تا این که حضرت ایشان را در دارالسلطنه کابل با شاه مذکور اتفاق ملاقات افتاده و مقدم‌شان را مبارک داشتند و هر روز علما و عظام و مولوی‌های آن روزگار با حضرت ایشان، از حقایق دقایق به حدی بیان فرموده‌اند<sup>۱</sup> که بی اختیار سر تسلیم و ارادت به خدمت‌شان آورده و شاه نیز شوق ارادت غالب آمده، به حضرت ایشان مرید شده و بیش تر اعیان کابل مرید و معتقد گشتند و بعد از آن در کרוخ که از توابع هرات است، پانزده زوج آب و اراضی و سه نخ کاریز به جناب ایشان نذر الله تملیک نمودند و مدت چهل سال در این منطقه به سر بردند و به سن هشتاد و چهار سالگی شهادت یافتند و نعش مبارک‌شان را از «دشت شکیبان» که مشهدگاه اهل اسلام بود، محبین و مخلصین به کرخ آوردند.<sup>۲</sup>

این جنگ که در تاریخ به نام «جنگ چهارده ماه» معروف است در زمان حکم‌داری شاه‌زاده فیروزالدین پسر تیمورشاه در هرات، بر اثر تعرض لشکریان فتح‌علی‌شاه قاجار به قصد تسخیر هرات به راه می‌افتد. «جنگ چهارده ماه» یکی از طولانی‌ترین و خونین‌ترین جنگ‌های تاریخ است که ظاهراً برخاسته از مخاصمات مذهبی و فرقه‌ای است و بعد از جنگ فرقه‌ای بین شیعیان و اهل تسنن در «محمودآباد مرو» که بین محمدخان شیبانی و شاه اسماعیل صفوی نخست به راه افتاد از فاجعه‌بارترین جنگ‌های فرقه‌ای در حوزه‌ی خراسان است. در این جنگ حضرت شیخ‌الاسلام

---

است. اکنون اندخوی و سه شهرستان مربوطه آن چون قرمقول، قورغان و خان چهارباغ مربوط استان فاریاب می‌باشد.

۱. واقعات اسلامی، ص ۵.

۲. همان اثر بالا، ص ۶.

با مریدان خویش به خاطر دفاع از وطن مقدس با لشکریان قاجار مصاف می‌دهد و سرانجام پای متجاوزان را از وطن کوتاه نموده، این واقعه در سال ۱۲۲۲ ه.ق است.<sup>۱</sup> در این واقعه سیدا، همراه صوفی اسلام کروخی (پدر حاذق هروی) در دشت شکیبان به شهادت رسید و تاریخ فوت او نیز (غریو و آه) ماده‌ی تاریخ شهادت صوفی اسلام است. ارادتمندان جنازه‌ی خون‌آلود سیدا کروخی را به هرات آورده، نزدیک «پل خیمه دوزان» هرات دفن نمودند و تا اکنون آرامگاهش مشهور و زیارتگاه است.<sup>۲</sup>

حضرت شهید «شیخ الاسلام» صوفی اسلام قلی دارای سیزده پسر بودند که نام معروف‌ترین آن‌ها برایم تا حدی آشناست: میرزا جنیدالله متخلص به «حاذق»، میرزا شوکت‌الله معروف به میرزا شوکت بخارایی شاعر و ادیب بلند آوازه‌ی سبک هندی، حضرت صوفی الله بیردی که بعد از شهادت پدر به مقام خلافت در کרוخ تکیه می‌زنند، میرزا علاءالدین که به سن ۱۶ سالگی فوت نموده که سیدای کروخی و مولانا نعمت‌الله محوی برایش مرثیه سروده‌اند.<sup>۳</sup>

### زندگانی اجتماعی و عرفانی

با آن‌که در عرفان و تصوف خادم الفقرا شخصیت بی‌ظنیری است، ولی در مطبوعات کشور در مورد شخصیت ادبی و هم‌چنان مقام عرفانی وی کم‌تر سخن رفته است. معلوماتی را که خدمت خوانندگان روشن‌ضمیر ارائه می‌گردد بر اثر پژوهش از منابع مختلف کتبی و شفاهی جمع‌آوری شده است.

جناب خادم الفقرا هفت مرتبه به زیارت (مسجد الحرام) و آستان بوسی سید انس جان مشرف گردیدند. دیوار محیط زیارت و مسجد جامع و میهمان‌خانه‌های پیش روی زیارت و آب‌خانه‌ها، متوضی‌ها و بناهای جدید مدرسه از باقیات و از

۱. شعرا و عرفای شهید در ادبیات فارسی دری، رساله‌ی علمی ارتقا از رتبه‌ی پوهنیار به پوهنمل (دارالمعلمین عالی فاریاب)، ۱۳۹۶ خورشیدی، ص ۷۲.

۲. مولانا خال محمد خسته، یادى از رفتگان، ۱۳۳۴ خورشیدی، ص ۱۶۴.

۳. امینی، محمد کاظم، واقعات اسلامی، ۱۳۷۳ خورشیدی، ص ۷.

صالحات ایشان است، سنگ صندوق فراز مرقد حضرت صاحب شهید را، حضرت خادم‌الفقرا ساخته‌اند و قصیده‌ای که مشتمل بر واقعه‌ی شهادت است، از طبع خودشان بر آن سنگ نوشته شده. حضرت خادم در تمام انواع شعر دست طولایی دارند. دیوان شان نشر نشده است.<sup>۱</sup>

به هر حال حضرت خادم‌الفقرا بر علاوه یک شخصیت فرادست ادبی، در تصوّف و عرفان شخصیت برانزده در سطح کشوری بوده است، از مریدان برکمال و پیشگام وی که به درجه‌ی ارشاد و خلافت رسیده بودند می‌توان از محمد رحیم شیدا (۱۳۰۰ - ۱۳۶۴ ه.ق)<sup>۲</sup>، زنده‌یاد میرزا محمد صدیق، صوفی صاحب‌حال الحاج صوفی نظر محمد (۱۳۰۰ - ۱۳۹۵ ه.ق)<sup>۳</sup> نام و دگروال متقاعد عبدالخلیل خان کوهی نام گرفت. در مهر خلافت حضرت خادم این ابیات حک گردیده بود:

اولی:

خاک پای تو یا رسول امین

سرمه‌ی دیده‌ی شراف‌الدین

دومی:

شد ز فضل خدای حی مبین

خادم آستان شراف‌الدین

حضرت خادم‌الفقراً زمانیکه در میمنه می‌آمدند در مدرسه‌ی کهنه معروف به

---

۱. نقل از نسخه‌ی قلمی، کتابت شده به قلم غلام محمد نجیبی خطیب مسجد جامع کרוخ که به سفارش خلیفه صاحب محمد یوسف خان که خلافت در زبان حاضر در خواجه کینتی قیصار به دوش ایشان است. نقل از این رساله در برج اسد سال ۱۳۴۹ خورشیدی توسط عبدالخلیل دگروال متقاعد ولد حاجی محمد قاسم ولد حاجی نورالله بای ولد خدای نظرخان ولد گل محمدخان قوم کوهی باشنده‌ی روستای کوهی خدای قل در شهر میمنه در قید آوردم.

۲. رنگین کمان شعر (تذکره‌ی سخن‌وران فاریاب)، نشرات جریده‌ی فاریاب، مطبعه‌ی دولتی فاریاب، ۱۳۶۹ خورشیدی، ص ۹۵.

۳. امینی، محمد کاظم، فاریابده سیاسی اینتیلیش لرتاریخی، نشرات جریده میمنه، مطبعه‌ی دوستان، بلخ - مزارشریف، ۱۳۹۹ خورشیدی، ص ۱۰۸.

(مدرسه‌ی روزیقل کاروان باشی) که در جنوب ارگ میمنه واقع بود و اکنون آثاری از آن نمانده است و «مسجد خانقاه»<sup>۱</sup> اونچی ارلات اقامت می‌گزیدند.

با وجود آن‌که تذکره‌نویسی در هرات، تاریخی کهن دارد ولی با آن‌هم تذکره‌نگاران آن دیار در معرفی شخصیت‌هایی چون خادم کوتاه‌قلمی کرده‌اند و به همین جهت شخصیتی چون وی از مرکز توجه تذکره‌نگاران معاصر هرات به دور مانده و آثار ایشان نیز اقبال چاپ نیافته است.

خادم‌الفقراء از شمار بزرگ‌ترین متصوفین، عرفا و شعرای سلسله‌ی شیخ‌الاسلامیه است که به استناد اقوال شفاهی ارادتمندان وی، محمد ظاهر شاه، پادشاه وقت افغانستان نیز از مخلصین و ارادتمندان وی بوده و چند بار به زیارت و آستان‌بوسی وی آمده است. نسخه‌ای از دیوان مدون وی که توسط مخلصین و ارادتمندان وی در میمنه تدوین گردیده بود، با سایر آثار قلمی از شعرای این سلسله نگه‌داری میشد و در حوادث و وقایع فاجعه‌بار سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۸ خورشیدی در کרוخ غارت گردیده است.

جا دارد در این نبشته از صوفی وارسته شادروان الحاج صوفی نظر محمد که زمینه‌ساز آشنایی من با سلسله‌ی «شیخ‌الاسلامیه» گردید، یاد نموده و برایش بهشت برین از درگاه خداوند عزوجل استدعا نمایم. ایشان واقعاً یکی از خدمت‌گزاران این سلسله‌ی مبارک بودند. همو بود که در اوایل دهه‌ی چهل خورشیدی بنا بروصیت پیرو مرشد خویش «حضرت صاحب کروخ» که گفته بود: «چون مخدومنا میرزا جنیدالله حاذق فرزندی برجا نماند، بناءً این داروخانه خود را را به نام وی مسمی کن تا نام و یاد آن مرحومی زنده بماند.»<sup>۲</sup> بنا بر همین سفارش وی داروخانه‌ی خود را که در قسمت بندر مزارشریف، در نزدیکی طاق ظفر شهر میمنه قرار دارد به نام «داروخانه‌ی حاذق» مسمی کرد که این داروخانه هنوز هم پا برجاست و توسط پسر مرحومی اداره می‌شود. درست به خاطر ندارم

۱. این خانقاه با گذشت زمان متروک شده و مبدل به مسجد گردیده و با گذشت زمان در جنب روستای (اونچی ارلات) بر اثر موجودیت آن (روستای خانقاه) به وجود آمده است.

۲. این سخنان از افادات حضرت صاحب کروخ است که نگارنده از زنده‌یاد خلیفه صوفی نظر محمد بار شنیده‌ام.



که کدام سال بود ولی، ۷ - ۸ سال پیش در جریان یکی از سفرهایم در کابل، زمانی که در قسمت کارته چهار کابل (حوالی دبیرستان شیرشاه سوری) به مسجدی برخوردیم و در آن نماز گزاردم که به نام «مسجد حضرت صاحب کרוخ» نام گذاری شده بود. من در همان وقت از آن عکس برداشتم و آن را از طریق صفحه‌ی فیس بوک شخصی‌ام نشر کردم. یقیناً کسی که در یک منطقه اعیان نشین پایتخت کشور مسجد جامعی به نام وی مسمی می‌شود، باید فلسفه‌ای داشته باشد که متأسفانه در این مورد من نتوانستم به معلومات کافی دست یابم.

## فرزندان و بازماندگان

به استناد معلومات و روایات، میرزا شراف الدین خادم الفقرا یک پسر داشت به نام سید مکرم که بعد از وفات قبله‌گاه امجدش به مسند خلافت و ارشاد نشست. وی در عنفوان جوانی به تاریخ ۲۳ اسد سال ۱۳۶۲ خورشیدی در کابل بر اثر مرض سرطان چشم از جهان پوشید.<sup>۱</sup>

این مقاله فقط به منظور زنده نگه داشتن یاد و خاطرات آن بزرگ مرد عرفان و اندیشه در مطبوعات کشور و ادای اخلاص و ارادت به وی نگاشته شده و به هیچ وجه تمام زوایای تاریک زندگی وی را نمی‌تواند بازتاب دهد. متأسفانه طی سال‌های ۱۳۷۷ - ۱۳۸۳ خورشیدی که برابر است با سال‌های تلخ مهاجرت و آوارگی من، آن چه که از آثار شاعر در بساط من مانده بود، از دست داده‌ام و آن چه را که در لابه‌لای مقالات و نوشته‌ها در مطبوعات به نشر رسیده بود، با برخی ملاحظات طی این نبشته ارایه نمودم.

## وفات و آرام‌گاه

وفات خادم الفقرا در ۹ سنبله‌ی سال ۱۳۵۲ خورشیدی به عمر ۸۷ سالگی اتفاق افتاد،

۱. کلکسیون جریده‌ی فاریاب، شماره‌ی مسلسل ۵۴، چهارشنبه، ۱۶ حوت ۱۳۶۹ خورشیدی، ص ۳، نبشته به قلم نگارنده‌ی سطور به نام «خادم عارف و شاعر وارسته».

مرقد مطهر وی در هذیره‌ی آبایی‌شان در کרוخ واقع است که زیارت‌گاه اهل دل می‌باشد.

## آثار و اشعار بازمانده

خادم الفقراء از شعرای بلند دست ادبیات فارسی است. متأسفانه به دلایل مختلف در زمان حیات وی، این آثار به شکل مستقل چاپ نشده است. پرواضح است که افرادی چون وی شعر و سخن‌وری را نه پلکانی برای شهرت‌های کاذب و کسب مقام و جاه، بلکه وسیله‌ای برای بیان حالات و جذبات عرفانی و نیازمندی معنوی دانسته‌اند. بنا بر همین مسئله اشعار وی در زمان حیاتش به مطبوعات راه نیافته‌اند. جفای دیگری که در حق بزرگانی چون وی صورت گرفته است، نسبت تسلط تفکر تمامیت طلبی حاکم در کشور و به علت انتساب وی به جامعه‌ی تورکی‌زبانان کشور، پژوهش‌گران و تذکره‌نگاران هراتی نیز در حق وی کوتاهی بسیار نموده‌اند. این ادعا نه تنها در مورد وی، بلکه درباره‌ی متقدمینی چون امیرعلی شیرنوازی، سلطان حسین بایقرا، مولانا لطفی هروی و دیگران صدق می‌کند. با دریغ و درد این بزرگ‌مردان به دلیل داشتن زبانی غیر از زبان حاکم و انتساب به ملیتی محکوم، همواره مورد بی‌لطفی و بی‌مهری قرار گرفته‌اند.

خادم الفقراء در زمان حیاتش اقدام به تدوین دیوان نکرده است، ولی مخلصین وی در میمنه اقدام به این کار کرده‌اند. از جمله در دهه‌ی ۳۰ ۴۰ خورشیدی ارادتمندان وی از جمله شادروان الحاج صوفی نظر محمد تصمیم به چاپ اشعار وی گرفته، آثار وی به شکل یک دیوان جمع‌آوری نموده و می‌خواستند در مطبعه‌ی ستوری چاپ نمایند و بدین منظور به کרוخ سفر نموده و اشعار موجود را بازنویسی و به خط زنده یاد میرزا محمد صدیق کتابت گردید و سپس نزد ارادتمندان دست به دست نقل شد، ولی این مامول عملی نشد.<sup>۲</sup>

۱. در این جا منظور سیمای ادبی شاعراست، نه سیمای سیاسی.

۲. کلکسیون جریده‌ی فاریاب، شماره‌ی مسلسل ۵۴، چهارشنبه، ۱۶ حوت ۱۳۶۹ خورشیدی، ص

۳. نبشته به قلم نگارنده‌ی سطور به نام «خادم عارف و شاعر وارسته».

در سال ۱۳۷۱ خورشیدی نیز در میمنه اقدام به جمع‌آوری اشعار وی از سوی صاحب این قلم گردید. نگارنده اشعار موجود را از نزد زنده‌یاد الحاج صوفی نظر محمد جمع‌آوری و به شکل یک دفتر آماده نموده برای آقای محمد اسلم گداز مدیر مسئول وقت جریده‌ی فاریاب به مقصد چاپ سپردم<sup>۱</sup> که قرار معلوم این امانت از نزد وی گم شده است؛ متأسفانه بر اثر مهاجرت‌های ناشی از اوضاع نابسامان کشور در طول ۲-۳ دهه‌ی گذشته که دامنگیر صاحب این قلم شد، آن چه به دسترس بود، جز آن چه که در لابه‌لای مقالات و تألیفات در مطبوعات به نشر رسیده، مفقود شده است. در مورد خصوصیات آثار و سبک شعری خادم باید گفت که جذبه کلا، قوت افاده مضامین غامض و پیچیده عرفانی، استخدام و گزینش محور مختلف عروضی، استعمال قوافی و ردیف‌های متوازن و متناسب و فصاحت و بلاغت در آثار وی در حد استادی است. کلام خادم جذبه کلام و کشش خاص غزلیات (میرزا مظهر جان جانان) را دارد، که در اوزان شورانگیز و رقصان عروضی، عرضه شده و زبان خاص خود را دارند.

نمونه‌های اشعار از خادم الفقراء:

#### صیاد عشق

شحنه‌ی شوق از قفا، چنگ به فترک زد      فرد شد از ماسوی، سنگ به ادراک زد  
 مرغ تمنای او، از کف صیاد عشق      ناله و فریاد را، از دل غمناک زد  
 کرد اثر سربه‌سر، بر حجر و بر شجر      رونق دیگر گرفت، خیمه بر افلاک زد  
 خون دل آمد به جوش، موج‌زنان در خروش      مژده وصلش شنید، جامه به تن چاک زد  
 گفت ز راه وفا، سوخته‌ی من بیا!      برقع ز رخ دور کن، شعله به خاشاک زد

#### آه درد ناک

فغانم روز شب بالاست از دل تا به افلاکم      به یاد سرو موزونی، کزوشد سینه صد چاکم

۱. کلکسیون جریده‌ی فاریاب، شماره‌ی مسلسل ۴۱، چهارشنبه، ۹ سنبله ۱۳۷۱ خورشیدی، ص ۳، نبشته به قلم نگارنده‌ی سطور به نام «الحاج میر شراف الدین خادم الفقراء».

فلک بر خود همی پیچیده ز آه دردناک من  
 بود در بی قراری انجم و افلاک از شورم  
 سراپا سوخت جانم از فراق، رحم برحالم  
 به جزاشک روان و آه سوزان، کاروبارم نیست  
 مراد دل نشد حاصل، از آن محبوب جان و دل  
 هر آن قسمت که در اول رقم گردیده است خادم  
 ندارد هیچ تأثیری، بدان شوخ غضبناکم  
 تزیید می شود هر دم، محیط از چشم نمناکم  
 گذاری تابه کی اندر تب و تاب شرناکم؟  
 ندانم مرده ام یا زنده ام، از بس که غمناکم  
 فرورفته ست پا در گیل، سماع فهم و ادراکم  
 کم و افزون نخواهد شد به جان منت، فرحناکم

### خانه ی خمار

یاد آن روز که مست می انوار بودیم  
 فارغ از فکر و خیالات به سرمی بردیم  
 نخل از مهر وفا شانده به بستان وجود  
 مرغ دل صید به دام سر زلفش به ازل  
 هستی خویش به پیمانهای سودا کردیم  
 گه چو بلبل به گلستان جمالش نگران  
 گه به وصفش، در اوصاف بیان می کردیم  
 چشم از غیر فرو بسته و وصلش جوین  
 از خودی رسته و پیوسته بدو در همه شب  
 واله و خسته و آشفته و حیران شب و روز  
 خادم از صدق و صفا در ره آن محرم راز  
 بی خود از شعشعه ی تابش رخسار بودیم  
 دور از دیده ی هرناکس و اغیار بودیم  
 دور آن دایره هم چون خط پرکار بودیم  
 گشته از دیده هرناکس و اغیار بودیم  
 کم ترین جرعه کش خانه خمار بودیم  
 گه چو قمری به سر سرو، به گفتار بودیم  
 گه به شکرانه یغمای جهان دار بودیم  
 نغمه پرداز جنون، طالب دیدار بودیم  
 به حریم حرم محترم یار بودیم  
 مهر بر لب زده، خاموش صد فوار بودیم  
 رشته شوق به کف قافله سالار بودیم

### مخمس حضرت میر شرف الدین خادم

سایه افگند هر جا، سرونو بهار تو!  
 برده عقل را یغما، زلف مشکبار تو  
 شور می شود برپا، بهر انتظار تو!  
 کرده غارت دلها، لعل آبدار تو

گل خجل به گلشن‌ها، گشته از گذار تو  
 یأس و نرگس و سوسن، روز و شب کند ناله  
 تا که بسته‌ای ای مه، گرد خویشتن هاله  
 برقع از رخت بردار، عارضت نمایان کن!  
 قفل پنجره بگشا سرو را خرامان کن!  
 تا کنند جان‌ها را هر زمان نثار تو  
 بر جمال پاك تو، واله ایم و دل داده  
 طوق بندگی‌ات را، بر رقاب بنهاده  
 می‌رود ز چشمانم، اشك تا سحر چون رود  
 در جهان مران بود، جزلقای تو بهبود  
 از شرار عشق تو، سینه پر شرر دارم  
 دایما ز هجرانت، ناله تا قمر دارم  
 کیست هم چومن شیدا، سینه داغدار تو؟  
 ذوق توبه جان دارم، نیست طاقتم يك سر  
 عرضه سلامم را، می‌رسانم ای سرور  
 گرز رحمت يك ره، پا نهی به چشمانم  
 رفع می‌شود از دل، عقده‌های حرمانم  
 عاشقم جفا دیده، صید دلفگار تو  
 از تمام خوبی‌ها شهره بیش‌تر دارد  
 حمد و نعت تو خادم، شام تا سحر دارد

#### قصیده نعتیه

داغ بر جگر دارد، وز نشیمنت لاله  
 از غمت همی ریزند، خون ز دیده چون ژاله  
 قلب عالمی محزون، مانده از خمار تو  
 گوشه‌ی کله بشکن، زلف را پریشان کن!  
 درد عاشقان ای ماه از نظاره درمان کن!  
 رحمتی ز حق ایشان، بهر ما فرستاده  
 چون به جسم و جان ما، مهرتوست آماده  
 کی رها کنم جانا، دامن کنار تو؟  
 نیست در زمین من، جز هوای تو مقصود!  
 قید کرده است دل را، گلشن عذار تو  
 هم چو لاله‌ی صحرا، داغ بر جگر دارم  
 در ره وصال تو نیز ترك سر دارم  
 از غمت فغان دارم، ای حبیب تا محشر  
 ز آتش فراق تو، سوخت جانم ای رهبر  
 شد معید از یزدان، شان و افتخارتو  
 وز کمال مسروری، سر بر آستان مانم  
 می‌کنم دعایت من، روز و شب ثنا خوانم  
 امتانت ای سرور، زینت دگر دارد  
 نزد حضرتش دایم، آه چشم و تر دارد  
 داده صبغه بر خوبان، نیز کردگار تو

اول هر ابتدا، آخر هر منتها  
 خلعند خوانده حبیب خدا، جل علی احمدا  
 تاج (لعمری) به سر، مخزن اسرار حق  
 خلعت رحمت به سر، از حرم کبریا

تابه ظهور آمدی، مظهر نور آمدی نام تو آمد بشیر، باز سراج منیر نعت دو گیسوی تو، آمده (واللیل) هم خلق نیکوی ترا گفته به فرقان (عظیم) سرور طحی لقب، مصدر نور والقلم آیه قد جاکم است ثنا برین هم چو رؤف و رحیم، در همه کاینات منزل قربت نشا، یم که میانت دهد زد به ازل والمجید، خامه به نامت رقم گنج نهان بوده‌ای، تابه جهان آمدی حاجت اکبر تویی، حامی مرسل تویی از ازلش تا ابد، هر چه به روز آفرید ختم رسول آمدی، هادی کل آمدی هر چه در آفاق هست، جملگی از نور تست جن و بشر سربه سر، انجم و افلاک هم مهر تو آفاق را، هم چو روان در بدن رأیت ایوان دید، از اثر کوششت صیقل مرآت دل، تام ز شیرینیات یاور ملک جهان، واقف سر نهان عزامم در زبان، دست تضرع دراز خواند ترا نزد خود، در شب معراج، حق جمله ارض و سما، در طبقاتش مدام زمزمه عرشیان، غلغله فرشیان

مهبط وحی جلی، خواجه هر دو سرا هر دمی زان می رسد، دیده دل را ضیا جلوه‌گه روی تو، سوره شمس والضحی مدح تو (یاسین) بود، شاهد آن هل اتی کرده مزمل خطاب، خوانده مرشد ترا جان عزیز آمدی رهبر و هم رهنما جز تو دگر نافرید، خالق ارض و سما یعنی که ذات احد، نیست ز احمد جدا خواجگی و سروری، مهتری و مقتدا زندگی از سرگرفت، خلقت هر دو سرا محرم داور تویی، مطلع نور هدی الغرض از خلقتش، بود ز تو مدعا رحمت للعالمین، شافع روز جزا پایه قدرت بلند، رفته به هفتم سما کی بتوان شرح داد، رفعت شأن ترا حکم تو ایام را، کرده ز باطل جدا یافته در شرق و غرب، زینت وزیب و صفا نقش نگین سخن، یافت ز نورت صفا ناصر در ماندگی، یوم (نصر الاخی) بر در رب الجلیل، فجر و ضحی و عشا داد هر آن چه که بود، مرضیهات از عطا ذاکر وصف تو اند، روز مه و سالها هست ز عشقت عیان، گوهر بحر وفا



حب ترا يك به يك جاى به دل داده‌اند  
 بر كف هر يك ز تو، هست طبق‌ها بسی  
 وصل ترا دایما، خواسته‌اند از خدا  
 تا كه نثارت كنند اى شه قرب و دنى  
 صل على المصطفى، سيدنا مجتبى  
 خادم اگرامتى، ورد زبان كن مدام

\*\*\*

ياد بيامد مرا، از قد بالاي دوست  
 مرگ امان ده مرا، تا كه دگر ره رسم  
 هر طرفم مى‌كشد، سوز الم‌هاى دوست  
 از دل و جان و جگر، بوسه زنم پاى دوست  
 من نه برابر كنم، با قد و بالاي دوست  
 ديده كنم چهار- چهاربررخ زيباي دوست  
 تا كه ببينم دگر، منزل و ماؤاى دوست  
 جان و جهان هيچ نيست، در سر سوداى دوست  
 سربنه و جان بده، بهر تمناي دوست  
 لاف محبت مزن، خادم از اين بيش تر

### نتیجه‌گیری

تصوّف و عرفان با آن‌که در همه‌ی ادیان سماوی موجود است، ولی جای‌گاه ویژه‌ای در دین مبین اسلام و تعالیم اسلامی دارد. با آن‌که علمای اسلامی در تاریخ و ریشه‌ی تصوّف و صوفی‌گری دو‌گونه منابع شرقی و منابع غربی را در شکل‌گیری فلسفه تصوّف اسلامی ارایه می‌دهند، لیکن تصوّف و عرفان اسلامی به‌صورت کلّ از عرفان در ادیان دیگر فرق دارد. تعلیمات تصوّفی در کنار اصول شرعی همیشه در استحکام پایه‌های اعتقادی ایمان و تکمیل آن در جوامع اسلامی کوشیده است. بر همین مبنا بعد از انبیاء و مرسلین، از اولیاء الله به‌عنوان اهل الله و وارثین بالاستحقاق انبیاء و پیامبران در تقوا و پرهیزگاری نام‌برده شده است. شکل‌گیری و تأسیس طریقت‌های اسلامی چون سهروردیه، قادریه، نقشبندیه، چشتیه، مولویه و یسویه در تاریخ اسلام مبرهن این نکته است که ادبیات فارسی دری و تورکی اوزبیک‌ی از سرچشمه‌ی زلال فلسفه‌ی عرفان و

تصوّف اسلامی آب خورده است.

سلسله‌ی تصوّفی شیخ‌الاسلامیه از شمار فروع طریقت خواجگان نقشبندیه است که در نیمه‌ی دوم سده‌ی دوازدهم هجری قمری توسط اسلام‌قلی فرزند خدای بپردی «شیخ‌الاسلام» اساس گذاشته شد.

با تأسف که بر اثر اعمال سیاست‌های تمامیت طلبی طی یک سده اخیر در مورد بزرگان این طریقت و سایر عرفا و شعرای آن کم‌تر معلومات و به‌دسترس همگان قرار گرفته است.

این سلسله از بزرگ‌ترین سلسله‌های تصوّفی در حوزه‌ی خراسان و تورکستان جنوبی و تورکستان افغانستان است که در دامان خود شعراً، عرفا و دانشمندان بزرگی پرورده است که الحاج میرزا شراف‌الدین خادم‌الفقراء کرویخی یکی از شعراً و عرفای بزرگ این سلسله می‌باشد.

## منابع و مأخذ

۱. امینی، محمد کاظم، شعرا و عرفای شهید در ادبیات فارسی - دری، رساله‌ی علمی ارتقا از رتبه‌ی پوهنیار به پوهنمل، (دارالمعلمین عالی فاریاب)، ۱۳۹۶ خورشیدی، (اثر علمی چاپ نشده).
۲. -----، فاریابده سیاسی اینتیلیش لر تاریخی، بلخ - مزارشریف: نشرات جریده میمنه، مطبعه‌ی دوستان، ۱۳۹۹ خورشیدی.
۳. -----، رنگین کمان شعر، فاریاب: نشرات اطلاعات و فرهنگ، مطبعه‌ی فرهاد، ۱۳۶۹ خورشیدی، ج ۲.
۴. -----، «خادم عارف و شاعر وارسته»، کلکسیون جریده‌ی فاریاب، شماره‌ی مسلسل ۵۴، چهارشنبه ۱۶ حوت ۱۳۶۹ خورشیدی، ص ۳.
۵. -----، «الحاج میر شراف‌الدین خادم‌الفرء»، کلکسیون کلکسیون جریده فاریاب، شماره مسلسل ۴۱، دوشنبه ۹ سنبله، ۱۳۷۱ خورشیدی، ص ۳.

۶. حاذق، میرزا جنیدالله، واقعات اسلامی مناقب اسلامیه، با تصحیح و تحشیه محمد کاظم امینی، نشرات جریده فاریاب، مطبعه‌ی دولتی فاریاب، ۱۳۷۳ خورشیدی.
۷. خسته، مولانا خال محمد، یادی از رفتگان، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۳۴ خورشیدی.
۸. رنگین کمان شعر (تذکره‌ی سخن‌وران فاریاب)، تألیف مجموعه‌ی مؤلفین، نشرات جریده فاریاب، مطبعه‌ی دولتی فاریاب، ۱۳۶۹ خورشیدی.
۹. محوی قیصاری، دیوان مولانا محوی قیصاری، به تصحیح رحیم ابراهیم، فاریاب: نشرات جریده فاریاب، مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۹ خورشیدی.



# شرح حال و آثار میرزا محمد ارشد برنابادی

نویسنده: بصیر احمد صدیقی

## چکیده

از دو دهه به این طرف به شکل پراکنده با آثار میرزا محمد ارشد برنابادی آشنا شده‌ام. از روزگار کودکی زمزمه‌ی اشعار میرزا ارشد را از زبان بزرگان خاندان میرزایان و مردم فرهنگی برناباد می‌شنیدم. از روزگار طفولیت نظر به تعلق نسبی که به این خاندان بزرگ دارم با نام و آثارش آشنایی نسبی داشتم، تا جایی که به خاطر دارم، بزرگان خاندان در صحبت‌های عامیانه‌ی خویش، اشعار میرزا ارشد را دکلمه می‌کردند و برای اثبات ادعای‌شان شاهی از ابیات میرزا ارشد می‌آوردند و هنوز هم مردم برناباد تا حدودی با اشعار این شاعر خوش‌بیان آشنایی دارند.

در سال ۱۳۸۳ خورشیدی یک جلد از کتاب منتخب اشعار میرزا ارشد برنابادی، نوشته‌ی دانشمند و نویسنده‌ی بزرگ، غلام‌رضا مایل‌هروی را از نزد یکی از دوستانم به دست آوردم. از مطالعه‌ی این اثر دریافتم که نویسنده، از روی نسخه‌ی خطی دیوان اشعار میرزا ارشد، یک تعداد از غزل‌ها، قصاید، رباعیات و مثنوی‌های ارشد را انتخاب و به عنوان منتخب اشعار به چاپ رسانده است.

در سال ۱۳۸۹ خورشیدی یک روبرداشتی از تذکره‌ی میرزا محمد رضا برنابادی را از جناب عالی‌قدر میرزا عبداللطیف، بزرگ خاندان میرزایان اخذ نمودم. بعد از آن که این تذکره را که در حقیقت شرح حال خانواده‌ی فرهنگی سیاسی میرزایان برناباد است، به دقت مطالعه نمودم، به مطالب جالب و قابل اهمیت مواجه شدم. این اثر نه

تنها حاوی شرح حال کلی از رجال فرهنگی، هنری و سیاسی این خاندان بود، بلکه راجع به زندگی میرزا محمد ارشد، مطالب پس از زنده و با اهمیت در آن درج گردیده بود. مطالعه‌ی این اثر باعث شد که حس کنجکاوی ام راجع به مطالعه‌ی زندگی‌نامه و اشعار این شاعر که در حقیقت از جمله‌ی شاعران نام‌دار سده‌ی یازدهم قمری در خراسان است، گُل کند تا این‌که در سال ۱۳۹۵ خورشیدی با جناب دکتر «خلیل‌الله افضلی» ادیب توانا و شخصیت دانای هرات، در کابل ملاقات داشتم. به جریان کارشان در خصوص جمع‌آوری نسخه‌های خطی اشعار میرزا ارشد و تدوین آن در غالب دیوان اشعار قرار گرفتم. ایشان زحمات فراوانی را در این راستا متقبل شده‌اند و مشغول تصحیح کلیات میرزا ارشد بر اساس چند نسخه از چند سال بدین سوهستند. خبری مسرت‌بخشی که در این اواخر به گوشم رسید؛ این بود که دوست عزیزم، محقق جوان و پُرکار آقای حمیدالله کام‌گار در صدد نشر مجله‌ی فرگرد می‌باشد، که مجله حاوی موضوعات ادبی، فرهنگی و اجتماعی خراسان به ویژه خطه‌ی هرات است. نشر مقاله‌ای راجع به میرزا محمد ارشد برنابادی (شرح زندگی و آثار شاعر) در این جا مناسب دیده شد.

**کلیدواژه‌ها:** میرزایان برناباد، میرزا محمد ارشد، ادبیات سده‌ی یازدهم، هرات، غوریان.

## درآمد

زادگاه من، روستای برناباد از گذشته‌های دور با نام و شهرت میرزایان برناباد عجین شده است. میرزایان برناباد، دودمان معروفی می‌باشند که در اواخر سده‌ی نهم و اوایل سده‌ی دهم هجری قمری سنگ بنای روستای برناباد را گذاشته‌اند و این خاندان در طی مدت چهار سده، در روستای برناباد حوزه‌ی کوچک ادبی سیاسی را به وجود آورده‌اند و نام برناباد به نام نامی میرزایان برناباد از قبیل خواجه سراج‌الدین علی، خواجه جلال‌الدین ارشد، خواجه محمد طاهر، خواجه علی اکبر، میرزا محمد ارشد، میرزا محمد طاهر، میرزا ابوطالب مایل، میرزا محمد مهدی و میرزا محمد رضا پیوند



ناگستنی دارد. افراد این خانواده تعدادی به امور سیاست، عده‌ای در امر انشاء و ادب، تعدادی در هنر و یک تعداد در امر اعمار بناهای عام‌المنفعه و زراعت شهری زمانه می‌باشند.

گل سرسبد این خاندان در بخش هنر، ادب و شعر میرزا محمد ارشد برنابادی است. میرزا محمد ارشد نه تنها شاعر زیبا کلام است؛ بلکه عارف وارسته و صوفی خوش مشرب بوده است. درس‌های اخلاق و معرفت را می‌توان از لابه‌لای اشعارش یافت. اشعار وی مملو از نصایح دل‌انگیز و دارای ارزش‌های اخلاقی و عرفانی است. وی در اشعار خویش تأکید بر خصلت‌های حمیده هم‌چون قناعت، همت بلند، صلح و آشتی دارد و هم‌چنان دل‌بستگی به دنیا، ریاکاری، و مردم‌آزاری را خیلی مردود می‌داند.

### تولد و پرورش در برناباد

ارشد در برناباد؛ مسکن پدری خویش تولد یافته است. در تذکره‌ی میرزا محمد رضا برنابادی راجع به سال تولد شاعر مطالب جالب و مؤثق وجود دارد. چنان‌چه آمده است؛ تاریخ تولد ایشان روز سه‌شنبه دوازدهم شهر صفرالمظفر سنه‌ی ۱۰۲۵ هـ.ق است؛ مطابق توشقان‌بیبل شمس در برج حوت و قمر در اسد بوده و این مصرع مشتمل بر تاریخ تولد ایشان است: گلی از گلبن امید بشگفت.

ولی‌قلی بن داوودقلی شاملو در اثر معروف خویش به نام «قصص الخاقانی» راجع به مولد و تاریخ تولد میرزا ارشد آورده است: مولد و مکان نشو و نماى آن زینت بخش مجموعه‌ی قابلیت و استعداد، قریه‌ی برناباد است. در فن شعر و سخن‌وری از حد و حصر زیاد تتبع نموده، ابیات مدون آن جناب، در این ولا که سن شریف ایشان از چهل متجاوز، از ده هزار متجاوز است و هذالیوم که ۱۰۷۶ هـ.ق است آن ارشد دودمان خیال‌مثنوی در پیش دارد.

میرزا محمد ارشد؛ بر اساس نظر میرزا محمد رضا برنابادی در سال ۱۱۱۴ هـ.ق وفات نموده است. ولی در دیوان میرزا ابوطالب مایل، مرثیه‌ای در مورد درگذشت میرزا ارشد

به صورت ترکیب بند درج شده است. این ترکیب بند پنج بندی، در ۵۵ بیت سروده شده، در بیت اخیر بند دوم تاریخ درگذشت ارشد به حساب ابجد چنین قید است:

اندیشه بود مایل تاریخ فوت او

دل گفت: ارشد فصحای زمان چه شد

عبارت (ارشد فصحای زمان چه شد)، به حساب ابجد سال ۱۱۰۴ هـ.ق است که تاریخ فوت او را ارایه می‌کند. از این بیت، ماه درگذشت نیز فهمیده می‌شود:

کردی سفر در آخر ذی الحجه از جهان

داغ نوی به جان محرم گذاشتی

و ۷۹ سال عمر دیده؛ طوری که گفته شد نظر به مصرع ابوطالب مایل برنابادی ماده‌ی تاریخ صریحاً عدد ۱۱۰۴ را ارایه می‌کند که هیچ‌گونه شک و تردیدی در زمینه باقی نمی‌ماند؛ گذشته از این در مقاله‌ی (میرزایان) نشر آریانا ص ۹۷، از مصرع (فردوس برین مقام ارشد) نیز ماده‌ی تاریخ را خواسته‌اند که استخراج گردد. از این مصرع به حساب ابجد ۱۲۹۸ بیرون می‌شود که به هیچ صورت نمی‌تواند سال وفات ارشد باشد؛ احتمال به یقین چنین است که در این مصرع کلمه‌ی (او شد) را (ارشد) خوانده و از این سبب تفاوت زیاد حسابی رونما گردیده است؛ پس اگر مصرع (فردوس برین مقام او شد) که در اصل چنین بوده است خوانده شود، حاکی بر تاریخ فوت ارشد می‌گردد که سال ۱۱۰۴ هـ.ق باشد؛ لذا نظر به دو ماده‌ی تاریخ مستند سال وفات ارشد ۱۱۰۴ هـ.ق است، نه سال ۱۱۱۴ هـ.ق که محمد رضا اشتباهی قید کرده و دیگران آن را تکرار نموده‌اند.

در مجله‌ی آریانا ص ۹۸، ش ۱، سال ۱۳۴۷ خورشیدی؛ تذکره‌ی محمدرضا برنابادی چاپ مسکو، ص ۴۶؛ آثار هرات، ج ۲، ص ۴۲۸، و آثار غوریان، چاپ دوم، ص ۸۷ تاریخ وفات ارشد را ۱۱۱۴ هـ.ق قید کرده‌اند.

ارشد آن طوری که از آثار موجود و اشعار وی معلوم می‌گردد، در طول عمر از هرات بیرون نرفته است به جز این که چند بار مشرف به زیارت حج خانه‌ی خدا گردیده و

چند بار هم به مشهد مقدس رفته است. وی در روستای برناباد انس گرفته و در آن جا به انزوا به سر برده، چنان چه خودش می‌گوید:

به ده فروشده و کنج خلوتی دارم  
به یار از ره خاطر اشارتی دارم

## نام و نسب

نام شاعر محمد و تخلص وی ارشد می‌باشد. ارشد، تخلص شعری شاعر بوده که لقب جد بزرگ خویش (خواجه جلال‌الدین ارشد) را به میراث برده است.

ولی قلی شاملو در اثرش (قصص الخاقانی) تحت عنوان میرزا محمد هراتی ملقب به ارشد نوشته است؛ «از جمله صاحب کمالان دارالارشاد رشد و رشاد و شاربین رحیق سداد که به عین عنایت و داد نظر فرخنده فریکار شاهد قابلیت و استعداد انداخته و در نفس الامر به قدر طاقت بشریت به اکتساب کمالات صوری و معنوی پرداخته‌اند، ارشاد بلند خیالان دارالسلطنه دانش حضرت میرزا محمد ارشد، ارشد تخلص خلف میرزا علی اکبر برنابادی هراتی است.»

میرزا محمد ارشد در کلیات اشعار خویش صرفاً از خود و پدرش علی اکبر نام می‌گیرد و از ذکر سلسله‌ی نسب خویش ابا می‌ورزد، چنان چه در اشعارش می‌خوانیم:

ارشد به کف خاک عزیزان چه کنی فخر  
دنبال حسب گیر و انکار نسب کن

اما مایل هروی در «منتخب اشعار میرزا ارشد» به استناد تذکره‌ی میرزا محمد رضا برنابادی در خصوص اجداد میرزا ارشد چنین بیان نموده است: «میرزا ارشد بن خواجه علی اکبر بن محمد هاشم بن جلال‌الدین ارشد بن سراج‌الدین علی، این مرد از حجاز آمده و در برناباد متوطن شده است و دودمان بزرگی را، که در تاریخ نقش پایی دارند، تشکیل داده است.»

بر اساس ملاحظه‌ی شجره‌نسب که نزد خاندان میرزایان وجود دارد، خواجه

علی اکبر (پدر میرزا ارشد) بن خواجه محمد هاشم، بن خواجه محمد طاهر، بن خواجه جلال‌الدین ارشد، بن خواجه سراج‌الدین علی، بن رفیع‌الدین علی، بن امام‌الدین محمد، بن الزین ابوبکر، بن علی، بن ابوبکر، بن محمد، بن عثمان، بن ابوالفتح نصرالله، بن محمد، بن عبدالله، بن عبدالغنی، بن محمد، بن ابوبکر، بن یوسف، بن احمد، بن علی، بن ابوبکر، بن عبدالغنی، بن قاسم، بن عبدالرحمن، بن قاسم، بن محمد، بن ابوبکر صدیق می باشد.

### اوضاع سیاسی و ممدوحان شاعر

هرات، در عصر زندگی شاعر دوره‌ی نسبتاً آرامی را سپری می‌نموده؛ چنان‌چه در آن زمان دست ازبکان از خراسان کوتاه گشته و هرات تحت تسلط شاهان صفوی قرار داشته است. میرزا ارشد در عصر سلطنت شاه عباس اول، شاه صفی، شاه عباس دوم و شاه سلیمان صفوی زندگی می‌نموده است. در آن زمان هرات مرکز خراسان بزرگ بود. در این دوره‌ها حسین خان شاملو، حسن خان شاملو و عباس قلی خان شاملو در هرات حکومت می‌کردند. این‌ها سرداران ورزیده، سیاست‌مداران زیرک و هنرمندان ذی‌شان بودند. ممدوحان اصلی میرزا ارشد حسن خان، عباس‌قلی خان شاملو و میرزا منصور شهریاری بودند. ارشد در اشعار خویش شاه صفی صفوی و شاه سلیمان صفوی را مدح کرده است.

قابل یادآوری ست که، بخش بزرگی از قصاید مندرج دیوان اشعار شاعر در مدح حضرت محمد (ص)، حضرت علی و امام رضا می‌باشد.

### مکاتبات رد و بدل شده بین میرزا ارشد و شاعران و حاکمان عصر

مکاتبات و مراسلاتی که در بین ارشد و میرزا سعدالدین محمد «راقم»، وزیر خراسان، ناظم هروی، میرزا منصور شهریاری، میرزا حسن واهب، مستوفی یزد و میرزا فصیحی‌الانصاری و دیگر شعرای که معاصر با وی بوده‌اند و هم‌چنان مکاتبات در بین

ارشد و حسن خان شاملو و عباس قلی خان شاملو حاکمان هرات؛ صادر یافته در دیوان و کلیات ارشد و تذکری میرزا محمد رضا برنابادی موجود است. میرزای ما، مورد احترام خاص حسین خان شاملو و عباس قلی خان شاملو بوده است. چنانچه عباس قلی خان از جهت ارادت که به میرزا داشته این شعر را برایش سروده است:

دشمنت معرکه آرای دلیری نشود  
گردل شیرشود باز همان است همان

### هنر میرزا ارشد

میرزا محمد ارشد برنابادی نه تنها شاعر زیباکلام است و در سرودن شعر دارای مهارت خاص است؛ بلکه با هنرها و فنون مختلف عصر خویش دست بالایی داشته است. برای اثبات این ادعا می‌توان به اشعار ارشد، تذکری میرزا محمد رضا برنابادی و گفتار نویسندگان استناد کرد.

میرزا محمد رضا برنابادی در تذکری خویش راجع به هنر میرزا ارشد آورده است: «روزگاری از خدنگ نگاه بتان کمانداری می‌آموخت و عمری از خط مشکین مهوشان گوهر سیاق می‌اندوخت. هفت قلم خطوط مختلفه را به یک قلم تسخیر، و هریک را به هفتاد کرشمه تحریر می‌نمود. سازهای مختلف را از امثال بربط و ارغنون می‌نواخت و هریک را در چنگ تصرف به قانون کمال می‌پرداخت؛ در استعمال آلات سپاهی‌گری من حیث الاستقلال کامل و در استرشاد علم موسیقی و آغانی علی طریق الاستکمال مکمل می‌بود و قوفم در شکار جوارح کمند تصرف در گردن وحوش و طیور داشت و گلوله تفنگم در قدراندازی پشه را گور و نخجیر می‌پنداشت.»

از متن مذکور نتیجه به دست می‌آید که میرزا محمد ارشد در فنون تیراندازی، سخن‌وری، خوش‌نویسی، شناخت و نواختن موسیقی و استفاده از سلاح جنگ مهارت کامل داشته است.

قدر من از هجوم هنرگشت پایمال  
باریک بود شاخ ز جوش ثمرشکست

نجیب مایل هروی در کتاب برگ بی‌برگی راجع به این موضوع نگاشته است که: ارشد در شاعری و خطاطی دست قوی داشته است. نمونه‌ی خط میرزا ارشد، نستعلیق و شکسته در دست است و اما خط نسخ او را ندیده‌ام. قراری که در یک غزل عرض مطلب می‌نماید، کلام‌الله را هشت بار نوشته است که برخی را با ترجمه‌ی تحت‌اللفظی رونویس کرده است و دو جلد تا روزگار میرزا رضا نیز بوده است که فعلاً از آن اثری نیست؛ چنانکه گوید:

ضعیفی تن لاغر بلای من شده است  
قلم به موسم پیری عصای من شده است  
به جز کتابت قرآن نباشدم شغلی  
کلام حق، چمن دل‌گشای من شده است  
پس این نتیجه مرا از نوشتن قرآن  
که رمزهای خفی آشنای من شده است  
غرض مرا ز کتابت ظهور مغفرت شت  
کفارت گنهان مدعای من شده است  
اگرچه کشته مرا شدت رقم؛ لیکن  
خوشم که رشح قلم خون بهای من شده است  
شعار مردم چشمم مدام خون ریزست  
فضای دیده‌ی من کربلای من شده است  
قلم به مصحف هشتم چوزد رقم ارشد  
ضمان هشت بهشت، از برای من شده است

میرزا رضا گوید: از میرزا محمد ارشد تقریباً ده هزار فرد بیت مانده و حدود هفت هزار بیت دیگر نیز موجود بوده که در سفرمکه مفقود گردیده است.



## آثار میرزا ارشد

میرزا ارشد، شاعر و نویسنده‌ی پُرکاری بوده که از دوره‌ی طولانی عمر وی، دیوان اشعار و مثنوی ابرگه‌ربار به یادگار مانده است. میرزا محمد رضا برنابادی در تذکره‌ی خویش از موجودیت هفت جُنْگ شعر که هر کدام شامل چهل هزار بیت بوده سخن به میان آورده و تحریر داشته است که: «اشعاری که بالفعل از آن مرحوم باقی مانده از قصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات و مثنوی، تخمیناً ده هزار فرد می‌شود؛ و هفت، هشت هزار فرد از اشعار ایشان در سفر مکه معظمه مفقود گردیده است. چنانچه در دیباچه‌ی کلیات اشعار خود اشاره‌ای به آن نموده است، و هفت جلد کتاب جُنْگ که تخمیناً در هر یک موازی چهل هزار فرد کتابت شده است، به خط خود تحریر نموده‌اند که از آن‌ها دو جلد در نزد این احقر باقی مانده بود که در آخر که ابراهیم اسیرفروش غوریانی، اموال و اسباب این سرگشته‌ی وادی بی‌سرو سامانی را سرقت و تاراج نمود، برد.»

میرزا ارشد هر نوع شعر دارد: مثنوی دارد به نام «ابره‌ربار» که خودش آن را می‌ستاید و در بحر سریع مطوی مکشوف (مفتعلن مفتعلن فاعلن) که بسا شعرا طبع‌آزمایی کرده‌اند، سروده است؛ مثل «مخزن الاسرار» نظامی و «مطلع الانوار» امیر خسرو دهلوی و «تحفه الاحرار» جامی.

گرچه درین نسخه عالی تبار  
کرد بسی فکر بزرگان گذار  
جمله درین بحر گهر سفته‌اند  
شعر به آیین دگر گفته‌اند  
شیخ نظامی که فغان کرده است  
مخزن اسرار بیان کرده است  
کرده بیان در صفت شاعری  
شمه‌ای از معجز پیغمبری  
خیره ازان پس که سخن را فروخت

مشعلی از مطلع انوار سوخت  
عارف جامی، پس ازان کرد ساز  
تحفه‌ی احرار به صد عز و ناز  
من قدمی چند فراتر زدم  
حلقه‌ی اخلاص برین در زدم

این مثنوی اورنگ عرفانی دارد و شکی نیست که در برخی مطالب صوفیانه از نظامی، امیر خسرو و جامی متأثر شده است و احساسات ذوقی خود را نیز به کار برده است. این رباعی او بوی انزوا را می‌پراکند:

گیرم که ترا طبع مآل اندیش است  
سرچشمه اعتقاد صافی کیش است  
از صحبت خلق دور شو کاینه را  
هر چند نفس بیش کدورت بیش است

طوری که پیش‌تر تذکریافت، میرزا محمد ارشد برنابادی هشت بار قرآن شریف را به قلم خویش تحریر نموده است.

استاد گلچین معانی در شماره‌ی چهارم، دوره‌ی هفدهم مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز، سال ۱۳۴۴ خورشیدی مثنوی ابرگه‌ربار او را که به نام عباس‌قلی‌خان مصدر است، شناسانده و ۱۴۲ بیت از آن را که به سفر راقم مشهدی به هند مربوط می‌شود، نقل کرده است. نسخه‌ی خطی از این منظومه به شماره‌ی ۵۶۴۶ در کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی مشهد مضبوط است.

### محتوی و ساختار اشعار

از لحاظ محدوده زمانی و ساختار شعر، ارشد را می‌توان از جمله‌ی شاعران سبک هندی دانست. موصوف در سده‌ی یازدهم در خراسان می‌زیست. دوره‌ای که شعر به کوچه و بازار کشانده شده بود و شاعران به زبان عامیانه و عام‌فهم سخن گفته‌اند.

از آن جایی که اسلوب معادله را عوام می‌پسندند؛ شعر سبک هندی مملو از آرایه‌های هم‌چون تمثیل و مدعا و مثل است.

با مرور دیوان اشعار میرزا ارشد در می‌یابیم که هیچ غزلی از ارشد خالی از اسلوب معادله، تعبیرات و تشبیهات و کنایات ظریف و دقیق و ترکیبات و معانی پیچیده نیست.

در ایجاد و انتخاب سبک شعری میرزا ارشد عواملی مذهب، اوضاع متشنج خراسان، محیط زندگی شاعر و مشکلات اجتماعی مردم نقش بارز داشته است.

در ذیل مهم‌ترین عناصر بیانی در شعر ارشد را با ذکر از یک مثال می‌آوریم:  
ارسال مثل:

عشوه‌ی بیگانگی ما و تورا کی ره زند

قدر ز زرگر شناسد، قدر جوهر جوهری

پارادوکس یا متناقض نما:

کیم آزاده‌ی گرفتاری

کوه تمکین و برق رفتاری

تضمین:

ارشد این خوش‌ترکه آن گویم که شیخ جام گفت:

احمد جامی غلام خاص شاه اولیاست

حس آمیزی:

داشتم با لب از تلخی دل پیغامی

لب شیرین تو دیدم سخن از یادم رفت

مراعات نظیر:

چه شود اگر ز تغافلت به فتاده‌ای نظری رسد

چه رسد زیان به سحاب اگر به کفِ صدف گه‌ری رسد

تلمیح:

بگو صبا که خریدار کیست در کنعان

متاع قافله‌ی مصربوی پیرهن است  
مدعا و مثل:

قدر من از هجوم هنرگشت پایمال  
باریک بود شاخ ز جوش ثمرشکست

میرزا ارشد با شاعران سبک عراقی و شاعران سبک هندی آشنایی کامل دارد. در اشعار وی کتاب‌های معروف شعر و شاعران معروف ذکر شده است. وی در قصیده‌سرایی از انوری، امیر خسرو دهلوی و ناظم پیروی کرده است و علاوه بر آن بسیاری از غزل‌های خود را به اقتفای شاعران مشهور سبک هندی سروده است. در ذیل اشعاری را که در وزن و قافیه شبیه ابیات شاعران سبک هندی و عراقی‌اند به ترتیب ذیل ذکر می‌گردد:

میرزا ارشد:

ای در ره تحقیق تو سرگشته‌ها خبرها  
در شعشعه‌ی حسن تو آشفته نظرها  
صائب تبریزی:

ای خانه زنبور ز فکر تو جگرها  
آینه‌ی حیرت ز جمال تو نظرها

میرزا ارشد:

می‌گدازد هم چو شب‌نم پرتوریش مرا  
هم چو گل مجروح دارد تیغ ابرویش مرا  
صائب تبریزی:

نیست ممکن برگرفتن دیده از رویش مرا  
اره گبر سرگذارد چین ابرویش مرا  
میرزا ارشد:

در خوابم آمدی و ز تاب رخت مرا

چون شمع در حریردل و دیده خواب سوخت  
صائب تبریزی:

خاکستریست گریه‌ی آتش عنان من  
در پرده‌های دیده‌ی من بس که خواب سوخت  
میرزا ارشد:

ظلمت آباد طبیعت تیره روز افتاده است  
از چراغ عقل دایم این شبستان روشن است  
صائب تبریزی:

در حریم زلف خود باد صبا را ره مده  
کزدل سوزان عاشق این شبستان روشن است  
میرزا ارشد:

می‌کشد در دام الفت وحشیان را حسن خلق  
گرتو باشی آشنا و هیچ کس بیگانه نیست  
صائب تبریزی:

با گلستانی که ما را آشنایی داده‌اند  
راه حرف آشنا از سبزه بیگانه نیست  
میرزا ارشد:

عالمی را شعله می‌درگداز آورده است  
ارشد این آتش ز چوب تاک می‌آید برون  
صائب تبریزی:

تنگ دستی راست لازم گریه بی‌اختیار  
وقت بی‌برگی سرشک از تاک می‌آید برون  
میرزا ارشد:

دوری بزن که دور زمان را مدار نیست

دامن به پا مکش که جهان پایدار نیست  
سلمان ساوجی:

ای دل جهان محل ثبات و قرار نیست  
دست از جهان بدار که او پایدار نیست  
میرزا ارشد:

مقصود تواز دایره‌ی کون برونست  
دامن به میان برزن و مردانه طلب کن  
سلمان ساوجی:

مقصود درین ره به تصور نتوان یافت  
برخیز و قدم درنه و مردانه طلب کن  
میرزا ارشد:

مقید تو بر آزادگان گذارد بند  
اسیر دام تو بودن کم از رهایی نیست  
عرفی شیرازی:

سوال نیک و بد از ما نمی‌کنند به حشر  
گناه اهل محبت به جز رهایی نیست  
میرزا ارشد:

رنج مخصوص گدایان نیست ارشد، می‌کشند  
خسروان هم در لباس عافیت آزارها  
امیر خسرو:

آشتی ده بالیم لب را که آزارم به کام  
از پس آن آشتی خوش باشد این آزارها

میرزا ارشد که شاعر صوفی مشرب بوده و در اشعار آن روحیه‌ی انزوا، صلح‌جویی،  
قناعت و دوری از امور دنیوی به وفرت دیده می‌شود. در ذیل گزیده‌ی ابیات شاعر را



که مملواز خصوصیات فوق‌الذکر است می‌آوریم:

قناعت

گلستان توگل را نباشد برگ ریزانی

نم ابرقناعت کرده ممتد نوبهارم را

\*\*\*

آن را که قناعت و انصاف است

از کشمکش جهان معاف است

\*\*\*

اگر چشم از طمع چون غنچه بندی

به جیب خویش زرها می‌توان یافت

\*\*\*

فرتوانگری به فلک گرکشیده سر

با طمطراق فقر برابر نمی‌شود

\*\*\*

کف سیمی اگر بی‌منت دوران شود حاصل

تمام عمر چون گل یک تبسم می‌توان کردن

\*\*\*

کمی خود گیر تا مقدار یابی

ز کس کم خواه تا بسیار یابی

\*\*\*

همت بلند

فارغ از کشمکش یأس و تمنا شده ام

ریشک فرمای دو عالم دل پر جود من است

\*\*\*

محتاج ترا از دگری روی طلب نیست

روی طلب از غیر تو قانون ادب نیست

\*\*\*

انزوا و دوری از امور دنیوی

ساغر قرب بود در کف تجرید ارشد

هر که دور است ز مردم به خدا نزدیک است

\*\*\*

تا به کی چون سرو گیرم برسریک پا قرار

می روم چون سایه خود را گوشه وا می کشم

\*\*\*

دهر زندان ملالی بیش نیست

زندگی خواب و خیالی بیش نیست

\*\*\*

نتوان یافت به کوشش زرو سیم

خاک را بیهوده غربال مکن

\*\*\*

غیر ناکامی نمی روید ز صحرای امید

تخم می کاری؛ ولی از حاصل خود غافل

\*\*\*

غافل از مرگ مباش ارشد و زنهار مبند

دل بر آن لقمه که اندر سفر راه گلوست

\*\*\*

منه پا بر بساط منصب دنیا اگر مردی

چه می خواهی ز کفش، کوبود هر روز در پایی

\*\*\*

ریاکاری

به طور خودنمایی، خویش را گم می توان کردن  
ز فکر دور نزدیکی به انجم می توان کردن

\*\*\*

آئینه را شکوه و صفا در برهنگی است  
رنگ لباس دشمن عریانی من است

\*\*\*

خاطر اندوهگین را شاد می دانیم ما  
مرغ بسمل کرده را آزاد می دانیم ما

\*\*\*

روحیه غمگین

ما مصیبت زادگان، وارث اسباب غمیم  
هرچه از عیش و طرب دور، به ما نزدیک است

\*\*\*

با غم و درد عشق، باید ساخت  
چه کنم ناله، سرکش افتاده است

\*\*\*

اشک و آه فغان، سپاه دل ست  
بیشه ی غم، شکارگاه دل ست

\*\*\*

صلح

عاجزی از صلح و بی قدری ز کین آسوده است  
خلق از آن وارسته اند و دهر از این آسوده است

\*\*\*

خواهی آتش باش با ما، خواه برق خانه سوز

می‌کند کار خود آخر مهربانی‌های ما

\*\*\*

زشت را نیکو و بد را خوب می‌خواهیم ما

دشمن بدخواه را محبوب می‌خواهیم ما

\*\*\*

علم

ارشد به علم کوش که آخر به جا رسند

آن‌ها که جهل دشمن و فرزانه دوستند

\*\*\*

عرفان

عارف ز کس آینه کی گیرد اعتبار

بر لوح خاک نقش وجود و عدم یکی ست

\*\*\*

عارفان از نقش صورت فارغند

حسن خوبان خط و خالی بیش نیست

\*\*\*

مخزن عرفان نگردد بی شکست نفس دل

گنج داری، آرزو ویرانه می‌باید شدن

\*\*\*

ز عرفان سرمه‌ای در چشم و دل کش

که باشد چشم ظاهر هرزه بینی

\*\*\*

غزل برگزیده

دوری بزن که دور زمان مدار نیست

دامن به پا مکش که جهان پایدار نیست

طبع جهان نشاط فراموش کرده است  
یک غنچه شگفته در این نوبهار نیست  
گمنامی اسم اهل فنا را کند بلند  
در فقر رتبه ای است که در اعتبار نیست  
اشکم عجب که بر سرمژگان کند درنگ  
بردوش شعله طفل شرر را قرار نیست  
خلق نکو به مغز رساند شمیم گل  
پیشانی شگفته کم از نوبهار نیست  
ارشد نشان ز گوهر آسودگی مجوی  
کان دُرّ ناب در صدف روزگار نیست

### نتیجه‌گیری

هر چند میرزا محمد ارشد برنابادی در عصر حاضر نسبتاً در گم‌نامی به سر می‌برد، ولی آن‌چه مسلم است وی در زمان حیات خویش شاعر مشهور، هنرمند مستعد و صوفی خوش مشرب بوده است. آن‌چه از آثار و اشعار وی بر می‌آید؛ دربار صفوی تقاضاهای مکرر از وی نمود تا موصوف عهده‌دار امور و مناصب کشوری گردد با وجود آن موصوف جهت رعایت میراث اجداد خویش که همانا گوشه‌نشینی و دوری از امور دنیوی بوده از پرداختن به امور مذکور ابا و ورزیده است.

ارشد هر چند در شعر دست بالایی داشته، لکن شهرت وی بیش‌تر مهون جایگاه اجتماعی آن و مهارت در هنرهای موجود همان روزگار، از قبیل خطاطی، موسیقی، شکار و سخن‌وری بوده است. ارشد پیرو طریقت نقشبندی بوده و تعدادی از شاعران و حکام وقت به وی ارادت خاص داشتند.

موجودیت آثار خطی اشعار ارشد و شهرت و جایگاه ویژه خانواده وی (میرزایان برناباد) باعث شده تا بعد از سپری شدن چهار سده از زمان وی هنوز نامش زنده باشد.

ولی لازم است با کاوش بیش‌تر اشعار و آثار میرزا، پرده از زوایای تاریک زندگی شاعر برداشته شود. هر چند در این راستا کارهای قابل ملاحظه در این اواخر صورت گرفته است. نام‌گذاری مکتب روستای برناباد به نام شاعر و تصحیح دیوان اشعار وی توسط دکتر خلیل‌الله افضل‌ی ادیب توانای این دیار از این شمار است. علاوه بر آن نویسنده این سطور زندگی‌نامه شاعر و گزیده اشعار وی را آماده چاپ نموده‌ام.

نظر به این‌که آرام‌گاه شاعر و سنگ آرام‌گاه وی تخریب شده و ضرورت به مرمت دارد، لذا انتظار می‌رود احفاد این شاعر و سایر افراد فرهنگ دوست کمر همت بسته و به مرمت آرام‌گاهش بپردازند.

### منابع پژوهش

۱. برنابادی، میرزا ارشد، (۱۰۹۱ ه.ق). مثنوی ابر گهربار، نسخه‌ی کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی، شماره‌ی ۱۳۳، عدد اوراق ۱۳۴، شماره‌ی عمومی ۶۵۴۶.
۲. بهاء، بهاء‌الدین تیموری، تذکره‌ی زرنگار، (عرفا، علما، شعرا، ادبا، نویسندگان، خطاطان و نقاشان متقدم و معاصر هرات)، هرات: توانا، ۱۳۸۴ خورشیدی، ص ۴۴.
۳. حنیف بلخی، محمد حنیف، پرتاووس (یا شعر فارسی در آریانا)، ۱۳۶۴ خورشیدی، ص ۷۳-۷۵.
۴. خلیلی، خلیل‌الله، آثار هرات، ۱۳۸۳ ه.ش، تهران: عرفان، چاپ دوم. ص ۲۴۳-۲۵۴؛ چاپ اول، ۱۳۰۹ ش، هرات، مطبوعه فخریه سلجوقی، جلد دوم، ص ۴۲۵-۴۴۵.
۵. خیرخواه، سید محمد، زبان مشترک (میراث گرانبهای نیاکان ما)، هرات: احراری، ۱۳۹۱ خورشیدی، ص ۱۴۱-۱۴۲.
۶. شاملو، ولی‌قلی بن داوودقلی، قصص‌الخاقانی، تصحیح و پاورقی سید حسن سادات ناصری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ خورشیدی، ج ۲، ص ۱۷۲-۱۷۴.
۷. شایق هروی، میرعبدالعلی، نعیمی، علی‌احمد، خطاطان و نقاشان هرات (از



ادوار تیموری تا نخستین سالگرد جمهوری)، هرات: مؤسسه طبع کتب امریت عمومی اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۳ خورشیدی، ص ۷۰.

۸. شریفی، محمد، فرهنگ ادبیات فارسی، تهران: فرهنگ نشر نو - انتشارات معین، ۱۳۸۷ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۶۲ - ۶۳.

۹. فکری سلجوقی، عبدالروف، ذکر برخی از خوش نویسان و هنرمندان تعلیقات مرحوم فکری سلجوقی بردیباچه‌ی دوست محمد هروی، کابل: انجمن تاریخ و ادب، ۱۳۴۹ خورشیدی، حواشی و تعلیقات، ص ۹۵.

۱۰. کام‌گار، حمیدالله، آثار غوریان، هرات: نشر کام‌گار، ۱۳۹۶ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۸۶ - ۸۸.

۱۱. کهزاد و دیگران، تاریخ ادبیات افغانستان (پنج استاد: محمد علی کهزاد، علی محمد زهما، علی احمد نعیمی، محمد ابراهیم خان صفا، میر غلام محمد غبار)، کابل: وزارت معارف ریاست دارالتألیف، ۱۳۳۰ خورشیدی، ص ۳۱۶ - ۳۱۷.

۱۲. مایل هروی، رضا، میرزایان برناباد، با تصحیح، تحقیق و تعلیقات حمیدالله کام‌گار، هرات: نشر کام‌گار، ۱۳۹۸ خورشیدی، ص ۳۱ - ۸۰، تعلیقات، ص ۲۳۰ - ۲۳۵.

۱۳. مایل هروی، نجیب، برگ بی برگی (یادنامه‌ی استاد رضا مایل)، تهران: طرح نو، ۱۳۸۴ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۲۸۷ - ۴۳۴.

۱۴. ملک‌دینی، عبدالروف، شمس‌الهری (شرح حال و شیوه کار برخی از شعرا و سخن‌وران متأخرین و معاصرین کشور و هرات باستان)، هرات: مطبعه‌ی فاروقی، بی‌تا، ص ۱۷۹ - ۱۸۳.

۱۵. نایل، حسین، سخنسرایانی از سده سیزدهم، کابل: اکادمی علوم افغانستان، مرکز زبان‌ها و ادبیات، انسیتوت زبان و ادب دری، ۱۳۸۲ خورشیدی، ص ۳۷۸ - ۳۸۰.

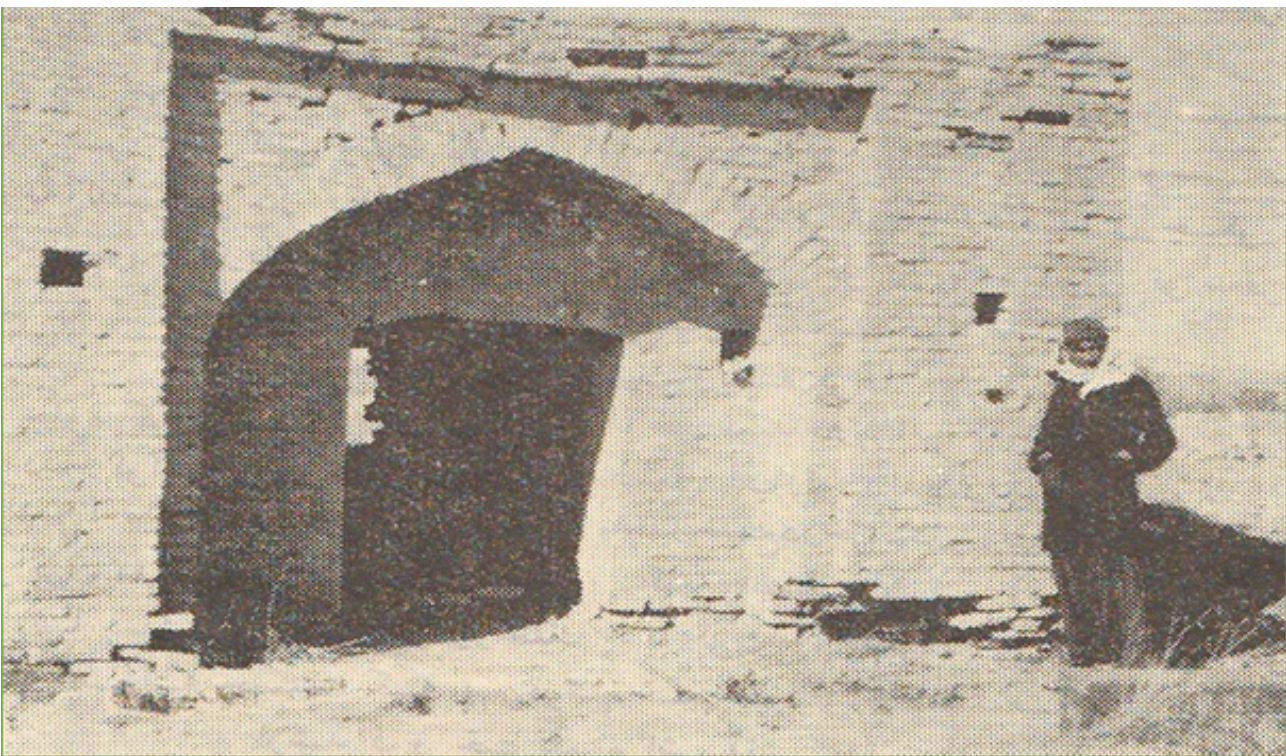
۱۶. نعیمی، علی احمد، صورتگران و خوش نویسان هرات در عصر تیموریان، کابل: ریاست انتشارات کتب بیهقی مطبعه‌ی آزادی (دولتی)، ۱۳۹۸ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۷۰.





خط میرزا محمد ارشد برنابادی.

غوریان، روستای برناباد، آرامگاه میرزا محمد ارشد برنابادی، پیش از انقلاب ۱۳۵۷ خورشیدی.







غوریان، روستای برناباد، آرام‌گاه میرزا محمد ارشد برنابادی، ۱۴۰۱ خورشیدی.

غوریان، روستای برناباد، آب انبار یا حوض میرزا محمد ارشد برنابادی، ۱۴۰۰ خورشیدی.





## کریم فرزانه، شخصیت چند بُعدی

نویسنده: محمد یعقوب مشعوف

تاریخ صد سال اخیر افغانستان مسیر پرفراز و نشیبی را پیموده و در کوره راه مسیر سیاسی خویش، سرآمدن آبدیده‌ی را تقدیم جامعه کرده است. کارگزاران سیاسی که گاه با عملکرد سالم و مثبت خویش سپیدی‌های تاریخ را به خویش نسبت دادند و عده‌ای هم با تفکر و عملکرد منفی به سیاهی‌های تاریخ غلتیده‌اند.

ارتجاع داخلی به ده سال دوره‌ی تحول و ترقی امان‌الله‌خان نقطه‌ی پایان گذاشت. شانزده سال استبداد بی‌حد و حصر سردار هاشم‌خان حلقوم روشنفکران و آزادی‌خواهان عصر امانی را فشرده. ده سال صدارت سردار داوودخان سدی برنیم دهه دوره‌ی اصلاحات عصر شاه محمودخان شد.

دهه‌ی دموکراسی ۱۳۴۲-۱۳۵۲ خورشیدی پایان حکومت خانوده‌ی سلطنتی؛ تبارز مطبوعات آزاد ملی، نشوونمای احزاب سیاسی چپ و راست و تبارز نهادهای ملی جدا از ایدئولوژی سیاسی وابسته به خارج را به خود داشت. در دهه‌ی دموکراسی ۲۱ نشریه‌ی غیردولتی اجازه‌ی نشر یافتند.

عبدالکریم فرزانه شخصیت چند بعدی است که هر بعدش نمایه‌ی از شخصیت سیاسی و اجتماعی‌اش را نمایان می‌سازد.

### بُعد نظامی

عبدالکریم فرزانه یک‌تن از صاحب‌منصبان ورزیده‌ی نظام شاهی افغانستان است.

این مورد حایز نوشتن است که اردوی شاهی افغانستان از نظم و دیسپلین عسکری خاص و سلسله مراتب اداری منظم برخوردار بود. به منصب رسیدن شرایط ویژه و تحصیلات خاص مربوط به خود را داشت. نه چون اردوی ملیشه تنظیم‌ها و یا قومی و تباری بیست سال حکومت تحت‌الحمایه امریکا، که هر شخص غیر نظامی به ثواب دید رهبر یا مرجع اداری، صاحب منصب شود رتبات و درجات نظامی را بپیماید جنرال و استرجنرال حتی مارشال شود.

### بُعد طبابت

عبدالکریم فرزان در پهلوی شق نظامی در رشته‌ی طبابت و پزشکی نیز تعلیم یافته خارج از افغانستان بود و در کشور ترکیه تحصیل نموده بود.

### بُعد وکالت

نمایندگی از مردم نمودن مبیین سرشت اجتماعی فرد در قبال جامعه‌ایی است که در آن زیست دارد که داکتر فرزان آن را درنور دیده بود. داکتر عبدالکریم فرزان با کنارگیری از محیط تنگ و حصار سخت‌گیر نظامی خواست صدای مردم خویش در مجلس شورای ملی باشد.

مجلس شورای ملی افغانستان در سال ۱۳۱۰ خورشیدی در زمان حکمرانی نادرخان تأسیس شد. شش دوره را به صورت انتصابی بدون رأی مردم، اشخاصی به تأیید و تعیین دولت به مجلس فرستاده می‌شدند. دوره‌ی هفتم (۱۳۲۸-۱۳۳۰ خورشیدی) مجلس زمان صدارت شاه محمودخان مؤقتاً به رأی مردم اعتنا و احترام قایل شدند، با وجود مداخله‌ی دولت نقش مردم در رأی‌دهی و رسالت نمایندگان مردم در جواب‌گویی خواسته‌های مردم رؤیت شد که به آمدن داوودخان به صدارت افغانستان مجلس شورای ملی بار دیگر به نهادی زیراداره‌ی دولت تبدیل شد و حضور مدنی مردم در آن نادیده گرفته شد. با تنفیذ قانون اساسی ۱۳۴۳ خورشیدی و شیوع بخشیدن



شیوهی دموکراسی در تحقق نظام اداری کشور، دوازدهمین دوره‌ی مجلس شورای ملی (۱۳۴۴ تا ۱۳۴۸ خورشیدی) انعقاد یافت.

داکتر عبدالکریم فرزانه به نمایندگی از مردم زادگاه خود شهرستان تاریخی زنده جان هرات با انتخاب مستقیم مردم راهی پارلمان افغانستان شد. جهت شناخت به‌تر موقف اجتماعی سیاسی داکتر کریم فرزانه و شناسایی جایگاه تقنینی کشور منحصیث ضلع سوم نظام اداری کشور وکلای هرات و حوزه شهر کابل را به معرفی می‌گیریم.

**وکلاي شهر کابل:**

۱. ناحیه ۱ و ۲: رقیه ابوبکر خواهر میر محمد صدیق فرهنگ جزفامیل های روشنفکر کابل.
۲. ناحیه ۳ و ۴: داکتر آناهیتا راتب‌زاد کادر رهبری ح د خ، وزیر رژیم خلق و پرچم.
۳. ناحیه ۵ و ۶: محمد آصف آهنگ از اعضای بلندپایه‌ی حزب وطن پسر مهدی خان چنداولی مشروطه خواه معروف که توسط نادرخان اعدام شد.
۴. ناحیه ۷ و ۸: میر محمد صدیق فرهنگ نویسنده، عضو رهبری حزب وطن و مدیر مسئول جریده وطن.

۵. ناحیه ۹ و ۱۰: بیرک کارمل رهبر حزب دموکراتیک خلق افغانستان جناح پرچم، بعد رئیس جمهور افغانستان.

#### **وکلاي هرات:**

۱. وکیل حوزه نخست مرکز هرات، خدیجه احراری معلم.
۲. محمد شاه رحمتیان، حوزه دوم و سوم شهر هرات. شخصیت سیاسی اجتماعی متنفذ.

۳. غوریان، شاپور علی‌زایی.
۴. کروخ، شاه علم طاهری.
۵. انجیل، عبدالقدوس مهمند.
۶. پشتون زرغون، محمد علی قاضی زاده.
۷. گذره، محمد صالح.
۸. اوبه، محمد صدیق توخی.

۹. کوشک، عبدالرحمان جمشیدی.

۱۰. گلران، حبیب‌الله توخی.

۱۱. کهسان، محمد جنید غل‌زایی.

۱۲. ادرسکن، عبدالبصیر.

۱۳. زنده‌جان، داکتر عبدالکریم فرزانه.

با حفظ شخصیت‌های سایر وکلای هرات، داکتر عبدالکریم فرزانه با داشتن تحصیلات فنی تخصصی در حوزه‌ی نظامی، طبی و روحیه‌ی اجتماعی سیاسی به ویژه حوزه‌ی خبرنگاری و مطبوعات دست فراتر و گردن فرازتری داشته است. وضعیت سیاسی افغانستان در پرتو قانون اساسی جدید سیر تحول و تکامل خویش را می‌پیماید. داکتر عبدالکریم فرزانه در پارلمان نه به صف بخش چپ پارلمان نشست و نه در خیل محافظه‌کاران اخذ موقعیت نمود و نه هم در خیل جناح راست پارلمان با طرف‌داران دولت یک‌جا شد. بل خود به صفت و سمت یک روشن‌نگر وظیفه‌ای پارلمانی خویش را بر اساس مواد مندرجه قانون اساسی پیش برد. فرزانه در استیضاح حکومت‌ها پیشگام شد.

محمد هاشم میوندوال دومین صدراعظم دهه‌ی دموکراسی به ۲۳ حمل ۱۳۴۵ خورشیدی مورد استیضاح پارلمان قرار گرفت. عبدالکریم فرزانه در استیضاح صدراعظم گفت:

«وقتی که ماده (۸۹) قانون اساسی جدید را از نظر می‌گذرانیم، در پاراگراف دوم این ماده تحریر است؛ اعضاء و خط‌مشی حکومت توسط صدراعظم به ولسی جرگه معرفی می‌شود و جرگه پس از مباحثه راجح به اعتماد بر حکومت تصمیم می‌گیرد. ما از این ماده چنین نتیجه می‌گیریم که باید حکومت برای هر عضو و برای هر وزیر خود از ولسی جرگه رأی اعتماد بگیرد و نمایندگان هر وزیر را که برای آن رأی اعتماد می‌دهد از نقطه نظر شخصیت و اهلیت و استعداد در اطراف آن مطالعه می‌کند. لذا برای تمام اعضاء کابینه تکمیل شده و به ولسی جرگه معرفی می‌شود. حالانکه این مسئله صورت نگرفت. ما از رادیو در روزهای تعطیل شنیدیم که پنج وزیر محترم وظایف

خویش را در چوکات قوهی اجراییه شروع به کار نمودند. این عمل خلاف ماده ۸۹ قانون اساسی است». (نسیمی، ۱۳۸۴: ۱۹۵)

بخشی از سخنرانی دکتر فرزاد در جلسهی رأی اعتماد به کابینهی نوراحمد اعتمادی سومین صدراعظم دههی دموکراسی، عقرب ۱۳۴۶ خورشیدی:

«این که وظیفهی خود را به نفع زحمت‌کشان طوری انجام خواهیم داد که ما را روزی به محکمه، مردمی محاکمه نکنند، نظر خود را به وضع اقتصادی، مالی، صنایع و معادن دولتی به نفع زحمت‌کشان حضور هم‌وطنان تقدیم می‌نمایم. باید روش اقتصادی ما برای انکشاف اقتصاد ملی به جهت غیر از روش اقتصادی فعلی ما باشد تا کارگران محترم و دهقانان زحمتکش و مأمورین خوردرتبه فداکار اقلاً غذا، لباس و سرپناه داشته باشند. وقتی می‌توانیم از زراعت و اقتصاد نام ببریم که توانسته باشیم این اساسات را پی‌ریزی کنیم:

الف) تأسیس فارم‌های زراعتی.

ب) تأسیس کوپراتیف‌های زراعتی و مالداری به نفع زحمت‌کشان کارگر.

ج) اسکان کامل مال‌داری ملی و ساختن جنگل‌ها.

د) ریفرم سالم زراعت و اراضی.

در پایان می‌گویم مؤفق باد نیروهای مترقی زحمت‌کشان. (نسیمی، ۱۳۸۴: ۳۱۰)

## بُعد خبرنگاری و مطبوعات

نشریهی صدای عوام ناشر ایده و آرمان‌های بزرگ زحمت‌کشان دموکراتیک عوام بود. دکتر عبدالکریم فرزاد صاحب امتیاز نشریه «صدای عوام» در شمارهی نخست چهارشنبه ۷ حمل ۱۳۴۷ خورشیدی زیر عنوان «مبارزه به خاطر حق» اصول نشراتی، جریده «صدای عوام» را چنین به تحریر می‌آورد:

«ملت ارجمند و زحمتکش افغانستان؛ عوام با دماغ مالامال و لب‌ریز از اندیشه‌ها و آرمان‌های بزرگ زحمت‌کشان، با ازاده‌ی آهنین و تصمیم قاطع، انحراف ناپذیر، شروع به

خدمت نمودن و در جست و جوی نجات از فقر و بیدادگری و تأمین رفاه عادلانه می باشد. زحمت کش عوام افغانستان، توده های محروم و مردمان تحت فشار عوام افغانستان؛ ما وقتی موفق خواهیم شد که به اساس هم بستگی زحمت کشی از حمایت کامل شما برخوردار باشیم، مبارزه ی پیگیر و مستدام خود را روی نهضت و تحولی پیش ببریم که مورد قبول و تائید توده های زحمت کشور محروم ما باشد. ما هیچ نظر، اندیشه و عمل مخفی نداریم، هیچ کس نمی تواند از دو قطب متضاد زندگی و ناهم آهنگی های سطوح زندگی در اجتماع ما انکار کند. در قطب فقر صاحبان حقیقی این مرز و بوم، یعنی روشن فکران مترقی، کارگران فکری به شمول معلمان، استادان، جوانان مترقی، مأمورین خردرتبه ی با تقوای دولت، کارگران جسمی، بزرگان و دهقانان بی زمین، بزرگان و دهقانان کم زمین، دهقانان خرد مالک، چادر نشینان، اصناف کوچک، صنعت گران، اهل حرفه و یا به عبارت دیگر همه زحمت کشان اجتماع یا ۹۸ فیصد مردم قرار دارند. در قطب ستمگری یا استثمار طبقات ضد نیروی مترقی و ضد زحمت کشان سنگر گرفته اند. مبارزه ی ما به خاطر تأمین حق زحمت کشان، علمی، عملی، مثبت مترقی و پی در پی می باشد. حق تقدم دموکراسی از کارگران، بزرگان و دهقانان است.

تا وقتی که کارگران، دهقانان و بزرگان زیر یوغ ستم استثمار، ملاک و سرمایه دار جان دهند و به آنان به دیده ی تحقیر و برده می نگرند، تا وقتی که زحمت کشان از نعمت سواد، صحت و حتی تحصیلات ابتدایی محروم باشند، تا وقتی که قوه ها، بار دوش زحمت کشان باشند، نمی توان از دموکراسی ملی نامی به میان آورد. اتحاد نظر روشن فکران، جناح های مترقی و قایم کردن ارتباط با زحمت کشان و مردمان محروم در پیش برد عمل یک امر ضروری و حتمی است. ما دست برادری به سوی همه روشن فکران مترقی دراز می کنیم.

### بُعد سیاسی

تأسیس احزاب سیاسی از اثرات مثبت تحولات سیاسی - اجتماعی دهه ی دموکراسی در افغانستان است. نهادهای سیاسی ایدئولوژی گرای چپ (حزب دموکراتیک خلق

افغانستان، ترند ماسکو جریان دموکراتیک نوین، شعله‌ی جاوید، مائوسه دون اندیشه) و راست (جوانان مسلمان)، احزاب ملی در تابعیت از قانون اساسی (جبهه ملی، حزب وحدت، دموکراتیک مترقی) و صدای عوام در این برهه‌ی زمانی پا به عرصه‌ی فعالیت نهادند.

داکتر عبدالکریم فرزاد مرام سیاسی و برنامه‌ی دوازده‌گانه‌ی صدای عوام را چنین پیشکش نمود:

«صدای عوام؛ صدای خود شما است؛ صدای عوام ترجمان آرمان‌های دیرینه‌ی بزرگ ملت ارجمند و زحمت‌کش افغانستان بزرگ است؛ صدایی که دیگر خفه شده نمی‌تواند؛ صدایی که زحمت‌کشی و ملی است...!»

روی این منظور به خاطر تأمین حق و نجات مردمان محروم و زحمت‌کشان عوام افغانستان، اصول دوازده‌گانه‌ی زیر را به عنوان «دوازده اصل اساسی» و عمده به نیروی زحمت‌کشان می‌سپاریم.

۱. حفظ استقلال و آزادی افغانستان بزرگ.

۲. به خاطر حق، با ایجاد و هم‌آهنگی نیروهای مترقی، تبلیغات پیگیر و مستدام در سرتاسر کشور، در جهت بیداری سیاسی و اقتصاد زحمت‌کشان.

۳. آموزش و پرورش، تعلیم و تربیت متوازن بر اساس علم و تکنیک عصر، کلتور ملی، محلی زحمت‌کشان، مهیا ساختن زمینه برای بروز استعداد‌های داهیان‌ه مردم افغانستان، دفاع از قوه چهارم؛ یعنی مطبوعات آزاد ملی، حفظ و اعاده صحت، توجه به زندگی مأمورین خردرتبه، معلمان، استادان، کارگران فکری طبق مقتضیات عصر.

۴. دولت دموکراتیک ملی.

۵. پلان دولتی به نفع زحمت‌کشان، کتله‌های محروم به اساس سکتور عامه.

۶. انتقال قدرت سیاسی و اقتصادی به ملت به اساس تجلّی اراده‌ی زحمت‌کشان.

۷. زراعت میکانیزه مدرن بر اساس منافع بزرگان، دهقانان، چادرنشینان و مردم

محروم افغانستان.

۸. صنایع ملی مدرن بر اساس منافع کارگران، صنعت‌کاران، اهل حرفه و همه‌ی

زحمت‌کشان افغانستان.

۹. ملی ساختن تجارت خارجی، بانک‌ها و بیمه‌ها.
۱۰. بنیان‌گذاری اقتصاد همه‌جانبه‌ی ملی به روش غیر از اقتصاد سرمایه‌داری.
۱۱. کار متناسب، تصرّف معقول، توزیع عادلانه و تقسیم رفاه عادلانه.
۱۲. تقبیح انواع استبداد، استعمار، تبعیض، جنگ گرم و سرد، تأمین عدالت صلح جهانی.

(شماره‌ی نخست چهارشنبه، ۷ حمل، ۱۳۴۷ خورشیدی، نشریه‌ی صدای عوام  
(نویسنده دکتر عبدالکریم فرزانه))

در این جای یک نکته‌ی خیلی با اهمیت و قابل درک، که اگر ما فهم سیاسی پنجاه و سه سال پیش از امروز مردم افغانستان، به خصوص سیاست‌مداران که تعدادشان نسبت به کنون یک بر صد است، در تقابل به هم قرار دهیم، خواهیم یافت که والا بودن شعور مردم و به خصوص دانایی و برداشت سیاست‌مداران نیم سده پیش، تا دوران کنونی چقدر از هم فاصله‌ی دور و دراز دارد و غیر قابل مقایسه است، که آنان چه می‌خواستند؟ و چه کردند! و اینان چه شعار دادند و چه نمودند!

امتحان شرط است، خواسته‌های سیاسی و برنامه‌های کاری فعالان دیروزی کشور را همین خواسته‌های نشریه‌ی صدای عوام) با مطالبات و برنامه‌ی کنونی شخصیت‌ها و یا احزاب سیاسی (حزب اسلامی آقای حکمت‌یار، جمعیت اسلامی، کنگره ملی و یا ...) به مقایسه گیرید، ممتحن خوبی خواهی بود.

از وقایع تاریخی دهه‌ی دموکراسی ۱۹۶۳-۱۹۷۳ میلادی مطبوعات آزاد و تدویر دوره‌های دوازدهم و سیزدهم مجلس شورای ملی است که بدون ملاحظه سران حکومتی دایمی گردید.

عبدالکریم فرزانه نماینده‌ی مردم زنده‌جان هرات، در مجلس دوره‌ی دوازدهم شورای ملی، از موضع سیاسی که در مقابل دولت در نشریه‌ی صدای عوام گرفته بود، در مراسم استیضاح نوراحمد اعتمادی صدراعظم افغانستان به دفاع برخاست:

«نمایندگان محترم؛ من در این جا باید بگویم، اگر استیضاح صورت نگیرد، و از



هم چون حکومت‌های مطلقه، متنفذ، پالیسی استیضاح هم نشود، شما معقول قبول بکنید، زیرا چهره‌های حکومت اعتمادی و خود ایشان چهره‌هایی هستند که مردم افغانستان در چندین حکومت آن‌ها را مشاهده کردند و بدبختانه تجربه کردند و از ایشان تجارب تلخی دارند.

وکلائی محترم؛ همه‌تان می‌گویید که کارگران محروم و زحمت‌کشان گرسنه و ساختمان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و کلتوری پوسیده و فاسد، پس این چهره‌هایی که در چندین حکومت مدیر، رئیس، معین و وزیر بودند و اگرما در این جا بگوییم که شما چه کردید؟ به ملت زحمتکش افغانستان چی خواهی کرد؟ بدون این‌که خود را فریب بدهیم، بدون ضیاع وقت کار دیگری را انجام داده نمی‌توانیم.

نمایندگان محترم، شما می‌شنوید که از هر طرف کارگران افغانستان سروصدایی بر پا دارند، کارگران نیرومند شمال مملکت به سوی کابل برای گرفتن حق می‌آیند، شما شاهد مرگ اسفناک کارگرفقید شرکت سرویس، کارگر شرکت فابریکه جبل‌السراج و دست قطع شدن کارگر با شهامت شرکت پخته هرات شده‌اید. کارگران سمت شمال مملکت در دستگاه دولت کار می‌کنند، از بیدادگری‌ها، ظلم و تعدی و استثمار آنان به ستوه آمده‌اند. کارگر به هر جا که باشد استثمار می‌شود، کارفرما به هر جا و هر نامی که باشد، خواه دولت، خواه فرد آن را استثمار می‌کند. هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که کارگران افغانستان در روزها می‌خواهند حق خود را قهراً بگیرند، حق به جانب نیستند؟ در مقابل کی می‌تواند ادعا کند که کارفرمایان یا دشمنان عوام به شمول صنف حاکمه حتی نمی‌توانند از زندگی افسانوی امروزی خود حظ ببرند؟ کی می‌تواند ادعا کند که توسط این دستگاه، این نظام می‌تواند زندگی مرگ‌بار زحمت‌کشان افغانستان را به زندگی نوین مبدل سازد، بدون این‌که خود آنان حق خود را بگیرند و به این زندگی مرگ‌بار خاتمه دهند. من از محترم اعتمادی (نوراحمد اعتمادی صدراعظم افغانستان) در این جا پرسشی دارم، که فعلاً عجالاً، آیا حداقل مزد کارگران، تعطیلات، رخصتی‌ها، اعتصابات و تشکیل اتحادیه و کنفدراسیون کار و کارگری را از حق کارگران می‌دانند؟ و شکل قانونی را به خود گرفته است؟ البته که نه؛ ممکن است که این روش

اصلاحی را برای کُند ساختن نهضت‌های مترقی روزی روی دست بگیرند و صنوف حاکمه از این دسیسه استفاده خواهند کرد. دهقانان و بزرگان افغانستان، آن‌ها هم زندگی به‌تری از زندگی کارگران ندارند. آیا علت چیست؟ همان روش ملاکی و همان سیستم ارباب‌رعیتی است که برای نیستی آن خردترین توجّه به عمل نیامده. براساس احصائیه‌های تقریبی مشاهده می‌کنیم که در افغانستان دهقانان خوردمالک روز به روز بی‌زمین شده، صاحبان اراضی بزرگ به وسعت زمین‌شان می‌افزایند. آیا در این خصوص با این سیستم و این روش کوچک‌ترین تدابیری اخذ شده می‌تواند؟ نه خیر؛ ولی ممکن است برای کُند ساختن جریان‌های مترقی روش‌های اصلاحی را تخریب کنند. چه روش اصلاحی برای طبقات ضد زحمت‌کشان کمک می‌کند». (صدای عوام، شماره‌ی ۹، ۲۹ قوس ۱۳۴۷ خورشیدی)

مبارزات پیگیر و همه‌جانبه کارگران فابریکه‌های صنعتی افغانستان، برای اعاده‌ی حقوق کارگری، زمینه‌های تأسیس اتحادیه‌های صنفی در دهه‌ی چهل، موج‌خروشنده‌ای بود که ساحه‌ی سیاسی و فضای غیردموکراتیک سیاسی افغانستان را که زیرسیستم ملاکی و بیروکراتیک زمامداران بیروکرات اداره می‌شد، درنوردید که نمایه‌ای از جنبش و حرکت‌های سیاسی‌شان را در بازستانی حقوق مادی و معنوی‌شان نمایان می‌ساخت. کارگران فابریکه‌های صنعتی افغانستان برای بلند نمودن صدای حق‌طلبانه خود، نامه‌ی اعتراض‌آمیزی را عنوان جریده‌ی صدای عوام ارسال نموده بودند، که نشر آن از یک طرف آزادی مطبوعات را در آن زمان نمایه می‌دهد، و از جانب دیگر شور سیاسی و شعور اجتماعی کارگران را به منصفه‌ی ظهور می‌رساند.

صدای عوام ضمن نشر «ابلاغیه عوام» حمایت و همبستگی خویش را نیز از آنان اعلام داشت:

به جوایه مکاتب کارگران فابریکه‌ی نساجی گلبهار، کارگران تفحصات پترول، کارگران فابریکه‌ی سمنت، نساجی و برق پلخمیری، کارگران فابریکه‌ی قندسازی بغلان، کارگران فابریکه‌ی سپین زر کندوز، کارگران شرکت پخته هرات، کارگران فابریکه‌ی نساجی و سمنت جبل‌السراج، کارگران فابریکه‌ی پشمینه‌بافی قندهار،

محبوسین کارگاه‌های صنعتی دهمزنگ کابل، کارگران شرکت سرویس، کارگران فابریکه‌ی جنگلک، کارگران سخی ماشین‌کاران بلخ، نامه‌های پُرشوری که نماینده‌ی واقعی روش هم‌بستگی زحمت‌کشی به حمایت از کارگران تفحصات پترول سمت شمال بود، رسید. عوام افغانستان بر اساس فلسفه‌ی مبارزه سازش ناپذیر، پی‌درپی برای تغییر فوری در زندگی مردم افغانستان در سراسر کشور کمک‌های مادی و معنوی خود را دریغ ننموده، چنین ابلاغ می‌دارد: گرفتن حق یک اصل تغییر ناپذیر عوام است. پیروز باد». (صدای عوام، شماره‌ی ۹، قوس ۱۳۴۷ خورشیدی)

مطبوعات از دیدگاه نظریه‌پردازان نشریه‌ی صدای عوام، موقعیت مناسب را در جایگاه پدیده‌ی اساسی و شیوع دهنده‌ی شیوه دموکراسی، در پهلوی قوه اجراییه، مقننه و قضاییه رکن چهارم محسوب می‌شود.

معصومه عصمتی که از شاخص‌ترین قلم‌زنان نشریه‌ی صدای عوام و نماینده‌ی مردم قندهار در مجلس شورای ملی دوره‌ی دوازدهم و هم‌راه با عبدالکریم فرزنان صاحب امتیاز جریده‌ی صدای عوام بود، تحت عنوان «قوه چهارم» نقش مطبوعات را در بیداری سیاسی و هوشیاری اجتماعی مردم که خواهان تحقق دموکراسی در جامعه‌ی خویش‌اند چنین به قلم می‌آورد:

«تاریخ تحول فکری هر مملکت بسته به رسیدن افراد آن مملکت بقای عالی بشری مربوط به طرز فکر، تصوّر شوق، رشد اجتماعی، ایده‌ی شخصی کارگران با اراده فکری و عقلی آن ملت است. ضامن رساندن افراد به صحت متصف، به اخلاق حمیده، متفکرین آزاد، تربیت مادران مشفق، تعلیم مریبان از خودگذر و فداکار است، اما وسعت انتشار و رسیدن به غایبه حقیقی و ادامه‌ی آن، تنها و تنها از طریق مطبوعات صورت گرفته می‌تواند، که آزادی باشد، مطبوعات آزاد در پهلوی قوه سه‌گانه، چهارمین قوه را شکل داده و در صف مریبان حقیقی جمعیت، صلاحیت، مسئولیت و شرافت خود را درک کرده و در راه انجام وظیفه‌ی بزرگ ملی، بر اساس منافع توده‌های محروم موقعیت خود را اشغال می‌کند. برای به وجود آوردن مطبوعات آزاد ملی، به نفع قشرهای محروم تحت فشار، همیشه مبارزات پیگر، متداوم از طرف نویسندگان

فداکار، و سربازی ارکان قلم قابل یادآوری است. چنانچه در نتیجه‌ی همه تلاش‌ها، تپش‌ها و فداکاری‌های روشن‌فکران مترقی جهان که از تبلیغیات سوزمان جنگ دوم جهانی و عفت قلم «مؤسسه‌ی مطبوعات بین‌المللی» (ی، ی، پی) پی‌ریزی گردید. مرکز این مؤسسه که در سویس اتریش است، وظیفه دارد که آزادی مطبوعات را زیاده‌تر تأمین نموده و رابطه‌ی دوستانه‌ی ملل را حفظ نماید. مؤسسه‌ی موصوف می‌کوشد تا علل و عوامل سلب آزادی، اختناق مطبوعات را در بعضی ممالک کشف و ارزش مطبوعات را در رشد اجتماعی و سویه زندگی مردم به ارکان دولت و توده‌ها بفهماند. به منظور جلوگیری از نشرات بی‌اساس عوام فریبانه، به منظور تمییز نشرات مفید از نشرات ارتجاعی و غیرملّی، مؤسسه‌ی مذکور خود را مکلف می‌داند که روشن‌فکران و توده‌های محروم را به محتویات و رول مطبوعات آشنا سازد، تا به اطمینان کامل به خواندن نشرات اعتیاد حاصل نمایند و احتیاج حس کنند. به عقیده‌ی متخصصین این مؤسسه، مطبوعات دو وظیفه‌ی عمده‌ی اخلاقی و اجتماعی دارند:

نخست) باید مطبوعات آئینه‌ی خوبی‌ها و بدی‌های دولت و نیازمندی‌های مردم باشد. دوم) مسئول نتایج منفی و مثبت نشراتی است که به مردم تقدیم می‌کنند. متأسفانه با درک تمامی واقعیات و مبارزات و جنبش‌های دموکراتیک ملّی و زحمت‌کشی، مطبوعات وظیفه‌ی خود را نتوانسته انجام دهد و چراغی را که در تاریکی‌ها، رهنمای زحمت‌کشان باشد روشن نگه دارد؛ چرا؟ به خاطری که طبقات ضد زحمت‌کشی، با حرکات ناجوان‌مردانه و دسایس غیرانسانی، ارتجاعی و به اساس استثمار فکری، قلم‌های واقعی را شکستانده و ارکان قلم را تبعید نمودند، تعدیل رتبه و حبس کردند و به دار آویختند، مطبوعات مسخ شده و مزدور را برای تأمین منافع شخصی خود به میان آوردند.

ولی روشن‌فکران واقعی زحمت‌کشان و عوام در تاریکی‌ها، چراغ به دست گرفته شعار می‌دهند، مطبوعات چراغ ملّت است، چراغ ملّت را روشن نگه‌دارید، و نگذارید دوستان استثمارگران به فکر و قلم در آن دست یابند و آن را خاموش سازند، البته آن چه مهم است و شعار ما را از گفتار به کردار سوق می‌دهد مبارزات و منازعات

پی‌درپی صاحبان قلم و منورین مطبوعات است که تحت نامساعدترین شرایط از وظیفه‌ی بزرگ و مقدس اجتماعی، شانه خالی نکردند، تسلیم آرزوهای ناشایست و مفاسد طبقات ضد زحمت‌کش نشدند. ما خواهیم کوشید که از یک سو در مبارزه‌ی بزرگ انحراف ناپذیر عوامیان به مساعی خستگی ناپذیر خود ادامه داده، از طرف دیگر به عفت و قدسیت قلم خردترین صدمه نرسد، ولی آن چه مهم و باید تذکر داده شود که در آزادی مطبوعات منتقادات معقول و منطقی همیشه باید به سینه‌ی فراخ مورد قبول، مباحثه و مذاکره قرار گیرد. نویسندگی حقیقی که می‌خواهد چهره‌ی ملت و وطن خود را از کلبه رنجبرالی قصور سر به فلک کشیده و از رنگ زرد و چهره‌ی پژمرده‌الی چهره‌ی بشاش و مسعود را ترسیم کند و به این صورت می‌کوشد چهره‌ی حقیقی حکومت را بر مردم و از مردم را به حکومت نشان دهد، باید خالی از غرض و خوشبینی‌ها و بدبینی‌های شخصی دور باشد. در اخیر می‌گویم که ما بر اساس علمی و عملی مترقی زحمت‌کشی که به آن عقیده‌ی کامل داریم، از مطبوعات زحمت‌کش ملی حمایت کامل نموده، در راه تأمین آزادی مطبوعات به نفع طبقات محروم و تحت فشار مبارزه‌ی علمی، عملی و محلی مثبت و مترقی خواهیم نمود. این است شعار، این است مبارزه‌ی پیگیر و متداوم و انحراف ناپذیر».

«داکتر فرزانه وکیل زنده‌جان هرات، مردی بود میان‌سال، بلندبالا، خوش‌قیافه و دارای چشمان نافذ و قیافه‌ی جذاب بود، که موهای انبوه سیاه و سفیدش به او وقار و ابهت خاص می‌بخشید. با لهجه‌ی هراتی در کمال فصاحت صحبت می‌کرد، به درجه‌ی اعلا استعداد سخن‌وری داشت. در هنگام ایراد بیانی‌های کلامش را با اصطلاحات ویژه می‌آراست که از آن جمله‌ی اصطلاح «شکم به پشت چسپندگان» او در مورد مردمان محروم و بی‌نوا در بین وکلا شهرت یافت. مقصد او از به کار بردن این‌گونه اصطلاحات آن بود تا از به کار بردن اصطلاحات سکه‌زده‌ی مارکسیستی خودداری نموده و در هنگام دفاع از قشرهای محروم با ایشان، یعنی مارکسیست - لنینست‌ها اقتباس نشود. داکتر فرزانه تحصیلات خود را در دبیرستان «حربی» به پایان رسانیده، بعد در دوره‌ی شاه محمودخان یا اوایل صدارت محمد داوودخان برای تحصیلات مزید به ترکیه

اعزام شده بود. در آن جا به گفته‌ی خودش در رشته‌ی پزشکی یا طب و به قول ظریفان مجلس چون آهنگ در بیطاری تحصیل نموده در بازگشت در شقوق طبی (بیطاری؟) وزارت دفاع (والعهده علی الراوی) به خدمت مشغول بود. هنگامی که پس از استعفای داوودخان از صدارت زمزمه‌ی دموکراسی بلند شد، وی به نشر مقالاتی در جراید اصلاح و انیس به طرفداری از نظام مشروطه پرداخت. در موقع انتخابات از وظیفه‌اش از وزارت دفاع مّلی مستعفی گردیده و از زنده‌جان هرات کاندیدا شد و به وکالت رسید. در آن وقت با من هم‌کاری نزدیک داشت. اما این هم‌کاری دیری دوام نکرد، زیرا داکتر فرزانه، با تمام صفاتی که در بالا بیان کردم در عین حال مرد شهرت طلب و در عین شهرت طلبی تا به درجه‌ی ساده‌لوحی ایده‌آلیست بود. به همان پیمان که ما از او دور شدیم، وی به وکیل معصومه عصمتی، که در خفا از هواداران داوودخان بود، نزدیک شد و وی او را به راه‌های دیگر و منفی سوق داد». (ضیا فرهنگ، ۱۳۹۴: ۳۷)

داکتر عبدالکریم فرزانه، این شخصیت مبارز و چهره‌ی شاخص مطبوعاتی نیز از کینه و خشم کینه‌توزان رژیم خلق و پرچم در امان نماند. در سال ۱۳۵۷ مورد تعقیب کودتاچیان در هرات قرار گرفت و مجبور به ترک وطن جانب پاکستان شد. روحیه‌ی انحصارگرایانه و تک‌تازانه‌ی تنظیم‌های جهادی مقیم پاکستان نیز فعالیت مّلی را از شخصیت‌های وطن پرست و مّلی‌گرایی چون فرزانه را سلب نمود و اجباراً بار سفر جانب کشورهای اروپایی را بر کوله‌ی آزاده‌ای گذاشت. داکتر فرزانه اکنون به صد سال عمر در فرانسه در قید حیات است. عمرش طویل باد.

## منابع

۱. نسیمی، محمد یاسین، (۱۳۸۴ خورشیدی)، روابط پارلمان با حکومت‌های افغانستان در دهه‌ی دموکراسی، ناشر مرکز نشراتی صبا، مطبوعه‌ی فخر: کابل افغانستان.
۲. ضیا فرهنگ، سید محمد فاروق، (۱۳۹۴ خورشیدی)، خاطرات میر صدیق فرهنگ، انتشارات تیسرا.



## شرح حال فاضل، علامه مولانا ابونصر محمد اعظم برنابادی

نویسنده: راشد خالد

مترجم: محمد مسلم مروی

اگر سری به تاریخ اسلامی بزنیم بدون شک سیل بزرگی از علماء و دانشمندان را در مجالات و عرصه‌های مختلف می‌یابیم، که در ذات خود نشانه‌ها و چراغ‌های روشنی هستند که انسان می‌تواند با مقتدا قرار دادن و استفاده از نور و روشنی شان به اهداف بزرگ نایل گردد و از لجن‌زارها و پرتگاه‌ها نجات یابد و از خردمندی و اندیشمندی شان روحیه‌ی خدمت‌گزاری به مردم و کسب رضایت الله متعال (ج) در دل خود زنده گرداند. این مختصر بیوگرافی که در دست دارید بیش‌تر از طریق فرزند علامه، شیخ فاضل مولوی فضل احمد ابی‌الفتح و بعضاً از طریق مرشد و پدر بزرگوارم شیخ علامه محمد معصوم که پدرشان شیخ با تقوا و فاضل عبدالکریم که از دوستان علامه برنابادی بودند، به ما رسیده است.

### اسم، نسب و تولد

امام بزرگوار علامه ابونصر محمد اعظم پسر محمد عبدالرحمن پسر عبدالبقا پسر محمد حسین پسر درویش پسر عبدالواحد پسر صالح بودند. از گفته‌های فرزند و دوستان علامه برمی‌آید که علامه مولانا محمد اعظم در سال‌های ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ هجری قمری مطابق ۱۲۷۲ خورشیدی در روستای برناباد که از جمله روستاهای بزرگ هرات در آن وقت بود، چشم به جهان گشودند. روستایی که محل

زندگی علماء و مردان شریف، دارای اماکن مبارکه و تاریخی که زیاد به چشم می خورد، پرورش یافت.

## سفرها و زندگی علمی علامه

علامه خودش از گذر زندگی خود چنین بیان می دارد: حدوداً هفت سال داشتم که پدرم به خاطر فراگیری دروس ابتدایی، مرا به مسجد فرستاد، قرآن کریم را یاد گرفتم و بعضی از کتاب های فارسی و کتاب های فقه که به طور مختصر نوشته شده بود از نزد رجال دین آموختم و زمانی که به سن نوجوانی رسیدم، دل زدگی و کسالت نسبت به فراگیری دانش برایم پیدا شد. چون دوستان و کسانی که در سنین من قرار داشتند از تحصیل علوم دینی پشت کرده و به کسب درآمد دنیا روی آوردند و این یک امر طبیعی است که برای بیش تر دانش آموزان رونما می گردد. به خصوص که در مرحله ی ابتدایی قرار داشته و تجربه گی و تجاربش تکمیل نشده باشد و نظاره گر مردم باشد که به حرفه ها، صنعت و تجارت مشغول اند، از این جهت علماء، اولیاء و مربی ها در مورد تربیه ی اولاد و تشویق شان برای کسب دانش توصیه های فراوانی دارند.

زمانی که به عمر پانزده سال رسیدم در سال ۱۳۱۹ هجری قمری، الله متعال بر من احسان نمود و شوق و علاقه مندی برای کسب علم برایم پیدا شد و در راه بیرون شدم، اما محبت شدیدی که پدر و مادرم نسبت به من داشتند اجازه ی سفر به اماکن دوردست را ندادند، ناچار به مرکز غوریان که نزدیک روستای ما بود رفتم. کتاب های فقه چون: شرح الوقایه، هدایه تا بخش شفعه از عالم فقیه شیخ ملا محمد الخوافی غفرالله له و عین العلم و قسمتی از کتاب طریق المحمدیه را از شیخ محمد اسلم آخوند صاحب غنجائی آموختم.

فرزندان جگر گوشه های والدین هستند که در روی زمین راه می روند، ولی محبت و شفقت شان مانع از تحصیل علم شده نمی تواند. از این جهت به هرات رفتم و خواست الله متعال چنین بود که در مسجد قاضی افضل در روستای نوین سفلی مستقر گردم.

اصول الشاشی از علم اصول فقه و کتاب‌های علم صرف را از عالم فاضل ملا قادر در روستای گزران آموختم.

سپس به فراگیر علم نحو پرداختم تا این که کتاب الفوائد الضیائیة از مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی را نزد شیخ میرزا محمد اعظم که یکی از علماء متبحر و الگودر اخلاق و آداب اسلامی بود آموختم.

سپس به شهر هرات آمدم و در مسجد قاضی، جنوب چهار باغ مسکن گزین شدم، کتاب میرایساغوجی، بدیع المیزان و القطبی فی شرح الشمسیه را نزد مولانا فقیر محمد قلعه‌گاهی آموختم. در نهم محرم سال ۱۳۳۶ هجری قمری راهی قندهار شدم، در ابتداء دغدغه داشتم که چگونه و چطور مسکن و استاد برای خود انتخاب نمایم تا این که با مرشد بزرگ عالم ربانی مولوی دین محمد کاکری که اصلاً از قندهار بود مشرف ساخت، که علوم معقول و غیر آن را از نزد مولوی فضل احمد رامبوری در شهر رامبور هند فرا گرفته بود و جهت مزید تحصیلات خود به دهلی رفته و علوم منقول را نزد محدثین به پایان رسانیده بود.

حدوداً شش سال علوم رایج را مانند علم منطق، فلسفه، ریاضیات، مناظره، طب، عقائد، معانی، بیان، عروض، اصول حدیث و دیگران را از این عالم ربانی (دین محمد کاکری) آموختم.

بعد همراه با مولانا ابی‌الوفاء که با مهاجرین از هند به قندهار آمده بود آشنا شدم و بعضی از کتاب‌های تجوید را نزدشان خواندم و قرآن کریم را از اوّل تا آخر نزدشان تلاوت نمودم و با سند متصل که داشت روایت بیش‌تر کتاب‌های حدیث را به من اجازه داد و بعد از یک سال تدریس در شهر قندهار در نهم ذی‌قعدة سال ۱۳۴۲ هجری قمری به هرات برگشتم و در روستای برناباد مسکن گزین شدم.

زمانی که از عمر علامه برنابادی ۲۸ سال سپری می‌شد در سال ۱۳۴۲ هجری قمری در روستای برناباد برمسند تدریس و فتوا نشست و در سال ۱۳۵۵ هجری قمری عزم رفتن به کابل را نمود و در خلال سفرده روزه‌اش در مجالس علمی و روحانی مولانا سیف‌الرحمان نشست که در نتیجه سند اجازه روایت حدیث را حاصل نمود و به

روستای برناباد بازگشت. علامه به خاطر تعلیم فنون، علوم مختلفه و تلاوت قرآن کریم زحمات زیادی را متحمل شد.

## استادان

ابونصر برنابادی نزد استادان و آموزگاران بسیاری شاگردی کرده است که شهرت برخی از ایشان طی سفرهای علمی وی نام برده شد، مشهورترین شان: علامه‌ی محقق، فقیه اصولی، محدث و قاری سید محمود شاه قادری حنفی ابن سید مبارک شاه قادری حنفی، که با نام ابوالوفا افغانی مشهور است. ایشان دارای اثرهای جاویدان و درجات عالی می‌باشند که در روز عید قربان سال ۱۳۱۰ هجری قمری در قندرهاار متولد شدند و زیر نظر پدرشان رشد نمودند. در سن خوردسالی به خاطر کسب علم به هند مسافرت نموده، علوم زیادی را از عالمان بزرگوار در شهر رامبور فراگرفتند و سپس به طرف جرأت سفر نمود و علم معقول و منقول را از علمای مشهور آن جا فراگرفت. سپس به شهر حیدرآباد در سال ۱۳۳۰ هجری قمری رفت و از آن خارج شد و اجازه‌ی خود را از استادان آن جا در حدیث، تفسیر، فقه و قرائات گرفتند و بعد از این که حافظ قرآن کریم شدند. به محض فراغت تدریس به ایشان سپرده شد و در مدرسه‌ی نظامیه‌ی همان جا استادان خویش را همراهی نمودند و مضامین آداب عربی، فقه و حدیث را تدریس نمودند، شاگردان و دانش‌آموزان بسیاری در طول عرصه‌ها و سال‌ها از ایشان استفاده نمودند. سپس به این فکر شدند تا لجنه‌ای برای زنده نگه داشتن علوم نعمانی به راه اندازند تا زیر سایه‌ی آن آثار علمای گذشته از فقه‌ها و محدثین نشر گردد. ایشان کتاب‌های ارزشمند بسیاری را چاپ نمودند و رئیس این لجنه یا کمیته بودند. از جمله‌ی این کتاب‌ها: کتاب آثار برای امام قاضی ابویوسف، کتاب رد علی سیرالاوزاعی، کتاب اختلاف ابی حنیفه و ابن ابی لیلی، کتاب الاصل، جامع‌الکبیر و شرح کتاب الاثار از امام محمد و دیگران. ایشان تنها زندگی نمودند و فرد بسیار عابد، پرهیزگار و متقی بودند که شب‌ها را قیام نموده و بر سنت‌های نبی اکرم (صلی الله علیه

وسلم) محافظت می نمودند.

استاد دیگرشان شیخ فاضل و عارف مولانا دین محمد قندهاری فرد فروتن و متواضع بودند و این جا فرصتی نیست تا صفات ایشان را به طور مشرح بازگو نمایم. عالم فاضل دیگری که استاد افتخار شاگردی شان را داشتند انسان خداشناس و پرهیزگار مولانا سیف الرحمان است. مولانا ابونصر شاگرد اساتید بسیاری بودند که در این جا فرصتی نیست تا نام همه‌ی شان را بیان داریم در حالی که اوصاف ایشان بسیار فراوان است.

### خدمات علمی

علامه برنابادی خدمات علمی بزرگی برای امت اسلامی به جا گذاشتند به خصوص برای ملت افغانستان از آن جمله تألیف کتاب‌های مختلف است. تربیه نسل جوان و احیاء علم تجوید قرآن کریم در جامعه افغانستان به خصوص هرات است که به صورت مختصر به بعضی از خدمات علمی شان اشاره خواهیم کرد:

### تألیفات

کتاب‌های را که مولانا برنابادی تألیف کردند بالغ بر ۳۸ کتاب و رساله می‌رسد که هر کدام از کتاب‌های شان با عبارات بسیار شیوا نگاشته شده که بسا با ارزش و هم چون دُر گرانبها است. از جمله کتاب‌های که در علم تجوید و قرائت تألیف کردند:

۱. هدایة الصبیان: به زبان فارسی، چاپ شده
۲. ارشاد الصبیان: به زبان فارسی، چاپ شده
۳. مصباح التجوید: به زبان فارسی، چاپ شده
۴. العطرية الفاتحة فی تجوید الفاتحة به زبان فارسی، چاپ شده
۵. المنحة العطرية شرح المقدمة الجزرية، به زبان عربی، چاپ شده
۶. دلیل عاصم، بیان اختلاف بین روایت حفص و شعبه، به زبان عربی، چاپ شده

۷. لمحة فی تحقیق الصوت والحرف، به زبان عربی، مخطوط
۸. فیض الباری شرح دلیل القاری، به زبان عربی، چاپ شده
۹. هدایة الرشاد الی الضاد، به زبان عربی، مخطوط
۱۰. سبیل الرشاد الی الضاد، به زبان فارسی مخطوط
۱۱. قالون، روایت قالون به زبان عربی مخطوط  
در حوزه فقه:
۱۲. الاربعین فی الحدیث، به زبان عربی، چاپ شده
۱۳. هدایة المبتدی به زبان عربی، چاپ شده
۱۴. غض البصر عما انحجر درباره فرضیت حجاب، به زبان عربی، مخطوط
۱۵. ارشاد العباد الی الاعیاد، درباره عیدهای شرعی و غیر شرعی، به زبان عربی، مخطوط.
۱۶. الدرہ البهیة: درباره بهتری سال شمسی و قمری، به زبان فارسی، مخطوط  
در بخش منطق:
۱۷. الساهوجی، به زبان عربی، چاپ شده
۱۸. رساله فالجوهر والعرض، به زبان عربی، چاپ شده
۱۹. الجوهر والرساله  
در قسمت عقیده:
۲۰. شرح العالم والمتعلم، به زبان عربی، مخطوط  
در بخش ادب عربی:
۲۱. المقدمه النصریه شرح القصیده الترجعیه، به زبان عربی، اثر خطی
۲۲. نفحة الادب، به زبان عربی، چاپ شده
۲۳. شرح قصیده منفرجه، به زبان فارسی، اثر خطی
۲۴. شرح قصیده بانث سعاد، به زبان عربی، اثر خطی  
در بخش رد شبهات:
۲۵. فتح الحمید، به زبان عربی، اثر خطی



۲۶. دفع العذل عن اصحاب الراى والحيل، به زبان عربى، اثر خطى

۲۷. السهم الاوحدى، به زبان عربى، اثر خطى

هم چنان تألیفات دیگرشان:

۲۸. رفع الاستعار عن كشف الاسرا، به زبان عربى، اثر خطى

۲۹. سيف الواعظین، به زبان فارسى، اثر خطى

۳۰. حجة الواعظین، به زبان عربى، اثر خطى

۳۱. هديه الطالب، به زبان عربى، اثر خطى

### تأسیس مدرسه‌ی عروه الوثقی

مدرسه‌ی مولانا ابونصر به طرف شرق روستای بزباد واقع شده است. شخصاً شیخ صاحب در سال ۱۳۷۱ هجری قمری آن را تأسیس نمودند و در سال ۱۳۸۷ هجری قمری بنای آن آماده شد و بعد از آن توسط فرزندان شان وسعت داده شد. زمانی که داخل مدرسه شوید همان برکات، فیوضات، روحانیت و آثار ربانیت از تلاوت قرآن کریم و قیام نیک بسیار زیاد آن همین حالا هم احساس می‌شود.

### تربیه نسل‌ها

علامه بزبادی از همان اوایل جوانی تا آخر زندگی خود به تعلیم قرائت قرآن کریم پرداختند. کثرت شاگردان شان آن قدر می‌باشد که قابل شمارش حصر نیست. شهرت قرائت شان در تمام جهان چه شرق، غرب، شمال و جنوب باشد تمام اطراف جهان نشر شده است.

شاگردان ایشان طریق قرائت شان را غیر از افغانستان به دیگر کشورهای اسلامی هم چون ایران، پاکستان، عربستان سعودی و دیگر کشورها نشر نموده‌اند.

شیخ بزرگ به چهارده روایت قرائت می‌خواندند که همگی سند آن متصل به رسول الله (ص) می‌باشد. علامه شیخ بزرگ نه تنها در قرائت مسند بزرگ بودند، بلکه در

علم تفسیر، فقه، قصائد و وظایف مهارت والای داشتند. ایشان روایات شعبه و خوص عن عاصم را تدریس می نمودند، به روایات شنیده شده از نافع مدنی سعی تلاش بسیار و وجد زیاد داشتند.

به طور مثال یک تن از شاگردان علامه برنابادی را ذکر می کنم؛ او شیخ المقری المفسر النحوی عبیدالله بن عظامحمد متولد افغانستان ولی در کشور سعودی زندگی می کند. کنیه آن ابی عبدالله است. در منطقه ی شمال کابل در سال ۱۳۵۱ هجری قمری در افغانستان متولد شده، از همان سن خوردسالگی که سن آن ده سال بیش نبوده، برای به دست آوردن علم بیرون شده و در تمام شهرهای افغانستان، علوم را فراگرفت، علم قرائت، علم تجوید، مبادی در علم نقد، علم صرف و نحو. به مدت دو سال نزد علامه برنابادی تمام علوم را آموخت، بعد از آن سفر نموده به کشور عربستان سعودی و به صفت استاد در مدرسه ی آبادی خویش از یک ربع قرن به تدریس حفظ و قرائت قرآن کریم برای نسل های بی شمار در شهرستان و روستاهای آن کشور ایفای خدمت نمود.

شیخ مذکور نائل به گرفتن جایزه ی «وفاء العلم» شده، بعد از آن انتقال مکان نمود به مدینه ی منوره جهت تدریس قرآن کریم و سنت نبوی و زبان عربی در مسجد نبوی از صبح تا شام بدون آن که احساس خستگی نماید به تدریس مشغول بود تا این که در سال ۱۴۳۳ هجری قمری مطابق با ۱۳۵۲/۴/۱۲ خورشید وفات نمود.

### فرزندان شان

از علامه برنابادی پنج فرزند به جای مانده که بزرگ ترین آن ها شیخ فاضل عبدالرحمان بودند. ایشان از مدرسه ی فخرالمدارس هرات فارغ و بعضی کتب را نزد پدر بزرگوار خود فراگرفتند و برای مدتی به حیث استاد در مدرسه ی مورثی پدر بزرگوار خویش بودند. فرزند بعدی شان شیخ مولوی عبدالرحیم ابوالفلاح بودند، ایشان کتاب های دینی را خواندند و در علم تجوید و قرائت مهارت داشتند و طلاب علوم دینی را درس می دادند

و در خدمت مردم خویش بودند و در حماسه‌ی خونین بیست و چهارم حوت ۱۳۵۷ خورشیدی در هرات به شهادت رسیدند.

فرزند بعدی‌شان شیخ فاضل مولوی فقیرالله ابورجاء که تحصیلات خویش را پیش پدر بزرگوارشان تمام نموده و به تدریس علوم قرآنی در زمان حیات پدر پرداخت و بعد از رحلت پدر جانشین‌شان شدند و تمام برنامه‌های پدر را به پیش می‌بردند، ولی نظربه بعضی مشکلات در آخر عمر خود به کشور امارات متحده عربی مهاجر شدند.

فرزند بعدی‌شان شیخ فاضل سراج‌الدین بوده و از دانشگاه هرات فارغ و بعضی از کتاب‌های دینی را خوانده و علم قرائت را نزد پدر خویش آموختند و در حال حاضر امام مسجد جامعی در امارات شرقی می‌باشند.

فرزند بعدی‌شان شیخ فاضل مولوی فضل‌احمد ابوالفتح بوده که علم قرائت و تجوید را نزد پدر آموخته، بعضی کتاب‌های را نزد برادر خویش مولوی فقیرالله خواندند و بعد از آن از دارالعلوم کراچی فارغ شدند و برگشته به کشور و خدمت به ملت خویش قرار گرفتند. منور ساختن مدرسه سرای را که پدرشان تأسیس نموده بودند را با تمام جهد و آرزوی پدر احیاء نموده و با پشتکار زیاد راه پدر را ادامه می‌دهد.

## اوصاف ایشان

حمیدالله کام‌گار از نویسندگان خیره محیط زندگی مولانا ابونصر می‌باشد و در مورد ایشان در کتاب خود آثار غوریان چنین می‌نگارد: «مولانا ابونصر یک تن از علمای چیره‌دست و از نویسندگان خبره و شوریده‌دلان محیط فرهنگی غوریان و افغانستان به‌شمار می‌آیند.»

یا اگر نظری به نوشته‌ی رضا مایل هروی داشته باشیم، می‌بینیم در سفری که به روستای علم‌پرور برناباد داشته، در مود ابونصر هروی برنابادی چنین می‌نویسد که: «مولوی محمد اعظم مشهور به ابونصر هروی از علمای جید است که مدرسه‌ای دارد و در آن به تدریس و تربیت شاگردان اشتغال می‌ورزید و همیشه در خدمت جامعه‌ی

علمی است».

در کتابی تحت نام هرات در عهد ملکیار نوشته‌ی محمد وزیر اخی کروی به علمیت و شخصیت ایشان چنین می‌پردازد: «مولانا ابونصر هروری از شخصیت‌های حلیم، اندیشمند، آگاه و زبده زمان خویش بوده و در بخش قرائت و تجوید دست والای داشته‌اند. ایشان یک متصوّف و زاهد به تمام معنی نیز بودند». سفر هیئت تحقیقی را ذکر می‌کند که متشکل از محققین داخلی و خارجی بودند و در مورد تصوّف به تحقیق می‌پرداختند. ایشان ابتداء به کابل وارد شده و به تحقیق خویش شروع کردند و چون هرات خاک اولیاء خداست، اوشان را وادار سفر به هرات نمود. به قسمتی از پرسش‌های شان جواب حاصل نمودند، ولی قناعت بخش برای شان نبود. گویند ایشان به برناباد سفر کردند و به مدت هفت روز در مسجد و یا مدرسه‌ی ابونصر برنابادی ماندند و در اخیر این اسکان، قناعت شان را حاصل و تمام پرسش‌های شان به جواب‌های قانع کننده دست یافته بود. در اخیر این هیئت از فهم و دانای این عالم فاضل و آگاه تعریف و تمجید نموده و روستای علم پرور برناباد را به سمت مبداء شان ترک گفتند.

علامه ابونصر برنابادی دارای مهارت‌ها و صفت‌های بی‌شمار و زیادی بودند که حصرو شمردن آن بسیار مشکل است، اما در این جا به طور خلاصه و کوتاه بعضی آن‌ها را بیان می‌کنیم؛ شیخ فردی فقیه، محدث، عارف به قرائت با سبک‌های چهارده‌گانه و جامع در علوم عقلی و نقلی.

به گفته‌ی علما؛ ایشان استاد در علوم اسلامی عصر خویش بود و حافظ قرآن، عالم ربانی و ماهر در علوم رایج بودند. چنان چه سطره علمی شان با انتشار تألیفات شان در تمام عصرها و شهرها پخش شده است و شخصاً شاگردان زیادی به طریقه‌های مختلف در این دیار تربیه نمودند. تدریس و کوشش زیادی در قسمت علوم قرآنی انجام داده‌اند. مانند یک بحر بی‌پایان و آفتاب روشن بوده و بسیار دانشمند و دارای اخلاق نیک و یک شخص بسیار آرام و کم صحبت بودند. از صبح تا شام به تدریس در حجره خویش می‌نشستند بدون آن‌که خسته و یا احساس خستگی کنند. به زیارت

بیت‌الله شریف رفتند و بعد از اتمام مراسم و مناسک حج به خانه برگشتند. بعد از برگشت هیچ موردی ایشان را مصروف نگه‌داشته نمی‌توانست، مگر این‌که همیشه مشغول تدریس و خدمت به قرآن، اگر کسی از مسائل شرعی پرسشی می‌نمود مانند یک بحر بودند و با بسیار دقیق شخص سوال کننده را پاسخ داده و قانع می‌ساختند و پاسخ درست و واضح ارائه می‌شد.

بعضی از مردم صفات ایشان را چنین برشمرده‌اند که قرار ذیل است: با تقوا، صادق، سخاوت‌مند، فقیه، وفادار به گفتار، نرم‌دل و برخورد زیبا با مردم، قبول کننده نفع، کمک کننده به ضعیفان، دوست داشتن و علاقه‌مند بودن به عبادت و تدریس، دوست‌دار انسان‌های با خدا و عالم، زهد در دنیا، همیشه در تفکر و اندیشیدن، دوری از غیبت، حریص در کسب علم، اطاعت از فرامین الهی و رسول‌گرامی آن. این بود بیان کوتاه از اوصاف‌شان. فرزند ایشان راحل مهارت‌ها و اوصاف‌شان را در مقدمه‌ی کتاب سماه بنما «العطریه فی مناقب النصریه» بیان نموده‌اند.

### وفات مولانا ابونصر محمد اعظم برنابادی

ملحق شدن شیخ به رفیق اعلی در روز جمعه ۶ جمادی‌الآخر سال ۱۳۹۳ هجری قمری به عمر ۷۹ سالگی صورت گرفت. زمانی که خبر رحلت‌شان پخش شد، تمام روستاهای که با نام‌شان آشنایی داشتند به اندوه فرورفته و از تمام اطراف برای تشیع جنازه‌ی ایشان اشتراک نموده و حضور به هم رساندند. جنازه‌ی‌شان در بین صدها دوست، عالم، عارف و طلاب در حرکت بود تا این‌که به زیات معروف به خواجه محمد اصفهانی در جنوب روستای برناباد رسید و بعد از آن در همان زیارتگاه به خاک سپرده شد.





## نگاهی به کارنامه‌ی محبوبه هروی

نویسنده: سهیلا زاهد

در کشور ما کم‌تر کسی وجود خواهد داشت که نام محبوبه هروی را نشنیده و شعر او را نخوانده باشد. محبوبه نه تنها افتخار جامعه‌ی زنان و استان خویش است، بلکه افتخار کشور و افتخار تاریخ ادب افغانستان بوده و خواهد بود.

در روز جمعه اول جدی «دی‌ماه» ۱۲۸۵ خورشیدی برابر با ۱۳۲۵ هجری قمری در کوشک کهنه که در آن روزگار جز مناطق بادغیس و بادغیس پاره‌ی تن هرات بود، خورشید تابناک علم طلوع نمود و بدرخشید. نامش را صفورا گذاشتند.

پدرش ابوالقاسم فرزند عصمت‌الله جمشیدی منشی سردار غوث‌الدین خان غوری در زمان امیر عبدالرحمان خان بود که شخص معروفی بوده است. علوم فقه، صرف، نحو، ادبیات، علوم دینی و خوش‌نویسی را نزد پدر ماجدش کسب نمود.

صفورا ۱۴ سال داشت که پسر عمویش پارچه‌ی شعر «مستوره غوری» را به او داده، طعنه‌زنان گفته بود، این هم از جنس تو چنین شعر می‌گوید؟

این حرف تأثیر عمیق و ذوق عجیبی را در او ایجاد کرده و او را در همان سن و سال به سرودن شعر کشید. پدر فاضل صفورا آن روز او را به این کار تشویق و ترغیب کرد تا محبوبه نامی امروز بار آمد و صیت شهرتش از شهرت پدری افزون گردید. محبوبه در ۲۶ سالگی منزل شوهررفته و در ۴۸ سالگی به گلیم ماتم شوهرنشست.

محبوبه هیچ طفلی نیاورده و آرزوی طفل داشتن را با تربیه‌ی دو همشیره‌زاده‌ی خود، در خود اقناع بخشیده مگر بدبختانه آن دورا در فاصله‌ی سه ماه از دست داده و

این اندوه بزرگ و خاطره تلخی در زندگی او بود.

متأسفانه محبوبه هروی در زندگی زناشویی خوشبختی نداشته بود. گویا شوهرش میرزا غلام شخص متعصب و خشنی بود که نازکی‌های احساسات شاعرانه‌ی محبوبه را نمی‌توانست بازتاب خوبی باشد و این دلیل برآن گردیده بود که محبوبه هروی در انزوا به سر ببرد.

محبوبه هروی زیر شلاق قهر و خشم شوهرش آزادی و آموزش را از دست داد و جرأت داشتن عکس در جهانش به زنجیر اسارت زندانی گشت. پدر محبوبه در صفحه‌ی قرآن مجید از دامادش تعهد گرفت که دخترش را در هرات نگه دارد. محبوبه در شرح حالی که خودش نوشته است چنین درد دل می‌نماید:

از انجمن ادبی کابل متشکرم که بسا عقده‌هایی که ماقوف به فنون شعری است از مقالات برادران ادبی حل کرده‌ام چرا که من عاجزه به واسطه‌ی عذر ستر و سخت‌گیری شوهر کسب کمالات خود را نزد دانشوران وطن تکمیل کرده نمی‌توانم و به‌ترین معلم و ادیب بعد از فوت پدر بزرگوارم مقالات، جراید، سال‌نامه‌ها و مجلات وطن بود که به من رسید.

خودم در شهر کهنه به خانه‌ای می‌باشم که از شهر مذکور کهنه‌تر است. مثل محبوسی که به کلی از عالم بی‌خبر باشد. با آن‌هم برای بیداری قوم، برای تجدد خصوصاً طبقه‌ی زنان می‌کوشم، می‌گویم، می‌شنویم و می‌سراییم تا خدا بخواهد به منزل مقصود برسم. محبوبه در سال ۱۳۲۶ خورشیدی به حیث آموزگار در هرات شامل کار شد و در سنبله‌ی ۱۳۴۰ خورشیدی نسبت به کبر سن از این وظیفه مقدس از دبیرستان مهری هرات به تقاعد سوق داده شد.

بانوی سخن‌سرای که آثارش به استثناء نشرات مسلکی در تمام نشرات کشور رونق گرفت، از شعرای قدیم به حضرت بیدل، جامی و سعدی و از شاعرهای قدیم به زیب‌النساء و مهری و از شاعرهای هم‌عصرش با اشعار مخفی بدخشی و مستوره غوری علاقه نشان داد. به آثار استاد خلیلی، شایق هروی و ابراهیم خلیل نیز علاقه داشت و بیش‌تر شاعران هم‌عصرش با او مشاعره نموده‌اند و هریک را به سبک شیرین و رنگین

جواب داده. استاد خلیلی در دیوان اشعار خود صفت محجوبه را از طبع سرشارش در یک غزل گوهر بار گهرریزی کرده که مطلعش این است:

خوشا محجوبه و طبع روان و وضع تحریرش  
که پا برفرق شعرا می زند شعر گهر گیرش

نامه‌ی شیرین و شیوای محجوبه هر وی به مخفی بدخشی که بیان‌گر حالات زندگی زنان آن روزگار بوده، از این قرار است:

همشیره‌ی قدر دانم مخفی بدخشی، شما شرح حال مفصل مرا خواسته‌اید، خواستم گوشه‌ای از زندگی خود را به‌طور مشروح بنویسم. مکتوبات زیادی به من از کابل، بلخ و فاریاب می‌رسد. یکی از شاعران کابلی که شما او را می‌شناسید «حبیب نوری»، او عکس مرا خواسته است. من از این حسن نظر او که بر این شاعر گوشه‌نشین دارد خوش شدم. اما او ایجابات فامیلی و مشکلات زندگی مرا خبر ندارد که تا حال گوشه‌ی چادر مرا کسی در بیرون ندیده است عکس من آیا ممکن است؟ چندین بار فضلالی هرات نزد من آمدند. حتی از پس پرده و در پرده با آن‌ها هم سخن شده نتوانستم آیا عکاس نزد من آمده می‌تواند؟ یا من نزد عکاس رفته می‌توانم؟ مگر عوض زبان، گیسوی سرم بریده شود.

همشیره‌ی شاعرم، آیا در بدخشان هم همین‌طور وضع نامساعد است؟ همین‌طور با زن معامله می‌شود؟ چقدر ناراحتم که چرا شاعر شده‌ام و باز چرا همسریک مرد خودخور و خودبین و متعصب شده‌ام. یک زن به من گفت طوطی، بلبل و مینا در قفس خوب ناله‌ها را موزون می‌سازند، اگر تو هوایی و صحرائی و شهری می‌شدی شعر خوب گفته نمی‌توانستی. می‌خواست که در محبس مرا تسلی دهد. باز هم خوشم اگر زبان ندارم همین قلم مایه‌ی تسلی دل ناتوان من است.

نامه‌ام را همراه با تأثر به پایان می‌برم، محجوبه‌ی ناتوان.

گرایش به شعر گفتن با شنیدن اشعار مستوره غوری شکل گرفت و مدتی به‌طور مخفیانه سخن‌سرایی کرد. هنگامی که مستوره از وضعیت او باخبر شد یکی از

غزل‌های خود را برای محجوبه هروی فرستاد تا آن را مخمس کند و محجوبه مؤفق شد این کار را به خوبی انجام دهد و مورد تشویق مستوره و اطرافیان خویش واقع شد. او در خوش‌نویسی نیز دست داشت. از چهارده سالی به سرودن اشعار پرداخت و به زودی یکی از شاعران بنام افغانستان شد. اشعار محجوبه هروی شامل غزل، قصیده، رباعی، مخمس، ذوالقافیتین و قطعه است که تقریباً به ۵۰۰۰ بیت می‌رسد. دیوان محجوبه هروی شامل ۳۰۰۰ بیت بوده که در سال ۱۳۷۴ خورشیدی به کوشش محمد علم غواص در مطبعه‌ی هرات چاپ شده است.

به اسم این شاعره‌ی ممتاز در سال ۱۳۲۳ خورشیدی در کابل مکتب دخترانه‌ای بنا شد. چنان‌چه خودش در سفری که در سال ۱۳۴۱ خورشیدی توسط موسسه‌ی «د میرمنوتولنه» به منظور آشنا ساختن زنان منور کشور یک عده از بانوان دانشور را از پنج استان کشور دعوت نمود تا در روزهای سالگرد استرداد چهل و چهارمین جشن استقلال کشور از پایتخت دیدن نمایند، از هرات به جمله زنانی که این دعوت را اجابت نمودند محجوبه هروی، شاعره‌ی شهیر وطن محترمه سایه هروی و خدیجه بدیعه احراری شامل بودند. در این سفر روزی که محجوبه به همراه مهمانان و مهمان‌داران به قصد دیدن آن به دروازه مکتب نزدیک می‌شد، تصور نمی‌کرد مکتبی که محجوبه هروی نام دارد چنین منظم و پُرشاگرد باشد. وقتی از مقابل شاگردان گذشته و پیام خوش‌آمدید آن‌ها را می‌شنید از فرط مسرت به جان نمی‌گنجید و خود را در دنیای خیال‌انگیزی مشاهده می‌کرد که گویی همه خوشی‌ها را به روی او ریخته بودند. هم چنان در سال ۱۳۴۴ خورشیدی سفری به فاریاب نموده که در این مسافرت از طرف شعرا و سخن‌وران میمنه با حرارت و احترام پذیرایی شده است.

در سال ۱۳۵۰ خورشیدی در هرات مکتب دخترانه‌ای نیز به رسم یادبود این بانوی چیره‌دست تأسیس شد. هم چنان برای این شخصیت پرافتخار در سال ۱۳۵۲ خورشیدی از حضور سپه‌سالار غازی صدراعظم، پنجاه جریب زمین بخشیده شد. سرانجام محجوبه ساعت ۱۰ پیش از ظهر روز شنبه دهم ذیحجه ۱۳۸۶ هجری قمری مطابق با ۳۰ حوت ۱۳۴۵ خورشیدی در شهر نوهرات در حالی که منتظر ختم

ادای نماز عید و ذبح کردن گوسفند قربانی خود بود، بر اثر حمله‌ی قلبی به عمر ۷۴ سالگی از جهان چشم بست و جنازه‌اش با احترام وصف ناشدنی در ساحه‌ی غرب آرام‌گاه مبارک حضرت خواجه عبدالله انصاری به خاک سپرده شد.

محبوبه دارای طبع روان و سروده‌های خوشی بوده، اخلاقاً این بانوی سخنور زنی آزاده و هواخواه اصول آزادی و دموکراسی بوده مانند هزار دستانی است که در گلستان ادب نغمه سرایی کرده و خود او گوید:

بلبل نه هرزه این همه فریاد می‌کند

بیچاره ز اشیانه خود یاد می‌کند

محبوبه در ترانه‌ی آزادی بشر

نفرین به ظلم و وحشت صیاد می‌کند

محبوبه در ضمن شاعره ایست که با شعرای دیگر در مقام شاعره برآمده، نمونه‌هایی از آن در دست است و در تذکره‌ها آمده است. از جمله مشاعرات او مشاعره ایست که با استاد خلیلی، آقای منشی علی رضاخان، آقای نادم، آقای شیرین سخن، آقای شایق هروی و دیگران می‌باشد. آقای سرور گویا دانشمند معاصر افغانستان در باره‌ی مشاعره محبوبه هری این‌گونه اظهار نظر می‌نماید که: «باید از این هم غافل نبود که در پناه برگ‌های سرسبز و بی‌شمار آن گلزار مانند مستوره و محبوبه و غنچه‌های نوشکفته و نیم‌رنگ، نیز اسباب زینت باغ و بوستان علم و ادب آن سامان می‌توانند باشند.

هنگامی که در هرات بودم، روزی به یکی از مجالس ادبی برحسب معمول بساط شعر و شاعری گسترده شده بود، رفتم و در آن جا صحبت از سخن و سخن‌وران در میان آمد. ضمناً دیوان غزلیات محبوبه جالب توجه حضار شده و این بیت از سروده‌های شورانگیز او که درجه احساسات رقیق و عواطف سرشار او را می‌رساند خوانده شد:

فلک که یوسف صدیق را غلام نمود

عجب مدار که محبوبه را کنیز کند

برای آگاهی بیش‌تر از توانایی و روانی طبع این بانوی گوینده قرار شد آزمایشی بشود،

همان جا هراتی شیرین سخن به نام مشاعره چند بیتی بسرود و برای او فرستاده که پاسخ آن را بدهد. جلسه‌ی انجمن هنوز ادامه داشت که پاسخ محجوبه به انجمن رسید، همه از این قدرت بدیهه‌گویی او در شگفت شدند. این شعر متضمن محاسن بسیاری از مضامین و معانی، پاکدامنی و حیا و عصمت بود و برای جهان زنان در افغانستان سودمند افتاد.

اینک این مشاعره از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد:  
از هراتی شیرین سخن:

هزاران آفرین بر طبع شکر بار محجوبه  
به حیرت رفته‌ام از دفتر اشعار محجوبه  
زهی دولت به چشم پاک در کاشانه‌ی ادراک  
میسرگ شود روزی مرا دیدار محجوبه  
بنازم آستان محفل ناسوت را هر دم  
که بوی عشق آید از در و دیوار محجوبه  
ز لطف شعر موزون عارفان را کرده مفتون  
رموز عشق سرمستی، همه گفتار محجوبه  
ندارد هیچ جا نار عشق پاک در کس پاک  
چرا در پرده باشد آن گل رخسار محجوبه  
ز خال و آب و دام و دانه پای مرغ دل هر دم  
گرفتار کمند طره‌ی طرار محجوبه  
به صحرای محبت هر زمان ترک سمن صورت  
هراتی را مکن چون لاله خونین بار محجوبه!  
از محجوبه هروی:  
زهی لطف کلامت صیقل زنگار محجوبه  
بیان روشنت رونق فضای کار محجوبه  
ز بس گوهر فشانی کرده‌یی از نظم چون پروین



رساندی بر ثریا، پایه‌ی مقدار محجوبه  
 بود شهر هری، کان خردمندان و دانایان  
 چه باشد نزدشان اشعار ناهموار محجوبه  
 ندارم عشق گر ندارم مرا فخر است از پاکی  
 معاذ الله ز ناپاکی که باشد عار محجوبه  
 نه سوی کس نظر دارد، نه کس سویش گذر دارد  
 صبارا نیست راهی بر در و دیوار محجوبه  
 محال است آن که چون گل جلوه‌گر گردد به چشم کس  
 به جز آئینه‌ی کم دید است کس دیدار محجوبه  
 نباشد غیر شرح محنت و دوری و مهجوری  
 اگر صد ره بخوانی دفتر اشعار محجوبه  
 چو گل بودم به باغستان چو سرو آزاده در بستان  
 به قید خواری افتاد ستم از ادبار محجوبه  
 چو آن شمعی که می‌سوزد عبث در محفل اعمی  
 تلف شد جمله علم و عقل و کار و بار محجوبه

## منابع پژوهش

۱. آخندزاده کابلی، محمد صدیق هروی، تذکره‌ی نسوان (سرگذشت ۲۶۷ زن برجسته‌ی تاریخ و زنان شاعر از صدر اسلام تا قرن ۱۴ هجری)، مقدمه و تصحیح الهه شیرینی و یوسف اسماعیل‌زاده، هرات: احراری، ۱۴۰۰ خورشیدی، ص ۲۳۴ - ۲۴۰.
۲. بهاء، بهاء‌الدین تیموری، تذکره‌ی زرنگار (عرفا، علما، شعرا، ادبا، نویسندگان، خطاطان و نقاشان متقدم و معاصر هرات)، هرات: توانا، ۱۳۸۴ خورشیدی، ص ۲۴۵.
۳. تنویر، محمد حلیم، زنان سخن‌ور و نام‌ور افغانستان، پشاور: انستیتوت تحقیقات و بازسازی افغانستان در هالند، ۱۳۸۰ خورشیدی، ص ۱۶۰ - ۱۷۱.

۴. حجازی، بنفشه، تذکره‌ی اندرونی (شرح احوال و شعر شاعران زن در عصر قاجار تا پهلوی اول)، تهران: قصیده سرا، ۱۳۸۲ خورشیدی، ص ۲۸۰ - ۲۸۳.
۵. حنیف بلخی، محمد حنیف، پر طاووس (یا شعر فارسی در آریانا)، ۱۳۶۴ خورشیدی، ص ۶۷۲ - ۶۷۵.
۶. خیرخواه، سیدمحمد، زبان مشترک (میراث گرانبهای نیاکان ما)، هرات: احراری، ۱۳۹۱ خورشیدی، ص ۲۰۹ - ۲۱۱.
۷. دیوان محبوبه هروی، محبوبه هروی، مقدمه، تدوین، تصحیح، مقابله، حواشی و عنوان‌گذاری محمد علم غواص، اداره‌ی نشراتی کیومرث، ۱۳۷۹ خورشیدی، چاپ دوم.
۸. دیوان محبوبه هروی، محبوبه هروی، هرات: انجمن ادبی، چاپ دوم، ۱۳۹۳ خورشیدی.
۹. رستمی، محمد ظاهر، کاج‌ها هنوز ایستاده‌اند (تذکره‌ی شعرای قرن ۱۳ و ۱۴ حوزه‌ی ادبی هرات)، به اهتمام آصف رحمانی (پارسی)، هرات: بنیاد شهید احمدشاه مسعود، ۱۳۸۷ خورشیدی، ص ۵۵۱ - ۵۵۳.
۱۰. سینا، پروین، زنان دری‌پرداز سده‌های دوازدهم و سیزدهم هجری افغانستان، به اهتمام خواجه حیات‌الله صدیقی، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۷ خورشیدی، ص ۶۵ - ۹۱.
۱۱. شاه حسینی، مهری (شادمانی)، زنان شاعرپارسی‌گوی: هفت شهر عشق، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات مدبر، ۱۳۸۳ خورشیدی، ص ۸۰ - ۸۲.
۱۲. شفق، اسماعیل، چهرقانی، رضا، «بازگشت ادبی در شعر فارسی افغانستان»، فنون ادبی، سال ۴، شماره ۲ (پیاپی ۷)، پاییز و زمستان ۱۳۹۱ خورشیدی، ص ۵۵.
۱۳. غبار، میرغلام محمد، تاریخ ادبیات افغانستان (دوره‌ی محمدزایی‌ها)، پشاور: آرش، ۱۳۷۸ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۱۲۱.
۱۴. غواص، محمد علم، شعرای معاصر هرات، هرات: تیکا، ۱۳۹۹ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۹۱.

۱۵. کبیری هروی، غلام حیدر، فرشته‌های سخن (بانوان سخن‌ور افغانستان از عصر ویدی تا امروز)، هرات: مؤسسه‌ی خدماتی - انکشافی فردا، ۱۳۹۱ خورشیدی، ص ۲۶۸ - ۲۷۰.
۱۶. کهزاد و دیگران، تاریخ ادبیات افغانستان (پنج استاد: محمد علی کهزاد، علی محمد زهما، علی احمد نعیمی، محمد ابراهیم خان صفا، میر غلام محمد غبار)، کابل: وزارت معارف ریاست دارالتألیف، ۱۳۳۰ خورشیدی، ص ۳۸۵ - ۳۸۶.
۱۷. مجددی، دکتر محمد شعیب، شاعران آزاد در قفس (از رابعه بلخی تا نادیا انجمن)، هرات: انجمن ادبی دیار دارا، ۱۳۹۶ خورشیدی، ص ۹۶ - ۱۰۳.
۱۸. مشیر سلیمی، علی اکبر، زنان سخنور، ج ۲، تهران، ۱۳۳۵ خورشیدی، ص ۱۵۵ و مشیر سلیمی، علی اکبر، زنان سخنور، ج ۳، تهران، ۱۳۳۵ خورشیدی، ص ۲۶۹ - ۲۷۸.
۱۹. مطیع سلجوقی، محمد عمر، گنجینه‌ی نور (منتخب اشعار محمد عمر مطیع سلجوقی)، به اهتمام نصرالدین سلجوقی، هرات: احراری، ۱۳۹۱ خورشیدی، ص ۲۷۸.
۲۰. مظفری، سید ابوطالب، پایتخت پری‌ها، تهران: انجمن شاعران ایران، ۱۳۹۳ خورشیدی، ص ۱۲۵ - ۱۲۷، ۲۳۹ - ۲۴۱.
۲۱. ملک دینی، عبدالروف، شمس‌الهری (شرح حال و شیوه کار برخی از شعرا و سخن‌وران متأخرین و معاصرین کشور و هرات باستان)، هرات: مطبعه‌ی فاروقی، بی‌تا، ص ۴۱۸ - ۴۲۰.
۲۲. میرشاهی، مسعود، شعر زنان افغانستان، زیر نظر علی دهباشی، تهران: شهاب ثاقب، ۱۳۸۳ خورشیدی، ص ۲۵۶ - ۲۵۹.
۲۳. هدایت، محمود، گلزار جاویدان، تهران: زیبا، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، ج ۳، ص ۱۲۴۸ - ۱۲۴۹.



## از قهقه‌های اسماعیل سیاه تا خنده‌های ماما نسیم

نویسنده: زلمی غفوری «خوشنگار»

طنز در ادبیات معنی مختلفی از جمله طعنه زدن، شوخی کردن، تمسخر کردن و افسون کردن را دارد. ولی در مفهوم امروز و در بیانی درست‌تر به هنری گفته می‌شود که نبود تناسب در عرصه‌های مختلف اجتماعی را که به ظاهر متناسب به نظر می‌رسند، نشان می‌دهد. اگر بخواهید در مفهوم عامیانه‌تر تصویری از طنز را بیان کنید. «شما می‌توانید تصوّر کنید در خیابان قدم می‌زنید و با پیر مرد همسایه هم صحبت می‌شوید و در حالی که ۲۰ تا بچه دارد، مادر بزرگ‌تان را از شما خواستگاری می‌کند.» که این تصویر را می‌توان به نوعی بذله‌گویی و طنز گفت.

در عصر امروز با جسارتی زیاد می‌توان بیان کرد که طنز و کمدی توانسته است تأثیرات والایی در تمام جوامع بشری ایجاد کرده باشد. چه در قسمت سینما و تئاتر و چه در صفحه‌های مجازی.

از تأثیر فرهنگی و فکری جوامع که بگذریم، بزرگ‌ترین ارزشی که طنز در جامعه دارد، ایجاد روحیه و لبخندهای ماندگاری در بین مردم است.

افغانستان و تقریباً تمام کشورهای آسیایی بر سر جنگ‌ها و کشمکش‌های داخلی‌شان همیشه صفحه‌ی میچاله‌ی تاریخ بوده‌اند، ولی در عین حال این بذله‌گویان، طنزپردازان و انسان‌های شوخ‌طبع جامعه بودند که همیشه حال خوب را تقدیم مردم کرده‌اند. در کمال ناپاوری به گزارش‌های شبکه‌های خارجی، کشورهای اروپایی و امریکایی، افسرده‌ترین آدم‌ها را در خود دارد.

افغانستان کشوری که صفحه‌ی تاریخش پُر از جنگ و جدال‌های دولتی بوده است. در همین منشور تاریکی‌اش، طنزگویان و طنزپردازانی بزرگی را هم خود پرورش داده است، که از جمله بزرگ‌ترین طنزگویان و بذله‌گویان معاصر و غرب افغانستان می‌توان حاجی اسماعیل سیاه مشهور به اسماعیل گوژک را نام برد. بزرگان طنز، اسماعیل سیاه را در چند قدمی ملا نصرالدین خوانده‌اند. او از جمله‌ی بذله‌گویان و سیاست‌مدارانی بود که در حساس‌ترین شرایط سیاسی افغانستان زندگی کرد. تولدش هم‌زمان بود با پادشاهی امیر حبیب‌الله خان، در دوره‌ی حیات او ۸ امیر بر تخت سلطنت در افغانستان تکیه زدند. او در زمان پادشاهی محمد ظاهرشاه درگذشت.

مزاح‌های متعددی از او به یادگار مانده است. بارزترین یادگارهای اسماعیل سیاه، شوخی‌ها و مزاح‌های متعدد او و شکست ناپذیری‌اش در مزاح و شوخی است که اینک پس از گذشت نزدیک به یک سده هنوز زبان زد مردم افغانستان است. دو نمونه از پیروزی و شکست اسماعیل سیاه در بذله‌گویی.

۱. پکوره یک غذای معروف هراتی است، روزی حاکم شهر کابل به هرات می‌آید و همراه با اسماعیل سیاه برای خوردن پکوره به بازار می‌رود. والی در حال خوردن پکوره است و اسماعیل سیاه در حال خوردن یا چوریدن استخوان، والی که در حال پکوره خوردن است با استفاده از فرصت خطاب به اسماعیل سیاه می‌گوید: شما هراتی‌ها که این همه استخوان می‌خورید پس سگ‌های شما چه می‌خورند؟ حاجی بلافاصله جواب می‌دهد: «پکوره».

۲. در مواقعی نیز حاجی تلاش کرده تا کس یا کسانی را بخنداند و هم‌زمان به شوخی شکست دهد، اما برعکس آن اتفاق افتاده است. به طور مثال روزی کودکی در حال جمع‌آوری قشاد (سرگین حیواناتی مانند خرو گاو) بود. حاجی از کنارش ردّ شد و به شوخی رو به کودک کرد و گفت: اگر من هم سرگین کنم جمع می‌کنی؟ کودک گفت: نه؛ حاجی پرسید: چرا؟ کودک گفت: مادرم مرا توصیه کرده است که سرگین خرپیرا جمع‌آوری نکنی.

حاجی اسماعیل سیاه بیش از همه در میان مردم هرات معروف است. او را در زمان



زندگی اش بیش تر به نام گوزک می شناختند.

اگر چرخش زمانی ای بز نیم و در سیاه چاله ای از زمان خودمان را تصوّر کنیم، می توان به راحتی محمد نسیم کریمی مشهور به (مامانسیم) را در همسایگی اسماعیل سیاه بینیم. شهرستان غوریان که در چند کیلومتری غرب شهر هرات واقع شده است، از بازه ی زمانی و تاریخی اش به درستی می توان بیان کرد که بزرگ ترین مردان، دلیرترین زنان، پُر جنب و جوش ترین جوانان و شادترین کودکان را در خود دارد. مردم این شهرستان از فرهنگ والایی برخوردارند و جایگاه خاصی هم برای هنر و هنرمند قائل هستند.

محمد نسیم کریمی فرزند حاج عبدالشکور در سال ۱۳۴۰ خورشیدی در محله ی سرآسیاب غوریان متولد شد. در سن ۷ سالگی اش شامل مکتب دبیرستان وزیر یارمحمدخان شد. با آغاز انقلاب ۱۳۵۷ خورشیدی هم چون جوانان دلیر دیارش کمر همّت را برای جهاد و مقاوت بست و تا سال ۱۳۷۰ خورشیدی در راه جهاد دلیرانه رزمید. او در جنگ هایی که در مناطق غوریان صورت می گرفت، با دیگر هم سنگرانش مردانه وار می رزمید و در محاصره ی برناباد و روستای شاده فعالانه مقاوت می کرد. بعد از پیروزی مجاهدین، او به صفت آمر در فرماندهی امنیه ی غوریان ایفای وظیفه می نمود و بعدها منحیث آمرزندان غوریان مقرر شد. در سال ۱۳۷۴ خورشیدی با روی کار آمدن طالبان (امارت اسلامی) ترک وظیفه کرد و مدتی در کشور ایران مهاجر بود و بعدها به وطن برگشت.

او جوانی خوش بزم، خوش برخورد و خوش گفتار بود که همیشه با دوستان و هم سنگرانش می خندید و خنده را به لب های شان هدیه می داد.

لقب (ماما) را در جوامع افغانستان به شکل سنتی و فرهنگی زبانی به انسان های که در اجتماع امنیت و آرامش را در بین افراد ایجاد کنند، می دهند. ماما نسیم همیشه کوچک و بزرگ را در کنار بذله گویی اش احترام می گذاشت و چون همیشه با جوانان هم سخن بود، لقب ماما را برایش داده اند و از دوره ی جوانی اش همگی او را ماما نسیم صدا می کردند. غروب این مرد بزرگ در سال ۱۳۹۶ خورشیدی در اثر مریضی که عاید حالش شد، به وقوع پیوست و دنیا را ترک گفت.

ماما نسیم در بیش‌تر بزم‌ها و محفل‌ها حضور داشت و همیشه نُقل هر مجلس بود. کم‌تر کسی می‌توانست در طنز و بذله‌گویی با او هم‌رقیبش شود. چند نمونه از طنزها و بذله‌گویی‌های ماما نسیم.

### ۱. ماما نسیم و مراسم تقبیح ششم جدی

سال ۱۳۶۹ خورشیدی جمعی از مجاهدین و حامیان‌شان در ششم جدی، در سر فلکه‌ی غوریان مراسمی به خاطر ششم جدی برگزار نمودند. پس از سخن‌رانی‌ها و ایراد بیانات، یکی از مجاهدین پس از خواندن قطعه شعری گفت که من چند تا شعار می‌دهم و همه‌ی شما همراهی کنید و با من بگویید: مرگ!

گفت: مرگ بر شوروی؛ همه گفتند: مرگ!

گفت: مرگ بر آمریکا؛ همه گفتند: مرگ!

گفت: مرگ بر منافق. بلافاصله ماما نسیم صدای خود را بلند کرد و گفت: «بگودور از جماعت!».

### ۲. ماما نسیم و قبرستان زنده‌جان

روزی ماما نسیم با ماشین مسافری از شهر هرات سمت غوریان می‌آمد، موقعی که به سمت دشت زنده‌جان و قبرستانی‌ها نزدیک شدند، یکی از مسافری‌ها که گویا از اهالی زنده‌جان بود، دست به سمت مُرده‌ها کرد و گفت: نگاه کنید این‌ها همه در جنگ زنده‌جان شهید شدند.

ماما نسیم که به جلوی ماشین نشسته بود، رو به سمت مرد زنده‌جانی کرده و گفت: «بُه قرآن آگه اینا شهید باشن، اینا همه از گوشنگی مُردند. آگه قبول نداری آنه یک تکه نان پَن‌داز همه از قبرها خُوبلند می‌شن».

### ۳. ماما نسیم و یونس دوست محمدی

در خانه‌ی زنده‌یاد حاج عبدالباقی دوست محمدی بزم یک گروه موسیقی دایر بود

و جمعی از دوستان اهل دل از جمله ماما نسیم حضور داشتند. در وسط جشن یونس جان پسر حاج عبدالباقی دوست محمدی از گروه موسیقی تقاضا می‌کند و اجازه می‌خواهد آهنگی بخواند. گروه موسیقی او را همراهی می‌کند و موسیقی که آغاز شد، یونس جان می‌خواند: مادرای کوکب رخشنده‌ی من؛ ماما نسیم که به آخر خانه نشسته بود، می‌گوید: «ماما! اگر مادر تو کُوی می‌بود، پدر تو زن دوم نمی‌گرفت».

#### ۴. ماما نسیم و رقص جوانی قد بلند

در تالارنوبین جشن عروسی بود و طبق معمول بعد از صرف غذا، رقص و پای کوبی آغاز شد. جوانی قد بلند شروع به رقصیدن می‌کند و ماما نسیم می‌گوید: «اهوووو! هموتو که می‌رقصی سرخوجه کله هم نگاه کوچی گپه!».

#### ۵. ماما نسیم و شهرک جدید

ماما نسیم روزی با جمعی از دوستان در شهرک قالین که قرار بود اعمار و آباد شود، قدم می‌زدند.

یکی از دوستان در عین قدم زدن در حالی که هیچ آبادی هنوز وجود نداشت و به دوستان تشریح و توضیح می‌داد که این جا حمام است، این جا مدرسه است، این جا شفاخانه، این جا پارک است. ماما نسیم در وسط حرفش می‌آید و می‌گوید: «خیلی خوب احتیاط کن که به فلکه ماشین را نزنی».

ماما نسیم نمونه و بذله‌گویی‌های زیبا و بسیار خندآوری دارد که به دلیل مشکلات فرهنگی نمی‌توان همه را از زیر نوک قلم گذراند.

## نشر کام‌گار منتشر کرده است:

۱. آثار غوریان، حمیدالله کام‌گار، چاپ دوم، ۱۳۹۶ خورشیدی.
۲. گلستان معرفت، حبیب‌الله صبوری، چاپ دوم، ۱۳۹۶ خورشیدی.
۳. از خانه‌های کاغذی تا کعبه‌ی دل‌ها، فردیانا طبیب‌زاده، ۱۳۹۷ خورشیدی
۴. کوسویه در امتداد تاریخ، حمیدالله کام‌گار، ۱۳۹۷ خورشیدی.
۵. لاله‌های هجران، عزت آهنگر، ۱۳۹۸ خورشیدی.
۶. از الف تا یار، بهرام هیمه، ۱۳۹۸ خورشیدی.
۷. وانگار بغض‌ها شکستند، شیما مهجور، ۱۳۹۸ خورشیدی.
۸. جرم یوسف، مهران پوپل، ۱۳۹۸ خورشیدی.
۹. قسم به عشق که آینه‌ی محبت شد، عزت آهنگر، ۱۳۹۸ خورشیدی.
۱۰. سیری بر خطه‌ی اوبه، ناهید امان‌یار، ۱۳۹۹ خورشیدی.
۱۱. میرزایان برناباد، مایل هروی، تصحیح، تحقیق و تعلیقات حمیدالله کام‌گار، ۱۳۹۹ خورشیدی.
۱۲. کوسویه در امتداد تاریخ، حمیدالله کام‌گار، چاپ دوم، ۱۳۹۹ خورشیدی.
۱۳. سریرگاه (پژوهشی پیرامون مراکز و پایتخت‌های تاریخی آریانا، خراسان و افغانستان)، حمیدالله کام‌گار، ۱۳۹۹ خورشیدی.
۱۴. تاریخ‌نامه‌ی فوشنج، حمیدالله کام‌گار، چاپ دوم، ۱۴۰۰ خورشیدی.
۱۵. حماسه‌سرای هری (نگاهی به کارنامه‌ی صدرالدین ربیعی پوشنگی)، حمیدالله کام‌گار، ۱۴۰۱ خورشیدی.
۱۶. مخترع توأمان (شرح حال، احوال و آثار مجنون رفیقی هروی)، حمیدالله کام‌گار، ۱۴۰۱ خورشیدی، با همکاری نشر جوان.
۱۷. سال‌نامه‌ی فرگرد، شماره‌ی نخست، سال نخست، بهار ۱۴۰۲ خورشیدی.





# Fargerd`s yearbook

(special for historical. Literary and cultural studies)

[salnamah.fergerd@gmail.com](mailto:salnamah.fergerd@gmail.com)